پا سریر ارا بوارنه بماد بهابت مراتب عنادر استعفار شاهانه اعلی حالیا اهم
جلوس میمنت مأنوس ورود مسعود در دار الخلافه طهران فرخنده
هنگام که سرور سروران باز هم سپهر در عرض دوازده ماه بر برج قلعه حمل عنان شتاب
یافته اینک قرارگاه اورنگ عظمت خود ایشان نموده بعد از انقضای شش ساعت و بیست
و پنج دقیقه و هفت ثانیه از روز جمعه بیست و دویم شوال هزار و چهل و شش هجری داخل
دار البنا و مقر خود شده از روی کتب شرف دنیک اختری بر مالک
جار یابه حمل مقر گرفت نیر اعظم اوج سروری و سعد اکبر برج دولت اکبرین
حرکت از نه ماه جبلی حصص حصین خضری با اکثر ممالک جنوبی با تسخیر نموده بحرین
و جویبار معاودت فرموده بود از میامن ورود مسعود بر کیا افزای دار الخلافه
کبری شده همدرین ساعت سعادت پیرای فیروزی از نور حضور لمع نور زینت
افزای جشن نوروزی شده پیرایه پیرای انفس خنده بزم رنگین گشت و روی
سریر مینا کار گوهر نگار که بارگاه چهل ستون همایون از لمعان آن
معاینه چون دیده مردم صاحب بصیرت لمعاجب نظر از نور مردمک
نظر به پیرایه روز نور گوهر آرایش پذیر گشته و رعایت زیب و زینت می‌بیند
و نظر قریب آمده بود از فر جلوس همایون زیور و زیور انواع شعاع
و شرف پذیرفت در پیچال سایر شاهزاده های والا گوهر فرشته سرشت
ستوده اعیان امرای عظام نامداران اعلی و بلاد بکیه کرام موسی
به تهنیت این عید سعید و مبارکباد فتوحات گذشته و آینده که از عالم
بالا نصیب اولیای دولت جاوید آمده بود که آیینی بر در جشند و احضار
صحبت فراغ و تاج ان فروزنده تخت و افرازنده تاج ملک جم شاهنشاهی
بنیان جشن شاهنشاهی آقامت نموده در باب دعای دوام ایام عمر و دولت ابد

ت ظهور یافته در شوال که بنابر مقتضای وقت هنگام ارسال ساچق در آمد بتاریخ
هفتم ماه مذکور در روز سعد ساعات بموازنه شصت هزار روپیه جواهر گران بها و مرصع
آلات نفیسه و ساوی مبلغ مذکور نقد و چهل هزار روپیه از انواع امتعه نفیسه بایسته
سزاوار این دولت جاوید قرین بانشان مصحوب میر جمله و معتمد خان و مکرمت خان
و خلیل خان بمنزل شاهزاده الیه مرسول برسوم گشت جسونت رای بمنصب هزاری [illegible]
و فوجداری اندرون آب اکبرآباد سرافرازی یافت عبدالرحیم بیگ برادر عبدالرحمن
اتالیق عبدالعزیز سلطان از ماوراءالنهر آمده سعادت ملازمت یافت
و بعنایت خلعت و خنجر مرصع و شمشیر با ساز میناکار و منصب هزار و پانصدی
و ششصد سوار و انعام بیست هزار روپیه اکرام پذیرفت نهم ماه شاهد فرخنده
سیمای هلال شوال بنابر بشارت قدوم فتوحات نمایان انگشت نمای بشارات
بر آورده ابرو از دور انگشت نما ساخت و جمهور اولیای دولت را از حضور
جامهای [illegible] بار کیفی هلال را در باره اقامت مراسم عیش و نشاط و شادی و ارا
تحریک نموده تهنیت و مبارکباد بر داد و دران روز مبارک پادشاه دیندار
اسلام پرور عیدگاه را از پرتو نور حضور منور ساخته احیای سنت حضرت
خیر الدنیا بادا و نماز مقرر نمودند یازدهم ماه مذکور موافق دویم شوال الخ
مبارک مزاج از مرکز اعتدال انحراف یافته اندک مایه گرانی بر آن کالبد روحانی
گذشت اطبای نامی بحسب [illegible] تقلیل مواد و تصفیه و تلطیف [illegible] باده منضجات
گرایید و صحت عاجل روداده نظام عالم و عالمیان دیگر باره جمال
عود نموده شاهزاده های کامکار و امرای نامدار بدستوری که در حالت
عارضه از روی [illegible] استدعا اند در تصدقات بسیار باهل استحقاق [illegible]
الحال نیز بنابر شکرانه حصول شفا بذل انواع خیرات نموده بنیاز [illegible]

بار سپهر آثار از این سرور زیور میمنت بال افشان فرخنده یکی از دولت بخت [illegible] امری که بشکرا
فتوحات تازه استماع یافته و فتوحات بی اندازه ربایند مقارن این جلوس همایون بود
عرصه و رتبه پذیرفت باقی زمین بوس بود که بعد از منع سجده تعظیم چنانچه سابقاً مذکور
گشت بنابر دلالت استحسان صوابگویان دولت و دین تجویز یافته بود و از
از راه اشتباه به سجده مسنون و مرفوع شده و مقرر کردند که بجای تعظیم مذکور بعد
سه تسلیم معهود تسلیم دیگر بجا آرند و دستور اعظم مامور گشت که بر طبق آئین فرمان
مطالعه احکام صوبجات قلمی نماید که همگنان در وقت گرفتن فرمان و خلعت بدین
دستور عمل نمایند و بعد از انجام این مجلس و فراغ تفرج عمارت غسلخانه و حمام حریم حرم
خلافت از طلوع مشارق صعود و صفا مانند سعد اکبر طلوع فرموده و بعد روز دیگر چون
چون پرتو حضور پر نور بر ساحت همایون انجمن عام و خاص که بانواع زیب و زینت
آذین و تزیین یافته بود گسترده اورنگ سریر خلافت را از عکس تجلی نیر اعظم
ساختند از شاهزاده های والاگهر گرفته تا سایر بنده های پیر و شناس همگی العنایات
خلاع مایه افتخار که سرمایه اعتبار افزودند الکاه مراتب مناصب بعضی از امرا باضافه
مناسب برافراختند از جمله مرتبه معتمد خان باضافه پانصدی ذات بپایه چهار هزاری
و هزار و دویست سوار رسید و راجه [illegible] از اصل و اضافه بمنصب هزاری
سه هزار سوار سرافرازی پذیرفت خلیل خان قراول بیگی بمنصب [illegible] هزاری [illegible] سوار
و هر کدام از باقیخان و سراندازخان بمنصب هزاری [illegible] سوار سربلندی یافتند
[illegible] باز ولد آصف خان بتجویز منصب پانصدی دو صد سوار مقرر گشت چون
کریمه ستوده شیم خان نجابت نشان شاه نوازخان که از روزگار [illegible] باین
پسند از صدر حرم مکرم شاهزاده بلند اختر والاگهر سلطان اورنگ [illegible]
اقبال آمده [illegible] این ساعت السعادت نامزد نامی شده بود در مراسم معهود [illegible]

عمارات برونق خاطر صورت کمال نزهت وی خوش آیند یکی و دلکش روداده باتمام رسید
برکنار [illegible] مرتبه بزینت صفا و نظر و حسن منظر انشده موجب افزایش سرمایه دلبستگی
و نظاره [illegible] آلکشته بود بی نهایت منظور و مرغوب آمده تفرج آن باعث انبساط
را انبساط طبع همایون گردید بنابراینکه سرتاسر آن همایون مبنا و از الواح سنگ
سرخ یاقوت رنگ اساس یافته بود بلعل محل موسوم گشت [illegible] موسوم کنار
تا الماسی که طرح انداخته روبروی خواص است محل زر دوز موسوم شد و عمارتی که [illegible]
از سنگ ملکون بنابر فرمان همایون اساس یافته بود فروغ نزول اشرف [illegible]
داران جا بفتحپور و از فتحپور بدر و کوچ عرصه باغ دهره را که بنور منزل موسوم است
حقیقت منزل نور ساختند و بیست و ششم دی ماه مطابق [illegible] شهر شعبان
۲۵ سنه اکوکبه اقبال شاه جهانی [illegible] آسمانی قرین دولت و
سعادت جاودانی از باغ نور منزل متوجه دار الخلافه عظمی گشته خدیو اعظم
و ملک الملوک عالم با فره یزدانی و شکوه ربانی بر فراز فیل کوه پیکر فرخنده منظر تمکین
صاحبقرانی متمکن شدند و همین شاهزاده جوان بخت دارا شکوه بطریق مقرره
عقب جوصه فیل جوانی نور دیده مردم صاحب نظر قرار گرفتند و از زر پاشی
کف مبارک چون نیسان احسان الهی زمین را در سیم و زر گرفتند نثار چینان را
دارا و از زر بی نیاز ساختند و به این آرایش شایسته داخل دار الخلافه شد
از [illegible] تا سر [illegible] آن معز عزت فرق افتخار [illegible] سپهر اعظم افراخته [illegible]
بخت بلند افروختند و میان مقدم فرخنده قلعه را که نمونه طور ساخته اول بارگاه
[illegible] ستون خاص و عام که تبارکی از آذین جشن و عید [illegible] سعید قدوم [illegible]
[illegible] بهشت آیین شده بود بفیض خاص نزول اسعد اختصاص یافت
نگاه [illegible] سپهر بخت بنا کار گوهر نگار که مجمل توصیف [illegible] نگارش [illegible] رفته از برکت

درآمده دیوجی قلعه‌دار اسیر و دستگیر مردم سپهدار خان شد و گرفتار مقید از بنده
ازین دست قلعه‌گیری دیده و در شنفته که اگر زیاده برین طرازش و دلیری
نماید ممکن نیست که گرفتار کمند اسیری و دلاوران عدو بند میگردد ناچار از در
عجز و فروتنی درآمده درخواه زنهار نمود و ازانجا که بذل امان نسبت با
اشخاص در مروت شاهی واجب و در شرع مروت و حمیت عالی.
علو نسب با شاهی حسب که مروت و فتوت را با رشد از دودمان ولایت
انتمای مخصوص نسبت الهی‌است و مخصوص بعض انما گرفته و ازان منکران
حربه بدانکیش بخان امان داده تیغ ذوالفقار نژاد را از ایشان
در نیغ داشت که کیان را روز دوشنبه هفتم بهمن در پانزده کروهی دیوکده
ملاقات خان دوران بهادر و سایر دولتخواهان دریافته یک لک و
پنجاه هزار روپیه نقد و یک صد و هفتاد زنجیر فیل نر و ماده برسم پیشکش
تسلیم نموده متعهد نمود که در مدت سه سال چهار لک به خزانه عامره رساند
بعد ازین در تقدیم لوازم فرمان برداری اقدام نماید هفتاد هزار روپیه هم سران
گذرانیده رخصت دیوکده شد بعد از فراغ این مهم سپهدار مذکور عطف عنان نموده متوجه
درگاه عالم پناه شد و بیست و دوم آذر ماه بهجه نورانی شعاع موکب جاه
و جلال از رافت و اشرف اجمیر طلوع نموده پرتو ارتفاع ان بر سمت
دار الخلافه اکبرآباد دریافت چهارم دی علامی افضل خان و دیوان
دستگاه مست خان مهمات را با مجموع عمله دکتاب و غیره کارخانجات را
مدبر صدر ضرورت بجهت ربع کنجار و دو شاهراه و عظم رخصت
دار الخلافه داده خود قرین دولت متوجه باری گشته ۱۲ والشیمنا
کنار تالاب که تازه اساس پذیر شده بود نزول السعد یافت ... در نشده

ملوکت لوای بستن از زنجیر پایدار گشاده و همگنان همچنان از آن گذشته
یکبار یکی اطراف چهار دیوار باره را در میان گرفتند و نقابان
خاک و سنگ که در بن چند روز کمر بجد و جهد بیشتر رفت کار خود بسته
با انجام پیشها و خاطر بر آن بسته بود در اندک مدتی با اهتمام رومیان
سه برج را از خاک و سنگ تهی و بباروت بر کرده و در آتش دادن
تمهید سه پاره نشستند نخست رومیان در باره آتش دادن دیگران را اهتمام
او سمت اتمام یافته بود در پاره نمودند و همان لحظه فتیله رسانیده آن
برج عظیم را که قریب پنجاه تن از آن سران که بر فراز آن افراز بر جا نشستند
با آن چون گرفتگان از جهت رسیده بهوا گرفت چنانچه آن آهرمن
نژادان آتش نهاد که اثری از ایشان پیدا نشده بهمان رجوع مرجع اهل
خولیش بغیه کرده نار نموده در مرکز جحیم خود جای گرفتند الکناه نقب دوم را
که پاسبانی برجی دیگر از سران از آن رسیده با اهتمام راجه جیسنگه تعلق
پذیر بود آتش دادند بنا بر کمی باروت بر وفق مدعا نپرید و نقب ثالث
که در عهده کارگذاری مردم سپه دار خان و کارفرمایی اهتمام خان [illegible]
سررشته بود آتش دادند و آن برج و چندین ذرع دیوار از بیخ و بنیاد
برافتاده با خاک برابر شد و زیاده بر صد تن از آن دیوساران خونی
دو یکه از بنیاد آن دو بنیادان برآمده بود بسیر کرهٔ هوا در آمد رفته رفته
از راه حرج اثیر بمشی المصیر رفتند چون از بن راه جاده گشاده مطابق
خواهش هواخواهان گشوده شد در همان گرمی هجوم بندهای درگاه خورشید
[illegible] یاد خان و راجه جیسنگه با همراهان بدرون حصار ریختند و در یکدیگر
[illegible] تیغ شعله اتبع آتش فنا در خرمن بقای آن ناکسان زدند و قلعه [illegible]

[illegible] اما دستیافت ورندوله وساهور و ازانجا بوده و دیدند کیفیت
[illegible] که بعد از تسخیر او و لیداود دیگر در فتوح قاندور این با در
[illegible] تیرانداخان آزادت کیش اطلاع یافت حرّ قطب الملک
[illegible] شیلی فیسر خنده نشاطگی منوی نام که سر آمد فیلبان او ست فرار و چنانچه
[illegible] تمام [illegible] تعلق بوستة اُو رازنزدیک بجرم خود دستة از بیم
[illegible] پیشانی [illegible] هر که بیرون نمی آرد و لاجرم لشکر با جدّ و کوشیده
[illegible] مبلغ بیست هزار هون ها ممنوده بر سبیل
[illegible] نمود و از انجا نجابت و کوکده شتافته قلعه
[illegible] بست لشکر بشمشیر و زور و تدبیر ازدست
[illegible] دولت قاهر دادو کلک شکسته را
[illegible] اندیشت [illegible] طاعت و انقیاد قبول
[illegible] اسیدانیم الکبیر فرستاد
[illegible] شده چون یک منزل تا کبور رسید
[illegible] شد و تواتر شتاف آورده خان
[illegible] بر تسخیر آن سرزمین بست چنانچه
[illegible] باستظهار متانت این حصار لشکری
[illegible] قرار داده و در عرض بحر در
[illegible] یکبار خندق رسید و در وی خان
[illegible] قلعه گیری ید طولی دارد و بنا بر صواب دید
[illegible] در کمال استواری در روی خندق که [illegible]
[illegible] داده راه اند و [illegible]

یورش آن مخذول از قلعهٔ کانگره بلکه کاه کهسار شتافته زنده وله را الحاح
طلبیده و با او بنیاد صلح و مصالحه را استحکام داده بنابر عقد و پیمانی
بر امانت تسلیم حصون معهوده باولیای دولت ابد مقرون و رضا بقرار
داد و سابق عادل خان بهادر و چون باین روش بنای مصالحه را
تمهید و تشیید نموده جمعی از اهل اعتماد و حضور را با توسط معتبر که در باب
تسلیم حصون معهوده بگماشتگان خود نموده بود قاضی ابو سعید پسر دیانت خان
ارسال داشت و خان والا مکان همان زمان پاس وارد چهار پسر از ازاده
کارگذار یکی از بندهای آزموده درگاه حواله نموده با قوشونی از سوار
و پیاده همراه فرستاده که آن ساهو بدان حدود فرستاد و چون بمحض
عنایت اقبال خداوند کشورگیر حضرت سلیمان زمان و بذل مساعی جمیله
هواخواهان و تاثیر عزیمت های رسوخ همگنان که همانا افسون دیو بند
و ارسلم کشا است آن اهرمن سرگشته را که در آن کهسار و جنگل از
حد زور و حضور را به پدر پسر تغلب نهاده سایر بلاد و عباد الحد
از حور گرفتار قرار بودند از آن کوه و بیشه اخراج یافته چون
در شیشه تسخیر و مانند بدام گرفت که در آنجا ازان دست حصون
مثل قلعه خیبر از دولت ابد پایدار کم نیز وارد و هم چنین بر حصار
برینگ و هر دکلو و رسی و جود و هر سر و امثال آن در قبضه
تصرف اولیای دولت ابد پیوند قرار گرفت و دیگر در آن حدود و اقلیم
امری که باعث توقف باشد نماند بالجرم خان زمان عساکر
منصوره را از آن مقام کوچ داده باهتمام راه رسید و نظام الملک
که زنده وله از ساهو گرفته بود خان نیکو زرنده وله بدست او

دوازده کروه راه بدهنجار و دشوار گذار را طی کرده بنزدیکی مقصد رسید و بارابه
محاصره بجا آورد و جابجا مردم قرار داد و درین نزدیکی رنبوله نیز میر سید محمد لطف
دروازه دیگر که در سمت روبروی دروازه سمت وقوع داشت و میانه
هر دو بنابر اتفاق کوه و جنگل بهفت کروه مسافت بود بکار گذاری
مقرر شد و رندوله نیز با مردم عادل خان براعات لوازم جد و جهد و تضییق
محاصره پرداخته رفته رفته از اطراف کار بر آن سیاه کار تباه روزگار
تنگ ساختند چون آن بد اتفاق که همواره از زیاده سری خیال برابری
دلاوران لشکر ظفر اثر در دماغ خود سری و پندار راه میداد اکنون
ضرب دست و شدت شست و نیروی بازو و قوت سرپنجه مجاهدان
میدان دینی که بتائید قدرت مسعودند و بتقویت آنحضرت موفق و
مستوار اند مشاهده شد ناچار از در زینهار جوئی در آمده و مرج ابواب تملق
و تضرع نمود و بکر ر پیغام های سپهسالار نصرت شعار داده با نهایت فروتنی و
التماس استغفار از دولت بیجا پایان حدود و استدعای دریافت سعادت
بندگی درگاه والا نموده و خان اجابت مسئول آن مخذول نموده جواب
داد که دیگر بتکبیره سرنیزه داری زار و بندگی درگاه آسمان جاه بشتابد و بجای
او بعد از تسلیم سایر حصون و قلاع در شمار جیش عادل خان و التزام
ملد و مشقت او از انحصار دارد ناچار یک السعد لیس از پاس تمام تحریک
سلسله توسل بمردم آن در خانه نموده بودند سر رشته مقاصد خویش را
بانجاح القصال داد و دار محمد زمان وکیل مطلق العنان عادل خان عبدالله
الثانی نیز بالحاح آن عدالت مکان درخواست نمود برطبق استدعا
او قاضی محمد سعید که از معتمدان آن مکان بود با سایر متوقعان

کثیری از اسپهای ایشان بقصوری که در زمستان جلادت شمشیر راهی و در البرز ساخته بود جای پشنک
زبون از سختیهای سوران بیشاق زمین گیر شده بود و تمکی را به پیش المهر باز گشت داده بند
و چون اثر دور عسکر منصور دوازده کروه و یک بعد از یلغار پانزده کروه مسافت
قطع نمودند لاجرم اکثر مراکب ایشان از رفتار باز مانده ستور بسیار تلف شده
جابجا بارهای بیشمار از بار بردار اسپان و استر و شتر سقط گردید چنانچه دو لک در سروار
جلادت آثار با وجود فرو مانده یکه در طی یکدم ره نورد یلغار مراحل عدم شدند
و ازین مقایسه قیاس احوال باقی احاد سپاه میتوان نمود بنابر آنکه هیچ‌ها
سر کار رضا لی نرسیده بود و نداز کمار بر مرکبهای از تابینان
خود سوار کردند و این گران نیز در زیر آنها دار گرانقدر یا بدار از رفتار
فرو ماند و چون بدین علت در یکی در شترهای موکب اقبال راه نمود آن
او بار بیرون روبار کشتهای تازه زور سوار شده مرحله نوردی و اوی قرار گردید
و بهمین زور نشن از جنگ دلاوران ملک افکن در نوعیسی اسلم نجات بادی خود را
ازین مخمصه بیرون افکند و جمیع اسباب و اموال و احمال و اثقال آن آوازه گرد
سلامت با لقاره و جنیبر یا لکی بتصرف در آمده این عزم آسمان بحر
بسکتا پهلوانها عاریست بغایت عظیم تا قیام قیامت بر روی ماند جا لفر در جنگ
فرار سین چ جلدت کمتر بود و نزول نمود شب بالا گذرانید و از توقف عسکر
البرز راست ره فرار که مهیا ساخته بود بعد از قطع مسافت شبی رسانید
خود را بقلعه‌ها هولی رسانید و اکثر لشکر تیراندیش خود را خبر یا دوداع گفت
تا و دیست تن از خویشان و نزدیکان خویش اندک مایه بقدر که با او
بنده بود و برو پیوسته و اقدام گردید و خان زمان بمجرد استماع این خبر بید رنگ
با سپاه عمرا او نموده بر سبیل یلغار شتافت و در یکروز مسافت

کوه شکوه محمد خان زمان با اعتماد کارگذاران عزیمت راسخ با وجود آنکه از کم گشته
اثر زیاده از دو می چند بقصد آرمیدن ستوران بهر جا که می رسید توقف نمی ورزید
قطعاً از بیم اذیت فتوری در مبانی عزم جزم راه نداده در سرانجام تهیه‌ها و خاطر
های افسرده و مطلقاً بامری از امور مقید نگشته راهی شد چون در عرض راه
بفراز تشنه که در پیش راه بر آمده انجا سپاهی مردم تیره درون بنظر در آمد با آنکه
جاده معهود و با وجود صعوبات معدود و مشتمل بر کتل والای نامحدود بود در عرض
کمتر مدتی همگنان عنان تکاور سرگشت بعجلت سپرده طی آن نموده بودند و از نیز
راه اکثر سپاهیان در دنبال مانده اندک مایه مردم با سردار رسیده بود از کمال
دلیری و فرط کار طلبی نظر بکثرت اعدا و اندک ملت و قلت اولیای دولت
ننموده اخته بسته سیلاب آسا راه نشیب فراز پیش گرفته چون مرد دریا دل با نهنگ بحیت
و با صولت نهنگ و سطوت شیر قدران جنگل کوهسار بوده که نشسته بر حمله کردند و
بقدرت تمام بر و لوای آن روباه سرشت که مانند کمان تمام رقت داشت
نموده سینه سپر ور جنگ بر گرم ساختن نهاده حمله آور گشت آن مقهوران
کثرت جرأت معامله موکب بدن ساختن نموده هزیمت را غنیمت دانسته و برخی
از زر اسباب جواهر و اموال قیمتی همراه گرفته راهی راه فرار گردیدند و غازیان
از دنبال شتافته قریب قال اکثر سپاهیان تیز جلو ریز از عقب رسیدند با اتفاق
آنها ستیز و آویز ارباب نفاق نموده عنان شتاب واداده چون آن گروه
اهل خلاف یک و نیم کروه راه طی نموده از دور علامت خیل سعادت ما
بنظر در آوردند ایشان دیگر با هیکلی بار و بنه که همراه داشت انداخته از هجوم
افواج بادرسا محصول افغان و خیبران بیم فانی جنگ بر برواج لیار رواست
مطلقاً مقید بعالم نشده دنبال او را از دست ندادند و در طی تعاقب

قلعه کسار با همتا لکار گذر زیر اقبال و ظاهر الکار طلبیده بهادر خان و دیگر امرا وفاق
گذار نشسته محمود را با چندی از دولت خواهان بطریق ایلغار بقصد سیوه که در سواد
مقر و مهر [illegible] سناهو مقهور بود رسانید و از انجا چون سناهو آواره بود خان
بعزیمت [illegible] کوه در کوه راهی شده وقتی که با فوج لشکر رسید اثر
[illegible] رسید تعاقب را رود بار [illegible] از فرط [illegible] بکمال
چون اعدای دولت ادبار [illegible] طغیان در سرشت و اطراقی [illegible] سپار
افتاده بود که سر تا سر اطراف و جوانب [illegible] رسیده بود [illegible] محمود [illegible]
والد ازان [illegible] ابتدا [illegible] کوه [illegible] توقف نموده [illegible] که [illegible]
در نواحی بود کانون نام منزل گزید و با وجود آنکه ما بین [illegible] قریب [illegible] ده
کروه فاصله بود از عدم سرمایه ثبات قدم با گریز راه دار البوار فرار گرا
گرفته رفته رفته بکوهسار [illegible] رفته تعاقب [illegible] هار و بلهار
خود [illegible] اند [illegible] توقف در عقب آنها [illegible] چون [illegible]
ریخته بود و [illegible] افتاده [illegible] افتاده سر بدنبال نهاده خبر [illegible]
که آن [illegible] گشته [illegible] رسید از ان [illegible] رود و [illegible] کجا [illegible] محمود
نهاد [illegible] جواب [illegible] داد [illegible] چون آن [illegible] فایق [illegible] دران [illegible]
[illegible] راه فرار و [illegible] راه فرار در سرشت [illegible] بنابر عدم [illegible] مقرر [illegible]
نومید [illegible] کوه [illegible] گذشته اراده قلعه [illegible] محمود خان فیروز جنگ [illegible] مطلقا [illegible]
مردم اردو و وصول رسانند کان رسید [illegible] مقید شده [illegible]
او نموده بعد از طی [illegible] راه آگاهی یافت که آن [illegible] راهی قلعه [illegible]
که در میان آن کوهسار [illegible] گذر [illegible] که [illegible] ازان رو [illegible]
نشست دوباره در آن گذر [illegible] احوال [illegible]

یک عقد مروارید آبدار بر شاهوار افزود از سوانح این احوال گردون نوید و
فتوحات نمایان است که در شوال چهره گشا گشت تا بیگ خان در فتوح
خان زمان بهادر رو نموده بدین دستور که چون الخان رفیع المکان یار دویم از
دربار سپهر مدار دستوری یافته با تهیه استخلاص قلعه چبره دیگر حصون از استیصال
ساهوی خذلان مآل روانه گردیده شد و در احمدنگر بار وجود دینه خویش که حد الاهم
عالی انگار بازداشته بود ملحق گشت خبر یافت که آن تیره اختر تیره روز الحال
عدالت مکان در بدار و شابران عادل خان پیر تمیز خود را با گروهی از نموده
تنادیب آن زیاده سر توجیه نمود که از صلاح و صواب دید دولتخواهان
تجویز تجاوز نموده در همه جا با همه جا همراه باشد لاجرم سردار شهامت شعار
یعنی خان زمان آن آزان مکان سعید رنگ اسبک سمت را از آگهی خبر نموده و همراه بر سبیل
ایلغار قطع مسافت فرموده همان لحظه یکه با موکب اقبال بمقصد رسید از آنجا
که طریقه سرداری و مقتضای روش کارگزار است هم از راه خود بپای حصار
رسانیده و در همان گرمی بهادران کار طلب را سرگرم کار نموده نرسکار
آورده دلاوران عدو بند قلعه کشا خصوص بهادر خان و جلب سنگه تخت
گروهی انبوه از مردم آن مقهور که در اطراف قلعه بر سر پاسبانی بوده و بدو
بضرب شمشیر بیجا و بابدی بیاساخته جمعی کثیر را در عرصه مصاف عرضه تیغ آبدار
ساختند و بقیة السیف گریزان کشته افغان و خیزان خود را اندرون قلعه
رسانیدند و چندی از مجاهدان میدان دین سعادت شهادت یافته و چندی
اکثری از بهادران تهور شعار جراحت تیر و پاره زخم تیر و تبر برداشتند
و چون سردار نصرت شعار از فرط تجلد و جلادت خان تهور منش بهادر خان
و سایر بهادران دستبرد نمایان دیده خاطر جمع نموده بود لاجرم

تا اکنون در هیچ عهدی این بر وسعت ابنای هنگام که مکرر از خطوط رقم انیقه مسلوک السلاطین

ممتاز گردیده رو براه نهاده از نشر بال همای دولت مقدسه آن شهریار آسمان اقبال

سایه آفتاب همه جا یافته را از پرتو مهر انور مزین در ساعت خجسته روز

جلوس نیز از نهایت رعایت آداب انواع فتوحات است و در باب جشن و ابراز

آداب زیارت نیز بر سبیل اقامت [illegible] رسم انعامات و وظایف روزینه مقرره

که وظیفه امثال این مقام است مبلغ ده هزار روپیه [illegible] سایر نگاه و زر

دستگیر آن قدر نیست که مسکین قسمت فرموده بود [illegible] تفرقه [illegible]

بر حسب فرمان ملازمان سابق اساس یافته بود چنانچه [illegible] سمت [illegible]

یافته و [illegible] صورت اتمام گرفته فیض توجه مبذول فرمودند و لحظه‌وار

به موقف اجابت دعوات با نجاح حاجات و مرادات نیازمندان

محتاج پرداخته این دست آویز متین را وسیله رسیدن به مطالب

و رسم اجابت مقاصد از درگاه واهب العطایا ساختند چنانکه نماز

شام هم در آن مقام بجا آورده این پایه دقیقه جلیله را

رفع پایه حسنات عبادت و اعلای درجات طاعت و باعث مزید

شکر کرامت اکرام ساختند و نیز بر [illegible] گنبد انجام

اتمام آن [illegible] بنا بر والا مقام [illegible] یافته [illegible]

املای [illegible] مسجد شاه جهان [illegible] کشور [illegible]

که از روی [illegible] ده [illegible] سلطان و وزیر [illegible]

حضور دربار سپهر مدار راه یافته بود [illegible] آداب معهود [illegible]

[illegible] ساختند [illegible] گذرانیده بود

[illegible] سر بلند ساختند [illegible] ارجمند [illegible]

او جبین و گیهانی جانده بدان سمت شتافت چون بعد از جلوس مبارک
بفیض زیارت مزار فیض الانوار مقتدای اولیای کبار حضرت خواجه
معین الدنیا والدین فائز نشده بودند و عمل بسنت سنیه اسلاف
اشراف نموده چه آنحضرت والا درجات مکرر بطواف آستان آن
روضه ملایک مطاف بجا آورده اند خصوص بعد از جلوس بی توقف
آهنگ زیارت آن حظیره خطیره نموده از پرتو حضور مرقد انور آنسرور
اقتباس انوار میامن و استفاضه انواع برکات کرده اند و
حضرت عرش آشیانی خود نیز بر وفق نذر معهود و مستقر سریر خلافت
پیاده تا بدان خطه پاک طی مسافت نموده اند مجملا بنا بر عدم وصول
بدان فرخنده روضه ارم نشان از جاده معتدل انعطاف عنان
آهنگ صوب دار البرکت اجمیر نمودند و یازدهم ماه آذر مذکور آن
بقعه مبارک مورد عساکر منصور و مضرب خیام و خرگاه اهل اردوی
گیتی پوی شد و تربیت های آئین باغچه های دلنشین و منازل
خوشنما بنیاده و ملک سراها از انواع سنگ مرمر سر بلند متانت
پیوند تا للب اما ساکر طرح انداخته در اساس نهاده حضرت
جنت مکانی است فیض پذیر روی مسعود آمده و عمارات غسلخانه
و حجره که درس و در انجمن خاص و عام که حسب الامر پادشاهی جهانبانی
بنیاد شده میامن نزول همایون دریافت از آنجا که حق پژوهی
و خدا جوئی آن شرع پرست و برآن شهواره در مقام اعظام و اکرام
مشهور روانی عبادتگاه و پیوسته بر بستر پرورشت و بزرگداشت جا بجا
نگاه اندرون شاهوار عرصه امکانی و یکه تاز نعیدان

درست همان تجویز منصب ... هزاری ذات و هزار و دویست سوار درباره

نموده تجویز نامه را با فتحنامه بدربار سپهر آثار ارسال داشت آنگاه

سامان و سرانجام قلعه کما ینبغی بجا آورده قلعه را در عهده اهتمام [illegible] خان

واگذاشته خود مظفر و منصور از آنجا معاودت نمود و چون حقیقت

فتح بندهای دولتخواه بموقف عرض اشرف رسید بادشاه حق

شناس منقولخان ولد بیرم خان را از اصل و اضافه بمنصب ... هزاری ذات

و هزار و پانصد سوار کامکار ساخته بکابهای قلعه او دیگر سر برافراختند

و جاگیر بهو چراغ نیز از محال مفتوحه بطلب تنخواه نموده و خلعت خاص و اسپ

نامور بزین زر و فیل با ساز نقره سیمین و ماده فیل و ... و فتح نامه

نصرت نشان ارسال داشتند و تربیت خان که حسب الحکم [illegible] به تنبیه زمیندار

جمیت پور شتافته بود در نیولا معاودت نموده آن مقهور را همراه

خود مطیع و منقاد ساخته با خود بدربار سپهر آثار آورد و همدرین ایام

تاریخ وقاص خان حسب الحکم بادشاه قلی خان و عنایت خلعت های [illegible]

مرصع و اسپ ... بکام دل عمل مأمور و مستظهر نموده بعاطفت نمایان

فیل گران قدر بلند نشان و با فزایش هزاری ذات و دویست سوار و

بمنصب [illegible] که هزاری ذات و پانصد سوار بود و سرمایه کامکاری

افزود و تفویض خدمت فوجداری دامن کوه کانگره از تغییر [illegible] خان

نبیره خانخانان عبدالرحیم ضمیمه این نامه مراحم عمیمه گشت بیست و پنجم ماه

[illegible] لوای بادشاه آثار ظهر انوار بعد از انقضای موسم برسات [illegible]

از دست [illegible] بقصد [illegible] سعادت دارالخلافه اکبرآباد که محرک

[illegible] و خاطر مبارک گشته بود ارتفاع یافته موکب اقبال از راه

ذات شش هزار و پانصد سوار و تجویز نموده بدرگاه نوشت و التماس خان مذکور
درین باب منظور افتاده جاگیر موافق طلب منصب مذکور از محال یومیه
تلنگانه تنخواه شد لیکن سردار متانت آثار ازانجا متوجه اوسه شده قفل از فتح
رنگ کشید رشید خان و سایر دولتخواهان کار بر اهل حصار تنگ نموده طرق
چاره گری بدافعه و ممانعه حصونهی راه آمد و شد بر ایشان بهمه وجه مسدود
ساخته بودند لاجرم خان مذکور انحصار را از سر نو بیدار ایراد احاطه
بهادران تهور شعار که بر کار زار در کار خداوندی کار بار از سر ساخته
بلند سلسله اند با نشاخته اند در آورده و در همان گرمی همگنان را درباره
پیش بیرون ملچار رسانیدن نقبها تا پای باره و برج سرگرم نموده
نیرو دار از دست کینان سخت کوشش جد و جهد را از حد کمال رسانیدند
و زیاده بر امکان کوشش بکار برده اصلا باز کم نیاوردند چون بیچاره
و سایر متحصنان ازین دست تجلد و جلادت مشاهده نمودند
دیدند و دانستند که ازین دست برو تاکه رفته رفته کار یکجا منجر بسود و بش
و جرس طاقت ایشان افتاده و از بنا و تمکنان بر آمده دیده
دانسته دست از خویشتن و خویشتن را از قلعه داری باز داشته بوجب
پیغامهای عجز آمیز ابواب استیمان و وعده تسلیم قلعه بشرط اعطار زنهار
در ارسال زنهار نامه داده نوشته بعهد ظهور عنایات معهود که درباب
سایر قلعه داران بوقوع پیوسته بود درباره خود نیز درخواست نمود
چون خان نصرت نشان بنابر وجوب اعطار امان بارباب استیمان ناچار
مستدعیات او را مبذول داشته خاطر او را بهمه وجوه جمع ساخت
بی توقف از حصار بند برآمده خان قلعه کشا را ملاقات نموده و خان را است

یورش مناسب ندانسته دیده و دانسته بتعویق انداختند و بنابر آنکه مرمت قلعه
بعد از فتح باعث تضییع اوقات و تعویق سایر فتوحات میشد صلاح در آن
دیدند که حصار را بی یورش بروش دیگر مفتوح سازند و از اینجهت دیگر باره بر سر
ترغیب و ترهیب قلعه‌دار آمده فرستاده سیدی قلعه‌دار را طلبیده بعتبات آستانه
حصار را آباد نموده و پیغامهای بیم انگیز امید آمیز داده بروالحخود نسر فرستاد
او بمجرد رسیدن فرستاده و رسانیدن پیغام با وجود غرور دل بنهاد
تسلیم قلعه شده از سر بیشه‌ها و بیشینه در گذشته زینهار جویان و امان خواهان
خواه و ناخواه نزد ما نده و آن بهادر آمده کلید قلعه را تسلیم نمود چنانچه
روز پنجشنبه پنجم ماه مهر حصار بحوزه تصرف درآمده کام نیکخواهان دولت
پایدار حسب المرام بر آمد سید قلعه‌دار با پسر درویش محمد مذکور را نزد ماندو را
بهادر آورده استمالتها که بکرر عادل خان بمقام تطمیع و ترغیب
درآمده بمبالغه آن خود سالها از و طلب نموده بود آورده نمود بالجمله
چون انحصار متانت آثار که از حصون منیع نامی دکن بود یک بیک الیسی
گرائید و از کشادن آن طلسم بند حصانت نمودند که بر فراز کوه به غایت
صلابت سنگ حصون تدبیر و فنون چاره گذر پیش بردن نقب
شال آن قطعاً و هر دو کار ز کر نبود سمت وقوع در نشد و سوار خندقی
یا و رکه روزگار آن با نواع حیل و تدبیر نرکردد لک و آن کنده بود
ندقی دیگر خدا آفرین در دل سنگ خارا چاره چدان انگار را بود
باعث حیرت اهل جهت میشد و در صورت تباریکی ظهور یا شید
نماید در نظر کوتاه نظران مجسم و مصور شد سر در از نفرت با در احقاق
بت خواهان سعید معیای شده الکاه خطاب جنسی خانی و منصب هزاری

و باینده و امید کامگار ر لغنا یابت بپایان حد نو روز کار بسیت بهر است که
در بصورت بیکو بلا خطه اطراف شقوق نموده از خود به اندیشی حوالی به
پیغام تمام و عذر واضح و حجت تام و السلام علی من اتبع السلامة و الاسلام
آن کوتاه نظران با وجود این پیغام لطف آمیز شاه راه بیهوده نیاز کردن
کیشی بر اساس استظهار متانت حصار و تهیه سرانجام آن گذرشتند و جهات
هیچ بار زور اده بر جا شمور و تلاش پرداز را آغاز نموده لاجرم سردار شهامت
آثار تحسین بنیان یاره او رسته شکافته رشید خان انصاری را با تا نیان البد سینار
کوک چند بر از ایشان و ران پسور پار زور کوانید و از استظهار بونید کار کری با پیداوت
جاوید تیر و دار و ه بهی الطره رکص حصان با ز در انشت وجود با سایر دولت خواهان
سید رنگ ایشان قلعه او دکبر نموده بعد از وصول بمقصد و نزول بانرها هر قصبه او دکبر شورک
اطراف آن قلعه را بنظر تدقیق از حقیقت بکر در آورده تشخیص مراحل و مدارج
حصار و تحقیق تواضع فراوان ملجار و پیش بردن نقب و سایر مقدمات
قلعه گیری نموده الکاه سیر الطار احاطه در محاصره حصار بجا آورده و اهتمام تمام
و اتقب بردن او در رست کردن حم و پیچ کوچه سلامت و برافراشتن جوالدوز
و امثال اینها بتقدیم رسانیدن توجه در پیش رفت ملی ر کاشت و لعل کیسه
آتش کین لعینی که نیاز برج بسر حد و ریع دروازه در نشست و بتوپها و ضربهای سنجقدار
و سایر آلات آتش باری آراسته بود رسیده نه آنکه از جاکسی تهی دار بار او
انباشته بودند متصله دوانیده هنوایا اسد بید و چون برج اصل حصار ارک کجاین
بود و معهذا بنا بر آنکه میرزا ابراهیم عادل خان را بعد از فوت درویش محمد بدار
بیشتر وایه ادبارش گذرانیده بود و سردار فرجام بکرو در بابت و عدغه
که در این میانه مبادا آسیبی با این کودک برسد لاجرم از ورد

ن دوی چند مردم خوار بکجار رسیده که در روز روشن داخل قلعه شوند و بهرام قلی بیک مرده

بر سر تیغ گذرانیدند دیگر از مرد و زن بر سر تیغ گذرانیدند چنانچه درین چند گاه دولت خواهان ابقربا

سر بچه اینها اسیر شده باقی مردم از بیم شمشیر ایشان از دست از جان شسته اند

حضرت خلافت پناهی این معنی را که از جمله مراضی الهی بود و از خدا خواسته بیدرنگ

بهنگ چند شیران نمودند و بعد از وصول ایلغار ها آنها در یک طرفة العین هشت قلعه

را بتفنگ خام سرکار فرمودند و دو سر بچه را اینها در آن ... که با استظهار

التزام رکاب ظفر انتساب بالجمله اسیر کرده شده اند که اگر آنها مور گرد و در بیخ المنزل بسر جمع

حصه را از سر شمشیر عالم بالاخر فرودی آورده اند حسب الامر والا زنده صید تیغ کرده

نموده بیار و هم مهر سبحان را با جمیع ایشانها ایشان کار را نموده بر سر زمین دار حسب التوز

که هر کس بجنگ صدمه واران الخاسر فرود نیاورده طریقه با شکوه قطع طریق

رفته بود نامرد نموده حکم فرمودند و چرا از آن ممر دنفسد چنانچه سرا ارسلست

در کنار رود بر کنار راه گذار رود زیر لوای از عرصه در نشت مانده و ران نهاد و ر بوضوح بهوار شکسته

چون با سایر اولیای دولت ابد پیوند متوجه تسخیر قلاع او سه قلعه دیگر شده بنا بر

التزام طریقه اتمام حجت هاشم از راه زبان دانی کاروان فرستاده پیغام داده

که این معنی باید که بالی ظاهر است که حصول تسخیر گرفتن حصار چون حصار چنین میان

در استوار باشد بلا استظهار کومک با چند قلم اندک مدتی از دست تصرف می رویان

بیرون میبرد و اکنون بدیهی است که نظام الملک از میان رفته و سر تا سر ممالک

و قلاع او مسخر اولیای دولت شده عادل خان که طرح غلام که خواه این دو قلعه از

درگاه والا درگذشت بنابر مصلحه کار پیمان و در غیب دیده از تمنای اینها برده و حصه و چون

سمانه زاریچ راه امید بند و معاونی نیست که با ذخیره و لشکر کومک کنند ناچار اجکار

بر قضای قضا دین به تسلیم حصار باید داد هنور که بعضی وجوه فی الجمله اعتباری دارند

اعتنا و شکوه منظور نظر این فدوی در نیامده است و محتمل که این قسم تغافل با حال کمینه
از مریدان مرحمت نشده باشد مع بعضی برکات که نمونه حلوای [illegible] بنگ
دلفانیس جبان میتواند بود بهرانیه فرق عزت را باوج دولت رسانید از عهده
شکر یک لطف از الطاف که تاکنون در سالهای متوالی توانند برآمد سپاس یک عنایت
بعمر نوح و امتداد زمان نمیتواند ادا نمود مستدعی اگر سالها عذر لطف تو خواهد [illegible]
نام از عهده آن کماهی تا همان به کار نرانطف گذارم تا که هم لطف را خود کند عذر خواه [illegible]
قندی محمودی که در فرمان قضا جریان اندراج یافته بود که رسیده آمد قندیان این کسی کار
در واقع که قند نامی که مانده بود منحصر بود در آن بموجب اشاره علیه که در ضمن
فرمان به خط مبارک که بنام فدوی در آن شرف صدور یافته بود و نقل آن
منظر این فدوی در آمد قبل از ورود فرمان عالیشان روانه درگاه آسمان جاه
شده بکمی که داخل قند خانه شده باشد چون خالی فرستادن عرضداشت
نامناسب بود و تحفه که قابل فرستادن باشد کم و بیشی در سرکار نمانده در این
بیش بعضی از تجار الماسی که بوزن الماس سابق بود و در آب و رنگ [illegible] رجحان
داشت و صاحبش مدعی آن بود که گنبه است بهم رسیده اگر چه ظاهر بود که الماس
با این وزن هر چند که خوش آب و رنگ باشد لیاقت آن ندارد که تنها فرستاده
شود اما بحکم ما لا یدرک کله لا یترک کله خرید نموده جسارت در ارسال آن اتفاق افتاد
شد لطف کریم و کرم عمیم عذرخواه حقارت آن خواهد بود همیشه ظل ظلیل سلطنت
و خلافت بر مفارق عالم و عالمیان مستدام و پاینده باد سوانحات از سوانح
دربار سپهر مدار و شکار سپهر پادشاه سر شکار صورت [illegible] آنکه در بیولد
سکته ما بود و از بیداد شیری چند که در جنگل [illegible] آن هم رسیده از راه نشان
دشواری [illegible] در [illegible] که [illegible] وجوه [illegible]

همایون پایه درخشان آسمان خلافت و کشورستانی سلطان السلاطین الآفاق

خاقان خواقین العصر بالارث والاستحقاق خسرو جمشید فر نوشیروان داد

دارای خورشید رای سکندر استعداد ناصب رایات فتح و ظفر رافع اعلام

سلطنت بهفت کشور ظل اللهی عرصه عالم و باسط امن و امان زمره بنی آدم

جمشید یار سلیمان اقتدار مسیحا آثار محمد کردار افضل و اکمل خواقین روزگار

ادام الله ماثر سلطنته و خلافته فی حشمت اقبال و اقباله علی صفحات الشهور السنین

بجاه محمد سید الاولین والآخرین گردانیده بعرض ایستادگان مجلس فلک بنیان

و مسمع باریافتگان محفل فردوس قرین میرساند که همایون توقیع رفیع منیع

و والای فرمان جهان مطاع و عالم مطیع که از موقف مرحمت و ذره پروری برای

وفور عطوفت و مریدنوازی بنام این ذره صادق الارادت شرف نفاذ یافته

بود و در ضمن هر حرف آن عنایتی و در طی هر سطر از آن مکرمتی اندراج داشت

مع توقیع مبارک همایون و صفحه مذهب مرحمت مشحون که علامات خلافت از آن الواح

لوح محفوظ خالق بیچون بمثابه سرنوشت کائنات از وصمت تغیر و تبدیل مصون

و مامون بود و صحیفه رشحه نظر مبارک که از زبده کائنات است از برکات وصول

فیض مشمول آن عطیه عظمی و میامن ورود مسعود آن موهبت کبری محن فراق

الایه در خدمت وصال مبدل و ذایقه شدید یافت والکامت هجران ملال بدست

نفور بالعکس السرور سعادت لقا وافر السرور مبدل بشد مصحوب مجهوده

السعادت خواجه محمد زاهد ارسال یافته بود همراه آن تحیه که توالد گنبد بدون تقویم

کالوحی المنزل من السماء بمیامن ورود و شرف سعود مبارک مفاخرت فرق

مباهات انجم بر دور گردون در عرش افشا گردانید و عنایت حضرت ظل اللهی بانی

کبریای تکلف ما عنایت فیلی با این حسن اندام و خوشخوی و لطافت ترکیب و نبات

قطب الملک خلعت و اسپ و دوازده هزار روپیه نقد و لسایر همراهان او خلعت
و اسپ و هشت هزار روپیه نقد مرحمت شد چون عادل خان جمشیدی پیش
ازین مرحمت تسبیح همایون و فیل و دیگر عنایات نمایان و سرفرازی
بی پایان یافته بود بنابر خواهش قطب الملک نیز ارادهٔ استدعای
این معنی نموده نظر بر مراتب روز افزون از عنایت آنحضرت چشمداشت
این سرمایه مرحمت داشت لاجرم در طی عرضداشت اظهار این توقع
نمود در مبدا که نوید زرین نشان نامه نامی بدست خواجه طاهر نامی ارسال یافت
سبحه مبارک منتظم بعقدی از لآلی شاهوار غلطان با گوهر یکدانه گرانمایه
برابر [illegible] پایان و فیل ظفر نشان نام مزین به یراق سیمین و بیست هزار ده
نقود [illegible] مصحوب او مرسول داشتند قضا را خواجه طاهر در برهانپور
باجل طبیعی درگذشت و بعد از وصول خبر واصل شدن او خواجه محمد زاهد
در باب ایصال مرسولات مذکوره نامزد گشته مرخص گشته قطب الملک
پس از رسیدن مراسم معهوده از استقبال و آداب تسلیم زمین بوسی
بجا آورده [illegible] ارزوی شکرگذاری سپاس نامه برسبیل عرضداشت
صورت اخلاص و زین فرخنده نامه ادب نگار گذارش می یابد
ارسال داشت نقل عرضداشت قطب الملک عرضداشت مخلص صادق
الاعتقاد و مرید موروثی قدیم الانقیاد عبدالله قطب الملک تحفه
دعا که کروبیان ملا اعلی را استقبال آن رسید و هدیه ثنائی که
لمعات شوارق آن بر عالم و عالمیان پرتو افشانده نثار درگاه
آسمانجاه و نیاز بارگاه عرش اشتباه اعلی حضرت کیوان رفعت
فریدون حشمت گردون بسطت سلیمان شکوه عالم پناه مهر سپهر سلطنت

ماه نیسانگاه کرامت‌ده این مستقر ثابت نوازی برهان بود که حضور صاحب آن
وکیل دیگر قیمت حجب ابویزید چنانچه انوار انور شد و در این سرزمین فیض آیین
شباب طفلان را بود بازیچی که از حد بیرون است بجا و در گذشت روزی چند
بر دولت و اقبال اقامت کرده بود از وقایع این ایام در آمدن نقاش
سیستانی است که نام بایسنغر حولیس نهاده بود و ممی ضمن سیمای ترکان
روزگار و وقوع و حصول بیان مکافات گیتی و تبیین این ابهام
بیان مبین آنکه شاهزاده مرحوم سلطان ... بایسنغر
نام در زنده شهر یاد باشد او را در الهی ... استاد مشهور جهان
کرده بود چنانچه نوروز شب بر دست و آن را صفت ... زنگ تفرقه
از ... گرفته از برکت ... تخت آورده ... در سیستان ... بود
در موضع کوه ... خراب ... و سنگ ... انهدام ... گشته
دست روزگار ... سپر ... شد در این حال ... انجام از ...
سوداگران ... رنگ ... طالع ... ایشان ... سیاه ...
از ... نقش ... که نام ... جام ... که از ... شست ... بدره
روز ... و ... که از ... قریب ... از ...
کرده ... به ... شهرت ... آنکه بایسنغر ... کرده که آن ...
نوازش کرده و آن ... زاده ... را ... و ... نظر ... نامه ...
قبول ... بود که ... جلی ... باشد چنانچه ...
ز ... تحت ... قسمت باشد و ... که ...
سیر ... چنانچه ... ایران و توران ... آن ...
و ... نظر ... تفصیل این اجمال آنکه تخت ... رفته

دهند تا خرد آیین و دل پسند که هر یک در آرایش درجی از لآلی شاهوار
مخیل حکیم توامان بود برگزیده و در خزانه حافظان خازن مخازن اسرار
نور منور آنحضرت مخزون ساختند و بکنه گوهرهای والا و نیز اندوزهای گران
ارزش در حجمند که گوهر شناسان دانش پژوهان هفت کشور نکته اختیار منوطه
از انتخاب آن دیده گوهر شناسی به پرسش آن والا گوهر در آوردند آنگاه اهتمام سرداران
که به تسخیر بقیه قلاع ممالک مأمور بودند کارفرمایان و هم کارگذاران فرخنده
را لیعهد آن بلند اقبال مقرر داشتند و به هنگام جشن ورود آن شاهزاده
نامور مدار را باکرام سروپا و انواع عطایا و انعام بر حسب نوازش بخشیدند
خلعت فاخره با چارقب و شمشیر مرصع و جمدهر مرصع با پهولکتاره و امداد
عراقی و صد راس اسپ ترکی و سه و یک فیل کوه پیکر که در میدان پای در پیش
دار الخلافه حقه کبری از دست آن شاهزاده موید رسن پانزده سالگی
زخم برچه بر پیشانی خورده بود و از پیش دو فرخنده کی دیگر یافته چنانچه
ببلق ذکر پذیرفته ... و فیل دیگر دو لک روپیه نقد چون خان زمان
پیها دررا که در خدمت شاهزاده عالمیان بازداشته مقرر فرموده اند
خان با سایر کومکیان این صوبه در ملازمت بوده اصلا تخاذل از اوامر
و نواهی آن والا گوهر تجویز ننماید و تحصیل رضامندی آن بلند اختر را
خشنودی و خورسندی آنحضرت دانند در هنگام رخصت حسب الامر والا بتخلیص
قلعه جنیر و باقی قلاع مأمور ساختند نیز آن سید خان جهان را در قلعه
شاهزاده جهان و جهانیان کرد نشستند که تا زمان مراجعت آن خان
رفیع المکان در مراسم اطاعت و فرمان برداری بجا آرد حیدر اقبال
از کیهان ... گوهر بکوچ متوجه مقصد گشتند روز چهاردهم

اختر بخت بلند سلطان اورنگ زیب بهادر کامل نصاب شمار نصب

که از روز ازل ارتفیع روز آن سعادت بتانند و زبود و بتفویض این افلاح

و ملکوست این بقاع با مرد گشت و درین فلوت و الاتر بالاتر و الاثری گشت

دورست در حسابان و جست اندر این کشور ضیاها و رکه بر آن ستارها مرزاوه بلند

اختر سلم شد بست منظر بالا در مخلیه است با نه سشور که هر یکی بر چهار صوبه و شست

و چهار حصن حصین مستقیم است که از انجمله پنجاه و سه قلعه بر فراز کوهسار منیع

الاساس یافته و باقی بر هامون و از صوبه چهارگانه دو صوبه بر بالا رکیبات و اوله است

از آن جمله صوبه خجسته بنیاد که معتبرترست و دار الفرماندهی ... است یافته و از آن دو قلعه

و شهر حاکم نشین و از دولت اباد و احمد نگر بالفعل دولت اباد نشیمن حکام است

دوم صوبه تلنگانه که مرکز آن ناندیر است و قلعه آن قندهار و از آن دو صوبه

که در فرود کهات سمت وقوع دارد یکی خاندیس است که شهر آن موسوم به

برهانپور است و قلعه باسیر نامور و دیگر صوبه برار است که مقر حکام آن

شهر ایلچپور است و قلعه ها پور نز و دیگر این چهار گانه دیگر در نهایت استحکام

بر فراز کوه بنا و بنیاد پذیرفته و جمیع این ولایات ... است که موافق ضوابط

هیچ کرور روپیه حاصل آن است زاید باشد محمد بادشاه حقایق اگاه ظل الله

در حقیقت احقاق حق و ابطال حقوق مستحق لعنت و در شانی

محمد آباد ستانیدن در شان الحضرت نازل از آسمان در سخره امر داد

از دو منزلی دولت اباد آن در ذکر دولت و اقبال در محیط جاه

جلال را رحمت سعادت بمرکز و فرخولیش داد در دور باب ...

و بعدالت گسترده بنیاد ... و معاش ... و رفیق معاشرت بار رعیت ...

نصایح الهی اکابر امیر بنا هیبت امور و مواعظه ... افزار ...

با فیل و دل سونها و ماه فیل و غیره نقود و پارچه کارخانه گجرات مصحوب محمد زمان
مشرف اصطبل فرستاده و ند تهیه لشکر [illegible] تسخیر ممالک جنوب به شاهزاده
والا گهر بلند اختر سلطان محمد اورنگ زیب [illegible] بخت درخفیه شدن
آن نامور بجز بیت و خزینه و تجهیز لشکر و دیگر سوانح دولت ابد توام - چون دراین
هنگام که اولیای دولت علو و نهد کشورگشا حسب المرام بر کام خاطر فیروزمند
بوده اند و اکثر ممالک جنوب به دست آمده چنانچه بسمت گذارش پذیرفت
بخاطر مبارک در بارهٔ آورده اند که اگر بدستور معهود با سپاه انجمن و
با امرا و سالاران سپاه تفویض باید هر آینه این زیاده سران و
کم فرصت چنانچه دیرینه آیین ایشان است که هرگاه موکب اقبال در دوردست
شتابد فرصت از دست نداده خود را که لازمه سرحد زور بیت
بیش میگیرند و بحکم پاسبانی ناموس دولت و حفظ صورت سلطنت
استقبال همگنان میگردد و فرو نشاندن چراغ دودمان دیرینه
سال ایشان خود مرضی خاطر عطوفت دولت نیست در ضمن بالفعل این بنا بر این
مصلحت و ایالت ولایت [illegible] رعیت [illegible] خواهش الفرمود و که بنور
اینچنین صورت نه بستند راه چند در این امور بر ایشان مسدود سازند
و چون حصول مطلب مذکور در ضمن تفویض این سرحد یکی از شاهزاده های
نامدار کامگار جلوه ظهور مینمود ناچار بر این عزیمت جازم شده و بنابر
آنکه پایه جهان شاهزاده اعظم نامزد مرتبه عظمای ولایت عهد برادر پادشاهی
سرحد دهر ملک الاتر بود و شاهزاده اصغر بتجویز به جهانبانی
نرسیده بودند و شاهزاده آفتاب شعاع شاه شجاع بر آن الکا بمانی
قطار و دیگر مخصوص و معین لدوم شاهزاده سعادت پایه اقبالمند

تا قلعه ماندو که کوهسار رفعت آثار آن در موسم برسات و اوان بشکال سرسبز و خرم
خوش و خرم و دلکش و بر کنار کلی تحت مشحون بدولت نسیم بر بود لاجرم بتاریخ ۳۰ ذیقعده
مطابق سیوم ماه صفر ختم بالظفر سنه ۱۲۰۶ هجری انتصاب رایات فتح آیات گیتی
آن در حقیقت کوکب بخت قلیان دولت آفتاب طالع است از افتتاح
بخشی و رفاهت مرادات عموم هواخواهان شد در همین وقت کرمت خان از ریاست
جابور معاودت نموده بتقبیل عتبه سدره مرتبه سعادت اندوز گشته پیشکش عالی
مشتمل بر انواع نوادر و اسپان عراقی نژاد و فیلان کوه پیکر که از افراد نوع خود
بعظم جثه و سربلندی و عدم نظیر در صورت و سیرت و کمال امتیاز داشتند
از آنجمله فیلی نامور بود با آن الف و رنگ منظور و درستی پیکر از کاملان نوع خود
آن فیل بود بی‌همتا و زمره در نظر انور شهنشاهی جلوه گر گشته خوش آینده و دلربا آمد
که انرا بسر حلقه اکثر فیلان خاصه اختصاص داده بلکه رانی یعنی راجه فیلان
موسوم ساختند و کرمت خان از جانب خود پیشکش نمایان نوادر و از کیسه
از نفائس جواهر و سایر تحف پیشکش کشید از آنجمله دو زنجیر فیل بود باجی از باب
تکلفات عادل خان یکی از آن پنجاه هزار تقویم یافته داخل فیلان خاصه
گشت از آنجا که شیمه کریمه آنحضرت کمی از رسمی حقوق اخلاص مندان است
سایر ولایات کوکن یعنی دار المرز بر کنار دریای شور واقعه است
و سابقا میانه اسلاف او و نظام الملک بالمناصفه مشترک بود بالتمام
تبر و مرحمت فرمودند آنگاه حصار بر بنده را که از گماشته نظام الملک
بدست او بعد از لطیع و تیر بخیب و ولکر سینه چون بدست آورده بود با سایر
توابع و مضافات بدو مسلم داشتند و اوان یافته منصب التفوی قصر سلیم
ملک بدو که رقم و انتشار جلادی افضل خان بر لغو جلای ثبت شده بود

اختصار مضامین آن لازم بود با ضیق وقت اقتضای املای مطالب با ایمای باشاره
حرف نظر بانوی مطالع فرامین گیتی مطاع ممنوع نمود چون بر سخط مبارک
منسوب شد چنانچه درین مدت قلیل سی صد و چهارده فرمان بیست سطری
و سی سطری بخط اشرف زیور رقم و سطر شده بود سواد آن مضامین آن
تلقین دستور اعظم علامی افضل خانی می بود سابق رسالان وزیر
دانا از روی مسوده او منشیان می نوشتند باز بنظر انور آن خدیو زمانه رسیده عنوان
حاشیه مذکور از حلیه چند سطر بخط مبارک معنون و مزین میگشت با لحق
اضعاف مضاعف فرامین مذکوره خواهد بود ملخص سخن چون درین سال
امری که باعث توقف موکب اقبال باشد نمانده فتح جمیع بلاد و حصون
حبشی نهاد خاطر عاطر بود بوجه احسن رو نمود مگر همین قلعه و سه چهار دیگر
که چون در تصرف شاهی مقهور بود و تنها را بجز تدبیر و حرب تسخیر
خانان دوران و خان زمان تفویض نموده بودند متعهد [illegible] فال زبانها
شد که کوتک نموده خواه ناخواه تسلیم اولیای دولت نمایند و سوای آن تعیین افواج
کمکی نموده نسبت لک روپیه نقد و بیست لک دیگر خزانه و هم فیلخانه [illegible]
در هیچ باده رسیده دیگر نموده دم نقد چهل لک روپیه بر سبیل [illegible] از سال آینده
و درین حال که اکثر سرزمین دکن پایمال نعال مراکب موکب اقبال شده بود
و خان زمان و اهل و عیال متوطنان آنجا با سیر و نهیب و تکاپوی از رفته
از توقف موکب مسعود رخصت نزول جمیع فرق متفرقه مساکن خود بازگشت نمیدهند
و بازماندگان در مواطن خویشتن با جمعیت خاطر بر زراعت و عمارت
بپردازند اراده فرمودند که در عین برشکال که تردد درین زمین ها
خصوص در فاندیس با بوده نهایت تعذر داشت بهوطن که آمکه باشد

و با بعضی از [illegible] و شاهزادگان دیگر و [illegible] گوشه‌دار [illegible] و نمایش خود این

تجهیزات [illegible] در روی [illegible] که [illegible] همه این‌ها در سایه توانایان ایران و دهشت [illegible] در

خالی‌ها و در [illegible] اندازه خود [illegible] عماره و اندازه [illegible] شده زیاده از چهل و [illegible]

مستحکم [illegible] [illegible] به جای [illegible] گذارد در اقبال و رعیان [illegible] و [illegible]

عقده‌گشائی [illegible] بهتر و بیشتر [illegible] از این [illegible] که اکثر [illegible] بسیار

[illegible] واقع [illegible] بقبضه [illegible] تحریر در آورده [illegible] الکافی [illegible] این بارها

ازین عالم اند که [illegible] صاحب [illegible] و با وجود [illegible]

موافق [illegible] بعد [illegible] از خود و [illegible] و [illegible]

و کمک رعیت و سپاه [illegible] کمتر از یک سال [illegible] یکی از آنها دست نمیدهد [illegible]

چنانچه [illegible] دولت تا [illegible] اعتقاد [illegible] کلام از [illegible] تعلیم [illegible]

درین [illegible] رساله بعد و حصول [illegible] التسخیر آن نموده [illegible] شاهها

تحت کشور اقبال گرفت [illegible] و مال گرفت [illegible] جلب قلوب [illegible]

[illegible] که [illegible] شاها نتوانند [illegible] سال گرفت فی الواقع جد و جهد و اهتمام

و [illegible] که آن حضرت در این ایام از [illegible] قوه [illegible] فعل آوردند شاید که [illegible]

بنی نوع البشر نباشد چنانچه [illegible] حضرت از مبدای نهضت همایون [illegible]

کار [illegible] انجام امور و المنة لله و لله المنة که [illegible] اولیای دولت روز افزون

شد اکثر اوقات [illegible] سایر [illegible] بتحریر [illegible] و باقی امور [illegible] فاضل

فی [illegible] تعلیم و ارشاد سرداران نموده و در باب [illegible] و [illegible]

عمال و [illegible] استقلال [illegible] مقرر نمودند و با وجود معانی مذکوره در [illegible]

بعد از مطالعه [illegible] سایر حکام و صوبه‌داران و متصدیان الاعمال [illegible]

این کشور و [illegible] را که متضمن مصالح دولت

از بالشست راجه‌ها را جهالت فراموشی شد و بسیاری زمینداران در دار دست
بیک گفت زمین ساخته و هموار زیاده ... بیرون کرده‌اند و از انار
عدو بندی آنحضرت خزینه در خزینه گنج در گنج بر روی ... هم نهاده و کوه در کوه
زر و دریا دریا گوهر بر روی یکدیگر افتاده معموره ممالک محروسه دیده دیده
بر هم بسته و شهرها با یکدیگر پیوسته همگی مصون و محروس و همه جا معمور و آباد است
مجملا چون درین ایام سعادت فرجام کارها و الله الحمد بر وفق مرام
موافقان برآمده و جمیع ... الکلام هواخواهان شد و بمحض کارگری
اقبال سروران و کارگذاری تدبیر صاحب ... استخلاص ولایت دکن
در استیصال طرفداران انجا ... بود نهایت عظیم و لیاقت بوده و
بی نهایت اشتیاق معهذا با نهایت مبالغه و بادشاه کردن کلاه دریده
مدید کما ینبغی صورت نه بست چنانچه از زمینداران آمده فتح و تسخیر دکن
تا اکنون قریب پنجاه سال بکر عسکرهای قاهره و بعضی سرداران
کارروان شهامت آثار بآن سرزمین روی نموده جو مهمات درین راه
هدر شد و نقد گران مایه وقت درین باب تلف گشته سرها در سر این
کار رفت از جمله شاهزاده والاقدر سلطان دانیال و سلطان
مراد و زوران بلند جاه انجا بسیار شدند و با اهتمام خبر قلعه احمد ... و تلیلی
از محال دکن و برار بحوزه تسخیر در آوردند درین وقت بمحض توجه جهانگیر
آنحضرت و چهره‌گشای اقبال و کارگذاری تدبیر شاهانه فتوحات نمایان
روی نموده سراسر آن ولایت تا پایان بقبضه تسخیر اولیای دولت
روز افزون در آمده چنانچه در عرض نه ماه اینگونه ملکی عریض که قریب
یک کرور روپیه هر سال حاصل دارد مفتوح شده بممالک محروسه منضم گشت

استعفای اینها و داو بیشتر ایشان از یکدیگر نموده هم بدان شمایه که نقش مراد
و کار دارای این فن و فنون باشد هیچ یک از ایشان را بسیار نشنیده‌ام همچنین بخت مطلقا
از تدبیر عقل بیشتر [illegible] بدون [illegible] بخت اصلا کار آمدنی نیست و در هر فن [illegible]
چنانچه بازی نردبان در [illegible] یعنی نقش برد [illegible] درست حاصل در بازد و صاحب
نقش باد آن نقشهای موافق را همه وقت جمع کرده و در هر صورت نقد را [illegible]
وقت همه [illegible] بسیار و خداوند بخت مطیع عقل کارگذار امور کار و خود
معامله‌داران از امور کار قطعا در ربط و ضبط مهمات کار را نساخته ابواب
معاملات بر ایام [illegible] بسیار در داده [illegible] مهمات ساخته و [illegible]
عالم بالدراهم [illegible] شکست فلک [illegible] امور درست [illegible] انگنده
و صاحب عقل [illegible] یار در بخت ساعد و موافقت اقبال همراه و
هیچ وجه [illegible] هیچ مقصدی [illegible] که از روی المثل [illegible]
رفیق و همراه [illegible] طریق باشد [illegible] الفال بخت [illegible] منزل مقصود [illegible]
ملک [illegible] انگیخته [illegible] داده مقصد [illegible]
آن مرتبت کرده والحمد لله ثم الحمد لله که حضرت جهانبانی [illegible]
را ازین [illegible] الذی [illegible] خداداد و بخت ازلی آورده [illegible] عالم
بدانگونه [illegible] و کامل [illegible] آفریده‌اند که با [illegible] از آن [illegible] عقل
و الله [illegible] چنانچه [illegible] بدان [illegible]
و اعیان استغنا از [illegible] استقامت طریق ملک [illegible]
و اصابت رای [illegible] که [illegible] تدبیر [illegible] هم [illegible]
تدبیرات [illegible] و سیاسات ملکی آنحضرت [illegible]
اعدا و نصرت اولیا [illegible] کردن [illegible]

صوبه دکن باشند انکه اگر احیاناً عادل خانیه بعد از معاودت رایات
مستقر خلافت و مصر سلطنت از کوته بندی در نهضت نظام الملک دکنی
بیاری نمایند و در ازکنند ایشان ورود لشکر انها را و ملک بین محمد و بعادل
باشند و اگر عادل خانیه بعهد و بقول لازم مبلغ پیشکش سنوات آن مبلغ در پیشکش هر ساله
مجری باشد انچه بکلمه برسبیل تحقیق نوشته داده شد تحریراً فی التاریخ شهر ذیحجه
سنه ۱۰۴۵ از افتتاح کرفتن نامچه لوای مهر شعاع موکب والا از افق دولت
مسعود یافته بود از چهره نمای فتوحات بدین نسق فی از مراتب دولت
ابد پایان بانی عالم تکوین در ایجاد و بنیاد بنای دولت ابادوی را
بدانگونه بر بنیان این دو رکن رکین یعنی بخت و تدبیر که در حقیقت
دو دست رسا اند یا دو بال بلند پرواز دولت مبنی ساخته که هیچ یک ازین
دو یعنی در هیچ باب بدون یکدیگر مغنی و از یکدیگر بی مستغنی نیند چنانچه
بخت بخت بدون تدبیر صاحب ضایع و تاخیر گشته نا سودمند و بیکار ماند
و تدبیر تنها خود بهمه وجه هیچ خیر ثمر ندهد و هیچ مصلحت بکار نیاید تا نیرو از دست
یا بگمان از حکمای ملوک بل از ملوک حکما کارنامه حکمت انوشیروان و صحیفه او
و اثر نمود از حکمت یکی از صنایع روزگار بقلب سیاه و سفید لیل و نهار نموده
چنانچه تخته نرد را نسخه ادیم زمین ساخته و خانهای بر طریق بروج را بر وفق عدد
بروج آسمان و مهرها مطابق شمار ایام ماه مشهور قرار داده و معانی
انتهایات کعب بر عدد جهات سته محاذات شش سطح کرداند که لعکوس
هر دو سطح مقابل ان بعدد روزهای هفته بنا بر انکه مدار کار بر تسخیر نرد و نیست
بجانب نیزهین عبده و بادو مقرر نمود و در ضمن این لطیفه خود این حکمت
نظران یار بخش عقلی انگاشته اند در ره لطیف بیلم

نام نامی و القاب گرامی آنحضرت با دوازده [illegible] جمیع این ناحیه مقرر را
بشرط [illegible] نکرده بود [illegible] شد و بنابراین بعد لطیفه [illegible] نیازمند درگاه جهان مرحمت نموده‌اند
این مرید مورد [illegible] با اعتقاد و اخلاص تعهد مینماید که همواره در ممالک
خطبه چهار یار با صفا را چنانچه رسم است بر سر منابر به عنوان رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین هر جا در آن مملکت مذکور شود و مزین بنام نامی و القاب گرامی بندگان اعلی
حضرت خاقانی ظل سبحانی در جمع و اعیاد و بلاد و قلاع میخوانده باشند و هرگز
بنام احدی از روش خطبه که سابق میخوانده‌اند نگردد و بدو بسته از رسم [illegible]
زر سکه مبارک که از درگاه عالم پناه کنده فرستاده میزده باشند
و نیز مقرر نموده‌ام که از ابتدای سنه نهم جلوس همایون مبلغ نه لک هون را که
از جمله چهار لک هون بابت نظام الملک خود قبول نموده‌ام سال بسال الی
[illegible] همان سال به سرکار خاصه شریفه واصل سازم و در [illegible] قیمت [illegible]
و فیلان [illegible] و غیره جواهر قیمتی حضور پرنور فرستند بقیمت کامل کنده
از پیشکش حال مشخص شود این مرید مورد [illegible] تعهد مینماید که بلا عذر و ادعا بخزانه
عامره رساند و در سنوات آینده هم اگر جنسی از جمله پیشکش فرستاده
شود به همین طریقه مسلوک باشد و بعد از این همیشه با دولتخواهان این دولت
عظمی از صمیم قلب یکرنگ و هم الفت و با مخالفان که [illegible]
از سینه و دل دشمن مخالف باشم تا زنده باشم و در [illegible] این یکرنگی عهدنامه
در [illegible] در حضور فضیلت و کمالات دستگاه مولانا
عبداللطیف به قرآن مجید و دست که [illegible] قسم یاد نموده‌ام که خلاف تعهد کنم
از [illegible] سر برزند و اگر خدا نخواسته مصدر خلاف آن گردم اولیای دولت
قاهره در انتزاع مملکت حق خواهند بود و طریقه [illegible] دولت [illegible] صاحب

خاصه و کهپوه مرصع با پهول کتاره و شمشیر مرصع و دو اسپ خاصه گرامی شد
و بخطاب بهادری نامی گردیده سرمایه بلندنامی دنیا و کامی اندوخت
و هم درین ایام بتقدیم خدمت استخلاص جنیر و سیقال کالساتر و کلو
خان بلند مکان شده بعد از ان مجلس سعادت بزیر رخصت گشت و حکیم
خوشحال ولد حکیم همام گیلانی بشمول عنایت خلعت و اسپ آمده و
نامزد بخشیگری فوج خان زمان گردید و چون خدمت صوبه داری برهانپور
بجهت افزایش مراتب نامداری و عزت خانزمان نامزد او شده بود
لشکر اسد مخاطب شده بنیابت پدر بجا سپاهی او تعین گردید و روز دیگر
عبداللطیف پسر بعد از تقدیم رسالت گلکنده و تحفه پیشکش عالی ارزانی
انوالایت جبین از زمین بوس آستانه خلافت نورانی ساخت
و شیخ محمد طاهر همشیره زاده شیخ محمد ال خاتون که سر خیل قطب الملک بود
ادای آداب معهوده نموده عرضه او که هم الکنون بجهت بوضع مفاد این
سواد ان منقول جواهر افتاد گذرانید آنگاه مرسولات قطب الملک جل الله [illegible]
از جواهر مرصع آلات و پنجاه اسپ عربی و عراقی با زین و لگام مرصع
و چند زنجیر فیل تنومند کوه پیکر از ماده و نر که دو زنجیر از آن مزین بیراق
نقره بود و دیگر تحف اطراف بلاد و نفوذ و نقد بنظر انور در آورده و ملا عبدالله
نیز دو لک روپیه از نقد و جنس مثل جواهر آلات و فیل و امثال اینها از جا
بکفالت قطب الملک از رسم پیشکش گذرانیده [illegible] که عهدنامه [illegible]
شکر خدای قدیر بلند اشتباه عبدالله قطب الملک اینکه چون بندگان حضرت
اعلیحضرت خاقانی ظل سبحانی خلیفة الرحمانی صاحبقران ثانی خلد الله
ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بره و احسانه که هزار جان گرامی فدای

محمد حسین سلدوز رسول بود با عهدنامه استوار بوساطت و وسیله معتبر در
صاحبقران ثانی معتمد بارگاه سلیمانی فضیلت و مکرمت دستگاه مکرمتخان
ساعتی که توالاکبر بود تقویم فیض ورود و شرف نزول بخشید
این مرتبه مرید حلقه بگوش و معتقد عالیشان ارادت پرور و گوش رایات
و سیمای عزت رسانید با دارای این مرحمت عظمی بشر ابطال استقبال
تعظیم و سجده و تسلیم بجا آورده اما بچه زبان شکر این عطیه عظمی نماید و بکدام
از عهده آداب سپاس این موهبت کبری برآید بجز دعای آنحضرت که ورد
زبان بر روز و ذکر نماید که وظیفه اوقات خود ساخته لمحه بغفلت نمیگذراند
و چون در روز دویم وصول فرمان عالیشان که دوشنبه بیست و پنجم ٢٥
ذیحجه باشد خان مشار الیه رخصت ملازمت سراسر سعادت پذیرفته اند و
از این مرید از انتخاب جواهر مرصع آلات و فیلهائی که در خور داشت بقدر
وسع ترتیب داده همراه ایشان روانه درگاه والا ساخت بعد از
دریافت سعادت استلام عتبه والا شرح حال ارادت مندی
و اخلاص و درستی که در خدمت عالی متعالی دارد و برأی العین مشاهده
نموده اند بعرض مقدس خواهند رسانید و دیگر هر چه شرح حال تکرار نماید
مکرر است در این ایام سید خان جهان و شایسته خان که بحکم بادشاهی
ولایت عادل خان تعیین شده بنا بر حکم اشرف و ستار مملکت او
باز گشته راهی درگاه گشته بودند بدریافت زمین بوس عتبه سدره
مرتبه بادشاهی مفتخر و مباهی گشتند سیوم سرفرازخان نیز بعد از تقدیم
خدمات مرجوعه افواج منصوره را در احمدنگر باز گشته سعادت اندوز
خدمت والا گشت و حسن خدمت او منظور نظر قبول گردیده با عطای خلعت

نوازش ملتمس آنحضرت را به پرفته سپهر پایه ابا یک قطعه زمرد که لعقایه دیگرانه مروا
شاهوار بجهت الذیره و یک از لالی آبدار برای عقد امر حمت فرمودند
و یک قبضه شمشیر مرصع که عبارت از شمشیر زرست ضمیمه آن عاطفت
ضمیمه نمودند و در فرخنده روز همگی آن نامه فرمان منقش سرپنجه
که از ین روز روش سرپنجه جهان افروز شده بود دستخط تفویض
الولایت مدد مهر که جمیع خسروی سلاطین گردیده و دستخط
آن خان جلالت مکان میرابوالحسن شیخ و میر و قاضی ابوسعید را
مشمول عواطف بادشاهانه مرخص نمودند و چون الحین عادلخان
رسید از فرط ابتهاج رخیده گروه باستقبال بر آمده لعانیانه لوازم
سپاس بر رحم شکرانه خدیو زمانه در ضمن زمانه اوای مراسم معهوده بجا آورده
شبیه مبارک آنحضرت را بر سر و چشم نهاده آنگاه در برابر عرصه ...
بر سبیل شکرانه متضمن اظهار سپاس این موهبت عظمی رسالداری
که در اطراف آن سر ایوان غزل خجسته ... که مطلعش اینست
بیت جوزا سحر نهاد حمایل برابرم یعنی غلام شاهم و سوگند میخورم بطریق کتابه
مکتوب بود و این طریقه مسلوک اوست که بر سر حواشی جمیع عرایض خود از روی کمال
مراتب اظهار عقیدت پیوسته غزل مذکور منقول میدود و درین چون نامه نقل سال
نامه بحسنی مفصل افتاد عرضداشت بنده فدوی بر شاه و راه عقیدت
مستقیم محمد ابراهیم ذره وار بموقف عرض ایستاده تا زبانه سریر خلافت
مصیر اعلی حضرت خاقانی سلیمانی مکانی خلیفه الرحمانی صاحب قران ثانی
میرساند که فرمان عالیشان قضا توامان و شبیه مبارک و نظر ان بادشاه
و شاهان و شمشیر و قبضه مرصع مرحمت صاحب قرانی که مصحوب ...

زار التفاح داده متوجه درگاه والا شد بیان وقایع دربار سپهر آثار بیست و چهارم

اردی بهشت حسن وقاص حاجی ایلچی نذر محمد خان که سابقا باین سعادت

عظمی اختصاص یافته و عنایات عام آنحضرت در باره او خاص شده بنحوی

موجب بیداری او شد و اخلاص ... رقیقه عقیدت او را وقف راه ارادت

بندگی ساخته بود که بمجرد معاودت ما باب توقف وطن بیاورده از خادمه

کمتر الشان ... ترک ... سقط راس مالوف مسکن مالوف نموده با محمد خان

بسر رسی و حاجی محمد یار اوزبک که سپاهی اطوار پسندیده روزگار دیده است

دوم جنین حداد ... تمام سپاهی دیگر درین روز بدرگاه والا رسید از زمین

بوسی آستان مقدس سر تفاخر بچرخ اطلس سوده بمرحمت منصب هزاری ذات و صد سوار

واعطای خلعت و شمشیر یراق طلا مینا کار و اسپ با زین زرین و یک زنجیر

فیل کامگاری پذیرفته و بیست هزار روپیه نقد ضمیمه این مراحم عمیمه گردید

و بسر رسی بعنایت خلعت و انعام چهار هزار روپیه و منصب و صدی پنجاه سوار

و حاجی محمد یار بمرحمت خلعت و شش هزار روپیه نقد و منصب ... صدی

صد سوار تارک سر بلندی افراخته رخساره بخت بلندی منور ارجمندی افروخت

حداد ... بعاطفت خلعت و چهار هزار روپیه نقد و منصب صدی ... سوار

سرمایه اعتبار اندوخته و افتخار سر فراز شد و ... چون فرزند ... عالی

وسیله ... رتبه ... رسید ... عاطفت شهنشاهی ... آنحضرت

... ارجمندگان سعادت مند از مرحمت آن سر بلند شده همیشه

پایه سرافرازی جاوید بر سر بود ... درین سر ...

... بود و ... باد و ... سر خوشند ... ازره تفضیل

ارجمندی نموده بنا بر ... حضرت خلد ... آرزوی کمال اظهار

که دو مورد الطاف است آن درجه درجه خواهد بود و چون خان زمان برسالة آب
نامور به منزل که نید فرمان جهان مطاع به این مضمون شرف ورود بخشید
در بنولا از مضمون عرضداشت مکرمت خان تدبر و عرض اعلی رسید قبول
عادل خان درین ایام در دولتخواهی آن اسباب موزیی و جواهر و زی و تکمیل
طرز دانی و قاعده شناسی از ادب الاولیای عالم بالا طریقه رد شد
سلوک و طور حسن معاش و معاشرت یاد گرفته و لهذا لطف بشمول از تحکیم الحال
توفیق جلد پذیرفته از سرخواهش های مجموع و جمله استمداد ها در گذشته
چنانچه تمامی احکام گیتی مطاع را بجان و دل مطیع گشته اطاعت را کرد ولی
نهاده فرمان همایون را منت بسا برسر و چشم گذاشته قرار داده که
سا ... رود رفته سر افکند به رله سد یکی گذارد و قلعه خیبر را مالقیه قلاع
نظام الملک با فی لیا رد ولیه روزافزون ساز و اور الیه بادید داده ملا
خود میسازند و اگر از خود قبول این معنی روگردان شده کردن کشی کنند
در قلع و قمع وجود نابود او و طلب از مواجز ما آن ملک تلی لیان ساعی
و دراعی باشد و با اجمعانیه هزار از سال مبارک بمبلغ نقد پیشکش رعیت نقد
و جنس از نوادر جواهر و مرصع آلات و نفایس طرایف و فیلان نامور
کنوه پیکر داده که درین چند روز بمکرمت خان روانه آستانه سپهر بنیان
سازد بنابرین مراتب آن عمده بندگان رضاجو از موقف خلافت نامه ...
که درست از تخریب ولایت و یا دو رشته بی توقف رو به دریافت سعادت
بساط بوس انجمن حضور بلند دارد و یا در حفظ ... خلافت از زمان ...
بعضی مقدمات شنیده و از آنها دریافته بجهت استخلاص قلعه خیبر و بقیه و باد
معمور باز مرخص گرده خان بلند مکان در همان روز لوای معاودت

ت و تربیت مقرر سوار ایستاده منتظر روانه شدن تا مسیر نغمی اعزوق
بند بهیبت اجتماع جنود را نمود اراسته ساخته قریب شش هزار سوار از ایلیات
شده بر توشقوبات سید سجی بخت خان و بهادر خان که پهلو سپهر قرار
به بود و بدر سیب اندر جستند و ان دو بهر دل جان جنود را خالی نکرده نمانده
ورزیدند کرآن گروه با بازان شکر کشیده شده بسر آمدند و چون قابو یی
نان است بر خاک هلاک واندر افتند بلکه تا زان معرکه بر ورشند یکبار ز کمالی
بلنجه پیران زیاده اسیران کم فرصت حمله اور گشتند و در اندک فرصت جمعی
پراران سوخته اختران را سرگشته وادی فنا ساختند و چندی زرساداتا
به برج درجه شهادت سعادت کوشش یافتند و خانزمان از آنجا بهار
ج که از بلده نامدار دارالسعادت عادل خان است شتافت و دلیران موکب
قبال سر تا سر آن معموره را به نعال مراکب فتح و نصرت بسپرد
بلاد کوب ساختند یغماگران روی زمین خاک انداز دست برد بنیاد نهیب
تاراج برداده و چون سکنه آن مسکن معمور همه جانها خسته شد
بود و بند که کالدی بعدن و معدن و مطامع بحر و کان زر اس المال بکار
از و کالای ایشان بود یغماگران العهد ز اسباب و از اجناس
عقاقیر و ظروف چینی و امثال آن بدست آوردند که از جمله آن خارج شده
زر و رنستان چنانچه به تکلف و در ترصیع ساخته
آقامت سپاهیان سوران جنود را از قدر حیات حیث میداده و ندو اکثر
و مولدان و که رشرافت و قید سیر چون و در اجناس
نفیسه شهید انستند نیابر آنکه قادر بر دواستن آنها نمودند بکار
و انهم ساختند و از امصار سایر انواع و اجناس را قیاس میتوان نمود

بمحض تائید قلعه‌گشای کشورگیر آنحضرت که همه رفیق اولیای دولت ابدپیوند
بحصار مذکوره استخلاص و خبر تسخیر در آمده قریب بالقدس از مردم قلع
سر تیغ بیدریغ داده زیاده بر ... مقصد کشش بکشند عدو ... شده نهادند و نهادند دران
موکب اقبال و قبول محل نزول برکت بوده منصور از ان ارش ... سلطان
داوند قضا را و ... جاسوسان خبر رسانیدند که جمعی از خوف ...
این نواحی و حوالی با عیال و اطفال و اسباب و اموال و دواب ... بکوه
نزدیک ... برده اند خان زمان بهادر خانی ... خان را با فوجی
از موده کار طلب ... ساران تعین نمودند و ایشان از موده بکار رسید
ابا و ... راه آنجا پیش گرفته ... تیغ کشیده و ... ده
روبه بالای کوه نهادند و بمجرد ... شمشیر شعله ... از ان اهل ... گان
... ندار ... دو در کمرگاه کوه ... جسته و کشته بر روی یکدیگر افکنده
... از ان اینها ... چنانچه قریب ... هزار کس ... کشته زیاده از دو
هزار تن اسیر و دستگیر شدند و مواشی بیشمار که عدد اینها از چار هزار
متجاوز بود با اموال و اسباب بسیار فتوح غنیمت کران کردند و از
دیگر ... از ان مکان کوچ کرده بمقامی که یکبار ایشان ... رسیده بود
... با دو هزار کس از مردم ... و سپاهی عادل خانی
... یکی از همراه داده بودند از دور سپاهی ... و ...
... در انهام حیات ... دور کرده بوده کرد و از ... گرد ... ظفر ابر
... شکست و تا سه روز همراهی گزیده ... یاری و ... تیار ... برد
... تهور شعار ... پشت ... کار ... اورده ... انداز ... خانی
... لشکر از ان مقام کوچ کرده ... منصوره ...

ولی هنوز سردار جلادت آثار همه راه کوتل رسید افواج غنیم کوتاه نظر و
از اهل کار بمواضعه بیکبار از موضع خود بارکها بر انگیخته و همه جا تا حکمی تاخته
و به هیچ جنبر نه پرداخته بر سر الجنع قلبی رسیدند و بدایشان در آمیخته بایکدیگر
در او یختند و رجال قاآن زمان مجادلت نموده باتفاق آن قوشون
کین کشا کمان کشیده و بارکها تاخته بلدرکی بر افروخته محلها افشان
در میان آن گرفتند و در کمتر فرصتی آن کم فرصتان را شکست داده
جمع کثیر را جریح و قتیل ساختند و پس از قرار تا دو گروه تعاقب نموده دنبال
گیران بدرانید ایشان پیش گرفته مظفر و منصور مراجعت نموده و وقعه
غریبه در باب کوتل دیگر روی نمود که تفصیل آن اینست که فوجی از غنیم بار
از سر سال از و برو شده بنا بر آنکه در آن سرزمین لشکری از اسباب بود
قاآن زمان و باقی افواج از حال آگاه نگشتند و آمد و رفت با اعتقاد
و صوت عالم بالید و اعتقاد و زور سرپنجه نیرو و بازوی نموده سردار آگاه
نگرد و بار اجیتو تا آن خود حمله آور شده بدار و گیر و زد و خورد در آمده
از آنجا که همت نافذ و عزیمت راسخ نفوذ در سنگ و این گروه کوه مثالی
را از پیش بر نمیدارد و از صدمات سخت آن لشکران سنگ پایگی بدر
چون کوه ثابت قدم پای مردی استوار نموده در رفته رفته بر غنیم غلبه نمود و تائید
آسمانی و اقبال صاحب قرانی از قلب زمین دل تاخته بر قلب اعدا تاختند
و علت و عاقبت بنا بر ثبت و رست آن تار استان را شکست داده نصرت یافت
رقا بر روز روز سردار نصرت آثار با موکب منصور از کوتل عبور نموده
بعد از نهضت کوچ بنواحی موضع کولدار رسانیده قلعه که بوست قصبه بر کوره بود
مرکز رسانیده بر آیرده احاطه در آورده و در یورش اول با وجود ممانعه و مدافعه

یافت که بنا بر اشارهٔ عادل خان جرات این امر عالی نموده لاجرم سپه
خان جهان حقیقت را معروض و برشتهٔ ترصد جواب گشت اما حقایق وقایع
فتوحات که بمحض مساعی جمیلهٔ خان زمان صورت وقوع پذیرفت برین
نهج است که چون آن خان بلند مکان حسب الامر اشرف الارفع الاعلی از درگاه معلی
قرین تائیدات عالم بالا راهی شده بحسب یکبار قربان رزاق صواب و انیسه
درست با جمعی از شایسته سپاهی نامدار شیوه اهل تجرید و تسالک آن
مسالک بعد را موخته انچه بر قدر بقدر ضرورت تمام بود و الحاکدر بگذاشت
همه جا از وجود آن پاکیزه بوده بر آن سپه مترقب با خود لشکر بست
در این طریق از آن مقام بنا بر اقتضای عجلت و سرعت خود و همراهان
بر جناح طایر نشستند و همه جا جریده و مراحل بریده تا هفتم فروردی ماه بسرحد
ملک سنجابور رسیدند و در آن محال معموره هر جا از معموره نشان یافتند
بتخریب و تخریب آن کوشیدند که نشان از آن باد نماند چنانچه بالفرض اگر
پس مخبر صادق آزاد ابادانی سابق آنها اخبار نمودند چنانکه از صدق
بخود نهنده نموده نظر بتصدیق ظاهر عقل قطعاً گذشتن و خاطر نشان
کسی نکردند و چون موکب اقبال پانزدهم ماه مذکور بپای گهاتی دودابا
رسید سردار رود راندیش منصوره بعد خود در پایین آن عقبه توقف نموده
عقب همه را نگاه داشت با جمیع مردم از سوار و پیاده و سایر احمال و اثقال
و بار بردار و علف از دور فراز گهاتی بر آمدند آنگاه قریب بالفعل سوار در پایان
دریای گوینک پا بر هم زده که ملک غنیم تمام آن را غنیمت شمرده در پیش آمدن
حسارت ورزیدند درین صورت خود نیز مبادرت نموده همگنان را
بتشبیه بلیغ نماید قضا را اندیشه راست نشانی افتاده صورت شکست بر گرد

بن الوبار [illegible] اردوی از لشکر گشته و در آن شب دیگر رسیده و از لشکر

لشکر قزلباش جمعی از افغان آن شب جوانب لشکر اردوی را از هم رسیده از

مجادله محاربت چون که روز دیگر اردو بنیاد را شدت [illegible] از [illegible]

اردو و یکی آن شب به تهیه در معرکه از یار و راه در [illegible] و کفیان محمود [illegible]

اردرانیم مرده از میدان بیرون بردند و [illegible] و شان [illegible] باقی

باقی از خاصه خیل ملک شاه ان که اردوی [illegible] جمله آورده و در [illegible]

در زمان [illegible] دست [illegible] حیات الله در [illegible] شعار [illegible]

عبدالغنی [illegible] از [illegible] در [illegible] دیگر [illegible]

جمله آورده و در اندک زمان [illegible] اقبال [illegible] پادشاهی [illegible]

[illegible] ساخته با نزدیک که ده تعاقب نموده چون اولیای دولت [illegible]

منصور مراجعت نموده روز دیگر [illegible] راه [illegible]

[illegible] را [illegible] مراکب موکب اقبال ساخته [illegible]

[illegible] لشکر [illegible] چون قطع راه بدین طریق نموده [illegible] روز [illegible]

که وکرمی [illegible] بود معسکر خیل اقبال ساخته [illegible]

[illegible] رسیده با طراف اردو درآمده [illegible] نموده [illegible]

[illegible] از [illegible] که در اطراف لشکرگاه [illegible] بودند

[illegible] ان [illegible] سران [illegible]

[illegible] را [illegible] غنیم را [illegible] ساخته چون که [illegible]

را [illegible] غنیم که در [illegible] ان و [illegible] زبان [illegible]

[illegible] انو [illegible] با [illegible] سعید [illegible]

بسان کواکب شمار افتاده از دود رستگار شدند و رفته رفته بجنبش آمده
با فوج هنداول دستیاری آغاز نهادند سپهدار خان که در بارهٔ سرداران
با تکیهٔ ارسام سواری آزرده و تیرانه با ایشان نبرد و دار و در آمده شاه نوازخان
و رستم خان هر دو بوقت مدد رسیده از طرفین هنگامهٔ جنگ تیر و
تفنگ و شمشیر و بازار گرم بازار ساختند تا آنکه از فرط تک ایلی در کشتی
و کوشش نمودند علاوه خان و تن از یک بیک دیگر مسکین حشند بازار گرم رسته
را از دست ندادند بهمان طریقه در هم می آویختند درین وقت سید
خانجهان بنا بر تحریک عرق نسبتی که بحضرت کرار غیر فرار داشت
در آمده با همراهان گروهی یکه تاز جرار راحت و بمجرد رسیدن بر سر پله
از جلادت ارسه خطاب اسدالهی بجمع گروه یکدله را بار دیگر
نیرو داده چون سر پایه بر قلب خیل رقبا زرده صفشکنان کم فرصت
دو دوراو گرفتن گروه یکدله را بار دیگر در رزم جوانان از رزم و دست
مبالغت نموده از دنبال حمله آور شدند و از شوکت آن سرداران شجاعت
هایکنان خصوص سپهدار خان و شاه نوازخان و خلیل خان جای دیگر
یافته باندک تردد و خورد و آن زیاده سرانی را که در سنه پیش از نیز
دست شجاعت قدح کم بکار آورده بودند از جا بر در ساختند و گروهی
انبوه از راه خلاف آن روز در عرصهٔ مصاف بیجان افتادند و گرد
غبار ستانی تراباد حرص از خاک معرکه بر دارد و چندان زخمی بسمل
از عرصهٔ کارزار جان بدر بردند که عدد ایشان را بغیر از خدای کسی نداند
و از موکب اقبال نیز چندی نیکو فرجام بخت بلند سرمایهٔ سعادت ازین
بیعت شهادت اندوختند و جمعی زخم کاری از ... و کامکار باقته

عرضه داشت مکرمت خان بعرض رسیده از جوم عنایت بادشاهانه رقم علو
برجوار بیجوار بیم هیچبایی او کشیده تهماسبان قهر از شر عینه و تادیب او و تخریب
ملکش در گذشت الحال مناسب انست که آن کمینه دست از او باز دارد
دار دره و وثوق تمام بعنایت عالی رو به تسخیر آذینه قاو و کرار اداما شیخ
صوالح دولت و فتوحات اقبال که درین ایام در فروغ خورشید خان جهان
بچهره نما گشت علی الاجمال آنکه خان عالیشان حسب الامر متعالی بتادیب
بجابوریان و تخریب مضافات آن دیار معمور مامور شده و ترتیب افواج
منصور بر طبق ارشاد خلیفه زمین و زمان نموده بقلاوزی تائید ناشناخت
و هزرکی بعون و صون الهی سنگبار و جریده طومار راه در نوردیده و از قطع و
مسافت ادیم زمین برنده بسر زمین غنیم پوست تخت باجی و کشنا
وغیره و کهان بتسخیر و تخریب سرداهون فرستاده و انها پانزدهم فروردی
در وقتیکه خود را بپای قلعه رسانیده عنبر نام حبشی سرکرده حسب الحفظین
در باغ انبه از ظاهر حصار با جمعی کثیر در ورود استقبال داشت و بعد از کاهی
بامیدی باتکر بیزان کشته افغان و خیران خود را بدرون حصار رسانیده
و چندی از همراهان و همراه اسیر بپای تیغ در گردن و طوق در پای بر زنجیر
اسیر بسیر برود و سابا جی با همراهان اطراف محوط قلعه را محاصره مردان کارساخته
بعد از سه روز بعد از استخلاص حصار فیروز گشت و اموال قلعه داران و اسباب
قلعه داری از نقد و جنس و توپ و تفنگ و اسلحه جنگ بتصرف درآورده و دست
بسته قلعه دار بسته نزد خان جهان آورد ... ان سنای نشانش هاگماپر ادبی
سرکردی کار بسر این سرکار دست بسته مورد استحقاق و تحسین شناخته
حسب الحکم تماسی دکهان اورا بصدق فاکی رسا درگاه و ساخته خود را به

حبس از این کرده بودند تعجب آوردند و چون اکثر سپاهیان گرانبار غنایم
سرشار شده بودند ناچار سردار متانت شعار که کوه تمکین و سفینه
سکینه وقار و بود از انجا لشکر اندر چند منزل کشید و بعد از انقضای چندی روز
از ان مقام خیل اقبال را کوچ نموده بموضع کمتاکه رود کروی شهر برف و
دارد و در ابادانی نظران و در سرحد مذکور بسیار کمیاب بود لشکر
تمام شتافت و در ان مقام نیز اقامت مراسم قتل و غارت نموده جابجا
خراب و ویران و فانی بخرابات اباد عدم روان ساخت و تا قرب قلعه بزرک
در هر معموره که بر سر راه بود و از این راه فراتر و هم چنین اطراف و نواحی
آن هر جا از ابادانی نشانی یافت چنان ویران ساخت که دیگر کسی
از ان نشانی نیافت چنانچه در طی سه روز پنجاه فرسخ از محال ابادان
الشر زمینی بویرانه گرائیده کار بجائی کشید که دیگر هیچ کسی دیگر در ان
سمتی از ابادانی نشان ندارد و انگاه عنان مراجعت از ان جنوب
برتافته بکنار رود بحیره شتافت و سپاهیان را از آرامش و دستور انزا
آسایش داده از انجا رهگرای بیجاپور گشته و همه جا در طی راه طول و
و عرض جاده را بسر و پامال خیل تاراج هرچه بدست یغمائیان
افتاد و دست ازان بر نمیداشتند در این اثنا غنیم تیره گلیم از دور سیاهی نمودار
نمودار ساخته همه وقت چون گوسفند قربانی بر گرد اردو شیران پلنگ
افکن بمصاف پیش شدند و از تیر و تفنگ هیا بوده قدم پس پیش گذاشتند تا انکه
در این اثنا از شانه و بیگانه از هر گوشه آن طغمه رو نموده تیغ سرافشان
را و بند و سرداران مخالف را بباد تیرباران ملامت گرفته بیکبار همگنان را
ساختند و یکه تازان پرخاش جو تا قلب اعدا انکه صفوف اعدا را

دسمت بدر شتافته وران بوم و بر دو دست و دوران عمارت و آبادی
دبنیادها آبادانید برابر نورخشه عالم را برجعد و بوم نوعی گلستان ساز و کم
دیرینه عمارات شبانه خویش بار رفته ساخته ها بکاشانه خود دانند و نعمانیان و آل
را که در این کشور به بدر جزو مرسوم است و دستور بوده که تا زیاده نزدیک شهر
بستر ها سر سبز زمین را رفته جاروب پاک و بی نیب و عمارت را کار فرما
لرزد و از بنیاد گره های کثیر برانگیزند سکنهٔ آن باد و بسا راز کرا انجواب خود دراز و خود
روی بیدار شده بنابر جواز این کشور خصوص بدر که معمورتر از آن بلاد معموره است
زنگار رسته ها بسیار برکرانید و ازین بیش باده زیاد و بسر بوسیده بلوبه
باللّه و روی و کجرو بیرون بوند و باجمله خانه و ران حسب القصد و فرمان کیتی مطاع
یکباره رود و بحره شتافته انجا مقابل بحر و بس یافت اجمال و انتقال
تا بمانجا گذر شم جمعی از مردم زبون انسیم را انجراست بازو رشت و سامرکاه
بعضی روز رسال حال راهی شده بنجکبر از روز سیر رسیده خود را انجوا
ان نام قصبه در کمال آبادانی و جمعیت ها همگی بیوت و منازل آن معاینه
بقصور رفعت طبقه جدقه مردم نشینی ها معمور و از مطالع علیا مال و معمور بود
جسلقاق و سکنه الموضع که در حقیقت برگزیده بود از موضع ورود
بکیانه عاقل و بجر و را بیجال ها همگی ابعاد ران خصوص عاریگران و نعمانیان
قبال باد و با یالمنان شیمن از دو هزار متجاوز بود بعضی رسانیده
بسیره و متشکل بسا جهند و بستر ها سر ملوث و سایر اسباب
و هر تمال اهالی از بنیادها نصیب و تار راج برداده کردار بنیاد آن
در روند و از انجا بهمان پا بر سر نیر این بود که در دیگر قوم کردی
قوم در رفت تا جنت بروند و در این موضع ...

آمده ناسپاسی حلال است انبوه مردم رستم تعاقب بر ورجنت و ده سرکار کثیر الخیل
ستمگیر و خیر شتمل بر بیت فی نعت که موجب کثرت جمع و دکر بر سرشت ملک
متصرف وارد گردیده حسب الحکم اشرف مراجعت به درگاه عالم پناه نمود اکنون
نیز دولت خان والا مکان غایب و زان تقسیم می آید چون آن سردار شهامت
آثار حسب الامر اشرف آهنگ تسخیر حصار اوسه و قلعه اودگیر نموده جا بجا
تهانجات گذاشته و خاطر از رسیدن رسد و آذوقه جمع نموده اراده معتقد
شد فرمان اشرف و عقد زر یافت که چون اهل بیجاپور مدار کار بر تزویر
و حیله گذاشته در ارسال پیشکش و قبول احکام مطاعه اهمال می ورزیدند
و با پیش ازین در شرب قوت و مروت طریقه اغماض را که از شیمه
حسنه برگزیدگان حضرت ذوالجلال است واجب شمرده بودیم اکنون
پیش ازین اهمال و ربودن جمعیت و غیرت حرام دانسته بنابر وجوب
حفظ حرمت خلاف پیشه تادیب ایشان و تاراج و تخریب ولایت
آن عذر اندیشان بر ذمه همت فرض ساختیم و از حضور سعید خان جهان
معین شد که با فوج خود از جانب شولاپور در آمده به دستوری که مأمور
گشته عمل نماید و خان زمان مقرر گردید که از اطراف احمدنگر داخل
آن بلاد شده از اباد و آبادی از آن سرزمین نشانی مگذارد و جابجا
ناوی برستم تاراج و ما نه منازل غارت کرده بنا برین انقدر از افلاگر
اهالی نیز مامور است که بر طبق فرمان قهر که بیم آنکه شعله غضب نادرسان
نیغ نمونه نیران لطف شدید خانهای ایشان یافته و برساله و خوف انقیاد
و برساله نبوت ... به فرقه و بموقف ... تاکید گرفته و نوشته
مکرر نظر ناوی رسیده الله ... اولیا القیاد حکم موکد شده شد و عمل نما

بنا بر آن بتعمیق اندیشهٔ غور رس فزون نگریسته دید که کار تسخیر آن حصن سپهر
بر نظامی کریز سعی و تدبیر در آن کار گرمیت بر در از پیش نمیرود و دانست
که مدار سپهسالار درین باب بتلف و تاخیر می شود و محاصره آن بمنزله مصروف القدر وقت
و صرف گوهر عمر عزیز ... بنابر حقیقت را معروض درگاه والا داشته
خاطرنشست چون از درگاه در سایر این ابواب باو دون تأمل مأمور گشت
فی الحال جمیع کیفیتها بخصوص در آمدن را در ضمن عهدنامه پذیرفته نزد او فرستاد
و او بعد از تسلیم قلعه بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار و انعام یک لک روپیه
نوازش پذیرفته بهفتم تیر ماه تسلیم این عطایا است نمود و آنگونه قلعه حصانت
بنیاد که ثانی قلعهٔ آسمان یاد است و در روی زمین ثالث این اساس نیافته مشغوف
بآن آسانی بدست اولیای دولت در آمده از سر نو بخت و اندراد اقبال
خاطرنشین و دلنشین همگنان شد بیان فتوحات نمایان که درین اجمال
خبر یابان فتوح وقت و زور روزگار را فروغ تکثیر از جمله اولیای دولت
جاوید فیروز رکاب و بندهٔ والا از فوج محیط رسوخ که بسرداری شایسته خان مقرر بود
بنابرین دستور سخن بسیر میکند که چون خان مذکور از حضور پر نور مرخص شده
راه بیت اول بطرف ساعت جمیله چملی بمحال متعلقه سنگمیر ز خلاص جنت
بعد از آن بنواحی ناسک رسیده رعایای آن سرحد را که بنابر تطاول دست
درازی رهزنان ترک توطن بلاد و دور دست اختیار کرده بودند همگی را از احسان
و لطف بدارم تقاوی و دوازده [illegible] مراهم آورده بزراعت و عمارت مشغول
گردانید و از آنجا بتحریر [illegible] قطعه قفلی شع بدان منغز شکاف معامله مضاف
را تفصیل داده گیتی جنگ را اضاف کرده و بکثرت فرصتی جمعی کثیر را از حرب بلاد رک
خصم افکن بدرک اسفل سعیر فرستاده و به نیروی همراهی دولت ... اغا البسا

ایشان چاره برنخواهد بود چون قلعه دار مذکور حال خود و انحصار را با حوال او و قلعه گرا
سنجیده حقیقت معامله دریافت فی الحال امان طلبیده مستظهر و مستمال بالطاف
خان تا سیدیشان مسافت و هر دو قلعه را خالی نموده تسلیم اولیای دولت
متعالی نمود بالجمله در مدت اندک روزگار چندین حصار حصانت آثار متین ارکان
بر جبال و اهویت و کوه و دراه و دیو پهره و اصلاده و بکر حصول حصنیکه هر یک از دیگری
باره حصین بر فلک ها کی صد مرتبه از حصار و متین سکندر محکم بر بود بنا بر مجمع
کارگری اقبال و یاوری بخت بتصرف اولیای دولت جاوید آید
سوای حصار رراج دیو بهره که تسخیر آن اندکی در کشیده و انجمن مبنا بر آن بود که چندی
از حوالیش پیوند سلسله نظام الملک آنجا در بند بوده و دور ویان در گرفتاری
ایشان متصاعد در سنه تا چار دوباره با وجود محاصره گذرانیده همت
بر اخراج مکنان گماشتند و دراج کار آن قلعه بر کمر بر فراز کوه سار رفعت بنیاد
اساس یافته در استحکام و مشکل کشایی باساسان و سرانجام قلعه داری
بنظر حصار آن بحر انی بود از نیروی باشد بکشایش گراییده آن گرفتاران خدا
دیگر باره اسیر شدند چون خاطر البروز و لیحان ارجمند حصون حصینه که بداد ایزد
گرفته بود و جمعیت پذیر گشته از هم رهگذر فراغبال یافت اینک استخلاص قلعه
و پهره از سایر قلاع مذکور در جمیع ابواب بامتیاز خاص و اختصاص
دار قلعه سپهر تمکین دولت آباد و در محکمی پایه کمتر از روئین بنیاد ساخت
پیوستن بمقصد نزول اولیای دولت ابد پیوند و در پای آن دیوار لشکر نشست
بلکه سپاهیان حصار نظر بعوجام سستی و عاقبت اندیشی کرده توسل جسته
ار خواه امان و اظهار خیشدیرست مراسم عجز اللطف بپایان و احضار
مرتبه ... هم که کنهه را ظهور یافته بود نمود چون الحال معامله هم کار دا

دادن شمول انواع استمالت و دلدهی در او نه کور هشتم فیروز حصار را باسباب
هم از تسلیم اولیای دولت نموده حسب الحکم الله وردیخان بمنصب دو هزاری
از سوار و انعام بجایزه هزار روپیه نقد بسرفرازی یافت آنگاه الله وردیخان
ناظر از سرانجام ... سامان قلعه داری رجوع نموده آهنگ استخلاص قلعه کالحکمه
الحکه نموده بنا بر هر دو حصار پیوسته خصوصیات فی البستی و دیدنی را بنظر در آورده
از ... ملچار قرار داد چون عرصه اندک مدت ملچارها بجنب و لحواری بالقت
ان موضع بر وفق مواضع مقرر بهادران کار طلب آهنگ یورش بای سور نمود
کشیده بیکبار سوزن اندر خستند و عرصه رزمگاه را صحن بزمگاه دانسته و
چون مجاهدان دین تکبیرگویان راه حصار برداشته بازوی مدافعه و ممانعه گشادند
دست باستعمال آلات و ادوات جنگ مثل تیر و تفنگ و بان و حقه و باروت
و سنگهای کلان کرده بهره و دسترس بود خود را از انداختن آن معاف
معاف نداشتند دلیران کار آزموده بیکبار فرسوده که همگنان از بارها در پای بارها
این کار بر سر افتاده همه ملاحظه عون و صون حضرت پروردگار کارگزار اینده
سزاوار گرده بودند این بار نیز بی ابا و محابا وقایه حمایت آنحضرت را پیش
را آورده تا پای دیوار رسیدند هیچ جا بند نشدند نشدند و انجا دست به تیر انداز
افکنی و دفع مدافعان و دفع زننده زربان و شکافتن دیوار بست
قلعه را بساز تسخیر کشادند در پیچال کنهر را و برادر خود را نزد ملکان
کما اشته قلعه از درد بهور به خود فرستاده فرستاده پیغام داد که اگر تا قهقهای
تدر شدن معذور بود ... مرتبت سحابی برابر صورت بیستی هرگز قلعه
ها حق الحرابی از دست رفته اکنون طریق اسلم آنست که از راه طلب
در آمده کلید حصار تسلیم نمایید و الا بعد از متصرف شدن قلعه متوقع از دست

آمد خصوصاً نسبت به آنچه در این اوان که تسخیر قلعهٔ هورت به آتی نظام الملک
بنیاد نموده بود و از او همراهان سپرده در بارهٔ فتح الباب حصار بندی به
میمون ابواب ابداد کشاد که چون استخلاص آنها آکریه الملک چون تسخیر بند
به حیله در آید بنابر آن بند و بست آن شاه ولایت نموده بند خیال کوه بند کو
و از کربا الفرض قشون گر بنام حصانت آنها عهد عقده نماید جز لقوارع عزائم سور
و اسماء علام نکشاید و کیفیت وقوع فتوحات مذکوره اینکه چون خاطر گور
از فتوح ساسته خان عبد از شد متوجه استخلاص قلعهٔ هورت و سایر حصون
عوایل جوانب گردید تحت بنای حصار جابر در که بر سر کوهی آسمان بود
سمت وقوع دار و در رسیده بد اهل و مجاری و جاب ملجار و راه یورش
و امثال این امور که لوازم قلعه گیری است تشخیص نموده امرا مرکز وار بدایره
احاطه در آورد و الکاه لیسر انجام مهمات پرداخته جا بجا ملجارها
را قرار یافته مجلد در کمتر مدتی با مزید سعی مجعف کار کشایی اقبال آسمانی
و تاییدات خداوندی که در همه حال و همه وقت فرمانروز کار حضرت صاحبقران
نامدار است آن حصن حصین مکان لیس کرانیده خاطر هوا خواهان از هم و
اندیشه بر کرد و سدوران خان فیروز زوری و رمان زور کلید قلعه را
بدرگاه گیتی پناه ارسال و رقعه با یک حصال مقالید تایید و مفتاح اقبال
همت بر تسخیر بقیه قلاع گماشت چون زیاده سران الکذود اینگونه
قلعه گیری مشاهده نموده از جا رفته بودند اکثر در مقام اجابت مراسم
بندگی و لوازم فروتنی شدند و در [illegible] بجهت کلید از او قلعه داران حصار
انحراف کس فرستاده درخواه امان و التماس عهدنامه نمود و اکثر
سالارداران مستوفقات او روانه ول [illegible] رشته عنایت بنام نوشتن و بنام

دا با برادر بدریافت آن تشریف نسبت پرفته بودند دریافت چنانچه خطبه
اسامی سامی حضرت خلافت راشدین وائمه دین والقاب کامله
سلاطین روز زینت منبر داد و چندین مرتبه خود وران مجمع عالم حاضر
شده از نشستن ها دربار منبر سر رفعت برافراخت و زر بی شمار نثار
دگر نام نامی سرور نموده خطیب را به خلعتهای فاخره مخلع ساخت از نگاه چهره
درم و [illegible] بسیار زر انداره رنگین یعنی پرتو حروف اسم مبارک اسلوب تازه
داده چندی از آن نقود ارجمند را بر سبیل نشان بدرگاه والا فرستاد
[illegible] انوار فتوحات [illegible] به زر [illegible] کشا [illegible]
[illegible] عمده ترین مصالح
بنیان رفعت و دولت که ببکاران خانه سعیت [illegible] آن
برداخته اند و همه آن را با سایر آن امور که در باب [illegible] وقت حضور حال
امر عظیم الشان مذکور است مقدم ساخته اقبال بلند است که کشایش عقده
هر بند و در بندان عطیه ارجمند و سر رشته [illegible] از قلبی [illegible] منوط
بدین گره کشای سعادت پیوند است چنانچه هیچ امری از امور خود در عالم [illegible]
نیست که چندی [illegible] نیاز مند کارگذاری آن نباشد [illegible] که بدان کار گری
کوارن قویه و آثار موثرات [illegible] این عالم [illegible] صعدا [illegible] قوت [illegible]
و نیروی بازو [illegible] بسته [illegible] و نیروی [illegible] چون
تقویت کشت کار [illegible] هیچ [illegible] کارگذار [illegible] دستیاری [illegible]
نیاید [illegible] دست نامور افغان حضرت خلافت پناهی
در همه حال شاهد حال تاری [illegible] کارگذار [illegible] اولیای دولت
الحقیقت [illegible] چهره کشای فتوحات تازه و [illegible] بی اندازه

زاید نهاده امور ایشان محمود است و در عهد قطب الملک از راه کمال اطاعت و انقیاد
درستی چند از طلا و نقره که بسکه نام نامی آنحضرت نقش آنها درست لیکن
شده بود برای یافته بود و بند آن حسان الشنه بود فرستاده بار سال سفینه
و صورت اینمعنی اکثر مستطوران امری چند مخالف طریقه اهل سنت و جماعت
و صدور دیگر امور نا ملایم از ارباب خطبه بنام والی ایران آن روسری ازو فرمانید
تربیت شان مستمر منع از ارتکاب این شیوه نکوهیده و تحفه ارسال
پیشکش بر سبیل جریانه مصحوب ملا عبد اللطیف دیوان تن نامزد قطب الملک
ساخته بدان ملک فرستادند چنانچه سابقا سمت نگارش پذیرفته در هنگام
رسیدن موعی الیه مراسم آداب معهوده از استقبال تا موضع مقرر و ادای
رسوم قوانین دیگر مثل کورنش و تسلیم و زمین بوس در مقام گرفتن فرمان
و تبرک بتقدیم رسانیده و در بر درستی و برگذرانیدن ارسال و ارشد نگذر
به خصوص فوتیه در فرو گذاشتی ننموده او را بجاندم شهر در آورده و در منزل خاطر
فروآورده و در همه باب خصوص ارسال اسماء و نزول کرامند جانب معظم
او را با کرام گرامی در زنت اگر چه بحسب سیر عدم قبول عمدتان السلطنه قبول
تقدیم سایر امور معهوده و بذیرفتن اوامر خصوص رفع شیوه مستنده عنان
نا پسندیده این لیس نشست سیفیه سلف با صحیح رضی الله تعالی عنه
البتاویکا تمام نموده ما قبت چون سلامت و عافیت خود و رعیت
ملا و حولیشن در التزام طریقه وفاق و ترک شقوق نفاق دیده و در سنت
تقید بمخالفت مطابق خداوند خلافت علی الاطلاق جز نبوت فرجام و عاقبت
انجام نتیجه دیگر ندارد و لاجرم دیده و دانسته از سر استبداد خود رای در
گذشته رشته اطاعت و انقیاد بدست آورده و سعادتی که از سلاف

بیگلربیگی لایق ... جواب ... در مرجع الدولت رسیده به موقف عرض رسانیده و دوغ ...
خود را که از روی تحریر ... مطالب خود را در ضمن اظهار ... نهایت اطاعت
و انقیاد ... نوشته بود که ... و بار ... خود را به خلعت سرافراز گشته
از مراحم ... بهره مند ... گردیده و اسباب ... ارسال ... نوشته
بیگلربیگی به سبب استعجال آن بود که ... ایشان ... جمعیت ... و ...
... ارسال شده ... و بعد از شمول ... عادل خان ... از ...
... استقبال نموده ... فرمان ... شان ... و ... سرافراز ...
... تقدیم ... و لوازم تسلیم ... بجا آورده ... و ...
و اکرام رسول ... اعظم ... و ... آداب لوازم ...
... ارسال ... اقدام ... نموده ... چنان ...
... اطاعت و انقیاد ... و ... بیگلربیگی ...
... بیگلربیگی ... چون ...
این حقیقت را ... نوشته ... بیگلربیگی ... توقف
... نموده ... سرانجام ...
... عادل خان
... فرمان ... آمد که ...
... دولت ... به ... [illegible]
... جهت ... عقیدت خود ...
... [illegible] ...
... اعمال ...
... آورده ... از آن ... افغان ... سرحد ...

آن نگاشته بودند و مرحمت نمودند و همدرین روز برکت مساعی مستحسنت
روحانی و مناسب نقشی که در نفس الامر میان این دو جوهر والا نفیس حسن
دا قوه واقع است مرحمت شاهانه شاهین منزلت نعمی سنجی زنگ جان خزانه
را بار کشیده چهار هزار و پانصد روپیه قیمت الفرنسه ... که یک آمده بود
و عطا رتبه‌ها نوزدهم ماه مبارک بمبلغ پیشکش یمین الدوله آصف خان
مشتمل بر انواع جواهر و انواع تحف اطراف و مصاحف نفیس کشور از ... که
از آنجمله یاقوتی بود بغایت کمیاب نادر الوجود مرصع بالماس کرانمایه که از چنگ
فروغ آن نظر دقیقه شناسان اهل تجربه حیرت را در قیاس قیمت آن عقیاس
درست اساس فرادست نمی‌آید و بنابراین از روی تخمین بهای آن گوهر بی
لباس بهانه مبلغ دو لک و پنجاه هزار روپیه قرار یافت نوزدهم ماه کیسانی
زمیندار رجا بنده که تا حال از دو سلاله قش طریقه اطاعت ملوک ماضی و سلاطین
سلف این کشور چه جای بر آمدن از مقام خودداشتن و ملازمت نمودن تقصیر ...
بودند بدلالت بخت راهنما سعادت اندوز ملازمت و استعداد بهره یافت
شرح که هیچ یک از سلف او در نیافته بود و فی‌ورگذشت از عنایات نمایان
که در این احیان علی العموم خصوص نسبت امرای و سرداران سمت
ظهور یافت صاف و رشتن تا همگنان دست از کشیدن پیشکش مقرر بود از
نظر بر وجوب رعایت و لزوم امداد و معونت ایشان در خاین لسیاق
گشتی که باعث وفور مضاف و معونت آن عقیدت کیشان شده
بود با وجود اینکه هر روزه پیشکش ... ه های کلا ملا روا مرا حسب
عالی مقدار که در حضور پر نور بودند می‌گذشت بیست و دوم ماه میر ابوالحسن
نسق و همه کاره مصطفی خان با قاضی ابو سعید نامی از جانب بیجاپور رسید

بدین نسبت فی‌الحال بشارت گوشزد ابرار عطا که در حقیقت گره‌گشای عقده کار
دربسته بود بر روزگار او آستانت ابواب فراخ‌عیشی و کامرانی بر روی بسته‌دلان نها
د نا کامان گشاده همگی بندها را با اضافه مناصب در اضعاف درجات مراتب
کامروا ساخت حضرت پادشاهزاده والاگهر دارا شکوه با فزایش ده هزاری
ذات از اصل و اضافه منصب ده و از دو هزاری ذات عالی رتبه گردید از آنجا که
بلند منصب بیست هزاری رسید و قرة العین اعیان سلطنت کبری قوه ظهر خلافت و اعتضاد
بازوی دولت عز شاه شجاع و سلطان اورنگ زیب بهادر از اضافه
هزاری ذات به ده هزاری ذات و شش هزار سوار نور الدین گردیده ملا تقی‌های بسیار از بیست
فرستاده قطب الملک پس از دریافت سعادت زمین‌بوسی و ادای تهنیت
قدوم میمنت لزوم بدولت آباد پیشکش قطب الملک که یک لک هون ارزوهم
قیمت داشت مشتمل بر چند قبضه بلور مالامال از جواهر و دو فیل و سه پاره فیل دیگر
گذرانیده مشمول مراحم بیکران شد سخن‌سنجان که قلاید قصاید غرا در سلک
رسایل بدیع در ثنای آنحضرت و توصیف بزم نوروز و تهنیت این روز
بهار آیین ساخته و پرداخته زینت افزای گوش و گردن ابنای روزگار نموده بودند
بر طبق معهوده بصلات شایان و جوایز نمایان کامیاب گشتند و از پیش دست
ارباب نشاط و طرب بسیار بر نوا افکن ترانه و سرود چنانچه حق مقام
بود نوازش یافتند از آن جمله عنایت پادشاه سخن‌پرور رسایل رعایت آن والا
همدم بال افشان فضای [illegible] و گریبی حاجی محمد جان قدسی آمده از روی
قدردانی زر سنگ را در برو [illegible] سرآمد سخنان گهرسنج فرمودند و حق
صله گوهرین قصیده که درین ایام مستجلب بدیع آنحضرت بسلک نظم انتظام داده
بودند در حضور رست ادا نموده مبلغ پنجهزار روپیه که همواره بشکر و

بکدار نبود ورنه زبانها السنه تا سر بسته و نید و ابا از لشانید در آمده
عادل خان در آمده
از عرصه رشت شالیته خان بموقف عرض اعلی رسید که صاحب بیک نظام الملک
قلعه و از رشت بتسلیم او نیابت دولت نموده کاشتهار یساول را که در رشت بودند
ابواب ضبط و مداخل و مخارج حصار و خان تمام و رشته بدست آورده محبوس
ساحت نوروز سال نهم جلوس مبارک و تعیین انواع منصور بجهت
ساحت با حسن مراکب بجای بوده و شده در نیک نام سعادت فرجام که مدار نوروز ارجمند
تا ایشان هر ساله در محل و لنگ بی حمل استقبال نموده بنگامه ادین جشن ایشانست
این نوروز را گرمی و نیک بخشید و بهار و رونق را از آنچه گوناگون انواز
و از بار طیب انبود مشک آگین و عطرآگین و ساحت و چون همین دقیقه
مهدار نهمین سال از جلوس برکت توامان خدیو زمین و زمان تعیین و بنگام
طرب و نشاط در آمده بنگامه ادین جشن بهشت آیین نوروزی گرمی گرفت
عطاریها برای ترتیب مصالح طیب آن بزم خاطرنشین از فرط تحفه سازی دارچه
سازی یاقوت لعل لالایی نعمای ارامشک فرسوده در طبق یاقوت گل سوری برا
سوده ساحت چندانکه شمیم شمامه روح افزا جو صف زمین و آسمان را فرو
گرفته جو بهر بوار ارا نفحه پذیر گردانید و نیر اعظم روی زمین یعنی صاحب قران
سعادت قرین ساعت سیوم از روز پنجشنبه دوازدهم ۱۲ شوال سنه ۱۰۴۵ هزار
چهل و پنج که این انتقال خجسته و در آن وقت سعد بعد وقوع جلوس جلوه گری نموده
در فصحت خاص ان آسمان بروج پرورش زمین بروج نخلی و در جنت سیر
در آمد نیر اعظم این عالم و نور جهان افروز دودمان صاحب قران معظم
مانند نگین عظمت اساس خاتم سلیمانی در نگین خانه تخت اورنگ تخت انور
دولت سعد اکبر بر اوج نشسته سرتاسر روی زمین از نور فروغ جاودانی شادکامی

نمودند و خبر این حال را بجمیع بیگانهای اطراف و نواحی این ملک حصار فرستادند و
ساهوی مقهور را نیز بنویدهای عنایات استظهار و استمالت دادند و [illegible] را با سپاه بسیار کمک
او نامزد نموده بودند چون بندگان اعلیحضرت بمجرد اطلاع بر حقیقت اینمعنی [illegible] آن
غنوده خردان [illegible] صواب پیرای جهان آرای دانسته گوشمال دادن آن
سرتابان خود رای را از چندین روی واجب و لازم دیدند و از آنجهت چندی از سرداران
امرا و جمعداران معمول و سادات و افغان و راجپوت و امثال ایشان را بسرکردگی
هم نامزد ساختند مثل سید خان جهان و سپهدار خان و رستم خان دکنی و
شاه نواز خان و صف شکن خان و منور خان و مرتضی خان و راو کرن و [illegible]
ترین و خلیل خان میر آتش با یالغه برقندار و احدی و خان جهان همیشه و مراد کام [illegible]
و راجه سنگه راتهور و قلعدار خان و راجه بهار و سید لطف علی و [illegible] ابوالبقا
و یعقوب بیگ و اندرسال و عبدالهادی و ارزو کهان [illegible] و شیره راو و [illegible]
و لد فخرالملک و بهادر خان و کرشنا جی و سونت راو و حمید خان و جمعی دیگر را همراه
دادند و همگنان را که مجموع جمعیت ایشان به ده هزار سوار میرسید بتخریب بلاد و معاون ایشان
مامور فرموده وقت رخصت سید خان جهان را بمرحمت خلعت و شمشیر و [illegible]
و فیل از زین و ساخت [illegible] ایشان از عنایات سر و پا و اسپ بقدر مرتبه
برنواختند و با ایشان دستور و دستوری [illegible] که با اتفاق خانزادان و خان زمان
بحسب [illegible] را که بود و ساهوی مقهور معین شده گوشمال ایشان بلیغ دهند و بکدار زند و
که آن دو نفاق پیشه خانه برانداز [illegible] بهم گشته با اتفاق فتنه را برپا کردند
و از دست [illegible] ایشان [illegible] القلب بدیگر انگیزند و شراره
شرارت برانگیخته بیکدم آتش فتنه برافروزند و چون غنوده خود را برابر آب
تیغ [illegible] غفلت بیدار ساخته باشند ناگاه از سه طرف [illegible]

نامزد الیه و در دیگجان بشد که از قوم شایسته خان جدا شود با دو هزار سوار یکه یار که
همراه گرفته باندار سنجر حضور بدپوره بران جهت تر کنار آرز و منعم پاه جدا
او دبهان پسر گجبار با لگار که در سن یازده سالگی با برادر خورد خود حرب
دو از معرکه کارزار چنانچه مذکور شد فرار اختیار نموده بود در [illegible] را مردم قطب الملک
دستگیر نموده برداوردند و آن عقیدت آیین از روی ارادت کامل و اخلاص
صافی آن نوزا با کمال نامی از معتمدان خود در روز نه درگاه و الا نموده بود درین
روز از نظر اشرف گذرانیدند حضرت بادشاه دین دار پسر کودک
آن مخذول را بفیروز خان ناظر محل سپردند که بعد از تلقین کلمه طیبه و آداب سنت
ختان بسن و فرائض دین مبین بر و تعظیم نموده با پسر یک ماجیت که سابقا
حواله او شد یکجا نگاه دارد و در باره او و دیهان و سنام دو انعزر فرموده بود
که بعد از عرض شهادتین اگر ابا کنند هر دو را بقتل رسانند چون سرشت
زشت آن بد طینتان از آب و گل سرکشی بکفر سرشته جهالت از دست
مکدر شسته سر بدین در نیاوردند تن بقبول این سعادت در ندادند چندانکه
جان بر سر کیش باطل خود کردند از وقایع این تاریخ بعضی از فواج
عمان امور رایج است با هنگ بیشه عادلخان و سبب صدور این معنی آنکه چون
آن اغنوده خود در خوردی سال و عدم بلوغ بپایه عقل و تمیز و وصول [illegible]
کمال نهاد هنوز آن مقدار قدرت نداشت که بر مردم خانه خود غلبه تواند نمود و
بهبود کار و ناگزیر وقت خود بر فرص [illegible] فت آن بعمل تواند آورد و آل
و آن خود رایان با عاقبت اندیش آنچه بالفعل صلاح [illegible] بدید رسیدند از قوه
بپایه فعل میرسانیدند بنا بران در مقام اعانت و امداد و [illegible] قلعه داری
او و سیه شده او [illegible] و سایر [illegible] سایر سامان قلعه داری [illegible]

اس بود بحست قدر نیز از آسمان گذرانیده سمت بیش تحشد مد چون عمو
نشاهای آن موقع عجایب آثار و غرایب اعمال بنظر حقیقت نگر و در این باره خصوص
آن کوه هندی عمیق در دل سنگ خارا که از لغت و اندیشه بر خود بسته در مطالب
مشکله یاد میشد و هم چنین راه گذاری که از دامان کوهسار سر کرده و بهمه جا در
فوق کوه نرسیده اند چندان رفته رفته بسر از گریبان آن بر آورده چنانچه
ارزنده این نامه اسم ... و دل سنگ لدن از بادیه و بالجمله سایر
خصوصیات عرصه انحصار بدایع آثار در نظر مبارک بغایت عجیب و غریب نموده
موقع استغراب و باعث اطراب و اعجاب آنحضرت شد چنانچه بر زبان مبارک
آوردند که در این مدت بتمادی اتفاقی که در وادی توصیف این قلعه
مسامع والد میرسید محمول بر مبالغات شاعرانه می شد الحال که حقیقت آن از
از واقع بظهور پیوست بطریق عین الیقین وضوح یافت ظاهر است که هزار
مقام بجا نیاورده اند بلکه در بیان دقایق حقایق آن وا نمایان حرف
آراسته کوتاه نظران نکته در یافت خصوصیات نرسیده بوده اند و اصحف
بیان هاست که اتفاقا کار دیوان است و بر خرافات عوام حمل می نمایند
مشاهده الشهادت بر این معنی شهادت میدهد که همانا کار نباشد
تا بمقتضی طبع مردم این روزگار چون بعرض معیار رساند رسید که سابق
طریق تغلب بر حصن قلاع نظام الملک در وضع جانب دولت آباد استیلا یافته
دست ابو الحسن نام ... افتاده و بنی باره دیگر بتصرف آمد
در آمده و کلمات ... حصاران ثبت کرده که سر بشورش بر آورده
بعد از اسباب و اموال و انعام و نوازش بسیار که بیایند و از گروه بسیار
سکنه آنجا و اقرار و اقرار میرسانیدند بنابر آن فرمان جهان مطاع

مگر زندگوران شد پیدا ان بجو بوار نخوت قصد دار و در سر فان داده بود که غلبه علما

بجا طرراه نمیداد و مطلقاً مقید عاقبت اندیشی و بینش نیش نشده و مکر فال حیله

مال نمیکرد بلکه از کید و غنیم و دراه گیرها را ایشان نیز آگاه نبود و چون بتنگنای

سیاه وقتی مردم از حد افراط نیز تجاوز نموده بکوشش او رسید تا جار کوچ کوالیار

برا باد ولیست سوار ریکبه تکیه فرستاد که رسد غله را از خود رساند و چون الحول

گرفته چند بیچ شش گروه از و وشدند کردهی انبوه از خیل مخالف که بکمین استیلا

کمر بسته کمین گشوده بودند اطراف تنگنا نرا مانند نگین انگشتر احاطه نموده دست

بکشتن و بستن برگشادند و چون کوچ راه بجا که از همه سو مسدود دیدو

و دریافت که بهیچ وجه جان از آن میان بیرون نمیتوان برد لاجرم دل بنهاد

مرگ شده با سران رهزرا نان مخالف چون ایشان بمنشیان تمامی نیکجا جا لفشانی

نمودند چنانچه یک تن نماند که سر هوربرده خبر بسردار رساند و نواز

غفلت شعار نا بر فور رسیدی شعور و کم تدبیر ازین فقره قطعاً آگاهی

ندارشته منتظر معاودت او و رسانیدن آذوقه بود و چون آن

کم فرصتان اهرمن صفت طریق راه ها از همه جهت مسدود نموده بجوی

اطراف داخانی از دور از همه سو احاطه کرده بودند که جاسوسی

بجز گریه گوهر مبارز ست فرستاد و آذوقت از کران جوز ب نخوت بیدار

سیدار گشته از احوال کار خبردار شد الحاصل جنگ کربیان اعدا نمانده و

ساختن کار برادریان دولت نماند ببیک دفعه ساخت که از ابتدا

آن بود که یک گرانه زر بلکه یک گرانه آذوقه از زدین بجا رسیدگی در خاطر

جای توانند داد چه جای انکه جنبت گاه و هم بود در دست لشکر گنار

راه وار با شده بی بیرون نهند تا قبت قطع نظر از مر

وجود پابها وران کار طلب طلبکار پیشها برو معقد گشته رو بسوی شدند کو
و پیش از استعمال انواع لطایف حیل جدیده بسر حد کتک رسیده از اراده سیر رفا
بخاطر ملاه داده و در یخالت گروهی از ایشان با بیک جماعت بسر راه کرده الکی
تیر و تفنگ مفتوح داشتند و مجاهدان میدان دین پناه حمایت ایزدی در آمده
عون و صون الحفیظ را سپر حفظ تن و سرمایه وقایه خویشتن ساختند و بعنایت
قلاوزت لشکر را آورده دست شعار بردند و گشاد کار فتح پیشنهاد اندیشه
صواب پیشه نموده بهر طریق که پیشرفتها میرفتند چنانچه در راه کار رخنه را رفته رفته
بر دیوار بست رسانیدند و بنوک خنجر و جمدهرها بنیاد عزیمتها فند و بهمتهای کارگر
که بیکدم صد رخنه در سد سکندر میکندند و هزار شکاف در دل کوه قاف می افکندند
رخنها در بارهای ان دیوار سنگین اساس اندر جستند و با شمشیرهای کشیده جمعی
کثر جمله اور گشته از مخاذیان قضا رسیده را کشته و اسیر نموده و باقی را منهزم
ساخته چندین بتعاقب آن بدبختان بر در جستند در میانه نهاد نیو باجی
از سرداران ناجی آن سلطان با اهمیت بسر لعنت ابدی موجب صیت فوج میمن
کلمان گردید یکان خان بعد از فتح عظیم و کسر سدهای ارجبار بعد از ان کیل جمهور
ده کوچ و گروهی از سپاه را که بحفظ مکان نصب کرده بود با سایر اعمال و
ال طلبیده قدغن نموده که رو دیده و ملحق گشتند و کوچ و بهمراهان روز دیگر خود از سایر و
ق از ان مقام کوچ نموده چون در سه کروهی بسر یک منزل گردید و
د از انجا بسمت ایمینی بدیا بهدره از جا رفت و بنا بر هجوم جنود آسمانی یعنی
عب پیشمار ... که در لباس فتوحات غیبی در بر جلوه گر
رجهیم باطن ان تیره روز فرو گرفته بود دل باخته با ضطراب پیشمار و اضطرار
سمتی تاب بدبست با زون در آمد و چندی از معتمدان خود را بلفاحیت

از طرف آن مهجور را آورده حواله او نموده و از کلیه مهمات امور که
محصنات میان هم جوار بست محل و مکان و امکان استخلاص آن محال بنا
چنانچه از سری که زیاده سر از زراعت آن ... سران بود ...
توجه نموده و ... استوار و ... استواری که از عالم گرد از
سه طرف حصار دیوار آن ... احاطه نامه ... نمود و در ...
راهی صراط شان در غایت باریکی و تاریکی ... گذاشت که پیاده ... ها
عبور از آن ... و ... کنار ... نامیده ... و هر ... صد سوار
و هزار پیاده و سپه داری ... سر ... بود ... تا ... خود
کار فرمای استخلاص سایر الولایت ... شد و ... حصار
... تا کنار ... و تا ... عساکر ...
... سیاحت و اکثر آن سرزمینها ... معروف ... قریب ...
... از ... عبور در این حال ... که آن مهجور ... افتاده
... از ... و ... پیاده ... آورده
در ... همه ... که ... ملک ... در ...
... واقع ... سرزمین که زیاده از ...
... در وقتی که مفتوح باشد ... صد ... ازان ... گرد
... که ... و ... نموده ... العسکر با
... ان ... باشند ... این حال ... پیاده ...
... آن ... محمد ... بود و ...
... کار و ... اظهار ... نهاده بود ... چ
... و ... راه ... گاه ... گاه ... شت

از ما بیان خود لشکر کومکی درگاه والا روانه شده جمعی از زمینداران محال
متعلقه فوجداری خود را نیز همراه گرفت و با این شایان و تورک تمایان بکوهستان
آن سرزمین درآمده نخست از نیروی اعتقاد و تائید هر چندین جنس حقیقی نسبت
یافت و در اغوا امرا از آنجا که بنیاد کار رست بنا بر کم تجربگی و نافرسودگی در کار
و غفلت بی بهره حقیقت ملک گیری و سپاه گری است اساس معامله پرسش نگری
و ناعاقبت بینی نهاده از غرور فتوحات عظیمه که هم در فاتحه فهم روی داده بود
از اندیشه فرجام و فکر عاقبت مهام چشم دوخته مال اندیشی را بالا رخت
و این معنی نه تنها باعث پیش بردن کار و بپایان رسیدن مهم گردید بلکه در صورت نگری
آن سرتاپا در رفته چندین هزار تن از سوار و پیاده بی سر و پراکنده بل
مفقود الاثر شدند و تفصیل این اجمال آنکه خان مذکور بمجرد وصول بدان
سرزمین نخست حصار استوار شیرگده را که زمیندار سری نگر در سرحد خود
با علاب حصون بنیاد نهاده سپاهیان جرار کارطلب آنجا را در شب
که هنگام ابهار فرصت به محال پادشاهی و ولایت سرمور ترکتازی
و دست اندازی می نمودند احاطه نمود و با وجود نهایت دشواری راه
و غایت استواری آن سر سواری بدست آورد و از آنجا بیدرنگ آهنگ
استخلاص حصار حصانت آثار کالسی که سابق بزمیندار سرمور تعلق
داشت و زمیندار سری نگر بتغلب بران استیلا یافته بود و چون
خان مذکور بدان حدود شتافته اطراف آنرا محاصره نمود در عرض
اندک فرصتی آنرا تسخیر نمود و بزمیندار مذکور سپرد و آنگاه بر وفق در خور
او اتفاق اندیشی فوجی بکومک داده قلعه برات را که ملک قدیم آبای او
بود زمیندار سری نگر بجبر انتزاع نموده بود بنابر حکم مکافات جزا وفیرا

کنورزادهای ساختند و ترتیب لشکر و از آنش مصروف نموده خود نیز کوه در کوه بسوی
آن سرزمین روانه شدند چون فرستاده رسید و آن نوشته رسانید از نهایت
این دولت خداداد و تن بفرمان پذیری در داده و سایر اسباب و اموال
بندیله مخذول را که مردم جا بجا تاراج نموده‌اند و افواج بادشاهی از کمیت و کیفیت
آن آگاهی نداشتند همگی را یکجا کرده دو کروهی جانب ... که ساحل رود بار
بر بینه ملتقای دریای لشکر مواج و امواج آن دریا شده بود و ملاقات سرداران
فائز گردیده و آن اموال را گذرانید اظهار یکرنگی ظاهر و باطن نموده و دو دم
نقد و اردی سیلغ یک لک روپیه از نقد و جنس برسم پیشکش بادشاهی یک لک روپیه
بقیه ضیافت بندهای درگاه خدیو زمانه پذیرفته در عهده و سرانجام شد و تعهد
نمود که هر ساله بیست زنجیر فیل بدرگاه عالم پناه ارسال دارد و با هشتاد هزار روپیه
قیمت فیلان بخزانه عامره رساند و آن دو سردار شجاعت شعار عهدنامه
مشتمل بر اقرار قرار داد مذکور که عبارتست از ارسال پذیرفته و تعهد
رسیدن در باب استمداد و بزیافت سجده بدرگاه والا و روز دولت اباد
بدستخط و مهر او تحقیق نموده دست او نیز از او بر داشتند از جمله پیشکش مال
دو فیل بادشاهی بود یکی روپ سنگار و دیگر ... از وقایع این ایام خیر
انجام درین تاریخ بمقتضای شور حسبی انتظار انجم و شورانگیزیهای اوضاع
افلاک از سبب علی الکمال تحویل ... دولت بزوال رسید و علت این
قضیه اتفاقی آنکه چون سابق نجابت خان ولد شاه میرزا که در انوالا
فوجدار دامن کوه و ولایت ... بنابر تحریک کار طلبی و به اندیشی
تسخیر ... مقصود سرکردن هم سری نگر شده تسخیر آن ملک با تحقیق پیشکش
قرار سوار نموده بود بعد از اجابت ... از ارسال

لشکریان ضبط نموده و در تلاش جستجوی بقیه اموال آن خذلان مآل بودند اتفاقاً
جز رسیدن که آن دو خوان گرفته خدا اگرچه از بیم شمشیر دلیران با وجود کمال پاکی
در پا پاکی مانند تیر از خانه کمان پا کشیده جان بر کنده زده بودند مانند کمان زه گسسته
خانه با خانه خسته و پای شکسته گوشه گرفته بحسب اتفاق گویندگان آن سرزمین بی [illegible] لسان
برده هر دو را بر خاک افکنده اند خاوندان از این سنجاق بخبر بنا بر کمال اشتراز
از جا در آمده بی درنگ ایلغار تا بمقام کرده و چون بر سر آن دو بدبخت گمراه
رسید نخست سرهای آن بد بنیادان را از تن بریدن فرموده بالمشافهه کیفیت حقیقت
این قضیه را بر رسید و از سبب سلب آن دو مخذول را از قزلباشان ایشان طلب نموده
بعد از احضار با سرها و انگشترهای بها گیر ایشان بر سبیل شتابان نزد خان [illegible]
آورد و خان مذکور در حال سرها را مصحوب بیادی بزرگ داروغه دورخانه تفنگ [illegible]
که حسب الحکم اعلی همراه بود همراه بود به درگاه والا ارسال نمودند و حقیقت
این فتح مبین را که به نیروی اقبال پادشاه دین و دنیا پناه رو داده بود در [illegible]
[illegible] رشت سایه سریر خلافت مصیر عرضه داشتند تا جمله بیادی بزرگ مذکور [illegible]
روانه شده روز بیست و یکم ماه که بنواحی شیبور سر منزل عساکر منصور بود سرهای
آن خیره سر تیره اختر را که بحکم وجوب [illegible] کردار [illegible]
[illegible] ادبار [illegible] شده بودند بدربار [illegible] رسانید و حسب الامر اعلی
[illegible] عبرت کوتاه نظران از دور سر [illegible] آویخته شد و چون
[illegible] عساکر [illegible] جمعیت گرائید [illegible]
[illegible] طلبی ارزانی [illegible] چون قریب [illegible] رسیده اند [illegible]
[illegible] زمینداران آنجا که عمده ترین زمینداران آن سرزمین است [illegible] طلب
[illegible] نمود و بنا بر این [illegible] ترغیب و تنبیه تمام همراه عساکر [illegible] زمیندار

[illegible] بر انگیخته بر سر حمله ایشان ریختند و در آن میانه جمعی که عاد قرار کرد و قرا[ر]
[illegible] برده و از ... [illegible] ... و خیل ... [illegible] ... رسیدند و گروهی که دو[ر]
[illegible] را بر [illegible] ... [illegible] برگزیدند مردانه قدم ثبات افشرده و پیوسته
بار دیگر درآمدند و در اثنا قاآن و در آن نیز از عقب رسیده همگنان
[illegible] اجتماع [illegible] جمع [illegible] ایشان با جمشید و بیکدم گرد از نهاد وجود آن بر نهاد
بر انگیخته و روزگار ادا آن تیره روز را دمار برآوردند چنانچه گوی
[illegible] و در [illegible] و دمه [illegible] تیرها در آن [illegible] که بها نا
[illegible] ... [illegible] بار رهگذار است یکبار [illegible] ان زیاده سران
ایشان بارگران [illegible] مانند اوراق اشجار در برگ ریزان خزان
فرو ریخت و آن مدبری چند [illegible] که از غایت تیره بختی بر دوزن گور
[illegible] را بر سر ایشان ریخته بود با این آرزو [illegible] ... [illegible]
کرد و [illegible] ... [illegible] بهم پیوست خون آن هلاک [illegible] بر سر خود ریخته بودند
[illegible] که [illegible] یکسان شده خون ایشان بخاک [illegible] در میان
[illegible] که [illegible] چون کوه توران بودند که سرمایه لذت عمرها دیده و عیش
[illegible] ... [illegible] بار دو [illegible] و آن دو نابکار [illegible] در علی مغلوبه
[illegible] ... [illegible] در جنب سال [illegible] با جمعیت در کیهان و
[illegible] ... [illegible] آن را [illegible] زمینی زمحی و سایر زمان
[illegible] جمیع [illegible] و اموال خصوص [illegible]
[illegible] ... [illegible] و از آن آثر و در
[illegible] ... [illegible] قرار داده و [illegible] خود
[illegible] ... [illegible]

ملکها زده بودند لشکر دریا بر کوه از بس که کار از نموده و بیکار و لشکر پیاده
و هنوز سپاهیگری و زره میده بر سر پایه بندال روزگار گشته بود خود و منقید نجس
اثران او با راثر شده مطلقا از بزرگان زبهای ایشان با زرگی بیاورده بر کار اندازه
بقیاس قیاس عقل از درست بزار و درک نقطه و از قدم از محیط راه جاده نشان
برون نهاده به راه نیز بند ایشان میرفت با آنکه رفته رفته هر یا چند که این نابکاری
چند ملکها را از راه قریب فیلان خزانه بار ور حکام شمالی عرصه کارزار گذاشته اند
دار و بهان پسر جهار سنگه با سپاهیم و واکه بیست زنجیر فیل خزانه گرفته بصوب کلکنده
آواره شده بود و در نیولد لشکر زنجیر را بر سپهسالار علاء السمت جا بزده فرستاده اند
نالکر لشکر ان و نکر و تدویر بوز توانند رفت خان مذکور چون اراده دستگیر
نمودن جهار سنگه و بکرماجیت داشت اجلد ملتفت به انها نشده قضا را از دکای
که نیرنگ سازیهای بخت و کار پردازیهای اقبال است چندی از تابعان عالم پناه الیه
که در دنبال مانده بودند بهمان فیلان معهوده برخورده همه لشکر را با تمام
نقود ضبط نموده بحسن تر و سروران آورده و چون خیل سعادت قرین چهار
پنج گروه راه پیموده از دو دریا های آن تیره بختان بهمت ظهیر یافته برای
خان دوران سید محمد پسر خود را با لشکر سوار که با معمول لشکر راهی ساخته
خود نیز سرداران از عقب راهی شد چون فوسون سید محمد نزدیک ایشان رسید
آن جماعت کسیان از کمال اضطرار و اضطراب به پای قرار و رسیده و نه رویی
فرار از دست ظفر هراس جمعیت عالیت یعنی کشتن اهل و عیال که لفره دار از امور مهوره
ابرقرار و اقع بیافته باید و بعد جمعیت خاطر از اینها یعنی که زن کلدن لشکر بود
زن چندی از زنان و دختران خرد سال خود را به چند سر
زده خود ازاده پدر مردن نموده در عین استعجال دلیران لشکر حمله بازیگر

سنجیر با تکبد یکر اتفاق نموده بمدافعه اشتون عزم درشت و نیت صادق در یکدم
چندان آتش کین افروختند که شراره از آن خرمن وجود نابود اصحاب شیر آیت
را در هم سوختند و توضیح انتقام مهام انکه چون دو سردار جلادت ملی تار با مردم
حدود بهادیات اجماعی بر صفوف جمعیت لشکر تفرقه اثر ایشان که وجود جمعی از مطرود
و بکرباجیت مرد و دو سه هزار بوسینگا درشت حمله آور گشتند آن دو چیره
جسم از روی زیاده سیر بها لخت بپای یکی از صدمه مردان پای سرداران
بیاورده قدم اثبات افشرده نبرد ارباب حرکت الذلوج مرج سمکین نیاره
اضطرار باضطراب درآمده دست و پای چند بیهوده ناسود بند زدند و عاقبت
جمعی را کشته و زاده خود را شکسته بدر بردن نمودند و طرح و نقاره
خود را با چهار زنجیر فیل و سه شتر مرز رجا گذاشته بجانب جنگل متوجه گردیدند
و تنگ تاخی لکاوران ان روز نیز از عرصه مصاف جان از و سپاه داران
عسکر فیروزی بیرون بردند و شد تا دیر گاه و الله باقی روزگار و دنبال
ان بقیة السیف جدال تا هنگام شام تردد نموده بدنبال ایشان شتافتند
ناچار وران سرزمین منزل گزیدند و دو هزار شیر کشته اکاهی یافتند
و ان سرکردگان زاهد نفاق قاهل غنال خود را با هشت زنجیر فیل فراز بجانب
ملکنده روز ساخته بر اثر ایشان اشتعاب مرو ند خان فیروز جنگ و خاندوران
بمجرد استماع خبر مذکور ان جریده برشده ارآده تعاقب ایشان نیز برنمود
جوم آوازه شد وارد و درا باها در خان که دران آوان بیماری ضعف
بر وطار یشده بود و از روی تجلد با سرداران ... نمود بازو انشند
در تعقیب ... شتافته متعهد نگاهبانی فوج هراول و متعهد سیاه
شده با لشکران مردوران دریای کوی کردن بی فیلدان انبوه

خود از طریق جیدادی از عقب راه نیز بدو رسیدن استماع این مژده فرحت افزای طلالت
رزان سپه ور و رشحهای مستیشعار فوج قراولان را مأمور ساخت که بشتاب تمام بتعجیل
شتافته سر راه بر ایشان چون گرفتگان بگیرند و بعد از روانه شدن قراولان
در حال چهار صد سوار تفنگچی و کماندار را تعیین نموده بکومک ایشان فرستاده
هنوز قراولان بدان سپاه نجان نرسیده فوج کومکی بدیشان رسیده
بمجرد پیوستن دلاوران دل دیگر یافته المقهور آنها را باد تیر تفنگ گرفتند و بحمله
نخستین جمعی از آن فرقه تفرقه اثر را اندر ریخته باقی را مضطرب ساختند در این حال
علم بهادر خان که به پکنام موسوم بود با هشتاد سوار خود را بهالایش ساخته بعقیده
بقصد سر راه گرفتن از ایشان در گذشت چهار چون وقت را تنگ دید چندی را
از غوریان را که مرکبان زبون داشتند بدست خود کشته چهار کشته شدنی
شد و بکه با جمعیت برگشته بخت برگشته در پس صف خود لیال قتال ارراسته
و توشونی از اهل خلاف بعرصه مصاف رسیده بحیز اطراف پکنام و همراهان
او را احاطه نمودند و اهد و مردانه با وجود کثرت اعدا و قلت اولیا بهادر حفظ
ناموس نام خود جای خود را بهر دو بکار پدر رشته زد و خورد بسیار نمود و آخرکار
با شصت تن از همراهان از زخمهای کاری رو در سته بر خاک عرصه پیکار افتاد و این
اسلمی را بدنام ساخته حقیقت پاسی ساخت و درین حال با و هو سکه [illegible] زاول تمام
خود را بحمایت پکنام رسانیده بر ایشان تاخت و دلیرانه با ولی قوی بر قلب
آن و با جنگلان زده زد و خورد در اندو و بعد هر حمله و هر حمله نخستین چند نفر را
از آن جمله به بئس المصیر باز گشت داده باقی را بر ایشان ساخت و در همین
[illegible] آن را بضرب تیغ مرد افکن از معرکه نبرد بار کردانیده بود خانه دوران
خود را چون شعله کشی شد و سر بهادر خان رسانیده کم ساختن [illegible]

از فوراً قاهره خبر بودن مقهور رسیده همگنان از وفور این عسکر ظفر ترتیب
اتفاقی که نهایتا از دو تا روستیاری اقبال عدو روزگار با آثار وامان [illegible] یاد وقت
باورش اعمال آن با نکار بود و نهایت مشعوف شده مقرر ساختند که به دستور
معهود به سه بعد از انقضای دو پهر سوار شده هنگام طلوع طلیعه بامداد با تیغ قضای
نار آسمانی با گهای نیر بر سر منزل آن خفته بختی چند چون گرفته رنجبه [illegible]
و دستگیر سازند چون این عزیمت از شیح با وجود درشت ساختند تهیه مقدمات
سنگر بر دوختند در این اثنا از اخبار خبرگیران اطلاع یافتند که انگورهای
بها و رشکستهای عمیق بر سر راه واقع است که در روشنایی روز عبور از آن
متعسر است چه جای ظلمت شب [illegible] تا هنگام صبح تا حیز قرار داد و مذکور قرار داد
بعد از ظهور فروغ سپیده دم و فراغ نماز فجر قدم در راه نهاده ولی از آنکه [illegible]
که بر سر بنگاه آن [illegible] برای ظهور یافت که بد اندیشان هنگام آگاهی یافته
سپاه یافت مانند اندیشه پراکنده خویش پریشان شده [illegible]
خود را به سرعت نموده اند بنابراین سرداران عسکر ظفر اثر بعد از تحقیق
سمت متواری شدن طریق تعاقب آن بلا بد کیشان سبقی گرفته با سالک راه
شب کرده کوه و دره که جهک گروه رسیدست راه بریدند و چون [illegible]
ایلغار نهنگ موکب لعل اقلنه واماندگان شده بودند خانی فرود جنگ جلادت
در [illegible] ما قرب دو پهر در تک بعد دستور از لعل تبدیل نموده
ساختند نیم شبان سوار شدند و از عقب برجه تمامتر طریق عجلت سپر
[illegible] تمام زاد پس میرفتند تا آنکه در نزد [illegible] روز [illegible] قراولان
خان فیروز جنگ خبر رسانیدند که سیاهی سپاه مخالفان از دور [illegible]
تمام قبیله از خزانه باز و عقار و از با سایر احوال و اثقال [illegible]
۵

باربره کوه بحره محصور شود و قطع نظر از این مستبد با در پیش ان در عین اب
بانواع بلا متحمل نظر رحم هنگی نمیکرد و وسایل بمقدمه بر خاتمه کار جهار حق شناس
انطباع تمام دار وجه ان بحقیقت کافر نعمت که از تأثیر ناشناسی ضد اکبر شا
بود از پیش اولیای دولت فرار اختیار نموده مغلوب و منکوب از هیا نباه برد
راه نیافت با عاقبت که گریزان و افتان و خیزان با پسران بد اختر خود
در بغوله جنگلی و دور دست که غول بیدل بدان نزدیک و از فرط تراکم اشجار باد
دران راه گذار نیافت فرو خزیدند قضا را درین کروهی از فرقه گوند که گیرکان
بسر زمین و اهریمنان آن بر و بوم بودند از ایشان خبر یافتند و رفته رفته
برانزد و چون گرفته رفته ایشان را چون بالدین ناکهان دریافتند و دوران
دو اجل رسید قضا گیر را که او بار همه سختی خسران عاقبت و فذلک بسر ببال
ایشان نهاده در باب اهتمام تعاقب ایشان از بهادران کوکب اقبال
بی دراشت فرو گرفته در بند انسانی با برقشون دند و همه دران گرفتار بر دار
دون از سلک آنمایه که نهایت و انتها ایشان بدبختان قالب طلب بود
ان را مهلت نفسی براوردن نداده در روم و بازار روزگار رشان اوردند
جمله از تفصیل این احوال بانجام اشتمال آنکه چون خان فیروز جنگ و فا نمود را
سابق این معنی صورت انکار پیش نپذیرفته و دیم و دیم اوراستاب
عاب و هندی و سرسیله التبی گرکش از مقام شاه پور کوچ نموده بسر
ان خاکر دران بد نما نهاده ند و رفته رفته از ولایت کوه گشتکم
ره مستقیم ملو بند گوند است برآمده از سرحد جانده سر بر آوردند
لهیت مقران بد بران بد اختر بر سر و حوی خبر نمودند و چون ظاهر
بمنزل ایشان چهار کروه راه فاصله است و معهد از رسیدن

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آورد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] گران [illegible] در [illegible] انواع [illegible]

گرداب [illegible] که در [illegible] که این [illegible] باشد اگر

فرشته باشد [illegible] و خلق [illegible] و بیگانه میگردد و [illegible]

و خلق [illegible] در حقیقت [illegible] نسبت [illegible]

[illegible] که در [illegible] هر کس که از آن [illegible] و لعبت [illegible] باشند [illegible]

[illegible] دوست و دشمن [illegible] و بنا [illegible]

[illegible] کدام [illegible] است [illegible]

[illegible] آن تا قیام قیامت [illegible]

با زمرهٔ کفره فجره محشور شود و قطع نظر از این مستلزم پاداش آن در عین ابتلا
بانواع بلا محل نظر رحم هلاکت نمیگردد و سیاق این مقدمه بر عامهٔ کارگزاران حق‌شناس
الطباع تمام وارد چه آن بحقیقت کافر نعمت که از تأثیر ناشناسی ضد اکسیر شده
بود از پیش اولیای دولت فرار اختیار نموده مغلوب و منکوب بارجای شاه برد
راه سیاحت با عاقبت که گزیران و اقشان و جزایر آن بالبسان [illegible] اختیار نمود
در مغوله جنگلی و دور دست که عقول بیدل بدان نزدیکی و از فرط تراکم اشجار باد
در آن راه گذر نیافتی فرود آمدند قضا را در این گروهی از فرقه گوند که گیرکان
آن سرزمین و راهبران آن بر و بوم بودند از ایشان خبر یافتند و در رفته رفته
بر اثر وی چون گرفته رفته ایشان را چون با لدرنا کهبان دریافتند و دوران
و دور اجل رسید قضا گیر را که او با زبهمه سختی خسران عاقبت و خذلان سربال
ایشان نهاده در با سبب اهتمام تعاقب ایشان از بیجا و ران موکب اقبال
با یکی بر سرشت فرو گرفته در قید ایشان با پرقیشی دادند و همدران کرمینا بردار
فرو بردن [illegible] نمایه که نهایت وانه [illegible] ان بد گمان قابو طلب بود
ایشان را مهلت نفس برآوردن نداده در روم و بار از روزگار ایشان برآوردند
و سر جمله از تفصیل این احوال اجمال اشتمال آنکه چون خان [illegible] ضرورت جنگ و خانه وزرا
چنانچه سابقاً این معنی صورت نگارش پذیرفته و دیم و ادر استماب
دو سحاب و [illegible] سلسله التیامی کرکش از مقام شاه بور کوچ نموده سر
[illegible] زان بد نماها [illegible] رفته رفته از ولایت کوه گیلکم
و حدود ولایتی که [illegible] گوند است برآمده از سرحد [illegible] سر برآوردند
و جهت قرار و جهت [illegible] بر سرعت [illegible] و چون [illegible] ظاهر
که از آنجا تا سر منزل ایشان چهار کروه راه فاصله است و معهداً از رسیدن

احساس که ازان حقیقت وسعت این ارض الله در سوره شیخت و سلطه این
دولت کده ابد بنیاد که تا روز قیام قیامت مخلد و دوام موصوف باد از قرار
واقع قیاس میتوان نمود چون خاطر اشرف از تفرج این نزهت آباد بار بردا[خت]
صوبه و ما مؤید و توابع انرا تخواه فاکیر سردار خان نموده بنگاهها یا انسرزمین
منظور نظر امتیاز رسانیده فرمودند و بتعیین تعقیب جرایه و مجهار مامور ساخته از راه سرو کج
سوی دولت آباد توجه فرمودند تا بروز اشرف در سرزمین شهرستان سرو کج
از عکس یارید و خال بدیع نگار دران براق نهاد برق نژاد نهاد در اهل آسمان گشته
هر روز زمین ازان طلایع نقش مینمایند شاهد آن خال که بر عکس داوید تاز
منزل ثریا شده بود محل مقارنه ماه و پروین آمد و ظاهر آن خطه از نصب سرادق
بارگاه آسمان مرتبه خدیو روزگار چون باطن انوار خدا پرستان مهبط انوار
صبا سد بیر تو صفا و صفوت حضور پرنور معاینه آئینه گیتی نما گردید و خجسته کمال دولت
روز افزون در مابین قلعه گشایی ابواب قلاع حصینه قطعه اولو نهم ...
و ما مؤید و اقوار ... مجار رسانیدن مستعمل ... و سید الشهدا انا جمیع
خوشنما ... کفران نعمت که در میان رسد انواع کفران است و ابوالعجب
کردار ... که در سرشت هر که این خوی زشت سرشته باشد اگر اصل
فرشته باشد مردود خدا و خلق و مطرود دشت و بیگانه میکردد و ناسپاس
وحق ناشناس گردد در حقیقت خدا ناشناس است ... ستوده و ستم
... که در نهاد طبعیت هر کس که ازان سمه لوم و لعنت نهاده باشند
هدف طعن و لعن ملامت و دشمن گشته مستحق خسارت ... و دنیا میشود
نکال عقاب عقبی میشود ... کدام ... میرسد
که فاعل آن تا قیام قیامت بدنامی و تیره فرجامی مذکور و مشهور گشته در روز ...

بوارانکه واک ابانیت وازبدین لکار برده بروده ازروی آن برنوا شده باشد
ودوراز یکان کوتاه اندیش میکام فرزرنبار قعدان باز برفراز هرجا بکار دشمن
ونابین اندازه دور از راه تیرجا بجا در زره وبراه جنگلها وبرعین کرمی سهاها همه کر برو سرکری
سرداران متعاقب آن عاقبت باشیده بود که نشاید بها وران الهوده بسیار را
علیمی شمرده لمحه بدان برو ارند و درین سپاه فرصت یکدسته همت بر است آورد
واکثرانها بدست زمینداران آن بوم وبر افتاده باز جا وسپاهیان نیند باشند
با بر سرآن آورده ودر جهکران باخشم و شر ساخته از همیا به برده باشند جاکثر
اموال آن خداوندان مال که خزانه در خزانه وکنج در کنج مالامال از طلا و نقره بود شبانه
وفور در شت که کمیت فهم محاسب از عهده حساب بیا زاد و کمیت آن برکی
آید و حقیقت چند وچون اندازه اسیر ان الجا سمین و پکر نمیدانند ودراه همیسه
زراند و صنیان یزر اهیمرنشکر بود در این شیر جای ان سرشت بیشه که جا بجا ودرجل راهی
نعوبای جنگلها و نار زرفت فرو برده بود و بهر جایی از یک الکه راه بته باد و اکرر بیسه
ونابین ساخته برسر هر جایی علامتی وضع نموده که قرار داده علام معتقد دیگری
ازان اکاهی ندارند و چون کار بجای رسید او نیز مطلبهای بیشمار هر بین بگنجانیده
جاها افزوده تا ازکه بیاد رفتن کفران نعمت از بن بنیالم خزینه کنج نشان کان ان
انجا ها درجنب ان سهربت راکان کرده بدان شعاع لشکر
نشستند و حاصل خزانه باد آورد برون نیمه که در برابر آن کوی باد بس رود تا
نظر بدان چنین پیدا ... ل جاکیرا باد که نجاه یک ربع حال جا قسمت ساله ان
سپهداران ... سرحال وحال ان فراکس وجای ان نیز بر سرحق
سر زیاد و مجلد کمیت و کیفیت احوال و تحصیل جاکیر او که در میان لسا یرا و لیا مینی
این دولت خدا داد و برانه مرتبه قدر و مقدار نسبتی میانه بود تقاسنت حق

وجمیع برکات نواحی امر حسب الحکم الاعلی دیوان اعلی از جمله مضافات
این پرگنه که موافق هر ساله مامنست یکهزار و بیست جمع وارد شمرده اند از ابتدای فصل
مذکور ساخته‌اند و تمامی در حل اعمال خالصه شریفه شده عمال متدین برای عمال
متعین گشتند والحق این مرتبه توجه خدیو بحر و بر تسخیر ساختند بالفعل روح
در راحت با وجود انتهای فردا چیزی که نسبت بمحالیس انواع اهتمام بدان کشور
ستند خاور است چه از جمله خصائص این سرزمین اتفاق وقوع شعبه
بهما درست در جای جای ان خانه و ربنوفت حسب الامر اشرف از روی
تحقیق بسیار در او علو مذکور بگمانش برانده این سرزمین معمور که سالها
از فرط وسعت احاطه در ظرف معموره ربع مسکون نمی گنجد باعتبار اشتمال بر قطعات
ارض وقتا لابنهار رزق معانیه از عالم جواهر ما الذات بحر او فنا
محیط بنظر حقیقت بیکرانی ابو ۲۲ دوم ماه والا اختر سعادت نصیب
شاهزاده محمد اورنگ زیب حسب الامر اعلی از حوالی دهامونی بعادوشت
محمود بشرف ملازمت اینه و حسند شایسته خان و سایر امرا ازین مسعوده
آستان سپهرنشان ارس الاسعادت حاوید پیوست آورده
های مذکور مکرمت خان و اسحاق بیگ و باقی بیگ بحقیقه حسب و چو
بقیه حوالی آن تباه را در نواحی دمه و قلعه جهانی ماند بیکب آورده
از جا بجا آورده بود به ملازمت و الو رسیده ملتمس کنور عامره بند
و در همین اوقات مبلغ بست و دو لک روپیه از مبلغ مذکور
دیگر که در این مدت خان دوران رسیده بود و یود
که لشکر که برسیده باکر در مقدار آن مجموعه
آن بال بحرانه خاصه شریفه که ابد الاباد دارا مجموع بیک در

و بارود
... مجالات معتمد الدوله ... سرتیپ
... محال از نیم جلد ... محال کنار مجالات معتمد الدوله ...
... و قورقچی و تفنگ ... سایر آلات
... ذخیره ها ... و ... قورخانه ... و ... ها ... مقدور
... با وجود آنکه جمیع بروج ... اعظم ... و ... مجلد ...
... تمام ... کلدن ... دیگر ... ریخته ... مجلد ...
... را ... صورت ... اصلاح یافت ... ارقام ...
... از ... سمت ارتفاع یافت و سایر حقایق آن قلعه ...
... سمت ... ملیت
... زاده ... برج و ... مساحی آن معتمد ... گردید
... الصدرت ... سوار ... اصلاح ... بیسکلد بود
... افواجی ... سراوق اقبال شد ... برای ...
... در نواحی ... سرکار ... که ... ارتفاع ...
... چهار ... سرزمین که سرکار ... نباتات آن بنا
... برویش شده و ... ساخته ... مبلغی کلی در مصارف ...
... انجام ... تزیین ... در ... آن ... بخشی ...
... خصوص ... تزیین و ... سرکار ... اطراف ... و ...
... اعظم ... قدم ... و ...
... گذشت ... حضرت ... دولت ...
... رود ... رسیدند و چون ... از ... ها ... رسید
... چند هزار ... از ... اطراف ... رسیدند ... رسید ...
... که ... الایالات ... و باقی ... قلمان ...
... بزرگ ... نواحی و ...
... مامور شدند که ... چهارده ... ماه ... ۱۴ ... سلخ ...
... چهار ... منزل ... گشت ... رسیدند ...
... منزل ... مقصود ...

چند تفرج آن تماشاگاه خاطر بستند که سر تا سر کنار رود بر سبزه گل شکفته
انوار مانند سبز چمن و لاله زیر کل خاکستر فرفار سلسله و مجعد می نمودند و از جمیع بهره
طیب و باغ بر در نشستند و تماشای زهرهای صفای قضای فیض افزا از صنوبر قطب
صاحب دلان ظاهر و باطن مقبلان نشان میداد و لب جوی را رخسار لیلی از سبزه نوخط
مانند بیاض عارض شاهدان خط محلفا بود و مشغول شده مستغرق و محظوظ گشته
زنان و مردان گل ریاحین نزهت آیین از پرتو حضور پرنور السرور فیض
بود چند آنکه ملازمان رکاب سعادت انتساب ارتفاع آن ارم زار به صفا به
کامل رسیده کینه و خیره چوبان نصیب و لبریز شده بود چون در مقام قلعه
که از روی فسحت ساحت و رحز رفاهیت موکب نصرت تا آنجا گذشت
ما حضر یافت لشکر با جار بر کرز اعلام موکب سعادت قرین شاه دولت نمون
و چهار روز همانجا توقف گزیده هر روز با شاهزاده فیروز بخت [illegible]
از آن روی گلگشت باغهای سبهای از نام مفرح طرب اند و مشک بید بیست و نهم
از آن جبر قلعه فتح قلعه چهار بیابان شاه و جلال رسید و چگونگی وقوع این
سانحه دولت قرین شایع است که چون مستحفظان قلعه سابق
کار گشایان موکب سعادت را رسیده بود و در رعیت سعی قلعه را
به بهرهای کین محاهدان و دیرجا کشی دین را دیده عیان را
مطابق بیان یافت از مکرمت خان زنهار خورشته از آن عالم حصار
که مالامال خورشته بود با رسیدن ذات قلعه دار تیز توپ خانه
و باروت و انبار رعد و انشا [illegible] آراسته به احوال سپرده
آن قلعه بر فراز کوهچه در میان آن مشتمل بر اغاز ها و درازی [illegible]
دارد که از زور کار با حجت و تقسیم [illegible] پرورش نموده بودند چنانچه

۱۱۶

شکار رسیده و حضور انواع جانوران لایق ... از اجناس ... و خوش ...

حضور نما بتقریب تحقیق شناسان مدرجه ظهور پیوست للاجرم بعد از وقایع اشرف

دارالسلطنت منزل و بس متفرج و کلکت ... سیر و شکارهای آن دیار ... نمود

خصوص ... ضرورت که موجب ... رسید ... میان این و ... چندان ... و

نیست ... خود یکباره ... کوچ ازین راه آمده ... مقرر

... از اکبرآباد تا دولت‌آباد ... و ... مسافت ... کروه

چنانچه از اکبرآباد تا گوالیار ... کروه و از آنجا تا سرونج ... کروه

و از سرونج تا ... پنجاه کروه و از آنجا تا برهانپور ... کروه و از آنجا

تا دولت‌آباد پنجاه و یک کروه و راه ... مستور است که گوالیار

تا آنجا بیست و نه کروه است و از آنجا تا سرونج براه اسلام‌آباد ... پنجاه

دو کروه و بنابرین فرق ... کروه است ... ازان ...

یاران ... عنوان وصول جناب ... روزگار ... کوچ ... نمود

شیخ ... عادل خان ... درگاه عالم پناه رسید

بانعام ده هزار روپیه ... فرو گذشت و در همین ... خان

بتقدیم خدمت استخلاص قلعه ... از ... ابواب ...

و چهار ... روزگار ... ان ... معتمد خود ...

یافت ... احوال ... و ... ان ...

ساخته مخلص خان ... همراه ... بیست ...

بموضع ... رسیده از ... جسر ... ازانجا ...

جانب ... منظر ... خان ...

معظم ... احتیاط ...

باقبال بادشاهی از عقب آن مدبر بد عاقبت شتافتند و موکب سعادت
شاهزاده فیروز بتعقیب سلطان اورنگ زیب بهادر عنان کشیده بدانه
سرداران مامور بآن سمت متوجه شده بعد از رسیدن خبر در ماندیکه
داوارنیکه آن برگشته بخت حسب الامر اعلی در دو تا مونگی توقف کرده
طلوع ماهچه رایت ظفر آیت نیر اعظم از روی زمین از افق دار الخلافه گره
دکشروند برتر از ارتفاع بر سمت ممالک جنوبیه بعقید استخلاص
سایر محال متعلقه نظام الملک و باقی قلاع آن ولایت استقبال ابر اجلال
السلطنه و نقیضه ملک بندر و قلعه دولت آباد که در بنواله متصرف والد و اتره ایتین
سپرده این برگزیده که همای همایون فال اقبال بر دو الش سایه
شاهپر مبارک بر فرق تارک سرتاسر اهالی این کشور اکبر افکنده و عنقای
فرخنده لقای دولت جاوید العالمی قاف تا قاف آفاق را باوازه
مکارم و مفاخر بی اندازه فرو گرفته امیدست که در همان حالت که شاهباز
عزیمت حرج پرواز از آشیانه کشور گیری در پرواز آورده باشند بحمدالله
در دیگر سو شاهین همت بلند آهنگ شاهانه را بانداز سال لکلاکار
و نشاط اندوزی پر و دار زند چنانچه همواره ببران سر اند که ملک ارسلان
سگهای آن گرفته بقرو بیان دهند و پیوسته در بند آنند که خراج از شاهان
صاحب کبر باشانده و در مخارج از روی دوران خرج کنند و بنا
همچی چون در بنواله مکرر از عرایض شاهزاده والا گهر محمد اورنگ زیب بهادر
متضمن بتوصیف سرزمین بیشه ایشان و ولایت دکن شنیده بلکه
به بسیار بتا لذت و حر یابان ... نهایت و جلکا زمرغوبات ...
سبعه بعنون سلسبیل تلذذ ... عدن و ریاض رضوان است

بسعادت و بخت خان فیروز جنگ با جنودی از بهادران در قلعه حصار رسید و بجهت تمام
صنم کده آن کفرآباد که از مبدای بنیاد تا آن غایت کام مسلمان بلکه نام
مسلمانی بدان مقام نرسیده بود درآمد و با اتفاق اهل وفاق اول وهله
اعلام اسلام و اعلان شعار ایمان یعنی اقامت اذان نمودند و نماز جمعه
بخاطر جمع با جماعت گذرانده بدعای مزید جاه و جلال و دولت شاهنشاه اسلام
پرور دین پناه برآورده استدعای بقای ابد و دوام سرمدی این صاحب دولت
موفق مؤید و تمهید اساس این دولت کده مخلد مؤید از درگاه ایزدی نمودند
و اله‌داد خان مهمند و یعقوب عم او را با تمشیر و تال و عالم و دلاور پسران
شیرخان و لیس سرکرام با پانصد پیاده تفنگچی گوند بنگاهبانی آن قلعه
نگاهداشته خود بمعسکر بازگشت نمود چون اردو از آن مقام کوچ نموده
در موضع شاه پور نزول گزید راکهو خود در پس تپه کوتلی جا نموده [illegible]
نموده بند کور ساخت که چهار بغایت سنگین میرود چنانچه از جمله اجمال
و اثقال او شصت زنجیر فیل همراه دارد و بیست و باقی باده حمر
بعضی عماری عیال او و پیران بار است و باقی خزاین نقد و آلات زرین
و سیمین و دو هزار سوار و چهار هزار پیاده که با او مانده اطراف
قبیلدان را گرفته هر روز چهار گروه کوچ می‌نمایند و با جمله بنابر استماع
این خبر بهجت اثر سالداران سپاه ظفر دستگاه خوشوقت شده عزیمت
کارکرده و همت بکار مطلب بر نیل مقصود و فوز مطلب گماشته با وجود آنکه
پانزده روزه راه درمیان فاصله بود آن مخذول مقهور را تعقیب با
ایلغار هر روز دو گروه بر راه در تعاقب آن گروه را رفته
با تبعیت سامان بادپایان ره نورد را مرحله پیما ساخته با همراهی

گشت و درین اثنا چون سرداران خبر یافتند که ججهار برگشته بخت رفیقه
شاهپور که دو کروهی قلعه چوراگده است توقف نموده بنای ادبار عزیمت از طلیعه
اقبال پیشنهاد نموده چنانچه باین خیال محال و اندیشه دور از راه رفتن دکن
در خاطر جا داده چون راه بر سرزمین دیوه گده می یافتند از زمینداران
حدود و توقع این معنی دور از کار که بتصور قبول آن چه بود و اندازه او نیست نموده
و بیدار نه با پیشکشی زر بکیا گور را فریب داده چون بکجا رسید لیهار ازان اندیشه
باز آمده تبار نیکا بر سر انجام قلعه چوراگده رفته چند روز در نواحی آن مقام اقامت
گزیده که اگر افواج عساکر منصور اینک تعاقب او نمایند دران حصار تحصن جوید
بنابرین خبر خان فیروز جنگ و خاندوران آزرده توجه آن سمت یا خود
قرار داده و چون سید خان جهان حسب المقرر از آیرچ بنظم و نسق قلعه
دهامونی و مضافات آن و تفحص خزاین مدفونه آن صاحب طالع واژون نه
پرداخته بود لاجرم از همراهی ایشان باز مانده و آن دو سردار جلادت
آثار بانزدهم ماه ابان بدان جهت شتابان شدند و درین اثنا آگاهی
یافتند چون زمیندار دیوگده بدار البوار شتافته ججهار بدگهر از اجتماع جمعیت
خاطر یافته بر سر انتقام پیشنهاد و سابق است و بنابران خیال سست
و اندیشه نادرست جمیع توپهای قلعه چوراگده را شکسته و منازل پادشاهی را
که دران حصار اساس نهاده بود به زور باروت برانیده و اکثر اموال
و اسباب و احمال و اثقال خود را که بنابر گرانی آن و عدم باربردار حمل آن
متعذر دانسته سوخته و با جمیع اهل و عیال از راه لانجی و گرده بسمت دکن
راهی شده بنابر استماع این خبر درست بخت سرداران سعود نموده
روز جمعه غره آذر بمیدان چوگان بیرون قلعه رسیدند خان دوران

سلطه دود گشته آنجا اندوخته بود و آتش به انبار باروت قلعه که در زیر برج فو
کرده بودند گرفته لحظه بلکه یعنی دفعه شعله آتش سوزان که همانا با شیره روزان اهل
نفاق زبان یکی در رشت عمل کرده و به یکدم آن برج را با هشتاد درع دیوار
قابین انرا بر اینده علی اصعود حوم با همراهان و چند نفر از نازاحیان که به بالا برآمده
بودند راه هوا گرفته تیال آتش پرواز نمودند چنانچه اثری از ایشان بعد السیر فواد
مفقود ایشان که همانا مراتب از معدوم بالمره نابود بر شده بود نوعی که
اینده که بنا بر راستی اعاده اگرنه معدوم شاید در روز حشر فراهم بیاید
و بنا بر آنکه اکثری آن رفیع بنیان بطرف بیرون قلعه برده بود و افت
کل السپاهیان که همراه سرداران و بر پای حصار از اراده شب بپایان بردن
داشتند رسید چنانچه قریب سی صد تن از افاد عسکر اکثر مردم را و اهم سکه
بودند تلف شده و چند رسب تیر سقط گشتند و از سرداران بحفظ ایزدی
سرداران سلامت ماندند با آنکه لخت لخت سنگ بسر خانه ور و چند دو سنگ
و دو سنگ پاره رسیده خان ها و بها در خان و چراغ بدکوه رسید اما بنا بر
عنایت الهی آسیبی نرسید و هم خانه وران که همراهان در آن وقت للنصیب اهل
سپاهان حصار و اهل حصار بر در رفته و در کنف لطف الهی در حراست آسمانی
سالم ماندند بالجمله بعد از اصابت این مصیبت چون خانه وران بر در وحشت
عالم با سپاه احوال قلعه از ضمیر خاطر جمع ساخت و در آنحال چند از سپاهیان
العقبه تحصیل کرده تنگ شکافته حاب بر از زیر یافته بودند شتابان
رسانیدند و خانان چند بعد از آن نا برکمال دولت خواهی خود در پسران
شخص ایشان بر سر چاه دیگر وران سر زمین بوده و از زیر حصار
و دو لک و حیاه از چه بنده دافلت جمع خزانه سرکار خالصه

و همچنین نظر بهادر که پیش از همه بهادران خود را از عقب ایشان فراز حصار
شان بدر حصار رسانیده بود و چون از روز و حرکتی ندیدند کار طرح جمع در قل
قلعه شده جرب الداران سپاه فرستادند و غازیان آغاز یغما و تاراج نموده
دست باموال کوه بجزه زدند فاتح وران برای حقیقت اطلاع یافته در پی
هجوم عام باسمی بیک بخشی پادشاهی خواجه عبادت الله و با نزده تن از ملازمان
خود بسعی تمام از راه دریچه بدرون رفت و کلید و تن از ایشان شدت و محدث را
بر سر آن دریچه بنگهبانی راه باز داشت و خود با میان قلعه شتافته متاع
بار احیان بر در جست و چون ملاحظه غنایم حصار نمود ظاهر شد که اکثر
قلیلی از اموال دست زده شده باقی بحال است لاجرم متلف شدن آن
بجوی را خصوص در آنگونه محشری عالم بحساب غنیمت کلی شمرده باضبط تمام
امر ضبط نمود در این اثنا از شگرف کاری تقدیر و بدایع جهان ابداع چندی
از اولیای دولت ابد پیوند با آتش باروت سپند آسا ساخته فرع کریم علی الکمال
از جمال شاهد اقبال جاه فتوحات ابد پیوند تازه به اندازه که تازه رو گشته
بود نمودند تبیین این ابهام آنکه چون درینحال از ظهور علامات مقهوران
ظاهر شد که هنوز جمعی در بروج مانده اند علی اصغر ولد جعفر بیک آصف خانی.
با بنوار دستگیر نمودن این گروه آهنگ آن شتافت نموده چندانکه فاتح وران
بنا بر ظلمت شب و عدم تمایز دوست و دشمن بمقام ممانعت در آمد ممنوع
نگشت و با چندی از مردم خود بفراز باره برآمده برای تفحص مخالفان گرد برج
میگشت چون بحسب اقتضای قضا بهنگام اصابت آسیب چشم زخم در آتش
در عین سرگرمی او و همراهان بجمعی از ارباب شرارت اتفاق افتاده
زنهار دار رکن شیعه که سابق ارباب ما اقران پیدا کردن اموال
دا

انوقت روزگار را بر روسیها به جنگ توپ و تفنگ کرمی میدادند و از بیرون بهادران
کوکب اقبال بطوریکه سر گرم جنگ شده اند و [illegible] بعزم [illegible] کار بر آنها سخت دشوار بود و از
که بر خود بکیرند لفظ [illegible] نشنیدند بطوریکه میبردند [illegible] زدن از دهانهای توپ
و تفنگ را فرصت نفس کشیدن بلکه [illegible] از [illegible] افسون [illegible] و دود آتش
آنها را بر سر آتش افشانیده و [illegible] آورده [illegible] [illegible] از [illegible]
شراره بغبان [illegible] باران زال از جا در آورده [illegible] محمد را از همه
جهت [illegible] محاصره کرده [illegible] [illegible] [illegible]
در اثنای این احوال [illegible] از شیره روز تا سحرگاه بهادران
تهور شعار را که [illegible] آتش [illegible] دیده بودند [illegible]
که اگر تا سر [illegible] [illegible] نمود [illegible] از [illegible] بیرون
[illegible] افتاده [illegible] [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] معامله در تسلیم
حصار را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
امان طلبید خان [illegible] فرستاده [illegible] عبدالله خان فرستاد
[illegible] امان داد
و در این حال چون عموم بهادران حضرت [illegible] خان مذکور با جمعیت
خود از سنگستان [illegible] که [illegible] نمود [illegible] قلعه
رسانید و [illegible] در همان [illegible] آتش داد و چون
[illegible] از میان آب و آتش [illegible]
[illegible] از طرف [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

تا ملکی شده بودند که در عین رسیدن خبر گیرائی حرم بیران را
چون آن مخذولان بنابر فرط بی‌باکی و خیره‌رائی که از بدنفسی و نیت ناپاکی
شده بود و بمحض وصول پیرامون دربار هوا خواهان چون بخصوص حضور راکده استظهار
بیش بر رشته عیال و اطفال را با بعضی از اموال و منال که بیش از خود فرستاده
بود چنانچه بیشتر الکای [illegible] ساخته بانو نصرت حضور راکده راهی ساخته و سایر
تجارات نواحی حصار موکور [illegible] کرده و زر و بار که در بنای بارگاه
از راه ابلهی و اعتساف [illegible] و تا موقع [illegible] رسالت و خود را از کشته
نسبت [illegible] که بجانب حضور راکده [illegible] ستافته که [illegible]
حصار [illegible] و از آن عهد و پیمان قلعه [illegible]
نموده حضور راکده و چون نهاد و از آن استماع این خبر [illegible] اثر نموده از
مضمون آن [illegible] سکون [illegible] و ورز [illegible] متوجه [illegible] شده و
[illegible] که [illegible] در قطع جنگل و سواد [illegible] خود در انواع
[illegible] رسانیده [illegible] که خندق [illegible]
بنیاد [illegible] احاطه نمودند و چون سایر اطراف
[illegible] القلعه را که [illegible] مرتفع الفاق و [illegible] و کنده‌ها و سنگ‌ها
عمیق [illegible] فرو کرفته [illegible] از جهات [illegible]
[illegible] نمودن [illegible] سلامت [illegible] رست
[illegible] دست [illegible] آن جوانب [illegible] رشته [illegible] ازین جهت
[illegible] شده و [illegible] کار [illegible] المدعا
[illegible] رسانیدند [illegible]
این هنگام متحصنان [illegible] شده [illegible]

ابوز

بقیه بسیار استطاعت جسته بود و دستها دیوار زدن بسوی دروازه و از ثبات

قدم‌ها بسوی [illegible] نمودند لاجرم پس از اندک زد و خورد ها هر بدکیشی چون ناوک

پران از کمان بر کشیده علم بلند بر زده و راه طرفی پیش گرفته بدر رفت و دریحال

دلیران قلعه گیر از فراز برج و باره بیدرنگ [illegible] نموده دروازه

گشودند و افواج قاهره از اطراف اندرون ریخته قلعه با ان و سواران از

محض کارگزاری‌ها شد با این ارمغانی فرا دست آوردند و کتابت علی عسکر

اسلام با بدا از آن بعد از ادای فریضه [illegible] و کار به سجایا نزد ایمنی

صد بجا آورده و زان نقاره باد و بر بستها و اعلان همه عالم ایمان و علمای

اسلام خصوص افغان [illegible] بلند نموده ند و قلعه اند و حصه را که با توابع

ان حسب الامر و الاراده و سمت که تعلق [illegible] شده بود تسلیم او نموده

این خالص عقیده صافی نیت را با جمعیت خود پیش و در پیش خصم [illegible]

گذاشتند و حقیقت را در عرض شاهزاده و بدرگاه والا معروض گردانیدند

و خود همان روز بقصد تعاقب [illegible] راهی شدند و چون یکبار رب همسوان

[illegible] بنابراینکه همت [illegible] می باید [illegible] رسیدند

همانجا بجهت گذشتن از [illegible] چند توقف اتفاق افتاده بود که وقتیه

از باشر جلوه نمایی‌های اقبال کارگزار که محض امداد [illegible] پیدا گردد

از آن گونه حاملی‌ها با وجود [illegible] فوج [illegible]

در میان رود که جا با [illegible] راه همین [illegible] گذاره نمودند و

ذرهای آن که [illegible] و از آن آب گذار شدند همه جا با یلغار متوجه و [illegible] گشته

[illegible] قلعه [illegible] چندانکه روز چهارم از ماه [illegible] بمقصد رسیدند

[illegible] در استقبال مقدمات [illegible] استخلاص قلعه مذکوره و [illegible]

و دو شب را عبور از آنجا با شتاب تمام نمود و قرار داد که عیال و اطفال
قلعه دماوند را از جمله اساس بنیاد و تهیه را از طرف سمند بودند از آن موضع
چون آن سرزمین حصین تر است از سایر بلاد و فی الواقع اکثر آن
و به جهت برگشتگی از ضلالت کار فرما بود دیگر هراینه ممکن بود که تا
صعوبت راه چنانچه مذکور شد از همه رهگذر جمعیت خاطر فاتر اند و خصوص
ما در آنجا محبس گزیده و او فراغ خاطر داده در محله محکم اندیشیده مذکور که از
ابدالیه سپاه آن جلادت پیشه مردی و دلیری شده بود و بعد از
جنگ انعام آن شهباز نموده اکثر مردم خود را با بقیه فوج که بیشتر
در مشغوله های جنگل و شعاب جبال که امانت را سپرده بود بیشتر
بعد با مومنی فرستاد و جمعی از سفینه عبور ایشان اندیشی از الفور
الفوت فاصیت را اینگاه نهانی ایند و جمعه تا زور رسته خود نیز با یک جهت
سرکش و باقی فرزندان و منتسبان و متعلقان خویش متعاقب به سوی
راهی شد و اولیای دولت بعد از اطلاع بر این معنی بی توقف با ندو جنگ
شتافته تمام اطراف را بحوزه احاطه با منیه درآوردند و اعاظم
بیرون ملجا و سرکردن لشکری که در ترغیب رعیت با سپاه و سایر
قلعه گیری نموده و در پایان شب دوشنبه بیست و دوم شهر ولادت
هاشور کیش سخت کوشش کمند ها در دست و زینه بر کردن گرفته خود را
تا پای قلعه رسانیدند و بمجرد رسیدن از شر صعوبت خاطر بسر دماتنها
برآمده در اندک فرصتی یک یک بها وران موکب اقبال مانند کوکب
طالع سعد از افق عروج کردن از عروج الحضار اطلاع شبگاه
در این حال پاسبانان قلعه از این قصه آگاهی یافتند و چون کار از دست

از

رفته بسیار از سلطنت جسته بود و دست دیازدن سوی دروازه از نیابت
قدم همت بیرون ننهند لاجرم پس از اندک زد و خوردی بهادران کمین‌کشای جوانان تا کمر
براق از کمان برکش کمند بلند بر زده و در راه طرفی پیش گرفته بدر رفتند و دریچها
دلیران قلعه‌گیر از فراز برج و باره بدر رفتند و به رنگ ابرک در بالای حصار بوده دروازه
گشودند و افواج قاهره از اطراف بدرون ریختند قلعه‌بانان و شهریان را از
محض کارگزاری تا بند یاری رسانی فرا دست آوردند و کتابت عسکر
اسلام با مداوان بعد از ادای فریضه کلمه تکبیر و کاری‌سیاه یزدانی
حمد بجا آورده در آن قران باد و بر شیبا و اعلان اعلام ایمان و علمای
اسلام خصوص اذان به بانگ بلند نموده و قلعه‌اند و چه را که با توابع
آن حب الدهر والد به راه و بی سکه تعلق پذیر شده بود و تسلیم او نموده
این خالص عقیده صافی نیت را با جمعیت خود وسیلی درین خصوص خصایص
گذار شدند و حقیقت را در نوشته شاهزاده و بزرگاه والد هوور شنید
و خود همان روز به مقصد تعاقب جهار راهی شدند و چون جبار رب مهوانی
کلبار در باره بنا بر آنکه هفت سعبه الغام می‌باید از شتاب دار در رسیدند
همانجا بجهت گذشتن از آب گود چندی توقف اتفاق افتاده در اندک وقتی
در باهر جلوه نمایان اقبال کارگزار که محض امداد و آیات ارکان ایشان پیدا گرد
از آن گونه حاملی تایب با وجود بندی و گذرگاه تا بست و فوج جهان سک گلدان
در میان رود که جا با سنگ راه همین مغنی دار و بانشانی گذر ره نموده‌اند و
در همان که یا بند و از آن آب گذار شدند همه جا بالیغار متوجه و تا موضع گشته
یا رسته ... علم بجا گشته چنین آنکه روز چهارم از ماه بسته به مقصد رسیده
... در سحقبال مقدار ... همه را مخصوص به تخصیص استخلاص قلعه مذکوره و استقبال

جا و دانه را عبور از رهنمایان نامیسر بود قرار داد که عیال و اطفال خود را
بقلعه دنباوند که از جمله اساس بنیاد ثبات را در رسانیده بود فرا آن سرکوه استوار
حصون آن سرزمین حصین‌تر است از ساله دارد و فی الواقع اگر نه آن سرگشته
وادی نحوست برگشتگی راه ضلالت کار فرما بودی هر آینه ممکن بود که باستظهار
صعوبت راه چنانچه مذکور شد از همه رهگذر جمعیت خاطر فاخر اندوخته و در پناه
متانت این حصن گزیده داد فراغ خاطر داده دی مجلد بحکم اندیشیده مذکور که از
اندیشه آن جلادت پیشه مردی و دلیری شده بود و بعد رنگ
آهنگ انهزام آن شبهات نموده اکثر مردم همراه را با بقیه خزاین که بیشتر را
در معموله‌های جنگل و شکاف جبال بخاک امانت سپرده بود بیشتر
بدنبال موی نیز فرستاده و جمعی رسیده مقربان اندیشی از تفرقه جمعیت
تفرقه فاحشت راه یکبارها نیز دانه وجه باز دو رشته خود نیز با یک باحثیت
پسرش و باقی فرزندان و منتسبان و متعلقان خویش متعاقب بدان سوی
راهی شد و اولیای دولت بعد از اطلاع بر این معنی بی توقف با دو جهه
شتافته تمام الطرف را بحوزه احاطه تامه درآوردند و آغاز پس
بردن ملجار و سر کردن نقب کرده ترتیب زینه پایها و سایر اسباب
قلعه گیری نمودند و در پایان شب دوشنبه بیست و دوم ماه مذکور دران
هانجوم کیش ساخت کوشش کمندها در دست و زینه بر کردن گرفته خود را
تا پای قلعه رسانیدند و بمجرد رسیدن از سر جمعیت خاطر نبرد با تیغها
بر آمده در اندک فرصتی یک یک با در آن موکب اقبال با نیر کوکب
طالع سعد از افق بروج کردون عروج اختیار طلوع بستا ذرت نموده
دران حال پاسبانان قلعه ازین قضیه ناگهانی آگهی یافته و چون کار از دست

ادبرد

چنانکه ارگله در عرصه مصاف فاصله دارد و چه باندو یک کروه کمرودیا به موضع پیاده زر

از جملهٔ میان رستم تیره‌بخت آن مردم کالپی و دزدان پیادهٔ تبرها راه ایام دزد و

و در سیاهی نموده به تیر و تفنگ هنگامهٔ جنگ گرم میساختند و در ضمن آن استیلا با

هزار روز به چندین تن سر پی تاختند و در شب نوزدهم ماه مسلم چهار پاس که موضع کمرودیا

مذکور مرکز رایات عساکر منصور شد راجه دلیپ سنگه با فوج همراه از طرف خاندوران

و اسپ و توپخانه دلیرانه تا پای لشته کمرودیا که دیوار کریهٔ آن سر دزدان چیده

بچهار رسم بود با جمعی کثیر آنجا مقام کرده بود دلیک تاخت و به تیر و سر نیزه

مردی و زور بازوی مردانگی حصار را از دست آنان باختند هوش ... زنبوره کردند

آمد و دستگیر ساخت و معتمدی چند همراه داده نزد خاندوران فرستاد

و خان مذکور آن مقهور را پیش خان فیروزجنگ ارسال داشت چون او در آن سر

زمین نهایت اعتبار داشت خان مشار الیه را نظر نیک آگاه داشته

در صدد تفقد خاطر او شد و بعد از استمالت بسیار که حسب الاستیلا آرمیده

خاطر دل نهاد گشته بمقام اظهار اطاعت و انقیاد در آمد و در این حالی

او را به تکلیف بربین داشت که تیغه خود را بوسیله چاچهار رعیت

امور دل داده برمتابعت تحریض و ترغیب نماید بالجمله در کارهای ساهی

اقبال بیزوال شاهنشاه عدو بند آفاق گیر و بار که در جمیع مواد

شامل حال اعدا دولت ابد پیوند است و هم و هراس بسیار بر

مجهار برگشته بخت تیره روزگار استیلا یافته هجوم انواع رعب و خوف

بیشمار روز و به بور حصار رسید باطنی آن وارونه طالع جرات ابراز دادن را

و دیگر ... با وجود صعوبت ... و دشوار مسالک آن سر زمین

خصوص ز راه بسیار ناروا ... های جنگلستان بیشمار که اولیای دولت

مقام اقامت فرموده مشغول کار انداز ریشها اندور بودند میان برجی در

های احوال جهار سنگه بنفعیه و سرزدن حرکات نامرضی از ایشان [illegible] که جهجیر تا به

او نارا ره تنبیه و عنایت جهجیر الکا مال کار ده تیره بگیر و زور کار این دو کس [illegible]

و ایشان بنا بر گذشت و با جهت از ارسال شاهزاده بلند اقبال [illegible]

سرداران [illegible] چون جهار سنگه بهادر را در حقیقت که عهد است از نصیب [illegible]

نصایب کار بداران ناقص متلبس کفران این بخشیده بودند و در جوانب خجالت

زور بخت از فطرت دولت حرمان روزگشته بود و چندانکه صلاح اندیشان

در اصلاح ماده فساد آن بیفزود کوشیده و نصایح سودمند در باره او تلف

نمودند اثری بر آن مترتب نگشته بلکه بر عکس مدعا نتیجه داده فتان و نادان

و [illegible] سال سلسله خود را لبسی خود خراب ساخته عاقبت سر در سر این کار

کرد الحاصل چون موکب اقبال شاهزاده عالمیان رسیده فائز و جنگ

از بهادر و سعید خان جهان از بیدالوان و فاندوران الحقیقه کوچ کرده

[illegible] گروه بیکدیگر پیوستند و پس از الحاق در باب اتحاد ارادت [illegible]

انصرام سایر مهام با آن پیوسته و سلسله منتظم گشت جمیع امور عظام [illegible]

بجد و جهد کوشیدند و کوچ بکوچ روان شده چون [illegible] گروه اند و جهته

که مبدا جنگل جهتان است رسیدند نخست بریدن [illegible] درختان آن جنگل

که باعتبار انبوهی اشجار در همه هندوستان به [illegible] مشهور و ضرب المثل است بنا نمودند

و روز بروز کار جنگل بریدن پیش برده با بنظر [illegible] راه میکردند و آن پراکنده

منفور ایشان [illegible] با استظهار [illegible] آن جنگل و [illegible] رکذار جمعیت خاطر آسوده

با فراغ بال در قلعه اندو [illegible] میکردند و [illegible] لشکر [illegible] اجتماع لشکر [illegible]

خود که قریب [illegible] سوار و پانزده هزار پیاده [illegible] و داده اراده [illegible]

دعوتی از آفاق صادر گردیده و در روز دوشنبه سوار گردیده نمایان قلعه دولت آباد و تسخیر بیار
قلاع و حصون آن سرزمین تحریک از آزاده کارفرمای آنحضرت گردیده چهار روز بهم پیوسته
افغانان شجاع اعلام ظفر علامت از مرکز جاه و جلال رخصت کرده بر خصوص ممالک کمر بسته
قرین خوبی و خیریت از افتتاح یافت شما در عرصه دین و دولت انتهای سوار
از قرارگاه سریر خلافت مصیر نهضت سعادت فرموده خجسته منزل نور
منزل را از پرتو نزول انور محل طلوع نور ساختند مقارن ورود مسعود
این مصرع تاریخ را که از عالم بالا در ایوان سکون جنت فتح و فال نصرت بر زبان الهام
داده بودند ... بیا پادشاه جهان این سفر مبارک باد و عروض رشد
در روز که آن فرخنده مقام از برکت اقامت موکب سعادت ... انور بود
به دولت کوچ فرموده دویم روز ساحت ... را از ورود عسکر فیروز
انوار سعادت ساختند و سه روز در آن فرخنده موقف توقف گزیده
به تفرج باغ و شکار مرغابی فرح اندوز بوده و روز چهارم آن را گرد
دولت مجیدات شکوه ... را در تسخیر آورده با ... از ... شکارگاه
روی باس ... ماه عرصه آن تربیت کرده مغرب حیات
موکب سعادت گردیده شنبه روز در آن سرزمین به نشاط شکار روزگار
سعادت آثار گذرانیدند مرشد قلی خان میر توزک که خدمت ... کار
پنجهزاری بهمدان ... منصب ... برات ...
سرافراز یافت ... خدمت میر توزکی به میرخان که قدیم ... اعزاز
رسانیده ... تفویض فرموده منصب ... صد سوار ...
روز دوشنبه بیست و ششم ماه مذکور به قصد شکار ... شکارگاه ...
ورود موکب مسعود ... از ... شد ... در آن ...

از آن پیش کس از این جانب زابل کابل رسیده بکار فرمایان سرداران نامزد
و فرمان شد که همگنان از زابل رسیده و فرموده شاهزاده کامگار مؤید سعادت
یار که تنبیه و تأدیب رعایای نموده و تحاشی از استمالت مسدود و تکاپو در نموده تا همه
وقت و همه حال حیثیت پیغام کوچ و مقام حقیقت امر برای صواب بیان شاهزاده
جوان بخت صایب تدبیر که از آداب امور جزوی بر راست عرصه دارند و بر طبق
اوامر نافذه ایشان عمل نموده از لوازم نهایت محرز باشند هنگام مهر در ساعتی
سعادت آئین هزار سوار بر منصب شاهزاده کامگار نامدار که سابق
ده هزاری ذات چهار هزار سوار بود افزوده به مرحمت خلعت خاص و شمشیر
مرصع و جمدهر مرصع با پهولکتاره و طره مرصع و دو سر اسپ عراقی که یکی از آن
با زین زرین بود و فیل خاصگی با یراق نقره و پوشش مخمل زربفت
و ماده فیل دیگر اختصاص بخشیدند و فاتحه بکتابه حصول فتح و فیروزی
ابیات نصرت و فیروزی ظفر و بهروزی از روی توجه تمام خوانده توجه
بدرقه راه آن نور حدقه اقبال ساختند و در سلک جمعی از امرای عظام در سایه
لوای معلای شاهزاده بلند اختر سعادت تعین پذیرفتند مثل شایسته خان
و رستم خان و ... و راجه بیتهلداس و راجه رای سنگه و شیخ فرید و دیندار خان
و شمس الدین و شیرخان ترین و سید عالم و گوکلداس و بهیداس و هزار سوار از
تابینان یمین الدوله و هزار سوار از احدیان و تفنگچی ... در فوج
تعین پذیرفتند و خدمت بخشیگری و واقعه نویسی فوج به محمد سعید
دیوان صوبات تفویض یافته خدمت ... بیگ خان رجوع شد چون
روز بخت عموم ولایات عموماً و خصوص سرزمین دولت آباد
قسمت از روی دریافت سعادت ورود مسعود قدم موکب ...

بر سر استیصال خوانین استعجال بکار آورد تا آنکه گوشمال بحرف او نموده او را
به نیل مقصود بازفرستاد لاجرم سپید رنگ را از نیز دوان مخذول معاودت نموده
حقیقت سایر خصوصیات احوال واز آورد محال آن بد عقیدت را بعرض عاکفان
مقدس رسانید بالقیه ارباب آن اوقات رسانید خصوص سپاه از ره بهادر تازه
دم را همراه بهادر بی اندازه آن تیره رای بگذار که از جزیره نظر بدر رفت و
از اینهای اضطرار بد بختی وا رفتن ها بنوبت چند بار و صعوبت مسالک و جدسانیت خصوصیات
نشست گرم گشته و بجنگ فرستاده ملک و مال و سواد جیب و جسم سپاه کرده
از اطلاع قلعه ها اطاعت بسر باز زده بود بنابران در این حال که بجهت
بران مستحق انواع عقوبت تمام شهامت عقیدت جلی او انتقام خداوندگار روا داده بود
سالاران افواج و سران سپاه سیکانه را که سابق از موقف جلال رخصت
حکم توقف فرموده بودند مامور ساختند که از سر نو باستیصال مطلق
واجب الدفع علی الاطلاق مقید شده خار استیلا در و بیرون کفران بسته
که دران بوم و بر ریشه دوانیده بود از بیخ و بنیاد برآورند چون معلوم
اشرف شده بود و فروغ رای جهان آرای بندگان حضرت صاحبقرانی
تحقیق حقیقت این معنی یافته که تا در میانه عسکر یگانه وقت نباشد که احکام
مطاعه او حکم نفاذ در امر رد و در سایر قوت و جوارح تن و اعضای بدن
وارسته باشند صلح صیت یکی از قضی معطلی و دیت تمشیت مهمات بدیر و نهج و فکار یا ملحم
صورت و ریت ... نمیکنند لاجرم از روی احتیاط بخاطر مبارک آنحضرت روز
گشته و در که این باشند مرا از فرمان پذیری او گریز نباشد تعیین فرمایند
آن شاهزاده جوان بخت جوان دولت بلند اقبال بلند اختر
سلطان اورنگ زیب بهادر که بنو دا برای کوه از حد دشت فراوان

استمالت در مقام اجابت ملتمس ایشان شدند و سند رکی را که سابق
نزد او فرستاده بودند بمجرد استماع تغیر احوال او [illegible] آزرده [illegible] بود
درین مرتبه برای اطلاع بر مکنونات اندیشه آن فساد پیشه ارسال فرمودند
و بر زبان مبارک آوردند که با وجود این مراتب اگر [illegible] مطلب [illegible]
[illegible] و چهره [illegible] که از وی سر زده برسم پیشکش ارسال دارد و [illegible]
همایون را در ازای [illegible] اولیای دولت ابد پیوند [illegible]
بدستور معهود با همان جمعیت [illegible] نماید و نبیره صاحب
[illegible] ولی عهد خود را [illegible] سپهر مدار فرستد که همواره [illegible]
طرف [illegible] الزام نماید [illegible] آن [illegible]
[illegible] فرمودند که [illegible] تا مراجعت
سند [illegible] که باشند اقامت گزینند و [illegible] بندیله [illegible]
قبیله بندیله از عهد قدیم تا زمان جهانگیر پادشاه بابای او متعلق بود
آنحضرت از ایشان انتزاع نموده [illegible] در قتل [illegible] ابوالفضل
[illegible] رحمت فرموده بودند [illegible] منصب
سه هزاری ذات و سوار و عنایت خلعت و اسپ و نقاره و [illegible]
اند و [illegible] نموده [illegible] و چون سند رکی بدانجا
رسیده ابواب نصایح هوش افزای [illegible] روزگار [illegible] و از آنجا که ادبار
آسمانی [illegible] او گشته در [illegible] سر از [illegible] او
[illegible] طالع زبون [illegible] روزگار [illegible] دیده
[illegible] همراه بود چند [illegible] روزگار [illegible] قلع و قمع [illegible]
[illegible] می افکندند عاقبت [illegible] اعمال زمانه [illegible] کرده

سر زحیانها و بعد از انقضای ایام موسم سیاست هر سه سرور باتفاق یکدیگر استقبال

مطلق آن سه سگال منش نهاد و ساخته نزد وی الناب عاقبت اندیش را از پیش بر دارند

و چون آن دو خیره چشم خیره سر با کثرت مور در شدند مانند مور هم در هامش روزهای

سراسیمه و حیرت زده گشتند و از نزدیکی خدیو اقبال سید بیت یافته سررشته چاره گری

از دست داده و از دست و تیغ ابدار آتش امیع بها و ران جمعه و راه و میان

آن دو آتش گرفتار دیده یکباره از صبر و قرار کناره گرفته ند محمد سنجر چون بالشکر ستاره

سوختگی و تیره سر انجامی خویشتن را در این زمان رو و بخت سیاه خود ملاحظه

نمودند مانند دیوار شکسته که از دو درمجن صدمه سیلاب از پا در می آید قبل از هول

شعبهای بلالد در بابی لشکر طوفان اثری ماسند از جا رفتند تا چار در صدد چاره گری

این کار دشوار شده بمقام اطاعت و انقیاد در آمدند و دست استشفاع

بذیل شفاعت آصف خان سپه سالار در زده از روی زاری زینهاری گشتند و

بمیانجی عضد الخلافت درخواه این معنی نمودند که چون بااین درم خریدگان کم خرد

که مصدر انواع قبایح امور گشته و بوجود متعدده مستعد تمام عقوبات و انتقام اند

بهیچ وجه روی آمدن در بار ندارند در یضورت اگر یکی از مردم روشناس

پایه سریر خلافت اعلی باینجانب قدم رنجه نماید که مشافهه او ملتمسات خود را

مذکور ساخته از زبان او مدعیات و مسئولات این مستدعیان بمجلس

جواب و موقع اجابت نیوند و هرآینه خان نجابت نشان مستنی و دیرینه بندگان کمیتی و دست

درست دیر عذر خواه ند خواهد بود و چون درخواست ایشان بوساطت

خان خانان معروض افتاد از آنجا که شیمه کریمه آنحضرت مقتضی عفو زلات و صفح

سنت و همه جا بمقتضای آن عمل نموده برای ففار جرایم ارباب مطالب بهانه

طلب میباشند در این مرتبه ارباب اتمام حجت و جواب اعطای امان بار باب

بیست هزار سوار جرار کار آزموده روزگار فرسوده با سلیقه بسته سرداران سپاه
شعار نام زد تقدیم این مهم شدند نخست خان فیروز جنگ عبد الله خان که دستور سابق
معاودت نشست یافته بود هم از راه به مشهد آن غنوده خود مامور گشت و خان دوران
بهادر که بعد از گوشمال بکرماجیت در نواحی مالوه حسب الحکم براه گوندوانه از سرحد خیرآباد
سپهر مدار بود حسب الامر حضرت سلیمان مکان هم از آن مقام به سر السلطان
سان راجه بیت سنگه و ماد هو سنگه و نظر بهادر خویشگی و پاسبان جان
و الهداد خان و همه و حبیب خان با سایر لشکر کومکی مالوه که همگی شش هزار سوار
بودند در فوج او معین گشتند و صوبه مالوه سر به صوبه داری او قرار یافت الله وردی خان
بیگها به برهانپور گشت و سید خان جهان با سرداران و راو سنگه راتهور
و مختار خان و کشن سنگه بهدوریه و قلعه دار خان و خان جهان و کرپارام
و چترام بهکوج و راو ... و راو رستم نبیره راو رتن و روپ سنگه نبیره جگناته
و چندی دیگر از منصبداران و بالفعل سوار از تابینان یمین الدوله که عدد این جمعیت
هشت هزار رسید از حضور پرنور بدفع آن مقهور مامور شدند و بهادر خان
که بجاگیر خود مرخص شده بود با امر سنگه زمیندار باندهو و احمد بیگ خان
و چندی دیگر بوندیله و راجه ساربکر بود و چندی دیگر از اصحاب مناصب مجموع شش هزار
سوار تابین فرستند در فوج عبد الله خان تعین یافتند و در فوج بندیله کوره
دیوان و بخشی و واقعه نویس علیحده تعین پذیر گشتند و حکم شد که خان دوران
از راه چندیری راهی گشته در حوالی بهور معسکر نهد و ایام بارش آنجا
به پایان رساند و خان فیروز جنگ موضع ایلچ را که در تصرف آن مقهور است
بدست آورده مردم او را از آنجا بر خیزاند و نواحی آنجا را بجهت
بسر بردن برسات اختیار نماید و سید خان جهان در بیدالون موسم بارش بگذراند

ارونقیا آن خان زمان بود بنقیه اشعار نموده که بهر طریق که رود هرگز بجنبه بران
بدسگالی نمایان گسل بوده وان جیره سوار از روی کمال ادبار نسبت نهاده
نابسامانی گروه از موکب اقبال روگردان شده ولیتمان کشته که گشته از خدمت دولت
برابسته بسوی وطن براهی گردیده خان زمان با آنکه دریا ابری کمابیش بود در رفتن
او را خبردار وقتی نهاده توفیق تحافت انشا بمعاقبت بیافت و ایلدوره کیان
صوبه‌دار مالوه که همراه او دواشت هیره درین باب اتفاق بمعبود در صدد
نشده گذرانشت که آن مدبر از آن حدود گذشت و خانه دوران که در آن
اوان در برهان پور بضبط آن کیاست اشتغال داشت بجرد رسیدن خبر فرار
آن مقهوران با چندی از هواخواهان منزل راه بیمار سکنه و چندی سپاهی ضبط
و ناموس سکنه نهاده و براوردن و لشکرها در جولی کلی و بیرون فرستاده و استقبال
بر سبیل ایلغار بسمت فرار آن تیره روزگار راهی شده و پنج روزه راه طی نموده
در موضعی که از مضافات صوبه مالوه با او و همراهانش بر خورده و مانند برق
بر قلب آن تیره روز رفته بیاد حمله مردانه در یکدم و مار از روزگاران با کفار تیغ
چندیرا آورده دگر در بنیاد خرمن حیات آن جمعی مشتان خاشاک نهاد
که از شعله آتش زبانه کشیده تا گس سوار شده بود برانگیخت و قریب دو صد و پنجاه نفر را
بقتل نموده بیاسا ساخت و آن مخذول با زخم منکر با همراهی جمعی از آن فرقه
اتر که از سطوت حمله مرحمت ایشان در آن پراکنده شده با بزرگیشران آن ملاله
اجتماع اهل فساد و جمعیت نموده بود و بهر کیف خود را بمیان جنگلها رسانده از
گذار آن گریوه گذر داده را بسیاری کوهسار را گذرانده که دیگر تعاقب آن بیپیر به روان
نبود از این جا بر بدبختی رفته رفته در موضع دیا بوند که از مقهوران بود و چون حقیقت
تباه از زبان لشکر ماسلطانان حق ناشناس دل از کمینه ... سمت قصبه یافته

وحوالی آن متعلقان و منسوبان ملکی را بقتل رسانیده و قلعه مذکوره را با سایر
و اموال بحیطه ضبط آورده و چون این معنی موجب حیرت گردیده ملکی
از ایشان با هم رفتن مذکور که بعضی از اوقات با ایلچی سرکار همراهی نماید روانه
روانه درگاه گیتی پناه شده و انیس وقت و در بار سپهر مدار با استسعاد
بشرف حضور اقدس ازروی تظلم حقیقت را معروض و افغان
موقف جلالت و رشد ازروی تظلم حقیقت را معروض و افغان موقف
جلالت و رشد بی توقف فرمایند تهدید ایشان ازروی کمال از ترتیب مشکل
انواع عطایا و عواطف در جمیع ابواب مخصوص درباب جور اکیده بحکم اسلام
صدور یافت و درباره عموم افعال غیر محموده ناستوده آن جمع که حقیقت خود
که شنیع ترین آنها نقض عهد و میثاق بود و همچنین بقتل آوردن جمعی کثیر از
مردم معتبر را بی تقصیر خصوصا از سبب عناد و تصرف نمودن در اموال از اسباب
و ولایت که به پادشاه اسلام متعلق و رشد نکوهش تمام در ضمن فرمان
قضا نشان بلباس تخویف و توعید تمام اندراج یافت مجملا نخست از راه کمال
محبت و را با رسال وه ملک را بی از جمله با هم از این مذکور و تسلیم سایر
ملک او و عمال و اعمال و ولایت پادشاهی مامور ساختند از روی کمال مرحمت آن
شرارت آیین با طلکاران را مجبر نمودند که اگر هوس ولایت جور اکیده دارند
موازی جمیع املاک اند برکناره و نیک وطن خود بتصرف مستقیدیان معاملات الصوب
مهر چون فرمان جهانبان مطاع را مصحوب نمود ارسال اند رسید قبل از وصول
سند چون حقیقت را نوشته و کیلی در دربار و همت بود رسیده بود
از سر جهل و رعونت با وانید با انصار اهراه نبرد و سراطاعت بیرون نهند بلکه
خنجر با زور رشته تحریک سلسله ستیز نموده بیک ناحیت سر حوف کرده

...رت تعلیم یافتگی گروهی از جمیع رعایای این کشور عموماً و از زنان خصوصاً
بیش بلند پرواز بوده در پیش بوده اند چنانچه جمعی از زنان با بسیاری دیگر یافته
و دیگر در این فضلها همه بکده و در بنوا که از سواد دستها و پیرو یا
بلند است خود در سیاست استقلال خواه پیدا نموده بود و اقوام ها یاره بین
آن ها مقصور نبین یافته نزدیک بران باشد که چون آنکه و در سر در کنار روزگار
بود و به بلند نقشها بالا از آنجا که در قوم اعمور و رسید او وقت است و چرا که کارها و
در کرد و روزگار چون آن وقت او لبر نیا بوده و روزگار رو ولتش بیابان رسیده بود
لو جوم مسلح و جمع بنیاد او از عالم باید برفت و دیگر چو اله شد بنا بر این از روز
استفاده و رستمیان در آورده امان یافت و دیگر باره جان و مال
و ملک و مسلم شد چنانچه بتفصیل گذارش پذیرفته در بنوا که حصار المعز از کوکبان
ابدیت خود بوده و در عرض آن اوقات مقصد رهنما شده بود و در اوان
با جهان جان کجا با آن صوبه و ارد کن رجعت وطن گرفته و لبر خود را
با کذارشته بجانب ملک خود شتافت و چون بجانب جهانی آمد از آنجا
بوده و سر ایها و شش المبارز رفته آدمی را بر سر امیر حبشی از روم
خان در سرداران کنند سوار ملک به راکده و در سیقهالیم برای سپهدار
شهید قدم بار رمیده را انبک با چو ابا را او بوده و در وقایع جای داده
ده که روزگار ران معقود و معقوما لکمال از انسر زمین بوده و محاصره نموده
بوده شد بست شده و کار بود بسیار سختی که او کار را رسیکی هر چه
جواه با جواه امان خواست و بعهد و پیمان این بست شهید
نهد و در نوکر نموده بود و اطمینان قلب و امنیت ها دار از روحیه
شهید کمتر صحبت بر اتفاق بوعمی مساق نموده او را با چو کنیز ارزانی

بود و پنجاه شتر نر و ماده بختی و صد من سنگ لاجورد و چند جامه از پوستین
سمور و چندین زوج قالی و تکیه و [illegible] چینی نفیس و نفایس امتعه
عراق و کارخانه ماوراءالنهر که برسم سوغات ارسال یافته بود بنظر انور اشرف
گذرانیده و مجموع پیشکش هشتاد و پنج هزار روپیه بتقویم یافت [illegible] ایلچی مذکور [illegible]
و [illegible] شتر نر و ماده و یکصد پوستین سمور و دیگر تحف توران
زمین از جانب خود بر سبیل پیشکش گذرانیده بخلعت گرانمایه و [illegible]
و [illegible] مرصع و یک راس اسب و چهار صد تومانی که [illegible] طالع [illegible] در بیست [illegible]
همین وزن نوازش پذیرفت و [illegible] یاقوت [illegible] مذکوره
خلعت و عطایای [illegible] صد تومانی زر و به وزن آن [illegible] کامیاب گشت [illegible]
طغیان [illegible] باده [illegible] چهار [illegible]
[illegible] این [illegible] چون [illegible] حوادث را
با مردی [illegible] سپهگری [illegible] افتاده [illegible]
افلاک [illegible] مردم از افلاک [illegible]
چاره پذیر [illegible] ظلمت [illegible] تیره روزی [illegible]
کوشش [illegible] چگونه [illegible] باشد که [illegible]
در حقیقت با قضا [illegible] خطا [illegible]
تقدیر پنجه در پنجه کردن [illegible] شاهد صدق این مقدمه مشاهده احوال [illegible]
حال [illegible] روزگار [illegible]
خسروان [illegible] که پرورده نعمت این دولت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] این دولت خانه [illegible]
بالا گرفته رفته رفته بجائی کشید که در وسعت [illegible]

سعادت بار در انجمن حضور پرنور کامیاب کامگار گشت تحف عجایب
و تسلیمات بار در ان طرز دان آداب معهوده از کورنش و تسلیم تقدیم نموده الکا
ارروسکال از سپاه هم خان بسیار از ایلهای یک یک طرح بعون دو دوست شفقا
و نه جوجه از انجمله چندی را به شکار روباه قابی امو چند روسمن صد قاک که خان پرسیل
ارمغان ارسال در شته بود بنظر انور در آورده و شکار روده را بجوب تربیت
انواع صید جوجه و سفار است و جغتان ما ورا النهر و ترکستان و دیگر جا
بیشتر شکار با یوزهای معتقد ورزا ارباب اقتدار میباشد چون قورق والاولاتست
کسی بدان اقدام نمی نماید و طور ان شکار به بنظور است که تخست جمعی سواران
که ایشان را قال بار میگویند اطراف سرزمین را که نشیمن قوچ کلنگ باشد
بطریق جرگه احاطه مینمایند و در یچال میر شکاران اغار طبل زدن نموده خیل
کلنگان سر بر زمین می آورند تا آنکه اینها جوجه رفته رفته بلند میشوند آنگاه
از هر طرفی که آن گروه کلنگان آهنگ برون شدن میکنند قال باران و میرشکاران
بنعره و شور و غوغا و صدای طبل اینها را بر میگردانند چندانکه این جماعت سراسیمه
سراسیمه جوجه شده از فریاد و دهشت رمیده یکجا گرد می آیند که قطعا
در آن جرگه نزدیک میشوند و جای آنکه گذاره شوند تا قابل زنده گشته
شده اند از هیبت دیگر نمی بینند و بر این قیاس چون عاقبت راه بیرون رفتن
نیابند ناچار به هوا گرفتن بلند پرواز میشود و در بیرون قت بر ای باز دان جانوران
شکار بیشتر ... اینها را گرفته کلنگ ها را بیاید صید همه اکثر بجوبکر
صید کلنگ جوجه نیز ... تسلیم یکجا ... در ... دو ... زیر
... این شکار میکنند چنانچه کمتر اتفاق می افتد که جانوری ...
... و بجای دیگر یا بهره ها بی سو ... اکه از انجمله ...

شده بود در رنگ فرمایش آن قمر و عزت شرف خانه مهر انور شد حجرهٔ الهی
نیز اخطر و خشم و چراغ دولت حضرت صاحب قران معظم درین انجمن حشمت
پیرای عظمت جلوس مبارک فرمودند و دست جود و احسان را که آب حیات
سخای بی‌پایان داده و دستهای تهی دستان را از زر سیم مست و در چون
ها رو کف صدف پر ساختند و جیب و کنار بی‌برگان را چون گریبان
غنچه از زر و سیم پر نمودند سپهسالار یمین الدوله آصف خان را فیل خاصه
با یراق طلا و ماده فیلی و دو راس اسپ با زین زرین مرحمت فرمودند
میر جمله از تغیر اسلام خان بخدمت میر بخشی و منصب پنج هزاری ذات
و دو هزار سوار مقرر گردید اصالت خان از تغیر باقرخان بصوبه داری
دهلی و منصب چهار هزاری و پانصدی چهار هزار و پانصد سوار و باقرخان
بنگاهبانی ... مقرر شد هفدهم ذیقعده که سال ارتحال نواب غفران
مآل مهد علیا بود بر طبق معهود همه ساله در روضه مقدسه آن قدسیه صفات
فرخنده محفلی بحضور فضلا و صلحا و اصحاب زهد و تقوا و حفاظ قرآن مجید
و سایر ارباب عمایم که باصحاب سعادت معروف اند آراسته پذیرفت
و خود نیز بدولت و اقبال انجمن را از نور حضور مبارک ساحت منیع بخشیدند پنجاه هزار روپیه
به اهل استحقاق و مواز ... درانجمن زمانه بزبان بیوه و محتاجان روزگار
و عطالعت بر ایشان احوال قسمت نمودند هم درین هنگام ایلچی نذر محمد خان با بهره
بی‌بهره‌ای که از تعارف و معرفت روش و سلوک و آداب بنابر مقتضای نصیب
الذی سماء تنزل من السماء بغایت بی‌بهره بود و بحوالی دار الخلافه رسید
و تربیت خان حسب الامر اعلی باستقبال شتافته او را به ... رسانیده
رسانیده و خود بآستانبوس عتبه سدره مرتبه بهره ور ... گردید

تا خیر بنه بر گشتیم و درین روز از السی بنه بر گشت بمنزل جیمی
جوان بخت سلطان فوزر ابا شکوه مرتسم او زینت و مبارکه
از فیض مقدم شاهنشاه عالم عالی دیگر رسید و گرامی شاهزا
این مکرمت بمقابلس بجا آورده تهنیت از اداب ابد زنده
مقام بجا آوردند الکاه پیشکش گرانمند مشتمل بر انواع نوادر
کشیدند و درین فرخنده محفل والد شاهزاده محتشم مقدم سلیم
شکوه را که بتازگی پرتو وجود مسعودش فروغ افزای خلد خفت
بود بحضور انور طلبیده هفت طبقه صدف را از تجلی الطاف سلیمانی
بغیض ضیای بقای جاودانی ازالیس حدیقه نور سا حتند و دران روز بسعادت
بندوز حسب الدهر اطلاع ازسرکار شاهزاده والد مقدار روز نفوز
بارچه ورست و شمشیر مرصع بیمین الدوله عطا رفت و خلعت الد
باحاره حب زر و روزنگان فیروز جنگ و علی حیر افضل خان و خلعت
بافرج باسلام خان دارین دست شایسته خان و خان عالم و میر جمله
و جعفر خان و اعتقاد خان و موسوی خان مرحمت شد و سایر
امرا شاهزاده بخلعت تنها کامکار دریافتند و آن مهر گیتی افروز با جز
آن روز را زکمال انبساط نشاط اندوز بوده بعشرت فاده مهمان
و ل بهره بودند و از دهم ۱۲ ماه رسمیک محمد زمان بهنگ سپهدار خان
صوبه دار احمدآباد باستونهای نقره طلع هشتاد و چهار هزار روپیه
انعام داده و درهمه الا سپید بنجکس بر سالدار شته از نظر اشرف
مت نوزدهم ۱۹ ماه خجسته محفل شرف آفتاب جهانتاب
بمروج زرو کلاه که زیور سر فیلو اند و درون فرخنده بزم ابوان

حق‌گذاری او رشد الکاه سید خانجهان از اصل و اضافه بمرتبهٔ منصب ششهزاری ذات و

و سوار دو اسپه و سه اسپه رسید و اسلام خان میر بخشی بتفویض صاحب صوبگی

بنگاله از تغیر اعظم خان و اضافهٔ هزار سوار دو اسپه و سه اسپه از جملهٔ سواران

منصب سابق پنجهزاری ذات و سوار بود افزایش قدر و مقدار یافت جعفر خان

بمنصب چهار هزاری و سه هزار از اصل و اضافه سرمایهٔ اعتبار و افتخار اندوخت

شیخ فرید بمنصب ۵ هزاری دو هزار و پانصد سوار سر بلندی یافت فیروز خان

ناظر محل بمنصب دو هزاری و پانصد سوار بر کام خاطر فیروزی یافت و یکصد تن

درین روز از مقربان بمرحمت صد دست خلعت سرافرازی یافتند و پانصد و پنج

هزار خلعت بسایر بنده‌های روشناس که درین جشن مقرر بود تا نه روز هر روز

یک صد دست عطا شد پیشکش شاهزاده‌های عالی مقدار و امرای نامدار

بموجب تفصیل ذیل درین ایام از نظر اشرف گذشت از شاه شجاع

سایر ظرائف و نوادر با شش فیل بقیمت دو لک و بیست هزار روپیه

و نفائس تحف سایر الولایات از جواهر و تخت روان مرصع بابت

آصف خان بقیمت پنج لک روپیه و قیمت مرصع آلات و طلا آلات

و اقمشه و بیست و شش زنجیر فیل بابت پیشکش عبدالله خان چهار لک روپیه

و نه زنجیر فیل و دو لک روپیه بابت زمیندار باتن پور و خواهر و قماشه

غلام افضل خان و اسلام خان و شایسته خان و سیف خان

و جعفر خان هر کدام یک لک روپیه و از با قوجانی هشتاد و هزار روپیه

مجلد از روز نوروز عالم افروز تا شرف اشرف مجموع پیشکش نوشته

و نانوشته آنچه بموقع قبول رسید بمبلغ [illegible] لک روپیه کشید دهم ماه خجسته

شاهزاده سلیمان شکوه ولد ارشد بمقتضای قرب دار الخلافه

آن وسعت ربود و تابید از روی کف احسان اعلی امور مابین پنجهٔ آفتاب جهان افروز
به زرپاشی درآورده و روی زمین را مانند صفحهٔ کاغذ زرافشان درفشان
کردند و جیب و کنار تهی دستان هفت کشور را چون تمامی غنچهٔ گل سوری
از نشست زر سرخ برساختند مجدد در رسم این روز از تضعیف مراتب
و اضعاف مناصب اصناف قرار داد و خاطر خود را آماده آن امور برآمد نخست
نخستین ثمرة الفؤاد و دوحهٔ خلافت کبری شاهزادهٔ معظم بادشاهزادهٔ اکبر
سلطان دارا شکوه منظور نظر عنایت تازه و مشمول عاطفت بی اندازه
شده خلعت خاصه با نادری مروارید دوز و انعام دو لک روپیه نقد و بهمه امرا حسیم
عظیمه که دیدهٔ آگاه و قرة العین اعیان جهاندار است با منشای بادشاه شبچراغ
و مجدد رونق ریب بها در از عواطف بامشاهی حضرت بادشاهی شاه بلند
مفاخر و مباهی گشته هر یک از آن دو یگانه زمان به عنایت خلعت خاصه
با نادری و انعام یک لک و پنجاه هزار روپیه نقد نوازش یافتند و گرامی شاهزاده
سلطان مراد بخش خلعت و نادری و انعام یک لک روپیه نقد مرحمت شد یمین الدوله
آصف خان به عاطفت خلعت خاصه با چارقب زردوزی و شمشیر مرصع و جمدهر
و خنجر مرصع گشته با عطای خطاب عظیم الشان خان خانانی و تفویض مرتبهٔ والای
سپه سالاری که درین دولت کده والا بالاتر از آن مناصب و بالاتر ازین مراتب نیست
کامکاری یافت درین وقت بر زبان مبارک آوردند که چون در وزارت الخیر
خیر تفویض این خطاب به مهابت خان زبان زد گشته بود و پاس گفتار والد
در صورت ضرورت بود و نهاد در خدمت احقاق آن حق یمین الدوله
همواره وقت و حالت خدمت مکانی مستحق این موهبت و مستعد این منزلت
شاهزاده بود منصفهٔ ظهور رسید تا این وقت که وقت آن در رسید و مراتب

منقش در رعایت زینت و کشش این زنگار گون خرگاه معلق که دیده بصر ایشان .
مانند سیمر تابان چون بال هلال چو بادر در دلها جاگیر دو صف خوبی و خوبی
آن که مانند نزهت آباد خاطر شاد داغ دل گلشن آرم فارغ از اندازه
تصور هیچ جا بیک تحریر و تقریر اقسام گوناگون طیبه نعمات انواع خوشبوها از هم
مسوبر خاسته بود از که از بسیاری مشک تتاری نافه زمین را همانا نافه آهوی .
چین کرده انبسته تودو و عود قمار که از سطح خاک آغشته با فضای فلک عنبر را
معطر ساخته بود و مجاوران کبود پوش صومعه سپهر اطلس را از بخار درشت
قطره و دیر ربند و عود بوستان بند و تسوزانگیزی ادوات سر من دو کاسه زرین .
و بیم و هم گمرها بر زبان رقصان نازنین که آتش در دل انبساط اندر حیث شعله
اضطراب در جان تسبیح و سا ب افتاده و از روش نشست برخاست و حرکت
و سکون در رقص و سماع در حصول کمال ابهته ایشان چرخ کهن سال بوجد
و حال در آمد غنچه دهانان عنجگی و کلیر خان عندلیب نوا با چندگونه غنچ و دلال [illegible] از رنگ
کرشمه و ناز و نغمه و ساز مرغوله پرواز گشته در کمین صید دلان نشسته تیر نگاه
در صدد صید دلها شده جانها را هدف ناوک ملال خستند و هم چنین
بولیان بربط [illegible] اصول و دف در کف آورده و بضرب چنگ و رباب [illegible]
در مقام دلبری آمده دست برابر رشته هوش رباب افکندند و از پی دست ها
فرا چنگ آورده بدین قانون چند تا بتاراج بردند   دران روز سعادت افروز
که زمانه در سعادت بخت فیروز سر بر کرده ازین ایهام دیباچه که [illegible]
نشاط نو جوانیه زبس کز خوبی شد عالم آباد غم آباد جهان کشید خرم آباد
و تیغی که زبان [illegible] زبان بدعا [illegible] کشاده [illegible]
[illegible] دار الخلافه و دار الدولت بقبله اجابت بر افراشته بوده

برافرا

برپا شده بودند در حینی که ذرات خاک تا سپهر افلاک از فرط نشاط در جا می‌رقصیدند
بفرمان شهریار خلافت رسم روز بهمن نایب صاحبقران سعادت قرین که تمام سال
در سیر و سیاحت اکثر این کشور اکبر خاصه تفرج نزهتکده کشمیر مینو نظیر بسر برده
بودند در سر آغاز نوروز گیتی افروز عرصه لاهور مرکز رایات نصرت آیات شده بود قدوم نور
رشک فرمای شرفخانه چارمین طارم سپهر اخضر ساختند و در دولتسرای
کیوان اساس بر سریر فرخنده‌ای نشستند و کامهای جلوس همایون فرمودند و مجلس آرای جشنهای
ملکانه عیش بپا که در حقیقت عشرت بنا بود بپا گردانیدند و در ساعت سعید
مسعود که مانند روزگار این دولت ابد پیمان مجمع سعادت ابدی و منبع برکات
سرمدی بود دروازه دولتخانه اکبرآباد گشادند و این فرخنده روز عشرت
افروز که عید سعید صیام شمار رفته از غره شوال و عید آغاز فروردی و عید قدوم
همایون است و از پرتو فیوض حضرت آن نهال امید و از یمن برکات گیتی بنا برآمده
سامان عشرتهای هزار ساله برای روزگار ذخیره شده بود در خجسته محفل
نور افزای جشن جلوس همایون بر سریر مرصع از سر نو آذین پذیرفته
و تزیین یافته مانند مهر انور که بر زبرین اورنگ مینا کار سپهر اخضر برای تجلیات
گوهر انوار برآیند و مانند نگین خاتم اسم اعظم در نگین خانه زرین نشیمن جا بر
بالش تمکین نشستند ⁂ آوازه بالشینان اندرین چمن فرش کمال السلطان
استوی علی العرش زین عرش قویم بنیاد شد و این پایین ابیت که فلک بالاین نیا
بجشن العید ارادی بر هم نوا اکثیر و انجمن گوهر آگین چون گلشن فردوس
برین بیرای رنگ چهره برافروخته و عطر بوی دلاویز مانند صبح روشن جبین
بیرایه بعزم درید که فقره روی زمین بنشستند اهل بر دنیا فانی از فردوس
گوهر پوش جواهر تاج را برزخ فلک ثوابت کشیده و قصاید مرصع افزا اسما ما سهاسال

شادی جهان داده و بسوی کشمیر نهاده برق تک باد پای راجلالان تا هزار گونه نمو و گل بکوه
تا قدمش تا هزار چشمه وپی به از چشمه حیوان بسوی هند عنان تاب گرویده تا قافله
جهان به برق نگار ابر شبه چو بادوران بر او و جو و بر او را الخلد جنت آمد تا زفلک برو بی
رکاب و ملک بوسی رخشان تا هزار رشک که نغز و دیار حسن جهان زنو بهار سر بر جوابار
الوان تا به زمین چو ازان سایه فتاد فلک بر او تا پاید و سجده گاه مایه کانی
جمال و زر نگ رای رنگ پادشاه رخش بر او گیتی چو در نگ بر زمین و زمان خدای ملک
و ملال پادشاه دین و دول جهان گشاد پا بر او قوت ایمان جهان پناه تا
شاه شاهی و دریا دل محیطی از کرم وجود لنگ پایان به رسم و گرد رسانیده
دل بلد و جا و بیده سود بر زمین چون رنگ چهره طفلان تا ازان بو سر دشمنی
برنگ سنگ سیاه که از هزار جامعیت بود مدام افشانی سر آغاز سال
هشتم جلوس همایون که ابتدای فرخنده بنیاد این هنگام سعادت انجام که شاهنشاه نور نژاد
فلاوزر او نیغ جمشید از رشید در ساعت پنجم از شب چهارشنبه غره شوال مبارک
فال سال هزار و چهل و چهار از سر منزل گرفته خاطر گردیده از فرط شوق
بسوی موطن نشاط و بساط زمین لطافت خاطر پژمرده ریاحین را
و ذات شگفتگی میسر است بنابر اقتضای وقت و مقتضای ماه تا ماهی را اعلای
خلعت شاهانه مفتخر و مباهی نموده از بام و درج اخضر گرفته تا بوم برگ
انجرار در بیرایه معصفر زر گرفت و سایر قوالت عنبر را جانی تازه
پاش در آمده تا سرسا خته گاه و تاموز صحرا روز زمین لالی
فیض بسجون گشت به بهشت گاهی اعتدال هوا باغ و راغ بوستین قلم
بر فشاندن برآورده بوستان چشمه ریحان و برند خطان بدیع نعمان
نه و رود و دشت و صحرا و کشت خانه که درندیده ترکه کار و جمله کلکا

و انواع بدایع عبارات خصوصیت صنایع صناعت و حکایات و خوش نویسی وحید عصر خود ارشد
قصیده مصنوعی مشتمل بر یکصد و شصت و چهار بیت در سلک نظم انتظام داده که دوازده
بیت از اول آن برین نهج تاریخ است که از هر مصرع آن تاریخ ولادت با سعادت
آنحضرت مستنبط می شود و بدیع تر آنکه از مضمون ابیات آن اشاره بمطلب مستفاد
میگردد و از هر دو مصراع سی و دو بیت بعد از ابیات مذکوره تاریخ جلوس
فرخنده آنحضرت و از هر مصراع نود بیت باقی تاریخ نهضت آنحضرت از دار الخلافه
بسوی دار السلطنه لاهور و تربیت آباد کشمیر که عبارت از هزار و چهل و سه
معلوم میگردد و غریبتر آنکه هزار و چهل و سه سال از هجرت با همین تاریخ
بحساب جمل موافق می آید و در بعضی از ابیات آن مراد وصول آنحضرت
بدار الملک دهلی و توجه خجسته آثار بشکارگاه پالم و انعطاف عنان دولت
از آنجا بلاهور و نهضت کشمیر دلپذیر و معاودت باکبرآباد و جلوس اسعد
بر تخت مرصع ایراد یافته چنانچه از مضمون بیتی چند که از آن جمله برسم نمونه در مقام
ثبت میشود ظاهر میگردد و ابیات [illegible] صدای زاهد چون جهان نموده عیان برای
شاه جهان پادشاه کل جهان بداد وجود با جهان شهنشه آفاق
علیم و عالی و دانا نواز و ملک ستان هزار سال بماند و آنکه هر دم از او بود در بر
جهان چند هزار جهان شادان بمدح شاه جهان طبع این دوازده بیت
ز قسمت ازل آورد از دل مهربان [illegible] هزار و ده هر مصرع نگاه نگار کنند
تولد شاه جهان پناه بیان باکبرآباد از چه کامران بسریر جلوس کرد بسلطنت
ز تاج [illegible] ن هزار و چهل و سه سال از هجرت که شد بدهلی باز
و سوی گران چو بهار [illegible] بگلشن سر شهد گلبهار ابد با هوا چو گل خندان
ز کام این نوروز عزم کرده نمود بسوی مدینه لاهور بر جهان شادان رفته

سمت نظم داده و چند بیت در توصیف این برج سمن و قمر در ضمن آن درج نموده
و آن ابیات که پادشاه دقیقه سنج هنرنواز او را برین سر بر زر دن نموده
بامطلع درین نامهٔ نامی اندراج یافته و قصیدهٔ مختصر معظم نوروز غرهٔ شوال قصه نموده ایم
کل عیشا می سپرد و سال بختم مرو دار الخلافه عبد نوشته عیار ملوکیت شاه صاحب
جهان جلال شرف پذیرد نوروز در جشن عهدی که پادشاه نشیند تخت
استقلال به وصف تخت مرصع گهرافشان گشته شد انصیب کنند بحر خضر و طول مقال
هزار سیلی یاقوت و صد بدخشان لعل بر و نمایی گرفت است تا نمود جمال توان
را الماس قوت انجم را افروخت که نه زبان در رسد الماس هزار زوال فتاده بر تو یاقوت
و لعل بر الماس چنانچه عکس چمن اغان فشد در آب زلال نه زمرد هنس پاره بر سبزه نو
که احتیاج لقیمتین را شمرده محال طلای تخت شد از آتش یاقوت اگر نه
قطره فشان میشد زلال الماس بها ندارد و دیگر هر آنچه جواهر هاست رسان و
شوکت و فر و شکوه حسن و جمال خدای را سپاس که در عهد پادشاه هنرپرور هنر
نواز کار هنرها مرتبه بالا گرفته و هنر کارها هر آن میانه پیش آمده که بالا بر و بیشتر از آن
متصور او نام و رنگ آورد و چگونه چنین نباشد که پیش ازین در عهد پادشاه عرش آشیان
آسمان جاه اکبر پادشاه که تمکال از اهل زبان حکمرانی هندوستان از احتیاج
انواع آب ها مغز گلستان روز زینت بوده و الحق چنین بود یگانه زمان
سرآمد دقیقه سنجان جهان شیخ ابوالفضل در اکبرنامه مرحسین ... در بیان
بانشاری شانزده بیت که مصراع اول آن تاریخ ولادت حضرت و
عرش آشیانی و مصراع ثانی تاریخ جلوس آنحضرت است تحریر نموده که این را
کارنامه هنر در پیش برده اکنون بمیامن دولت روزافزون آنحضرت بمقابله استعداد
و اهل آن بجای رسیده که داروغه زرگرخانه خاصه بیدل خان که در فنون

ساق عرش رسانیده سقف مرصع اشبالش بهشت قایمه زرین میناکار که هر یک قاعده
نه گنبد مینای گوهرنگار ستون آنند افراشته شده بر سطح اعلای آن دو طاوس زرین
میناکار که جابجا پر جبر افراشته اینها زمرد نگار بر دو روبروی یکدیگر سمت قفا دارند
و هر یک دانه لعلی که هر یک همانا جگرپاره آفتاب تابان و ثمره الفواد کان بدخشان
درست اتکاء افروخته نمایند مانند مرغ آسمواره بمنقار گرفته چنانچه نظاره آن
نوابت شکیب از دل و دیده ربوده و طول آن سه ذرع و عرض دو نیم ذرع و ارتفاع آن
از پایه تا مرتبه نشستن یک ذرع و از آنجا تا سقف پنج ذرع و همه جا انواع جواهر از یاقوت
و زمرد و الماس و مروارید نگار کرده و گلدان بطرح و در نقش و نگار آن بکار رفته چنانچه
تماشای بیهوشش ربای آن قرار از خاطر و شکیب از دل می برد و در هر قطعه
از قطعات سه داره آن چند لعل کلان بر جبهه بدرخشانی آفتاب تابان
بر نگین خانه زرین نگین مرصع نما نشسته و کتابه درون آن از اشعار آبدار شاعر
فرشته محضر اعنی زینت صفحه روزگار حاجی محمد خان قدسی تخلص از شعرای سرآمد پایه
تخت است بمینای زمرد فام نگاشته این چند بیت از الجمله است بیت زهی فرخنده
تخت پادشاهی که شد سامان بتائید الهی فلک روزی که میکردش ملمع زر خورشید را
بکد رخت اول بحکم کارفرما صرف شد تا گشت بمیناکاریش مینای افلاک
هزاران پایه رسش عمر کشیده گهر زین سر فرام ندیده در اطرافش بود گلهای مینا
فروزان چون چراغ از طور سینا … ده شاه جهان را نو سره پایه‌ای از آن رسید
پایه قدرش فلک زیر پا … سر افراز که سر مایه اش سود … ز گردون پایه تختش افزود
و تاریخ اتمام را … شاهنشاه عادل یافته و سخن سنجی دیگر این تاریخ برخورده
سریر همایون صاحبقرانی … ساحر نادره سخن جامع کلام طالبای کلیم سر خفیده
در بهشت … انعقاد جلسه سعید نوروز و عید فطر و عید قدوم مسعود … عظیم

در اقمشهٔ نفیسه و پارچه‌های زر و مخمل طلاباف و زربفت ابریشمی و دیباهای زردوزی از هفت با همه جا در بلاد
بهشت زینت فردوس‌نشان ظروف طلا و مرصع و میناکاری بدست حسب‌الامر اکنون خاصه و خانهٔ نگار
در این مقام بتصویر سر جمله از خصوصیات شکل و هیئات این گوهرین سریر بدیع الشکل
که جز قلم قدرت صورت‌آفرین را از عهدهٔ تحریر آن برنمی‌تواند آمد و نیز می‌نماید
این تخت همایون بخت که قطع نظر از سخن‌آرایی شاعرانه روی سریر خسرو پادشاه زرنگار
کیانی و ملوک عجم با پایه نیرومند آن هم به نمی‌تواند شد چون در مبادی ایام جلوس
اعلیحضرت برای گیتی‌آرای خدیو زمین ترتیب آن برود چنین جمیع جواهر خوانین برود
سوار جواهری که در جواهرخانهٔ خاصه محلی باشد و اعلی اوقات تزیین آن حضرت
زینت‌پذیر نیکو و منظور نظر انور ساخته از آن جمله موازی سیصد و شش لک روپیه
از لعل و یاقوت و زمرد و مروارید که در سلک سنگ و قیمت آن پانزده لک روپیه است
تحویل بدیل خان داروغهٔ زرگرخانهٔ سرکار خاصهٔ شریفه نموده و در مدت هفت سال
تمام صنعت اتمام یافته کل مبلغ یک کرور روپیه که سیصد و سی و سه هزار تومان ایران
و چهار کرور خانی توران باشد در مصارف آن بخرج رفته به تقریر خصوصیات
آن بر صورتیست که هیئات آن فرخنده سریر مستطیل و سقف سمت تحتانیت
پذیرفته چنانچه بنا بر نسبت آن وضع همایون عموم این شکل احسن صور و احلی
نقادیم در کمال و افضل اشکال و اقتضای گشته و گویا کمال صفا و حال صفائیت
خصوص حسن ماده و منظور افتاده و اکابر که میگویند ما عقل کرد نسبت این وضع
با ملک هیئات مستطیل گنبدی شکل افضل است و آنچه گنبدی مستدیر پایه بر چهار
تخت جا قدیمی عرش معلی را از طاق ما انداخته و کرسی که بر ارکان ستونها
در نظرهای توزیع ساخته و صف رفعت پایه گرانمایه است سخن را از جواهر آن نبوده
و فضای درازای به مقدار ... بر فرط رتبه مقدار قدر سخن را از پایه گذرانیده چندانکه

بدرزلحا جفته شتافته بود و در مسند اعتضاد و قاآن و لشکرخان و دراویش بهادر محمد حسن خان

و احمد بیک خان و امرسنگه زمیندار بانه‌هون و زبردست خان و معز خان محمد عبدالکریم

بخشی و داروغه عمارات دارالخلافه شهر [illegible] استانبوسی درگاه والا که مدتی

از سعادت جاوید حرمان بفیض بوده رسیده کامیاب شدند و چون ساعت

مسعود اران نزول همایون موکب اکرام حلیه دولت یعنی دارالخلافه شاهجهان آباد و جلوس

مبارک بدان مناسب هنگام [illegible] بر [illegible] نظیر مرصع که در این ایام از مهر و ار

فلک نوابت صورت اتمام یافته و باختیار منجمین روز جمعه سیوم فروردین قرار یافته

بود بنابر این جشن تحویل آفتاب جهانتاب و انجمن نوروز گیتی افروز و دولت

سرا ارکیات [illegible] مقرر شد و سامان طرازان کارخانجات سلطنت بیرون

محفل نوروز و زیب [illegible] طبق دستور هر ساله و ادین بزم جلوس [illegible] در صحن خاص

و عام دولتخانه دارالخلافه اکبرآباد مامور گشتند و همگنان بحسب حکم همه روزه

بخت [illegible] مخمل زربفت منقش کار گجرات را که قریب یک لک روپیه صرف

آن شده بود در بارگاه ایوان چهل ستون ستونهای زرین و سیمین افراشتند

و بر اطراف آن از بیرون شامیانهای [illegible] بر ستونهای ایستاده نموده

آنگاه روی زمین بارگاه گیتی پناه را بگستردنهای ملون و بساطهای رنگین

روپوش ساخته زرکش کارگاه بوقلمون نشاختند و در سایه آن یک چبوتره مربع

ترتیب داده محجر زرین بر چهار ضلع آن نصب نمودند و اورنگ مرصع مذکور را

در وسط حقیقی آن آراسته و بر جوانب تخت فرخنده بخت چترهای مرصع مکلل

آن بلآلی قیمتی [illegible] بود منصوب [illegible] و در [illegible] و دیوار و سقف [illegible] و چادرها [illegible]

اطراف محوطه خاص و عام را بعمارات نقاره خانه و [illegible] سر دروازه را

که شاهزاده‌های عالی مقدار و امرای مامور [illegible] از این [illegible] آن [illegible] بودند

واز آنجا با توزک شاهانه نهضت در دو شش ماه به سمت تن بور روانی شده بود و چون مالوجی
زمیندار را منصب از هیچگونه فتحی که سرداران دست داده بود و آگاهی یافت که خواب بیدار
نه بیداری ... پسری بیوستی هوشیاری را دیده بود جهت رای که از جمله جنگ ...
و خود را ... به شهر بیرون کرده از شهر تلف و فروتنی از در عجز و زاری معافی
رفعت ... بیگم ... امیرزاده به شفاعت از ... ... بود آن ...
و اظهار اطاعت کشید و به وسیله نامه و پیغام از در زنهار خواه ... آمد و التماس عطای
امان ... بخشایش مال و جان بخود ... سرداران ... قبول ملتمس او کرده
از سر جرم در گذشتند ... درگاه ... خان ... ازجا
بود ... مالوجی ... که ان ... هوش ... رسیده ... رسیده ... ساحت ...
و هم چون ... ... از همه جهت جمعیت ... وقت ... ملاقات
خان نموده ... موافق ... شعبان ... طریق ... آورده همراه
گرفته روانه درگاه والا شد ... ... استعداد ...
و همدرین ... خان ... که در نواحی ... زیاده سران
... رخصت یافته بودند ... زمین ... خان
مال ایشان را سوخته و خراب ساخته ... ... قطع
طریق و فساد ... کار ... ... عیال و اطفال ایشان ...
اسیر و دستگیر نموده سالم و غانم معاودت کرده بودند با ... همراهان ...
درگاه والا رسیدند و رستم خان ... فوجدار ... فوجدار ...
... فوج مامور شده بودند و درین روز سعادت اندوز ملازمت حاصل
کردند و همدرین تاریخ اعیان امرا و اکابر و اشراف و رعایا و برایا دار الخلافه
... خدمات و عواطف ... سعادت ملازمت ...
[illegible]

سپاه نصرت بود سر راه گرفته در محاربه گشاده آورده آن درشت که اعیان و جو
سود ساختی لشکر ظفر اثر بعضی چند بهم بر یکدیگر و در روز لیله مکرر جمعی به سبب حسن آنها
سپند عاشقانه سر رشته انتظام بود و در این که خان فرود هنگام از سپاهیان دا
گذشت فی الحال الشتاب نهاده و سحاب آسا پیش شده روی به بالا در کمال نهاده و
افروز آتش کین گشته نهاده جمله کسی در دو از نهاده و دمار از روزگار آن
بر کوهسار برآورده و چون از همین صدمه گردنهای انبوه گشته در سر معرکه چند
سر بغور نهاده معروف بود که عبارت است از منسوب نام حصار سند از شکال
ببوند واقع در جنگل شمال روی به شتافتند و بهادران تهور شعار از عقب آنها
بغراران عرصه صعبه برابر ده نجیب لشکر آن اهرمن منظر چند و بوسار برد هند
و چون سمت بیت آن بد باطنان ظاهر شد با وجود آنکه اطراف انحصار
از کثرت انبوهی اشجار جنگلهای دشوار گذار بود بجلدی و چستی از آن
گذشته را نزدیکی دیوار حصار رسانیدند و ترکتازان بر جوانب آن آسان کرده
کار بر متحصنان دشوار کردند و چون بکثرت فرصتی معامله بر اهل قلعه سکون
بر تسخیر ساختند اهل حصار چون دانستند که چاره معامله در جواهر الحصار دارد
دیده و دل بسته نیابر و قهر جنگ و تیغ بیداد از سام نهاده کشیده از جان
اهل خانمان خود دریغ ندانستند و بعد از گشتن زنان خود نیز کوشش‌های
مردانه نموده بیرون از حد سعیر و فی بئس المصیر شتافتند و قلعه بنا گرفته
معدودی چند از اعیال و اطفال جمعی که فرصت جوهر نمایی نیافته بودند دستگیر
شدند و چون سران گزیده و بواعث ناهمواره و بد هنجار بوده و اعمال و افعال
اردو و خصوص از بهای بنوبت خانه از فرط درستی جا داده در کمال دشواری عبور
نموده ناچار هم و سه روز در آن مقام اقامت گزیده راه راه‌ها هموار ساختند

که در نزدیکی دار الخلافه ... بر کنار دریای جون سمت وقوع دارد ورود

مسعود موکب اقبال و دولت قرین از وکلای سپهر برین گشته والا شهان آسمان

شان که تازه در ان والا حسب الامر سامی در نزدیک ملکیات [illegible] سمت تعالی

یافته بود از نزول اشرف منزلت شرف محل جلال پذیرفت و درین منزل شاهزاده

والا قدر که حسب الامر اعلی متعاقب راهی شده بود بحضور سعادت ملازمت مستسعد گردیدند

بار از [illegible] برسم معهود بسبیل نذر گذرانیده التماس نام آن فرخنده

اختر نمودند بندگان حضرت آن همایون قدم خجسته قدوم را سلطان سلیمان

شکوه موسوم فرمودند از اتفاقات بدیعه تاریخ ولادت سراسر سعادت آن

شاهزاده فرخنده اختر است که مصرع موزون درست آمده مصرع سلیمان

شکوه سلیمان شکوه شد درین روز عبد الله خان بهادر فیروز جنگ که حسب الصدور

امر جهان مطاع بتادیب متمردان رتن پور مامور شده بود بعد از تقدیم آن مهم چنانچه

هم اکنون [illegible] آن از [illegible] میانه زمینداران [illegible] و سایر زمینداران

نواحی آن را با سایر غنایم همراه گرفته بدرگاه والا رسید و سعادت ملازمت

اندوخته [illegible] اشرفی برسم معهود نذر ملازمت و موافق عدد [illegible]

اشرفی که به نیت برابر این مهم نذر نموده بود بنظر انور درآورد و کیفیت

فتح مذکور آنکه چون خان فیروز جنگ بگوشمال زمینداران سرکش آن سر زمین

فرمان پذیر شده آهنگ انتقام نموده روانه شد و امر سنگه زمیندار باندهو

نیز با جمعیت خود بجنود اقبال ملحق شد از آنجا که راه [illegible] جنگل و

[illegible] نزدیک [illegible] کروه از رتن پور دور است منزل گزیده و

[illegible] و وعورت گریوه باربرداری راه نهاده عزم گذشتن

از آن الحدود که [illegible] جنگل دیگر [illegible] دشوار گذار [illegible]

[illegible]

... خصوصیات کیفیت این عطیهٔ عظمی آنکه روز بیست و ششم اسفندار
مطابق جمعه بیست و سیوم رمضان سال هزار و چهل و سه که مجمع سلطان الاو...
سعادت است برگزیده بلوغ نجم سپهر دولت و اقبال بود به هنگام طلوع مطلع مهر انور
بماسیم صبح ظهور آن فرخنده اختر برج سروری جلوه‌گر نموده و نوید قرب
ورود مسعود این نونهال گلشن دولت و ارجمندی عالم شهود و قرین ... اشرف
رسید که تمام محل‌ها و سراپای ... گرد ... نور ... شده بود در بنابر آن
از موقف جلالت کبری امر اعلی به توقف شاهزاده والاقدر ... در ...
که بعد از قدوم آن خجسته مقدم فرزند سعادت پیوند باستانبوس ... مشرف شدند و چند
از امرای عظام را در خدمت شاهزاده عالمیان تا زمان رسیدن ... که ...
در رکاب ... آن شاهزاده سعادت ... نشیمن ... جاه ...
چون این بشارت عظمی که عبارت از ... والا نژاد در روز ... بود
... اول این روز سعادت افروز وقوع یافته در منزل دیگر به موقف
عرض اعلی رسید از کمال انبساط خاطر این روز فرخنده را عید سعید گردانیده و نور
دولت ... این نوروز اعظم نورجهان و سایر بندگان ... تهنیت
مبارکباد ... احسان ... آورده ... راه ...
... معروض ملتزمان رکاب سعادت ایشان شد که در نزدیکی این
... مشکل و ... که نور ... رسید
... مجاری ... محال ... نمیند ... و از این
... تمام ... و موری ... هوا و ... این سرزمین ... رسید
... برای ... متوجه الشمت شدند در عین ... رسید ...
... و ... اندر ... کور ... و ... کتاب

خوشی ساخت بوکرمند و مابقی را ما و بخشیدند پانزدهم وزرا مفخم
و اهالی سرمنزل خجلت اقبال آمده عرصهٔ زمستان نوروز کرده شیطان را نور طلعت
الهی و حقیقت نورستان قدسی کردید روز دیگر لطف طوف برو منور
حضرت جنت آشیانه متوجه شده از ورود آن خطه خطیره فیض اندوز
گشتند و بعد از ادای آداب زیارت اند قرأت فاتحه فاتحه و استدعای
مغفرت وظیفه مقرره که عبارت از عطایای مجاورات است مبلغ
چهار روپیه مرحمت نمودند بعد هم اهل از ورود جا نیوز را جهانگیر باز دو شنبه
پادشاهزاده های والاکوهر چند روز مقربان بسوی صیدگاه پالم شتافتند
و چهار روز در آن سرزمین نشاط اندوز و شکار انداز بوده قضا را
بر طبق دستور معهود آن نوبت دیگر روز چند آهوی سیاه از بهای
تفنگ خاصیان صید نمودند و این اتفاق بدیع باعث مزید انبساط طبع
مبارک آمد بیست و دویم ماه وزرا الملک مهالی را از جانب رقعه حسب گذاشته
در آن نزدیکی قرین دولت فرود آمده بیست و پنجم ۲۵ شعبان اقبال انداز سیر
افگنی نموده بسوی بیشه که هامکنام شیران از دهامصولت می باشند متوجه شدند
و یکدم شش قلاده تنومند هژبر قوی هیکل سه نر و سه ماده بدمدمهٔ شعلون
اژدهای دهان تفنگ بیجان شده و چهار بچهٔ شیر دستگیر بچه صولت گزیده از آن
بر انگیخت [illegible] موکب دولت گشتند و ازین والا نامه رایحهٔ مسرت در عالم بالا
و موانهٔ حضرت انرو تعالی که لسبب برعالمیان عموماً و بحضرت اعلی خاقان اعلی
و شاهزاده اکبر اعظم خصوصاً روی نموده باعث شکفتگی روی عالمیان
و امید واری ابنای آدم گردید رسیدن لصفه کامله ان پادشاه زاده
سپهر جناب نسبت در قبض عصمت و عفت کریمهٔ شاهزاده مغفران پاسبان کاوبز

بنا طلبی از سمنس ولدان صفهای زاینده جهد از نواب پذیرفت در این منزل رستم خان
بیرجیت بهادر السر ورزی هفت هزار سوار رزم دیده به سبب متهوران ابرو آب
که پیوسته در پیش سرکشی بوده بر سر راهزنی باشند با فوج نموده راهی
ساختند و مقرر شد که رستم خان دکنی و دستهای که بجا کیرا و مقرر شده
بفوج آن رکن الدوله پیوسته در مهم همراهی کنند و در حضور سرداران
دو بیدار خان و شیخ فرید و راحت خان و لطیف خان تعیین
و سید عالم بارهه و قلعه‌دار خان و سید لطف علی و جنید بیگ و دیگر
فوج معین شده در همین تاریخ از اشتعال شعله غضب و سیاهی
نمودار التهاب آتش قهر الهیت زمانه گیتی در آید و بر سر
خرمن تن و جان و خان و مان زیاده سران گردون اینجا آب
جون آید و تقدیم این خدمت نامزد شاسته خان خلف یمین الدوله
نامدار شد بخشم مطالب بخشم رمضان جون در شورش بوده زرام
بر ساحل رود بار جون افتاده خلاف معروف کرده در حضور سیاهی
نشین گشته تفرج کنان و شکار افکنان بسوی مقصد توجه فرمودند
یازدهم ماه جون سفینه اقبال حضرت در آن محال رسیده و بار سکینه
بود فرد و نهایت کرانه ساخته مقرب خان برکرانه جهت کنگر افکنند
بندگان آنحضرت بقصد صید شکار از شمار دیرینه و تمهید قواعد مباهات
جاوید سلسله او لجه فیض ترجل نمایون بر صید سر منزل نزهت ابهت شده والا
خان بیدار ... بهزاد را تیر تیب چیده شام محفل انس بسیار برکرانه
موسوم ساخت و بندگان آنحضرت بنا بر رعایت خاطر او بقبول قلیلی
از جواهر و طلا دست اکتفا نموده معدود ساله الدست قیمه ... بهانب

جلد فیت راضی شدند که بعد زوال عارضه از دنبال پادشاه متوجه شوند و جمعیت
تعهد و تفقد احوال و پرستاری و تیمارداری شاهزاده رابعه دوران ستی
خانم که در فنون طب الیشانی و در معالجه امراض مخوفه از دیرینه سلیقه
بیرطوبی دارد در لاهور بازداشتند و وزیرخان که در مداوای او وا
صعبه کمال مهارت می حرب اندوخته و مکرر از عهده صحی با معالجه بود آگاه
شاهزاده های عالی مقدار را مدار بوده هم در منزل نخستین برحمت
خلعت خاصه و فیل مخصوص ساخته بیکه مداوای ان والا مقدار در حضور فرمودند
و چون قرار داد خاطر اقدس آن بود که موکب اقبال از دار السلطنت
لاهور تا سهارنپور [illegible] مرحله بود و گذشته از آنجا کشتی سوار متوجه
دار الخلافه اکبرآباد شوند بنابران بعضی از کارخانجات سرکار خاصه
و با ظهار امور راه و سایر حشم و خدم زیاد تر که همراه [illegible] درین
راه چندان در کار نبود حسب الامر اعلی از شاه راه راهی اکبرآباد
گشتند سعید خان بخلعت و جمدهر مرصع و فیل [illegible] قرار که لکابل رخصت
یافت میر عبد القادر برحمت خلعت [illegible] و فیل و انعام ده هزار روپیه
و منصب [illegible] از زیادت و سعید سوار بر مهاری خاطر [illegible] یافته همراه خان
راهی شد بیست هم ماه باغ رخشنده که چشم و چراغ سرزمینی [illegible]
از فیض نزول موکب سعادت بهشت روی زمین شده و از گل [illegible]
سرا [illegible] مقام خاصه نشیمن [illegible] که حسب الامر اعلی [illegible]
تا الان [illegible] در آن باغ تیار [illegible] بنیاد یافته بود و [illegible]
[illegible] از ظاهر پرگنه [illegible] آباد که ابد الله آباد [illegible] توفیق نزول
بادشاه هفت کشور را [illegible] و معاینه [illegible]

... که در حقیقت ... از صد هزار ... معدوم مطلق گشت ...

لشکر ظفر اقبال ... رتبت ... بهادر ... گردیده آتش ...

آن بدکیشان ... سرکشی زدند و هشتاد هزار ... و غله ... و باقی ...

با ... سوار ... بود و ... در آمد و ... هزار ...

از هم ... تن ... از ... و ... و ... دستگیر ... بنیاد ...

... اولیای دولت ابد پیوند ... باعث ... قلوب ...

شد ... از ... اصلا ... و آزادت ... و ... قید ...

... حسن عقیدت ... بود که ... پایه ... دولت ... ایلغار ...

... و ... و ... خان ... پابند ... ماه ... هزار ... روز ...

بیست و ششم بهمن ماه منزل علامی افضل خان که در ... کار ...

یافته ... مقدم آنحضرت ... فیوضات آسمانی و ... کرامت ...

جاودانی گشت و آن دستور اعظم ... پایه سرافرازی ... ابراز

نمایان نموده ... از انواع جواهر و مرصع آلات ... دوازده

ده هزار روپیه ... پیشکش ... بود ... و ... رسید ... و

... امید ... عبد ... و ... که در آن انجمن ... سعادت ...

یار کامکار بود ... چشم ... گشت و ... دست ... بهمن

ماه ... ماه و ... جلال و ... دولت و اقبال از دار السلطنت

لاهور ... بلده ... رسید و چون ... شاهزاده ... و

... بخش ... عنایت الله ... بنیاد ... و ... سبب ...

... بود و ... سواری ... حرکت ...

... سواری ... روز ... عید ... قرة العین اعیان

گشت و دلیران پیکارطلب دریا نوال همان شب الغار نموده شبگیر بالای برکه ...
از آن مقام راهی شدند و همه جا بر رسم تعاقب یکه آورده از خوف و خطر ناقت
چو آن خاکساران باد پیمای از سو کاکون دو گروه گذشته بر ساحل آب
منزل گزیده اند و با وجود تنگی وقت و بیگاه آمدن ستوران بی بضاعت
صفوف موکب اقبال پرداخته رو بمواجهه آن تیره روزان آوردند انجمن و الیها
بمجرد ظهور علامات موکب اقبال نشان بوقفه کارزار رو براه فرار آوردند
و بپناه ظلمت شب پرده رهنمای شب تا آخر رفته بودند و چون تعاقب در ظلمت سیاه
شب منافی آداب سپاهیگری است از دنبال ایشان نشتافته بهمانجاه
فرود آمد و یکپهر شب مانده از آنجا روانه شده بمنزل دیگر که مقصد رسیدند ظاهر
شد که بعضی از ماده و سه راهها او بار ربیاال کوه گریوه درویده رسیده تا قی
مشرف بر رسیدن است لاجرم دلیران ملک مار لشکر سپاه از عقب
از عقب آن بدبختان روانه از عقبه نهادند و چون قوسوقی از رخیم که
بدرقه آنها بودند پیر قهار ایشان غازیان موکب عظیم الشان دلوامی تیغ
و سنان و بوارق اسلحه ایشان را منظور داوردند از واجبه موکب اقبال
آگاه شدند بخاطر آوردند که آدمی چند سر راه را نگاه داشته پیشکاری
در انید که مگر در عرض راه فرصت جمع مردم ایشان وقت یافته خود را بیالای
گریوه رسانند چون مسدود بابن عزیمت فارسند سنگ راه بمطلب وسیله
مقصد ایشان دوران شده پس روی سیلاب خانه کن بنیاد افکن را بنشیبی
خاشاک بستند و سر راه آتش شعله افروز خرمن سوز را بر بسته خس فکنند
مه دلیران موکب ستوه بجوی بست رو نابود شدند که گویی حمله کرده
بتباه درون چون سر مه که در ریگ بر باد فرو شد تمکین
ثبتم

... محالک ... میان ... و در میان آن کوه ... شد که درگاه ...

زمین بوس آستانه سپهر نشانه ... گرفته بود و بوسیله

... نیابت ... المالک سرافرازی جاوید ...

بیست و پنجم ماه منزل وزیرخان که در این ایام سمت اتمام یافته بود و ا...

مسعود و رشک فرمای فردوس برین گشته بزین سر اساس ... اعتبار ...

و اربابی ... ارسا حشد و خان مذکور بشکرانه این عنایت بالیست سرافرازی

جاوید ... دولت و اعتقاد ... و اعتقاد ... بود و از ... با ... ده ... بتقدیم رسانید

پیشکش گرانمند از نقد ... کو ... از آن جمله و ... سایر ...

قبول رسید و ... و ولایت و ... در ... [illegible]

خان ... صوبه وارد ... یافته ... چون ...

صوبه دار ... ابا ... و ... و ... و هنوز ... زمانی

ساعی ... پیره ... ماه رو ... وجه ... ارمان ... نظام الملک ... حافظی ...

اختیار ... بر سر ... ساعدت

... یافته در ... و چهره ... تصرف اولیای دولت ...

... دیوار ... که از دست ایشان می آید قطعاً کو ...

... و در آن بعد از آنکه ... این ... از مالوه ... برهان پور آمده از آنجا ...

... و راه ... سکه و حکم ... و ... خان و ... دیگر ... بالاگهات

... روز پنجم ... و از آنجا در ... روز ... رسیده ...

در آن مقام بقصد ... مقدم ... قرار ... دولت آباد

... یافته و ... چند روز که ... رایت ... گیتی ...

... دولت ابد ... پذیرفته بود ... اختیار ... داد ...

... و بسبب ... گشته در ... ایام ... گشته ... گردید

... بقصد ... مخالفان ... قیام ... بود و چون ... را ...

و چهل و پنج شتر نر و ماده بختی و چند پارچه جنس نفیس و دیگر نفایس ازان دیار و مملکت
مکشّفه و امثال آن بطریق پیشکش گذرانید و از طرایف نفایس که تحفه و مصحفی بود
نوشته بدست آورده که بخط شاه ملک خانم بنت سلطان محمد میرزای بن
میرزا پیر محمد بن میرزا جهانگیر صاحب‌قران اعظم از اول بسم تا میم تم بیک خط و یک قلم
بخطاط بخط ریحان در نهایت خوبی و دلکشی صورت رقم یافته بود و در آخر
آن نام و نسب خود را در ضمن سطری چند بقلم رقاع بخوبی خوش نوشته که بحظوظ و
استعداد آن بسمع مسعود مسموع شد بندگان حضرت از مشاهده آن بنهایت مبسوط
و خوشوقت شده آن تحفه نایاب را که جنس جواهر در مکنون بود در خزانه الکتب
خاصه مخزون ساختند بیست و ششم ماه فرخنده انجمن جشن مبارک وزن شمسی سال
چهل و هفتم از سنه عمر ابد پایان خدیو زمین و زمان در مشکوی شاه برج دولتخانه
دار السلطنه که از ارتفاع بسرفات عرش فلک گردون عروج و جنس از غایت
رفعت بمقدار سر برابری بروج چرخ چنبری مرود یکی از رو و مشابهت اساس
خاکریز ملک سیر بس خصوص در بولا که محل وزن والدین حضرت اعلی شده
از کمال عظمت مکانت و مکان از رفعت قدر و مقدار تن باهم سبکی مرکز
زمین تمهید انعقاد یافت و سایر رسوم معهوده این روز سعادت افروز
از داد و دهش و اضافه منصب بخیره بظهور رسانیده سایر ارباب استحقاق
بر کام خواطر و مراد دلها فیروزی کشتند و همدرین روز سعید خان صوبه‌دار کابل
بحضور سعادت زمین بوس انجمن حضور از سر نو ممتاز و بخلعت سعید شده
باضافه هزاری ذات که بچهار هزاری چهار هزار سوار از آنجمله ۳۰۰ سه اسپه دو اسپه باشد
سرافراز و عمده القاب در سلسله اجداد او که ریاست سایر قبایل افغانان سرحد
کابل ... بوساطت اهتمام آن خان شجاعت نشان ترک سلوک
نامرضیه

شیخ مبالغه در رعایت جانب اولاد حضرت رسالت

در باب ایشان صحبت از روی اخلاص بجوئی که در خاندان شریف ایشان کرامت نعل آن حضرت صبا در دست فرمودند و

بالعقائص مشغول شوی و قبول قلیل بعد تحقیق تقسیم بر فقرا و مساکین که ممنونان خدا

ولایت ایشان باشد و مجاوران آن بقعه برکت نصاب ایشان اظهار نمودند بندگان شیخ از بسط

تمام فرمودند که فقر مستحق کیا باشد فتوح چه هر که خداوار و اختیاری بالسویه دارد

مجلد چون مجلس از ساعتی که تا فاتحه که اتفاق بود اختتام یافت کلام شیخ بانجام رسید

قرین سعادت به تحویل اقبال بر ولایت شاه و الامرا و دستگیر

چون لسان حقایق احوال شیخ بهلول که راز بهشت نهایت ۲۲

نهایت بهر کار و پاکیزه روزگار از روی اعتقاد و بار ساری

پر و یار به شگفته روی و چون گوشه گیر و از خلق بعزت گرفته و دوری

است کرنیال و ولایت بجا است که بسیار و مهمان و دوستی و یاران و بی اسم آید

شیخ مذکور فرموده بر او بسیار علیه رسیده بود و لازم اراده

همه و بعد از آن صحبت بمکین که بجوئی حضور پر نور از راه

آورده مطلع و بار از روی بمجاوران و دیگر قرار نموده خبر

بار رسم باده که ساعت مختار مسعود بود قسمت فرموده

روان شد لشکر پر برکت بسمت دارالخلافه عظمی

و شاه و کوتوال و جمله ارکان از شرف و بر منزل و امثال

این دولت کرده و الله که و زمان بر این وقت

حاضر مجلس شدند و در همین روز سعادت و زر حاصل

به مسالح بر طبق مقدم و مقصد و مرام اقدام نموده بارگاه

وصل گلستان آسمان نشان مستعد و مجلس از

و ببرکت صحبت سراپا کیفیت آن مرشد کامل الحال جزو ظاهر و باطن را به راه
انفاس نفیس به منزل عرفان و وجدان رسیده و از ترشح فیض آن
دو سرشار رحیق تحقیق و از مشرب مذهب وحدت و توحید
نشانه شراب معرفت و بیابان رسانیده و بر [illegible] آن دو
بلند پرواز [illegible] طی مراتب کرده از درجه علم الیقین به مرتبه
عین الیقین طیران نموده و با قبال نظر قبول آن دو عارف معراج
حقیقت سلم السماوات استعداد و استدراج مرتبت آورده
تا نهایت حق الیقین رسانیده با آنکه در نفایح حضرت بخشش و جذبه
افزای وحدت آن رموز از اسرار آگاهی اعجب حضرت [illegible] الهی
بنا بر کمال علم احتیاج آنحضرت در امثال این امور را استفاده فوائد
آگاه امور از کوی و لصحبت کرده اختیار دارد ولهذا هر چند با سود مند
مذکور ساخته اند در حق مقام نمودند و آنحضرت که گنجور لطایف
و دقایق و خازن معارف و حقایق اند بنا بر حسن و سلوک [illegible]
جناب عرفانی بنا بر ارباب تخاطب آن معارف فرموده آنان را
بکمال توجه خاطر و حضور قلب اصغا فرموده در مخزن سینه اسرار
خزینه جا داده اند و چون خدمت شیخ هیچ چیز از کسی نمیگرفتند مگر قلیلی
از لوازم بشریت که آن ضرور و قبض موقع قبول وصول بیافت
آنحضرت چیزی از نفایس بنوی برسم فتوح پیشکش رسانیدند [illegible]
سبحه در دستیار [illegible] نظر انور ایشان که از روی باطن منور
معرفت الهی مزین [illegible] بوده هر چند [illegible] نفاست
[illegible] و فایق بود در آورده اظهار [illegible] قبول نمودند و [illegible]

رابطه

قدوة السالکین اسوة الواصلین میان شیخ میرکه سرآمد ثابت قدمان طریق
و پیرو پیشوایان این راه چنانچه بسر جمله از خصوصیات احوال شریف آن خاتم الاولیا
در خاتمه این دفتر محرر است انشاء الله تعالی گذارش خواهد یافت تا زیب تحریر آرایش
آنحضرت آمده قرین سعادت متوجه زاویه متبرکه آن سرحلقه عزلت گزینان شدند
و بعد از اتفاق ملاقات چون بندگان حضرت میدانستند که از صحبت [illegible] سوی
نهایت مرتبه [illegible] و از غایت استغنا خطاب نامه نموده همان لحظه [illegible]
وداع نمودند و آن سرحلقه سلسله اهل الله که از روی اشراف [illegible]
آگاه بودند چون مسلمان خاطر مبارک آنحضرت را دریافتند و نمودند نیز [illegible]
[illegible] بیان روح [illegible] آنحضرت گذارش و التماس بود و از [illegible]
دریافت [illegible] انوار السرور و سرور گشتند [illegible] که [illegible]
[illegible] از سر [illegible] تمام حضور در آمده گذارش بر آمدند و توقع [illegible]
[illegible] تمام اظهار [illegible] بصحبت آنحضرت نمودند چند انکه [illegible] توقف السرور را
[illegible] تاکید و مبالغه رسانیدند بنابران چون [illegible] النفس ملوک [illegible]
[illegible] چنانچه مذکور شد بمجالست [illegible] گوشه نشینان که فی الحقیقت
[illegible] عالم [illegible] ایشان و از [illegible] استشاق [illegible] مفرط ورستند و از سر
[illegible] قبول ملبوس نموده پادشاه زاده های پادشاه [illegible]
[illegible] در محفل آن قدوة اهل دل الصحبت اشراق گشتند [illegible]
[illegible] صدق و صفا [illegible] حقایق و معارف از هر باب خصوص
[illegible] ارباب سلوک و وصول که روایح عرفان و وجدان از آن استشمام
[illegible] روزگار [illegible] سخنان [illegible] آن دو پادشاه عالم صورت
[illegible] این [illegible] محفل اهل دل سرمایه [illegible] اندوختند

که از اصل و اضافه منصب پنجهزاری ذات و سوار دو اسپه سه اسپه بپایهٔ اعتبار و سرمایهٔ
افتخار افزایش پذیرفت و مرحمت خلعت خاص با جمدهر و شمشیر مرصع و اسپ خاصگی و فیل
با ساز طلا ضمیمهٔ این مراحم عمیمه شد و در همین محفل خاص بعنایت خاص ارجمندی
یافت و صوبهٔ پتنه که در عهدهٔ مکرمت خان بود و از آن صوبه از مالوه تنسیده
خلعت و شمشیر مرصع و اسپ خاصه برای او و خلعتهای فاخره مصحوب جان نثار خان بحجابت
مرید خان جهت امرای دکن مرسول گشت و صوبهٔ مالوه از تغیر خاندوران باله وردی خان
مرحمت شد و از اضافهٔ هزاری ذات و دو هزار سوار بمنصب چهار هزاری چهار هزار
سوار دو اسپه سه اسپه سربلند گردید و هم درین ایام شاهزاده محمد شجاع از دکن آمده
ملازمت نمود درین ایام نظر عاطفت مستعد بر ترفیع قدر نوباوهٔ گلزار بوعطیات
و توجه بر ساحت حالت قبول و قابلیت و استعداد تربیت شاهزادهٔ سعادتمند
بلند اقبال جوان بخت سلطان اورنگ زیب بهادر که منظور نظر پرورش
آبا و علویت بود مبذول فرموده تجویز منصب ده هزاری ذات و چهار هزار سوار
بنام نامی آن والا مقدار فرمودند و نمایش مراتب بر و الا و منزلت معلی
آن شایستهٔ نوازش نمایان و افزایش پایه پایان را مرحمت علم و نقاره
و طومان طوغ افزایش داده دستوری برپا کردن سراپردهٔ سرخ که از خصائص
پادشاهان و شاهزاده‌های برگزیدهٔ این دودمان دولت جاوید نشان است
ضمیمهٔ این احسان عمیمه نمودند هشتم دی ماه حضرت پادشاه متعارف پناه حقایق
آگاه که از کمال ربط معنوی همواره خواهان همنشینی ارباب عرفان و اصحاب
ذوق و وجدان می‌باشند و پیوسته راه آشنای مرحله پیمایان طریق معرفت الله
که در صیغهٔ نزدیکان منزلگاه قرب سبحان شاهنشاه اند متمکنانند با یاران
معهود بشوق صحبت عارف خدا آگاه عمدهٔ مقربان درگاه

... الوقوع ... صورت پذیرفت ... پادشاه جهان پادشاه شاهزاده های عالی مقدار

چندی از مخصوصان و مقربان حسب المقرر همانجا واگذاشته در اثر خبر ... احمد بیگ ... تیر افکندند

... بحسب امر مطاع بحضرت شاهزاده های جوان بخت چندی و دیگر را امید

نموده همه را از ارکان دولت ابد پیوند انداختند و چندی گور ... کردار ان

... قرار ... زنده و دستگیر نموده ... اقدس ... حضرت ... سکار

... ربیع ... بنهایت منضبط و ... گشته ازینجا ... متوجه دار السلطنه

لاهور شده ... ششم ... دار السلطنه لاهور را از ورود مسعود ...

... مکانت ... دار الخلد جنت یافت و ... نزهت ...

... را از نزول اجلال و قدوم همایون آن پادشاه والا ...

... در همین روز عنایات ... [illegible]

پادشاهان این سلسله عظیم الشان ... دار ... [illegible]

سلطان دارا شکوه لطف فرمودند و سرکار ... را که تعلق ان

به سرکار شاهزاده ها ... فرخنده فال ... شکوه ...

عالی ... صوبه ... [illegible]

... صاحب صوبه ... یافت ... اکنون دو صاحب صوبه ...

... مقرر نمودند چنانچه بالا ... دولت آباد و احمد نگر ...

... که مجموع ملک ... کرور دام جمع دارد ... صاحب صوبه

... باشد و پایین که ... تمام ... [illegible]

باشد بنابراین ... کاردانی ...

... خان زمان ... [illegible]

... بعهده ... مفوض گردید و باضافه ... هزار سوار ...

از آنهای واقعه نویسان الحدود بوضوح پیوست که عنایت جانی خانان
از استعداد عارضه بواسیر کینه دیرینه که درین بیکدر معروف است ناگاه
صوبه‌داری ولایت عدم آباد نمود و از وقایع این اوقات مستبعده تمام صید
شاطر انداز جرگه جوگور است که هرگز نسبت فرمان روایان این کشور مفیضه
ظهور نمایان نشده بود و بسبب اتفاق شنوع آن نگارنامه در الوقوع
اینکه چون جرگاه و مغز انبوه جانور و حیشی که اکثر اوقات صید میان تالابها
و دور و دشت می‌باشند بحسب معتزره شوره زمین سنج است که از آبادانی
بعید الوقوع می‌باشد چنانچه از راه دور با شمشیر زمین آمده بار کجا رود
میروند و با اطراف بهره و خوشنات که از پرگنات عمده بیجا است
و در کنار رود بار بهت واقع گشته از آن سرزمین بسیار است بنابر جرگور
نر در آنجا بشمار است در مولد که نوزده آن سرزمین بابسر نهال برآمد کجب
و الانی جذو بمهنت کشور که دیده است و روبجان قراول بیگی مذکور که در آن حوالی
بتکنار شنظر درآورد که غدیری نهایت کم آب در آن واقع بود بنابر آن
بخاطر آورد که سر راه اشجار مقرر معتاد گله‌های گورخر را بگیرد چون بعزم روست
بر سر این غدیر آمده آنها را بدام آورد و در هفته دفعه عرضه کارگزاران مک
ساخته بخاطر جمیع با تمام لمام لوازم قرعه بردارد و مجلد این اندیشه استعداد
نزدیک یک را انگاشت بر سر انفرام آن شبها و آینه بحث تفحص السحر
مقرر گردان نمود الکاه جمعی را بجهت مع آن الکاه معین کرد و چون
مکرر آنسوختنه و در دمان آن آتش عطش را از آب خوردن باز و رسیده
ناچار بدان مضیق در آمدند و بروقت دام گلدان موسوم بیاد بر اطراف
آن سرچشمه هنگی را بحیطه احاطه در آوردند و چون از همین که دور از راه بوم

دور از رای نموده سرحد عظیم بالاگهات را بسردار و اگر نه خود بدون
تحصیل رخصت متوجه درگاه گیتی پناه شده بود و درین تاریخ رسیده
خود را بسعادت ملازمت پادشاه قدردان مهربان رسانید
و بندگان آن حضرت چون اطلاع بر خصوصیات احوال خان زمان فرزند
و صفای عقیدت و خلوص اخلاص و آزردگی و کار طلبی‌های او در نظر
داشته بدولت دید رسیدند که این معانی بنابر اختیار از و سر بر زده
و با قدرت بر پاس خود داشته لکهای روپیه آن عالم سرحدی را
از دست نداده و بدون اضطرار دستوری روی بدربار گیتی مدار
نگذاشته بنابر آن هیچ گرفت و گیر و مواخذه بر و نگرفته این معنی را بر روی او نیاوردند
چه از آنجا که حضرت پادشاه حلیم منش با ابا و الشیمه مقتضای عقل نمود
دستور العمل عفو و اغماض از دست نمی‌دهند چون آن کلیه مجبور در مقتضای
از جبلت از سوء اختصاص علی خیر نموده حمل بر خیر و نیت‌ها نمود تا آنکه شمار
خان خانان کرده‌اند و بحسب ظاهر پاس کمال تعجب و تحیر از طور سلوک ناهنجار
آن سردار نامور را فرزند خلف ارشد کار آمدنی خود فرمودند که
حال این است اشعار او در بیگانها آنگاه بر زبان مبارک آوردند که از طور
معاش ناپسندیده مکو صیده او با خان زمان ظاهر می‌شد که در خصم بر روزان
و سبب بر بندها از درگاه از وهمی نموده محمد چون بالاگهات لکها سیاهی
لایق بدر رشته‌ها توقف از موقوف فی‌الوقت فرمان اشرف بنام
خان دوران صوبه‌دار مالوه شرف صدور یافت که تمیز یک از آنجا
بالاگهات شتافته تا رسیدن صاحب صوبه دیگر بحفظ آن سرحد و ضبط
و ضبط و ربط آنجا بپردازد بایست متعلق بدان سردار و قفا را در حقیقت ناتیخ

رسید و معهود آنکه در محکمه حلقومش نبریده کلاغی بر گلوش نشسته بود ماده
چون نیز بر سرش به سنگ چوب زده بود از گوشه گریبان شده بر فقش بیتاب
اعتزال نمود و حوصله‌اش ازین حیران مبین یکی کرده تشنیع این امر شنیع
منکر که عبارت از دعوی عین فاحش است بر خود نپسندید ولیکن از بس غرامت
چه بر و رفته بود اظهار ندامت نمود و اثری بر آن مترتب نشد و چون بسیار
کوشید و بجائی نرسید و سودی نکرد ناچار رضا بالقضا در داده دم در کشید
چون بحوض مقدس رسید که در نواحی کشمیر از توابع کاهول واقع و مضافات
حالویه که بغایت بعیله استهار دارد و انواع نخجیر و اقسام جانوران وحشی
یافت میشود و صید قمرغه با تماشا دست میدهد با بسیدرو بخان قراول بیگی
حکم شد که بموضع مذکور شتافته و مردم بسیار بجهت احاطه جانوران فراهم
آورده در جای مناسب قمرغه را اندوخته را رانده نگاهدارد و چون
فرموده بجا آمد خود بدولت تشریف برده به یکتا نازی و انگار انداز در آورند
سه روز پی در پی در آن سرزمین رحل اقامت انداخته به نشاط صید و
صید نشاط پرداختند و در عرض ایام چهار صد و بیست و سه راس از قوچ
کوهی و جهکاره و مار خور شکار شد و آن عبارت است از بز کوهی که
رنگ نیز خوانند و بهندی زبان راهم حیلی گویند از آن جمله پنجاه راس به تیر
و تفنگ خاصه انداختند و باقی را وقتی که شاهزاده شکار بار بر در جستند
جمعی از مقربان حسب الامر اعلی صید کردند و از سوانح این چهار و نیم ماه
مذکور خان زمان که همواره از ناعهد بائی خان خانان پدر خود ایشان ملال
در گذشت و زیاده بر بیرونی سرکار و برخورد با آنجا را که از حد تعدی
تجاوز در گذشت بنجوز رنجیده دل و رنجیده خاطر شده بود که گذر از حضیض

بتعیے رو ... باشد متکفلان مهمات شرعی و متقلدیان خدمات عرفی شرایط
تفحص و تجسس بکار آرند و مسلمات را از قصبه و اشرف و اراضی مساجد را که از زمانه
کفار بر آورده بود و مسلمانان در آورده بودند مجلد باین طریق قریب [illegible] و در سلطنه
از زمانه کفار بر آورده بود و مسلمانان در آورده بودند قریب چهار صد سنه و [illegible]
خاطر فاتر [illegible] طین گشته از ته دل مسلمانان شد و هفت مسجد را از [illegible]
حجره بر آید تنا زیکی عبادت گاه اهل اسلام و محل و صنع مساجد سمیع عباد
دارنا و انام گردیده و سه بتخانه از بیخ بنیاد بر کنده شد کجا آن مساجد
و معابد از اساس باقیست چون در ینولا قلم تقدیر [illegible] قضای بانقد بر عزل سید
عبدالقادر [illegible] میر عدل از درون معلی رفته بود والحرم تقلید [illegible] ستزاده
رفع مراتب و الف منصب تقلید و دیگر مناصب عزم اظهار خواهش عزلت و اختیار
عزلت جزم نمود و چون بنا بر اندیشه باطل و طمع خام [illegible] بکار گذشته
دام کسید و دها بر این مسجد جاه دنیا در راه نباد و با استظهار تمام از تکفل
منصب کاف انصاف [illegible] مذکور استعفا کرد و بندگان حضرت ان سید رفیع القدر را
درست کو نبد رشته از چند مدت بر مسئله معافیت و رشمند و میر برکه بکار [illegible]
چه سید نیکو گوهر پاک دین صاحب دیانت [illegible] التقدیر این شغل [illegible]
از شغل [illegible] سا بر دم ادای [illegible] دربار سپهر مدار بر گزیده به حفظ
مرتبه عدالت چه در ان تقدیم کمال دادگری و نیکو کاری و نگاهداشت سر رشته
و تنقیح و انصاف و در کار رواج آن باس شریعت و حقیقت و هر گونه خصایص
و دقایق و دیگر خصوص عدم رعایت خواطر و رعایت خواطر و قابلیت و ارباب
و در سلوک این طریقه و دقیقه با تمام است بر کار شد و چون او متقلد
[illegible] این امر شد و کمند اندیشه [illegible] از کوتاهی کرده به [illegible]

نمایند مجملا برین سر جمعی کثیر از قبول اسلام سعادت پذیر شدند و انواع عواطف
درباره ایشان بوقوع پیوست و این معنی محرک سلسله اهل هند راجه چکو شده
و بعد از علاقه تعلق بعقده‌های پر خم و پیچ زنار پیوند گسل گشته بر شاه راه
در سبب هدایت آمده و عقد بیعت اسلام چون عقدهای سبحه تسبیح و تهلیل
بعقد دل پریشان بسته حولیان هدایت گرا بر آن ایشان نیز بمحض متابعت
او بجنب سیر بطریقه و دین مبین نموده رفته رفته سلوک حق و حقیقت پیش گرفتند
و حضرت خلافت پناهی قاضی و معلم را موظف ساخته بجهت تعلیم لوازم اعتقادات
و وظایف عبادات مقرره بر ایشان گماشتند و چون ظاهر قصبه گجرات
پنجاب مضرب خیام دولت و اقبال شد چندی از سادات و مشایخ القصبه
معروض موقف عتبه سدره مرتبه داشتند که بعضی از کفره فجره زنان
و کنیزان مسلمان را در تحت تصرف دارند و گروهی بد بخت خارج از دایره
دین از طور خدا و ند از خود پا بیرون نهاده مساجد را داخل عمارات
خود نموده اند بنابر آن حضرت تحقیق حقیقت این امر را بشیخ محمود گجراتی
که گجراتیه که داروغگی محکمه نو مسلمانان بدو مفوض بود رجوع فرمودند و بعد رسیدگی
که بعد از ثبوت این مقدمه زنان و کنیزان را از ایشان و مساجد را از منازل
این شیدایان جدا نمودند حقیقت بعرض مقدس رسانیدند چون آن شیخ پاک
تفحص رسیده نموده واقعی برابر بعضا داخل و کنیز مسلمه را از تصرف آن
این مردودان برآورده بمردم متدین بر سر کار سپرده و چندین مسجد را
از جاهای ایشان که در ساخت دیگر بساد و ثبه که بسبب مصحف مجید
استحقاقی از و سر زده بود بعد از اثبات آن را گردن زدند
آنگاه از اعلیٰ بعبد و در پیوست که در سایر ولایت پنجاب همه جا این صورت

بالاگرفته در ترویج و الا نظیر خود ندارد چنانچه روش تازه آن نیز یک [illegible] و
جاه و طرز نجوبست طبیعت طبایع افتاد که رفته رفته روش خوش آینده تا یک رایگان
تکیه پایه از باد مردم بر در و با وجود آنکه کمال آن بود که طریق مستقیم او از
کمال قوام و متانت تا قیام قیامت برای استقامت خواهد بود امروز [illegible]
متین امر شعار روشن تا السنن فحکم لتقدم بارین وارد اکنون ازین جا در [illegible]
روزگار [illegible] به کشور رو داده و بنابر شوق سخن را رفته رفته درین وادی
بطول کشید باز آمد با سر رشته سیاق سابق که عبارتست از سوانح [illegible]
با بابان میرود و درین ایام بحکم قاضی حسن عهد پادشاه دین پرور که ثمره [illegible]
السنه [illegible] راجه چونکور رسید از بهر پاسایر قبیله و عشیره و خویشان [illegible]
قریب بحر [illegible] بود و بنور اسلام آورد و از حضرت خلافت راجه دولتمند
خطاب یافت و سبب صدور این معنی آنکه بعرض والا رسید که اکثر سکنه و [illegible]
نهر اطراف و نواحی آن با وجود ادعای مسلمانی و انصاف بسمت آن از رسم
جاهلیت [illegible] با کفار وصلت میکنند و تا الحال این طریقه در میان ایشان
بسلوک [illegible] که دختران کفار را که مسلمانان داده باشند بعد از موت [illegible]
میکنند و دختران مسلمانان که در خانه هندوان باشند بروش ایشان
میسوزانند لاجرم بندگان حضرت این فرمان دیوان فرمانیه را که از [illegible]
احکام نیز دانی برساله حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم شرف صدور یافته
و در دار الانشاء شریعت غرا طغرای امضا پذیرفته حلیه توقیع نفاذ بخشیدند
که مسلمه در خانه کافر نباشد و اهل اسلام با نواحی عواطف السنه در خانه [illegible] گرداند
و اگر مقتضای شقاوت ذاتی بر کفر اصرار نموده تن بدین در ندهد [illegible]
بدین سعادت [illegible] شهید [illegible] و سبع [illegible] جریانه گرفته اورا از مسلمه تفریق نمایند

حسب مرور زمان شد کمال عشره کامله بپذیرفت لاجرم آن قدر زر و ابن ماهر مندان.
در حضور قدرت حق قدر او بجا آورده تا بجای رود مقام انعام و اکرام او بشد
که مهر مهر بر و افکنده حافظ خزینه بیشالکان بران گنج یاد داورد زالکان
افتاده بلکه مهر مهر از آن پیچ گنج رود آن که داشت بر داشته نقد دل و دست
و سر پنجه و تعلق از همه آنها با سر دل سرور شده سرگرم صحبت لعل آن باشد
گرمی حضور و سرور بشد در این اثنا گوشش رو سلطان نهاد در نجوا نیز شد که از این
دست و سیاست سرای از قضا بار آن اتفاق بدست ز راه کبریت سکه آمده لاجرم بهار
حسنک را به نظم حام مقام تحفه نگار زر در آمده و نامه از روی کمال ملایمت و همواری.
از راه پیوست سر جمله مطلب اینکه چون از میوه های آسمانی از این عالم عطا یار ام
از راه داشته و انصاف و مروت اتفاقات افتاد و که از جمله امکان عظمی
در زمان سابق حسنک بگرفت که از دران بدست آمده یعنی حسنک نیکو را اگر چه
جمله اجناس نیست کلاه و حرا و بطلبید و از راه بجاره آن در مانده چندانکه دوست
و یار و امیران عظیم در حل آن با بول بپذیرفت و بنداردند و بجا بیشتند و
چه سلطان در رسیده با سبب خاص نزد و زر و لشکر کبوتر و علیه و نشست
و بعد از آن در زیر وی در آمده بلاجرم با او حق اینکه تعمیر نیابت بزرگوران جد
جانی و تا جار با کلال و لکن انها با حسنک بیشه به حضرت سلطان فرستاد
با حسنک فرمان روز بکار شعر و بکرم در نور و بار سلطان زور یک تصغیر نموده.
و بعد از با حسنک شهر نین لکو آثار که او توسل سیر آن را جلوه داده محفل
آرا بیدار بی بی کار دست نقد و او در تماشا و در روزگار دعوی نمود و امجد بکمال
را چه حسنک با هوی بود و آنکه حیث اللهی حضرت عرش آشیانی را چه روز را
با از فرستاد از روی نظر عنایت و تربیت آنحضرت کارش کشیده
با او آن

[illegible] کشور [illegible] از دار السلطنه لاهور که حسب الامر اعلی برای تا[illegible]
[illegible] انجا توقف نموده بود در پای بوس [illegible] رسیده دوازده
هزار [illegible] که دران مدت بنام نامی آنحضرت [illegible] دیگر و نغمات جدا[illegible]
[illegible] ساخته بود در انجمن والا [illegible] عالی رسانید و ابیات [illegible]
اقدس و خاطر حقایق [illegible] پایه قابل [illegible] پادشاه [illegible] در دوران افتاده و
حمیت
و از عنایت حضرت بادشاهی [illegible] هزار و گشته چهار هزار روپیه انعام [illegible] وزن او بود و
[illegible] شد و هر عبارت [illegible] از [illegible] عبارت [illegible] که بنام ملوک و امرای دولت
ساخته ابیات آن مدح و ثنای ایشان باشد و لیکن [illegible] تصنیف
بنام کسی معهود [illegible] که این طبقه و امرای [illegible] با ملک [illegible] در حق آن [illegible] باو باز
یعنی جلال حق تعالی قایل [illegible] اند و از مخترعات [illegible] راجه مان [illegible] راجه گوالیار
و علت این اوضاع آن شد که در عهد باستان تا زمان راجه مان مذکور [illegible]
اهل هندوستان [illegible] از صورت [illegible] که [illegible]
و [illegible] چون [illegible] مهارت [illegible] بود که فنون موسیقی از [illegible]
در سایر بلاد هند انتشار یافته [illegible] کمال [illegible] از آنها
نغمات [illegible] نموده چندان ذوق سرشار [illegible] آن [illegible] راجه
مذکور که نهایت مهارت در فن موسیقی [illegible] تالیف نغمات [illegible] چنانکه
نایک بخشو گوالیاری که [illegible] ابتدای این علم [illegible] بیشتر [illegible] در اورده او ست
[illegible] گوالیاری [illegible] وضع نموده [illegible] ساخت و رفته رفته
نایک [illegible] در این فن فرید [illegible] و اعتبار است [illegible] طبع [illegible] گوالیاری
تصرفات ایشان [illegible] این طرز تازه را [illegible] کمال رسانید و از آن تا
[illegible] راه [illegible] نایک [illegible] گوالیاری که [illegible] تمام هند [illegible] اهل آن

را بیم جان از عقب چون برق سوزان بر فلک می آن سیاه روزان را می‌دوید
و بباد حمله تحتتین حرحرکین برانگیخته آن خس گلستان مگس صفت را که تجاوز
نشیمن بلند بجای رسید که ناپیدا بلکه معدوم مطلق می‌شوند و بار بیگانان فرصت نماید
در شاعت محلوق شده هجوم می‌آرند و باعث کدورت و باعث عدم المثال
صفای وقت گشته بر بیهوده هنگامه فرا اعمال ملکی می‌دند بنا دفنا برداریم و از آنجا
مسوده مقصد شده با سایر طلعان و [illegible] شیر ماه و داخل برهان پور شده بودند
چنانکه آن حضرت بعد از استماع این حقیقت سرها سرکار را از گفتار سپه سالار
نکوهیده و راه ستوه گرفته بر جای [illegible] و باعث واضعه انه شمرده و سایر تمنیع
چه بیچوه مرضی حضرت بود بوجوه متعدده بر خاطر عاطر خوش گرانی نموده چون
اکثر اوقات بیگانگی شیوه‌های سردارانه او را بر زبان مبارک می‌آورده
غائبانه نکوهش میفرمودند و بر زبان می‌آوردند چون شاهزاده بحسب
تسخیر قلوب رسیده که فتح الله بکمر بر بسته‌های یار بخت همایون بخت
مباد الدین کیهان [illegible] بود و تمام سلوک بر روش‌های سردارانه با سایر
سرداران در رسیده دل رنجیده خاطر ساختن تمامی بیدها و گوش بحرف و
سخن جنبان فتنه انگیز گروه راه نفاق همگنان گشودن آنگاه بمقام
اصلاح و رضا بدن و از همه عمده‌تر صعوبت رای خطا بر ان منافی وقت بودن.
و شاهزاده رای بر آمد مراد و بر برهان پور باز گردانیدن بالجمله بی اجلال از موقف
خلافت فرمان جهان مطاع صدور یافت که شاهزاده والا قدر با سایر
امرای نامدار بی توقف بدرگاه والا معاودت نمایند بیست و چهارم ماه
ملکستان [illegible] در نیولاد صاحبقران خطاب یافته و در رقم [illegible]
[illegible] خصوص ترکیب عبارت سلیس القاب [illegible] ابداع معانی بدیعه [illegible]

به درون قلعه نگذارد و بهر باب سپاهیان باشتهار خطاب داده مصلحتهائی که غایت آن مصدر شود
و عاقبت کار بدانجا کشیده که غنیم را از تدابیرات در قرار داده احکام شنیدند
چنانچه از آن سپاهیان اندک پیش رفتی و قطعاً مهمی در پیشنهاد و بانصرام رسید
فرمان مهمی قریب برشگال که در حقیقت حرز واحی علت ناسیه عزا اجتمعت
لشکریان بود نمایان آمد چون سپهسالار دید که سرانجام کارها ملتوی
بدین مقام رسیده در اینست که پیش از این توقف با حصار نمودن
میشود و بعد از کار برات بیشتر نمیرود لاجرم از روی پیشنهاد دیده و دانسته
تسخیر قلعه بتاخیر قرار داده از شاهزاده عالیان درخواه دستوری معاودت
نمود و این مهم را بوجوه معقوله بنا بر اعتقاد خود خاطر نشان دولت اعلی
ایشان ساخت و شاهزاده والا قدر سایر امرا را طلب فرموده همگی را
دستوری کار ساز برای ارتحال داده بودند همه آهنگ عزم واز مقام پرنده طلب
رحیل کوفته بدار الخلافه السلطنت داده بودند واز بیم غرق قیلان سحاب را کاهلی
حرکت هم بحر تحمیل را فراغ با حریع نسکون را بر مینشستند قبل از انکه منصوبه بیند
سیلاب بسترها را بدست اورا جیش که کف بر لب شور و شغب آوردند
و هوای شورش و شوریدگی را جلب داده سر راه برزاه مشوارها بیاده و فرصت و قتل
فی بیند بر طریق عبور لشکر منصور قبل بند گردد موکب اقبال باستقبال ...
باشاهزاده کوچ در کوچ متوجه برهانپور شدند و بعد از قطع سه چهار
مرحله حکام ممالک مقهور خود ... آرسا خسته مرکب باری که حقیقت برابر
مردان از ادراک ... یاران ... کار ... ابتدا آغاز کرده خالی زمان
وراء ... وحکم ... ورا وکرد همگنان باریک و بار ... غنا غزا
بکار ... الساخته یک باریکه ارجا و درآورده و اعان خالی

بسی و کوشش می‌نمودند و در او تجار از جاده گزیر قرقها ماندند چه باده گرده زیاده
هیچ جایگاه همه وقت گاه نماینده بود و هر نوبت که لشکر یکی میرفت پیش از بیست گروه
در طول و عرض اطراف آن تردد نموده بهزار محنت و جنگ و جدل خوراک
یک روزه بدست می‌آوردند و از آن دو شد بسیار که باعث تکدر بندگان
و تضییع اوقات میشد و وقت برد رخت لوازم محاصره و سر انجام اسباب
تسخیر می‌نمودند و از همه عمده تر وجود نفاق بود که باعث عدم اتفاق
و علت بر نیامد مطلب شد و باعث شدن این نفاق بود که در وقتیکه
که خان دوران سپه سالار را گو یک لوقت نمود چنانچه در جای خود گذارش
پذیرفت از زبان او گفته ما گفته در اقوام افغان که خان خانان سعی
از قتل نجابت خان یافته گفته این معنی بخانخانان رسید و ازین سخن
ماده رنجش پیدا شده و بنا بر آنکه اکثر امرا و سایر ارباب مناصب از
سلوک خان خانان آزرده خاطر بودند وقت یافته تمامی سخن چینی
در آمدند و از زبان سپه سالار نیز گفت و گوهای نا ملایم و سخنان نامناسب
بخان دوران رسانیدند و از فتنه انگیزی مردم در میانه ایشان بعضی افروخته
شد که بخود داری نمود اسباب مو دار احتیاطی نشان ساختن آن بیچوجه ضرورت
نیست و کار بدان کشید که از راه رعایت جانب جانبین حمایت
طرفین بسراره شرارت آن هر دو سپه سر بهکنان استوار نیست نمود
و عاقبت کحسه عداوت در لباس نوم بر روی کار افتاده و دشمنهای
نهانی آشکار شد و معامله بجایی رسید که یکدیگر را بدو داعیات خیر خواهی
از سر وا گرفته تا اتحاد سپاه در میانه پامال شد بلکه ها کی لشکر کار
بیکدیگر کوشیده و در فسر دیگر رونق بازاره
بروال می‌نمودند و

٦١١١

شعلهٔ آتش بی‌زنهار بر بام‌ها نیست و بادها از قطار بدیگر قطار ها سر
نموده و در یکدم زبون شمشیر و گلوله بسیار با چندین ایست داده و دیگر
سوختند و از این‌ها و به مالکهای سوزاکی در سیاه افتاده تیز که بود که
تمثال‌ها و دار پی بر بام خورده و افواج غنیم نهاده عقبا و دستیار نموده‌اند
ور مرد و گلوله بسیار از مردم کهی جدا نموده میرانند و از این اثنا ها و را
و تسیدها بجان مجال قال را ما ما یان رو بر و واینده و در لوازم تعاقب
از اسیر و قتیل تقصیر روا نداشته و شمشیر و رسب کین را جلوه صف نموده تنزل
معاودت نموده چون در عرض و طول مدت با وجود بذل مساعی
جمیله اولیای دولت کار نقب بجای نرسید و مقصد بر وفق دلخواه بر نیامد
چه از بعض نقبها آب برآمد و باقی را آن باد و بیجا یان خاک بسیار بر برده
سوار بعضی که از ملجار الند و رو بجان بسر شده بود و بنا بر اهتمام ان جان
کار طلبی شجاعت نشانان که کوشش تمام در راه ساختن نجاتی آورده
ثابت ... دور سالم مانده بنا ... دیوار شهر جاهی رسیده بود و در حضور
شاهزاده ابرار آتش زدند اگرچه یک برج مربد اما چون ... بحجت
شکست در هر ... دیوار ... کاره نگشته و در چند جبر کرده
دیگر تیر و ... دیوار برسیده بود اما وه سود چون انبار ...
شد و در این مرتبه نیز اندک رخنه ... رسیده چندان کشاده که مقصود بود
رسید هم با وجود ... اما چه ... اسباب یورش عسکر ظفر اثر مهیا نیز باقی
و وابسته بعذر ... آن مرتبه کمال رسیده با آنکه خانان ... فوق
... در آن باب ... و با زده مساعی جمیله مبذول میداشت
... آن مرتبه ... سایر ... در کوه وقت ... ناچار از آن کار ...

حتی بتی دیگر یافتن زخمهای منکر که باعث روسفیدی مردان نیست بچهره
آنگلگونه چون آل ساخته بودند و قلیلی از دو منبع ابدار زلال حیات جاوید
یعنی شربت خوشگوار شهادت نوشیدند حق مقام آنست که وارث
واقعه نصیر خان بندل سائی جمله خصوص در حق خانخانان و تحکمه آن
والاتر بن بنوع محمبعه مخوفه و مهلکه که قرار بر آمدن از آن … و نداده
بود از سایر دولتخواهان بنفر و تمام همت اختصاص دارد و بهم
یاوری همراه شجاع از مقام کنابور کوچ فرموده بصوب بر بنده روانه
و منزل آن والانبار در چار دیوار که به نزدیکی خیمه خان زمان
بر فراز بلندی اساس یافته بود قرار گرفت و از آن روز قریب بالعد
چون گرفته در تقریب موعد اجل موجب خود استعجال ورزیده از قلعه بر
آمدند و در مورچال راجه بهار سنگه بندیله رخنه بدست و باز دون
در آمدند و باندک زد و خورد جمعی کثیر را یکباره تن داده باقی را جمعی
و کوفته راه فرار در پیش گرفتند روز دیگر بیست و دویم ماه … تحکال
و گروهی از تحکالیان و ستیار ز روز وقوع یافت و رفته رفته هنگامه جنگ
گرم و بازار اجل تیز شد و بعد از دار و گیر که جمعی از هر دو طرف کشته
شدند [illegible]
خانخانان رشادت … اغاز … کردند و بهادران موکب اقبال
مردم کمکی را فراهم آورده احمال و اثقال را در میان گرفته بر سبیل
استعجال بهمراهی ایشان راهی شدند … از تار تحکالیان … کار از
سعیده ساز … رنگ … آتش باران
… بار … چون … روز … بود

علی‌بند بر قبۀ برج [illegible] آن حصار رسیده چون گرفته شود از سر دیوار حصار [illegible]
خود را بقعر خندق و جزیره [illegible] انداخته و عدم اقبال و بنا بر گذشته کارهای محققان
ایمنی برادران دولت‌خواه و آن پوشیده نماند بجهت این رازها
روز بروز پیدا و خبر اینکه [illegible] عادل خان را آگاه ساخته‌اند [illegible] غالب [illegible]
بجا بود [illegible] فرمان [illegible] قلعه شد و در این حال [illegible]
اطلاع یافته و در همین تاریخ شاهزاده با مهابت خان [illegible] گروهی
بر بنده رسیده چند روز [illegible] قرار داده‌اند که از توقف [illegible] عسکر
منصور در همان موضع مردم کمکی با [illegible] آمد و شد [illegible]
همین قرار داد [illegible] راهها [illegible] ساختند که [illegible]
مردم نظام الملک [illegible] احتیاجی روز بروز موکب اقبال [illegible]
ورود کمکی با [illegible] خان خانان که میر [illegible] لشکر خود را [illegible]
با [illegible] و تابینان خود [illegible] فرستاده بود و اهل [illegible] فراهم
آن اندیشه متفق شده راه [illegible] آن مردم کمکی [illegible] خان خانان
چون قرار داد [illegible] اطلاع [illegible] خان [illegible] نموده
خود نیز بسوار رسید چون [illegible] معسکر [illegible] رسید [illegible]
مقهوران [illegible] و جمعی از آنها [illegible]
[illegible] قرار [illegible] خان خانان بود [illegible]
و چون [illegible] خان خانان رسید
در این حال که کار [illegible] گذشته بود [illegible]
با [illegible] روز دیگر [illegible] اطلاع [illegible]
[illegible] آن گروه [illegible]

آن سردار چند روز در کنار رود کارون که گذرگاه ایشان است گذارده و چون خان بابا
با همراهان بر جناح استعجال خود را بنواحی بربنده رسانیده بر کنار نهر آب به
فاصله یک کروه منزل گزید تفرج نموده که همه مردم از سردار تا جاذل لشکر کوشش
نموده همه وگاه بسیار برای جمیع سپاه جمع گشته چون این قلعه بر بالا موضع واقعه
و در همه طرف پیرامون حصار را ارکان هموار از سنگ زمین قرار داشته که جهت
پیش بردن ملچار و سیبه و ورکار است یافت نمیشود و با سرانجام کوچه سلامت
متوجه شدن پیش قلعه جای تیر و تفنگ پای حصار گذار نمیتوان کرد منعهدا از راه کمی
آب نزول لشکر در جمیع جهات آن جهت احاطه ناممکن است با وجود
این موانع خان بابا شروع در تهیه اسباب قلعه گیری و محاصره حصار نموده
تخت از سوی بنگاه خود جمیع ملچارها قسمت کرده و اهل دکن و دیگران متعهد سرانجام
کوچه سلامت و سرکردان مهم نقب شده در پیش بردن آن اهتمام تمام نموده چون
متحصنان بسبب رهگذر خصوص از جهت سرانجام هر نوع اسباب قلعه استحکام قلعه
و مجاری و مرمت دیوار حصار خاطر جمع ساخته بودند کار جنگ مدافعه و مقابله
پرداختند بهمت بران گماشته شب و روز گرم انداختن بان و تفنگ و آتش و دادن
توپ مزرن بود و از جانب عسکر منصور بهادران از نبوده کار زیر طلبکار
پیشرفت کار آنچه بجان و دل متکفل شدند و در اکثر روزها چندین زخم خورده جان
نثار می‌شدند و بعضی از دوات مردم را نیز از رخنهای دیوار و سر کنگره
تفنگ میزدند از آنجا که قدر اندازهای قلعه روز یکی را به بندوق انداز انا
تفنگی را در رشته بادار رشته یک نب سکانی از رخنهای دیوار حصار که در آنجا
سیمی در نظر او جلوگیر نموده بود آتش داد اتفاقا قاسم دکنی قرقان دلگاه هان
از متفرع ملچار عسکر ظفراثر در علم ... ریه لمیاحی دستبار

از احمدنگر را در ده و بعد از فتح الحصار ظفر آثار کردن این یورش به قلعه رسیده بود و ...
دیدیم که از زنبور خالی نیست اندر رخت و در حوالی عادل خان با انواع حیل و فنون
کرد و ... بهجا نمود ... مقوم ... سخن از آن وقت ... قلعه دولت آباد و ...
تسخیر اولیای دولت در آمد همواره از استخلاص قلعه پرداخته و رفع ...
حله عبور در زمستان تا در حوالی شاه دوشنبه ... برهان پور رسیده ...
جلوه حضور در زمستان با ... امیر ... نموده در مجلس اول در حضور زینت
نهضت شاهزاده بدان صوب ... نموده و شاهزاده بنابر ...
... شاهی ... متوجه الحدود گشت و از ملازمان ... خان ... را خلعت
و ... رخصت نمودند که ... اطلاع ... شائسته ...
در ملک ... افغانی می افزود و درین فوج از مسلمانان مبارز خان ... و ...
و مرتضی خان و رشید خان و اصالت خان و باقی بیک و مبارک خان نیازی
و از راجپوتان راجه جگت سنگه ... راجه بیتلداس ... راو کرن راجه بهار سنگه
راجه روز افزون راجه ... زمیندار ... بندیله
... عجب ... دیگر ... شده اند ... اقبال
بعد از ارسال این فوج با جان خانان و سایر ... مقصد
... و چون به مسامع علیه رسید که ساهو ... یکی از ... نظام الملک
... ساخته بحوالی ولایت احمدنگر آمده ...
فراهم آورده ... که ... دولت آباد ...
... و از آنجا ...
... بنابران شاهزاده دولت خان را با ... هزار سوار
... با فوج آن گروه ... بر ...

انشاء رسیده بنا بر پاس نظم سلسله سخن در باب بنوارتی احوال آن کشور در مقام
خود ایراد این نیافته بتاخیر افتاده اکنون بقلم می آید چون قتلغ سلو بر بنده که از حصون حصینه
دکن است و از قدیم باز اختیار کشادن دولت آن در دست افتند از سلسله نظام الملک
بود و در وقتی که بر عنوان اقامتی گاشته او تعلق در رشته اعظم خان خانان
پرداخته بنا بر وقوع بعضی امور در رهن تعویق و در کار کیک خیل در خبر تاخیرها نقیضه
قبض در نیامد لاجرم دست از محاصره آن باز داشته بی نیل مقصود از پای حصار
مذکور برخاسته و در همان گرمی عادل خان بیجاپوری نامه و پیغام و در مقام تطمیع حضران
آقای مذکور شده نخست او را بمواعید دلپذیر منت پیشکش بی ان نقد و بعد ازین انتظام
در سلک مردم عمده دولت ساخت و اقطاع نامی نامزد او نموده با این همه مواعید
امید افزا باقسام وعید رسانیده که عنقریب لشکر پادشاهی بر سر این قلعه آمده
بجنگ دستبرد تحکم می آرند در آن حال محال است که او مجال قلعه داری داشته باشد
بنا بر آن چون میان این دو سلسله جدایی است طریق اسلم در روش کار آنست
که قلعه قلو تسلیم گماشتگان اینجانب نماید آن ساده دل سعید فی الحال
از قلعه بر آمده عادل خان را دید و قلعه را بتصرف ایشان گماشته او سیدی
فرخان نام غلام معتمد خود سپرده توپ ملک میدان که توپ است بغایت بلند
و فراخ دهانه و سر درست و دست انداز و گلوله آن یک گز نظر دارد شاید که لذات
تا بیت ترکی در روم و فرنگ و بلاد مغرب که فن آتشبازی و توپ اندازی بسیار
مخترع ایشانست نباشد نباشد و آن توپ را وصیان پیرابلی نظام الملک
ریخته از آن رفت باز در احمدنگر بود چون در زمان عزل ایشان یکی از جهاز
مفتوح گشت آن توپ نیز بتصرف اولیای دولت در آمد و چون در ایام
نیز بار قلعه مذکور مسخر عنبر حبشی شد آن توپ را بقصد تسخیر قلعه شولاپور

فرود و بلندست آن آب ... در ... شکفت می‌کرد و سمت ... ولایت ...
می‌شود و منبع آبشار ... که منزل این چشمه است و بسیاری از ... ازان منبع جدا شده
همه در میان کوهسار بانهایت بلندست و بلندی آن بنهایت ... در نشیب ...
غلطیده می‌آید و نزدیک ... آبشار را ... از بیست و چهار ذرع بر روی سنگ ...
... جلادست ... چنانچه از صدا ... آب در دل آن ...
حوض ... رسیده که ... ایشان فریاد ... از آن ...
حوصله ... نتوانند ... از آن ... قریب پانزده
گز ... که ... عالم ... که طول آن قریب ...
و عرض آن ... باشد ... تمام ... که از آن
... بلند ... چنانچه دو کس ... یکدیگر باشند ...
هم ... نتوانند نمود و آن آب ازین موضع ...
رفته چندین آبشار دیگر ... و ازان گذشته آبشار
سنگ ... که ...
از قریب پانزده ذرع بلندی ... آن ... بالجمله چند
سعادت ... روز ...
... منزل ... ۲۵ ...
... که چند روز ... پانزده ... از اطراف ... نخجیر ...
... فراهم آورده بودند ...
... ۲۰ ...
... صید نموده ...
...

گذرا ... ن روان گشت چون در عین نقره با ربع وزن معهود در رسید بیاد روان
روز یکشنبه نهم ماه جشن وزن قمری آنحضرت با آئین خاطرخواه اوج ترتیب
یافت و بنابر مقتضای حال و مقام سایر رسوم معززه این فرخنده انجمن
بر بنوزماه مضاعف لطف ایران سمت ظهور پذیرفت چنانچه مراتب عموم ... ابرار
بمرتبه رسید که برج سنبله از خوشه چینان این خرمنهای جواهر کف را ریزه طلب
و دامان امروز کرد و در روز نثار حبین از توده های لآلی منثور که بر لعل افتاده
دست گوهرپاشی بوده در واسطه العقد بکف آورده از جمله عطایا و انعامات
ارباب سخن پایه تخت همایون بحث بودند که قصاید غرا در رسم تهنیت این روز باب
بتعریف گستری مسامع والا در رسانیده به تشریف تحسین و احسان رسیده بودند یکی
در لباس سرو بالای چلبیت در بار مانند سنجبان سخن بدیع فن شان از خیوبل
طلا همه تن در زر گرفته و جیب و کنار همگنان را چون بحور اشعار آبدار ایشان
از گوهر شاهوار سرشار نموده و هم چنین تمامی ارباب مناصب عزیزه از فیض
نوال انعام و ان رسیده چون طبع اشرف از گلگشت این نزهت آباد و بناز
پرداخته قوره نهضت همایون اقدس از ان بهشت مقام بکوچ تعلق پذیرفت ... دو شنبه
و هم ماه مذکور کشت مسعود کوچ در کوچ بیجاه منزل مرحله پیما شده موضع سر نور را مرکز اعلام
ظفر علامت گردانیدند در طی راه گشتی ذاکر عاطر تماشای آبشار او ما ترک در
دو کروهی حالی بکری واقع است کرا نشدا ... پس از تماشای معاودت بسوی منزل
فرمودند از خصوصیات کیفیت آبشار مذکور ... که منبع آن چشمه ایست
موسوم بکوثر با کسی بیغی چشمه کوثر روان سر فراز کوهی واقع شده است که گوئی چه بگو
دوران سر فسیبت می‌دود ... آتشی بجیند گرده سیمی منکسر بود فوران بمرتبه ایست
آبشار را و هر که بعین نظر بیست از اسما ملک ... یک ثلث سیست ایست

ذریک رسته واقع ـــ که هر یک در جمیع جهات چو یاد دست از طوبی بر آورده
همگی به همه وجه صدره ارشد ره و در گذشته ششم ماه مهر کوکب اقبال از بیگم آباد
یعنی صاحب آباد نهضت فرموده بنزهت آباد ویرناگ نزول نمود
آن چشمه ایست کوثر اثر که منبع آب بهشت است و مانند لعل بدخشان نوشانی
یاقوت ـــ همان سیراب عینی و بستان فیض انهار بهشت چشمه آفتاب انور لطافت اندور
جوشش از میانه هلال موجسته با عرس شار مشک شد و حسن خدا آفرین آن نور دیده
روی زمین از جنبش گوشه ابروی موج چشمک تحسین و نظاره جمال جهان بیرون
هزاران بر آمده و رفته رفته بهیات مجموعه شده وصف زرستان ایمای نظم و نثر
و حلیه استعاره و تشبیه بی عبارت است و همه لطافت و سلاست افزون
از پایه توصیف حرف و نکته طراز و از جمله خصایص آن کوهی است در کمال در شیپ
اندام و شکل و نهایت سرسبزی و پر درختی چنانچه کوه اصلا بنظر در نمی آید و همه جا
باغی در نهایت سبزی و خرمی محسوس می شود و در جهان این قطعه بلندیست
بینت وقوع آن بر لب چشمه بغایت تماشایی و در سر چشمه عکس افکن نیست
چنانچه در موسم بهار چشمه از انطباع آن لعبتی نگین زمردیست در کمال نشاط آلمی
و در رفعتش ـــ آن حوض ماهیه ملون بفرمان حضرت صاحب قران بر کنار آن
چشمه که قطرش چهل ذرع و در وسط سی ذرع و عمقش ده ذرع است حیدر
ملک کشمیری ایوانی بطول هفده و عرض دوازده هفتاد و بنا و دیگر و بپناغ ورود
دیگر سور حوض و جهر بنیاد و ریح در عمارت از میان آن گذر آبی بده و سرایا
و طبقه که هر یک نشینی رو بباغ و رشته باشد و از هر طرف آن ایوان
هفده ایوان دیگر که مجموع چهار ده ایوان رو بباغ باشد و جاهای در کمال
صفا و پاکیزگی ـــ بنا پذیرفته و از جا بجا عمارتها ـــ گور رود و جوی بعرض چهار

ودیگر آن چشمه حوضچه که آب ازان میجوشد ظاهر نموده بیکلم صحن بانواری که براطراف آن
حکمی این منار دلکش واقع است مرتب شده و در پیش همین ایوان ودریا
ترتیب یافته که آب چشمه از دو مجرا داخل آن میشود وثلث آن دو دراه بدو
که عرض هر یک آن بسته ذرع زیاده است درآمده ازمیان دو دست
عمارت که بر پایین دلپسار دریاچه مذکوره واقع است بیرون میرود وآب
نهر حجره یکجانب دست رسن روان است از آلات دیگر که ارتفاع آن هفت
ذرع است بباغ ارم آیین که درزمانی آن طرح یافته میبرد ودرین منزل
سرسته روز باکمال نشاط وانبساط عشرت اموزعیش اندوز بودند ودرین
این ایام نیز چراغان بجشن نوروزی بود حسب الامر شمع شبستان روزگار چراغ
دودمان صاحبقران نامدار سمت افروزش پذیرفته تا زیک روز فیض آ
آب بابی اد سیوم روز تماشای چشمه لکه بهون که بلطافت مذکوره از حسنات
واقع است تشریف فرموده بنابرآنکه نشیمنهای آن دلنشین مقام مزورت
پذیر اتمام نشده بود درسه سواری بدیدن اکتفا نموده بصاحبان اد معاودت
فرمودند این مکان نزهت آفرین دردامن کوه آن سرزمینی که باشجار
سرو وصنوبر شجرپرست واقع شده و چشمه در کمال صفا ولطافت انداران
بجوشش درآمده بلطفی که قطره قطره اش قطره رطوبت سحاب سا ورت
وزرکوه عذوبت دجله وفرات ... درروی سلاسل سلسبیل
در طور صفا ولمعان بآب گوهر تعلیم می نماید در این چشمه حوضی عبارت
درهاه ساخته دو نهر بعرض دو گز از طرفین آن جریان پذیرفته بود وحوض
که بهان نسبت وزن اتصال می یابد هر آن جا در یا که طولش چهل وهشت
وعرض چهل ونیم ذرع است داخل میشود ... بر سر آن برکنار دریاچه نیکوتر

تا آن جو رشته از پیچ و پیچها و بیرون رشته آن که از آباد دار السلام ... جواد
... آنجا قریب دولت‌آباد منزل بیش که سابق بنا بر نزهت ماهی ... بیهون نام آباد
... مردم بود الحال با جعفرآباد موسوم است و فنا ... که در آنجا ماهی بسیار است
... چو خوب بسیار ... از رشته و عمارت ... بسیار خوش و مرغوب با چشمه ... تفرج
... ان دسته بهشت آیین دل‌نشین اهل نظر آمده عزم رحیل ... سعید را
با قامت ... و بید ... سیاره متوجه گشته به سه روز ... در آنجا ... دیدیم
... عفران و ... بر کنار رودبارها و انهار آن چشمه‌سار سلسبیل ... دریافتیم
... بلور جلوه‌گر آمد که از پرتو عکس چشمه‌ها و انهار که از انطباع نور ... جداول
چشمه‌های انوار شده بود و ... اغیان ... روز روشن ...
... ماند روز چهارم بار اراده ... به کنار چشمه ... کوچ فرموده بعد از قطع
... کروه در آن محل نزول اجلال فرمودند این ... که بالفعل
صاحب‌آباد موسوم است از جمیع جهات خوب و ... سکون
... دو ... سایه ... آن چشمه ...
... سکندر که ... طلب چشمه حیوان ... همواره ... نگران ...
چشمه امید حضرت خضر علیه السلام پیوسته بران ... صفا و نور آن منبع آب
... چشمه ... مرتبه است که ... دریا ...
... آن ... که ... چشمه‌سار
حیوان ... آن چشمه ... دارد و ... چشمه
... کوه ... بسیار ... است ...
... خوش ... آن ... عمارت ...
... در سال هزار و پنجاه ...

وقایع عبور ما بتفصیل شاه آباد و در عرصه سوی دار السلطنه لاهور توجه رو نمایند
بنابرین بیست و پنجم ۲۵ شهریور مطابق بیست و سیوم ربیع الاول از دار الملک
دو ساعت از روز یکشنبه گذشته موکب جاه و جلال فیروزی پیمای از کشمیر برافراشته
پرتو انوار نیر اعظم بر روی زمین که از روز معاینه از عالم بالا دار
نشین شده بود و مملکت کشمیر را رشک فرمای نور میر و جویبار ... بت یا
روکش بهر کسان ملک جوی کشمیر ریاض رضوان ساخت و از روز نشیمن دمیدنی
در وسط باغی ارم آیین بر کنار دریای بیت در عرصه ناگر که بسر عوالی
و از آن جا با دولت خانه شهر ۳ کروه و در راه و از زره در راه پنج کروه
مسافت است اساس پذیرفته بود ۳ منزل جنت سعادت شد روز دیگر
قصبه بیچ بهار که ازین منزل ۳ و نیم کروه است تشریف برده و از آنجا
بحر اروح چهار و نیم کروه مسافت داشت نور ورود مسعود و فیض پذیر شد چند
جنب دریا مقام شاهزاده و داراشکوه عمارت عالی بنا انداخته بود و
نهر بعرض ۳ ذرع در وسط آن نحو دریای در آمده بوساطت آن آبشار
که کوثر بر نهار و نهر مجره جاریست برده و بار ... و در آن سراب
نشیمنی خاطر پسند در وسط باغ صورت تمام یافته بود یکروز اقامت
نموده نیز از تماشای چراغان نمایانی که معتقدیان آن بلند اقبال بر هر دو کنار
نهر مهیا نموده بودند روز دیگر با ملک ... بلکه مقطع سیر عالم آب سواری
کشتی بست بلکه ... آمده از آنجا تخت روان ... حسب الحکم ... تشریف
برود چشمه آن که در سایه چنار عظیم القدر واقع است و پس از صفا دماغ
منزله چشمه روی زمین عمارت خاطر پسند و منازل فردوس ساس ...
نمود چون در آن موضع چشمه های عظیم بود ... احرد شد بستوان گرد باز گشت

رفا

بلکه عجایب که از آثار نیک اولیا شمرده شود و از ظهورهای عقل روی کار بینا ... بار

و روز نما شود و کیفیت این بر این وجه است که چون بنا بر ضرورت مملکت جهانی

بیگم صاحب تاج جهان آرا فیض قدوم و برکت قدم هندوستان در رسیده و

سایر عجایب که در بنیان آن قلعه عظیم میشد بستاره زاران محل سلطنت بنظاره سایر

چهار ... بر ورخته از تماشای سیر آن سبزه بستان لشکر ظلا اند و در ورقه

افروز شد و تفرج کنان در همه گلشن و دسمی از خرده‌ها آن نموده از فیض نظر

انوار رحمت افزای قهقهار آن بوده قصر را در عینی آن گلگشت نسیمی

چار طاق که نهند و در اینها را و تپه و حوض که هم در خراشند و در کمال نزهت جهت سرو فیض

بر سر راه آن بلایه النفس از اتفاق اتفاق افتاد و که از همه سو رو بر سوی

خیابان و چهار چمن گل و سنبله برکه و سمن بوده و از بین راه و در و دیوار

و سقف و چه را از با انواع مبرا که انما به اراستگی مبرا اسی واده و

فرشهای ملوکانه در بساط صحن آن گسترده بوده‌اند که اگر بنا بر حس منظر منظور

نظر اشرف گشته ملحه مقرا لحضرت کرده و چون نظر اشرف بر آن افتاد

توقف کردند و کیان بساط قرب را از رفتن بیش آن منع نموده

فرمودند که این عمارت کاواک است بر افتادن بنیاد و کار از پیر سر

حرد ماندم ... بنا بر آنکه در رین جنبد روز از ساعت ماقبه انهدام آن عمارت

تمام درشت نزد بعضی ابرا ... نمود و بعضی را این بر پدر رشته

در خیمه بوده بر چه بقا ... این حال سقف آن هر دو ریخته با تمت حرکت

کوتاه بنیان شد انتها سبحی اثر ... از کشمیر ... اعتماد

... ابراهیم ... از چون ... لاهور ... و دوستان ... کنیم

ضمیر انور ... زده ... آنجا که ظهور نمود که بعد گلگشت ...

بابستان چراگاه اسبان و ربابان این ملک بوده که کوه دی بلقب ای گه عر
ایلچی را گویند و نرگس مرج را نامیده و معنی ترکیبی آن مرغزار ملح لیت والا کل رمیت
نوازی این مرغزار کوهی در کمال رفعت و فسحت ساخت که فراش صنعت بیمانند
بقدرت بساطی رنگین از زمرد نیان ملون منقش گسترده چنانچه انواع گلها
و سبزه ها بیارنگ آن کوهها در تکوین از پرند نقش و نگار کارگاه ... بوده
بوده و دیگر سیلاق مرکیست که مهندس تقدیر گویا سطح مستوی آن را از کوههای
قدرت استقامت پذیر ساخته و به نگار کارگاه صنع یعنی قوت نامیه
بساط زمرد رنگ سبزه نوخیز معاینه از دست مخمل کمخواب فرنگی و جعد
سنبل مو رنگ در غایت هموار و یکدست گسترده چنانکه بندگان حضرت
در ایام پادشاهزادگی سایه گلگشت برین زمین گسترده بر روی آن
اسبان پایه ساخته بر زبان مبارک فرمودند که در آن نواح زیاده از سی و
گونه گل والا به نظر در آمد و عزیزی از اهل تمیز بیان نمود که در یک کلان
آن گلزار جدا افزون بود و هفت رنگ گل بشمار آمده و در است گفتار
زبان به بیان این دعوی از راست که چون در این باب بکار سخنان
مجال نما استماع رفته بود در امتحان این معنی در آمده گلهای یک سر
یک قسم را شمرده شد چهل قسم گل بنظر درآمده و سی دو رنگ گل ...
و ... در دشت جا کرده بود مجملا در ... ارتفاع ... سیلاق ...
چند اتفاق افتاده که بعضی از هم باز ... بنده از جمله سیلاق معروف
جاده لین سیلاق سنگ سفید و امثال آن که در صورت ...
... جای معنی پرداز سخن بپردازند ... در آن بی نماید در زمان
طالع داده ... ... بالعرض آن ...

شاه آباد وسمی گشته الیه و در حق توصیف ان عجز بیان زبان بسته بیان
عقد لسان ان کتاب و در این دار در روضه چند توسیمی و فی الجمله دارم حق
بشند و از ان گذشته باغ نسیم و ادهم ابلا است که هر دو نشیمن نهار البیه
اط افزا و با عتبار و فور رستمی رسیده دارد و فرط زیا همین و از نهار ازارم
ست اولین امداد رشد بمود و اعظم خان و دو بمین بنیاد نهاده علدی
افضل خان است دیگر باغ الهی که ماهبط انوار فیض با مشابهی ... و رست
پرورده قدرت الهی در سایر جهات چون بکوتاهی مدارد دیگر از ره گذر عمارت
حضور رسش در حضور نشان ان روضه رضوان نهیب و آن بنیاد نهاده
یوسف خان مشهد بیت بر کنار شعبه از جویبار زلال که گذر از ان برای
تسخیر است و آن نهر کوثر که در میان ان جاریست و حوض چه درده
بنیان و بر کناره حوض چنار بسیار ... که با بارینه ... پرده
بنا و جمال است اتفاق افتاده دیگر شهاب الدین پور است
... شهر و آن مرغزار است در غایت فسحت و هموار که از رنگ
لاله مرکور ... که رو دلیست غایت عظیم در کمال عذوبت سفیدی
... جاریست و از جانبی دیگر دریا بهیست چنانچه آن حوض ...
اتصال ان دو دریا ست و در رسته طولانی از درختان چنار کشیده
است ... در نهایت سبزی و شادابی اند و بر کنار رود با رغبت افتاده است
پور ... است از اشجار طرب و واقع بر کنار جدول است که بسیار
نهیب و شگفتگی ... و نشو و نما ... از این جهت جاریست و صفی تشار
... وارد باغ و اد بجار رسیده اکنون شروع بر ... از مجالس علم آباد
... رز ... چند بمن حیلق کو دو مرکب ... رشید

بحر آرا و عیش آباد که نخستین روی بر روی فیروزه در سمتی واقع است و از این رو
بر سایر باغات روی زمین بخندیدن و در تفوق دارد و در وسط طبقه
زیرین آن باغ که مشتمل بر وظیفه است چهار چنار رستمی القدر واقع است
که قامت هر یک بحسب قدر و مقدار بلا اعجاب بحساب درست از طوبی میبرد و یکی
سیه بستان سرای فردوس بر بسته هر یک باشند تا آنکه خود یعنی تنه جانب
از فیض و حق فایض الجود باعث آرایش صفحه جهان است یکی از آن زبان اسپ
نهاده و جواهر خانه خزانه سرسبز است و الحال سرکاران ملکه ملک حضرت اعلی افضل
نموده از حیثیت اسم نسیم بوزه جهان آرا گشته و نهین نور افشان بر کنار
بهشت احداث کرده نور محل بیگم است و از زمان حضرت جنت مکانی تا اکنون
که سرکاران مریم مکانی تعلق پذیر گردیده باعتبار فسحت ساحت خیابان و چمن
و وفور روح و راحت نسیمها از نزهت وطن نماید بر روی زمین کمتر باشد
سومین باغ صفا که بر روی دریاچه مشرف بر تال صفاپور نهفت گردیده است
و فوج از و احداث یافته بتکلف فی الجمله از غایت نزهت و فسحت فضا
و وفور نور و صفا مرتبه ایست که اگر روی تال عدیم المثال دل در میان نبودی
و حفظ صورت گلهای رنگ ارم در دست نمودی همانا بنای و مجال با اعتبار سرگشته
این اکثر بی النظیر در بهشت بر نیز چه جای بر روی زمین تو جویند چنین بر سمت
مشرقی این تال که محیط از همه جهت قریب سه کروه باشد کوهی در کمال
سبزی و خرمی واقع شده که پندار خضر است بر کنار عین الحیوة جا و در حقیقه
و از عکس صور گوناگون گل و سبزه آن کوه چون عرش مرصع زمرد نگار
آسمان زمان جلوه نموده رفته دیگر باغ کرنه در ایام بادشاهزادگی
سرکار نوروز کار متعلق بوده اکنون ... کلدان فرحت شاد

بالتمام ۸

دلنشین نهرهای دولتخانه در نهایت صفا در میان آن یافته و در پیش نشیمن‌ها حوض‌های
گلکاری سنگی که درون هر یک از سمت ترتیب پذیرفته نشستن بر جانبین آبشار و فواره
جوشان که تفرج آن بغایت طرب‌انگیز است و از راه چشمه هر جوی که در میان
نهر لبالب جریان یافته هر کجا که حوض متبرد آنجا آبشاری که کجا در معروف است
از غایت [illegible] بلور صفا احداث پذیرفته چنانچه صافی و شفافی آن بمرتبه‌ای است
که از آن تا آئینه فرنگی و مهتاب فلکی تفاوت از صفا و صبح تا ظلمت شام است
و در سواد حسب‌الامر والا بر سمت بالای باغ فرح‌بخش باغی به روضه دیگر موسوم
بفیض‌بخش به سمت طرح پذیرفته و در وسط آن نشیمنی عالی و در پیش
حوضی طول و عرض [illegible] قرار داده بر اطراف چار کنار آن ایوان‌هایی
عالی‌بنا از سنگ مرمر بنا نهاده‌اند و از این گذشته باغ نشاط احداث نموده
نواب آصف صفات است بی‌تکلف آنگونه نزهتگاهی کشاده و فضا شاید بر
روی زمین موجود نباشد و صورت آن چنین است [illegible] مسطور است
که بر ساحل دال در سر زمین بلند و بست معاینه از دست طبقات آسمانی
نه مرتبه بر روی یکدیگر اتفاق افتاده چنانچه مرتبه‌ای از افلاک [illegible] هر مرتبه
بر و بیکدیگر از بهشت برین برتر و [illegible] از روضه بهتر و بهره‌ور است و در آنجا
باغ عمارات عالی بر دل مزید مراتب آن آمده و در میان آن که بدامان کوه پیوسته
از زیر دست نشیمن‌های عالی بنیاد نهاده شده و در هر مرتبه از نهر آبشار
در وسط حقیقی چار بیست آبشار احداث یافته و حوض‌های بس [illegible] نزهت
پذیرفته که سخن در وصف طول و عرض آن بر قرطاس نگارد به دور و دراز
کشد و دیگر باغ نور افزا و دولتخانه والا است که بنا بر صفای نظر و حسن
منظر نظیران [illegible] زمین [illegible] بسمت فتوح کمتر دارد و از این عالم است باغ

و در هر گوشه حلقه و دوابی از انهار و نیار و در کار و از نشو نهایت آن نهر بهشت آباد
فردوس بنیاد و سر آبشارهای فردوس فلد برین نشان است که هر یک از آنها رشک
حدایق جنان است و سر چشمهٔ انهار روضهٔ ارم آیین فیض بخش و فرح بخش که [illegible]
و آن نهایت فلد برین که سیر درختان دلکش آن مانا خضرا الاخیار [illegible]
ختم شده کرده برادر وه حضرت جهانبخش صاحب قران است که در ایام
پادشاهزادگی در سرزمین شالهمار بهترین آن قرینه بهشت برین را افتتاح
فرموده اند و از آن بار روز بازار ترتیب آنحضرت بی لحظه بلحظه صفا
و نزهت روز افزون است از مبدا آن که سمت بالای باغ تا پایین
کوه باشد با قبایلی که مااکبر دل منتهی مشعوف رسته خیابانی طنابی راست
کشیده که با طول آن دو هزار و یکصد و سی و سه درعه است برین تفصیل خیابان
خیابان هر یکی از فیض بخش و فرح بخش سیصد و ده درعه و خیابان
واصل حوض صبور یکصد و دوازده درعه و خیابان بیرون یکهزار و سیصد
و نود و هشت درعه است و عرض عریض آن سی و یک گز شاه جویی
در عرض ده گز که نقرهٔ انهار [illegible] و جان لباده بدید بان ز درست
از وسعت حقیقی جاریست و [illegible] سار است کو [illegible] در
وسط واقع شده از در ان [illegible] معروف بکوه پاک [illegible] داخل باغ
مشعوف همه جا جا و وسط خیابان را بمجرا الحیوان ساخته بود ملحق
ملحق میکرد و در طرفین خیابان درختان چنار و سفیدار که در حضور
اشرف بفاصله ده گز از یکدیگر نهال نشده و همگی در [illegible] مرتبه کمال رسیده
اکنون از فیض نظر انور که هر یک صد ره از صدره بالا الاثر بالبدیه بخوبی
از را نخل طوبی سر کشیده اند و در وسط باغ [illegible] جا عمارت عاشیانه

ابراهیمی

باغ خصوصاً آن زیبا فضای فردوس‌آسا باغ‌های دل در هم پیوسته‌اند و از این ... [illegible]

[illegible] جوی‌بارها همچنین انداخته‌اند و از وضع آن تعلق و در بحر و بر کار ... آب انهار و بحر آباد نشین [illegible]

سلطان صنعو و سبزه‌زار جزیره نقش بست نشیمن‌گاه فیض بستان‌ها سر و مغنی سحرگه [illegible]

از کثرت ... سبزه‌ها به تکلف و در وی قبوع تمام سمت عظام امرای از جنید ... جزایر و کشتی‌ها [illegible]

خیابان‌ها و خیابان رنگ کور ... دل‌ها از بلند خصوص‌ها اکثر روانهار [illegible]

از انواع ... جوبی است ... گروه معبدان ... که در بنیان‌ها بید و بنید اکثر این روی سبزه و دیوار [illegible]

هم بسیار که و بوده ... از گل‌ها ... و گل نیلوفر و گل کول ... قسم از باشد میها بوس و گلزارها [illegible]

گل‌های لعل بالادیه تا ... بلکه است سبزه و گل ... آب این روی و نارها ... شکفته ... هم به ... و [illegible]

از گوی آسمانی ... چنانچه رسند و نسبت بلند ... غیر مکرر اشکال انواع ... از سبزه و سفال ... لعل [illegible]

از پرواز ... آن ... که است خالی ... بوستان ... معاینه خیابان‌ها و بستان‌ها [illegible]

از باغ ... این گلگشت ... از خصایص جمله و از سازند ... بوس الوان ... روی ساخته [illegible]

بسند ... بهشت شده جدا شعبه دل ... افراط ... که رستگی سوار ... بطریق

تماشا ... بند ... وسیما ... اصحاب ... تمول ... ارباب ... خصوص عموم مردم ... رهگذر ... از این و

لبنانی ... کشتی ... و ارزند ... بر گور ... تا الدب ... روی ساحل ... جراغ‌ها ... بادبانی

میباید بند و ... آید ... واقع ... نال ... بیستر ... عربی ... اشراف ... در کمال ... و الدکه ... بستر ... گشته

را کسب حقیقت گاه ... بسفاین ... کوه ... شهر ... این اطراف و تماشا ... و

از تماشا ... فراوان بیست ... دریا ... روی ... پیوسته چنانچه ... سکینه ... است ... تعلیم ... مسافر آن

از روی ... مشغول ... انجمن ... سرا ... ملون فاخره ... بوستان‌ها ... ملبس ... مزین ... عقل

عکس ... تماشای ... فاخره ... میکرد ... جوش ... چشم ... روح ... دماغ ... زینت ... گشن ... رنگینی

میکند آب ... روی ... گیر ... نظاره ... نظر بند ... دام ... چشم ... شوخ ... صوع ... حلقه‌ها ... پرتو ... ماه

است بازار ... بازار ... سازند ... وه ... باده ... سرکشی ... سقف ... خیابان‌ها ... تقرب ... از تماشا

چمانها بر سر ابا غنچه و دلال است و تمام مانی آن نهال دل است الفتح قوال و بر هر شاخ

و فرح افزای همه تن سرمایهٔ اشتباه و استدلال است چه آن که عفت که نظیر این

نهال بر روی زمین موجود نشده باشد و شبیه این اکبر دیده بر دیده کسی افروزد

در بیابان از مشاهده رنگ امیزیهای گلهای آن رنگ فریبای اطلس ساده رنگ

کارخانه چرخ برین در نظر دانا صورت ابیخی مصور بلکه مجسم میگردد که برای این

نقش بدیع فاعل نیست مختار که از او در گلهای طری صد گونه نقش از زر برات زده

و از بار بر وده بهار این گلزار قلیب بر روی زرد و بار رنگ نماینده نیز از نشیت

غنچه گول نموده دست موسوی از بیاض آبگینه فرعونی نموده از نمود ه کار ساد آن معاینه

عکس ساق بلقیس در این چرخ صرح سلیمان نمایان ساخته مجلد دل از پرتو گل آتشی

گول که داغ رشک بر دل لاله چو عاشور سوخته و شعله غیرت در مجمره یاقوت بی مانند

گلنار فارسی بل در رجان آتشکده فارسی افروخته مثابه در سکر و که گوهر از انعکاس

مشعل آفتاب چمانها بیگانه خانه دل آتش در آب افتاده چنانچه تماشاییان

تفرج امروز عالم آب از انشار سیر چراغان چو سکک در دل امروز گیتی افروز میگردد

و دست فرو هر کس گشته از دست نیرو و جابجا در میان این اکبر شاده قطعات زیبا

مختصر که دهقانان از گلزار و سبزیکار ساخته اند قریب بهم واقع شده بسیار

خوشنما و نزدیک بنهال و همچنین خیابانها تمتد در عین آب تربیت داده

و درختهای چنار و سرو که مانند طایران سبز قام اولی اجنحه نشیمن فردوسی بر دار تر با عنبه

طاووس دل چتر سبز برکشیده نهال متعدد اند چنانچه بهنگام گرما گوشه

نشینان حرم از میان این خیابان میگیرند از سایه ساخت آن میوه از درخت

می چینند و با وجود این نزهه عظیم نظر تماشاییان در دور و تر هیکل از تماشا زد دلکش آن

ساوش که هر یک جسم صدیقی دارد در بخته گلچین فیض از و زینت

این رودبار که منبع آن چشمه سار کوثر آثار ویرناگ است و مصب آن دریای
شور از سمت شمالی کشمیر راهی میشود و رفته رفته چندین نهرها و دریاها بآن میپیوندد
تا آنکه دریای عظیم باین روش فراهم می آید و قریب بیست کروه راه در نوشته بشهر میرسد
و از میان آن خطه پاک گذشته بسوی شمال مایل میگردد و در ده کروهی شهر بتالابی که
محیط آن نسبت بادیگر در غایت طول و عرض که محاط آن از روی تخمین قریب بیست و
پنج کروه باشد ملحق میشود و از یک جانب آن برآمده با موج بارهموله بر مجاری زمین
ناهموار جاری میشود آنگاه بکوهستان در آمده از حوالی جبال پکهلی در معمور میگذرد
و در زمین لاهور با آب چناب جمع میشود و از نواحی ملتان گذشته با سایر آبهای پنجاب
یکجا شده و اراضی بکهر و سیوستان را طی نموده در نواحی بندر لاهری بدریای
شور میریزد و اهالی کشمیر از ادنی و اعلی بر کنار جویبار خانهای سافل و عالی و حجره
قدر و حال و لقا و دست مراتب مآل و جمال ساخته اند و بر این آب پلها در
ده جای عظیم که بلغت کشمیر کدل میخوانند از چوب بسته اند بطریق غریب و روش عجیب
در کج و راست و در کمال استحکام و استواری و از جمله این چهار پل در میان
شهر واقع است یکی ساخته زین العابدین از ملوک باستان ازین جهت
بزین کدل اشتهار دارد و قریب دویست سال از عهد گذشتن او گذشته
بهمان روش ایستاده که گزندی بر اساس آن دست نیافته و از جمله چهار
چهار چشمه آن یکی نزدیک محل دولتخانه واقعست بر زبر پلها آن که هیچ
ستونها بسته بر روی یکدیگر گذاشته شده شاه تیرهای عظیم افکنده اند و
شده در رود مرکب با ماهی زنده بلان بار بردار از روی آن میگذرند
جدولها از این راه و سواری تا لادیه واقع در سمت شرقی
شهر که از فرط لطافت از رنگارنگ انواع سبزه مختلف الالوان

که دست صبای مسیحا نفس بهدایت سعی پاینده قوت نامیه سر انگشت تقاضای تکلّم بر لب اطفال
غنچه کودکان شکوفه زند و صاحبان خنده سرشار گل سوسن تا سر حد جدار دیوار
چمن می آیند بسیاری دیوار گلشن گستر تا سر آن از نوبهاران گل و لاله مویان
سنبل لب البست سبز با بدی غنچهای سوسن زبان او سخن سر میکنند با وابستگی
این شهرها بنا بر آنکه دیوار بدیوار و در بدر درهم پیوسته ساختن یافته عدم فسحت
ساحت و کثرت و تنگی فضا دارد با وجود این معنی در کمال دلگشائی و فرح افزائی
و روح و راحت است و در فصل اردیبهشت و فروردین گستر تا سر این
سرزمین تهنیت آمین از جوش سبزه تر روکش سپهر اخضر میشود و بیشتر
برین در تماشای جلوه گرنیکو و جه بر سایر دیوارهای خانه و باغ که سر از اخاک نیز
نموده انواع گلهای تازه بر و خاصه سوسن کبود و ربعد در هم میکارند اکثر فصول
خصوص بهار در دشت و صحرا و کشت سرزارها حتی بر روی قبور انواع گل و سنبل
و لاله و سوسن از کاشته و خود رو چهره نما میشود تماشای پرتو نوم بوس ربا
و نظر فریب لوحی و غریب می باشند و همچنین جمیع بامها که چوب بسته ساخته اند از
نور پوشش میکنند و خاک بر آن ریخته در میان سبزه هزار گار و سوسن و لاله و
خودها سو میکارند و جوش آن گلگشت صیفی است از اصناف لاله و معیدها از
وفور نشو و نمای این سرزمین در کمال بالیدگی و خوش رنگی میشود بی تکلف
آنگونه در نظر می آید که گویی آتش به بام و در گرفته این کیفیت خاص با وصفه
عموم و وفور از جمله خصایص این شهرهاست و همانا همین معنی منظور آن طایر
طایر قدسی آشیانی بوده آنجا که فرموده شعر بشهر شیخ جانها رنگین ز لاله
جوارح جانه حمد مایه زده گل بر سر دیوارها صف زده سنبل روی دیوار گشت
و این خسته نیز بیتی است که از آن جمله مشهور به نجابت

میدواند و از ریش بدیع درختان سال خورده از هر دست مثل چنار و
و امثال آن که از ... نو منبذی بنعل اقدام تنها و در درنیاید از ریح و ریش
ها هر که خواهند لفق میکنند و به همان نشاء دارد می نماید که برگ آنها از هر
و از ریعی چه شکفت که در زمین وطن گاه نشو و نما که همانا منقطع از اصل
نام رسته حفظ صورت بساتین پایه دارد که در عین صورت سرها
رهین است قبول کریبان سبزه و سته برگه کوه دامن این سرزمین چه
شاخ و برگ اشجار آن نمیرسد و بان مرتبه جمود آبها و هوا و جمود طبایع
چهره نما میتواند بود و تکثیف در عین فروردین و اردیبهشت که نخاصیت نفس
آبها و هوا رنگ ریزی خاص زمانه جز موج حکمت جاری کوه گل بر میدمند والک
شاخها هر و درنگ ها گون و گلهای ارغوانی الوان میوه های رنگارنگ ها از
می آرد چه در عین شدت حقیقتها که اطفال نبات از سرد قبر گاه از
افسرده و پژمرده نمی باشند و شاهدان نو خاسته ریاحین و ازهار دواز کمر
سیاه دل سیاه و هر و یک می گردند و زمین نسیجا کده از لطف هوای
روح افزا رسته تازه نگاران سنبل تر در زیر لحاف قائم برف
برف بر بساط مخمل سبزه شاداب خفته میباشند و سیم تن نازنینان سیمبر
شکوفه سر اسر از منظره شاخ بدر کرده خندان و شکفته مینشیند
و دران موسم زمستان که سرو و جوانان چمن و بستان روی زمین منقار
بسته گلو گیر بد درین گلزار همیشه بهار از گرمی هنگامه نشو و نما و رونق بازار نشاط
انبساط حدت شعله آواز بلبل بحدیست که از صورت آن مینای غنچه پر از گلگلات
... و جشید نغمه و بدتر از ساير نسید سرایان چمن بمرتبه ایست که از شدت
... پرده گوش فلک ... چنانچه به اغراق سخن سنا زینها ز بسمع بهار

بداد و دهش چند بود روزگار رفته رفته اهل این خطه نیک تعلیم و تربیت نهایت
معمول و تجمل رسیده پایه مال و ادراک آنها بسر حد کمال رسانیده‌اند اما میوه‌جات بیله
کیفیت آن محسوس است و در وفور برگشت نیز بکار رسیده که اطراف مشهد
تا هر جا نظر کار کند باغ در باغ و بستان در بستان می‌گذرد بر بوسته منظری
سبز و خرم درختان میوه بود از جمله بشاه آلو در نهایت لطافت و نشاو خوبی
و رنگینی و خوش طعمی انواع شفتالو مرتبه شادابی لذیذ و لطیف می‌باشد
که از سیب سمرقند و صفاهانی مثل سیب سبزی خشخاشی زرد شیرین
می‌آرد و خربزه آن آفرینش از انواع حربز ثمره می‌بخشد زردآلو
در لطافت و شیرینی می‌باشد و شفتالو و علی هذا القیاس دیگر ناشناسایی
که نوعیست از امرود نهایت لطیف و شاداب می‌باشد انگور چنانچه از فرد انکاف
مانند پرزور یا زینب شاهان طغار تا بگاه کرم ندارد و خربزه ارش سالی
از این دو بلدی می‌برم ارجی و ساوی لفظی زاله زرد یکی و کرم خوردگی
سالم برآید از عالم خربزه فرود اول عراق جمع بلکه در شیرینی بر خربزه
طهران و در نزاکت بر خربزه کاریز و در لطافت بر خربزه بخارا و سمرقند
میچربد اما ریش وسط است و هندوانه اش که نهایت کلان و اکثر
سفید می‌باشد و در شیرینی از نباتات معروف و میوه و خشک هم مشهور دار
از عالم فندق و بادام و گردکان و امثال آن که شمار و ذکر هر یک
بدور و دراز می‌کشد بحساب و بیشمار بهم می‌رسد از جمله وفور گردکان بمرتبه
که در تمام این ولایت و نواحی گردکان در چراغ می‌سوزانند و ساکنان
در طعام صرف میکنند و در روز قوت عامه این اقلیم بمرتبه ایست که قلم چیار
در ریح و ضخامت این آدمی و در [illegible] بیان میکند و در شیه

بلوز انا

نعمت‌ها نمونه که مشاهده آن نیکان بالفعل شاهد صدق این معنی است
بوده را شکافته این همه را از آب برکشید و از آن روز باز این خطه روی رفته
مردم نشین شد تا در آن هنگام که بر توفیر اعظم اکبری بر ساحت‌های هیولای
اولاد بهشت برین یافته صورت نوعی یافت و ساکنان آن که اکثر از جمله‌ها بدر
عدم حسن سلوک و شور و ضیق طریق معاش به تعمل عزیز از اهل تمیز مجهول
بوده بیننده کار ز دیده نکرده همه روشنی گویا فشند و از اثر تکرار صنو و ورود
رو و از ارود و از جهان‌نورد حضرت جهانگیری راسته طرز و رنگ بر چو و بسته
و زر مردم آدمی و دریا کنیز کار کاملان و پلاس کوشیده‌اند و رفته رفته با کتساب
علوم و آداب کسب لطافت طبع و بر آلت نیشان و در آمدند ما در هیولا که همه
جز سیه‌ها غر سار حضرت ظل سبحانی سایه تربیت برین کشور گسترده
بالقوه استی زیاده از آنچه در شان استعداد او باده آن بوجه لفعل آید
و تا به رتبه مراتب استکمال شکفته اینجا به مرتبه کمال رسیده یک بار یکسر تا
انسان کامل با صورت بشر از ایشان جمع شده آنگاه تقلید نسل اکثر تابع
هنرها جزوی و کلی که لازمه او چه کر رسته و راهبرده فیض انوار آن بوده در
جا انکه سایر حرفه‌ها دقیقه و استعدادات و حیات تشریفیه بدرجه اعلی
رسانیده و سایر اشیا این ملک را چیز که رفته تا کمال الحال و در حضیض
مرتبه نقص اوج کمال گرفته چنانچه در این ملک جز شالی و شالی و میوه جنگلی چه و دیگر
نهم هندسه امروز به همین ترتیب این خدیو رعیت پرور همه جنس حیثی میوه
بحد کمال رسیده بنابر کمال و بنابر کثرت خلایق و فرط آبادانی در جمیع
شالی عالی و شال مال گشته این کاره اهل ایران که فلوس چه جائی
دو دنیا در پشت ماهی قلعه روییده بوده‌اند آن سیر و راه بسیار معهذا

ممالک محروسه صاحب‌قران اول شده بود و حقیقت آن فرو و سپس حقیقی از
افواه بدو رسیده و از قرار واقع بر خصوصیات آن حضرت اطلاع نداشته لهذا
بعضی مزایای آن خصوص عدد برکات آن وو الکاشته تفاوت صحیح
گذارش الکاشته نام شهر حاکم نشین آن سرزمین کشمیر است و کشمیر اسم این
بقعه دلپذیر و رقعه ارم نظیر است در باب تسمیه آن بدین نام چندین وجه مسموع
شده و درست‌ترین آن وجوه اینکه در عهد ماضی و زمان پیشین یزدان پرستی کاشی
نام که از ضمیمت سایر انام مغرور بود و بحکم حصر رذالت و صفات و قبایح خبیثت
مخلوق و النسب از حضرت واهب بعضیت پرستش گاهی که دور از دور و سمر
مردم و خالی از شور و شر همایکی بینی نوع بشر باشد مسالت نموده
و بسیاهم السادات عولش بر هدف اثر کار کرآمده ملکی از ملائکه ای صفیه
بجایی ساختن این سرزمین که از آب سرشار بوده مامور شد و باعتبار
آن عابد و ترکیب از جبال این محال الکاشمیر موسوم گشت چه در لغت قدیمه
هند بمعنی کوه است و معنی ترکیب آن کوه کاشی است و باعتبار کثرت
کثرت وقوع و در سواد استعمالات الف از آن افتاده و بالفعل
بیشتر اصحاب در محاورات اکثر اهل بلاد و هند الکاشمیر باسقاط اسم الف
بحذف الف مراد می یابند سبد از منابر این نزهت آباد جمعی از زبان
حضرت خلیل الرحمان علی نبینا و علیه السلام نشان میدهند و بنابر اخبار
برخی از اهل اخبار روزگار حضرت سلیمان علیه السلام که از رفق برق
سیر و باد و باران بر چرخ کرنشاط حشمت آنحضرت بر وفق مضمون صدق
مشحون صاحبها شهر و رواحها شهر است اتفاق گذر بر این بوده می باید
سرزمین افتاده دل نشین الا بدرآمد و ویران تغیر نموده که بحضرت

چشمهٔ حیوان فرق از ایشان است تا حیوان سر پا به ابر و کرفته بالجمله با آنکه
خوبیهای او سخن نیست چندانکه بتصور اندیشهٔ سخنور نگنجد برو ور زاید سخن
در خوبیهای این نیست لاجرم اکنون عنان سر بر حکم خامه ازوبه مبادی این بیت بابل
وادی منعطف ساخته ذکر حدود رسم و کم کیف وضع و مقدار طول و عرض آن
بیان می نماید کشمیر نام زمینی است در غایت رفعت مکان محاط بکوه دیوار
کوهها و سبزه آثار طول که از جنوب بسوی شمال کشیده باعتبار مسافت
قصبه و برابک موضع دوازده کرده کلی از مضافات و چون کهیار ده نزدیک
بیکصد کروه رسمی است و عرض آن از موضع کلنه کر که در مشرق رویهٔ آن
واقعه است با فیروزپور از توابع پرگنه بالکل قریب بیست کروه و این دریابی
هشت این بنا بر اختلاف اقوال بعضی از مجالس داخل چارم است و برخی
از اقلیم سیوم بالمجموع قریب بحاق وسط اقلیم چارم اتفاق افتاده و طول آن
از جزایر خالدات یکصد و هشت درجه است و عرض آن از خط استوا سی و پنج
و نیم درجه شرقی حدود آن جبال تبت و بعضی از بلاد کاشغر و غربی جبال
افغانان بکش و لهو و جانب جنوب آن از مرجع اسمه هندوستان است
و شمال رویه بدخشان و سمت خراسان محدود جمله اعمال این ولایت مشتمل است
بر چهل و چهار پرگنه و چهار هزار قریه و جمعی تمیز آن ده کرور دام است که موافق
دوازده نیم بیست و پنج لک روپیه حاصل آن باشد و الحال حاصل وراواسط
به این ارض مقدس سی نزول اقدس روکش همین رواق مقرنس اطلس سپهر
پادشاهانه بنا بر رفع درجه سریع ارتفاعات همین مبلغ و مهر بیست و الدار
مداخل این ناحیت می بیست لک روپیه و کمابیش بحکم تفاوت مداخل اسعار میرسد
و صاحب ظفرنامه با وجود کمال آگاهی بر کماهی عموم حقایق چون از کشمیر دار الملک

اخضر گستر ده و در بوم و بر و صحرا و گلشت و هامون و کهسار بس که سرو و چنار
وصنوبر و سایر اشجار سر در سمای طوبی کرده از سر و در سر یکدیگر کشیده تا با
مرغان اولی اجنحه نشیمن قدس اند که از شاخسار اخضر مال در بال و بر در بر
یافته اند پی پی سرتاسر این شاهد سبزفام خضرلباس طوطی طلب سبزگی از شاخسار
طوبی هوا گرفته در قفای این رشک ریاض رضوان آرام و قرار پذیرفته و کوهسار
شجر و باغ و راغ سبه … اشجار بس از … تراکم سرو صنوبر تا ما نکه … سبت
خورشید تدرو و که لشکر … بر اطراف آن طایر گشته و مرغ زرین افتاب
و قمری سفید … فاختة فاکستری سپهر در پیرامون آن بال پرواز گشاده
چندان نزهت آباد کشمیر ارم نظیر که حق توصیف از فرط سبزی و بسیارگاه
لفظ مینی در طرف تقریر و حوصله تحریر نمیگنجد و از فرط سبزه دسته برگ والوان
گلها و گل نشینی ها و طراوت قفا ار روضه رضوان و عرصه قصور حدایق
حورنشان میدهد سرتاسر زمین مثل نشین ارم نشان … از اقسام گلهای
الوان که در سبزگاه و دهقان آفرینش است بمثابه جوش کثرت و فوران
ظهور دارد که امعان نظاره از دیده اهل بینش … همیکند و از
عکس ازهار انوار رنگارنگ آن گلزار خدا آفرین جوهر هوا … نماید
رنگین می نماید که گوی نظارگی عینک خیال فرنگی در پیش نظر دارد دیبا …
تکلف ها رنگ زمین یا سبز روی زمین کوه و هامون از اسمار … سنبل
که توده توده خرمن خرمن بر روی هم افتاده و رونق نقاشیهای … دلدار
که از طره کاکل حور ابدی رخ و گیسوی مشکین دل در شکن و گیس سنبلستان جنت
در هم شکسته و نظر از تماشای آن ربا … پریزاد و چشمه سارها جوی شان
روضه رضوان که هر یک در صفا و عذوبت … مرتبه الیست … میان

آن

هر کس هر چه می بایست دادن در خور قدر و استعداد او داده زیاده از مراتب قدر و درجه منزلت او بداد مگر نزهت آباد کشمیر ارم نژاد که فروغ اقبال همتهای بیدار فیاض بر ساحت قبول آن گلشن خدا آفرین بمراتب متعدده بیش از مرتبهٔ امکانی قابلیت آن یافته و آن گلزار جاوید بهار زیاده از درجات فرض وهمی و احتمال عقلی پرتو نظر فیض دریافته از اینجاست که آن بهشتی مقام از فرط نزهت ساحت آن و فور افاضه روح در راحت نمونهٔ قصور حدایق جنانست چنانچه بمشاهده شاهد عیان و بسی صدق بیان است و چگونه چنین نباشد که دهقان آفرینش سراسر متنزهات روی زمین را در ضمن آن سر زمین بهشت آیین بر وجه احسن بعمه نموده و سایر خصایص جناب عدن و نفایس آن رنگین گلشن صفا آفرین از عیون جاریه و قطوف دانیه و اشجار و انهار و ریاحین و ازهار و شراب طهور و منازل و قصور درین شاهد حسن صنعت گیتی آفرین بودیعت نهاده از خصایص این نزهت خاص و فور البته از چشمه سار و انهار روان رو تا لب که هر یک آن آب تسنیم و کوثر برده آب سلسبیل سبک کرده و از لطف و سلاست و صفای آن مینهٔ عسل مصفا آب برهان آورده و از صفای عذوبت آب گنگ نشسته فرط خفت و لطافت و رطوبت خاک پاک و هوای جانفزای آن مرز بار این گلزار نزهت آباد چنانچه زمین و آسمان چندانکه نظر کار گر میشود سبزه تر و اشجار سبز سایه دار بار و رست که در نظرها جلوه نمود میکنند بلکه از عکس سبزه زهره سپهر جوهر هوای سیراب جوهر معاینه لوحی از زمرد اخضر ملحوظ تماشائیان میگردد از جمله همه جا در کوی و برزن بام و در و باغ و راغ بسبزه و گلشن که باعراق خضر و شن آب حیات اند جوزده کوبا فرش شده پس خضر لباط استغراق

مانند مغاک قارون [illegible] شده تا ابد الآباد در قطع مسافت با شکوه و از بیم بلا

تیر آنکه سالک این مسلک از باریکی و تنگی راه هر قدم بای بر سر تیغ دارد و مجرد

لغزش و در یک قدم بسر منزل عدم میرسد چنانچه اگر بگویم که از غایت تنگی و نظر دقیق

سالکان همراهی جمع طریق و رفاقت توفیق بر یکی ماند بیان واقعیست نه مبالغه

و اگر بزبان آرم که از فرط تنگی و سنگلاخ لغزیدن [illegible] دشواری این ره [illegible]

تقریر و حوصله تحریر ممکن نیست لیکن نفس الامر است نه نگاره [illegible] در این ره چو حسن بود

معشوق و لحواه [illegible] که نتواند کسی او را بر دارد راه تا بر زبان [illegible] و دیگر عقل [illegible]

از این ره رفته [illegible] امروز موکب منصور همه جا از بالای در نهایت باریکی

و تنگی بر کمر کوه [illegible] گذار نموده بعد از طی سه کروه و سه ربع در منزل سر پور

نزول موکب اقبال دست داد و یک روز بعد از طی چهار کروه در مقام ساحه

مرکب با اعتبار کنار دیگر قضا و حسن منظر سرآمد سایر منازل دیگر است منزل اتفاق

و از آنجا بسمت خان پور روانه شده چون گذار موکب برکت آثار بر مزار شیخ موسی

[illegible] که اطراف مرقدش از افراط حسن سبزه و گل لاله و سنبل و [illegible]

[illegible] طوبی مثال و سیلان سلسبیل آثار از مرغزار جنان

[illegible] تر مینمود افتاده نهایت نظر فریب و دلپسند آمد [illegible]

[illegible] سر منزل خانپور مذکور [illegible] از یمن قدوم فیض لزوم

[illegible] نخجیر [illegible] موافق [illegible]

[illegible] مسافت دار [illegible] ساحت [illegible]

[illegible] عزت [illegible] جارم کرد [illegible]

[illegible] کیفیت آن [illegible] روز

[illegible] در سایر ابواب [illegible] کشاده

[illegible]

ه چون آسمان مهر عنوان با بابست بر باد رفته گویا در هم چو کمان تا ثابت
سلطان زمین کوه بلند مرتبه صاحب جلال بیهمال که زبان ارباب کمال و قال
وصف جاه و رفعت مرتبت شکوه کبریای جلال الهی و در نظر اولی الابصار چون
شاهد ... و باهر از این رو طریقت خرامش ماسند صدا و ... حقیقت ...
... که ارباب همت ... قطع ... عقبه گذرند بحضرت بالا ... نمایند
ارباب الکمال قطع علایق نزدیک نموده بر یک نقطه انتخاب ... ره روی اختیار
نمایند جاده مستقیم است راه نمایند القصه بدون تائید عالم بالا و توفیق
آسمانی عروج بر آن کوه فلک شکوه که سر قله اش با جمله ساق عرش اعظم
دوش بدوش است متعذر است و جز اعلام الهام عالم آسمان جاده رسش
... نظر ... مشعر گذرند سالک ... گوه ... سرو گریبان اوزند
برابر ... طفل ... دامن ... فلک نیلوفری ... محلد ... وجود
آنکه از نشیب آن تا فراز قریب دو کروه بادشاهی است و نهایت ... بالو
بندگان حضرت بالکی سوار گذشتند و اکثر ... ارباب ... والا ... مرکب
والا ... یک از شده ... مقربان بارگاه ... مفاخر ... بودند ... تسلیم
... بلند ... نظر ... شکوه این متحمل بار ... الهی سعادت
پذیر شدند و چون این منزل که تا منزل ... سه و نیم کروه بادشاهی است
قطع شده لاهی محمد ... سر منزل ... اقبال گشت و روز دیگر از اینجا ...
منزلی که در میان آن دره واقع است ... سوخته ... روا ... متوجه شدند
... آن که موسوم ... و با کمال ... سوار ... اکثر
... قرار عبور داد ... نهایت هولناک ... که از
نهایت ضیق جاده ... یک ضرب المثل است اگر ... قرار ...

فلک هم در حیز امکان وقوع پذیرد به گوش تیغ تیران ماسعه آفتاب تا بابد
هم نیام است و طرف کمرش از غایت سرافرازی بالحور او ست و کوه بیانی
هر چند سالک مبالغه کار گردیده راه مگر جاده از دست نداده همه جا بمقصد برسد
اما درین راه که مانند خیال مالیخولیا هیچ در هیچ است گذشتن ازان مشکل و از هجوم
انسان میدانند و با آنکه فرشته به نیروی شهپر فیض از اوج سپهر اخضر با آشیانه
گذشته در عالم بالا همه جا میرسد لیکن ازین راه که مگر در اندیشه بی سر و بن
اصحاب سودا ور رو بسر در کم ارباب ارز و نیاز مجال بیرون شد نیافته مانده
خال حنو میگردد هر ره این کوه بلند مرتبه که ذرکاه هفت طبقه فلک و زیر رواق
نه طاق به یکتائی طاق است و با این اعتبار که سایر کوه‌های روی زمین در دامنش
چون نقطه نون جا کرده سر کوب سایر جبال آفاق بعضی جا چون خط جوهر
شمشیر در کمال باریکی به پیچ و تاب واقع شده مجروح نگاه باریک نظران
میکنند و بعضی جا که جاده‌اش چون رنگ سنگ نمودار است پندار بزلال
موج تار دامن کوه را خیابان به وقت باریک رسیده که بر بدیع السیر جرعه
از بلا حط تعرض ازان راه بر تنگ تر از مطلب باریک که به پا بیرون نمی‌تواند
تا بوک پای کسی برف نشانی آن چون سایه زلف خوبان بر رخسار دیران
بودند بدین نسبی محو میگردد و نقش قدم مسافران و رعیه وفا در دل یار
لمحه بیش ثبات قدم ندارد هویها تا جاده‌اش چون دهان نیکوان مستتر است
که در نظرها رنگ کار نمیگردد و مانند مضمون خط خوبان سربسته ازل است
که سلیقه سواد خوان بکسی دست نداده هر وان کسی که نظر بر راهش
که چون خط غبار کم نماست از غایت حیرت در دخته‌ها کار از خود رفته اند
چشمها چون حلقه دام از زیر خاک نمایان است و کسی که سرها در سر تحقیق این

مادهٔ استفاضهٔ آن انبساط آماده نموده بودند بنا بر آنکه از تماشای نخچیر از بسیار دو حکایت از اینان
انواع وحوش از سرحد جهات این کوهسار مقرر شده و جمعیت شکار
بسیار فراهم آورده بکوهسار اطراف دره بر سر قله رسانیده بودند و
لاجرم بندگان حضرت به اشکار قمرغه درین سرزمین دلپسند فرحت خاطر
آسمان پیوند افتاد و بنفس نفیس از تخت گاهی که در سمت دره بر کوه ترتیب یافته بود
برآمدند و آنروز از فرط اهتزاز و انبساط بحکم التماس بندهای درگاه و نشاط اکثار
انواع جانور را غیب آمده بیشار و کمان کیانی و کمین کشایی و بندوق اندازی
نموده از چند راه بصید افکنی اشتغال فرمودند چنانچه نخچیر زیاد از اکثر کوهسار
اشکار رسید شد تفنگ خاصه شکار نمودند از جمله دو آهو را از راه نهایت
بعید که رسیدن بدانجا جای نشانه زدن و صید افکنی از طور استیفا و اینها
خرد بی نهایت دور بود تفنگ خاصه زده انداختند و سه آهو را ایما و ناسی
هندوستانی در قلعهٔ آن کوهسار که ورحی از کشمیریان کوهسار لور و نخچک
و ناخن در انجا راه پیما شدن میسر نیست بجلدی و چستی تمام زنده دستگیر
کردند روز دیگر که پنجشنبه هژدهم ماه بود ماهچه رایات همایون کوکب اقبال بادشاهی
که کوکبهٔ آن ماه تا ماهی را فرو گرفته از افق کوهسار بر سر قله طلوع نموده بر منزل
بوشانه که از انجا دو کروه دست بر توجه گستردند و فرود آن سمت کوهسار
در بحال ارتفاع یافت و این عقبه ایست دشوار گذار که بنا بر دوری و نهایت بنظر
آن منظر گیتی نورد دیده جهانگرد در نیامده باشد همانا نظر نظارگیان را بکیاست
بسر قلهٔ اینکه بلندی را در رفعت نهایت نمایان فرو مایه صعود نتوان نمود بنا بر فرط
وهشت بارای بکرشتن بیمنت و اطلاع بر حقیقت آن کوه و انداز شکوه
که بسر رفعت از جهات کهکشان برآورده بودن تا نگذر عالم بالا بنیاد ورزیده فلک

عجایب غریب دیده شد و بر درخت [illegible] قوم در [illegible] امور [illegible] میرود
و دران رود بار کوهستان نوعی از ماهی [illegible] در یافت [illegible] که [illegible]
ماهی [illegible] پولک آن [illegible] و در [illegible] سمک [illegible] ماهی [illegible]
[illegible] ماهی [illegible] عبده [illegible] بی تکلف [illegible]
و [illegible] آنچه بر [illegible] ماهی سمک [illegible]
[illegible] ماهی در باب [illegible]
بر سنگ زده چون قصبه مذکوره در جاگیر ظفرخان بود و قلعه مذکور در اهتمام
او [illegible] گذرانیدند و [illegible] هر یک از امرا [illegible] که [illegible]
آن [illegible] گذرانیدند و چون از آنجا
کوچ فرموده چهار و نیم کروه مسافت طی [illegible] که [illegible]
[illegible] خان [illegible] عمارت آن بود نزول اجلال فرمودند و از آنجا موکب
سعادت [illegible] کوچ و نیم کروه راه در میان بود [illegible] روز دیگر
چهار و نیم کروه راه پیموده بموضع [illegible] ورود [illegible] سعادت اتفاق افتاد چنین
از آنجا بکوهستان داخل [illegible] روز در همین مقام اقامت گزیدند و روز
دویم کوچ فرموده متوجه [illegible] که تا آنجا سه و نیم کروه مسافت است روانه شدند
و چون دران مرحله اکثر راه [illegible] جاده [illegible] که [illegible]
و [illegible] المحال است اتفاق وقوع دارد و کوتل [illegible] عقبه
بر [illegible] سواره [illegible] توان گذشت بلکه در حقیقت
قطع مسافت آن از دست [illegible] خیابان [illegible]
[illegible] ازین راه موکب اقبال [illegible] مرحله [illegible]
همه جا [illegible] مقام نموده بی تکلف [illegible] جاده در [illegible]

میشود و درین راه که بیست و پنج منزل طی میگردد و یکصد و پنجاه و چهار کروه
بادشاهی است و هر کروهی دویست جریب و جریب سی و پنج بادستهای
و مجموع پنجهزار و پنج میشود دوم راه چومکهت که یکصد و دو کروه و بیست
و نه منزل مسافت دارد و درین مسلک نیز برف کم است اما در چندین موضع
آن از رهگذر کذر رفتن برف کمک والی پسیاب مانع و قطع طریق و باعث
توقف میشود چنانچه زبده میلان شومند انجا چون خود رفتند مینی میشود و ازین
راه در اواسط بهار به کشمیر میتوان رسید سوم راه پونچ که مسافت آن است و
سه مرحله است دیگر و نه کروه و بنابر کمی برف نسبت بدو راه براینچال
در اوایل بهار ازین راه تماشای گلهای ربیعی و شکوفه کشمیر را میتوان
یافت چهارم راه براینچال که در کمال صعوبت و دشواری کوههای
شیخ و بسیار برف که تا اواخر اردیبهشت بر سر آن کوه انبوه است
و از اواخر فصل خریف تا اوایل بهار عبور سوار ازین راه در کمال
تعسر است و در موسم زمستان محال گذار مراکب ازین محال متعذر
و محال و مراحل این راه که هشتاد کروه است به هشت کوچ طی میشود
چنانچه از لاهور تا شهر که هم هشت منزل و از بنبر تا کشمیر که کوهها
دشوار گذار است دوازده مرحله و ازین راهگذار گلگشت شکوفه
و گل لاله اوایل بهار احتمال ندارد و چون غرض تحقیق است از دیگر
مجملی از خصوصیات این راه و دشواری مسالک و دیگر احوال منازل
آن خصوص عقبه های پیر پنجال مذکور خواهد شد اکنون بتحریر وقت بر در جشتا
چون از بهنبر تا کشمیر سراسر مراحل کوهسار و دشوار گذار است بخوبی چه
اگر راه گذر بر کمر کوه می افتد در نهایت تنگی عرض بسیار کم و پیچ بسیاران

میشود و این راه که بیست و پنج منزل طی میکرد و یکصد و پنجاه و چهار کروه
بادشاهی است و هر کروهی بر دویست جریب و هر جریبی بیست و پنج بادشاهی
مجموع یکهزار و پنج میشود و دویم راه چوبیهت که یکصد و دو کروه و بیست
و نه منزل مسافت دارد و درین مسلک نیز برف کم است اما در چند موضع
آن از رهگذر کذر خاتین برف کمل و الی بسیار مانع قطع طریق و باعث
توقف میشود چنانچه زنده میلان شوند انجا چون حرور خلاف سنی میشود و ازین
راه در اواسط بهار به کشمیر میتوان رسید سیوم راه پونچ که مسافت آن بیست
سه مرحله است و نود و نه کروه و بنابر کمی برف بنسبت راه برابنجال
در اوایل بهار ازین راه تماشای گلهای ربیعی و شکوفه کشمیر را میتوان
یافت چهارم راه برابنجال که در کمال صعوبت و دشواری کوههای
شیخ و بسیار برف که تا اواخر اردیبهشت بر سر آن کوه انبوه است
و از اوایل فصل خریف تا اوایل بهار عبور سوار ازان راه در کمال
تعسر است و در موسم زمستان محال گذار مراکب ازان محال متعذر
و محال و مراحل این راه که هشتاد کروه است به نسبت کوچ طی میشود
چنانچه از لاهور تا شهر که [illegible] هشت منزل و از [illegible] کشمیر کوهها
دشوار گذار است دوازده منزل و درین راه گذار گلگشت شکوفه
و گل لاله اوایل بهار احتمال ندارد و چون [illegible] است از [illegible]
مجملی از خصوصیات این راه و دشواری مسالک [illegible] از احوال مبارک
ان حضرت [illegible] بیکور ظهور [illegible] اکنون بتحریر دقت [illegible]
چون [illegible] از لاهور تا کشمیر سر تا سر راه کوهستان و سوار گذار است بتخمین
اگر راه گذر بر کمر کوه می افتد در نهایت تنگی عرض بسیار کم و [illegible]

میشود و این راه که بیست و پنج منزل طی میکرد و تکصید و پنجاه و چهار کروه
بادشاهی است و هر کروهی دو بیست جریب و هر جریب سی و پنج بادشاهی
و مجموع بیست و چهار مرحله میشود و دویم راه پونچهت که تکصید و دو کروه و بیست
و نه منزل مسافت دارد و در این مسلک نیز برف کم است اما در حقیقت
آن از رهگذر کدرختی برف و گل ولای بسیار مانع و قطع طریق و باعث
توقف میشود چنانچه زنده میلان شومند انجا چون خورد و کلان سنی میشوند و از این
راه در اوسط بهار به کشمیر میتوان رسید سیوم راه بنوح که مسافت آن بیست
سه مرحله است و نود و نه کروه و بنابر کمی برف نسبت بدان راه پیر پنجال
در اواخر بهار از این راه تماشای گلهای ربیعی و شکوفه کشمیر را میتوان
یافت چهارم راه پیر پنجال که در کمال صعوبت و دشواری کوههای
شیخ و بسیار برف که تا اواخر اردی بهشت بر سر آن کوه انبوه است
و از اواخر فصل خریف تا اوایل بهار عبور سوار از آن راه در کمال
تعسر است و در موسم زمستان محال گذار مراکب از آن محال متعذر
و محال و مراحل این راه که هشتاد کروه است به نسبت کوچ طی میشود
چنانچه از لاهور تا شهر که موسوم به بهشت منزل و از بیست تا کشمیر که کوهسار
و دشوار گذار است دوازده مرحله و از این راهگذر گلگشت شکوفه
و گل لاله اردی بهار احتمال ندارد و چون غرض تحقیق است از ذری
مجملی از خصوصیات این راه و دشواری مسالک وی و تراکم احوال منازل
آن خصوص عقبه پیر پنجال که در کنجور خواهد شد اکنون بتحریر وقت بر دو رحمتا
چون از لاهور تا کشمیر سراسر مراحل کوهسار و سوار گذار است بجو رحم
اگر راه گذر بر کمر کوه می افتد در نهایت تنگی عرض بسیار کم و بیچ نباران

میشود و این راه که بیست و پنج منزل طی میگردد و یکصد و پنجاه و چهار کروه
بادشاهی است و هر کروهی دویست جریب و هر جریب بیست و پنج گز بادشاهی
و مجموع هجرار در ربیع میشود دوم راه جونکهت که یکصد و دو کروه و بیست
و نه منزل مسافت دارد و درین مسلک نیز برف کم است اما در حین وقوع
آن از رهگذر گداختن برف کمال ولای سیلاب مانع و قطع طریق و باعث
توقف میشود چنانچه زنده میلان شوند انجا چون خود رفلاب میشود و ازین
راه در اوسط بهار به کشمیر میتوان رسید سوم راه پونچ که مسافت آن بیست و
سه مرحله است و نود و دو کروه و بنا بر کمی برف نسبت بلاد بر این حال
در اوایل بهار ازین راه تماشای گلهای ربیعی و شکوفه کشمیر را میتوان
یافت چهارم راه بر این حال که در کمال صعوبت و دشواری کوههای
شیخ و بسیار برف که تا اواسط اردیبهشت بر سر آن کوه انبوه است
در اواخر فصل خریف تا اوایل بهار عبور سوار ازان راه در کمال
تعسر است و در موسم زمستان محال گذار مراکب ازان محال متعذر
و محال و مراحل این راه که هشتاد کروه است به نسبت کوه طی میشود
چنانچه از لاهور تا شهر که هاموست بیست منزل و ازینجا تا کشمیر که کوهسار
و دشوار گذار است دوازده منزل و درین راهگذار گلگشت شکوفه
و گل لاله و اول بهار احتمال ندارد و چون عنقریب بعضی انزدیک
مجملی از خصوصیات این راه و دشواری مسالک وی و ذکر احوال منازل
آن خصوص عبارت بر آرایی کوهستان مذکور خواهند شد اکنون بتحریر وقت پردازد
چون از بهتر تا کشمیر سر تا سر مراحل کوهسار و سوار گذار است بخورج
اگر راه گذر بر کمر کوه می افتد در نهایت تنگی عرض بسیار کم و پیچ و نبا ران

عبور ستوران از آن راه کمال تعسر بل تعذر دارد و معهذا بار برداران راه منحصر در فیل
درست و استر و آدمی است لهذا اهل سنجابه که خدمت این دولتکده را
کفایت کنند نهایت دشوار است و با اینهمه بار زیاده و سرمای صعب نهایت
تمام آن راه که چهل و هفت کروه است و به آورده منزل پادشاهی
نموده هیفده و یازده حالیه حضرت جنت مکانی دلهی که در کشمیری زبانی
عمارات است از عمارتیه که بوضع و تشکل خاص میسازند و مهندسان هند اطلاع
ونه معهوده جلو مشتمل بر [illegible] و محل و حمام [illegible] بنا نهاده اند چوکی [illegible]
نوشهره چنگز هتی راجور تهنه ترم گله بوسانه لدهی محمد قلی
هیره پور شاه جاپور بنابرانکه در زیارت مکانی اندراس یافته آن راه با همه
بندگان حضرت در مبادی اراده کشمیر [illegible] معهود و اهتمام یکی از امرای
عظام فرمودند و چون هر وقت که حضرت جنت مکانی رایات این رو مراد
همگی آرد و یکدفعه بکوهستان در می آمدند و بنابر هجوم مردم و کثرت فیلان
در سنگنای مراحل بارها و احمال و اثقال [illegible] از کوه می بریدند و ازین راه
ضرر بسیار [illegible] میرسد حضرت ظل سبحانی از سر رحم و روی مروت
برسند نظر باشد که خلایق نموده مقرر فرمودند که امرای عظام با مردم خود
بدین دستور دفعه دفعه از عقب یکدیگر طی عقبات نمایند چنانچه شاهزاده عالی
[illegible] و اسلام خان و میر بخشی و جعفر خان و شاه نواز خان [illegible] بیگی
و فدائیخان و مرشد قلیخان و [illegible] و سرشکار [illegible] از حضور [illegible]
تا جای است با چندی از خدمه خدمات نزدیک و قلیلی از اهل خدمات کارخانجات
ضروری درگاه سعادت انتساب باشند و یمین الدوله با رستم خان و [illegible]
که قرابت قریبه در رشته باشند و با تابینان و سایر [illegible] از عقب موکب یک منزل روانه

میشود و این راه که سی و پنج منزل طی میگردد و یکصد و پنجاه و چهار کروه
بادشاهی است و هر کروهی دو دست و یک جریب است بهشت و پنج بادشاهی
در مجموع هفتهزار و دویست میشود دویم راه جونپور است که یکصد و دو کروه است
و نه منزل مسافت دارد و درین مسلک نیز برف کم است اما در چند موضع
آن از رهگذر کود رفتن برف کمک و گل بسیار مانع در قطع طریق و باعث
توقف میشود چنانچه زنده مهدان میشوند انجا چون خرد و رجلان میشوند و ازین
راه در اواسط بهار به کشمیر میتوان رسید سیوم راه پونچ که مسافت آن بیست و
سه مرحله است و نود و نه کروه و بنا بر کمی برف نسبت بلاد بر اینحال
در اواخر بهار ازین راه تماشای گلهای ربیعی و شگوفه کشمیر را میتوان
یافت چهارم راه پرابهجال که در کمال صعوبت و دشواری است و کوههای
شیخ و بسیار برف که تا اواخر اردیبهشت بر سر آن کوه انبوه است
و از اواخر فصل خریف تا اوایل بهار عبور سوار از آن راه در کمال
تعسر است و در موسم زمستان محال گذار مراکب از آن محال متعذر
و محال و مراحل این راه که هشتاد کروه است به بیست کوچ طی میشود
چنانچه از لاهور تا شهر که موسوم بهشت منزل و از بهنبر تا کشمیر که کوهها
دشوار گذار است دوازده منزل و درین راه هنگام گلگشت شگوفه
و گل لاله او دریل بهار احتمال ندارد و چون شفقت تحقیق است از نیرنگی
مجلدار حفظ و حیات این راه و دشواری مسالک [illegible]
ان حضرت [illegible] انکون تحریر وقت بر دو دستا
چون از لاهور تا کشمیر سراسر مراحل کوهسار و سوار گذار است تحویل
اگر راه گذر بر کمر کوه می افتد در نهایت تنگی عرض بسیار کم و پیچ و نشیب باران

اتفاق افتاده آن روز رودبار را ز مرکز اعلام نصرت و مخیم سرادق
بشوکت و حشمت گذشته از جبال وزیرخانی جلفت و مجد هر صبح یافته و ستا
معاودت لاهور یافت و از جمله سواران منصبداران که با اصل و اضافه
رایت سوار مقرر شد سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه و ده هزار سوار یک اسپه
معتبر گشت و در یک نقعد سمت سرافراز مقام
رود جناب بر فوق معتعد کشتیها را با یکدیگر پیوسته پل بستند و با ساحل
تمام از آن راه گشاده گذار کرده شد و چون مراحل این راه تا
مسافت سی و سه کروه است هشت منزل طی شد روز چهار شنبه دهم ماه
مذکور مطابق ذی حجه سال هزار و چهل و سه بدان قصبه رسیدند
و چون راه بر این حال در پیش از توقفی که از لاهور فرموده بودند گشوده
چنانچه اصلا برف نبارید از آنجا بر نزدیکی با رجوع کمال صعوبت از سایر
مسالک اختیار فرموده و نیز این هشت و زبان بحکم جهت المجسه ما کالمان
چهار راه بدین بهنجار دراز دو که یکی از راه صعوبت و حدیت افتاده و سوار از
گذار که هم جا بر زبان رجم و قلعها رکن البرر آثار رسانیدند و
تحولیت تشریح چنانچه هر مسلک و دقیقی از آن مسالک
از دست راه ما ر رسم اطلاع بسرو است که مقراض قوازم
رواحل عزایم قاطعه را کند و راحل در قطع آن کند است از این جمله راه
پکهلی و دهتور است که به طور از دیگر مسالک بهتر است اگرچه نشیب
و فراز بسیار دارد و از همه دورتر است اما برف در آن حدود کمتر
می بارد و مسافت آن بهیچ طریق افت ندارد و از این راه کسی که برسر د
سرشت بلکه بنیه المجلبه ترم سرشت دارد و برف ما را و بکوار رفته حالی

ظاهر این معنی سوار اقتضای قضا و اراده مقلب القلوب [illegible] به حال
و خصوصیات و سود کتاب الفتح عزائم و صبح ارادت است اینکه چون [illegible] مبادی
ایام نزول دار السلطنه لاهور اول کار در بهشت [illegible] سفر
او میان هشت موعود [illegible] کشمیر دلپذیر مقرر و معهود شده بود [illegible]
از مصاحبت وقایع واقعه [illegible] آن سمت سنت ظهور یافت اگر
از رهگذرها و کریوها بیش از اوایل [illegible] زیر برفت ظاهر نمی شود
لاجرم بنابر انهای [illegible] این دستور در میانه آن آزاده راه یافت چون
نزدیکی ماه ذیقعده که نواب مهد علیا در روز چهار شنبه هفدهم آن [illegible]
ابتهاج خرامیده اند نیز [illegible] فرا رسیده بود بنابر آنکه در سر تا سر ماه مذکور
آن مهر سپهر سرور در حرف صبح صادق سر تا مقصد [illegible] می باشند
و از ارتکاب انواع مستلذات طیبه [illegible] تفریح خاطر [illegible]
ورود و سرود احتساب فرموده معتقد مطابق [illegible] میشوند
بر سایر مشهور که آن معانی مخصوص چهار شنبه آخر است اینمعنی مؤید ما جرا افتاد
چه در صورت رفیع خاطر عاطر نباید که ایام کلفت [illegible] کدورت را در منازل
کسب [illegible] تا بسان آن نهضت [illegible] شکوفه و تفریح لاله [illegible] سعد
تماشای گل سنبل و نظاره باغ و [illegible] حرم و حقایق شناسان
درج [illegible] ارتفاع ساعتی [illegible] نامور فرمودند و غره
ماه خرداد که فرخنده روز بود در کمال میمنت [illegible] حضرت [illegible] نهضت
موکب منصور به سمت [illegible] مقرر شد و بنابر این قرار داد پس از انقضای
مدت موعود رسیدن عهد معهود در همان ساعت سعادت [illegible] عنان
همعنان دولت و اقبال از دار السلطنه [illegible] توجه [illegible] بسوی مقصد

آمیزند کار گستاخی و نیایش گذاشت آگاه رعایت مراسم معهوده
ظاهر نموده لوازم استقبال را بجا آورده مخصوص با انداز قدوم حریم
سکندر حشم حضرت سلیمان [illegible] ن و نثار مقدم مکرم آن صوبه نشست
نفیس که مقدار دستگیر سمی المکان بالاسمی آن مرتبه نیز در رشته پیشکش لایق
از عراب و ظرایف و سایر اطراف و اصناف کیفیت منظر انور اشرف از
گذرانید بر انواع نوادر و جواهر و آلات زرین مرصع بجواهر گرانمایه تحریر
و کالای و ظروف سیمین و نقره روز بازار و دیگر نفایس تحف در کار
از اسب و فیل و امثال آن که بنابر کمیت و کیفیت از پیشکشها بالایق
در ایام سابق میگذرانید بمراتب بیشتر و بیش بود چنانچه قیمت مجموع پیشکش [illegible]
میکشید و بنا بر مراعات خاطر آن رفیع المکان که در باب [illegible] خود رست
قبول مبالغه و تاکید تمام در شست بالتمام مقبول افتاد آگاه بندگان حضرت
بادشاه حقایق آگاه ادراجی اخلاص و ارادت آن نوابی خصوصیت
این مجمع در آن منزل سعادت [illegible] با حرف قرین دولت و اقبال
توقف فرموده و تناول فاله در استراحت [illegible] و مهاتی که آورده بود
سرآمی خان والا مکان نیا رکه امتیاز رانده و سرافراز سربند بخشیده هزار
سوار از جمله منصب سابق قلیج خان که چهار هزاری ذات و سه هزار سوار بود و در رسته
رسته اسب اعتبار یافته و از عنایت خلعت و اسب نوازش پذیرفته بملتان
مرخص گردید محلدار خان در کسی حرمت خلعت و اسب و علم و انعام [illegible]
و تقدیم خدمت فوجداری سرکار گورکهپور از تغیر مخلص خان سرافراز گشته
دستوری رخصت یافت از سوانح این ایام فتح [illegible] کلمات [illegible] نظر [illegible]
در این آوان [illegible] بعرض رسید [illegible] مختار [illegible]

فر ورود مسعود آن قرة العین اعیان وجود و مظهر حسن یک دو ستی
وجود در کشور و منازل بهشت موعود شد و ازین رو ساکنان سپهر
عزت و مناظر نظار که قرب آن رشک گلستان ارم معهود [illegible]
ابر درین کاخ کهن طارم چرخ کبود کرده و الواقع این فرخنده منزل
قبل از نزول اجلال خیل سعادت و حلول کوکبه اقبال و دولت [illegible]
پرتو شمول آنحضرت در بلندی قدر و منزلت و ارجمندی رتبه مرتبت
و فور زیب و زینت بظهور انواع خصوصیت برتبه بود که همگی اصحاب
حرمت و عزت از جهان گردان گیتی نورد خصوصیت برتبه بود
چه بود چه ساحت شهر خاک را وجب وجب دیده و برآورد کرده
با رسیاحت و نظر ساحت نموده اند ازین دستیار بر روی زمین
از امثال و اقران آن خان عظیم الشان تا آنکه مهر و قمر در زیر سپهر
منور روشنائی مسند بهذا الحال که محفل دولت و اقبال و محمل جاه و جلال
و حاملان بارگران حشمت سلطنت و محل شوکت و شکوه حضرت
خلافت گشته راه قیاس خردمند در تصور مراتب این ابواب کناره است
در قیاس تقدیر و تخمین کیفیت و کمیت مزید خواص و مزایا بعد ازین
مراتب بی نسبت افتاده چنانچه از بن مر بسط هر شیده خصوصیات
ارتفاع پایه شان و منصب مکان در کدام مایه و فایق عظمت
قدر و مقدار آن درجه درجه بود و محمد خان اصف مکان که بنده الحقیقه
در همه باب از سطوت و قوت افلاطون این آوان است و از روی ارادت
دلیله و قاعده شناسی قانون کار و دستور العمل روزگار بحسب
سعی حضرت پرورد گار در رشته همت بر ادای شکرانه سایه

دیر بار کیسی آن نیز در رخنه بود توجه تام مبذول داشتند و بنا بر آنکه عمارات غسلخانه
دولتخانه که در اصل بانی آن بنا طرح و وضع دل پسند خاطر خواه آنحضرت نبود معماران
نادره پرداز حسب الامر اعلی نقشه طرح های غریب نظر فریب رسم نموده از نظر اشرف
گذرانیدند و در یک دو حین بنیاد آن نهادن و باتمام رسانیدن طرحی که ازان جمله
مختار افتاده بود با اهتمام وزیر خان و سایر متعهدان لاهور بارکوز شدند که
تا هنگام مراجعت از سفر خیر اثر کشمیر اتمام پذیر سازند و هم چنین بانی [illegible] طرح
عمارت شاه برجی که در عهد حضرت جنت مکانی طرح افکنده اساس آن از زمین
آورده بودند و تا غایت ناتمام چنان مانده فرمودند که طرح آن نیز یک طراز
طرحهای تازه که بخاطر اقدس رسیده بود بریخته و شرح کمیت و
کیفیت آن را یمین الدوله که در باب طراحها و تصرفات درین باب
ید طولی دارد حسب الامر اعلی از دستخط خود بر همان طومار طرح ثبت
نموده بمهندسان سپردند که عملداران دستور آن را دستور العمل سازند
و در باره سرانجام مصالح عمارت شاه برجی که کمال فسحت و عظمت
بنا دارد چنانچه در بهر رسد ازان که بوقوف معماران الاحوال [illegible] لک
خشت پخته صرف مبلغ کمال اهتمام نموده اتمام آن را نیز در مدت مقرر
معین فرمودند چون یمین الدوله در سمت قلعه شهر بر کنار میدان نخاس
که مجمع اهل سعادت و سواد این مصر جامع است منازل عالی بنیاد و رفیع العماد
اساس نهاده مبلغ بیست لک روپیه در مدت ده سال صرف آن نموده
با هتمام تمام سمت انجام داده بود درین ولا بجهت تحصیل میمنت و برکت
و تکمیل قدر و منزلت درخواست حضور پر نور آنحضرت نمود بنا بر رعایت
جانب خان والا خطاب ساحت آن عالی منزل غرة اردیبهشت الهی [illegible] کرده

صدق ارادت و صورت حسن عقیدت از روی سوز و درد بود و خدمت که [illegible]
مستحسن افتاد و از راه سرافرازی آن عمدة الملک پرتو نظر قبول به موازی مبلغ
چهار لک روپیه از الجمله یافت نجابت خان چون خدمت [illegible] کرده [illegible]
[illegible] کرده بود منظور نظر عنایت شده مرتبه منصب از اصل و اضافه به پایه سه هزاری
ذات و دو هزار سوار رسیده قلیج خان از صوبه ملتان رسیده [illegible]
چون آن بخت اقبال [illegible] عقیدت [illegible] بودند که [illegible]
[illegible] شرف [illegible] معقول نظر انور افتاد مبلغ دوازده لک روپیه
[illegible] ۲۵ [illegible] به طواف روضه ملائک مطاف حضرت [illegible]
توجه نموده بنابر رعایت نهایت ادب [illegible]
حق تعظیم [illegible] شدند و بعد از مراعات ادب [illegible]
[illegible] مرقد مقدس [illegible] و طایفه مقرره [illegible] و انعام [illegible]
[illegible] خیرات و تصدقات مساکین [illegible] دار السلطنه [illegible]
[illegible] خاطر ضعفا [illegible]
[illegible] جا بجا [illegible] مستحقان [illegible]
[illegible] دار السلطنه [illegible]
[illegible] سعادت [illegible] مملکت [illegible]
[illegible] ساختن [illegible] خراب [illegible]
پرداخته معموره عمارت [illegible]
[illegible] احوال پریشان عموم سپاهی و رعیت الولایت خصوص [illegible]
کیفیت سلوک عمال اعمال خالصات دیوانی و [illegible] محال [illegible]
[illegible] عمارت [illegible] دار السلطنه [illegible]

نموده بنابه تشخیص مرض بردند فرمان عالی شان بطلب وزیر خان که در فن [illegible]
خود نادره دوران و از قدم حذاقت و مکرر از معالجات به نبض کیفیت مزاج خداوندگار
ولیعهد شاهزاده های والا مقدار بدست آورده توقیع صدور پذیرفت و خان مذکور
بعد از ورود فرمان والا بر سبیل ایلغار از لاهور روانه شده در زود یک هفته تمام
خود را بملازمت شاهزاده رسانید و تشخیص مرض و عرض آن نموده بمعالجه پرداخت
و در اندک وقتی بنابر سود بخشی تصدق و دعا و عنایت توجه عالی و همت والای بادشاه
دین و دنیا که بانواع سعادات دینی و دنیوی مؤید و موفق بسر برند دوا و غذا
مفید افتاده سود بخشیده ظهور نموده و عافیت مزاج مقدس شاهزاده
اقبال مند سعید بعافیت جاوید گرائیده شفای کامل حصول یافت و وزیر خان
بنابر انتظار ساعت سعد ملازمت بلاهور معاودت نمود که در وقت
معهود او از این سعادت عظمی نماید و بندگان حضرت ازین جهت خاطر جمع نموده
بشانزدهم ماه کنار تالاب خواجه بهار [illegible] در خارج دارالسلطنه
لاهور بسیار بموقع خوب واقع شده مرکز اوتاد و نزول طنابها سرادق
جاه و جلال و نصب قباب موکب اقبال گردید تا هفدهم ماه مطابق [illegible] شوال
جشن ساعت سعود بود حضرت خلافت منزلت ازین منزل که [illegible]
ظل ظلیل حضرت نورالانوار شده بود همعنان دولت و سعادت
بر فیل کوه شکوه در حوضه زرنگار [illegible] مقدس [illegible]
بر صورت [illegible] ساخته بودند سوار شده متوجه [illegible] گشتند در حال
وزیر خان خود را بملازمت شرف رسانیده عنان عالی مراکب موکب اقبال را
که کحل الجواهر ابصار [illegible] سیاه سفید است [illegible] ساخته
[illegible] بطریق [illegible] گذرانیده و نجابت خان فوجدار که دامان

دران بارگاه مجید استحقت دیوان اکبر روز بار برای ادای نماز عید انور انشته شده بود
رت پادشاه اسلام شعار دیندار خورشید و از ظلال عاطفه انوار ظل الهی [illegible]
ظلال شفقت افکندند و چون کشتی اقبال قبول آنحضرت مانند بار و نور از [illegible] نمود
اشتر ورسان مهر انور پرتو طلعت همایون بر مدار سرادق شفق گون پادشاهی
که از افق تا افق کشیده و شامیانهای سپهرسان مانند شادروان نور سپید بود
صبحگاهی ماه تا ماهی را فرو گرفته بود گسترده بودند و دران مجمع که از هر را کثرت
جمعیت [illegible] پرتو انجمن کرده حضرت عرش آشیانی غیرت جامع دمشق بود
مسجد جامع شده با جمیع علمای اسلام و ائمه انام نماز عید صیام ادا نمودند و از آن
ایام بحکم قضای آسمانی که از نوائب حضرت [illegible] استقلال شاهزاده
بلند اقبال پیوسته شده بود اسم مسند آرای کشور ثبات قصور جنانی ریاض
رضوان نموده بحرم طبیعت قدسی سرشت آن ماهیت استقامت قوایم
سرو دولت که هرگز [illegible] و غبار کلفت کردار صفت کرده
ضعف گشته بود بعلت افراط الم و ضعف رفته رفته از مرکز اعتدال انحراف پذیرفته
بهیات کاریه محرق تابی شد و لمحه لمحه شدت آن عارضه بفرط اشتداد افراط
حزن و ملال خاطر عاطر آنحضرت مرتبه مرتبه بمراتب کمال رسید و [illegible]
القاب پادشاهزاده جهانیان بیگم صاحب نیز در آن باب قلق کمالی
رسانیدند که دون ما فوق آن مرتبه اندازه تصور نیست و بنابر افراط
محبت خویش برادر فرخنده [illegible] در [illegible] و در [illegible] سرادق [illegible]
[illegible] بحرم حرم [illegible] نمودند و گاه [illegible] منتهی احوال
آن والا اقبال بوده همراه بندگان حضرت [illegible] مرتبه [illegible]
عنایت بجا می آوردند و چون اطبای [illegible] با وجود کمال مهارت غفلت

سمت اکرام پذیرفت و ده هزار روپیه بنا بنده بلاد رنگ که نوزمیت طراوت
حرمین مکرمین را بکار رسیده بود مرحمت گشت با طلبه حسب الامر والا درین اعظم
و درین زمین سامان طرازان طبقه اسباب چراغان اطراف تالاب مستعد نمود
پرداختند و شبهای این روز عشرت افروز با مردن شمع و چراغ گیتی افروز روشن
روز رسیده چنانچه ماه مبارکه در حسب پرتو این شب فروغ افزا ظهور و بروز رنگ
شب افروزنده است بنور ما نوروز درآمده و خیره روز رنگ و نوا با دو صاحب
و روزگار در از فروار استغفار طبع بیمار بوده بر کف در بوده مهر انور پرداخت
و تمام شب از عکس انوار شمع و فروغ چراغ که در دل آب تابان بوده هر حباب
صدف گوهر شب چراغ می نمود دلش از فروغ نظاره سائیان و دریا ابر شده سطح
آب از آسمانی پر سیاره بنظر اهل نظاره درآمد و چون آن کل زمین که از کمال
نزهت صفا افزین رشک فزای بهشت برین بود و نهایت خاطر پسند و دلنشین
افتاد و بنا بر آن بندگان حضرت برآن شدند که نشیمن عالی بهشت نزهت وضع
نظاره فریب در آن سرزمین بنا فرمایند که یکی از آن بهشت روز زمین
بسوی تالاب و روی دیگر بجانب باغ باشد و در خطه طرح تازه و نقشه
بدیع که بهیچوجه نظران در نشستن جهت منظر نظار گیان در نیامده بود در رسم
نمودند و دیانت خان فوجدار سرکار سرهند را بسر سرانجام آن کار
در شده که در ساعت سعود از رنگ ریخته تیار رنگ اساس نهند و بوم مانچه کوار
والدین آن دو یمین نیر اعظم از افق سرزمین سپهر بطلوع به سمت مقصد
ارتفاع یافت بعد از طی دو منزل بکنار آب ستلج رسیده و هم بناه ملک
زود تا به باد فرازگاه دریای لشکر طوفان اثر خاقان بجره برشد روز دیگر
ماه روزه بود و در آن خجسته مقام قرار اقامت یک روزه اتفاق افتاد

معاشرت مربی ملکان با یکدیگر بدست آورده فیض عطار آن بحر دل از کف
بستن و بخشایش را رواج و رونق تازه داده در مراتب مناصب و طایف ارباب
روایت افزوده بسی مدارج ارباب مراتب مذکوره اضافات نیز فرمودند از جمله
درین روز سعادت اندوز سپهدار خان که در کاردانی و کارگزاری از افضال
و اقران در پیش بود بنابر دست جایی امتیاز یکی مشمول عواطف والا گشته در جه منصب
از اصل و اضافه پنجهزاری ذات و سوار از آن جمله سه هزار سوار دو اسپه و سه اسپه
رفعت گرای گردید و بتقدیم خدمت صوبه داری گجرات که بنابر وجوه از باقر خان
تغییر پذیر شده بود سرافرازی یافته همدرین محفل خلع بخلعت خاصه و تخصیص بعنایت
شمشیر و اسپ مرخص گشت و همدرین طرب افروز امام قلی نامی که از جانب
شاه صفی والی ایران مصحوب جرات خان رسول قطب الملک برسالت [illegible]
مرو شده از بساط بوس انجمن حضور پرنور بر کام خاطر فیروز گشته نامه که شاه صفی
مصحوب او بدرگاه والا ارسال داشته بود گذرانید و مبلغی مشتمل بر سایر نوادر
تحف و نفایس طرف ایران کشید از جمله سی سر اسپ عربی نسب عراقی حسب
بنظر انور در آورده که هیکل همه حباب بر باد پای برق رفتار سحاب سبقت میکردند
در تندی روی و تقدم بر لقای آتش عنان صرصر رستخیز بوده و بعضی بوبه راهوار بودند
به بود داب السبق روانه میدادند ما خذ سر بخشی که از تندرو بوده خوید حرام
ستاب بخت ایران و اقبال مقبل دم از همایون کوی میربودند و در سرعت رفتار
ره جو درو باد قبول کردیده و چند سر از راهوار حبار رفتار که بهنگام جلوریز
چند تیر رسا بایغ سبک سنگ همرکان ها و کنند ما متحیر اندند و دیده برذخی
دوزده مستغنی مهر انور را کوه تا ابد بی مهر دند ازینجا که آید اقبال از
یکسی او بنظر قبول السر در آمده با نعام خلعت خاصه و چهار هزار روپیه نقد

جهان و جهانیان بوده از پرتو نزول سعادت مقرون و برکت قدم فرخنده مقدم
همایون داغ رشک بر دل سروبستان ارم گذاشت و چون آن مکان فردوس
نشان در آغاز جلوس مبارک بنواب بیگم صاحب مرحمت شده بود عمارتی لایق
نشان پرستاران آن قرهٔ حور عین و والا نهمتان سپهر برین درست نبود بنا بر آن
معتمدان مهابت آئین بر کنه اساس نهادن شبستانی نزول فرمان پذیرفته بسرانجام
مقصد بسر نهند که از جملهٔ خالصات ساحت مقرب سراوق اقبال شد و عرصهٔ باغ حافظ
رخنه که در عهد حضرت عرش آشیانی طرح پذیرفته رفته رفته از تربیت و مرمت
حضرت جنت مکانی سرشار به قابلیت آن بسر حد نهایت خوبی و مرغوبی رسیده بود و در جمال
رشک طوبی شده سدره را ساختمانها بمرتبهٔ کمال رسیده بودند از میامن ورود اقدس
عبرت افزای ملک الملک گشت و شبستانهای دلکش آن که در رعایت ساکنان ... بخشیده
بودند از برکت نزول مقدس رشک فرمای سقف کاخ اخضر گردیده روکش این
ابنوس طارم معلی آمد چون وقت قدوم موکب نوروز گیتی افروز نزدیک شده بود
و در این نیز دیکهای تا دار السلطنه لاهور جایی دیگر در خور ترتیب انجمن جشن
نوروزی باشد یافت نمیشد بنا بر این بزم آرایان انجمن سور و سرور بامر اعلی بنیاد
این بزم دلفریب بر اطراف تالاب که متصل باغ طرح افکنده حضرت جنت مکانی
بود مأمور شدند آغاز سال هفتم از جلوس مبارک حضرت شاهجهانی صاحبقرانی ثانی
چون سلطان سیارگان از سر در نشان حمل بر نشسته روز نزهت افزای بساط
انبساط بر رست و بازار بازار گیتی رواج و رونق کلی پذیرفته گلشن از چهره کار
از سر تازگی و دیگر یافت انجمن جشن نوروزی بفرمان خدیو هفت کشور پیوند نوارد
بجز بی دکانها از رو گوهر و سیم و زر زینت دیگر گرفته ابواب شگفتگی و
بروی نظارگیان عالم گشاده و سریر مینا کار گوهر نگار آن عرش ...

دالان بهجت اساس نهاده آنحضرت است از نزول اشرف سمو مکانت [illegible] اطلس یافت

تا روز دوران فرخنده در زمین [illegible] نشاط انجمن و [illegible] نشاط پرور باشد و در این ایام

صیدی غریب و شکاری عجیب اتفاق افتاد که تفرج آنحضرت [illegible] آمیز [illegible] خاطر

ارباب صید [illegible] و صورت [illegible] مذکور آنکه چون حضرت کشورگیر اقلیم شکار در این

نخجیرستان سرگرم گشت نشاط شدند قضا را در اثنای صید و سیر [illegible] از [illegible]

فاخته‌ای که بخاصه‌بان موسوم است با [illegible] سیاه شکار شد چون این قسم [illegible]

از هیچ صیادی که عمر به نخجیر افکنی صرف کرده باشد چه جای پادشاهان عظیم الشان

منقول نیست موجب افزایش نشاط و باعث وفور انبساط طبع اقدس شد چنانکه

بی نهایت از جا در آمده فرمودند که این دست صیدی نشاید از صید اندازان [illegible]

هیچ پادشاهی شکار انداز دست نداده باشد که در یک روز به دست خود از

یک تفنگ [illegible] زده باشد طالبای کلیم از شعرای [illegible] آن پایه تخت این رباعی

نظم آورده بعرض رسانید [illegible] چون شاه جهان پادشاه کشورگیر افکند بلند

[illegible] نخجیر روزی به تفنگ [illegible] صید [illegible] افکند که [illegible]

[illegible] در [illegible] بعرض مقدس رسید که [illegible] خان ابدال [illegible]

[illegible] شده [illegible] از سکه مبارک نام نامی و [illegible] منبر را از خطبه القاب سامی

پادشاه هفت کشور زینت و زیور داده [illegible] سکه [illegible] بنام مبارک

[illegible] آن کشور [illegible] ماه

[illegible] مبارک [illegible] و [illegible] ماه [illegible] ساخت [illegible] که در عهد

شاهزاده [illegible] حاکم [illegible] هفت کشور بوده [illegible] عمارت

[illegible] آن محل قابل [illegible] شد در [illegible]

[illegible] ماهی [illegible] فردوس [illegible] که طرح افکنده عهد سعادت عهد پادشاهزاده

بلند اقبال به سعادت تقبیل حلقهٔ جلاجل رکاب السرور کتی ماتم ما رکاب ملک ما بان
بعضی کشورستان رسید و ازین سرحلقه سرافرازان گیتی از امثال و اقران
خود شده برین فرق سر افتخار الملک قمر رسانید و روز دیگر تسلیم کرده
که برکنار رودبار جون واقع است از نزول اقدس اعلیحضرت روکش ... ۲
بغداد گشت و از آب رود ... که از رهایت حلاوت بسیار گواراتر و تسنیم است و باعث
... ابر ... و ... الشمس ... در دل دجله بغداد ... در جان
الحیات و سلسبیل سلسبیل اینکه این موضع و از اصل بنیاد نهاده سلیم خان پسر شیرخان
افغان است که بعد از التماس افکندن چار دیوار ان بنابر عدم مساعدت
روزگار فرصت عمارت نیافته ناتمام مانده بود و حضرت جنت مکانی را
نزهت این مکان جنت نشان دلنشین افتاده ان را عمارت و مرمت
فرمودند شیمای ... حضرت سلیمان مقامی در روز دویم اقامت تسلیم کرده
که هفتم ماه بود همعنان دولت و سعادت سوار بود شده بخت زیارت روضه
حضرت عرش آشیانی همایون بادشاه شتافتند و بعد از اقامت مراسم طواف
ان عالی مقام و ادای وظائف زیارت آن حظیره حضره که از اشرف و ارفع
اماکن متبرکه این کشورست انعام این خدام و مجاوران و امثال ان بجا آورده
متوجه زیارت مرقد مقدس قدوه السالکین و برهان العارفین سلطان المشایخ
شیخ نظام الدین اولیا شدند و از روی عقیدت تمام بر سبیل استفاضه الطاف
میامن برکات ان روضه پرنور ... خاطر فاتحه ... رجوع ... درجت
و دران خاک پاک ... مبلغ ... از سرکار ... سوار ...
والا قدر ... حسب الامر ... دربار ... والا اصحاب استحقاق
... رسانیدند هشتم ماه بجانب ... راه ... شده عمارت عالی که دران

[illegible] مسخر و اسباب [illegible] ساختند که تفرج شکارگاه صید [illegible] نموده [illegible] بازگردد
درین روز خان [illegible] را با تمام [illegible] و با لشکر [illegible] حاکم خان را
[illegible] صد [illegible] شریف و شیرخان را [illegible] هزار روپیه اکرام بخشیدند
[illegible] هم از انجا کوچ فرموده بجهت رعایت احوال رعیت جمعی از سپاهیان
[illegible] کوه بندر [illegible] جهت نگاهبانی محال زراعت تعیین فرمودند تا از عبور لشکر ظفر آثار
[illegible] نگاهبانان [illegible] این [illegible] گردیده باشد [illegible] دستان [illegible]
این بیابان ها مردم [illegible] را [illegible] و باعث زراعت مقرر فرمودند
از روی حق و راه حساب حیف و میل [illegible] نقصان [illegible]
[illegible] خزانه عامره نمایند [illegible] پنجم ماه مذکور مطابق چهاردهم شهر شعبان [illegible]
[illegible] که از قدیم الدهر [illegible] معتبر [illegible] است مقام فرمودند و چون
[illegible] چند [illegible] گرفته [illegible]
[illegible] و با تمام [illegible] رعیت [illegible] رسانیدند [illegible]
[illegible] سبز رنگ [illegible] زبردست [illegible] نموده [illegible]
[illegible] شیر [illegible] ماده [illegible] از انها [illegible] ماده
[illegible] صید فرموده و [illegible] زنده گرفته [illegible] فرمودند [illegible]
این روز برکت افروز که لیلة البرات بود [illegible] سلاطین [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] کنار رود [illegible]
میان [illegible] کردند که مانند [illegible] نظیر [illegible]
بود در منزل چهارم [illegible] رود [illegible] فاصله
صید نموده [illegible] هفت من و ده سیر و دیگر که ماده بود [illegible] رسید
چهارم [illegible] اعتقاد خان صاحب صوبه [illegible] در یک منزل [illegible] کالی

حال با یران شناختند اکنون معاودت نموده اینک کلکته در

ارسوادت اند وزر زمین بوس درگاه والا بر کام خاطر فیروزی یا[illegible]

[illegible] نفور سبب عزت با چند اشتر بردعی از شتر بختی و انواع [illegible]

[illegible] ایران برسم پیشکش گذرانید بیست و پنجم ماه مطابق چهاردهم رجب [illegible]

خجسته انجمن وزن مبارک ... سال چهل و سیوم از عمر پاینده با [illegible]

آرایش یافت و جمیع مراسم معهود و آداب مقرره این روز از ورود [illegible]

بظهور رسید [illegible] از اصل و اضافه شش هزاری ذات و سوار

سرافرازی یافت از نوادر امور غریبه که در این روز [illegible] آن روی داده

باعث حیرت نظارگیان شد اینکه رستم وان و گیتی آرا [illegible] زنده [illegible]

نموده که با کمال دلیری مجالا زنده فیل که مست بود یا جاوه فیل که بسیار

کلان است [illegible] بند و دست [illegible] و کله فیل رستوار نموده حرطوم

و سر او را بدندان میگرفت و چون فیل نیرو [illegible] و میکرد و با ریخ

بسوی او آورده [illegible] فیروز از خانه نجسته [illegible] آمد

و [illegible] عقلت حضم و منتهز فرصت خود برده فرزین بندجلدی [illegible]

با اینکه رفته رفته خود را بجای خویش رسانیده و دندان [illegible] کفل و سایر

اعضای او بند میکرد و چندی [illegible] بطور آورد که فیل [illegible]

یاورده و در عرصه میدان فیل [illegible] و باعث حیرت [illegible]

[illegible] منزل شاهزاده محمد دارا شکوه [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] السعادت [illegible] سلطان پرویز [illegible] فرخنده

[illegible] بقا کرامت فرموده [illegible] سعادت [illegible] و قدوم و برکت

[illegible] بود از فیض ورود حضرت [illegible] انواع [illegible]

[illegible]

و درهمین روز سعادت اندوز ملازمت کسب نمود و نظام الملک حسب الامر بالیا
[illegible] الله سعید خان بهادر شد که در قلعه گوالیار با یکی از حریفان او که بجمعیت در فتح
احمدنگر بدست آمده بود و یکی از کلاهداران و فتح خان را با وجود [illegible] بسبب
شرارت سرشت و فساد نیت تا بمنصب بلند [illegible] مبلغ دو لک روپیه
سالیانه مقرر نموده فیلی مرحمت شد و دوازدهم ماه مذکور مطابق سلخ ربیع الاول
سنه هزار و سی و سه فرخنده محفل جشن وزن مبارک قمری سال پنجاهم
از عمر بیشمار [illegible] روزگار بآیین هر ساله آذین وزن بآیین یافت و سایر
رسوم و آداب این خجسته روز سعادت اندوز بظهور رسید و چون قرارداد
خاطر اشرف آن بود که هرگاه سردار سپاه ظفر دستگاه در باب بعضی
از مهمات دولت بیکی از شاهزادهای والاقدر تفویض یابد بمنصب والا
بنام نامی آن والاگهر تجویز افتد و درهمین ایام چنانچه سابق ذکر یافت
سر شاهزاده شاه شجاع بنظام [illegible] و دکن مرتبه منصب عالی یافته بود
بنابرین بطریق اولی تعیین منصب بنام شاهزاده لزوم عقلی داشت
لاجرم درین روز مبارک بنام نامی آن والاگهر منصب دوازده
هزاری ذات و [illegible] هزار سوار و مرحمت خاصه و خطاب [illegible] سربلند یافته
دقایق [illegible] آن [illegible] بعنایت علم و نقاره و طومان طوغ دستوری
نصیب [illegible] سرحد و [illegible] تعلق و رعایت [illegible] اختصاص [illegible]
عمدة الدوله اسلام خان بخدمت میربخشی از انتقال صادق خان و مرحمت
خلعت سرافرازی یافت و بنابر حسن اتفاقات عدد حروف بخشی ممالک
تاریخ استعداد آن قدر [illegible] استعداد بدین سعادت عظمی موافق
آمد خان دوران بمرحمت خلعت و شمشیر خاصه و اسپ [illegible] و سعادت تعیین [illegible] فوج

ان سلسلهٔ علیا را آماده ساخته اخلاف و اعقاب ایشان را روز بروز
قابلیت هر رسم پرستش این دودمان بارگاه علیا بایست برافراشته که نشا
عظیم القدر بلند اختر سلطان اورنگ زیب بهادر را در امور ولدیت و فا
فرستادند که بعد از هر رسم پرستش او را با برادر البس بجلادت
ساند و چون همگنان تبارک ازین سعادت عظمی یعنی انجمن حضور پرنور
تال عظام و امرای با قدر یافتند هر یک را در راه ترتیب مراتب خلعت ردی دادند مقدار
سایر خلعت داده مفتخر و مباهی ساختند و از افزایش مراتب مناصب پایه
قدر و مقدار هر یکی بر این موجب افزودند جعفر خان بمنصب عالی هزاری ذات
و دو هزار سوار و روشن ضمیر بمنصب هزاری و پانصدی و پانصد سوار و عبدالرحمن
از اصل و اضافه بمنصب هفصدی و هفصد و پنجاه سوار و ابراهیم را اصل و اضافه
بمنصب پانصدی ذات و صد سوار بیست و پنجم شهر سلطانی و دوازدهم ربیع الاول
محفل فرخنده مولد حضرت رسول صلی الله علیه و سلم برسم معهود هر ساله
انعقاد یافت و زینت شب بزرگوار پادشاه دیندار از روی نهایت ادب
براورنگ خلافت و زینت جلوس اقدس نفرموده مسند نشین گشتند
بر سر نقطه خاک اعتبار را در کشیده حضور ساخته صفت طبقه ربانی را
یه گرانبها نشیمن دادند نخست در آن محفل خاص جوان اطعام عام
کشیده انواع اطعمه وافر و حلویات و مقلدات خوراک جمال بترتیب
چیده شده و بعد از برخاستن خان نوال رواج اقسام بخورات طیبه و
ات انواع خوشبوها از همه سو برخاست و تمام ان لیلة القدر سلادت
ذکر شمع باید آن سایر ارباب فضل و دانش و اصحاب صلاح و تقوی را
فت فرجی و رسال و امثال آن داده و مبلغ بیست هزار روپیه بجمیع ارباب

که از افتادن تزلزل در بنیاد تمکین و بنیان تمکین و کیشان راه یافته بود و با ایران
بنده دولتخواه مهابت خان در باب تسخیر بقیه نظام الملک [illegible] در عرضه
عرایض به درگاه والا رفع نموده از راه خیراندیشی معروض داشت که چون از
تا کنون یکی این صوبه را بنابر کشیدن لیاقت های سابق که در آن نزدیکی از دوری
عدوبندی و کشورستان [illegible] مبتنی نخواهد شد مناسب صلاح دولت آنست
که برادری [illegible] افواج بحر امواج از دریای لشکر منصور که مدت مدید است
بوده بالفعل قوی نیرو و بازو [illegible] شاهزاده های نامدار
با سایر اسباب جهانگیری بدین صوبه ارسال یابد لاجرم بندگان حضرت
نیروی بازوی خلافت کبری و دوامان رکن رکین اورنگ سلطنت عظمی
شاهزاده جوان بخت شاه شجاع را جهت تقدیم این امر عظیم برگزیده از روز یکشنبه
ششم شهریور مطابق بیست و دوم ماه صفر ختم بالخیر والظفر [illegible]
آن برگزیده نظر عنایت را بمنصب ده هزاری ذات و [illegible] هزار سوار سرفراز نموده
کامکاری برافراختند و از مرحمت علم و نقاره و توپان طوغ و تشریف خلعت
خاص با نادری [illegible] زمرد و مروارید و شمشیر و کمربند مرصع و دو رأس اسپ [illegible]
مرصع و دیگری با ساز طلا و [illegible] از روی [illegible] و [illegible] چنانچه [illegible]
پذیرفته کشورستان این اقلیم در وقت توجه تسخیر سمت جنوب [illegible] سوار [illegible]
[illegible] فیلی خاصگی با یراق [illegible] پوشش مخمل زربفت [illegible] فیل [illegible]
[illegible] رسم انعام [illegible] اکرام این عظیم القدر کریم [illegible]
[illegible] والا مرتبه و بلند آوازه ساختند و [illegible]
تائید [illegible] دست [illegible] بلند [illegible]
افضال [illegible]

آن جهان جهانبان کالبد جهانیان را بدان بستر گران ساخت [illegible] که [illegible]
دار پیری عمر و فتور عالم قالب تهی شد و این بار تلخ کامی میان طبایع و عناصر
[illegible] و آرام سکرات با ساری انگیخته کار تدارک کشید چه هر یک [illegible]
مجلد دیرین حال خورد و بزرگ صالح و طالح دست از کار و بار گرفته و زده
جهت عابد زاری بندگان پادشاهی نوازگاه جناب الهی بود از بسکه
بکرم الهی بود از سه روز عاقبت عامل و شفای کامل حاصل گشته اطبای
پایتخت کلکته ای گرامایه و انعام چهارده هزار روپیه نقد سرافراز گردیدند
و مبلغ یک لک روپیه که شاهزاده های والا گهر و امرای مامور برسم تصدیق آورده
آورده بودند حسب الامر عالی بر بیمارمندان گیتی قسمت یافت و مبلغ [illegible]
که بحکم صاحب و سایر پرستاران محل سلطنت مخدرات امرای عظام برسم
صدقه درون شبستان خلافت فراهم آمده بود بر زبان [illegible] از رکا[illegible]
مرحمت شده مرهم کافور در هم موجب راحت ناسور جراحت فقر و فاقه گشت
و قرص کهربا بر زرد [illegible] دل خستگان مرتبه مرهم احتیاج [illegible]
و بیمار مهر ساینده باعث رفع خفقان خلق و اضطراب بیمار و غربا
بر آیینه روزگار گردید و دیم شهر نور سیف خان صاحب صوبه اله آباد
بشرف ملازمت دریافته هزار مهر و هزار روپیه بطریق نذر گذرانید
توجه والده پادشاهزاده و نامدار شاه شجاع حسب الامر اقدس ارفع اعلی سمت
جنوب پایتخت تسخیر سایر چون اکثر ملک دکن بخت بی توقف و تملک [illegible]
رقاب سلاطین اورنگ زیبش مانند اقطار اقالیم خاور و باختر زیر تیغ
و نگین [illegible] درآید و از فتح دولت آباد که دار الملک [illegible]
آن [illegible] وهن و فتور و سستی قصور در ارکان قرار

[illegible]

چنانچه بابو جیو این مراتب در آن لیاقت دو هزار سوار که در کار غلیب کارگذار بوده
همراه صدر نشست از این رو دیده ور رشته این خدمت را بدو گذاشته سید ولی خان
و چندی دیگر از ارباب مناصب والا را همراهی بار داده نشست و خود با خان زمان
و دیگر سرداران فتح خان و نظام الملک را همراه گرفته متوجه مقصد شد
و در عرض راه فرقه تفرقه اثر بیجاپور همه جا از خود جلادت نمایان نموده مراسم
شرع چشمی بجای آوردند و چون تنی چند از بهادران موکب اقبال با
گوشمال ایشان جلوه‌ای اندر چند جای [illegible] رشته به پای ادبار [illegible]
[illegible] ما چند و در طی بعضی یکه تاز بهادران کار رسان از دستیاری سر بازی
سر [illegible] چنانچه بابا جی و [illegible] از جمله سرداران عمده عادلخانه در میان
بقتل رسیده چون نواحی ظفرنگر سر منزل سپاه ظفر دستگاه گردید
بنا بر آنکه ذخیره بسیار در آنجا انبار شده بود و چنین [illegible] بیشمار بحکم
اخبار [illegible] خانان [illegible] و [illegible] مقصدیان برهانپور از نزدیک و دور
همراهی لشکر پادشاهی شده خبر رسیدن ایشان بیشتر رسیده از این رو
نرخ غله رو به ارزانی آورده بود لاجرم سپهسالار رعایت عسکر
منصور منظور داشته چندی قرار توقف در آن داد و در این حال [illegible]
و باقی مخذولان [illegible] از دسته [illegible] و بنیاد نشان بر آن
قرار یافت که از سر ستیزه و آویزه در گذشته بدست آویز عجز [illegible]
صلح و صلاح آورند تا مگر از این راه به سر منزل عافیت و سلامت
برده از این در ابواب [illegible] روزگار خویش کشانند
بنابرین [illegible] را برای درخواه این التماس عالی درگاه
[illegible] درگاه فرستاده و بحکم [illegible] گفته اند [illegible]

[illegible] که بنده و کار پردازان رسانیدن رصد از دولت آباد به برهانپور
که در دکن بصد گروه رسمیت است ابداع شده بود چنانچه بار از کاروان بی تکلف
میتوان گفت که بار راکب در نیم ساعت از خانه زین بر روی زمین نرسیده باشد
ولیکن مراکب بیدار در کل روی جلب بنده نیز [illegible] از راه صواب آرای سالار
برین جمله قرار گرفت که الکاها بایه حصار دولت آباد و مضافات آن از
[illegible] و از ان کارگزار حال بسیار سپرده خود با یکی بنده ها که از اوقات
پاسبانی قلعه باقی [illegible] خان و نظام الملک را همراه گرفته متوجه برهانپور
شود و چندی در آن امن و سرور آرمیده فارغ البال و خوشحال قرار گیرد
پاسبانان بعضی چند پاسود یکی بر آورده دستوران را از پاسبانی [illegible]
و بر طبق این دستور صورت پاسخ موافق قانون خرد و آیین سلاطین
آفاق گیر کشور گشا رست کار بسته از سر نو بعد و بندر و اقلیم [illegible]
و بالجمله چون ارباب وفا و وفاق دران هم دستور [illegible]
بسیار مشقت [illegible] کشیده بودند [illegible] در قلعه [illegible] که از سر مایه
قلعه داری توان [illegible] کسی از دیران [illegible] بقبول این امر
مبادرت نمودند مقصد [illegible] و تکفل آن کار دشوار شد در اینحال
خانه زادان که ارادت خاص [illegible]
[illegible] قدم خدمت و صدق عقیدت [illegible] قدم در [illegible]
[illegible] تقدیم خدمت [illegible] گرفته از روی صدق ارادت [illegible]
[illegible] و چون خان [illegible] این امر دشوار [illegible]
سخت [illegible] دیده دانست که اقدام باین [illegible] از دست [illegible]
[illegible] جمعیت [illegible] که [illegible] بر کردن [illegible] نمی دارد

وفادار و بهادر خان جانسپار آمده نخست سپه‌سالار را بقبای نیمه

خاصه با تکمه لعل و مروارید و شمشیر مرصع و دو اسپ خاصگی یکی بزین زرین

و دیگر با زین مینا و یراق نقره و دو نشیمن مخمل زربفت و ماده فیلی

دیگر سرافراز ساختند و خان زمان و لشکرخان را نیز از مرحمت خلعت

و اسپ و فیل برنواخته همگی را بدست سید علی بخاری رسالدار فرستادند و لشکرخان را

بخطاب مستطاب خانه‌زادی کامل نصاب بلندنامی و کامیابی شادکامی

بساخته مرتبه منصب او را به چهار هزاری ذات و سوار از اصل و اضافه رسانیدند

و مساعی جمیله سایر بندهای درگاه که هر یک در این ایام توفیق تردد یافته

مصدر ترددات شایان شده بودند مشکور افتاده همگی منظور نظر عنایت گردیدند

و هر یک سزاوار حال و قدر سرافراز شده نتیجه نیکوبندگی یافتند و چون بدولت

که این مهم بانصرام رسیده نهاد خاطر بر وجه احسن بپایان انجام رسیده

بود و کار بدخواهان روزگار بکام اولیای دولت ابد فرجام گشته همگی کامیاب

و منتهی المرام شده بودند و اعدای این دولت که جاوید باد و لله الحمد

بالتمام مقهور و مغلوب مخذول و منکوب گشته چنانچه بالفعل در سرحد ملک

جنوبی کاری نمانده که بخیریت و خوبی سرانجام نیافته در حیز قوه مانده باشد

و با این معنی بهادران جانسپار اخلاص شعار در مدت محاصره قلعه [illegible]

که از آغاز تا انجام چهار ماه کشید انواع تعب و افراد آزار کشیده بودند

خصوص علت عسرت و تنگی معاش که از رهگذر قلت غله و وجه باب شده بود

معهذا اندک مدت که در آنجا بوده در معارک مقابله و مقاتله غنیم که بیشمار جسارت

عدد و حسب شوکت و کثرت متعدد ده از آنها وفاق بیش کرده بیش کرد درد برانده

همه جا بجمعیت بیدلانی کوشش خاک آورده بودند و با این معانی اغلب از تاب

شاه عباس جهانگیر در آن ولا مشرف جامی شده بود و بعضی از اوباد و دولت ایلچیان
بجا آوردند و خطبه بر خطابه عرش مثال مملکت سپهر کشور شاه زیبا که بر فراز منبر رسیده بود
بر خواندند و ملائک مملکت آسمان و زمین و رجال منبر به پایه سپهر برآمده جلوه گاه
وجلال صاحب قران دوم و رسم دعا استدعا نمودند و در میان آن دو در آن میانه
عنبر بیز این این که هر دو دعا طلب آمده میرسید و دولت و اقبال ها و بود و این دولتکده
عطی که مطلب عمده اهل آسمان و زمین است از درگاه بی منت درخواه
نمود امید که دولت ابد قرین این صاحب قران کشورستان جهانگیر
بحسب طول از هند و کوه بدخشان با جبال کامروا کوچ و در شام که در هوای
خاوران است فرو گرفته و بحسب عرض از هندبار و زمیندار و با هندبار
دکن را بحوزه اقتدار در آورده عنقریب قاف تا قاف آفاق بمواجهه دولت
با هر دوان را مانند مهر انور که از کشورها در تا اقلیم با خنجر از بریزی هر نگین
دار و بحت بتصرف در آرد   این دعائیست که بر اوج فلک تا رفته
کنند لطف الهی بقبول استجابت مجلد عرصه درست سپه سالار متقضی ...
فتح و فیروزی اولیای دولت بعزت روز و فیروزه کن ایش چهار شنبه دوم شاه
روز تیر ازماه تیر که بنا بر رسم معهود همه ساله انجمن حضور پرنور رسانیدند و مین
عید گلابی زینت پذیر بود و بندگان حضرت در این کام تجنبی و کام یابی
سعادت افزایش اشرف سریر خلافت به دیدار رسیده جواهر انها
دولت کده جاوید مهر رسوم مبارکباد آیت و عید سعید یکجا آورده اهل
سرور و سرور نوای شادی مبذوه جمع رسانیدند و حسب الامر عالی
کوزه دولت و الا را بنا بر رسم شادیانه بنوازش بادشاهانه نوازش حضور معهود
انجمن فردوس پایه آن بادشاه دنیا و دین بتازگی بر سر جمع گذاری بنده های

ارسال بود و وارده [illegible] از جمله اسباب اندوه سواران جنگی [illegible]
بقبضه قبض و ضبط درآورده بود و بدست ماراهیان [illegible] بسته اند
و لشامت نحوست و بدسگالی از پیشت [illegible] عرضیه و مالی و
بدنبال آن رسیده [illegible] زده حالا دمای کشند و چون
کار سپه سالار رشید آفرین نامه متضمن انواع تحسین و استحسان
بجا آن مذکور نوشته ارسال داشت و از وجب الاستصواب خان [illegible]
عیال سپاهی بور الجعفر بیک قلعه دار کالنه سپرده خود در وانه ولایت
شد در منوارع عسکر اقبال خون نیابد سعی جمیل و جهد بلیغ [illegible]
نقب حصار کالات [illegible] اهتمام اتمام آن بعهده تعهد او بود در عرض
سه روز تمام شد سپه سالار نامدار از روی عاقبت نگری
و خاتمه اندیشی بخاطر آورده که رتبه چند ترتیب دهد که اگر بالفرض
بحکم اقتضای قضا چنانچه بعضی از اوقات روی میدهد آتشی
بباروت در نگیرد حسب المدعا کارگر نیفتاده رخنه در [illegible]
نگردید بهنگام یورش از آن نردبانها بر دیوار حصار برآیند بنا بر آن
آتش خوردن نقب وقتی تاخیر افتاده روز سه شنبه دیگر [illegible] قرار
یافت مادرین عرض رتبه نردبانها مهیا شود و چون در [illegible] فتح [illegible]
از قرار داد مذکور مهیا و بعقرر خبر یافت قطع نظر از همه کرده
میدانست که عنقریب این حصار نیز مفتوح شده مالی و جان و ناموس
او و نظام الملک عرضه فنا و زوال است ناچار عبدالرسول [illegible]
[illegible] را نزد خان خانان فرستاده زینهار خواه و امان طلب
در صلح و صراحت چنانچه مقتضای حال و لازمه وقت

...تا با افسرده نهایت ایستادگی نمودند تا بجوی کار زار در...
بمیان آمده بمعانی عظیم روی داده در اوج الهمر بعنایت الهی غالب و قا...
مقهور را منزل کنگ کالی حسنی واد نمودند چون آن تیره درونان کار نا...
تونیده از نمودکه بیرون تا حصنی که یاران راجپوت تا نم کرده رسم تعاقب بجا او...
کروهی انبوه را روانه دارالبوار ساختند و چون اولیای دولت قاهره را...
با وجود کمی الیشان و کثرت آن تباه اندیشان از نیز دست فتح مندی بر داد...
حضوصی سرا پای تن با قوت کار نعمت تبارک و جو هر سرو پا جسم کوتاه نظران...
تن ما شناسی سرمایه بعبارت بعیرت بطهران تا سپاسی کردید سپه سالار...
با سایر سران شکر کنانی و سپاس گذارانی برکشته بمعانی فتح و نصرت سیمای...
دو کوهر ارزشی کنج نامه معکر اقبال جا و دانی نزول نموده روز دیگر امرا و عبد الله...
سوار و هزاو ند خان و سید سالم و امینان اختر بخت کار فرما کار کرده...
خود را با در اک سعادت عطلبی بندیکه درگاه و الا نزد یک ساختند و خلقه...
بر و ر دار الفتح عبودیت که فی الحقیقه مفتاح ابواب سعادت است زده...
راه این مقصد اقدس در این شارع النجاة و در این است کوده نمود...
قبال بو سنند و در همین تاریخ نیکیه اهار و در سیبر کشته خان خانان...
بار سید علاولی شتافته اراده نمود که لقب شرفای یاره ها کوت را...
سیدی از بن جنس خانی کسا شفته بیار رت انباشته بود و سوالش و سعد قضا را...
خان از این قضیه آگاهی یافته آتش در جان او افتاده دود از نهاد...
و بی توقف بوکونیدت و کیل خود را نزد سپه سالار ارسال اشته...
ور تفرج و نیاز بینام داد که چون این بنا خاطر قرار داد اندیشه...
عقیدت کیش آدت شبه ان است که به تسلیم کلید و اقعه ابواب ابی...

[illegible]

... را با هم قرار ساخته و ... را و دو ... [illegible]

بر ... ایشان افتاده از برای خویش ... درین نزدیکی افتاده

بود که خان خانان بنا بر آنکه هنوز کار یکرو نشده بود و از دو سو ...

غنیم ... بود ... صلاح وقت در ... ندیده رخصت نداد و ...

بنا بر ... و ... خویش ... اسباب ... خویش ...

... وقت در روز کار ... وقت دیگر ... بالفعل ...

... ساخت ... از ... سپاه ... افراشته خاطر خود ...

... معتقد ساخت و ... برفاقت ... سردار ...

و چون اهل ... در اطراف ... مصاف ... جوی ...

وقت ... کم فرصت بودند ... مردم ... را ...

از ... مردی ... و ... ببندند ... باتفاق یکدیگر ...

را ... حمله ... و چون ایشان دیدند که ... کشید

... که ... خویش ... دل بر مرگ نهاده

... از ... سپاهیان ... آمده دست و بازو

... مراد ... مردی ... نامداران

... لوای بلند نامی افراخته ...

... مردی ... از همراهان ... در راه ... داده ...

... کرده و چون خان خانان ... و وقت ...

... اعدای دولت ... رزم ... مردم ...

... ساخته ... دل ... فتح ...

... که ... باد ... را از دل ...

همگنان بدست آورده بود و بنای کار نو و همینا حقت می نشست [illegible]
و چون ازین راه مردیها بهره ور و در همه جا ها یافته نیرو خواهی [illegible]
بقبول خاص پذیرفت بخت رفته رفته کارش بجای رسید که در امور دیوانی
انملک [illegible] کرده در [illegible] و ملازم عادل خان راه یافت چندانکه [illegible]
از مرتبه امارت و وزارت ترقی کرده مدار کار رو با سیف و قلم و رتق
و فتق امور ملکی و مالی آن در خانه سر و قرار گرفت ملخص سخن [illegible]
باره روزی که [illegible] طعم حرب [illegible] مغفور بخشیده بود و نیز [illegible]
سرپنجه آن شیرافکنان قوت بازو ندید از فرط تجرد [illegible] فتح و ظفر
عرصه گرو فرو فروغ هجوم جنود [illegible] و [illegible] کمی عساکر را باعث [illegible]
کار عدم آن پنداشته همت بست بهمت مرحلت دولت سعادت [illegible]
[illegible] بخت [illegible] با سه هزار سوار روبرو
خان زمان [illegible] و خود با یاقوت و همراه [illegible] هزار سوار زره
بمواجهه فوج کلان پادشاهی [illegible] سالار لشکر شعار چندی را
بضبط ملک [illegible] درون عنبر کوت [illegible] گذاشته [illegible]
بر [illegible] مقرر ساخت [illegible] در خارج [illegible] در روبرو [illegible]
کشیده [illegible] باشند و با وجود آنکه اینهمه خلافت
بسرداری [illegible] بوده بنابر فرط [illegible] خاطر [illegible] تنبیه
چند معدود از بهادران قوی دل [illegible] از قلعه برآمده با آنکه [illegible]
شده بود سید [illegible] و قلیلی که همراه [illegible] غنیم روبرو گردیده
بی آنکه کار بطول کشد بیاد حمله دلیرانه که در حقیقت [illegible]
از [illegible] جمله [illegible] را که [illegible] کار زننده بود [illegible]

در این چند یوم روز کار ظفر و فیروزی روز افزون اولیای دولت و بهادران بهره شده
قسمت اندوز و وقع و ظفر و غنیم تیره روز اکتشف شده و شکست و [illegible] نصیب نعمت
اعدای بی‌تمیز نصیب بر جوزده از ضرب تیغ شعله امیغ سحاب داران با باران
شتاب و کمال اضطرار و اضطراب پناه بقلاع قرار بردند و خان زمان
سلطنت و منصور با همراهان و همراهی عون و صون عالم بالا للواء والاداره اقبال
داده راهی سمت مقصد گردید چهارم [illegible] داد با سایر اولیای دولت ابد قرین
مقرون با نصرت آسمانی و مصون از حشمه اقوا زمانی و ولایت اباد معسکر
اقبال [illegible] دانی رسیده [illegible] لک روپیه خزانه با صدمن باروت [illegible] بارادکاه
علیا رسانید مجلد در مولد [illegible] که سر کار [illegible] چند روز علما ملازم خان فانا لنا
[illegible] ورشته بنا [illegible] قلعه ها [illegible] رسیده موقوف انباشتن ان باروت
[illegible] را به حقیقت [illegible] سپه سالار بود و [illegible] دار [illegible] خواه کار طلب
[illegible] همواره طلب کار پیشرفت کار ولی نعمت حقیقی خود بوده بر سر اقدام [illegible]
[illegible] دستور [illegible] رسانیدن آن اراده داده بود که بحسب اتفاق
بنا بر [illegible] تسخیر آن حصار غضنفر [illegible] وقت بوده در عین آنکال [illegible]
[illegible] آمده [illegible] پیوست و رسیدن او که [illegible] اولیای
دولت [illegible] جدال [illegible] اشتعال نمود [illegible] تعویق اتمام [illegible] مذکور گردید
و این [illegible] رسید [illegible] از [illegible] و کی که بنا بر کمال [illegible]
ذات [illegible] سلطنت صفات [illegible] و رسیده [illegible] کار
[illegible] از [illegible] از فرط [illegible] سلطان [illegible] صفت
مجاری عروق [illegible] قلوب مردم در آمده با ابرام و الحاح [illegible]
[illegible] که ازان [illegible] مردم کرده [illegible] اعدا

سالها چنانچه مکرر سبق ذکر یافته اغلب اوقات این روز تیغی سطوت غلبه ایشان امیدوار حمله
دلیر دیگر اداده وار سر ثبات قدم و روی قوی و رای تمام در ساخته متوکلانه
با جنگ جوئی نیز اصل سپاه بیشتر رنگ قرار روی و رنگ ریخته طرح دارو گیر در انداخت و بنیاد
پیکار بر اساس رسوخ عزیمت پایدار نهاده بنابر شکست همگنان که گنگره ثبات
شده بود و بحدت اضای شان بهای بشکنان را از پی بست استوار ساخت چون [illegible]
این قرار داد در ضمن این بنیاد و تخریب حباب باد و چون آن مشتمل بر حمل
بد نهاد و بر پایه ارآده حملهای دوره نهاده قرار قلع و قمع بر اصل آن جمع
پریشان حال با خود داد بی اختیار خود را بر قلب آن سبد لان فدلان
نعره زده هم در حمله نخستین از کشش و کوشش شیرازه صفوف
آن فرقه تفرقه پیوند را از یکدیگر گسسته جمله را از هم پریشان ساخت و چون
در عین گرمی هنگامه مصاف علامت اهل خلاف منظر بنا در حق که بیشتر
از مبارزخان می شتافت و دوام نظر بر کارکرد اقبال انداخته از قوت اثری
دولت بی زوال نیروی بازوی و قوت بال اندوخت و از سر تهور و روی
تجلد قدم بعرصه مصاف نهاده داد زد و خورد داد و کمر مردی بر دامن کینه
بسته بازوی بیاد در پی لشکر او زنبه برکشاد و از جانب بیگ مبارز خان
چشم امید بر نصرت آسمانی و تائید دولت پادشاه دوخته از مواضعی
گران تیغ دودم و مقراضه پیکان دوسر جامه رزم بر سایرین اکثر پیل
سر تا سر آن کرده کم فرصت زیاده سر بریده و بیاورد بهرامی اقبال
این تائید پرور حضرت ذوالجلال چون آن خاکساران باد پیما را گرد نیست
قضا کرد که دست داد با زور سراپای ایشان آمیخته بود و با خاک تیره جمله
مصاحف بر آمیخت با جمله ورین پیکر [illegible] از کرد و لسبار بنو خفته یک اختر

هنه تیره بختی این حرکات تباه و انواع های دور و دراز حرکات واهی برقبا
خویش باصیتی دیگر برمیدار شدند و احیاناً در ضمن سلحشوری در رو در روی دست ما شکوه
دولت و رزآوری بروالیس پاینده کان ازو دیر دستور معهود دیرینه کفی چند گاه
پاینه جا در برداده پس از غلبه یاسی یا عار مغلوب و منکوب سمت فرار قرار بسی
میکردند و هواخواهان دولت ارجمند گاه در یکه بهادری و دستیاری های ان سختی
سنگین برداده دستبردهای درخور دیده آن گروه گراکچان سوخته جرمی را قدر
جوی وزن نمی نهادند مجملا نصرتخان و علیراج با اولیای دولت ابد پیوند پیوستند
خان زمان و رهمان ملکان ترتیب صفوف پرداخته فوج هراول را بسرداری نصیرخان
و راجه بهار سنگه و از جمع عمومی رانا و مبارزخان و علیراج و بهادرجی و
بسرخان و دوبرای با جندی دیگر جنداول مقرر ساخته خود با جمعی در فوج قول ایل
ارار سند و خزانه و اوقه را احاطه نموده و باین توزک شایسته مرحله نورد گشت
چون آن مخذولان حصول مکر خویش از ایشان کرده بودند زیاده برآن حیف
کاری را بابهای پیشرفت نشده و دیگر بها پایان نمی رسند با آنکه در زد و خورد کاری پیش دیگر باره
حیله پردازان اهل نفاق این تدبیر باطل و برو بنا قیض را لحلیه اتفاق کلمه
آرار سنکه جون اکثر دیران کارزار نموده در فوج جنداول و هراول معمای اند
و اغلب اوقات نیز ... و دکی ده از قول دیده بوده فی الحال کومک ها بجنگ ارین
دو گروه ما نمی توانند رسید صلاح وقت آن دیدند که نخست راه بفوج قول السمبه
برایشان کمین کرده به یلدرم باین قرار داد سه هزار سوار جنگی برگزیده در جناح
ها که ترتیب صفوف جنگ نموده بر صف خان زمان زدند ... دیگر ...
و ... با استظهار ... کاردل رستم ... همت ...
گماشته ساییر ... آثار ... اخوان والقصار ... اخبار

نیابت دیرا در بلخ نیکو لدن نشسته سوار بیک ابدالیک الحاجب منی و غنیم لشکر انداز سرکب باز
طغو بکرد و دستیاری سپاهیان سنگر و احمد خان بیان صواب دید نمود و بزرگان
مذکور با وجود کمی جمعیت با بیکم ازان زیاده سران سپاه و رده رو نمود جبهه
ان تیره درایان زیاده بار و بمقابله و محاربه کشاوند و عاقبت بنیروی
تائید الهی و بقوت توفیق آسمانی فرصت نصرت یافته جمعی کثیر از ایشان
در آورده و بسیقر مهر دادند و باقی ناگزیر راه گریز سپرده فا دار البوار
قرار سیح حافرار سیدند و چون خان زمان با جوانب و علم مقتضی المرام
بطغو بکر رسیده از آنجا متوجه دولت آباد شد و این خبر نغمیم رسید بنابر آنکه
در این مدت سایر سعیهای مشکور آن گروه مقهور مهارت شوب شده بود
و دستان خیال ایشان محال گویش با طلک کیسی بنابر فرط و حش و ضعف
او همان از سود عنکبوت گسسته جهت من تدبیر حج در باره تجهیز یا قوت
و رفقای دیگر تحت سعی ارسی انگیز هیست از زاهی طمع لشکر ان الشوب راهی
و اندیشه خطا بیشه ناقص همراه آن گروه حق ستیز شده بود ان ترک صالع
و تاخیر کردند تا چار رفته و دست و صلاح کار رو نشان دلیا و در همین زیاده
قرار بران دادند که با یا قوت و سایر همراهان او پیوسته با همراهی ایشان
سرراه بر خان زمان بگیرند و بنابرین لشکر دو درد را از دولت آباد
برآمده راهی گرده راه گریز پیش شدند و بعد از الحاق با ایشان جون ارسی بو
تصمیم آن عزیمت ناقص نموده باتفاق و ازانه مقصد گشتند و چون فالخیان ان
از اندیشان آگاهی یافت لشکریان دهکاری را ناامزد نمود و خان زمان
نموده لشکر جبه تمام فرستاد و غنیم مخذول از وصول فوج کومک کار زمان
در یا نزدیکی جمعه با چند از دور می انداز چند بنابر بعد لیلیک

ها از دیگر درین حال چراغ قطعاً بکثرت تفرقه و تفرقه گروه همبا از دست نبود
با ... و درین میانه از قلت عدد که اغلب اوقات علت ... و جنود ... است
مطلبه غلبه را تا سرحد ظن غالب بل یقین کمال رسانیده و ازین راه سرمایه
نیرو و دل و زور بازو فرا دست آورده از حقیقت قیاس که همراه در رفتنها همراه اند
خود بی اندیشه اسب سوران جرار افغان و دغا اندیشه اند چنانچه از افواه
افواج یکبارگیها آمیخته از مواجهه و مقابله بمجادله و مقاتله برو دست جستند
و در معرکه بر یکدیگر ریخته و در هر گوشه از مرد و مرکب لشکر جوی از کشته
یکدیگر انداختند درین دفعه جمعی کثیر سر باختند ما بقی جان مفت بدر برده نزد
راجپوتان هند و بلوچها بهزیمت عظیم که در حقیقت عظیمی بزرگ بود اکتفا نموده
سر از اطاعت قبایل نیز بجا آوردند و در طی این حال چندین سر اسپ و چند لشکریان
نیز از ایشان گرفته و جمعی کثیر را مجروح و قتیل و اسیر و دستگیر ساخته مظفر
و منصور بسعادت معاودت نموده بودند و با اهل اسلام سالم و غانم بموکب اقبال پیوسته
جمیع ... بسعادت شاهنشاهی پایه سریر سرداران بجهت ملازمت آن فتح نمایان
از نظر ... در گذرانیدند از سوانح نمایان دولت ابد پایان که درین
اوقات سعادت سمات ... چهره گشا گشت فتح خان و الد ملکان ... زبان
رسیدن او و رسانیدن رسد آذوقه و خزانه و باروت به زبان امیر ... عالی
لشکر اقبال و توضیح این ابهام آنکه چون فتح خان مشار الیه بجنگ ... درین
... گذر نتوانست پذیرفت ... بسمت ... لشکر مظفر لشکر رسید و در ...
از غنیم تنها ... اقامت افکنده توقف گزید و درین حال خبر یافت
... کان خزانه و غله که از برهان پور ارسال یافته بود ... رسیده اند
... و دولت خبر یافته بر ارکان ... انداختند ... راه ... لشکر اقبال

فرداش رفت و فتح ربت لاجرم درین باب اهتمام بیشتر نمودند و به اراده تمام

دیرها بست بر حصار کالاکوت از آنجا توپ رس لعجبی شتافت

تا شام هر توپ را بحضور خود چندین مرتبه آتش میدادند و ممیز بود که با آن

بسیار بیشتری اندر چشند و درین اثنا چون رندوله و سایر بود دیده که کار

از چاره گری چاره گران گذشته و معامله بدان رسیده که سعی عبث

بلکه محل باشد نخست بران شدند که ستر قوتش گرفته سلوک راه بازگشت

فرا پیش نهند ولیکن بنا بر ملازم حرکت و برکت علم سکون نهایی

صدور حرکت المذبوح شده از سر نو بدست و بازو درآمدند و در دل

شبگاه و بیگاه بر وقتی که قابو می یافتند فرصت فوت نکرده آنچه

از دست بر می آمد حق مقام بجا می آوردند چنانچه در اطراف معسکر و قلعه

نجو و نیار و بان اندازی باشتعال جسته علت تشویش خاطر و تکدیر صفای

وقت میشدند روز دیگر ابهال کهی بسمت که یکی می شتافتند و از روز

نوبت همراهی هکاره چند بله بودند و در حیله در ارسال آن بهکر که مقصد

ابواب مطر بقی و ملطه انواع براهی می شدند از دنبال راهی گشتند و

با فوجی از ارسنه دریا پایان از رهگذر آنها آن ساخته چون سوار دریاه

طرفین از فتیله بند بله و تیره و دود آن حیره نظر کرده و کشتی مانند سمند و سیاه

عرصه مصاف شطرنج در عرصه کارزار برابر یکدیگر بساط ال بستند و اندازه اندر شستند

باهم برآمیخته در هم آویختند و بیاد و حمله مردافکن گرد از بنیاد وجود دو مار از نیها

یکدیگر برانگیخته بدمیدن شعله افروز بوک ناوک دیده دوز چون هم بیجا یک

هلاک ریزند خشت بکه تا زان سرکه جلادت از هر دو دست در مقام

کشمکش و کوشش دار و گیر داده شرط قتال و جدال و حق حرب و جدال

تربیت [illegible] و تعدیت [illegible] بالذات معتقد [illegible] نهاده و غرض ا[illegible]

استقامت آن گونه کسان منش بیخرد و کس که بعد امور [illegible] تباه کرار خود [illegible]

نمیکنند بر طریق مستقیم انقیاد و اطاعت است و چندی قرینه الی الحال [illegible]

و طلبا لصلاح الخلق بتقریب که در رسیدن موسم رسالت و گذرانیدن [illegible]

بنا در آن کار طلب درین تنگنای [illegible] سرزمین احمدنگر را منزل اقامت میسازیم [illegible]

مگر در همسایه آن کناره گزین طریق نجات بمیانجی عقل صلاح اندیش بر سر [illegible]

آمده با جمیع حال و مال خویش فرار پیش گیرد و شیوه ستوده والد مرحوم خود [illegible]

از دست نداده بسنت سنیه اسلاف خویشتن را دستور العمل ساخته با دارالـ[illegible]

معمورت [illegible] عبارة الملک با اظهار عبودیت و اطاعت و فرمانبری نموده [illegible]

[illegible] دست او بیزار و در شفاعت در آید و بوسیله عرایض متواتره [illegible] گذر[illegible]

حضور [illegible] و فرمان برنها که در عرض [illegible] از و سر زده از درگاه والا

استدعا نماید و اگر بنا بر عدم [illegible] ایزدی حضرت [illegible] و حسن

عافیت خویش نخواهد [illegible] خود در استقبال دولت [illegible] سلسله

خویشتن کوشش نماید و بر رفق و [illegible] دستور [illegible] آن فتنه [illegible]

باز زده کرد [illegible] کسی از سر [illegible] عنقریب [illegible] را در قید [illegible] و دلیر

همت را در [illegible] و [illegible] را [illegible] و خاطر از

[illegible] جمیع وجوه جمع نموده ساخت [illegible] را مجمع

عسکر منصور خواهد ساخت و چون مقصود [illegible] ابواب حکیمانه

ادا شد [illegible] ایشان رخصت یافته روانه مقصد گشتند درین اوقات

چون [illegible] باطلاع یافت [illegible] ساخت [illegible] و مفید [illegible]

کار [illegible] اراکین [illegible] که دیگر [illegible] تواند [illegible] و بنابرین [illegible] امروز

از همه راهگذر جمعیت گرائید چاکران زیر شب مرده هم از روز پیوند بهره گرد
سرداران بیجاپور بهمراهیت و چند ستایی از طرف ملکار الطرفین رسیدند
او بیر کمند فرود آیند و خان قاآنان از روی طرز دانایی و کار آگهی در مقام
دلجویی و دلدهی سرداران مذکور رسیده و به پرورشت احوال و مرحمت
ظاهر و باطن پریشان ایشان پرورشت و مرحمت را مهیا نموده
حضرت خان نموده ضیافت سرداران نموده بالوجه مرجوع داشت
و روز دیگر ایشان را نزد خود خوانده بر وفق مقتضای وقت و حال ایشان
گرمی بهای دریا بر هر یک ظاهر ساخته چندانکه کلفت باطن و وحشت
خاطر ایشان یکبار دیگر با انس و الفت مبدل شده قلوب رمیده ایشان
بارام گرائیده و به تقریب سخن بایشان رو بسایر مستمعان گردانیده که چون
عنقریب موکب اقبال حضرت صاحبقرانی قرین سعادت فایز و واصل
میرسد شبها و خاطر است که روز دیگر به تسخیر این حصار بر داریم
ولیکن از پرورش این مهم پیش از وصول رایات ظفر آیات نهایت
سعی جمیل در تهیه اسباب فتح بقیه حصون و قلاع و تسخیر همه بقاع اصقاع
دکن مبذول و در شکست گوشمال اهرمن نهادان عهد سلیمان نژاد و جمعیت
عزایم فاهیت شعار نم خصوص استخلاص بیجاپور و ستیفه را
مخذولان مقهور که از سعادت مند رو تافته و بدو الحد و دستافته
عادل خان سلیم الصدر ساده دل را از راه نموده طریق عصیان بر سلوک
پیرایه طغیان در رشته اند تباه زیرا که نا از بهیمت کار کرده چند کار برنشاند
از سر خفت این کار برگماشته از عهده حق گوشمالی کنش نزایم و لیکن
تنبیه و تادیب این خرد سال غنوده هوش کم خرد که پستنده

چون آن جماعه قریب خندق رسیدند ناگاه کمین کشایان آگاه از سلحدار
بهادران شور شعار زنموده سخت کوشیدند و دلاوران جلادت کیش دیده
بودند و دیده کشتند که با وجود ممانعت ایشان درونیان را امکان بیرون
بردن حبه از میان نیست لاجرم بار زنانی سنیر داده تیر انداخته راه فرار پیش
گرفتند و همگی آنها بتصرف مردم لشکریان و قهید اسپی در آمده متحصنان
حرمان نصیب حرعین فاحش حسرت بهزاران نبردند و چون فتح ما لنا
از رسانیدن آذوقه نومید مطلق شده و معهذا از رسیدن کمک نقب‌های ابواب
حصار دهاکوت سر حساب رفته تبار یک شمار راز کار رو روزگار تیره روزان
حرمان غالب و خذلان خیره حوالی بر گرفت و صفحه روزگار ظاهر بود که مادام
ان تیره بخوره تصرف خیره تسخیر بهادران عدو بند قلعه گیر در نیاید لاجرم
لاجرم از هجوم انواع خوف و هراس حرمید در پی نوشته باطن ان تیره
درون سپاه بیرون ریخته سرتاسر انزا فرو گرفته بود اهل و اعیال و
اسباب و اموال خود را بکالاکوت فرستاده با خیریت خان و سایر
متحصنان جریده در دهاکوت توقف گزیده بکنج خذلان خزیدند چون
خیریت و دو ما کناهته و ناناجی دورد به و باقی مردم عادل خان از شدت
احوال در ضیق محاصره خصوص از جهت قلت آذوقه بتنگ آمده بودند و معهذا
خاتمه کار معلوم نه و امید رستگاری از بلای قحط و غلای بیا در تیغ بیدریغ محصور
لاجرم بمقام چاره جویی در آمده در بال کار چهره کشائی نمودند و بنابر گفتار
راز در ضمن امان الهی و تشفیع اکبر … استشفاع مالوجی استشفاع
ابواب مال و جان و باستدعای عدم مزاحمت در باب مکافات جانی
زبان نمودند و چون خان خانان در بهاده ایستاده نمود و خاطر ایشان

دامنهٔ الیث نیز با فوجی آراسته ارسال داشت که همه جا از وبند الحال بتدا
سکال الدین باخته همگنان را به محذور گوشمال می‌نهد که من بعد آن گروه روزگاری الف
امثال این خیالهای محال پیرامون خاطر فاطر نگردد و چون در عرض این
اوقات از طول ایام محاصره و تضییق اهتمام محاصران عرصهٔ تنگ ضیق معاش
بر محصوران بطریقی تنگ شده بود که کار همگنان بجان و فی المثل کارد باستخوان
رسیده بود چنانچه اکثر مردم غنیم اوقات از پوست چرک و استخوان پوسیده
جانوران مرده اگر بدست می‌افتاد از آن نعمت عظیم و لقمهٔ چرب شمرده روز
میگذرانیدند بنابران رندوله و ساهو پراگنده شدند که لادو وقت سرباز برود
در خندق برابر دریچه سرجا جمیدار بنشاید که بدین طریق قوت چند روزه
بدست محصوران افتاده فی الجمله قوتی بیابد قضا را خان خانان از این
نقشه آگاهی یافته لشکریان در راه و دوا و غیره را بجای قلعه طرف بیرون
و همه شب پاس را با جمعی از راجپوتان نیکنامی درون مقرر ساخت که از روز
بر سرکار بوده از غنیم باشند که مبادا انهاتی غله باهل قلعه رسانند اتفاقا
اتفاقا در پایان شب هشتم اردیبهشت ماه رندوله و ساهو غافل از بازداشت
کمین کشایان و لبستن بدرافت و مخارج با سه هزار سوار و هزار سرباز
آذوقه به نزدیکی معسکر اقبال رسانیدند و خود بجا توقف !
فوجی از سوار و پیاده تیر انداز و تیره دار تفنگچی که تا نگاه در زر عرصت
بود جابجی تنگ دست از پا و پا از سر و ماکون برق همبر بود و در هیچ مایه
یا یکی از سوار رمی زار نه بلکه در هر سر بد بر همگنان حرشده بار و بد شماری
بکثر داران مکیش نید و در هر دار بر فیل سواران عرصه بیکاری بند بند همراه تحملاً
آذ... تا... تو که علما را اثر دیگ قلعه انداخته خود را بایستی باز کردند.

چون آن جماعت قریب بخندق رسیدند ناگاه کمین‌گشایان آگاه از بیلدار
بهادران تیمورشعار زد و خورد سخت کوشیدند دلاوران جلادت کیش دیده
بودند و دیده گشتند که با وجود ممانعت ایشان درونیان را امکان بیرون
بردن چیزی از میان نیست لاجرم بازمانده سیر داده و پیرامن تاخته راه فرار پیش
گرفتند و یکی از آنها بتصرف مردم لشکرگاهان و شهیداسی درآمده محصوران
حرمان نصیب جرعه عین فاحش حسرت بازاران نبرد بدند و چون فتح قلعها
از رسانیدن آذوقه نومید مطلق شدند و محصوران از رسیدن سر نقب‌ها بپای دیوار
حصار قلعه‌کوت سر حساب رفته تا زیک شمار از کار روزگار تیره‌روزان
حرمان غالب و خذلان خیره خول‌لشی برگرفت و صفحه روی روزگار اظهار بود که دمادم
آن تیره بختان بصرف خیره تسخیر بهادران عدو بند قلعه‌گیر درمی‌آید لاجرم
لاجرم از هجوم انواع خوف و هراس که بهید در پی بر تشهیر شد باطن آن تیره
درون سیاه بیرون ریخته سرتاسر انزا فرو گرفته بود و اهل و اعیال و
اسباب و اموال خود را بکالا کوت فرستاده با خیریت خان و سایر
محصوران خزیده در قلعه‌کوت توقف گزیده بکنج خذلان خزیده چون
خیریت و دودانا کنا ته و نانا جی دوره و باقی مردم عادل خان از شدت
ناهموار و ضیق محاصره خصوص از ممر قلت آذوقه بتنگ آمده بودند و هلاکت
آمدکار معلوم نه و امیدواری رستگاری از بلای قحط و غلای بیاوری تیغ بیدریغ مخوف
لاجرم بمقام چاره جوئی درآمده در مآل کار خود ندانستی نمودند و بنابر کفار
رای بر ضمن امان الهی و تشفیع آنکه از میانجی استشفاع مال و جان استصلاح
بود و آنستن مال و جان و باستدعای عدم مزاحمت در باب معاودت جانب
ایشان نمودند و چون خان خانان درخواست ایشان درجه پذیرایی نمود و خاطر ایشان

[illegible] که همه جا از وی [illegible]

[illegible] که بعد آن گروه [illegible]

[illegible] احوال [illegible] این خاطر خاطر نگردد و چون در عرض این

[illegible] از طول ایام محاصره و تضییق اهتمام محاصران [illegible]

[illegible] تنگ شده بود که کار تنگنان [illegible] فی الفلک کار [illegible]

[illegible] چنانچه اکثر مردم [illegible] اوقات از پوست [illegible]

[illegible] مرده اگر بدست می افتاد از [illegible] غنیمت عظیم و لقمه چرب شمرده [illegible]

[illegible] زنده [illegible] شدند که [illegible] سربار [illegible]

[illegible] قرار [illegible] شاید که بدین طریق قوت چند روزه

[illegible] اتفاد و فی الجمله قوتی بیابد قضا را فغان فغان ازین

[illegible] بطرف بیرون

[illegible] درون مقرر ساخت [illegible]

[illegible] قلعه رسانند [illegible]

[illegible] غافل از [illegible]

[illegible] هزار سوار و هزار سرباز

[illegible] توقف :

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ند از کثرت حصار بر افواج مخالفان که در برابر او صف آرا شده بودند تا چه بود
و ایشان بنابر بستگی دل و گرفتگی خاطر با خار بار دل و دست افسرده از
کار رفته عنان انصراف یافته به بنگاه خود شتافته بودند و در بین اثنا خود را
بجانجانان رسانیدند سپه سالار اعظم با سایر امرای عظام همان یا سر تا سر
درون حصار را بی سر ساخته الکاه تا بیان لشکریان را با نهار بسنگها و سران
تا هرفان و سنگرام جنید و دیگر ارباب مناصب والا بجاهره ها کوت بار در شته
خود با رو باز گشت نمود و روز دیگر از منزل نظام الملک که فرسنگ از آنجا مسافت
دارد روانه گشت بجانب یا قوت بند عبد که داخل عنبرکوت قریب دوازده ها کوت
واقعه بود استقبال نموده و مالوجی جنید منصب والی را آنجا قطعات ملحاری که بخود و نسل
منسوب بود و منصوب ساخت و در مقام سرانجام اسباب فتح حصار ها کوت
و صید و اهتمام سایر ما یحتاج این امر مهم شده بجهت انقاعان حصار شکن
اگر چه تمکین اهنین و سر نشتر فولاد صد رخنه در رویینه سد سکندر
تا کوه می افکند سر کردم سر کردن نقب و پیش بردن
ین اینجال که سپه سالار بتهیه تا کنیر وقت استقبال
لفان را دست و دل از فتح عنبرکوت که استخر
نست تا فرو بگرائیده چنانچه از حصون دیگر
رفرمان اضطرار بر بست و با زدن در آمده اند لاجرم
و کهیلوجی بجانب برار شتافته اند تا بار رسوب انگیزی
نهند سر راه بر رسانند کان رسد او و قه گرفته دستبردی
جا یان از روی عزم و در احتیاط که چار دانگ ارکان اربعه
ث چار م از دی بایست خان زمان در راو سرسال ورزاو کرن

رسید [illegible] سپهسالار از سر تجلد و دوری تیمور حشم از جان پوشید [illegible] برآمد

تا نمیدانستم آن دو حشمت و از طرف دیگر راجه بهار سنگه و راجه [illegible] رکنواد [illegible]

دستگیر [illegible] و کسن سنگه [illegible] در توفیق با آن برادر اتفاق [illegible]

و آن [illegible] اتفاق نموده یکدفعه بدر رو [illegible] ریخته و چند [illegible] متحصنان [illegible]

[illegible] نموده آنچه در توان امکان [illegible] باشد [illegible] آورده

[illegible] و در صورت عموم [illegible] بجا [illegible] داد

دار و گیر [illegible] همگنان آنچه از سر [illegible] دوران [illegible]

[illegible] چنانچه [illegible] رسانیده

آنچه سر [illegible] و است [illegible] رسید [illegible]

[illegible] است [illegible] در این نوبت [illegible]

[illegible] سید [illegible] همراه

[illegible] آن سر [illegible] رسید

[illegible] السیف [illegible] دارد

[illegible] نموده در [illegible] آن قرار گرفته [illegible] آن بوقت

[illegible] در راه [illegible] در آن [illegible]

[illegible] تا [illegible]

[illegible] سپهسالار [illegible]

[illegible] بسیار و [illegible] نمود

[illegible] و اموال قلعه که بدست [illegible] شده

[illegible] ادم

[illegible] تان

[illegible]

چون ... وقتی هواخواهان دولت
ز... سربری که همواره هواخواهان این روز بوده
...یاری و سواری طایفه‌ای در دماغ‌ها میداد لذا چون در روز و خود بار
سرانجام سر از بدن و زبان جان بیرون آوردن برخلیتی روا بود سند و با دارد
میکنیم که پای لوازم جد و جهد فراخور همت برآورد و از روی دیرینه کیش‌اند با
بسیار از مردم سپهسالار و تابینان لشکریان که جد و یانه میکوشیدند نمودار شده
بندیان لشکری و از جان سپار گشتند کوتاهی مقام در عوض اینحال که کار رزم و پیکار در
سه شیر مردان مرد بطول و معامله جدال و قتال ثابت جد و یان سر باز زده دراز
میدان جنگ تر و تکیه که لشکرکشیدها از روی های و مال حیران و تشنی دو لیلاب سور که
و با ولیح ... افسون دم گیرای توپ و تفنگ منقلب در میدان جنگ نمایند و فون آن
رزم از بار ... در راه جد بود ممالک افاق و مالک رقاب انفس که هیچ جوجی جان عزیز
دریغ ندار گشتند و بذل مال و نفس همت بر ابر و ذمت از حقوق مرحمت
بحضرت می‌گماشتند با وجه آنکه از هر طرف زخمی و کشته توده توده و لشکریه برروی
هم افتاده بودند بی‌ابا و محابا بر سر فیل در روی چرخ ها داده بستر بستر میدند و بنا اعدا
قیام مواقعه و محافظه در آتش ... لغوب توپ و تفنگ و سورت آتش حقه‌های باروت
آتش ... سطوت و کیفر جولت بهادران هم کشتند و بدین طریق سد رخنه نموده
سنگر گاه فتح میشدند و دیگر باره تابید قضا ل نصرت را پنهانی هزاران
قبضه خود را بدینها رخنه رسانیده سپس بر مقصوبه‌های النوا و انزار که مخالفان
انواع حیل با فنون چاره و تدبیر نصب نموده بودند برهم میزدند و بعد از
صورت ... در هر کار یکباره همگنان دل بر ... های دست بنهاده
...سر باز و طایفه برورجستند و لطیفه گاه کلمات طیب بر زبان
... گویان سوزن اندر جستند و از جانب راست لشکریان و نظر بهادر

سپهسالار کار طلب پس که طلب کار پیش برد و مطلب بود از رسیدن پیاده شده اراده نمود که
خود درین صورت ملاحظه بدان فضل طلب نمودیم که خانه های شاهسوران عرصه
بود و هیچ گذارشه نگذارد و که تا زیکه منصوبه چند رخنه فرو خفته ابراز در امید سازند خود
اینچنین خلاف روش سرداری بود و لشکرخان یوزباشی سردار مناسب ندانسته این کار
تمام جرئت را ازین پیش بنا و مانع آمد و هر چند خان خانان در مقام امتناع در آمده
الجمله در وقت امکان جد و جهد بود و لشکر اوزبک و همچنان لشکرخان بر سر مخالفت
پا فشرده و سرکردن هم بر دست همت گرفت و سردار سپاه است شعار چون دید
دید که از تیغ اوزبکی یکی ممرور و لشکرخان چنانچه باید و شاید از عهده بیرون می
آمد درین صورت که از تقید السردار با برادر جمعیت خاطر اند و خنته بود و نقشها
و پیش بنا و سینه از صحیفه خاطر محو نموده طرح یوزباشی بر نگی دیگر انداخت و ماده
سرکردگی و قوت به سردار با آقا و سپاه مهیا ساخته همگنان را به ترتیب و ترغیب هم ساکت
و امیدوار ساخت الغرض به تحرک ترتیب اهل یوزباشی بر در رخنه ایستاده پس ایتورا
نیز با جمعی از پابیسان کار آمد خود همراه داده و لشکر خان با سایر مردم سردار جمعی را
که تعهد در آمدن رخنه حصار نموده بودند پس از رخنه از دنبال ایشان روانه شدند
و از جنون عنایت ربانی و صون حمایت آسمانی که خود رست کرد و جمعی حصاریان
پس زرو پیش ریزان دل در رو با زدن ساخته بالفرام پیش نهاد خاطر بر در حصار
مجملا همگنان بها بیست احتیاجی خود را بران دره های آتش که موج شعله
اخضر منر در رو دو سنبحقشان از سر جان گذشته در دهانه رخنه سر یا و عوض
جا پای محکم نمودند و از طرفین هنگامه جدال بر دو هوای گرم گردید
برابر آن تفنگچی افغان به عرصه محشر افسرده می نمود و رسید داد و ستند
بجوز رور ونق شد که در حساب آن دیگر و در حساب شمار در نمی آمد

روزها ... امید فغان را در رفتنی که یک کار به طلوع طلیعه صبح باز ه بود و هنوز فانگا

ور ... زاران بر سر وعده بنا بنده سر کار رهبات التفات ایشان بیار دست رسانیده

...هاشت و ترنج از هیور قلعه و در زده کج برج که تمام هوا حوزها ... هوا گرفت و در این خاطر جوز

...زرگان گشاد که و قسمت ... شد و چون ... عهده پورتسی هنوز بود

...بازه بود و فانشان زمان در خیرگان و دلیر همت و مرزداران ... بکم و در ...

...ان فانان اطراف ... لشکرگاه را از ... عرض محاذات کم فرصت نکنند

...رشید که صبا در ... سرکردگی‌ها در ان لشکر پورتسی آن کوتاه نظران

سامدت وقت را از دست ندهند و فرصت فوت نکرده با ... لیل

و سترده جسم رنج باد ایاب و ... برادران که ... ارکان ... را موافق ... حکم

تحریک بوده لا ... عین الکمال بر ایشان ... رسانند لذا حکم با وجود

حصول مقصود و عدم مانع انگونه ... عرایض ... ساخت مفتوح شده و ...

...مرا حم مرفوع گشته کسی در ... شده از این راه فانان گرفته ... در

...شده ... با جملگان کرم تاب و کرم ... کردید و بعد از طلوع ... پیام داد

...سیاران و خیرگان را با همراهان ... جون ... آگاهی یافته محاذات

...طراف و نور حسن لشکرگاه ... و ... نمایند بنا بر ان فانان ...

...افعه ایشان ... و دیگر سرداران را ... پورتسی بیار گشت

...نمود و ... پنجمان ... ایشان ... احتیاجی بر سران رخنه کاه

...سمود و ... و آنان ... نمودند و از راه اراده ورشند

...گشاد و ... کلدانی و امثال ان ... تیر و تیغ و توپ و تفنگ و بان ...

...یا وران ... حسب الموعود پورتسی ... زده بودند و

...کار و ... جا در ... و ... ایستاده قدم ... میکردند ... در وقت

زا بیا و تفنگ که هر یک هیچکدام ایست و آدم لشکر آن پناه اندیشان بخاک هلاک انداخته
با وجود اینکه تنبیهی بلیغ اصلا نتیجه نگشته با بر بلند از دیکه بلا از بیم عنود و جز ذلیست که مغز نمایی
نقش آمده و طبع زنبا یکباره کار کرده و دیگر باره خیال محال کمین کسی ناسبی
بر لشکر دبستان حمایت فیروز بسته سمت خروج و بر جمیعت فوز ز لهر سبب سکنی بسته
بفر کمال در پیوستن و بنیاد آن تیره روزان نهاده در جمله اول سلک
جمعیت ایشان را از هم گسسته چون آن کوتاه نظران از همه سو خود دست استمالت
را محیط خود دیده و دانسته که از میانه جان بیرون نمی توان برد خود را
بر کنار عرصه مصاف زده به راه هر سمت پیش گرفته و خان زمان در اوان ارتاز
سلامت بصادرت کوده همگی اعمال و اثقال در روده و علیه آن امر مهم
را قرین سلامت بمعسکر سعادت رسانیده از نوع دولت روز افزون که در همه جا
که در روز همایون بسیم فیروز دبیاه مجمعی بکار کشان اقبال این تابنده بر ورد حضرت
ذو الجلال چهره نما گشت گشایش حصار علی گوت اشاره [illegible] کیفیت این فتح
مبین بر سبیل اجمال است که چون از روز گذشته [illegible] روز سمت افزود دو شنبه یعنی
که از ملچار خان زمان سر شده به پای حصار علی گوت رسید برجی از باره و برجی
از برج آن ز اتفاقی ساخته بقیاد حسن باروت انباشته شد همه را آتش
دادن آن کالشته مقتضای صوابدید ارباب سپه سالار کامکار قرار یافته بود
سر داران والا مقدار و بهادران نامدار [illegible] جهار [illegible] ونظر [illegible] درد
[illegible] در اوج [illegible] علاوه ولیران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

از ... اشتغال نمایند و از آن موکب اقبال بشغل جدال و قتال متوجه گیتی که علمای
از روش‌ها همه وقت آگاه شده بودند لاجرم این دو مشایخ کم یافت در همه ار
منع بنهایت مرتبه کمی گرایبده بود چنانچه گاه جای اکثر را کبر یافته و بسیم
دیگر بیت احمر گرفته بود بنابر آن حسب الاستصواب خان خانان و خان ز
ولصرکان برای محافظت عمله این کار و جمله این بار نامزد شدند چون مر
اردو که بکهی شتافته بودند بنابر عدم آگاهی از کید اعدای دولت ابد انتهای
معاودت شتران و فیلان گرانبار همه وقت پیش اندر رحینه راهی سیلند
و رندوله و چندی از سرداران بکمال خاطر جمعی بودن پیشتر از سپاه ان لشکر گشته
را قبل از مجمع و هنداهت قافله بندوران که کامعاودت خان زمان در نزدیکها
اردو در توقف نموده بوده بر مواضعه اهل نفاق مطلع شده فوجی از پابسات
خود فرستاده رندوله در صورت که لعل مراد پس برو جه راحت در رسانی بعد
از مجمع آگاهی یافته در لشکر سیم اندیشان خطا اندیشه بهدف اصابت
برخورده دوام مکیدت آن فاسد عقیده صید مقصود بروفق کام و طبق
مرام تقید احاطه در آورده با سایر همراهان که قریب سه هزار سوار بوده نزد
جلودیز بر سر ایشان تاخت لصرکان از مجمع خبر یافته با آنکه اکثر همراهان و تابعان
دور از برای محافظت سرراهها جابجا متفرق ساخته زیاده بر پانصد سوار با او
نمانده بود از قلت جمعیت اندیشه مند نگشته مانند شیران که همواره صید و کار
پلنگیته روبهی همه کارزار می آرد بنابر آن با دلیرانه گرد شمال اشتوح جیمان بقلب
سپاه ایشان ترکتاز نموده در اثنای راه جمعی از تفنگچیان بر راه نکند
سر راه مخالفان بکمین ایشان نشسته چون در آنحال که رندوله و همراهانش مانند صحر
ام خورده بی محابا شتافتند بر سر تیر کمین کشایان رسیدند قدر اندر ایشان

و مقابله پرداخته در بین سر دیگر باره اصحاب نفاق و شقاق و ارباب خلاف
و نفاق رو برو باهم شده ارباب نور و ظلمت و حق و باطل یکدیگر برآمیختند لیکن
آن باطل ستیزان ظلوم و جهول خصوص بطول حق لعمت تا شغالی ناسپاسی با اهل
حق و حقیقت در راه بخینه بکار دستبرد و سری یافتند و درین مرتبه نیز مراتب شدت
کر و فر برایت ستیزی از کرتهای دیگر درگذشت چه بهادران بردلیم امراس تا تیز زبان
دیرینسان خود را بمیان انداخته یساوی حیله گران زبون گیر انداختند و ساحت
سینه را از کینه دیرینه ایشان پرداخته عرصه جنگ را از ننگ وجود ایشان
خالی ساختند چنانچه در یک لمحه مجموع دواب و اسباب ارباب خلاف از بابت
و شترها و خیمه با سایر احمال و اثقال و غله بسیار متصرف در آوردند و تا قریب
دو پهر با هنگ فراهم آوردن بار احمال و تفقد احوال و اموال کرانباران
درنگ نموده و همگنان را از نزدیک و دور یکجا کرده بهیات اجتماعی
کامران و منقضی المرام معاودت نمودند و در موکب فتح فان را اظهار جرأتی
بجا نظر رسیده از سر تجلد فوج آرا شده و دو سه زنجیر فیل جنگی که در قلعه مانده
بود پیش انداخت و خود از دنبال روانه شده بدر دروازه پایین وکهرکی آمد
و چندی از دلیران برگزیده مقرر نمود که از راه دریچه که روبروی نقب واقع بود
بیرون رفته عیار کار و مترصد پیکار باشند تا آنگاه که خود از عقب ایشان
برآمده بهیات اجتماعی روانه شوند شاید که برگماشتگان ملچارها که نقب ازانجا
سر شده بود رزد و دستبرد نمایند و مردم بادشاهی از بیغی آگاهی یافته
جمعی از نقب بهیان کار رو بروی ایشان شده کار از مواجهه به مقابله و مجادله
و مقابله رسانیدند و چندین تن از آن زیاده سران بضرب تیر و تفنگ
از پا در آوردند و دیگران از سر راست راه فرار ساختند چون درین چند گاه

ار در عین ظلمت شب بمعسکر خان خانان رسیدند از آنجا که حضرت سالیه
ن و ضعف هواخواهان دولت تعلق پذیر گشته بمقتضای مصلحت
ا وقدر امری دیگر بود همگنان باتفاق کلمه بنابر وفق مقتضای حال آن
ت صلاح و شبخون ندانسته هنگام طلوع طلیعه بامداد را میعاد جنگ
زداوند قضا را از آن شب بر همت والای خان خانان پیوسته مخالفان
ند امید ابسته گشتند و آن مخذولان بلا اختیار فتح عزیمت نموده سلوک
طریق هزیمت را غنیمت دانستند از سوانح این ایام آنجا بی سندی او حرام
ت آن بنده درست اخلاص که از سلسله برهمنان دکن است و سابقا
د زبر و عبه اعتبار داشت و بعد از آن داخل بندهای درگاه گشته بمنصب بهزاری
ذات و سوار سرافراز بنابر استعداد و عوارض عارضه گر از درگاه باز
بمرز خویش طالب رسیده آنوقت طغیان نموده بود درگذشت چون مردم
کار آمدنی در وقت خان خانان نظر بمقتضای وقت حال مدار خدمت منصب
سه هزاری ذات و دو هزار سوار بنام پسر خورد او تجویز نموده بیست و ششم
سردار والا مقدار صلاح وقت در آن دید که فوجی جرار بسرداری خان زمان
بر سر بنگاه مخالفان که دران نزدیکی اتفاق وقوع داشت ارسال دارد
بنابران نصرت خان و سایر اعیان عسکر اقبال را همراه آن خان الفت
شان تقدیم این خدمت نامزد فرموده خان مذکور دلیر همت ز ما نا بیان
ولای خان خانان و راجپوتان کم منصب همراه منصوب و مسلح جنگ بر انعار
دلاوران تمام مبارز خان و سایر افغانان و جوانان نصرت خان و مردم او
باز گذاشت و خود با راو ستر سال و راو کرن و غیره در قول قرار گرفت
و بعد از طی یک کروه مسافت افواج مخالفان تیره باطن نمودار گشته بمواجهه

چه رسد مجلد از سنه سیوم روز تا دو پهر نشیب بیگاه جنگ تیر و تفنگ و
و شمشیر گرم بود جمعی کثیر از مخالفان بقتل رسیده اکثر زخمهای منکر برداشتند
در موافقان چنین که یکتا از عرصه تیز قلبون و سروری بودند بدرستی
جراحتهای کاری که بهانا ال تمغار اقطاع ابدی میک بالجی و کامکار است
فرمان یافتند و در پایان امر چون سرداران غنیم دیدند که در عرصه کارزار
از پیکار رهایی دران جو خوردن زخمهای کاری برتری نمیدارند و سوای تقبل
دادن مردم کار دیگر نمی زدند ناچار یکتا جان بیرون برده خود را به پناه
کوه انداختند هیبول مخذول که شیخ اندیشان و تار رستان بعد
و مکر دو دوستان او در دستهای حربا بن ضرب المثل این خیال خام
بخت که بدولت اباد شتافته تخانی خانان که در انولا اکثر مردم کار
آمدنی را همراه آوردن رسیده از خود جدا ساخته خود با اندک اسبابی وارد
دونامد و لیه و سنفروی نمایان نماید نابران این با صواب دست از جنگ
کوتاه ساخته سمت دولت اباد پیش گرفت خانان منصوبه بابی پیش اندیشی
از فرط ... بود که ... ابواب ... دراعمال این احوال عین نیکو مخفی نیست
پی برده یقین در نشست ... خواستن و در رو پهلو تهی کردن آن داعیه
حریف برفن از برفاش چون خدایی از عذر سکالی عنیت و بنا بر انکه
از کم بودن کار سپهسالار و ملکا در آن عذر بر کار را کاهی درشت بجز و اندک
جولان رسید ... اندیشه راه پیش نهاد اثر کرده ... برده در ...
عمده خانخانان ... منصوبه تاریخ غایبانه ... بدر ...
چه ملحاء شطرنجی روزگار ... طرح ... برهم زند ... ان
ن خانان فرستاد چون هیبول و ... بلند ... ان

بسیجی چون گرفته را خواب مرگ فرو گرفته تا بامداد روز نشور خفتند و در نیم نفس کیانی
سرگردانی که ما بند بیست همان سنگ حرار با خود قرار نداده خود را با آتش تیغ شعله
بار دلاوران تهور شعار بودند با آتش حمیت حمایت سوختند بالاخره از هبوب
عنایت های نسیم نصرت بر گلشن اقبال وزیدن آغاز نهاده افواج ظفر امواج
شعار که در حقیقت چاره کار الیس کار بودند کلی غبار فرار بر سر زده روی بوادی
هزیمت آوردند و بهادران بر سبیل تعاقب چند گروه از عقب ایشان شتافته
گروهی انبوه را در وادی هزیمت بوار البوار راهی ساختند و در اثنای این حال
چون خان خانان اطلاع یافت که بیست هزار گاو غله بار و سفیدها و پیاده
سوار از بنده های درگاه در ظفر [illegible] رسیده از ملاحظه دستبرد و [illegible] که مانند ابر
خود در آن سرزمین پراکنده شده اند تا رابه سبیل جوده با لشکر ظفر اثر [illegible]
سپه سالار بهادر خان [illegible] در ورا دیده و بجهت آوردن آن فرستاد
و بنابر احتیاط خان زمان بهادر را نیز از عقب ایشان ساخت [illegible] ساهوی
و غیره مخذولان با فوجی گران سنگ با کمک قطع طریق بهادران راهی گشته و
با خان زمان روبرو گشتند و جنگی عظیم در پیوسته و دلیران کوه وقار پیاده [illegible]
لشکر و از پیاده و جوده [illegible] و الحق سنگین دستبرد [illegible] زیرا که هر طرف [illegible]
جا آوردند جمعی کثیر را طعمه تیغ بیدریغ ساختند و از چند جا بسخت
سنگ تفرقه در میان آوردند و حسام انتقام [illegible] ران آتشین سرشت
بدرخته از دستبرد [illegible] در [illegible] پیکار ساختند که [illegible] خون گرفته را
ز روی [illegible] آمدن عرصه گاه خاطر جلوه [illegible] یکه یا [illegible]
و صلابت [illegible] از جا [illegible] گذارد [illegible] سرگذشته را از [illegible]
افسر دیگر دست [illegible] گریز [illegible] ساختن خانان [illegible]

و کثیرت اعدا جمعی مثل برادرزاده بهلول و چند نامدار دیگر ازان باد ساران آتش ستیز
سر بر خاک اهلاک افتادند و باقی مخذول و منکوب روی براه فرار آوردند و
هر یک را نوعی از هزیمت سپردند و درین دستیاری مالش پیلسپرا یافته دو سه روز
سر بگریبان فرو برده پای بدامان کشیدند و کنگال البسته از سرکشی با قوت
مردود سپاه بیجاپور از ابرو شد تا تمام سوار بیدار روز و چند نامی از دور باز آمده
در عین کریگاه روز که سرداران عسکر فیروز از همه رهگذر آسوده خاطر در منازل
خویش آرمیده بودند باتفاق یکدیگر دلیرانه بر سر خیمه و خرگاه دلیر همت بر کشید
و او بخاطر وصول الهی و همراهی اقبال پادشاهی جمع نموده با جمعیت قلیل
سرگرم مقابله و مواجهه شد اتفاقا الحسن از ضعف اهل نفاق و خلاف چون
گرفته که پیمانه زندگانی او از درد ممات لبریز و کاسه سرکشی از باده غرور
چیز از سرشار بود با جرودت و رعونت انداخته بوجه مصاف باحتشام بیابکی
ملتمد در خورست مبارزت به بر تهراج را بهور نمود و او زا بهور راجپوت گده دواشجعی
اجابت ملتمس آن مدعی گشته با او برو شد و چون بر تهراج را زور سر پنجه دلیری
بازو از همراهی اقبال کارساز حضرت ظل سبحانی بود و در اندک فرصتی برو غالب
آمد و با دو تن دیگر که با مواداران اجل رسیده شتافته بار سیدن ایشان
بجوار سیده و ناچار با او هم نبرد شدند تنها قدر او بجنة هبا ز اعتقاد ... بهم تیز
برو در گشت و درین اثنا میرزا لهراسب با فوج خود آمده بدین تهمت پیوست
و طرفین از فرط کشش و کوشش میدوندن از جان یکدیگر سنجیده شعله های آتش
تیغ کین را باوج فلک رسانیدند و از روی کمال استقلال هر اقتدار با هم در آویختند
از غایت زد و خورد در معرکه جانفشانی و سر بازی و گرمی دیگر اند و چند چنانچه
هنر باید و جاهیت افسانه خوانند ان ها سرسان سیاه زبان

خان خانان بحکم اقتضای وقت ایمنی را بر روی بنیاد ورود مقرر ساخت
و عمله آن بار و عمله این کارها را که گرفتار آمدند همانجا بقتل رسانند تا آنکه مکرر
خون گرفته چندین دستگیر شده بیاسا رسیدند و خبر آن آشفته مغز و خفته خرد
رسیدند چاره مهمات رسا منتهی گشت و بحکم کارهای اندیشه خام همان سررشته
از دست نداد و بر سر پیشه ناشایسته ثابت بود با آنکه از فرار و داعیه مذکوره باعث
خلل خاطر آن نابکار شده بود کار بجائی رسید که غنچه این نفاق مخفی بکوی کلک کرد و
بحکم این رازهای نهفته اینگونه بر روی روز افتاد که خان خانان را با وجود آن مرتبه
اختصاص علی این سررشته اختیار پوشیده گذاشتن و در لباس نگاهداشتن
آن مستور از دست رفت و رفته رفته شهرت کرده گفته گفته باور رسید
با وجود آنکه از جانب خان خانان ظهور این معنی بروز نکرده بود بنابر ملازم احتیاط
و خوف و غدر و حیله و غدر یکبار یکباره ساحت آرام یکی بر خود رود داشته
از سر اضطرار عار فرار اختیار کرده از همراهی موکب سعادت بریده بآهنگی
روم و پناه جوی نجیب عادل خان پیوست و چون نسبت علم او و قم کار
فتح خان تیغ کشید چجا بوربان بخاطر آوردند که بهر وجه که رود بهر جا باور رسیده
بنا بر این قرار داده بهنگام شام با قریب چهار صد کاو و غله بار بخواهی معسکر اقبال
آن آهنگ محل قلعه نمودند و در وقتی که خان زمان باهتمام ملحار شتافته بود
سحر بر سر منزل او رسیدند و فرهاد و بهلول و ساهو با قریب چهار هزار سوار رسیده بکشتند
راه و ستر سال که خان مذکور مکهاید ملحار خود در راه بند بود و اندک مایه مردمی از همراهیان
خود بار گذاشته بود با راجپوتان خویش و مردم خان زمان روی بمقابله آن ما
آورده مردانه کوشیدند و بضرب تیر و تفنگ دمار از روزگار ایشان برآورده
غریب کارستانی بروی کار آوردند چنانچه با وجود قلت عدد اولیای دولت

رونق و رشت پیوسته هنگام مقاتله و مجادله و مواجهه و مقابله از هر سو بازار جدال

گرم بوده طرفین داد دار و گیر و زد و خورد میدادند و با وجود آنکه برج

و باره قلعه انواع آلات آتشبازی از توپ و تفنگ و بادلیج و ضربزن و از امثال

اینها بسیار بود از عهده این امر که پیوسته بر سر کار جد و جهد ورزیدند در کار

خود بسر زر رست بوده بنحوی گرم کار بوده‌اند که نفس کشیدن و چشم بهم زدن

و آرمیدن و رمیدن طپیدن بعمل آوردند چنانچه هر چند دود از نهاد و دمار از جان

و شعله از دهان ایشان بر می‌آمد بیشتر گرم شغل خویش می‌شدند و در اینحال

قطعاً بهادران جان‌سپار اولیای دولت پایدار در برابر ثبات قدم از دست

نمیدادند و به پیش رفت کار معتقد شده مطلقاً در جانفشانی پای کم نمی‌آوردند

از سوانح این ایام رو گردانیدن یاقوت خان با تجرد و فر و قوت استظهار سعادت

دو جهانی و کیفیت معنی مذکور اینصورت دارد که چون قلعه دولت آباد

مشرف بر استخلاص شده آن تیره درون از راه اخلاص باطنی که بسلسله

نظام الملک داشت و میدانست که این مقدمه باعث تخریب مطلق و استیصال

بر اصل آن دودمان می‌شود بخاطر ناقص آورده که از هر راه که رود بهر زیاده

بر امکان کوشیده بگذارد که این معنی صورت بندد و از این امر واقعی که تقدیر

بران رفته بوقوع پیوندد و چون کاری که بالفعل در قوه اقتدار او بود در این

اوقات بدان حصار راه امداد اهل آن نه که بی الحضار داشت لاجرم مکرر

این اندازه دور از راه نموده غایت مقدور در حیز بفعل آورده ولیکن از آن

جا که بسبب از فرط ضبط و ربط خان فلان صورت بسته بر وفق مدعا بظهور

نرسید و آنانکه چندین مرتبه آذوقه و باروت بار آن بالکار حسب الاستقواب او غله

می بردند گرفتار گشته از آنجا که مدار اساس الدین ساخته بر مدار او اخاص عالم نشأت

دلاوران … بعد و نبرد و قلعه‌گشایان بستند که باحتیاج کار و در بالا رفت و فتح
از شکافتن سرکوب‌ها حواله در بسته و امثال این بنیادها پیشنهاد نمود و خاکریزها را
با پنجره‌ها رسانیده چهار جنگ‌چوب‌ها بپرداز ما معین بود که پیوسته مستعد کار و آماده
پیکار بوده همه‌ها پیشکار برآمده و کار در کار در رشته‌ها باشد با دور در کمینگاه آورده
لشکرها سیلاب … بیدران سوار و چون سرکوب‌ها انحصار در کوه
جبین روی کار … واره و واقعه … انحصار در رشته … سپه‌سالار
شیر شعار توپ‌ها را … اندازه و … نقش‌ها که بدین
عالمی … بنیاد … البرز مثال از بیخ و بن می‌کنند و یک نفس بازهای سبعه
سبعه خیبری … خیبر افکنده بروج و دروازه‌ها نه حرج اطلس را در یکدیگر می‌شکنند کار
گذاران حیله‌پرداز … بسا زبا استعمال فنون … فنون باضم انواع
حیل ریاضیه و جر اثقال چندین کوه … را به فراز آن کوه‌ها را
برآورده نصب نمودند و چون سپه‌سالار توپ‌ها را حسب المدعا جابجا قرار داد
از این خاطر جمع نموده جمعی را بنگاهبانی اینها برگماشته اهل نسب را با تمامی
و کارفرمایان عمله توپ باز گذاشت و از آنجانب فتح خان نیز لوازم انجام
مصالح قلعه‌داری و استحکام دادن باره جد و … مداخل و مخارج
پرداخته نظام الملک را در کالاکوت باز گذاشت و خود در مهاکوت عالی
اقامت گزیده همگی مردم در درون حصار عنبرکوت اساس نهاده عنبر که
محیط بیرون … گذاشت چون قلعه اصل دولت‌آباد که مانند کمرکش
کاف کوه … قاف شکوه سمت … یافته و بنابران از جمیع جهات
ولگامها … بسیار است چنانکه چندین از تفنگچیان همواره آنجا می‌باشند در عهد
تیر و قصف دستور معهود … نمود و مجملا در این ایام که روز بازار محاصره

ازینجا بی کند و خود در جای ایشان اقامت نموده باشد طرف جنگ کمر بسته
و تضییق محاصره در صدد التیام و مخارج و مداخل قلعه باشند که مبادا از مجاری اتفاقات
ناگهان اذوقه ازین ممر بمتحصنان رسانند شاید که ازین راه گروه مخذول
ابواب طلب ایشان مفتوح دارند اگر بار رسیدن اینجانب بسیار مقصود را نیز
وقوع چهره نما گشته همگنان از در دستیمان در آیند و در صورت زنهار
از ایشان دریغ ندارد و الا فرمان تیغ بی زنهار در ابدان ایشان حاکم سازد
و چون نوشته بخانزمان رسید فتح خان از شنیدن این خبر و فقد الب
و فوت قوت بهادر که برادر خویش در آئینه روی کار معاینه دیده کار زینهاری
ادبار در راههای اندیشه که راز کار در دل نهاد مرکوز شده دیگر باره بمقام
استحکام برج و باره در آمده و خیریت خان عم زنده و لد خان را که نسبت بسالار
عادل خان بود با سی صد سوار بیرون قلعه طلبیده در بین خان خانان
نیز تاریخ بیست و یکم اسفندارمذ بدولتاباد پیوسته روز دیگر دور دایره
حصار را به سر باره باد رفتار ساخته همگی اطراف و اکناف آنرا
باحاطه بر کار نظر وقت آنرا در آورده کیفیت حقایق آنرا از قرار واقعه
تصور نموده آنگاه مورچل را در خانه فتح خان بدروازه تا کچهری حواله داده
دروازه نظام پور را بخانزمان و دروازه باتن را به نصیری خان تفویض و
و کاغذی واره نزدیک بحوض قتلغ که کاغذ و رقها باید بسپهدار بپیشت
کاغذگران آنقریه منسوبند با تمام دلیر همت و جمعی از مردم کار طلب مقرر
ساخت و خود در خانه نظام الملک که متصل نظام پور واقعه است
اقامت گزیند و دیگر جاها نیز بجا بجا استوار ساخته قلعه را از در دست
ظاهر باحاطه دیوار بلند همت و باطناً باحاطه همت دیوار به محاصره نموده

استقلال تمام و نیروی قوت و قدرت تمام سر تا سر الحصار را در حیطه محاصره
در آورد و از علت علّه و کثرت قحط و غلا کار بدان حد کشیده که بر قلعگیان استیلا
یابند و در بی‌صورت خلاص این اخلاص آیین ارادت سرنوشت چنانچه مقتضای
سرنوشت بود نیک جبهه عبودیت و بیرون را از سر بود بیچ نبد بکار غیبت و داد
بر دولت همتا و بنیان دولت ابد قرین لازم است ایقان که مسارعت
در التزام طریقه کوچک و مساعدت که عین دولت خواهی است منظور خواهند
داشت و چون خان خانان برین اتفاق حسن که نتیجه او هماهنگ توافق و انظار
امتناع افلاک و انجم بود در اشراف و اطلاع یافت یکبار فرمان همت علیا
و کار طلبی اخلاص بخت خان زمان خلف الصدق خود را با فوجی جرار
از اولیای دولت پایدار بر سر مخالفان بر سبیل منقلای راهی ساخت
و خود نیز بتاریخ بیست و دویم ماه با بیست صادق و رای صایب و اندیشه
درست و عزم نافذ از دنبال بطریق استعجال روانه شد و چون خان زمان
باعتماد عون و صون الهی و اعتماد اقبال پادشاهی با رایات فوج و پیرایش سپاهیگری
صفوف روانه شده همین که طلیعه هراول از گریوه‌های گذرگاه شده نمودار گردید
ورندوله و انکس خان سرداران با بیست هزار سوار جرار بلندی در آمده
صف آرا گشتند و با وجود کمال ثبات قدم بپای مردی رکاب پایداری
نموده پا از دایره دستیاری بسر گرم بازان اندازی شدند در این حال دلیر
بهادر سپاه و دیگر خان زمان با سایر همراهان باد پایان شعله سنان بیابانی
با آتش افروز خان همپر سرعت انگیز گرم عنان ساخته جلو زیر رو بیجا حمله
ستیز آوردند و هر سر آن عرصه کینه بهم دست یکدیگر شده چون جنگ جوی زرگران
روباه منشان و جا نیز ستیز نمودند در عین این حال که جنگ از هر دو سو گرم ازو

رایات اقبال بلند و عزایم علیه که تاثیر اسمای الهی دارند طلسم این کدورت
منکسر شد کیفیت این واقعه واقعی و علت صدور این تنبیه تقدیر آنکه چون
فتح خان پسر عنبر حبشی چندی پیش ازین بمقتضای بخت برگشته و بد اندیشی و به
حکم بیچارگی و اضطرار پناه بدرگاه جهان پناه اختیار نموده و ولی نعمت
سابق خود نظام الملک را راهی دار الملک فنا گردانید و بقصد اظهار
ارادت و اخلاص عبد الرسول پسر خود را با پیشکش گرامند بدرگاه عالم پناه
فرستاده التماس را وسیله شفاعت و مبانی استغفار ساخت حضرت
خلافت مرتبت معذرت او را در پذیرفته بعضی از محال متعلقه آنکه سابق
بآن سلسله مرحمت فرموده بودند بنابر الحاح در خواه او بدو مرحمت نمودند
و ازینجا که موجب اعتبار و سبب بیکسی شاهو بیچاره راهی بود دران روسیاه
گران آمده از فرط بیکسی و مرتبت هنوز بود امید از سررشته دولت جاوید
که بدست آورده بود گسست و ارزواه ناسپاسی روگردان شده بعادلخان
پیوست و عادلخان ساده دل سلیم الصدر را منصور افعال و میمون بولایت خود راه
و در حمایت خود پناه داده سلطان ساده فریب و درازراه او را ز جاه فتنه
ارزوه ما عاقبت اندیشی تسخیر دولت اباد و کسر صولت فتح خان را
نصب العین ساخت و جمعی لشکر گرد ساخته تفرقه اثر جمعیت را بانترود
انضمام این مهم نموده بلکه روی نهاده و با همراه او فرستاده چون عمده
نظام الملک از فتح خان بسبب پیمان شکنی و سبب عهدی او در هر مرتبه
از ایشان جمع نفر گشته بنابران بمهابت خان خانان اینها نوشته
چون درین ولا مردم عادل خان بتحریک شاهو سیاه روی و به قصد
رسیده بمقام استخلاص دولت اباد در آمده اند چنانچه بالفعل ازان

اساس نهاده و عجب حصنی است و دو میل کوه و سوی این قلعه کوه است از رفعتش عالم بر
بالای سنهور پشت و دوره آن کوه فلک شکوه چهار دریچه است عجیب با ارتفاع
بلکه حیطه دیده دریچه در نهایت صافی و شفافی و در اطراف آن خندقی بعرض
نهایات در پنج و عمق سی دریچه در سنگ فرو برده اند که ملاحظه بسیط ساحتش
دیده نظاره گر را حیرت آرد و از دامان کوه راهی مشتمل بر مرتبه بالا پایه
به پایان در غایت تنگی و تاریکی باشد راه کوچه زلف بتان پیچ در پیچ
همه جا از درون کوه بالا رفته و در دو دروازه دراز بزرگ طول ارباب
طمع به حاصل آن هیچ نرسد و از همه بدیع تر آنکه طبقه بالا که خوش راه ندارد
به روشنایی مشعل و چراغ راه آن توان یافت از همه جهت پایین
به دروازه آهنین بند شده و از بالا تا به آهنین برجهاش آنراه اندرخته اند
یعنی اگر بمقتضای قضایای روزگار دست از همه سو کوتاه گشته بجای رسید
و معامله به کشش برود و آتش بسیار در زیر آن برافروخته بجهد اثر القصه
و تابهای سازند که از جوش حرارت فی شراره شراره شرر تا سر آن
زیر کدار باشد و دهلیز سفر بجا را گشته سمندر را محل گذار از آن محال باشد
اگرچه از احداث آن چو بنای کهن دیر و بنا و بکری اطلاع ندارد و اما بلیان بنود
هزاران قرن پیش از این بنا نهاده دیوان است الحق عقل گواهی میدهد
که شاید پیش از آفرینش ابوالبشر اساس نهاده دیوان باشد چه بعد از ملاحظه
کلی هیچ خردمند باور نمی آید که اینگونه بنای عجیب ساخته و پرداخته
بشر توانند بود و این قدیم الدهر با عهد سلطان تغلق که پس از محاصره بسیار
بدید بیاورد به توفیق آسمانی و تائید عالم بالا دست بر آن یافته و دیگر بار
بجبر بر آن مستولی شده تا اولیای دولت حضرت صاحبقران تا این که هر روز

محلوق گشته باشد و از قوت آسمانی با همراهی موکب مسعود بسی از آن بابهای صعب مسدود
بسته ها از ابواب سنگ بخت کشایی به زور بازوی پی بدستیاری تائید روز بروز بر روی
روزگار هواخواهان کامکار کشاید و فتوحات تازه و فیروزیهای بی اندازه
بساعت ساعت از عالم بالا روی نموده چون دولت پایداران حیدر بخت
بنای حقوق قرین دولت و سعادت رو در آید چنانچه به سلسله جنبانی اقبال حضرت
صاحبقران ثانی در سواد فتح آسمانی از قهر اعدا و کشایش قلعه حصه
نصیب اولیای دولت قاهره قرین گردید مثل قلعه نامی اندیاد تحقیق
قلعه دولت آباد که از حصون منیعه سرزمین دکن است که دران ملک
بحصانت و محکمی مورد ضرب المثل و کشادن آن از مبدا از بنای این کاخ و بنیاد
تا این روزگار سلاطین کشورگیر را از زور بازو میسر نیامده چه الحق
سپهر نظیر بر قلعه های البرز شکوه ارتفاع تا حضیض و کنگره و تا خاک زیر
از سنگ سیاه اساس یافته و دو دوره دیوارش که ده زه سپهر باهم است
پندارد دست قدرت زبانه سپهر دیگر بر زمین نمودار ساخته خارا
تراشان فرهاد تیشه بنای او را صاف و املس نموده اند که از نظر تا سر
تا پاهای هیچ جا بند نمی شود از روی فتح آنکه جز بتوفیق آسمانی در حیز امکان
در وقوع نمی توانست شد محاذا کمند تفوق سلاطین آفاق کشا نمیگردد
چه قلعه مذکور مشتمل است بر هشت حصار از آن جمله چهار را که پایه رفعت
هر یک تا پایه رفعت همت بلند و بخت ارجمند بردوش سارا است
بر فراز کوه واقع شده و چهار دیگر که متانت اساس هر یک تا پایه سای
متانت فکر دانا و رای خردمند هم آغوش است در دامان کوه چون دایره
گرد بر گرد یکدیگر در آمده با ردا دامن که تا مور تعبیر کرد است

عواطف بود که در این انجمن خیر انجام ضمیمه این مرتبه عواطف عمیمه شد و در جشن خجسته
روز عشرت اموز که بزم خاص الانعقاد یافته رسم طرب عام شده بود
سایر سخن طرازان یاری زبان از نثار و نظام و همچنین جمیع سخنوران
این بلاد قصاید غرا و مثنویات و عقود و داستانهای منظومه و مرسلات
رسایل منثوره در سلک نظم کشیده تا روز شور بهجت اعتناق و صدور
ابنای روزگار ساخته شد و همگی از عطای پادشاهانه الکام خاطر رسیده
سرمایه سعادت جاوید اندوخته شد و از جمله سعیدای گیلانی مخاطب به بیدل خان
که در قبول استعداد فاصله سرتاسر جدول ارکان اهل روزگار امتیاز دارد خبایای
حقیقت در اصرار معهود به بدل جهد خود درست و درستان رنگین در رشته
نظم انتظام داده بعرض اعلی رسانید و از تحسین طبع همایون محل آمده
خود در زر منثور و کلام و گوهر نظام نفس با عقد لآلی منثور معروف گردید
مبلغ چهار هزار روپیه که در کفه ترازو وزن موازی او شده بود با هزار روپیه دیگر که سخنور
ارزانی فرمودند و در پیش بحضور آورده بودند مرحمت شد و سخن سنج نکته پرداز رشحی
ترانه پرداز گلشن راز نظاره دار طالبای کلیم شیرازی شاهد این بدیع در ستان
در صورت نظم بحلیه معانی رنگین و حلیه الفاظ گوهر آگین آراسته در نظر
انجمن جلوه نمود داد و چون بمسامع ایستادگان انجمن حضور والا
واقفان حقایق سخن و شرفان دقایق این فن اندر رسانیدند منظور
نظر اقدس و مطبوع طبع دقیقه رس شده استحسان و آفرین بسیار و احسان
و تحسین بیشمار درباره او مزین یکدیگر افتاد و بیان هنگام فتح صاحبقرانی مقدار
دولت ابد انجام که بسعی کفایت خان و دیگر اولیای دولت ابد پیوند
با صاحب سعادتی که از ید و جهد فطرت در روز الست باز قسم و ز تفضیل نظر بر گردید

تمکین و آن پایه نیابت بموزونی بیشتر شمول مراتب مراحم و عواطف
کشتند و در همان روز بخلعت خاص و خطاب بابا در اختصاص بر بستند
حضرت و سایر ارباب مناصب والا و بندهای روشناسی درگاه معلی
در ادای شکرانه در راه ابواب تصدقات بر روی ارباب حاجت گشودند و
انواع جوهر و مبرات الظهور آورده اموال بیشمار بر اصحاب استحقاق
قسمت کردند و بوفا و اقسام نذور و عهودی که در آن حال تمهید داده بودند
این وقت قیام نمودند و در جشن وزن قمری آن فرخنده برج اقبال که روز
بیست و یکم خرداد مطابق آذر جمعه دوم ذی حجه سال هزار و چهل و دو هجری
روز حضرت ظل الهی سایه مرحمت بر ساحت قابلیت و استعداد آن گرامی
گوهر درج اقبال و قبول گسترده نخست در محفل خاص و عام آن شاهزاده
والا قدر عالی مقدار را بطلای ناب وزن فرمودند و مبلغ هجده هزار اشرفی
که هم وزن آن گرانمایه گوهر صدف خلافت و شرافت بود تسلیم دو تن معتمدان
نمودند که بر ارباب استحقاق تقسیم نمایند آنگاه شمشیر مرصع و خنجر مرصع با پولکتاره
و سپر و یراق مرصع و برجهه مرصع و عقدی گرانمایه منتظم از مروارید و لعل و زمرد
و کمال نفاست و گرانمایگی و بازو بند مرصع و بازو بند مرصع بالماس و حلقه مرصع
و چنین انگشتری قیمتی دو دوربست تحاق که یکی از آنها سرفراز نامور
برین مرصع و دیگر تحلی زین و الا و صورت سند نام فیل خاصگی با ماده
که قیمت مجموعه به دولک روپیه کشید مرحمت نموده آن شاه الله افتاب
عنوان مقرت نامتناهی پادشاهی را با نواع مراحم دیگر نوازش فرمودند.
و از همه این مراتب نمایان نیز تفویض پایه والا و مرتبه عظیمی بخشیدن
نشان رسا ز خود بر ظهر فرمانهای عظیم الشان و ختم آن بخاتم فرخنده رقم

ظاهر و باطن بدیع صورتی روی نمود که با آنکه با آن برخاس جوهر و گرد شوند و
اول بیستی افتاده بطرفی دیگر رفت و لیقوی بر علت صورت یعنی آنکه در این حال
صورت سندر خصم او که حریف جوهر را در عرصه نبرد از خود غافل دید فرصت
قوت نکرده از سر قوت و قدرت تمام رو بسوی ایشان آورد و سند نگر دیگر
وقت یافت جنگ متوجه شاهزاده بتور نهاد کردند بنابر این با خصم خود موازنه
کرده هر دو رفته رفته بطرفی دیگر رفتند و آن دو منظور نظر یکتائی
ایزدی و منصور و مظفر بنصرت سرمدی چون از توجه صوری حضرت ظل اللهی
الکابهی یافتند معاودت نموده مصحوب عون و صون عالم بالا بخدمت
والد والا قدر رسیدند و بعد از تقدیم سپاس عنایت الهی و منت
عاطفت نامتناهی آنحضرت با داب معهوده آداب شکر همراهی همت کارکرد
توجه کارساز پادشاهی زمین بوس شکرانه بجا آوردند و چون آنحضرت
از پرتو انوار دیدار فرخنده آثار آن دو دودمان الهی سحاب جلادت
در عین کمال از آفت گزند چشم بد اختر محفوظ مانده بود طبقات سبعه
بصر بصیرت را انجلت الطف نامتناهیش افزای غیرت و حیرت آموده کمال قدرت
حضرت آفریدگار عالم محسوس و منظور نظر حقیقت نگر در آورده بحست
سجدات شکرانه در ازای این مایه عنایت بیکرانه بظهور رسانیدن
التفات زبان بتحسین و آفرین و آغوش عاطفت از سر رحمت نوازش
شاهزادهها گشوده زمانی چند هر دو را در کنار عنایت داشتند
خصوص گرامی شاهزاده کامل نصیب سلطان اورنگ زیب که با وجود آنکه
معرض مقصد را ایمن نبه دلیر شده بود که اگر رستم دستان بجای ایشان دست
بردو بر قدرت بودی هر اینه از جا رفته بی دست و پا شدی و این پایه

که از قضای فلک اغبر تا سطح چرخ کبود را تیره یک غبار و سیاهی دود فرو گرفته بود
چندانکه نور نظر کارگر نمیگشت که آتشبازی ملاحظه توانند نمود و فضا را نجومی
به پیمانه رسید آن یکه تاز عرصه سرافرازی بر جوزده نیران صرصر یک آیی بر صفحه
چرخ برق ابر چراغ پاشنده تر دیک نوع گران بر تو شمع دولت را نزدیک
افکنده که درین گرمی آن فروغ چراغ دودمان صاحبقرانی و گل سر بستان
کشورستانی به سبک خیزی نسیم سحری و تندی و تیزی تنسیم جلو گرفته از
گلشن خانه زین هوا گرفته بر روی زمین ایستاده شدند و از فرط هجوم مردم
براه نیافتند که بار دیگر خود را بدان دور رسانید در همان وقت که آن
عربده انگیز بار نخستین حمله آور شد و چون راجه جی سنگه ولد مهاسنگه
نبیره راجه مانسنگه که از خانه زادان دیرین دولت کده ابد قرین
بسعادت وفور اخلاص خالص و ارادت صافی کمال امتیاز و اختصاص
دارد در میان عرصه سواره ایستاده بود از فرط تهور و بر دلی خود را
که باده کارزار در سر کرده و لیکن بنابر تنگی وقت و عدم فسحت مجال
فرصت نیافت که باز رکاب خالی کرده خود را بر زمین گیرد با آنکه
مرکبش از فیل رم میکرد بهمان روش اسب بر فیل انداخت و برچه مانند
زخم خطی مد شهاب بران دیو حقیر که از شدت یکسر جهت شیر چون شعله
جواله در گردش بود حواله نموده و چون حضرت ظل اللهی از دور حقیقت
معامله را آگاهی یافتند با وجود تمکین ایستاده و تمکین به ثبات صاحبقرانی
از جا در آمده بی اختیار شتافته بود و عالمی در جلوه آن شاهزاده
عرصه امکان پیاده زین بدان فیل نهاده و درین وقت بوقت رسیدند
و از توجه صوری پادشاه صورت و معنی و همت باطنی اولیای دولت

نصیب گشته از آن پرورده عاطفت یزدانی و منظور نظر عنایت نامتناهی
ملاحظه نمودند سر انگشت تعجب بدندان اعجاب گرفته در لباس دعا دامن داد
تحسین و آفرین دادند چون شاه آن پرده در سر پر شور و شیران بدست
عربده گرها گرفته و مقید از آن زخم منکر بجای منکر رسیده بود که در بین
کشور از آن رستمی میخوانند لاجرم بنابر شورش مستی از سر نو بر خشم و غضب رفته
بار دیگر زنده گری در آمد و در سبب شاهزاده عالم و عالمیان از وحشت نهیب
آن هولناک منظر مهیب رمیده روگردان گردیدند دندان فیل بر کفل آن پیکر ای
آشنا شده بمجرد آنکه صدمه در یکدیگر غلطیدند و آن قرة العین ایمان علوی
که در حقیقت به بلند قدر فلک رفعت و اقدار عظمت بی مقدار بود تا له زمین
و هلدل رکاب را افعالی ساخته چون نور نظر و فروغ مهر انور چون نهی بلا
سنگ بر زمین گرفته و درین هنگام گرمی مانند آفتاب جهانتاب پای کشیده
و چنین گشاده بر سر آن کوه پیکر حمله آور گشته و از طرف دیگر شاهزاده
نامدار شجاع شاه شجاعت که در آن وقت با فرخنده کوکب بخت والا
زینت الشرف و دولت خانه زین طلوع سعادت در تشت از روی
مهر برادری در مقام امداد و برادر بیک اخضر شده از جا در آمد و از خشم
مانند خورشید خاور موی بر بدن شاه تیغ شده مرکب برانگیخته و با بارهٔ
مانند نیزه خط خطوط شعاع آفتاب ساطع حمله بر آن اهرمن دیوانه نمود
و چون در آن حال از فور ازدحام و شور و غوغای مردم که نظاره گیتی نمونه نفخ
صور روز صبح و نشور ظهور نموده معاینه مانند روز محشر و روز رستخیز علامت
یوم یفر المرء من اخیه نیز آشکار شده بود چنانچه هیچکس بیکدیگر برادر نمی
پرداخت دنیا این نیغی از کثرت الدماء اشتبا از مند خرچی و دبان و انفال

گرا ستیب عین الکمال بان مسطور نظر اقبال و قبول برخورده که ناگاه در عین این وقت
مکفا نهایت حمایت ربانیه محفوظ و محروس ماندند و کیفیت این سانحه آنکه
در این اثنا بنا بر عادت معهود فیلان که در عین جدال از یکدیگر جدا شده
چشم در برابر هم می ایستند و از زبانه گه و کلال باز مانده دیگر باره آماده
کارزار می شوند هرکدام بفاصله یکدیگر و کام بازلب آمده بودند ستیم یکی چون جرات
خود را دور برده اند از وفور بدمستی و خیره چشمی و جرات و ستیز در آنجا که در عین
اعیان سلطنت عظمی شاهزاده معظم سلطان اورنگ زیب که از همه بیرون نزدیک
تر بود جلوه آور شده دور فیل از نخلال اینحال که از فرط دهشت و غلبه وحشت عالمی
مغلوب تحیر و مدهوش سراسیمه شده بودند چنانچه نزدیک بود که بغیر از اهمیت
دوار کار فیل در اساس تمکین کون و مکان راه یابد و تزلزل در بنای
طالع و ارکان افتاده زمین از جا و آسمان از پا درآید بجای آنکه
هوش و جوش نظارگیان و صبر و شکیب ناظران رجا ناید آن کوه تمکین
که تمکین جبلی صاحبقرانیه ثبات شده از لی استامانیه هم قرین در نشست با وجه
صغر سن که بهمت و عزم عزیمت را کار فرموده از جا در نیامده مگر بجانب
آن بد جانشین گرد مطلقا مفید بجانب دیگر نشده چو بسوی این عزیزه خونی
همدران گرمی برهم که در دست داشت از سر قدرت و ثبات تمکن
بر پیشانی آن سخت روی زدند که سنان برق نشان بش زیاده از چهار انگشت
در کاسه آن اهرمن پیکر جا کرد در اینحال که ستر ثابت کرامی ثابت اختران را قرار
از دل رمیده و هوش از دل بریده دعا بر زبان و آمین بر لبان و نظر
بقبله اجابت و چشم مراد بر در کشنده و توجه بر جد است آن ذات الاهیه که شامل
بهمت برسلامت آن شکوه محفوظ بسته بودند و چون از این دست کارسی

بعون اعمالی معهوده از آتشبازی و انواع بازیها بعمل آوردند چنانچه مردم آتشبازان
و سقایان در میان میانجی شده چندانکه خود رسیدند که بدست مردم افسون چرخی آتش
فشان و ملاطفت آب شعله افشان سهکار صلح فیمابین آن دو جنگجوی پیدا
ارم ساخته شعله جانسوز آن آتش و سوزش گرمی را فرو نشانند اثری بر آن مترتب
نشده بیشتر گرم کارزار گشتند چنانچه هماکروهش چرخی در میان آتش افتاد
تیز و تشنگ هم بر آن مید میدید و هر چند فیلبانان لگدکوب کار سر آن دو دیو
سار را بر مزن سر زده بر سر بلاسی فرود آوردن ایشان را از بر جا سوی و اسپی
هام بجنگ گرفتند قطعا سود ندارد بلکه هما با برای سرگرمی کش کشیدن دو شعله
سرکشی هلاک لحک نعل در آتش کمین می نهادند و بندی زبان شعله فشان آتش گویا
زبانه آتش سیران وجود آن جانستی ستیز را بر تیزتر میکرد و چون این دو چیره دستی عیان
جنگ و جدال الطرفین برتافته از نظر انور دورتر افتادند بدینکا حضرت
زراره استیفار حفظ تماشای استیفا فرموده با سایر شاهزاده های کامکار
بدولت بر رسیده سوار شده در عرصه کارزار فیلان نهاده دران نزدیکی
عنان کشان ایستاده بودند شاهزاده های بلند اقبال اسبی که بتفرج مقید بودند
مطلقا در مقام احتراز نشده بحکم آنکه از مقتضای من حذر از جای شتافتند
چنانچه هیبتی شاهزاده والا شکوه در جانب دست راست شتافته بیکو قرار
گرفته و قرة العین خلافت کبری شاه شجاع و سلطان اورنگ زیب بهادر
در سمت چپ همانا فیل توقف کرده بود قضا را در آن حالت از آنجا که سلسله
جنبانهای قدرت قدیر ست نظر بر مصالح کلیه و اغراض مستعدده که از آنجمله
اظهار مراتب قابلیت استعداد شاهزاده والاگهر بلند اختر سلطان
اورنگ زیب است صورت عجیب در عرصه ظهور درآورد چنانچه نزدیک بعد

سانحهٔ غریبه از سوانح عالم ابداع که در این نزدیکی ها از سیاره و نجوم و طلوع نیر ظهور پیمان

و ظهور ذوات منیعی بر نحوه است که چون در تاریخ روز جمعه ۱۳ شنبه هزار و سیصد ۱۸

خورداد ماه بر فرط رغبت خاطر انور خدیو بهشت کشور تماشای بر حسب

حکم قضا که در اکثر ایام بعضه الفاق بی اتفنگ بر این روز عید دوشنبه عید جلوس

فرخنده که به ترتیب جشن عشرت خاص اختصاص دارد و روز چهارشنبه

ابواب عیش طرب انبساط را بر روی انتظار و فتوح قصر یا ارضیه بور عهد علیا

جمیع بیست صد روز را امر مطالع یا بیان صاحب قران قرین نفاذ داد عالی

آمده بسر زمین ساحت یار چهر و که مبارک مدار ایالت پادشاه زاده ها

مجلس عالی را در صفا دم زنده بین بیست عرصه و ابین کشتی ها از جوار فیل خانه

سرکار رضاصفه شریفه بوده که یکی از دیگر صورتی و قران در موسوم نیستی گرد دیگر

ایمن منظر بیابان که بصورت سند ماموربود و چون آن دو کوه

بیکر که با دو حرطوم شان از صورت سر اقبل مسعود و شور با ماد و شور و غوغایی

عرصه محشر را بکیسه چنانچه کاینی اکثر علامات سخن بظهور آمده از حرکت

آن دو کوه شکوه که مثال از دیدن بلوا ریم فارکانه در زیر لا زند بود و فی

یوم بسر الجبال نمایشات قایم شده تو از تا و جبهه خرطوم ها که یا بندانها

و میان در هم بجیده بیک لفش علامت هر یک شد که باصیحه زمین و طبقات

آسمان را بر طبق یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب بسرعت طومار

بار کرده در یکدیگر بوز بندند که با هی سخن چون به هم جنگ جدال الی دو دفعه

بر وار برو رود و در از کشیده رفته رفته و هیچ یک از آن دو زیاده سر

از یکدیگر بر ندار گشته از هم باز در سیم و لت خانه و الا رسیدند و هیچ کم نیاوردند

و فیلبانان و سایر مخلوق در این شغل بر آن شده طرز هم بر فدا کاری نیز

ایراد فساد امرجه وقوع علت وبا مفرط و طاعون عام البلوی در اکبراباد و سو
بکلی یافته بجائی رسید که علامت ان در بعضی از پرستاران ستان قلعه
بظهور و بروز نمود لاجرم نقل امکان موافق رای صواب ارای حضرت نور بار
دریان آمده ساحت منزل ایام باد شاهزاده بیگم انحضرت که در بیرون
قلعه بر ساحل دریای جون واقعست بنیاد بابرکت و بنا قضا نزدیک آنجا
دصفای هوا از نزول السرور منور گشت و درین ایام با خاطر دقیقه یاب
رسید چون علت شیوع طاعون چنانچه هم اکنون سمت ذکر پذیرفت فساد
هواست که غالبا در هر سمت میرسد زهره ناهره رفع غایله سموم میکنند ایراد نماده
دفع مواد عوارض این بلیه جلیله تجربه فرمایند و اتفاقا اندک بسیده ضمیر منیر ابدالدهر
از امیران از موکن درست بر آمد جمله اورده [illegible] قبل [illegible]
منعز [illegible] فرزند [illegible] بخت سلطان [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] سعادت بندد اکه حرز یمانی حفظ
آسمانی باعث وبانی نگاهبانی شود و اگر همه اهل روز زبان کمین آخر
زار اینه بهیچ طریق آفتی بر امن او نکشته از هیچ ممر گزندی بروز نبیند
هر چند بحثی که دستیاری حمایت ایزدی مقتدی سر و اری کرد و اگر بالفرض
از ابر سو تیغ و وران کرند لا محاله سر موی آزار و اضرار نگذاری منظور
عنایت آسمانی از گزند جشم بداختر حرز بلند و محفوظ همان حمایت
الحافظین از حوادث زمان در کهف امن و کنف امان باشد
کسی که ایزد نگهبان بود بر وحمله دسوار اسان بود کسی از نیک خواه
بلند نه بیند گزند بدیدبسنده وار مصدق این واقعی از مطلع وقوع

نیز بطواف مرقد بلند مکین مطاف آمده تمام شب در آنجا احیا داشتند تا پرتو آن
حضرت خلافت پناهی از فیض ورود اقدس برکت افزای روضه متبرکه شده تا دوپهر
از روز بر آمدن در آن مکان دلنشین گذرانیدند آنگاه بدولتخانه
مراجعت نموده در آخر روز از روز بار بدولت و سعادت میمنت حضور مسعود
بدان برآن پرنور مرقد منور در شب یک پهر و یک گهری از شب بدعا و فاتحه مغفرت
طلب بوده مبلغ بیست و پنجهزار روپیه بر ارباب استحقاق و بیست و پنجهزار روپیه
دیگر بعضی پیرداران اهل قسمت نموده خلعت بسیار از فراجی و فرجی و شال و زر نقد
بفضلا و صلحا و حفاظ و فقرا که از اطراف فراهم آمده در ضمن ختمهای قرآن
مجید بسبب مزید مغفرت و طلب رحمت امداد نموده مرحمت فرمودند و در آن
یک شبانه روز از انواع اطعمه در شربتها و شربتها و پانهای خوشبو چندانکه در حوصله
از اهل عالم گنجد و قیاس قصور و سنجیدن مقدار از امتناع بیحد برنگاید میران
امتیان برسنجد صرف شد چنانچه طفیلیان زله بند و ذخیره بران از بند
خندان سراپا سرجیب انبوه خنده که از دندان تمامی دندانه‌های استغنا
دهان عاشی طمع و دیده‌های شره پرورده خندند و در عرض این اوقات از بدایع
الحجوبهای عالم ابداع که در ضمن مطالبین وقایع صوبه کابل معروض افتاد
آنکه در منزل سلیمان نام مردی از اهل الولایت دختری تولد یافت که دو سر داشت
چنانچه یکی بر بالای دیگری واقع بود و که آن نیز در کمال استواری خلقت بوده
همه چیز بجای خود درست داشت مادامی که ماده فاسد شکون دیگران که تا که علو
جسم عالم تکوین در ایجاد بود زیاده از یک دم در دو سر نتابد بزاد :
همانا دم در گذشت و از عجلت خبر یاد کتیبی فرو گذاشت نموده از ادبی
از عالم شهود باز گشت در انتشار این اداء چون از افتاد

سلوک در وقت رخصت که بار دوم از روی نهایت اشفاق افتاد و با وارشاد
نمودند و در همان وقت رخصت خلعت فاخره مرصع و اسپ جلیل زرین المال
سرافرازی اندیشی بخشیدند بیشتر یک لک و پنجاه هزار روپیه رسانیدند خرج راه
بدو مرحمت فرمودند با آنکه از دولت این دولت کده ابدی الاتصال
کمال ثروت و مالداری داشت چنانچه در رفتن و بازگشتن در نهایت تجمل
زیب و زینت و سامان شایان و داد و دهش نمایان بسر برده انجمن متعالی
بنحوی که شاید و باید و بایه التزام داد و مبلغها چهار لک روپیه بر کرد خرید این کشور از
انواع نفایس و نوادر هندوستان برسم ارمغان شاه همراه او ارسال داشتند
سوانح حضور پر نور معهود هم در بعده محفل جشن سالیانه نواب غفران مآب جگ و درین گور
نوبس ها معهود است در روضه منوره و تربت و بر روی تخته هاست که کرسی اصل عمارت
آن حظیره مقدسه است سنگهای کلان استاده کرده بر جوانب آن شامیانها
ها در کشیدند و در سر تا سر آن چبوتره فرشهای ملون مصور گسترده
بخشیدنی هشت آیین که جای گنجایش ارباب محفل آشتین در تخت و زیب و زینت
تمام ارزش شده و چون سبب بدخشان داد و عمه زرگر خانه و درین اثنا محجر زرینی
که جیلهای زر ای تولچه طلا صرف آن شده بود و سرتاسر کتابه و اکثر گلهای آن
بر روش بدیع میناکاری با تمام رسیده با کوکبها و قندیلهای طلا میناکار بنظر
انور انور رسیده و بنابر امر والا آن محجر را بر اطراف مرقد منور
نصب نموده قندیلها و کوکبها را از محاذی آن آویختند و به هنگام شام آن
حظیره خطیره که در حقیقت محیط انوار مغفرت است از پرتو حضور پر نور شمع
شبستان خلافت عظمی یعنی حرم سلطنت کبری پادشاهزاده عالمیان
بیگم صاحب نمودار رشک فضای طور شد و سایر بیگمان و مخدرات سرادق عظمت

جانب سنی پادشاهی و رعیت تحریک سلسله صداقت و اخوت نسبت بحضرت جنت مکانی
مینمود و همواره بهنجار مکاتبه سپرده از این راه ابواب یگانگی و یکجهتی مفتوح میشود
و بعد از رحلت آنحضرت و جلوس شاهنشاه ارفع اعلی حضرت خلافت و سعادت بر نشیمن اورنگ
خلافت جهان سپرده الکساندر بر سبیل استعجال محمد بیگ نام رسول را
بجهت تهنیت نزد پادشاهی بدربار گسیل داشت که بعد از ادای تهنیت جلوس
همایون بروبرجیه معاودت نماید تا الکساندر ایلچی معتبری که شایان ادای مراسم
رسالت باشد با تحف و هدایای ملوکانه بدرگاه والا ارسال نماید چنانچه
بعلت کذا رسیدن یافته و چون قضیه ارتحال شاه عباس از رسیدن بدربار میکشید
وقوع یافته قرار داد خاطر شاه عباس نبود در ... قائم مقام شاه سپهر احتشام
شاه صفی آقا بیگ را رسم معهود فتح نموده زود بسوی روس روی ... نمود
طبقه ... قرار یافت ... که وقت همان اراده شاه ...
محمد علی بیگ نام از عمده های دولت ... اعتماد شاه بود برای
آگاهی ... مبارکباد جلوس ... و از معاندین ... از ...
... شیعه ... ایران که ... از ... ارسال داشت ... الا جرم
حضرت ... بر ... و ... قواعد ... معقود
... که از سعادت ... شاه زاده ... و کمال ...
و ... شرافت ذات و صفات ... و ... آرای
رسالت ... ایصال ... شاهی که ... تهنیت جلوس و ...
واقعه ... شاه و فتوحات که در آن مدت روی داده بود ...
... و آنکه شاه الیه از ... معتبر از اجداد آنحضرت بود
... آداب ... شایسته ... والد

گشته با وجه حرمان نصیب از طواف حرم خدا و دریافت مکرمت خداوند

بجوار رحمت ایزدی و نوازش ترحم به مرحمت ابدی آنحضرت رسید و بیست و دوم

ماه که عید سعید رمضان مژده قدوم فتوحات ابد و نوید سعادت سرمد

با اولیای دولت و اعدا رسانید حضرت شاهنشاه احیای مراسم سنت حضرت

سید المرسلین و نیروی طریقت پیروان طریق دین نموده چون پرتو

حضور پرنور حضرت ظل اللهی ساحت عیدگاه را نمونه جلوه گاه انوار

تجلی طور ساخت و نماز عید ادا شد هنگام معاودت سریر دولت و سعادت

فیل سوار بایک دولتخانه مبارک نمودند و از طرفین آنقدر درم و دینار

توده توده نثار راهگذر خدیو روزگار میشد که سایر نثار زندان را کنار

و برانبار زر و در جیب و دامن نقد مراد خرمن گردید درین ایام

لشکر خان از دهلی آمده ملازمت نمود و چون از خدمت معاف شده بود

سزاوار خان پسرش از دریافت پایه منصب دو هزاری پانصدی ذات

و دو هزار سوار نوازش یافت و علم و نقاره که پدرش داشت ضمیمه مراحم

عمیمه شد فوجداری ... از تغیر جان نثار خان بدو سمت تفویض پذیرفت

و لطف الله پسر سعد الله به منصب هزاری چهار صد سوار سرافراز گردید از وقایع

نادر الوقوع بوست که یادگار حسین خان از کومکیان صوبه مذکور بموجب

تجویز بخشیان دیوان ... قسمت ارزاق و اعمار و ... تعیناتیان صوبه دار الملک

کابل و پیدا گشت ... خواجه بابا از تعیناتیان لاهور بنابر سزاواری متصدی فیضان

... علم موعود ... الصواب تاخت ... خواجه قاسم ...

... رسالت ... ایرانی حق شاه عباس ... ایران ... کمال الغیرت

در حکمت عملی در ... بنابر عاقبت بینی و به اندیشی ملک و دولت ...

دیوانه برهان پور و میر عبد الکریم بخدمت داروغگی عمارت دار الخلافه سربلند
یافته خواص خان نایب بعنایت منصب سه هزاری دو هزار سوار از اصل و اضافه
برکام خاطر فیروز گردید قاضی محمد سعید که مردود که سابق سه هزار روپیه سالیانه
درشتی در مولد المبعث بهزاری صد سوار بلند رتبگی یافت از انقلاب گیتی و فرخنده
محفل نوروز در رسید بیشکش نیت مبلغ چهارده لک روپیه را بنظر قبول درآمده
در مولد واقعه غریبه که از بدایع وقایع عالم کون و فساد و زبان زد سورتشا و داده بود
بنابراینها میان القلوب معروض افتاد که در خانه بنیان سید چهار دختر از یک
بطن بوقفه ظهور آمد لیس از لمحه هر چهار از بهر عالم عدم ارمیدند در این اوقات
همشیره بلبکوش آتالیق نذر محمد خان والی بلخ بانیک زیارت حرمین مکرمین
بالهی مقدس دار الخلافه اکبرآباد رسیده طواف بیت المعموره دولت خانه
عظمی نموده صد راس اسپ ترکی و پنجاه و پنج نفر اسیر بر ماده بختی و نه غلام قبچاق
که برادر رسلی برسبیل بیشکش همراه داده بوده با هر ده اسپ دیگر از جانب
خود بنظر اشرف درآورده انگاه حسن خان و ناچار از اعیان و شوران ماوراء النهر
که از روی کمال ورع و تقوی جمال علم و فضل و حسن عمل در سلک همراهان بیت
همراهی ایشان از ولایت راهی شده بود سعادت حضور انجمن و الادراک
نموده و بیست هفت راس اسپ حسب الطریق ره آورد همراه آورده بود برسبیل
بیشکش گذرانید مکرمت الحضرت هیکشا از تنظور منظور نظر عنایت گردید یک دست
همه را بخلعت های فاخره و انعامات متواتره نوازش فرمودند و در خاطر انور قرار
یافته بود که ایشان را بهنگام رخصت کامروا از روانه مقصد سازند و بیشکش تکلم
محسنه مذکوره با آن بانیت درست در قسمت کده عهد بحث
اماکن شریفه بهره ورشده بود هم در دار الخلافه اکبرآباد

انور زینت گرفته بود خدیو زمان یعنی بابر اعظم بر روی زمین صاحبقران

سعادت قرین مقرون دولت و سعادت بکوکب سکندر اختر برج سپهر

سروری نموده روزان نمونه سپهر هشتم را از پرتو قدوم انور روکش جنان ربانی

طارم چرخ اخضر ساختند و سایر شاهزاده های بلند اختر و امرای نامور از آداب

کورنش و تسلیم مراسم آداب معهوده تقدیم رسانیده هر یک در مقر مقرر خود مقام

گرفتند و چون خیل کواکب ثواقب بر اطراف اورنگ گردون جا گرفته و

صفی مانند حلقه مجره بستند در بزم فرخنده روز پیشکش عبدالله خان بهادر فیروز جنگ

صوبه دار بهار مشتمل بر اقسام نوادر جواهر و نفایس مرصع آلات و پیشکش نجم قلی و

چند راس اسپ کوهی و پنجاه هزار روپیه نقد پیشکش الله وردی خان از نظر انور

گذشت بیست و نهم ماه موافق نوزدهم رمضان خواجه ابوالحسن تربتی که سابق

بدیوانی کل سرافراز بود در مدت طول عمر بر عرصه آن از استیفای

خطا و فرزندی نموده در این اجمال بر بابان عمر اسراف و رتبت

سار علل متعدده که عمده آنها کبرسن بود بعالم بقا رحلت نمود چون خواجه

مذکور سر حلقه خدویان دیرین این دودمان دیرین بود چنانچه در عهد

عرش آشیانی بخدمت دیوانی دکن و وزارت شاهزاده دانیال امتیاز داشت

و در اوایل زمان جنت مکانی بر بخشی گری با استقلال بود بود ان

متکفل امور دیوانی در عهد تعهد او شد لاجرم خدیو روزگار بر فوت چنان

معتمدی وفادار تاسف و تحسر فرموده ظفر خان خلفش را بمنصب سه هزاری

دو هزار سوار و عنایت علم و نقاره و صوبه داری کشمیر که بنابر نیابت

خواجه بابا و تعلق داشت بود من حیث الاصاله بحواله شد سرافراز ساختند

آوازه ساختند قلیج خان بخدمت داروغگی توپخانه و محمد حسین بخدمت

خاصه ارباب سوابق خدمات دیرین ابی است در شأن آن حضرت
بحکم آنکه بعضی امثال این خدمات که تردد است شاقه و حرکات عنیفه الادا
دارد و زیاده ان و پیرینه بنده صادق عقیده مستلزم از تکالیف
صعوبت بسیار می‌شد لاجرم خان مشارالیه را از تعهد شغل و عمل نزدیک
دار و بلکه از تکلیف خدمت حضور بر بوز نیز معاف داشته از حکم دارالا
لشکر رعایا ساختند و تقدیم صوبه و بنهای از تغیر لشکر خان نامزد اعتقاد خان
فرمودند بیست و یکم اسفندارمذ منزل سعادت محل شاهزاده شاه شجاع
از قدوم پادشاه هفت کشور رشک فرمای سپهر شرف خانه مهر انور
و شاهزاده اوست و نظر فروز امتعه هر دیار و هر مهنه تا سر انگشت
بر سبیل پاانداز گسترده و نسیم شمامه تطهیر آورد و حسب الالتماس
الدار و نقود با رصه اعلاد و شمشیر مرصع یمین الدوله و خلعت
چار قب بعلاوه افضل خان و شیشه تن از ارکان دولت داده
و بچند نفر از اعاظم امرا خلعت بافرجی و لباس پر بندها خلوت
مهتا مرحمت نمودند و حضرت خدیو روزگار بحکم نهایت عنایت
نسبت بشاهزاده دران منزل تا آخر روز بعیش و عشرت
گذرانیده تحیه خاصه بنجا نوا ول فرمودند سر آغاز سال هزار و چند
ششم از سنین سعادت قرین صاحب قران ثانی بتاریخ اول روز یکشنبه
بیانم شهر برکت شهر رمضان سال هزار و چهل و دو هجری یعنی مبدأ سال
ششم از جلوس همایون حضرت صاحبقران دویم که انجمن جشن نوروزی
نو عرفی و فیروزی پیرایش هر سال طراز و رونق پذیرفته صفحه عارض
و در چهل ستون بارگاه گیتی پناه از قالیهای نوادر بحری و کار

از رعایا باز یافت می‌نمایند حکم شد که حسب الصدور امر نفاذ قرین دستور
دستور سابق معمول بوده درین باب قدغن تعطیل من جمیع الوجوه کشیده
دارند دیگر و از هر قریه چندین باکولوی که بهم رسیده از هر ساله مبلغی کلی بطریق
قانونکوی از رعایا می‌گیرند و ازین راه زیان بسیار بر رعایا و حکم و حاکم وار
می‌رسد امر عالی الصدور پیوست که اتفاق یکی نموده دیگران را در آن
دخل ندهند دیگر بر دو جوان دحوزه و کلدان بارکشی بایان بعنوان
سرشمار یعنی هشتاد و هفت دام صیغه مسیر بجرپان نهاده می‌گیرند فرمان شد که از نعل قانون
قدیم از دستور العمل ساخته درین باب نیز ابواب بدعت مسدود و از قرار آن
دوازده دام و از جوانان بیست دام و از خورد سالان ده دام
زیاده نطلبند و طوفان صوبه دار صفاهان ساکنین را از بند تکالیف
شاقه و دام مطالبات بیجا رها ساخته سواد فرمان قضا توان
بر لوحی از سنگ نقش نموده در درگاه مسجد جامع نصب سازد امیدگاه
بنای بقای آنحضرت چون پایه بنیان عدل و احسان پایدار بوده
اساس قواعد و مراسم معدلت آیین آن پادشاه صاحبقران سعادت
قرین تا دوام دوران چرخ برین پاینده بنیاد و داد و دین استوار و بر
قرار باشد در سوانح لشکر خان صوبه دار دهلی که هجوم افواج مسلمین
سمت دار الملک بدان او را فرو گرفته و جا بر تنگاه جورش تنگ
رفته بود چنانچه اشتغال فیروز بدان از دست علت قوت کارکنان
خوارج و احضار او کما ینبغی بر نمی‌آید چه جای آنکه خود بخود نگاهبانی
کشور پاسداری لشکر امر خفی خاطر عاطر خدیو هفت کشور نیز تواند که
لاجرم حضرت پادشاه حقایق آگاه که گذارش حقوق وفاداران جانسپار

از بس توجه حضرت صاحب قران ثانی که از جور اندیشیهاست حکام جزو در الملک

کشمیر و مضافات آن پیش رفته بود و رفته رفته بمبلغهای کلی رسیده چون

در نیولا حقیقت اینها از انهای نشیان صوبه مذکور و عرضه داشت ظفر خان

صوبه‌دار اندیار بعرض مقدس رسید بی توقف فرمان قضا نشان درین

باب بنام خان مذکور بصدور یافت که سایر آن ابواب پایمالی

مظالم ظلمه شده از روی دو تکه از صفحه روزنامه روزگار محو نمایند و

بعد ازین علت سواری که در عهد قایم مقرر بوده نیم لیسته از رعایا

بگیرند تفصیل انفصال آن ابواب و حساب سرایات مشتمل بر موجب و مفتولا

بدین عنوان است که متصدیان مهمات آنکار عموم اهل کشمیر خصوص

مجره مساکین و مجوران سالخورده و خورد سالان ایوه بر در دان حجت

چندان کل زعفران کار بی کار میفرمایند حکم اقدس صادر شد که دیگر

تکلیف متعرض این جماعه نشده کاران این شغل [illegible] از سرکار

خاصه شریفه ترددی بهم رسد و دیگر از عهد ایشان معمول بود که بر سر هر خروار

شالی دو دام نیم یک ثلث بوزن خاص میگرفتند و درین ایام چهار دام

قرار یافته مقرر شد که در حین ورد عهد دولت ابد پایان بعنوان زکوة

و [illegible] از برای که مبلغهای کلی میشود در سایر ممالک محروسه راه گرفت

و کمر بسته و دسته بجهة و غارت [illegible] که در جنب آن اصلا نمودی

مزارع و مزاحم کسی نشده و راحت خیر از ابتدا پایب بوصول برسانند و دیگر

اند [illegible] مرضع [illegible] بر سر هر [illegible] صد [illegible] و [illegible] سر گرفتند

حسب المقرر [illegible] ماضی میگرفتند و الحال از تعدی صوبه داران [illegible] سابق

بر گوسفند [illegible] دام که موازی [illegible] سر گوسفند است [illegible]

شرافت و رسالت بر دوش شریعت غرا بسته و عالمیان بآن مبارک باد
کشاده باقامت مراسم معهوده و آداب مقرره اهتمام داده آداب مبارکبادات
داوند و خواص و عام از وظایف خاص نثار و انعام عام خدیو روزگار کام
خواطر گرفتند عامه ارباب سخن و ارباب استعداد قصاید غرا که در زبان تهنیت
این فرخنده سور انشا نموده بودند در حضور پرنور ایشان نمودند و اصحاب
رود و سرود و نوا سنجی محفل سرا شده آوازه حسن ادا و لطیف نغمه ساز
او به گوش نزدیک و دور رسانیدند و همگی بمرادات خاطر رسیده
سینه ارا از و پیرایه بر داشتند و ثنا طراز بارگاه والدین سلیمانی
طالبا کلیم همدانی تاریخ این طوی همایون را به این گونه یافته ای گل آرزوی
امید گلهای عیش جهان روزگار طرب و عشرت جاوید آمده جشن دارا و دی سلطان
جهان شاه شجاع عالم افروز ابرار گو که عید آمده بهر تاریخ قران کرد رقم کلک کلیم
عید لعل شب مثل جمشید ایده [illegible]
[illegible]
[illegible] در کشمیر [illegible] پذیر شده بود [illegible] داور آفرین
بنیاد عمارات خراب آباد عالم کون و فساد بر اساس عدل و بنیاد داد
بصفت امین نهاده و رفع خرابی معموره خاک را به مصالح لطف و قهر
منوط دانسته از طبقه والدین سلاطین جهانبانی را برگزیده بانی و مبانی
تشید مبانی و تشیید مبادی آبادی ملک دارد و که بوسته وره معموری عالم بود
معمار عدالت ایشان در هر حالت بر سر کار دارد و در هر صورت سرگرم دارد
رسیدن فنای سحاب تفقد و تلطف سرسبز کرده و گرد بر که از
غبار انگیزی ظلم و بدعت جور جابران بر صفحه کده صدور مظلومان
نشسته باشد بر نفع سازد و شاهد حال رفع شایع بدعتهای شایعه است

انجمن تماشای انجام یافت تمامی آن اسباب و الوانات ملوکانه که فرخنده منزل آرا بود
به عالمیان که در احیان فیض نزول خجسته به منازل ایام پادشاهزادگی خدیو روزگار
که بر کنار رود یا رحون واقع است منزل و رشته بآیین شایسته نزول گشته
و مایان انبوه طرب افروز همایون محفل یافتند و اهل رود و سرود و بهار است
کردن ساز و برگ عیش و عشرت پرداخته سامان نشاط و بساط
بر طبق مقتضای مقام‌ها مهیا ساختند و هنگام نماز شام که مشرق حضر خانه
شاه برج جاه و جلال از نور حضور نیر اعظم اوج عظمت و اقبال رشک محفل
آسمان شد و اعیان عیش آمیز تابان اشراق گشت حسب الامر اعلی شاهزاده‌های
والا گوهر سلطانی اورنگ زیب و سلطان مراد بخش با یمین الدوله و سایر
امرای نامور در منزل الوزیر شاهزاده بلند اختر شتافته همراه ایشان دولت گرد کسی
بحر و اقبال از لب کنار دریا سعادت اندوز ملازمت فی الحال شدند و آن شب نور افروز همه جا
در بعض راه و سرتاسر عرصه ساحل جولا و ساحت بابی ورسی مراسم چراغان و آتشبازی
که عمله مواد بهجت السرور حسن سور است بجا آورده بود چنانچه از پرتو انواع آتش
روشنائی منار چراغ و شمع و شعله فانوس نمودار انوار اختر و نور ماه
انور است مانند شعله کرم شب تاب فروغ بهروز درخشنده آلات
آتشبازی که بجهت سکون فتح مهمات جا بجا به نصب شده خصوص تیر هوائی
که گشاد یافته از رفعت آن روی هوا تا چرخ اطلس همه جا پر ستاره می‌شدند
و جو دیار کره اثیر در حسب کمود نوران مانند شراره و شعله جسیم
می‌نمود و چون وقت ساعت مختار در رسید اصحاب تشریف
در خلوت شاه برج مقدس بحضور اشرف نمودند بمعنی دائمی میان
آن فرخنده کوکب عالم آرا برج فلک رفعت و جلالت فی زمره آرای فلک

لطراوت و لطف سخن اشارت نماید کیفیت و حسن وضع اشارت قره العین اعیان
خلف خلف خلف مهارت ما و دران بیش بیش بود چنانچه در باره این توان گفت
هراء لقال لفحلی تا با بهم کشد از اول * به تکلف نگار خانه به نظر تصویر پیراسته
بود که بلا تشبیه حقایق صور معانی ابکار در و دیوار پیش آراسته که ببدایع محسنات
چون معانی اسرار روایات کلام صورت نگار حقیقی که بالذات بحجاب
تنوع آرایش پذیرفته از اندیش نقایص و ستورات عبودیت مبرا بود و فی الواقع
نگارین بالجملة زینت آراسته گشت که از صدر گرفته تا صف نعال و با وجود
کمال تکلف و تصنع در رسانی ان بجهت بی تکلف آمده بود که بعینه مانند ارکان
و صدور ایالت آمده که صنایع و بدایع ان وراء تصنعات بدیعه است و از حسن
استعارات استعداد و تشبیهات استغنا دارد و از تعریف و توصیف
مستغنی بود از استبعاد حظ تفرج تمام که آوازه حق مقام که از زهد بخت
پرستاران محل معالی رخصت یافته الکاه از رعایا تا حضار و خواص بندهای
درگاه والا زیور اعتبار پذیرفت و چون همگنان بفیض سعادت حضور پرنور
فایز شدند حسب الالتماس بندگان حضرت سایر بندهای درگاه والا
از ارکان دولت و اعیان حضرت با خدمه فدیات حضور از سرکار
نواب قدسی القاب بهمان یا نو روزگار حکیم صاحب عقل و ... ذات
ازنت خاصه های فاخره یافته از دریافت کام خاطر کامکار و سرور شدند
و نظارگیان بعد از ملاحظه آن بساط نظر عراد اعراق و افراد بودند
توصیف و تعریف آن آرزوی استعداد تیه برکه و بسار این دو طوطی
عظیم و ریا به کم و کیف عدد و عدت در این باب بکمی فرصت و نزدیکی
مدت انگشت اعجاب را بغرابت راه وقف دندان تحیر و تعجب ساخته چون

و بدستور محفل بزم طوی مذکور بعنایت حکمی رسوم معمول از شیرینی جات و نقل و

و طبقهای زر و صنع خوانهای کلک حجاب و شیرینی و خوشبویی با سلیقه تمام

و توسع با فتوت از انواع نشاط طرب ارزو و سرود و سماع بازیها

شاهدان هندی که لوازم انجمن سور و سرور است بعالم شهود رو نموده

و نظاره آن رنگ آمیزه و پیرایه ارایش خاطر نوجوانان رود و چون سرانجام

این مراتب که سرمایه تفریح و تنشیط قلوب و باده ترجمت اسباب فراغ خاطر و

و ترطیب دماغ است بظهور پیوست و عالمی بدین دست از بند غم و عقده الم

پیوند گرفتاری گسسته با امید خوشحالی بسر برد و مار عضا ابد عقد بیعت

عا و به نشستند و در هر روز دیگر یکبار فرمایی نواب حضرت شید اصحاب ملکم جهان

بیگم صاحب چهار روز اسباب جامادی براد در نوشته محضر فرخنده سیرکه از بهم

جهات بسوی اصفی و ده لک روپیه بالغ شد و از وجه مصارف آن در سرکار خاصه جهت

آماده ساخته بودند بکرنیلی ازان که سرکاری نواب غفران مآب بیهو علیا بیا

شده بود در صحن بارگاه چهل ستون خاص و عام بعد از تحقیق دستوری

خلوت انموطن صفا و صفوت بطبق دستور جاری سابق برسبیت خاص

در بست گشت و چون فراغ ازان مهم اهم در قریب سه روز بکشید اتفاق

افتاد دوندگان حضرت خلافت مکان ما بر اجابت ملتمس فرح و ناخر

عفت برتو فراغ عصمت سایه حضور در دو ربر ساحت این مجلس مقلن ستی

گسترده آن گوهر بن بساط معمور بار آسمان برا محتر بالا از کرست قدوم

و میامن انوار نظر انور بپرور مداد و ضیا بریک تحسین با تجدید

ترحیب گشت براسبابی وا با سابط ساق گرفته

و فقط نظار از تکلفات برسار ریبار گرفت حسن وضع و ترتیب نشاط

نو

بعقد و شرع در ماده ترویج اخلاف و ناموس بدرجه کمال باشد در باب تولد و تناسل
ملوک و سلاطین خود بوده اولی چه آن معنی باعث اتحاد فرد فرد از خاندان سلطنت
و افراد ناس و این موجب استقامت مزاج و ابتهاج نفوس و طبایع و آثار کمال
بل علت بقای این نوع عالی مکان یعنی حضرت انسان است که فی الحقیقت
واسطه تمامی تکوین کائنات و علت غایی خلق خورشید ذات است بنابراین.
مقدمه مسلمه حکمت آیین خدیو زمان در بنای این قضیه پیوسته خیر صلاح دنیا و دین
عباد و امن امان بلاد و در پیش نظر دارند بخاطر مبارک آوردند که شاهزاده جوانبخت
شاه شجاع را که محلی از اطوار زفاف مستعد است [illegible] عصمت و عفاف.
حرم محترم والده ... سابق نامزد او شده بود در حین عروسی داماد
سازند و چون ایام قدوم برکت لزوم موجب سعادت ماه مبارک
رمضان سمت قرب داشت در سنت نکاح و زفاف بحسب تعارف
ما بین العیدین ممنوع است لاجرم بندگان حضرت بنابر آنکه وقوع این کار خیر بی
تعویق و تاخیر بعید [illegible] اختر شماران سطرلاب نظر را در ساعت
در اختیار ساعت مختار قبل از روز عید فطر سعید باشاره والا
سعادت پذیر ساختند که در عرض این مدت تا هنگام استقبال هلال شوال
... سال و یک ساعتی دیگر نیز طالع و سعادت ساعات شب جمعه بیست و.
سیوم شهر عظمت شهر شعبان سنه ۱۰۲۲ موافق چهاردهم اسفندارمذ ماه الهی
نمایان است بنظر می آید بنابر آنکه تعویق این معنی منظور نظر مرضی خاطر عاطر نبود آن
ساعت مذکور منظور نظر مبارک نگشته با وجود عدم اتفاق ساعت
ساعت معهود برطبق مسعود کار را اقبال صاحبقرانی که از نیروی
تا مشید ... را رهنمای قرآن احوال میکنند اعتماد نمودند ساختن ... دوران.

او...

مقرون باشند رسید و بیت شادمانیها همی بر تو توجه والای محیط انوار ظل
ظل الله اعنی خلافت پناهی حسب التماس بلند اختر اوج اقبال عباس شاهزاده
والاگوهر وصول آن ملتمس به زیور قبول حضرت اقدس به سمت فرخنده شاهزاده
بخت بلند والا افتاد و سایر سرافرازان پایه از شاهزاده‌های عظام کامکار
پایندهای روشناس در رکاب برکت انتساب پیاده و در براه پیاده در این جشن
از رکت … بانواع سعادت‌ها بفیض شامل و به قبضه نصاب کامل رسیدند
آن … و آن آداب سپاس از … آداب سپاس این مکرمت والا
که باس … دولتخانه معلی با سعادت همراه … جهت نیابت قرب
جوار … آن مسافت هفده جریب … طریق پا انداز …
امتعه از زربفت و مخمل ساده و زربفت فرنگی ساختند و سر زمین
سرزمین آن منزل … از فیض برکات قدوم سعادت لزوم ادراک
میامن مقدم مکرم خدیو … زرنگار رفعت بدروه افلاک رسانیده و
شاهزاده عالم بخت بتقدیم مراسم نثار … الکافه …
از اقسام نوادر … که از آن جمله … جواهر … عراقی …
مامور سرافراز بود با سایر مرصع که مدتها با سرکاری و توجه تمام در کارخانه
خاصه … پیشکش آن حضرت … اتمام داده بودند اقدام نمودند و همه در این
انجمن والا نیز امرا از سرکار پادشاهزاده نیابت … حضرت
خلافت مرتبت بتفاوت درجات مراتب بدین موجب از تشریف
خلعت با شرف … و خاص … قبول بخت یمین الدوله آصف خان
بمرحمت … پارچه … مرجع … افضل خان … ۳
از عمده‌های دولت … پارچه … رفته از … و چندی دیگر از امرا

گشت دران حالت وزره ماخورشید آوازه مراسم تهنیت بصدق نیت
نمودند و ماه تا ماهی بازبان بی زبانی و لسان حال ابرو رحسین فال انار
مبارک باد گشودند نوعیان دولت کورکه ساز دیرا اسوار بیح نوبت تر
شادیانه مبارکباد دیر یکر نوازش داد و خود آوازه و بدبه رفعت
بلند ساخته بچهار حد ربع مسکون رسانیدند محبلا ازین جمعه بر برکت ایدوز
تا قریب دو هفته روز بروز مراتب ظهور دبرو ز عیش و عشرت این جشن
فرخنده وطوی همایون چون جشن روز افزون ماه منیر افزایش پذیر بود
در عرض این ایام قد بو عالم بر سر کام بخشی و عالمی در عین کامرانی بود
جهانی مقتضی المرام شدند و ارزوهای شاح در شاح والمهای فرح
ارباب طول امال و امانی بزدهم زحسن ما یحتاج مقرون گردید و میغ
سخنان سخنور در باب تهنیت قصاید غرر اسلک نظم انتظام دادند
وازفور صلهای گرامند پراکنده یکسلسله نظام احوال ایشان بجمعیت
جاوید گراییدازجمله سخن پرداز طالبای کلیم تاریخ این زفاف در ضمن
این ابیات یافته بجایزه کلی فایز گردید ه این ملک جنت و افسر ور
همه عید شد سر بسر ماه و سال زبان را گرفت اسداد فرح جو تار
یکه سلیمان شود وز زلال دو سعد اختر برج شاهنشهی برج شرف یافتند.
اتصال ز امیزش زهره و مشتری بسعادت گرفت نسبت اوج کمالی
خرد بهر تاریخ این سور گفت قران کرده سعدین اوج جلال امید
که این اقتران خاص که در حقیقت ایار آن باعث قوام احوالی دارد
عوام و خواص ملک بسبب استقامت مزاج عالم بحاور در استحکام قواعد
هوادار کان کون و مکان است تا قیام قیامت قرین استقامت

الهی

ریاحین و گلها سامان نخجیرگاهش در آمده و چون صدهزار ریاحین و ازهار بر حلهٔ خضرا نمود

و بهاران سرگرم گلگشت شبنم و دسته دسته سنبل بر بناگوش شکرلبان از طرهٔ دلاویز

هزاران سرکشی در پای کشان و سربسر در رود و ل بیداران بصد دست ادنی

نهالان کمان سنبل موی خوبان ختایی ازریان غفلت در زنجیر جانانی

هزاران جعد مشکین تاب داده شاخهای هوشش ما سیلاب برداده تکه خورشید

ادب تعبیر کرده و نهال سرنگون تقصیر کرده چون هنگام رونق بزمها همه شادکامی

بعموم رسم کامرانی در آمد مطربان هفت کشور یکجا بسازهای هوش فروزد

دگرگون کرده آهنگ نغمات صبر و قرار را به شکیب نمود و نه بهر پرده دستی مطربان ایرانی

سراپای آب کار نغمه طراز نار آب برده بزور ملاحت ادا و شکر بینی طرز

شور انگیز دست زیر و دستی تا زیر را شکر و زیر را چون برده ساز

از دستهٔ طنبور بر چوب بستند و سایر سرود سرایان هندی نژاد و

بنواهای مخالف عراق در پرده اصوات موافق پرده طاقت بربست

و دستور رسیدند و چون سامان عیش و عشرت آن کار خیر به انجام

دلپذیر ساخته و پرداخته شد و تا گزیر وقت همین انتظار در آمده

ساعت مختار از نجم شناسان فرس قرار داد اختر شماران هند بود

بعد از گذشتن دو پهر و شش گهری از شب ان مسعود بر طبق مقصود در آمد

در آن حالت منتظره نیر سر آید نیر اعظم اوج خلافت که آن محل و نمرخانه

شاه برج دولت تشریف بشرف در آرشند قاضی القضاة را بحضور

پر نور طلب فرمودند بر وفق آیین شریعت مطهره در همین ساعت سعادت

اثر عقد نکاح بر نقد سلیمان زمان به بلقیس مکان بسته شد و سلسله

ازدواج ابدی و پیوند سرمدی این جشن خجسته با ان زهره شمایل بهم پیوسته

شادی بر لوای کورکه مبارکبادی شش جهت هفت کشور فراخ و گرفته
و بزرگ و کوچک بعید و رسته کردن ساز طرب پروازی در آمده ابزار
نشاط اندوزی و اینک طرح تفرج اندوزی در شستند و در آن بزم بهشت
طراز فرنود سرا که زمین و آسمان را فرط انبساط و اهتزاز از جا در ربوده
سرگرمی تماشای آن جوش از سر نظارگیان برده بود از دیگر سو نیکان
مسرت و ابتهاج از کثرت الدیات آتشبازی مثل فیضی هوایی و گل افشانی
و ماهتابی و امثال آن گرمی هنگامه بپذیرفت و از بساط انبساط یافته گرفته
تا فضای محیط افلاک همه جا راهها ما نعات جو فرو گرفت چنانچه تا سر
روی هوا از ایوان شعله‌های رنگ آمیز فانوس فرح و شهب دو دانه و دود
مینمود بلکه از فرط دود شراره آسمانی دیگر پرستاره بنظر ارباب نظاره
در می‌آید ملخص سخن در آن فرخنده طوی بدیع آیین که اندرین محفل خاص
بگزیده بزرگان صوریتی با پیرایه رسیده بود همین روشنی غریب آیینی
با نظر نظر فریب بپیرامی پرهیز و ترتیب گشت و صفحه روی در و دیوار
و شفقت عذار نشین جهت چون سیاهی عارض گلرخان بهشت
گروه بزیور سبزه‌های ملون مزین شد و فضای روی زمین انبساط
با صفاهی‌ها نازوکش افزون صفا شده بود از عکس سلسبیل
مکلل لکلها مرصع معانیه چون صحن خلوت خانه صدف همه جا بالفرش
کو هر فروش گردید چنانچه مردم دیده نظرچیان از موج خیز جواهر
ابلالی لسا اهوار شبی بعینه مانند آدم ابایل التشا در تماشا گرمی نمود
کارچانی للال عذار نغفته موی و سیمبران سروقد شیرینا گوشی که
کار و لشیان قدرت انحضرت اند مانند سرو بستان

ارباب

زده تاجهای مبارک سروران را یک سر و گردن بلند قدر ساختند و هم بدست
سپهر مروارید گون مایه بر سر فرخنده فر ان فروغ گوهر اکلیل والا گوهرها
ببستند الکاه شمشیرهای مرصع با بردله قیمتی از آن جنس و فیلهای جنگی به یراق سیمین
و پوشش مخمل زربفت و ماده فیل دو و سر اسب صرصر تک با دو پایه یراق زرین
و لگام یکی مرصع و دیگری زرین بود مرحمت فرمودند و چون شاهزادهای
والا گوهر از ادای آداب معهوده باز بر در جستند نخست بندگان حضرت
یمین الدوله را به تشریف خلعت خاص و چارقب زرنگار زیب و شرف ساختند
و بعد از آن سایر ارکان دولت و امرای عظام و اکثر بندهای روشناس بارگاه
سپهر اساس به خلعتهای فاخره افتخار اندوزی نمودند و از ایشان گذشته
سایر اهل نشاط مرحمت سر و پاهای قیمتی بر کام خاطر فیروزی یافتند بالجمله
دران فرخنده جشن جهان آیین زمین و زمان را به سبب ظهور فرح و طرب دولت فرخنده
چهرها هم میرسید و از هجوم رسوم خرمی و شادکامی و وفور انبساط قلب والا برنج
صغیر و کبیر به جایی رسیده بود که بساط شگفتگی و سرور با صبح روز نشور احتمال طی
شدن نداشت و اسباب عیش و شادمانی از نشاط به حسب فرمان همایون
از سر حد حساب بیرون و از قیاس شمار افزون مهیا و آماده گشت
از جمله فروغ شمعها و چراغ و فانوس زرین و سیمین و چراغان در و بام
دولتخانه والا زمین و زمان را به تجویز روشنیها ساخته روکش پرتو
اکلیل ستارهای انوار مهر انور شده بود که زمین و زمان را گمان آن
می شد که دران روزها از عیش و عشرت اندوز و انجمن سور و سرور امروز
همانا رونق چراغان روز گیتی افروز است و همدرین هنگام از ریگ سبعه
مقتضای وقت صلای ذوق و شوق و شادکامی در داده جهد از شادیانه

سکون لذت عمر بر دوام و فال طالع عیش بر دوام و زین جشن که سرمایهٔ تمام
بطیب طبع و لطیف مشام خواص و عوام آماده ساختند و عامهٔ مردم از آن
خاص بکام رسیده بهره و زله بر گشتند و باقی آن لیلة القدر و تمام
السنة بسرور ابتهاج و از الطرب و عشرت گذرانیده مراد خاطر فرو
گشتند شب دویم که شب جلوهٔ مبارکه بود حسب الحکم همایون خدیو عالم
و مالک رقاب عالمیان شاهزاده جهان و جهانیان سلطان شاه شجاع
و سلطان اورنگ زیب و سلطان مراد بخش با سایر اعیان و ار
سپهر مدار در عیان محو شوقیت و شادکامی فرخنده منزل سپهر منزلت
شاه دارا و نو عروس دولت شتافتند و امرای عظام برسم تهنیت
آن کار خیر مبارک عظیم کشیده بهر جز بیت یابان بماز کبار و کشاد و
التفات برکت عیش و نشاط را ساخته مبسط انبساط بر و اختند و نوریابان
آن فرخنده روز طرب افروز را که سرافرازان پای تخت بخت
و در رکاب سعادت انتساب شاهوار عرصه سرافرازی پیاده رو براه نهادند
باین شایسته آیین شاهانه که شاید و نظایر این روز طرب افروز
سر نظیران منظران منظرها ده در نیامده باشد تا در دولت خانه
و الا شتافتند و چون شاهزادهٔ جوان بخت بلند اقبال محفوف
جاه و جلال بیارگاه خاص و عام در آمده از فیض شرف ملازمت
اشرف اقدس حقیقتی یافتند بخشت خدیو هفت کشور بر سبیل الطاف شاهانه
نظام عقد بیمن تمام استحکام سلک لآلی شاهوار که تسبیح اشتباه دارد و
ترشح از جیدین شغوف لعل و من بدخشان فزاود که جهان بهای آن دو بیه
بدست مبارک خود بر گردن آن سرافراز نمود و بعد سراپا

ز روی ... عقد از ... ت ... آن رقم ... اندازه ... ت

مناصب ایشان بود جا کرده شد و در روی مجلس بنور حضور کلار خان زیور دیگر گشت

بهر سو صدای نغمه زیر که از مبدای وقوع واقعه ها کر نیر نواب مهد علیا با آن عافیت

نباله را رسیده و گل کشته بود بلند شده از صوت هزار دستان لعند دستان بر زد و بالای

لواهای مطرب ساز از نیم احساس نای نغمه بخش او امر و نواهی جناب رب در حجاب

پرده سازها و وجوه صداها در مستور بود بمقام پرده دری در آمده در لباس دلبری

آغاز جلوه گری کردند بلحن سخن چون انجمن خدابندان ملک تمام متعقد گشت

واهل روی و سرود حسب الصدور امر اعلی مسند را ابواب ورود و بهجت

و سرور آمدند و عود و مجمر سوخته و عود را رشک ساخته شده زهره خنیاگر از

منجره دویم منظر سپهر تماشا گشت و بهرام و کیوان چون خادمان ترکیه

و هندوی آن اعلی الایوان عطر مثلث ماه بر آتش مهر نهاده از منقل سحر چون

هشتم مجمره گردان گردیدند که بانوان ادب دان بدستور مقرر این کشور

برسم حاسدن بظهور رسانیده عقد انگشتان همگنان بخصوص تیان سیمین

تیان و نوجوانان انجمن را بهمرنگ عناب لعل خندان بستم و بهشان ساختند

ابروها لبهای زیر کشی که همانا روکشی از شعله انوار مهر است بران لبسته بر

سر و سینه نگاریان به نجابت افتاب تابان نمودند و بعد از فراغ حنابندی

جوان قسمت کمربندهای زرنگار رحمت بر سبیل شکون و فال تحصیل فتح

و کارایشان کار قرار گرفته بود بظهور پیوست تخت خوابهای لبالب

از ریاحین و گل که ملا از رنگ و بوی لیث و تاهان غنچه لبان در روی و کشی سمیر ان

موری مثالیست و در بزم نیکران بمیان آمده بعد از فراغ و بعد از رفع آن

بساط سماع و انواع شربتها با جمع انواع خوشبویی برو در چیدند و تحیت

بسعادت اینروز که وی بند درروز دیگر مجموع خوانهای مالامال از نفایس ملی و نهانی
و سایر جزئیات کلیه جهار وازمات مذکوره که با نمایه آراستگی و پیراستگی تمام جهاز
عروسی با غرائب طراز رسم ناهید قرینه ترتیب یافته بود با پیشکش شایسته با چندین
از کبر بانوان مشکوی سلطنت بمنزل شاهزاده فرخنده طالع ارسال پذیرفت
و چون نقاب گزین حجاب عصمت جهان بانو بیگم حرم شاهزاده مرحوم
سلطان پرویز نیز از بندگان حضرت خواهش آن نمود که جهاز کریمه عصمت
مرتبه سپهر حشمه تجهیز نموده بدستور مذکور در صحن خاص و عام چیده از نظر پرتو
نظر فیض اثر آن سرور زینت دهد بر همین سیرکت بساز و بنا بر رعایت
جانب المخدره دستوری عنایت شد و همگی آن اسباب را که دستوره
مذکور زینت دهد در منزل سلطان پرویز آراسته و دیگر نفایسی که بلوازم
آماده نموده بود با جهاز جهیز که بندگان حضرت همگی را دیده و مرحمت
نموده بودند در همان محفل بائین سیب خاص چیده و چون انجمن آرایه بانجام
رسید حضرت خلافت مرتبت از آن روز بعضی از بنده های درگاه گیتی
پناه را که از تنظیم محفل گیتی مشته فرح اندوز گشته بودند احضار فرموده بدیگاه
آن بساط نشاط افروز بساحت شند و شب پنجشنبه غره شعبان سال حال مراعات
مراسم معهوده نموده از جانب بدم عروس حنابندی جهانبانی حنابرسم داین بعزاوزا
و چون در آن شب حضرت ظل الهی عزلت گزین خلوت صفا و صفوت شده
شمع انجمن افروز شبستان قدسیان بودند محفل مقدس تجلی خانه از نور حضور
آن حضرت بهره ور نبود لاجرم حسب الحکم اشرف اقدس قسیم جرم
زنجیر محکم با انعقاد این بزم اخلاص اختصاص زیب فیض یافت بخشیان عظام
درگاه قرب و منزلت و بنده های راه شناس درگاه آسمانجاه

ما دیا فیقان سعادت حضور و عهده بهشت فرد ایرا ارزد و دریافته بقصور
بیان ورزیدند تصدیق وجود جنت موعود از مرتبه علم الیقین باعلی درجات
عین الیقین ترقی نمودند حضور حاکم و فاضل حاجی ایلچی میرزا محمد خان که او نیز با
عنایت خاص اختصاص پذیرفته آنچه فرموده آن نهار ازل نهار از مرتبه مرتبه فوق
رتبه حضور ... و بود برابر العین دید بالجمله مجمل کیفیت این سور و سرور دلشاد
تا بحث بنیاد درار آنکه سعادت حضور دریافته از تفرج آن سور و سرور یک از هزار تفصیل
کمیت حجج بیش از قیاس که اندازه تقدیر و تخمین مقدار آن از استعداد
و استخراج میتوانند نمود چه در وجود مخارج و مصارف آن دولتی و ترتیب این انجمن
فرو و بس این از آغاز تا انجام همه وجه به لک روپیه چه صد هزار تومان ایران
و یک کرور بیست لک جابه نور ایجاد باشد بر موجب ... شد از سرکار خاصه شریفه
چهار لک از سرکار شاهزاده و حرم سلطان پرویز ده لک و شاهزاده لک
باقی از سرکار نواب قدسیه القاب بیگم صاحب و در همان روز امیر الملک و
النسبه قدسیه آداب حمیده ذوالقاب پسندیده از والده ماجده خولیشان اکتساب
نموده و وزرای که همه ... ذمه بهمان مکارم و مفاخر و حکیمان اوایل و اواخر
اساس حکمت منزل گزیده ترین روی ... و شالیسم برابر بیتی دیده و شنیده
... سیم معهود نوره حسب الارشاده والد بر طبق فرموده حضرت اعلی
... ستوده مراعات نمودند تخت جلیل الدوله به دست خلعت
... با چار قب زر و زر و خنجر مرصع مرحمت فرمودند و سایر اعیان حضرت
... ان دولت خلعت با چارقب و خنجر مرصع و با امرای عظام خلعت با فرجی
... کردند و جمیع بندهای روشناس درگاه والا در صحابت سعادتمند
... بر دو سرور دو فراخور حال و قدر مقدار تشریف خلعه با خوره سعادت

داده فیلی و چند نفر پیش بر سبیل عربیه و عراقیه و ترکیه و دیگر فرنگی بر نوع از پیش ممکن
و اقسام پیشکش های دیگر و یکعدد مجوزه نجیبه شاهزاده های والاتبار نام داده
مشکیان و جواهر بیش قیمت امین الوزرا اعظم امین الدوله هزار و نه طاق یار
غیر مقطوع با هفت طاق که اکثر نوروزی مذکور مشتمل بر بعضی از مرصع آلات
نیز بود بالجمله بتاریخ روز چهارشنبه دهم موافق روز جمعه بیست و چهارم رجب
سال هزار و چهل و دو مجموع بدایع اسباب مذکور که در کمال خاطر پسندی
و نظر فریبی با نهایت تکلف و تصنع و تزیین و لعلی سر انجام یافته بود و نوروزک
و نمونه ترتیب تمام در صحن ایوان چهل ستون خاص و عام که در آن روز
زینت افروز حسب الحکم اعلی خلوت زنانه شده بود و بادشاه زاده جهان بانو
زمین و زمان بیگم ملکه کون و مکان بیگم صاحب کارخانهای پاس دولت
و دفعه از طلوع صبح تا هنگام عصر مرتب گردید با تکلف بدیع بساط عزت
در نهایت تکلف زیب و زینت فروخته شد که کارخانه از رنگ و نگار جانه
چین و فرهنگ بلکه کارگاه رنگ و نگار ارژنگ بر بوقلمون مینا رنگ در زیر زبر رنگ
اسیر بیاران بزم رنگین و سواد اهل کارخانه صنع و صنعت آفرین جوز رنگ
زیر زر محجلت نقشی بر روی کار زیبا زده اوج جمعه در بن وقت که پرتو نور حضور
پر نور قایم مقام نیر اعظم شهنشاه عالم که حسب الالتماس ملکه اعلی برکت قدوم
و فیض مقدم بدین فرخنده انجمن مزین ارزانیده در ساخته بود و بندگی و دیگر بدو نیستند
سر گرمی و بعون بندگان حضرت بیدوله از تماشای آن بارگاه ورود خرسند
و اعلی ملک تغیر بندگی حضرت پس ساخته و سایر شاهزاده های کرام و عموم
فرخنده تماشا را در محفل خاص و عام بوده خرسند
نشاط و فرح بر روز روزگار ایشان گنبد دندو

سلطان دارا شکوه کامگار نامدار گرامی گشت و مبلغ دو

ریش بسم ساچق چنانچه در سوانح سابق گذارش پذیرفته از

شده ریو لاکه وقت زفاف شده بود و مبلغ شانزده لک روپیه نقد

بر در زفاف سرانجام و سامان کدخدائی بادشاهزاده زین و زمان

رنب شد از جمله این اسباب و اثاث که بصور مراتبش لختی چند مرتبه بالا رفته

از مراتب خودست بعضی بکار فرمائی مهین بانوی اورنگ آرای خلد رفت

نواب غفران مآب مهد علیا مهد علیا شده باقی بعد از آنکه صدور قصور رضوان

بجفل سیر ایران همنشین حور العین آرایش پذیر گشت بنابر فرمایش بادشاهزاده

عالم و عالمیان بیگم صاحب که اکنون مسند آرای محل آرای محل همایون خلد رفت

بوجود مسعود ایشان است زینت انجام پذیرفته بود و مجملی از تفصیل چهار

مذکور ترتیب و دستور است زیور و اقسام نوادر و جواهر گرانمایه و آلات

تفصیل نفیس مرواری هفت لک روپیه اسباب پیشکش بند کا حضرت اعلی و

لک روپیه پنجاه هزار روپیه از آن جمله جوجه فیل از طلا زینت یافته بود با جبری

سلسل مروارید که مبلغ هفتاد و هفت هزار روپیه صرف ترتیب آن شده بود

مبلغ ده هزار روپیه که برای نثار قرار یافته بود و یک لک روپیه نقد و باقی

لک و چهل هزار روپیه باشد الذات و ادانی زرینه مینا کار و ساده

ظروف و آلات سیمین تا حیر کیها و منقلهای طلا و پیش کیرها زرد و ور

تفصیل نیز بر آنها دوخته بود و بدیها سایر اسباب و پیرایه مجلس در نهایت

است و همچنین لباسهای ملون و شامیانهای مخمل زربفت

برای اثاث و اسباب و آلات نگارخانهای شاهانه خصوص انواع

متعدد نفیس که رفته ها خیمه با یراق سیمین و پوشش مخمل زربفت

ازدواج درة التاج خلافت کبرا مسند الصمد و سلطنت عظمی دارا شکوه بیگم دیم
سابقه تعیین و موجب مزید مساعی جمیله عموم سلاطین والاگهر در تکثیر نسل به نیت
اصل خویش خصوص بر ذمه سعی مشکور اعیان این دولتکده والا که اعتبار از
ابو البشر اند درباره تزویج اولاد امجاد خود که با قیام قیامت منتج مقدمات
قوام احوال و ارتفاع بنی نوع آدم و باعث استقامت قوائم ارکان نظام
عالم خواهد بود حسب الامر اعلی سکاران سامان پرور کارخانجات ابد دولت
ابد طراز که از کمال حشمت و دستگاه حشمت جای هیچ حرفی در آن نماند از آغاز
فرخنده روز حضور سکاران مذکور تا بار الحال بهیه و وبا ساخت وقت تا کرحال
و کارکنان کارخانه کن و تهیه اسباب سرکار ابد قرین که از مبدا روز نخست تا این
غایت در عالم بالا به مقام سرانجام مصالح و مایحتاج این فرخنده ازدواج همایون
درآمده بودند بتازگی درچیده و مدد الفرام سه تا سرانجام شدند و چون لوازم
این کار خیر بخیریت و خوبی ساخته و پرداخته گشته فروغ فراغ همگنان به پیشگاه
پایان یکی از انتا دقت و از هیچ راه هیچ نوع حالت منتظره باقی نمانده همه کارها
حسب المرام سرانجام یافت چندانکه وقوع این امر مسعود و کار عافیت مجموع
از روی تاخیر وقت سیر آید بعد از و صفاح افلاک و انظار انجم که سبب قرنا
دادو وار از تیار دیر آمد این وقت موعود و عهد معهود در شند بطبق مرام مراد
گشته و حرکات موافقه و دلالات مساعده باطرسون انواع استقامه
آمده بودند اقران این دو فرخنده کوکب سعید در برج مقارنت حادثه
نسبت عقد محبت روز کمال نیکی اختر که در سایر مکونات فی لعانعی ری سعود که
سعود در پس تهیان مشتری بود و سمت توجه یافت و الاستقلال در تعقیب اجمال این
دست استمال آنکه چون حبیبه بکر سلطانی پرویز مرحوم نخلبه قیس شاهزاده

لوا

... بود و با ... شعلهٔ بغی طغیان ایشان برخاسته بر سر آن برد...
... زاده تیر تتار بود و آن با جوع ...شان و وقتی خبردار شدند که احاطه بها...
... سخت کوشش پولاد و جوشش آهن پوشش چار دیوار چند باره استوار تر و ...
با هفت خوان رستم و سد روئین اسکندر برابر چار چوب چار دیوار چند با...
استوار تر و محکم از ایشان گشوده بود و چون راه فرار جو لشان از بیم جهت
مسدود بودند ناچار بنا بر کار فرمای اضطرار بدست و پا زدن در آمده
تیر و تفنگ و سایر آلات جنگ را کار فرمودند و با وجود جد و جهد مجاهدان
دین در کار جهاد و پیکار با اهل بغی و عناد از دست نداده دست از کار
باز نداشتند و با استظهار حصانت حصار و ... و تفنگچیان قدر انداز
از سر نو برو و زور یافته کوشش مردانه می نمودند و از طرف عسکر ... دلاوران
کار طلب آهنین سلک سپر حفظ ایزدی بسر کشیده پیاده روی یورش سوی حصار
آوردند مجادله ... آن گروه زیاده سر از حملهای ... انسر دار ...
صدمه های پی در پی توپیران پایدار و ویرانه ... بنیاد ... دو بهر ...
... و مقابله در دادند و در برابر بهادران بهرام صولت ... آن گروه
... قدم کوه قدم ثبات افشردند و با وجود آنکه دیوار باره
... خنجر و کتاره با بران پولاد پنجه عسکر منصور که مانند زنبور
... در سنگ خاره میکنند هزار باره از خانه زنبور رخنه دار
... در هر سوراخ ... بیشتر و محکم تر ... از روی صلابت سعادت
... همت چون آینده مانند فروغ آفتاب تابان که از در و روزن ... نه
... خود را ... از راه رخنهای دیوار بحصار افکنده بودند آن
... ز بنوران خشم آگین خاک آلوده جای خود را از دست

ابواب دارالنجاة سلامت و عافیت شرم و شرار مردم شعار این بار در روی

او را بند برفته او را بجان و مال و ناموس امان داده چهار دهم ماه فایز

حصار شده در ان ضلالت کده باعلای کلمه اسلام و اعلان دوار

ح اقامت مراسم سلیمانی نمود و دران مقام که هرگز نام معالم دین زبان ز

کسی نشده با سایر اهل مواکب و کتائب عساکر قاهره صلوة مکتوبه

بر وفق طریقه اهل سنت و طریق جماعت بجا آورد و از وقایع این ایام

دست یافتن بهادر خان روهیله است بر گوشمال کردن کشان ملکوت

که گروهی از باغیان این کشور اند که در فرط شدت و کثرت عدد و عدت

از سایر سرکشان این ملک ممتاز ... اند و در طایفه از رعیت کرده ...

در هیچ ... وقتی به سلاح ... باشند چنانچه گشت و دران این طبقه ...

سایر کردن تفنگ بر گرده روش جسم بر قلعه بسته شغل ... پردا

از دین و فراغبال و ساب قلب اند و ضمنه رعایت لوازم رعیتی این

نی اندازند در هیولا که جاگیرداران کابلی و قنوج و مضافات الحال بهادر خان

مذکور تفویض یافت قریب بیست هزار تن از آن گروه مالکاری که

که اگر تفنگ ... درست انداز بودند در مقام هر کار بوده از ...

انچه ... نشده بنا بر رعایت ... ابواب ...

... قرار کردند و در ادا مال ...

... از رعیت سر بار ...

... حفظ صورت ...

... اقبال بادشاهی و چندان حفظ

... کفر و کفران

بلوغ

هنری از هنرگران چابک نقاش وجود در عهد سعادت مهد این پادشاه زمان سپا...

جهانیان آفرین نموده آنگاه فراخور فسحت دستگاه ستایش این سخنان حکمت آمیز د...

دعای ازدیاد دین و دولت بجا آوردند سعید خان صوبه دار کابل باضافه هزاری و دو...

بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار بالمضاعف دو اسپه سه اسپه اعتبار یافت اعتقاد خان

صوبه دار کشمیر بعد از تغیر سعادت ملازمت رسیده هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذ...

و پیشکشی مشتمل بر اقسام جواهر و مرصع آلات و نفایس نوادر کشمیر از نظر اشرف گذرانید

از جمله چندین کلگی پر اقار که مشکین پرچم رقم سلسله مویان و کلاه کاکل نورس رویان را

مینایی رشکش چون موی روی آتش بر گرد پیچ و تاب دارد و هم چنین انواع

قسمی از شال جامه وار و کمربند طرحدار که ها مصور ابداع قلم موازان دست

نقش و نگار بدان گونه بر روی سطحی درست نشده و از بس عالم شال و کرته دار و

رنگ مایه پوست لطیف و نرم جانوریست و حیوانات کوهستانی که در ولایت قراتبت بهم میرسد

و نرمی آن در مرتبه ایست که پشم قاقم به نسبت گرانی ملایمت حرف درشت

و عوض برابری بر روی آن نمیتواند آورد و از بیست قالی خوش قماش خوش

طرح و خانه نمارهای زرقالی بافند چنانچه پشم مذکور که در بنولایتین هنرپروری و

هنرنوازی و برکت تربیت و وقت شناسی طبع اقدس و دقیقه رسی

بکار رسیده که از آن بر فوق مراتبه هم خود درشت چنانچه در کارخانه‌های

سرکار خاصه شریفه گزی قالی بود روپیه تمام میشود و از نهال بشم حسب الامر اعلی

کارخانجات سرکار عالی در دار السلطنه لاهور نیز قالیچه می بافند که از کار

بر پای یک رخت آرد بعد از دوازده روز از شکارگاه پالم بدار الخلد فتح

برست فرمودند در طی این ایام بیست و پنج نیله گاو و چهارده آهو تفنگ

صید و شش کلنگ و دراج و پانزده کارزوانگ و غیره شکار شد و در موقف

سلمانان دیانت دار کفایت شعار باشند و حسب المعقود امور ملکی و مالی جاهم ...
... ره بهندوان هر نوع نباشند تا بعموم اهل اسلام خصوص سادات و مشایخ واردی نسب
... نسل و تقوی را با ایشان بار کرده و رجوعی نموده متحمل خفت نشوند بنابراین در قریب
... زروی باسعد بیگی پسر ملا عبداللطیف لشکر خانی که معامله دانا و باک دینی باعمل ارسی
... و وقوف سیاق لقدر احتیاج جمع نموده بود تفویض فرمودند چهارم آنکه محفل اقدس
... یمن بوجود دانشوران هر کشور محفوف بود و هر یک بقدر مبلغ علم خود در سایر انواع
... و فنون سخنی میگفتند و بادشاه قلم فرسا حکمت نژاد که پیوسته از کتب و العقل نوابع
... علم و نوابغ کلم اند در هر باب مدارا نموده از هر دو گفتگو میفرمودند تا سر رشته سخن
... احوال ملوک حکما و اوضاع حکما ملوک کشید درین اثنا یمین الدوله که ارسطوی عهد
... و آصف سلیمان زمان است بمبالغه ستایش و ثنای سکندر بدین مبلغ رسانید
... که درین مدت متمادی بهیچ فردی از افراد ذوی العقول بر قول و فعل آن بادشاه
... راست گفتار و درست کردار گرفت ننموده بل مبادی راه دخل نه نموده حضرت
... خلافت پناه تبسم فرمودند که چون غیر سکندر فیلقوس رومی بدرجه ثبوت رسید
... قول محققین اهل تاریخ اسکندر ذوالقرنین که بنای سد از اوست ماراب ... ایراد دا
... بر گفتار و کردار او ثبت نخست آنکه جواب سؤال دارا در طلب ... طلا که بدر
... فیلقوس است هر سال برسم خراج میداد چنین گفت مصراع شد آن مرغ که بیضه زرین
... چنانچه در کتب تاریخ معتبره اخبار نیز مذکور است و در افواه و السنه ...
... مشهور و این سخن نسبت بزرگان سوره آوردن و وجه ناگیان جانور ...
... فرومایه و سعید از سفیهان مستلزم الوهیت ... بر طریقه حرم ...
... لباس رسالت تجلی بوس ... بر وعیده رفتن و این شیوه از طریقه خردمندان
... همه دانا ارتکاب امری که شایسته نا آورده و چاره بدین باشند نیا ...

...عظام امور مفوض رای شاهزاده اعظم ما نیستی که باید و شاهزاده بزرگ بیت ا...

الحمد سور السر بانیان صدور اعیان خلافت نماید و بجز از گزیده زینت و...

آن حسن شایان برآید که بالقای کیمیای حسن سرانجام آن مورد ضرب المثل بار...

للزوم بخاطر انور رسید که مکنون ضمیر الهام تخمیر را که در صورت ظهور زیور نیز بها...

یازده ماه از روز یکشنبه دوازدهم ماه آبان موافق ۲۰ بیستم جمادی الاولی از شهور سال

هزار و چهل و دو هجری سپری گشته ساحت آمال مشتمل بر یک کرور روپیه نقد و موازی

مبلغ جنس از انواع جواهر گران مایه و نوادر اقمشه ثمینه مصحوب دستور اعظم علامی افضل خان

...دق خان میر بخشی و میر جمله خانسامان و موسوی خان صدر الصدور با ملک...

روشن نمایان بمنزل سلطان پرویز مرحوم بود رسال در شنبه(؟) و صد زار ارسی

آن حرم محترم جهان بانو بیگم از روی کمال ادب فرستاد(؟) و قاعده شناسی سایر رسوم

این روز طرب افروز بر طبق مقتضای مقام بجا آورد و چندین بقچه پارچه درست

از نفائس اقمشه هر دیار که قطعاً با مقراض طرح آدمی ندیده و خته(؟) و نظر بر شناسی سوزن

دوخته بودند جداگانه نامزد هر یک از آن امرای عظام نموده بیرون فرستاد و کمالات

نهایت مراتب تعظیم و اعظام و اکرام فرستادگان بجا آورده رخصت

ده سوانح دیگر اعتماد خان ترکمان که از عادل خان رنجیده خود را به درگاه

رسانیده بود با انعام بیست هزار روپیه و خطاب قزلباش خان کامیاب

العزیز فرنگی که از جودی مارا ... سعادت ملازمت نموده و در زمره

... گلدن رسانیده و بالفعل بنا بر آنکه در فن موسیقی روشن ... و تالیف

... تمام دارد و منظور نظر انور است از بهرانچه(؟) که بعود(؟) مدار اوست ...

... ملازمت در یافت و هیچ قبل ... گذرانید چون بندگان

... پنداری در صدد آنند که سایر منقد یان اشغال و اعمال دیوانی

و کرامت اعتبنی حسب رضیه رسیم مزار اراکه سلاله سلسله علیه صفویه حیث ... ادار

نونهال بوستان شاهی قرة العین دوحه خلافت ظل الهی شاه اسماعیل میرزا

با سبب قرار و داد و خواطر عاطر را که زبان ... نمودند بمقتضای پیش نهاد ... نو کرزادر با نیت

مقدمات کار خیر شده بعد مان طرازان مهمات پادشاهی را انسرانجام

این امور مأمور ساختند بنا بر آنکه کارپردازان سرکار متکفلان بیوتات سلطنت علیه کار

سرکار خالصه شریفه دار الخلافه اکبر آباد و دار السلطنه لاهور سرگرم کار

سرانجام دریابست این امر که ناگزیر بود هر چند در ساختن زیور مرصع الات

و ظروف زرین و سیمین و اسباب مطرز ... زر و نقد طلا و نقره و سایر

و امانت بیوتات فرا خور مقتضای حال و وقت بدل جهد نمودند دیگر از آن جمله

بتفریق و بر کجرات و دکن و بنارس و مالوه و بنگاله و ... و سایر

و سایر بلاد و در حضور ... که منبع نفائس و نوادر ... ممالک

و معدن جواهر است حسب الامر عالی در ساختن و پرداختن انواع حلی و حلل

اهتمام تمام نموده همگی را باتمام رسانیدند تا آنکه از آنجا که رسم معهود در کار

مقتضای تقدیر بوقوع ... تقریب ... نواب ... آب ... تعلق

سرانجام این کار خیر چندی در پرده تعویق و حیز تأخیر ماند و چون موکب سعادت

از خطه برهان پور بمرکز محیط خلافت معاودت نموده یکسال تمام از ... بر

آن بانوی فرشته خصال منقضی شد و بنابر رسوم این روزگار که در این کشور

مشهور است چنانکه مذکور شد ظهور ... آمد در آن حالت ... شاهنشا

از ملال کلفت و ملال این حادثه اندوه ... سرو ... عیش و عشر

و عشرت در سیر ... و چون ... فاطر ... صدر

عنقریب ... شایسته ... رسم ...

الم ... ست و با روز بنیان استکمال بنیه آدم فروع و فور نشو و نمائی

اهل وجه وجود این جمیع ذریات لاجرم بر سبیل طبقه را الا که مانند ارباب

عالم بالا بمنزله آبا و ابای مهربان ابنای زمان اند واجب علیه و لازم عقلی است

که در استحصال و استعجال اعطای این مکرمت عظمی از عطا کرده مبدا فیاض

مساعی جمیله مبذول دارند یعنی تجویز اهمال و اهمال در ترویج اولاد و سعادت نژاد

فی الحقیقه ترجیح ترویج کاسد و اصلاح فاسد عالم کون و فساد است نموده

هر مانع یعنی کامل نصاب ... از اولاد امجاد با عقیله از قبیله کرامت و ارث شرافت

اصفات در سلک ازدواج انتظام دهند و از نتایج این مقدمه حکمت بنیاد حرز نژاد

نامزد ساختن و اختیر الاخیر پرویز است به پادشاهزاده جوان بخت سعادت نشان

سلطان دارا شکوه و نتیجه سامان و طوطیه مقدمات این سبب معنوی ...

یعنی آنکه ... ولدیت ... از پرتو اشعه ماهچه انوار ...

قایم مقام نیر اعظم عزت فلک برجیس بود و هنوز خط باکرگی ... نزول مقدس

امینه وقت و مریم عهد اعنی نواب غفران مآب ممتاز الزمانی روی کش محجبات افلاک

گشته از آنجا که شفقت واردات ... طینت ... اقدس رسانیدند

که چون شاهزاده والا نژاد سلطان دارا شکوه و سلطان شجاع مرتبه تکلیف

شرعی رسیده اند وقت تاهل ایشان شده اگر رای جهان آرا اقتضا فرمایند

... سلطان پرویز که بحلیه جمال صوری و معنوی و حلیه کمال نسب و حسب آراسته

... گرامی فرزند حضرت جنت ... و والده ماجده ... نواب حضرت ...

... محترم ... شاهزاده اعظم ... حضرت خلافت پناهی بصوب ...

... نموده آن گرانمایه گوهر محیط کرامت را بجهت انتظام در سلک ازدواج دارا

... نامزد فرمودند و ثمره شجره سیادت و امامت ... باده حدیقه ولایت

و چون بموجب رضای خدایی سعادت انگیز کوکب ارضی اعظم خاقان از موقف جلیله
بتقدیم این امر جلیل القدر عظیم الشان یعنی صوبه داری بنگاله مأمور گشت و بمرحمت
خلعت فاخره و ورود رسیده از سبب تحقق گردیده مرخص شد و درین ایام شاعر درین
جابجای کلام حاجی محمد خان قدسی تخلص از اهل مشهد مقدس که بنهایت شایسته القدس
ذات و نیکو صفات و غایت ورع و پرهیزکاری با کمال نغز در فن شاعری سخنوری
که اجتماع این امرات و ریک ما وه کمتر دست بهم داده اتفاق فرار از وطن
احرام طواف رکن و مقام این قبله امانی و آمال محتاجان و کعبه جاه و جلال
انسی و جان از شوق دل برمیان جان بسته خود را بادراک این سعادت عظمی
رسانید و قصیده غرا که در ستایش بندگان درگاه جهان پناه بطریق راه آورد
انتخاب کرده بود در حضور پرنور انشاد نموده از مرحمت خلعت فاخره سرمایه مفاخرت
سنین برافروخته و دو هزار روپیه برسم صله یافت و از زر و تحریک محرک کار فرما که او را
بدین قبله ارباب طلب بعقیدت راهنما شده بود در حلقه نشاط ارزان بارگاه خدیو
زمین و زمان در آمده بسلک بندهای درگاه والا شرف انتظام یافت
خواستگاری صبیه ... سلطان پرویز ... پادشاهزاده فرشته خصال دارا شکوه
... ارسال رسم ... ساحت ... ارجمندترین نعمتی
از نعمای جلیله الهی و شریف ترین عطیه از عطایای جلیله نامتناهی حکمت کامله توالد
و تناسل است چه مناط بقای نوع عالم انسان و منشأ ارتباط سلسله
نظام کار جهان و انتظام روزگار جهانیان سبب است که تعدد اولاد و
تکثیر اسباط و احفاد که بالاترین مواهب و والاترین مطالب است قیاسی
بعموم افراد انسانی و ... دیگر و ملک منشی ... است علی الخصوص سلاطین
عدالت آیین که ... کمال عالم آراء ... تشریف و نتیجه کثرت نسل

رسید و بعد تربیت روز افزون حکیم یکتای کام کار سبحانی هیچ تخلف از انعام بیحد او را روبه
دوران ملکش پذیرفته حسب الالتماس حضرت زیارت مشهد مقدس کامروا گردید
که با لشکر پذیرفتن کا انعکاس تأیید دولت بیزوال دیگر بار صاحب
سعادتی را که تفویض حضرت رزاق علی الاطلاق طلب حضرت از هیچ انگشت
مفاتیح ارزاق روزی خواران درگاه احدیت در دست سست گذارد اگر به این تفصیل
به سالیش که کشور کار عالمی بدان وابسته و سررشته وسایل عطیات حضرت وهاب
بی منت بان پیوسته باشد مجلس آرای هر ماه هلال سال جشن فتحی کشاید
شگفت نباشد اگر روز بروز دست زرافشانش چون پنجه آفتاب کشورگیری از اقالیم مشرق
و مغرب طلوع نماید چنانچه در این روز نمود شاهد حال فتح قلعه کالنجر از ضمایم معینه دکن که نوبرانه
در ضمن عریضه عرضداشت خان زمان و رستم خان ایلچی گورنش درگاه نمایان
سعادت شرف پایه قبول حضور انجمن پرنور اندکردید و کیفیت فتح
اینصورت دارد که چون سررشته نظام کار نظام الملک از کف لیاقتش فتح خان پسر
بامقام رسید که محمود خان قلعه بان کالنجر بنا بر بدعهدی و بیمان شکنی فتح خان
علت رنجش و رمیدگی سایر امرای دکن شده بود و از وی اندیشیده قلعه را باو نداد
چون از مواخذه او مطمئن نبود و میدانست که اگر استعداد روزگار و وقت یابد
در انتقام کشی و کینه توزی رو فرصت و دست نمیکند لاجرم بمقام اندیشه کار روانی
از روزگار خود در آمده در صدد آن شد که بیدستاویزی پیوسته توسل جسته
نباید که پیوسته بنا نهد که بدین وسیله خود را از شر بار خواستی و رکار نگاهدارد و باخود
با خود قرار داد که تسلیم قلعه بدکوزه و دست او نیز سازش با ساهو ساخته در تحصین
کار خود بازده آن بد فرجام و دنبال ارشقاوت میشنیبی و تباه اندیشی از بندگی
درگاه جهان پناه برتافته بر ممالک بادشاهی دست یغما و قصد تاخت محال ممالک

شنیدن خبر لشکر بموها متوجه بمو کلی شود و او نیز خود را با اصحاب خود
یاور و صحابت را رسانند و چون عنایت الله بعد از وصول خواجه بشیر بمو با
بروان کوچ کرده و در عرض یک شبانه روز برسید ایلغار خود را با قلعه
رسانید چه در وسط ساکاپون و موکها واقع است و در این اثنا بهاد
بربابا یقفند سوار مخصوص آباد رسیده بدلیان توپ است و با رسیدن مردم توقف
ده روانه بربان پور شده که با اتفاق خواجه بشیر و سایر دولت خواهان
از کشتی سندی استوار بسته و دهانه خور را مسدود سازد که مبادا مخذولان فرنگ
از ضیق محاصره بتنگ آمده خود را از راه خور بدریای شور اندازند و بهادر بدانجا
پیوسته با دیگر بهادران در اندک فرصتی راه باوهای بواره مضبوط ساخته
در دویم ذی الحجه سنه ۱۰۴۱ ایلغارهای عنایت الله و سایر افواج منصوره بانداز ترکتاز
معموره که در بیرون خندق بندر واقع بود توجه نمود ایشان نیز از طرف
جلوریز تاختند و در حمله نخستین معموره مذکور را که بهالی معروف بود مسخر ساخته
بحسب خاطر از قید تصرف و بغارت اموال اهالی آن برداختند و بعضی دران
عرصه افروخته جنگ سرراه در یکدیگر سوختند الکاه همت بر تخریب عمارات
منازل الکار گماشته لشکر از آبادانی بگذرانیدند و چون از لوازم فیل و سر
برداختند اطراف بندر را احاطه نموده ملجارها ساختند و باهتمام تمام متوجه
پیش رفت کار و پیش برد ملجار شده کار فرمایان همت بجد و تقویت را
عزم راسخ و جد نافذ در پیش کار خود نمودند و در اثنای این حال
ایشان صلاح وقت دران دیدند که فوجی از مردم کارزار با جمعی از مردم
در محال اطراف جور پراکنده سازند که اگر از راه اتفاق کمکی از آن
ایشان که از اهال ... اجاره ایشان بود بر جور زنند بی توقف قتل سازند

ظهور یافت خصوص این عسکر ظفر اثر از فاقت و بیباکی محض تعلیم انگریزیت بود با وجود
قاسم خان درین باب از روز معتقد حزم و احتیاط در اتیهٔ این راز معمر را بانگاهی
در میان نهاده و تسخیر ان بندر را هر چند در تنگ وقت بود چندین در حجره باحر دانسته
چندان صبر نمود که بر جمیع خصوصیات انوابت فاصیه کیفیت احوال بندر و کمیت
سپاهی در حکومت التی بالتحصیل اطلاع و اشراف نماید و چون استکشاف
حقایق کلی و جزئی دقایق جزوی آن بندر ملکی بالکلی و اجمالی و تفصیلی الملک بعمل آورد درینجا
عزم جزم نموده و ماه اسفندار سال گذشته حسب الحکم اشرف در مقام
تسخیر عساکر و تهیه لوازم در آمده آن عبارت است از جبارات جریا مستلزم
سپاهی و آلات جنگ و توپ و تفنگ و اخال انبار را ازانجا که دارب
ارباب حزم و رفیعت بر طبق منظوم بیت سکندر که با شرقیان حرب کرد
رخ خیمه را جانب غرب زد زانست تا آن عنوان بر زبانها افکند که عوض از آن
سالی عساکر منصور استقبال کرده بهگلی روان است و لهذا افواجی از پایمیان
خود و بنده های بادشاهی عنایت اله سبزپوش و همراهی امرا و ارباب شناعت
و اللهیار تسخیر ان سرزمین لتعین نمود و مقرر و مخبر ساخت که بسمت هگلی
روان شده چندی در موضع بردوان که در ان حیث واقع است اقامت
گزینند چنانکه خواجه شیر و معصوم بندار که در کل و بیکاله که محمد صالح کنبوه همراه اند در
بانوزده وارده بندر سیرپی بر روانه شده تا دهان حود و کلی که موجه مسبور است
قرار رسیدند ... بنا بر آن بود که مبادا اهل هگلی از سهم و صولت
اولیای دولت قاهره خود را انکشاف رسانیده از راه دریا طریقهٔ فرار اختیار نمایند
آنگاه شهنشاه در برابر ابو محمد کنبوه که مدار علیه او بود بهانه تنظیم و نسق امور محال خالصه
روانه مخصوص بادشاه ساخته با او مرافق نمود که چون فوج عنایت اله بدان

نمودند چنانچه قطع نظر از تکلف سخن سازی نموده از طرف رابع که در جوار دریای شور بود

و قطعه‌های کمی بندر سنت و رفته رفته آباد شد جهازهای فرنگ و کشتیهای مسلمانان

بنابر آنکه بازار تجارت بدانجا تر و بیشتر بود زرهای بر ساتگانون افزوده شد بندر هوگلی

رواج تمام و رونق کلی یافت آنگاه چندی از اعیان فرنگ در بندر قرار توطن

داده بودند قری دیگر کنارات جوار را احکام و لایت الملاییت بسبیل اجاره

بدست آورده بر طبق خاطر خواه عمل می‌نمودند و رعایای آن محال و نواحی از

برایا هالی که دست تطاول آنها بدانها نمی‌رسید از روی جور و تعدی

خواه ناخواه تکلیف رسانی نموده نصرانی مسیا میشدند و برور از راه دریای

شور روانه بنگاله فرنگ می‌نمودند و در ضمن این ارتکاب ناصواب متوقع نظر ثواب

بوده جبر و نقصان زر رعایت که علت آن قلت رعایا بود از رواج تجارات

که اضعافات مضاعف آن میشد می‌نمودند ملخص سخن در ایام پادشاهزاده والا

که لوای والا الطاف در روز در سرزمین بنگاله گسترده بود در آن محال آزار برکسانی

گمراهی و قبایح براهای ضلالت آن گمراهان ضلالت اندیش که بدرجه اعلا رسیده بود

آگاهی یافت و سخت کوشی آن گشت کیشان در باب آزار و آزار مسلمانان

گوش زد مبارک گردید لاجرم همیشه مرکوز خاطر عاجز بود که بهر صورت که روی دهد

در باره استیصال مطلق ایشان همت گمارند و چون بحسب اقتضای قدر و قضا

در این مدت ملاحظه عدم مساعدت وقت مجال بر درخت قرار ضمیر منیر نیافت چنانچه

مرکوز شده در سینه مجلی به نقش مراد داده و بعد از جلوس اقدس در رست نشست

قاسم خان صاحب صوبه بنگاله را در وقت رخصت آن صوب بانصرام این مهم مأمور

فرمودند و بر سبیل ارشاد طریق تسخیر آن ضلالت آباد و روش آن بد نهادان

بان خان اخلاص ملقانس فرمودند چنانچه انواب تدبیرات صائبه که درین باب

از دریای شور که به هندوی زبان ساله و تاری خود دیر خوانند منشعب شده و جمعیت آن
جمعی کشیده چنانچه آب رعی و بار گنگ که بر کنار شهر پرتگال جاریست نیز قصور و کشتی ها
و بندر هوگلی و در یک گروهی ساله و لا و ربع کرده از محل اتصال گنگ و آن خور
بر ساحل شعبه آراسته گنگ اساس یافته و بسبب احداث آن ضلالت لیاقت
که از حوادث عظیم عالم کون و فساد بوده است در هنگام عمل بنگاله لیاقت
چندی از سوداگران فرنگی که بیشتر در بندر سورت به دست اقامت داشتند
بوسیله سود و سودا البالغا لون ابد و شادی می نمودند و همواره هوای گنجایش ایمایه
سودای خام در سر جای داده بودند که در آنسر زمین با خیتی بند کنند چنانچه اگر
در انگلس بقدر کف دستی باشد جای در حصار مقرر و معین از بنه و شیبی مردم
صاحب سروری قوی بازو با سوداگران بلباس سوداگری در آمده دارت کار
در شعبه باشند اگر دران میانه شاهد مقصود و بغی لقرقت سایر دریای کنار بنگاله
در بر آید فهو المراد و فهو المطلوب والا زبانه تجارت رونق سود و سودا از او
و بنا بر این اندیشه فاسد چون بر کنار خور رهگذر جهازها در خور قرار داد ضمیر پر شر خویشتن
اسد الواح الطالیف جمیل الکیمخته فانوا الدحکام الولایت اذن اقامت در آن مقام
تحصیل نمود و نخست در آنجا خانه چند مانند اندیشه های پراکنده خود تشیید
و شکست اساس نهاده و رفته رفته فرنگیان سر مایه دار از نزد در انظار جا یه
الکاشته رخت از کمال به آنجا کشیده و در محل اقامت افکنده خانه ها عظیم
و بتدریج بر گرد کارخانه های خود چار دیواری متین بنیاد افکنده ما استحکام
تمام با تمام رسانیدند و بر سر هر یک منقلی در هر چهار دیوار بر پاره استوار نهاده جهان
انبار نمودند برج باری با نواع آلات آتشباری از توپ و تفنگ و امثال آن استوار
بلکه آن شهر را خندقی بالعرض عمیق محاط ساخته رد کش منطقه آن نیک

بلی

مقصود وارد و چنانچه بحسب آراء صائبه تدبیر درست بر تعمیر دولت آباد و دین و تحصیل
امن و امان دارالسلام اسلام و رعایای معروف داشته همگی همت والا نهمت معنی
مصروف حقیقی سعی جمیل و جهدهای بلیغ است بر کار در و همواره لوازم جد و اجتهاد
در کار فرمایی و شمشیر غزا و جهاد بکار برده در باب استیصال ارباب دول
جائره و اصحاب ملل باطله و تسخیر بلدان ضاله و تخریب معابد باطله ایشان
کما ینبغی جد و کوششها مبذول دارد چنانکه صنم خانهها ویران ساخته و صنمها سوخته
بنا و آتشکده بباد و هدر داده و به آب تیغ بران اشتعال زبانه نار مغان و نیران
آن فرو نشانده بحمد الله و المنة که والا حضرت خلافت پناهی این شیوه ستوده
خصلت محموده را از جمله ملکات راسخه خویشتن نموده اند و بدان شأن هم
دست جود در روز بذل مال و منال گشاده و در شبها بذل ایمان و تیر و تیغ جهاد
در باب قطع مواد فتنه و فساد و قلع عارین زندقه و الحاد کشیده دارند
و شاهد معنی مذکور در این صورت است استخلاص مملکت بندر است و ابراج آن
سرزمین از دست استیلای مشرکان فرنگ و نصرانیان مسیحا پرست
بدستیاری تأیید حضرت باری و همان چگونگی خصوصیات این فتح مبین
در مستلزم اکرام اصنام و سبب نصب اعلام اسلام و دفع استیلای مشرکین
و رفع لوای مومنین و ملت و دفع صولت کفر و موجب تقویت دولت و دین
که بدیدهایم اکنون علی التفصیل با شرح و بسط تمام مسبوق بتوصیفهای
و تبیین حواصل و مزارهای آن بر سبیل اجمال نگارش می یابد بحکم جامعه
در تصویر کیفیت از کیفیت و کمیت و تعیین موضع بنا و سبب احداث
این که هر خانه از آن قلعه الیست و دشوار که باید بر صورت معنی طرز رسیکرد
در بیت کروهی از اصحاب و یکی کرد شیندن ربا که انوار کشور بنگاله فرضد

اقدام حسب الحکم ارمغان آن خان والامکان را که مشتمل بر اسب و سپر و جیغه
مرصع بود و مبلغ پانزده هزار روپیه قیمت همگی آنها میشد بنظر انور در آورده از
مرحمت خلعت فاخره دیگر و خنجر مرصع که چهار هزار روپیه بها داشت نوازش
پذیرفت و در همان نزدیکی سنه ۱۲۳۰ هجری اسپ و [illegible] ده دوده شهر بخشی
از جانب صفدر جنگ [illegible] شهر بنام محمد مومن [illegible] بطریق پیشکش
گذرانند و مبلغ سی هزار روپیه با دو خلعت و ده هزار روپیه به ایلچی مرحمت
فرمودند صادق خان میر بخشی که در برهان پور بنابر عروض بیماری از سعادت
همراهی عسکر منصور باختیار از جریان اضطراری بمانده بود و بعنایات عنایت
الهی شفای عاجل یافته بملازمت رسید و منظور نظر مرحمت گردیده از برکت
این مکرمت شامل صحت کامل یافت و زینولدراه چنانکه بیرک حضور حضرت
مشمول عواطف سرشار مالک رقاب ایل ادکان شد و از عنایات دو جوزه
مروارید شاهوار که حسب الاب بسیار قیمت کم یافت بنابر رسم معهود بود
او رنگ کوشش میساختند از سر نو در زمره خیرکان در آورده سر حلقه حلقه
بگوشان گشت صوبه کشمیر از تغیر اعتقاد خان بخواجه ابو الحسن مرحمت شده
ظفر خان پسرش به نیابت او رخصت یافت و ملا جنید حصاری که با وجود
بکار روزانه در صنعت خط و فن شعر ید طولی و طبع عالی دارد بخدمت دیوانی
صوبه مذکور معزز گردیده بیان حسن نیت [illegible] متقی [illegible] کیفیت
علینقی خانی [illegible] این سپید بیده برگزیده و زبده و برگزیده سرآرای
بر تارک مبارک گوهر شهنشاهی در عهد السلطنت زمام مهام جمهور انام بدست اختیار
در قبضه اقتدار و سپرده باشند دایماً باشد که علی الدوام نظر حقیقت نگر
بشاش انعاد و عناد و حرمنوط بتمهید قواعد عدل و داد درست
بلفه

براز شدن بیت ساحت عیدگاه را از نور حضور اقدس زر بری بطلوع چهره ماه گشا نمودند
وبعد از ادای نماز بدولت وسعادت بازگشت نموده در معاودت سر حسب
کنار یک جهان نیازمند را از زر نثار مسعود درم زیر فرموده چهاردهم ماه علی
تحسین اعیان خلافت شاهزاده مراد بخش در ساعتی مسعود محار کر الوداع
سعادت قرین وانظار انجم وافتتاح افلاک زیبای آن بود حسب الامر اعلی
دوست نشین بیقدرت گیتی آفرین بمقتضای اجرای مراسم سنت در باب
آداب دینی و سنن و فرائض شریعت خاتم انبیا مرسلین که بنا بر حفظ مرتبه ظاهر
و پاس طریقه صورت عقلا و شرعاً ضروریست صدر نشین دبستان
تعلیم گردید و فاضل و نبیره ملا میرک هروی حسب الاختیار چند بوز روزگار بخلعت
فاخره مخلع و از انعام هزار روپیه ممتع گشته امور کار شاهزاده والا تبار رسید
معتقد خان بصوبه داری اوودیسه از تغیر باقر خان و مرحمت خلعت و جمدهر مرصع
و اسپ و منصب چار هزاری ۳ هزار سوار سرفرازی یافته روانه الصوب گردید
نوزدهم ماه مهر یار که از رسالت ایران معاودت نموده بدیدار سعادت
ملازمت شد و نذر اسپ عراقی با نوادر امتعه بطریق پیشکش گذرانید
بیست ۲۸ هشتم حاجی و قاضی ملازم نذر محمد خان والی بلخ که او را بعنوان
رسالت بدرگاه عظمت و جلال ارسال داشته بود با نواحی دارالخلافه
رسیده همراه معتمد خان که حسب الحکم اشرف او را استقبال نموده بود
حضور را باستانه بارگاه سلیمانی که کعبه آمال و امانی آفاقی و ادانی است
وقبله مرادات انسی و جانی رسانیدند و در تقبیل عتبه درگاه والا داداب
معهود این عالی مقام بجا آورده لوازم کورنش و تسلیم تقدیم نمودند و بعد از
اقامت مراسم زمین بوس از زر و اسپ و اندام تمام بگذرانیده نامه نذر محمد خان

مقدس عزلت گزین شده و النشاء انا حیاء و عبادت و طلب آمرزش المغفور آبا و اجداد بوده اند
و صدر محفل مذکور از حضور یمین الدوله محمد علی بیک ایلچی اعیان دولت ارکان
سلطنت ابد ارتسام زینت یافت و باقی اعاظم اعالی و سایر اهالی مجلس سعادت
درجات و مراتب قرار گرفتند آنگاه پیشکاران کارخانه دولت سالارانی
خوان نعمت سماط بیکران گسترده و از اقسام طعام و انواع اشربه و الوان نقل و شیرینی
و فواکه و خوشبوی و بادام تربیت شده بود و همگنان را به تناول نعمتهای خاص سلطانی
عام در داده اند چنانکه غنی و فقیر از آن خوان احسان بهره ور و روزی برگشتند و
پنجاه هزار روپیه با اصحاب استحقاق بر سبیل خیرات عنایت شد و چون
این انجمن عالی پایه انجام یافت سایر بیگمان و مسند آرایان حرم خلافت
و پردگیان شبستان سلطنت اطراف مرقد مقدس آن آشیانه حور سرشت
قدسی طینت آمده در آن روضه منوره محفل آرا شدند و همان وتیره مهمانی
کیفیت و کمیت خاص مجلس زنانه منعقد شد همگی زنان را عموما و خصوصا مستحقات
بار طعام داده اند و پنجاه هزار روپیه دیگر لطف دیگر را اتفاق شد و امرا
شاعلیا العموم به دستور مذکور صدور یافت که متصدیان طعام هر ساله روز
عرس المغفور همین مبلغ صرف مصارف بیت خیرات گردانند مشروط بدینکه
دار الخلافه شریف بنور حضور آنحضرت منور و ساحت ظهور یافته باشد و الا نصف
مبلغ مذکور بر طبقات خداوندان استحقاق قسمت نمایند هشتم شهر ذی الحجه
عید قربان فیض قدوم سعید مبذول باشد تا از یکمژده قریب فتحهای جدید
و نوید مزید دولت جاوید با اولیای آن رسانید حضرت خلافت پناهی
بنابر اقتضای مراسم سنن حضرت خاتم النبیین صلوات الله و سلامه علیه
سابقه که از دستور دانشمندان این جهان جالس حضرت ملتفایی

الالی

خاقان و سرور سروران شاهان جهان چون در نوبه دار الخلافه هرات را بانوار فیض مقدم و برکت قدوم
آن کلیم دست مسیح دم رشک حرم جارم بلد رشک سپهر اعلی و بالاتر از آن شد قضا را
مدت یکسال از وقوع واقعه ناگهانی ممتاز البرایای القضای یافته و وقت ایام ماتم سید
شهدا معهود که درین کشور بعضی شهور است شده بود چنانچه در هر سال از وقت رحلت
مرحوم یک شبانروز باحیای مراسم معهوده که باعث مزید روح و راحت جاوید خاقان مکان
و موجب رحمت است مثل احیای شب بذکر تلاوت و قرائت فاتحه و دعا و استغفار و اطعام
فقرا و اعطای مساکین مشغول گردند لاجرم بنابر مقتضای طبع فیاض که همواره در باب
اتصال نفع و اتفاق مال بعموم ارباب فقر و فاقه نهاده جهت خصوص در نوبت که نوبت
وصال مقتضی آن بود کارگذاران دولت و سامان طرازان کارخانجات سلطنت را
بسرانجام در بایست بامور ساختند و همگنان بر حسب فرموده در صحن روضه متبرکه اعلی سکان
سپهر مثال که هر یک نعم البدل و لباده اول توانند شد بر سر پا کی کردند و بر اطراف
و جوانب آن شامیانهای مخمل زربفت منقش که هر کدام در رنگ و زیبایی در یکی دم
از برابری سپیده صبحدم و رنگ امیز شفق میتوانستند زدند و صحن آن انجمن فرخنده را
بانواع گستردنیهای گوناگون و فرشهای بوقلمون مفروش نموده و روکش بساط آسمان
و روپوش بساط خاک و صفحه روی زمین ساختند و بر دوران سراپرده‌ها و شامیانها
زنگار رنگ مدار هر یک از دایره افق بالاتر افراز ایستاده کردند و مجموع امرای عظام
و ارباب مناصب الدوله و اعیان و اکابر و اعالی و اهالی دار الخلافه و سایر اشراف
و اعاظم و اعاظم ائمه و موالی از اطراف جهت برای تهنیت فتوحات پی با پی و مبارکباد
قدوم اقدس با کبرا با دامده بوده بودند درین انجمن خاص بار یافتند و جمیع علما
و فضلا و ارباب ورع و تقوی و اصحاب عمایم خوانده و ناخوانده درین محفل عام
شرف حضور پذیرفتند و حضرت خلافت پناهی خود بنفس اقدس در خلوت

روزگار تا امسال به هیچ سرافرازی را این مایه جاه و جلال دست نداده باشد
بالجمله ذره تا خورشید بر سر راه موکب اقبال از روی نیاز بر خاک راه یکسر افتاده
و ماه و ماهی از سر هواخواهی در رکاب سعادت پناه رو براه نهاده کیوان از این
بلند ایوان فرود آمده بطریق هادوستان طور ادوار گویان در رکاب ظفر انتساب
رو بدوان و بسیار از انجم از طارم انجمن بخجسته ملازمت گزین گشته آیین روزگار را
بزیب زینت هلال و جلاجل زرین مجره بسته برسم جنیبت کشان پیش پیش دوان
متوجه شهر شدند و بدستور مقرر شاهزاده محمد داراشکوه در عقب حضرت تا مکین
کوه متمکن گشته و از دو سو بحرین کف گوهر پاش سیم و زر در آورده نثار رهگذر
خدیو بحر و بر نمودند و تا رسیدن دربار سپهر مدار بر سایل روزگار ان را ماده جمعیت
اماده جمعیت آباد گشته بل یکی نجبان بی برگ بسیار زر که بچوبی نیازمند بود و جوقهایی
درهم و دانیارها و دینار ذخیره شد از سوانح این روز سعادت اندوز یکه بار خانی
منصب دو هزاری و پانصدی ششصد سوار و دیگر مستحقان بمنصب هزاری و پانصدی ششصد سوار
عبدالحق بمنصب پانصدی و دو صد سوار از اصل و اضافه و خطاب امانت خانی
سعادت لقب و کامل القاب گشتند و شیرخان برینی بانعام شصت هزار روپیه محمد علی بیگ
ایلچی بمرحمت خلعت فاخره و خنجر مرصع و شصت هزار روپیه نقد مفتخر و مباهی گردیدند
و محمد علی قلیچی از همراهان ایلچی مذکور بانعام نیابت ده هزار روپیه اکرام یافتند و در همین
روز فیروز مبارک که دولت آباد در فته یا بیه منیر و چهره زران بلاد و از القاب گرامی نام نامی
آنحضرت در رجه دالاری و مرتبه داده مبادرت نموده بود و بسعادت ملازمت سید
در آستانه بوس روپیه چند که از این روز در جمبند شده فتح خان بر سبیل نیوذ از راستائی درستی
بود از نظر گذرانیده و از وقایع این اوان انعقاد یافتن مجلس انعام عام
خجسته ترویج روح و روان در سر آراده سرور و فرحت باوری ایران

باعث خان خانخانان که از دهلی روانه دربار سپهر مدار شده بود از انوار حضرت
ملازمت نموده هزار اشرفی بصیغه نذر و نه زنجیر فیل پیشکش کشید از آن جمله دو زنجیر فیل
پایه قبول یافته مابقی به او مرحمت شد صفدر خان حاکم دار الخلافه و معتمد خان فوجدار
فوجدار پرگنات و مظفر خان معموری و مکرمت خان و عبد الحق برادر افضل خان
و سلاح خان و بدیل خان و خان عالم و مقرب خان بسعادت آستانبوس
درگاه جهان پناه رسیده بعنایات شاهنشاهی مباهی گشتند بیست و دویم ساحت باغ
دهره از پرتو ورود موکب مسعود پر نور روی زمین و زینت صفحه دیگر بر گرفت و در آن
فرخنده منزل که از سرهند تا بوریا تا آنجا بپنجاه کروه و هشت مقام طی مسافت راه شده
بود بنابر اظهار و بنابر انتظار در آمد ساعت مختار هشت روز اقامت قرار یافت
درین اوان یمین الدوله آصف خان با خواجه ابو الحسن لشکر خان و دیگر امرای
بالاگهات رسیده هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر گذرانیده از فیض نظر قبول
چهره اقبال افروخت و از پابوس حضرت سلیمان زمانه پایه قدر و مرتبه مقدار
قرار مراتب آصفی نهاده به تبارک عظمت ملکات و رفعت مکان اندوختند آنگاه
امرای دیگر فراخور قدر و منزلت بهره از نظر اشرف گذرانیدند و هم درین روز
قلیچ خان از اله آباد و حسین دزدار با دریافت سعادت ملازمت رسانیده بمرحمت خلعت
خاصه و جیغه مرصع اختصاص پذیرفته بتفویض صوبه داری ملتان و عنایت نقاره و روسم
نوازش یافت روز شنبه بیست و یکم ماه مذکور غره ذیحجه سنه ۴۱ که افق شرقی دار الخلافه
غیطه از پرتو اشراق ماه رویت والا در آن روز طلوع دو خورشید گیتی افروز گشته
هفت کشور را دو زمین را رونق جهان آرایی ساخت شاهوار عرصه وجود با طالع
فیروز و بخت مسعود بمراد بخت خیل در آمده بدین سرسر ماسپهر نظر و نیلوار کوه شکوه نمودند
و برای اهالی جشن شایان و نوال نمایان رسیح بسوی معمور محیط خلافت نهاد و به زمره از بنسر آغاز

و مخارج ابنیه از سر تحقیق و تدقیق بخاطر آورد و نمود و چون خصوصیات عمارات
عالیه که از اساس نهاده حضرت اعلی است شایانه و حیثیت ملکانه نبود و منظور نظر سعادت
نشد بخاطر عاطر جلوه نمود که آنحضرت نیز درین سرزمین عمارتی از خوش [illegible]
ولکشای احداث نمایند بنابران امر ارفع به تشیید مبانی منزل رفیع بنیان مشتمل
بر وضع مطبوع غریب و پیرایه دلپسند خاطر فریب صدور یافت و صاحب فطرتان از بنده‌های
والا باهتمام آن در مدت شکست و ریخت تمام چار دیوار مامور شده و چون امر
علی العموم ازین صدور یافته که از امثال احوال خصوصیات جرایم و خطایات ارباب
عصیان اندر بندهای ایشان بعرض اعلی رسیده لاجرم حقیقت جرم محبوسان این
حصار معروض داشتند با به سرپرست از مدار کرده و از آن جمله بانتر دوتن
بتصدق سر آرای فرقد سا و ارکان مبارک و فرق فرقد فرسای آن پادشاه عنایت
جزای از بند زندان معبر یافتند در اثنای اقامت که ابا رسید خانجهان
و عنبر خان از دکن رسیده و از استیلام رکن مقام درگاه گیتی پناه
که قبله مقصود رام خاص و عام است ابواب دارالسلام سعادت بر روی روزگار
خویش گشاده در هر دو مشمول اقسام مراحم گشته عبدالله خان از مرحمت صوبه بهار
در اواخر خریف وصول حضور یافته عمر بی‌کسی که دولت فیض بسر حد الحقیقت بیان
زنده است دریافت از میان آن سرمایه جوانی توانا و جمعیت و سلیمان چو بدار
بهار که ازین است الله آباد و از بعد قلیج خان و ادولت صاحب صوبگی ملتان از تغیر [illegible]
سعادت بهره گردیده و هژدهم ماه جون نوازش دار الخلافه عظمی از پرتو انوار
ماهچه لوای دولت که ما نا نیر اعظم روی زمین است سر رفعت بفلک اعلی رسانید
محمد بیگ ایلچی که حسب الفرموده از جانب شاه از برهان پور رخصت یافته تجهیز
دارالخلافت از بهره موکب اقبال همراه سعادت بر خاناکشته و هم در خود [illegible]

[illegible]

نهاری روز پنجشنبه رایت طوالع سعادت و اسعاد گرد طلعت مهر انور از افق دار السرور
برهان پور بطلوع میمنت و سعادت مرکز محیط خلافت ارتفاع گرائید و درین روز برکت
پیوند در شاهپور عالم امکان ثانی حضرت صاحبقران قرین تایید آسمانی سعادت
تمکین صاحبقرانی بر فراز فیل گردون شکوه نشسته پادشاهزاده نامدار
والا گهر محمد دارا شکوه را در عقب تخت فیل جا دادند و از بودهای دینار و
درهم که در صحن فیل برسم هم ریخته تا انبوه توان زر المعدن سیم و کان زر ساخته
بودند بر سبیل معهود از یمین و یسار نثار را و فقیر روزگار میمنون نمودند گوناگون سخن
پایان دستور از دولت خانه برهانپور تا دو کروهی شهر که مضرب خیام دولت شده
از یاد فیل چندان فیل بالا رفشاندند که فرش منزلها درهم و دینار تا بپایه قدر و مقدار
بجائی انگیزار برابر گردند و تا اینجا که از حرم تا نیار چنان فاضل آمده بود
ممتاز با کمال اندر صفحه روی زمین را بلمع طلا و نقره ساخت و درین روز عبد الرسول
پسر فتح خان را مشمول نظر عنایت ساخته و بسرافرازی مرحمت خلعت سرپیچ
مرصع و رسید و منصب تارک امتیاز را افراخته معاودت دولت آباد دستوری
دادند و فتح خان برلاغا صیانه مشمول عواطف پادشاهانه نموده ارسال
خلعت و شمشیر مرصع و فیل خاصه با ماده فیل همراه عبد الرسول ضمیمه آن مراسم
عمیمه فرمودند و صوبه دکن با عظم خان بحال داشته حکیم خوشحال را خدمت
بخشیگری و واقعه نویسی الصوبه فرمودند و بیم ارد بیست ماه شاهدگان
ابروی هلال شوال طلعت فرخنده فال را از جبین طاق این طارم معرض
یعنی سپهر مقوس نمودار ساخته روزه داران بر بهر کار را از الطاف جلیله
افطار روزه داده باده خواران نشاه و خوار را بنا بر اسباب احتیاب بنی حدبو
روزگار از ایای رکوشه ابروی عیش و عشرت بنای دکشیدن رطل گران

مانند آن مهم بر وجه شایسته سرانجام یافته مدعای حسب الالتماس عالی بر آید لاجرم بحکم تقدیر
الهیست در آن مقام صورت نپذیرفته تا هنگام ایلچی دیگر از اهل قرب و اختصاص نماید
چنانچه شاه شهریار آفتاب یعنی آفتاب جهانتاب که دور روزه یک منزل نماید هر صبحدم
از تختگاه خاور بر آمده آهنگ سیر قطری از اقطار عالم نماید تا بهنگام شام اقصی زمین
بزیر تیغ و نگین در آورده شب هنگام بمقر سعادت خویش معاودت نماید و بدین دستور
مدار حینی دیگر پیش نهاد ساخته پیش از بامداد روی توجه بدان صوب آرد شاهد حال
انعطاف عنان انصراف موکب اقبال از کشور دکن بسوی مستقر سریر خلافت و جلال و
سبب صدور این معنی سوای مقتضای قضا و قدر آنکه چون درین ایام همه کام مواخواهان
دولت بپایان تائید دستیاران اقبال جاوید حسب المرام بر آمده غرض اصلی ازین
نهضت والا استیصال خانجهان و تنبیه نظام الملک بود که او را در ولایت خود
و حمایت خود راه و پناه داده الخود به تهیه بر جیبی و پادشاه کاربرداران عالم بالا
از قوه بفعل آمد چنانچه خانجهان بسزای عمل مطلق گشته نظام الملک بسزا و کیفر بد
ایام سفاهت کیشی و ناعاقبت اندیشی زبانزد خذلان سر بدر خسران جاوید
گردید باعث استیصال بنیاد ملک و دولت دیرینه سال سلسلهٔ خویش شده عاقبت
سر در سر این کار کرد و هم چنین ولایت ابا و عادل خان بشامت موافقت
نظام الملک خصوص بیجاپور که دار الملک بلاد مذکور است در مدت یا لت
اهل نراد و اردوی ستر و حوادث زمان در کیف امن و امان بوده هرگز قدم
بیگانه در آن سر زمین نرسیده بود در نوبه پایمال نعال مراکب اقبال شده بالجمله نظر
بنا بر آنکه در واقعهٔ ناگهانی نواب ممتاز الزمانی در برهانپور اتفاق افتاده بود زیاده
بر آن توقف در آن خطه مرضی خاطر عاطر نیامد لاجرم بتاریخ بیست و یکم فروردین ماه
بیست و چهارم شهر رمضان المبارک سال هزار و چهل و یک روز پنجشنبه بعد از انقضای

و شعار است که در همه باب دارند خصوص در تشخیص گوهر و سررفت جواهر است
و تحقیق مبلغ ارزش افراد این نوع اجناس که دلیل کمال فراست و فرع نهایت
آگاهی بر کیفیت و کمیت کماهی حقایق اعیان وجود است فرمودند که قوت و قیمت
این جمیع اشیا همانا که از شصت هزار روپیه در نگذرد و چون بعوامان
قرار بهای یک یک داده جمع قیمت مجموع نمودند قطعاً از آن حد فرمودند بیش و کمی بها
نشد و در امثال این صور از بعضی مذکور چه شگفت که عموم این طبقه والا دست
پرور عنایات و عنایت و تربیت یافته بدایع عالم بالا اند قیاس ایشان
همانا کار شناسی سکندر و تخمین و تقدیر شان از تحقیق مکیال و میزان پای
ندارد و خصوص این جوهرشناس جوهر آدمی و صاحب عیار نقد مردمی که نظر
حقایق نگر البشر و ریکه جل الجواهر فیض نگار است و چگونه چنین نباشد
که آن برگزیده حضرت الهی به نیروی تعلیم یزدانی و الهام آسمانی حل مشکل
سایر رازهای نهانی نموده از رایحه صبح انشای مستقبل احوال از قرار واقع
استنباط و استخراج می نماید و مقتضای همه بینی و همه دانی از صفایح تقویم جهان
و ناصیه جداول خطوط پیشانی سر تا سر رقوم سر نوشت روز گذشت خوانده و
همگی پیش نهاد خاطر همگنان میدانند مجلدار پیشکش سایر شاهزاده های نامدار
و امرای عالی مقدار که از روز نوروز تا این فرخنده روز بنظر انور گذشت موازی
یک لک روپیه از همه باب متنوع قبول یافت ...
... از آن جا که سر انجام مهام
جهانبانی ... دیگر ... نیز ... معاملات کشورستانی
و نهادن ... درست ... اقتدار ... چون
... تسخیر کشور ... نهضت نماید و به نیروی کار پرداز ...

بیمن پرتو آفتاب مرحمت جهان آفرین نشیمن بر سریر خلافت مصیر را از تحویل
مبارک روکش شرف محل حمل ساخت و بنابر رسم معهود مراسم داد و دهش
بخشش و بخشایش بکمال ظهور یافته بمقتضای عدل و احسان آن دادگر فیض بیانی
بیرون رحمت احوال عالمی پرداخت چنانچه صغیر و کبیر و غنی و فقیر از فرط استغنا
نقد نیاز رجا و داد در خاطر نبستند و بکام دل در رفاهیت کده خوشحالی
و عیش ایام ملازم بالیا از منت تمنا و از پی نثار نشستند در این روز بسر افت
اندوز پیشکش اسلام خان که دران ولا صوبه دار گجرات بود مشتمل بر اقسام
جواهر ثمینه و مرصع آلات نفیسه و هشتاد راس اسب و دیگر نفایس و نوادر آن دیار
از نظر مهر انور اثر گذشت و امیربیک فرستاده محمد علی ایلچی ایران
بدرگاه والا رسیده و پنجاه راس اسب جرجی برق رگ عراقی را با جلد و خوب نژاد
و دیگر تحف آن بلاد و از نفایس اقمشه و نوادر امتعه که در بنولا وکلای او از
ایران فرستاده بود نیز او همگی را بحسب پیشکش ارسال داشته بود
رسانیده از نظر انور گذرانیده و بنابر نهایت عنایت که نسبت باو سمت
وقوع داشت مجموع بموقع استحسان وصول یافته پرتو خورشید قبول بر آن تافت
و از سرکار مرحمت خلعت خاص با جیغه مرصع براق زرین مینا کار از جمله
مرحمت بموتمن الدوله اسلام خان همراه فرستاده مذکور برای مشار الیه
فرستادند و مبلغ چهار هزار روپیه بصیغه انعام بدو و همراهان او عنایت فرمودند
و از جمله سوانح آنکه مصدر ایشان از تحفه قطعا عواطبیت و استعدادی ارادت
... بر عرضت کاست در نظر بضعف عقول این گروه دارد
... شد آنکه در وقت عرض اسبان مذکور قبل از آنکه
... حضرت شاهنشاهی ملاحظه نموده زر راه کمال عبرت

که قدراندازهای تقدیر است درین اثنا از خم تفنگی بر پایش رسیده و قطعاً از حرکت
ممکن نبود و اکثر ده بستر ساخت و بمجرد این تجلد و جلادت افغانان جهالت کیش را
از پیش برداشته شکست فاحش داد چنانچه شیرخان با موضع دوکی بکجلو تاخته
هیچ جا عنان توقف مسلسل ساخت و چندی آنجا اقامت نموده چندانکه کوشیده
و اندیشه‌ها اندیشیده سودمند نیفتاد و چون چاره کارش در التجای این درگاه
جهان پناه که مقر و مقر جهانیان و مرجع و مجمع عالمیان است انحصار داشت
ناچار بقلعه مترکه دران ولا مردم ملک پوش او در تک بران استیلا در شده
رفته در ظاهر آن قرار گرفت و از روی اظهار عبودیت و بندگی عرضداشتی
متضمن کمال عجز و نیاز نوشته و نامه دیگر مشتمل بر اظهار اراده التجا بدرگاه
آستان سپهر نشان با حمد بیگ خان صوبه دار ملتان بقلم آورده و توقع ارسال
آن بدربار نموده رسید عارنامه استمالت نمود چون آن عرضه داشت بدرگاه
آسمان جاه که جای التجا و ملاذ و ملجای خلایق است رسید که از آنجا که راه
دادن ملتجیان از شیم کریمه بندگان این آستان ملائک پاسبان است التماس
او پایه قبول یافته درین باب فرمان عاطفت نشان بتوقیع صدور رسید و
او مستظهر و مستمال روی امیدواری بسوی این قبله امیدواران آورده
چون تارک تحسین از زمین بوس عتبه سدره مرتبه بر اسباب رفعت و جاه استقلال
درگذشت بعنایات پادشاهی مفتخر و مباهی گشته از عواطف خدیو زمانه
اعتبار جاه و سر افرازی اندوخت و به زر سکه ریب بجاق پیشکش کرده زیور
قبول یافت و هم درین مجلس همایون بمرحمت خلعت فاخره و انعام ده هزار روپیه
نقد و منصب چهار هزاری دو هزار سوار زیور نوازش پذیرفته از انتقال صوبه بهار
کامیابی یافت نوزدهم ماه که شرف آفتاب بود خورشید خورشید روی زمین

ایلچی را دست آویز ساخته مکرر درین باب عرایض شکایت آمیز مودبانه ارسال داشت
تا آنکه بعد از چندی درباره استیصال او دستوری در باب کوشش و تحقیق نموده انتظار وقت
و انتهاز فرصت میبرد و حسب الاتفاق درین اثنا شیر خان از اهل شور و شر الوس افغانان
دوهزار و پانصد سوار فراهم آورده با واز ترکتاز نواحی سیوی و گنجابه توجه بسمت الشنگی
پیش نهاد نموده علی مردان خان اطلاع این معنی را از تائیدات الهی و در کار سازی
و بخت موافق شمرده تا چهار هزار سوار از نوکران خود و سایر تابعان و دیگر مسندداران
آن سرزمین به سبیل ایلغار از قندهار راهی شد و هنگام رسیده با مداد اطراف
حصار قوشنج را از سپاهی سیاه فرو گرفت و بنابر اینکه در قلعه اندک مایه
مردم پیش نبودند هم بر سر سوار یکبار ایشان را ایستاده چون قلعه با اهل او بدست آمد
در قوشنج توقف نموده و سایر اندوختهای دیرینه سال از اسباب و اموال او را
از همه باب با اهل و عیال بقندهار ارسال داشت و چون شیرخان از مضمون نوشته
بعضی هواخواهان و حقیقت معامله آگاهی یافت ناچار سایر خویش
بجنبه و در همان گرمی لشکر بسا یک بار باز گردیده بجای خویش بازگشت و در آن وقت
نیز جمعی انبوه از سوار و پیاده آن گروه را بطمع نموده بر سر خویش جمع آورد
و بمقام قرار و آرام نگرفته هر روز در موضعی بسر میبرد و هر شب جای را ملجای
خود میساخت تا آنکه جاسوسان علی مردان خان سر منزل آن ادبار اثر
دانسته بدان سر او بردند و بعد از تحقیق خان را از آن حالت آگاه ساختند
و شب هنگام بر سر آن تیره سرانجام تاخت برده با هراولان مقرر شدند
و او نیز فوج خود را ترتیب نموده بیجا با جنگ صف در آمد با جمله از نخستین حمله
افغانان هراول قزلباش شکست دریافت و روداده نزدیک بود که شکست یابند
مردان خان مردانه همت اندوخته جلوریز توجه بر سر با جمعی از

ی میشد از جملهٔ قندهار است که پدر اش از دیرباز در اعلای هوای هواخواهان این
دولت ابد طراز بوده بدین درگاه گیتی پناه و انتظام یافتن در سلک بندگان
آستان سپهر ارکان کرسی مکان و انتساب استعداد و بدین سعادت عظمی
چون در اوج عهد دولت حضرت جنت مکانی بحکم انقلاب روزگار و تسلط
و بهار که مقتضای دستور قضا و قدر است شاه عباس دارای ایران بر کشاد
بت قلعهٔ قندهار و حکومت مضافات اندیار دست یافت الکای همایون قلعه
سنج و ریاست تمام قبایل افغانیان الیشر حیدر را شاه بشیر خان مذکور که در صغر
سن با پدر حسین خان از حاکم قندهار شاه بیگخان رنجیده بعراق رفته بود و
از آنجا نشو و نما یافته تفویض نمود و او در اندک زمانی از تمکین بخت و اقبال در آن
کان تمکن و استقلال و استقلال بسیار یافته سایر الوسات افغانان
من سیر را مفتون فسون تدبیر باعث و عزایم عزیمت سنجسرای حیات
روزگار شاه بسر آمده مدت سلطنتش بپایان رسید و شاه صفی بر مسند زیبی
تخت بابر سر تخت دارایی ایران نهاد و شیر خان بدست و نیز فرستادن
هدایا و تحف و ارسال رسل و پیام و دیگر وسایل و وسایط غایبانه نسبت خود را
در رفانه قوی ساخت و چون باستظهار آن نسبت مغرور گشته پا از حد بیرون زیاده
سری و خود را که لازمه سرحدپروری و خود را اثبیت سرباز نشد یکباره
شان خود سر زد و چون آیت شناسی از دست داد بنابراین با علی مردان خان
کیچ علیخان زیک از عمده های دولت صفویه که بعد از پدر ایالت قندهار بدستور
و معزز بود و تملق و غرور که فی طبیعه گوهکی با سر دار است نیکو بجا نیاورده و رفته رفته
سرکشی آغاز نهاده جوب سر نمیکرد و معهدا با سایر تجار در سروین بدسلوکی در پیش گرفته
آغاز نهاده و داد و ستم و بیداد و بیداد و چون جور و تعدی او از حد گذشت در نمود علیمردان خان

فاختهٔ طارم ارزش یان را انکبوت طارم زنگاری خورده سپهر از رفته باز آواز قهقهه ذکر شاهی در دهن محیط
حلق پرواز نمود و بلبلان بال همایون فال بر قاف تا قاف آفاق سایه گستر گشته از رفعت
عرصهٔ سر مکانهٔ شمس ساحت عرض ارزوری تهنیت بر تو نظر عنایت کارگر کرد و فروغ انوار شاهی پرانوار
در کار ذرات کائنات کرده سرتاسر گیتی را از سر نو بانواع بهجت و سرور آمود
مقارن این حال سعادت اشتمال شاهباز نشیمن خلافت و همای اوج سعادت یعنی
حضرت ظل سبحانی صاحب قران ثانی سایهٔ دولت بر سریر عظمت و روی بخت
رفعت گستر و بال افشانیده و بانداز بال افشانی همت عالی شکوه بلند پرواز بار در صدد جشن
خاص و عام شده از فرط بخشش و بخشایش تازه خواطر اصحاب ضمیر بدست آورد.
دوران درر طرب افروز که بارگاه چهل ستون خاص و عام هزار گونه زینت و زیب
عروس پیرایه و دلفریب گشته بود و در ایام طرب دران محفل عام و خاص شده قبلهٔ نیاز
عالم که کامرانی را منحصر در کام بخشی میدانند و در مقام برآمد مرادات عالمیان آمده
باشارهٔ سرانگشت جود جهانی از ارباب نیاز را بمراد خاطر فیروز ساخت حقیقت
از جملهٔ عواطف این روز فیض اندوز خان بجاگیرداری جونپور که در مرحمت و رسیب محبتش گشته
رخصت شده و مرزا عیسی ترخان بعنایت خلعت و اسپ و جاگیرداری ... امتیاز
بهره ور گشت عبدالرسول ولد فتح خان مشمول نظر اقبال و قبول آمده از عنایت خلعت ... خاره
مرجع نارک اعتبار خویش نظر از سر فراز بر رسید حکیم جمال الدین کاشی حزن و بوانس برنبید
از روی بیدین تمام تقدیم رسانیده بود بخطاب و ناهی ... سرافراز گردید و
. ... زمیندار تکلانه با پسر و برادران از زمین بوس آستانه درگاه سپهر اشتباه
سر اعتبار بر اوج طارم انجم سوده و از غبار آن زمین آسمان نشان جبههٔ افتخار
اعتبار افروخته و بکسب ... مرجع الدولت ... سر بسپار افتاد
تنومند گشته منظور نظر اقبال افتاد از سوانح نباه ... فان .

ت بسیار بود و هشت لک روپیه قیمت داشت بنظر انور در آورده موقع قبول یافت
و از عنایات آنحضرت عبد الرسول مذکور مشمول انواع عواطف عمیمه شده مرحمت صوبه‌داری
خلعت و اسب و پهلوه مرصع با پهولکتاره و یک زنجیر فیل در باره او ضمیمه مراحم معنوی گشت
باهم و رنبولد راو سرسال نیزه راور بتن بتازگی سعادت ملازمت اندوخته فیلدان
خود را که جهت زنجیر بود بر سبیل پیشکش از نظر اقدس گذرانید از آن جمله ده زنجیر فیل که
در نوع خود لقب داشت بده لک الا پنجاه هزار روپیه مقوم شد و آنحضرت از آنجمله
شصت زنجیر را اختیار فرموده باقی را بدو مرحمت نمودند و آن شایسته نیز به پیرایه
عنایت خلعت و اسب و نقاره و علم سرفراز و سربلند و بلند آوازه ساختند از واقعه
صوبه کابل بعرض اعلی رسید که شمشیر خان نایب او از جنگ ملک ارتقا پیوست از حوادث
این ایام مقتول شدن نور الدین قلی که کشته بودند و رنبولد کش سکه پسر راتهور
راجپوتی بر این داشت که بهر طور که ممکن باشد و از هر راه که رو دهد خون پدر از و
نخواهد بنابرین ایشان در پی یافتن وقت بوده و انتظار فرصت می نمود
تا درینولا که بحسب اقتضای قضا کارکنان دار الدنیا رقم نام او را از روزنامچه
بقا بکلک فنا حک نموده بودند از مساعده روزگار وقت یافته قضا را از درسی
چه نور الدین باندک مایه مردمی از غسلخانه برآمده متوجه منزل خود بود از کمینگاه
بیرون آمده سر راه برو گرفت و در همان گرمی چند زخم کاری برو زده کارش
تمام ساخت آنگاه زینهاری سپاری شده خود را بگوشه کشید و در پناه
برده طلدم راه فرار سپرده سنگ بلا سر بدر برد و اغاز سال هشتم از جلوس
میمنت مانوس صاحبقران ثانی
و درین ایام سعادت انجام یعنی بسر آغاز
سال هشتم از جلوس ابد مقرون حضرت صاحبقران ثانی لباس سبزی گشتن هیات
از روز شنبه بیست و نهم شهر شعبان سال هزار و چهل و یک هجری غنقان قلعه ج

معمور انداختند و دست تاخته هرجا از ارباب دانش نشانی می یافتند همگی از بین گشتند و کماشته
و خانمان اهل قصبات و قرئی را که سر سم ستور یغما و تاراج ساخته نشانی از آن
باقی نمیگذاشتند آنگاه از آنجا راهی شده بسمت تخریب محال دیگر پیکار شتافتند
و در هیچ امر از ابتر تاخته و خراب ساخته مساکن رعایا می برداختند و خانه را از بیخ
و خاک آن را در ویرانه خراب آباد می ساختند مجملا در مدت انواع خرابیه از کثیر فتنه
و نهب و غارت به تخریب محال متعلقه عادل خان رسانیدند چون موسم برشگال
نزدیک رسیده بود و عسرت سپاه بوسعت عشرت گرائید و خزاین غنیم
که بالفعل منعقد افتاده بود نهبود رسیده پس از آن محال توقف در آن محال
محال نابود لاجرم از راه قلعه شولاپور گذشته داخل حدود متعلقه پادشاهی شدند
سوانح حضور پرنور رسید ابوالفتح فرستاده فتح خان پسر عنبر که مکرر عنبر او را نیز
او را بجهت جهانبانی خود بدرگاه والا فرستاده بود سعادت اندوز زمین بوس
اندوخته گردید و عرضه داشت درست آن تباه رای را که متضمن اظهار
عجز و نیاز بود گذرانیده برای مورد عرضداشت که متعاقب فتح خان با فیلان
نامی و جواهر مرصع آلات که در سرکار نظام الملک بود و بلاد مع بیرسد
بنابران تقصیر و کوتاهی آن مفسد را افعال ناصعه بعفو جرم بخشی پادشاهی مطابقت
شده وزیر جان نثار گشته بود گذشت نوزدهم ماه چون خبر نزدیک رسیدن
عبدالرسول پسر کلان فتح خان بودمی ارشرف رسید از راه مزید استمالت
و استظهار پدر پیش جعفر خان را باستقبال او فرستادند چون منزل را الهه بور یافت
سعادت آستان بوسی درگاه والا سر رفعت از اوج طارم اعلی گذرانید
بحسب الحکم حضور پرنور آداب معهود تقدیم رسانید آنگاه پیشکش آنکه مشتمل بر
زنجیر فیل گروه بگروه و سر اسپ و عماری و انواع نوادر جواهر مرصع

صدور عظمت پذیرفت و مضمون آن نوشته این بود که چون خوارج قلان بر عسرت عسکر
نصرت اثر و قلت غله آگاهی یافته لاجرم باین پشت گرمی که عنقریب باید و از آن مقام ناچار
کوچ کرده معاودت خواهند نمود بمقام مکر و تزویر درآمده در لباس تعویق و تاخیر روزگار
بسر می برد بنابر آنکه دیگر در قبول معاهده رو نماید ملالت بدین خیر اندیشی بار گرد
و کوتاهی سخن چون مدت محاصره بطول کشیده در عرض ایام از هیچ طرف رعایا
آذوقه بفروختن نمی آوردند و بستر غنیم منحصر در استماع خبر توجه موکب اقبال اطراف
شهر را ویران ساخته و غلات آن محال را ما بدرو و دست رس نقل محال و ورود
نموده باقی را سوخته و آذوقه که عسکر ظفر پناه همراه آورده بود بیش از مدت
کفایت نمیکرد و از بن راه و سنگلاه کار بر مردم بجائی کشید که نرخ سیر غله بیک روپیه
کشید و از آن هم مجرد نامی در میان بود قطع نظر از احوال سپاهی یکسر چارپایان آحاد
عسکر اقبال بعلت لاغری و زبونی از دست رفتند مگر ستوری که از غایت ناتوانی
از دست رفتند مگر ستوری که از غایت ناتوانی دمند بودی و کم روزی بود طی مراحل عدم
و با وجود آنکه در هیچ بیست قوت و قدرت نی اثر نشست ناچار بر جا مانده بود و در تقسیم
خالی و دستور العمل دیوان خلافت یمین الدوله صلاح وقت در آن دید که افواج
قاهره را قوت عدو و بندی و قلعه گشائی نمانده است که بالفعل دست از محاصره
باز داشته خود را بسرحد محال ملک غنیم کشیده و چندی آنجا گذرانیده چندان توقف نمایند
که آحاد سپاهیان مرکبان خود را آسوده ساخته خود مراسانیده و در بعضی از کنار
نواحی و اطراف بر ورخته ملک چه اسباب سازند و پس از تخریب محال اعدا امر بیت اولیای
سلطنت مضبوط ابد سپس گیرند بنابر آن کار طلب را کار فرمایند تمامی سرداران رای
صواب آرای را استصواب نموده از آن مقام کوچ نمودند و بسمت دریا کنار کسی کنکا
روانه شده ساحل آب را ... کنند خصوص طرفی از باغ و مزرع را که از برکات

مستحسن قرار دادند که مصطفی خان و حسن خان جلیسی نزد یمین الدوله
آمده قواعد معاهده را به تمهید مبانی او مدبر شیئ احکام و نتایج حصول آن مشکل کشی
کمتر همت سازند و چون این قرار داد مذکور از برآمدن آن عهده بجا بود بظهور
پیوست بنابر استمالت و استظهار فرستادگان انگریزی نیز با ظاهر از دو جانبی
باز فرستاده و خان مذکور ایشان را از این مدبره بدبیران عظام و احترام شایسته
مستظهر و مستمال بمجلس سپهسالار اعظم در آورد و چون انجمن کنکاش مصالحه
از حضور خواجه ابوالحسن و اعظم خان و شایسته خان و چندی دیگر از امرا و اعیان
لشکر ظفر اثر آراستگی پذیرفت و بعد از گفت و گوی بسیار در آنجا کار بر خواه
ایشان یمین الدوله قبول معاهده بر جمله نمود که بعد بدستور عهد پیشین همواره
فرمان بردار و پیشکش گذار باشند و دو لک هون نقد جهت لک روپیه بها از نقد و جنس انجام
نموده بدرگاه والا ارسال دارند و چون بر طبق مدبر شایسته عهدنامه
نوشتند و دیگر انجمن بانجام رسید و خان و یوسف خان را که از سابق
در معرکه زخمی و بیهوش بدست ایشان افتاده بودند چنانچه در احوال گذشته
تفصیل گذشته بمعروض حضرت آوردند و سپردند و مرخص شده شیخ عبدالرحیم
معتمد یمین الدوله را با خود بردند که عهدنامه را بمهر عادل خان رسانیده
مصحوب او ارسال دارند و بعد از دو روز خود آن بارگاه در شنبه سیوم روز پیغام داده
وداع نمودند که عهدنامه را متعاقب بعد سیم روز دیگر فرستادگان ایشان
بحضور رسیده بعضی متوقعات که در شنبه بر پای مسند استدعا نمودند و بهم عنایات
ایشان را نمایان بمنعی که بر طور صورت معقولی آراستگی و رشته یمین الدوله بر
بستن شایسته بود پذیرفت و هنگام رخصت یکی از همراهان حسن صاحب مصطفی
بحفظ خان مذکور نهانی از رفقا در زیر مسند آن آرمیده

احوال عساکر نصرت مآثر بهمه وجه خصوص از رهگذر کمی کاه و هیمه راه یافت
باد بود و آنکه هر روز جمعی برای تحصیل علیق و دواب و هیمه بهزم بالمجال دور دست میرفتند
و یکی از سرداران بنوبت در باب محافظت و حراست ایشان قیام می‌نمودند
معهذا از کثرت ستور و عظمت اردو کفایت نمیکرد و در بعضی بسیاری از جمله
اردو و دو نفر چهارپایان رکابی یعنی تحصیل کاه میرفتند و متفرق می‌شدند و
سرداران نیز از قرار واقع نگاهبانی هم دست نمیداد و گاه گاهی غنیم هم فرصت
یافته دستبردی می‌نمودند و چون در عرض این ایام محاصره بنابر مراسلت
محمد امین وامانت ملا محمد لاری از عمده‌های عادل خان که خطاب مصطفی خانی داشت
یمین الدوله به سید مستظهر آنکه عنقریب قلعه را تسلیم اولیای دولت نمایم و دیگر
وعده کرد که فلان وقت از راه فلان رخنه برجی که حراست آن بعهده من است
بهادران را در حصار راه دهم و نوید امیرخفی برسالت علی رضا نامی که فرزند
خوانده او بود مکرر پیغام فرستاد و درین باب سوگند غلاظ و شداد در نوشته‌جات
و میکرد و هم چنین فرستاده مذکور نیز از زبان او بر طبق صدق و فا و وعده
قسمهای عظیم میخورد و با این همه چون مواعید و عهود معهود بوفا نمیرسید هر کدام
بهانه و عذری بمیان می‌آورد با آنکه در این کار بجهت حیله سازی و غداری او کم عرض
نچنین کار بها دفع الوقت میگذرانید او در کار بود و برابر افتاد و درین ضمن
... و هر که بمجرد بیعت و راز داری خواص اختصاص در نشستار مهداری
... ه بار در میان آمد و نشد شنیدند و تکرار نوشته و پیغام انفراد با کفاره در باب
صلح میرسانند چون از هیچ کاری گشوده نشد و عدم صدق وعده مصطفی
... بود بسبب ظهور یافته بود لاجرم بار دیگر یمین الدوله درباره سنگ گیری
حصار بحید شده که عزم صاحب را برابر جزم دارد و از هم این قرار داد و

داد ملچار و امر به پیش بردن آن و سر کردن نقب و ساختن کوچه سلامت
در دفع حواله و نقب و هدم و دستبرد کوب و امثال اینها رفت و درین اثنا فوج مقهوره
غنیم که در دامن سوی خندق خود را به پناه حصار کشیده الجی قرار گرفته بودند گاه گاه
از خندق عبور نموده در میدانگاه پای قلعه صف آرا که تنها جسور میکشند و به مقام
دستیاری در آمده اندازیان اندازی که دیده و کمان سست میشود و چون
قوشون با صلح است از تلاطم امواج تیغ دریای لشکر ظفر فال اثر جدا شده بسوی
ایشان روانه می شد مانند سفینه خاشاک و دسته خاک که از پیش صدمه سیلاب
با اسباب تمام راهی شود و دیگر تا پای حصار گریزان گشته خود را بحمایت توپ و تفنگ
اهل قلعه میرسانیدند و با وجود آنکه بهادران جانفشان از سر گذشته نصرت شعار
از سر تیر بندوق در میگذشتند در عرصه کارزار که تا زنده جانفشانیها از سر گذشته
و جلوانداز بجا می آوردند سرداری بحمایت حضرت باری و تکاپوهای [illegible] تائید
ربانیه که همواره همراه موکب شاه جهان پناه است مطلقا آسیبی بدیشان نمیرسید
مجملا اکثر روزها دستیاری از طرفین واقع شده و از گولها دستبرد دلاوران اعدا
سربازی بظهور میرسید و در مدت چهار مرتبه جنگ بپایان بوقوع آمده و اکثر دلاوران
رزم طلب برخاسته جنگ تلاش در ترود شایسته بجای می آوردند و از موکب نصرت
شعار یا مداری را آسیبی نرسیده از مخالفان کشته بسیار شده و فاله
که داخل ایشان نجابور بلکه شمشیر غنیم بود با چندی دیگر از شاهراه مستقیم بمعبر بر دو
راه سر منزل عدم پیشی گرفتند سرافراز خان نامی از سرداران نامی الملک
که سابق التماس عهدنامه نموده فرمان عاطفت عنوان متضمن استمالت به
فرستاده بود و در قبول استظهار و استمالت داخل موکب اقبال شد و مشمول
بیست و هشت هزار سوار سرفراز حقیقی شد چون درین ایام کمال خرت

دستیاب شده از قبیل غور و سیر و پهیت و بار راج جبری باقی بگذاشتند بالجمله چون نیابت الدوله

بنابر مقتضای وقت و حال و صلاح دولت در اشتغال بتسخیر قلعه بزیدی فی الحال امرای عظام را

طلبیده لشکر را دستوری کوچ داده و شباشب راهی شده در کنار رود [illegible] هم

فرود آمده فردا روز دیگر نشان لشکر دیده [illegible] هزار سوار بشمار رسیده آنگاه

از آنجا کوچ کرده برسر بیجاپور که نشیمن والدانو الادیت اسباب راهی شد از سوانح

حضور اقدس ششم بهمن پادشاهزاده والا اختر سلطان شاه شجاع که در

بیست سوم آذر برسانیدن نعش نواب غفران مآب علیا متوجه دار الخلافه اکبرآباد

شده بود بعد از تقدیم امر عظیم باتفاق عمدة الملک [illegible] خان و محدره مکرمه [illegible]

معاودت نموده استیلام رکن و مقام کعبه جاه و جلال بجا آورده بیست ششم [illegible]

نتیجه فتح خان که از عدم استقامت احوال تهاون در ارسال وجوه مقرر پیشکش

و سرکشی او بظهور پیوسته بود مأمور گردیده بود درین روز از مرحمت خلعت و اسب

خاصه و فیل نامی نامور شده با سرداری ده هزار سوار جرار راه داده [illegible] رخصت

گشت و [illegible] خان در راه [illegible] و [illegible] که در [illegible]

[illegible] و مبارز خان [illegible] بکربت والاسعادت [illegible] گردیدند و چون

معتقد خان و [illegible] و آن [illegible] و [illegible] فتح خان

[illegible] بود [illegible] فتح [illegible] نموده بعنایت خلعت و [illegible]

و اسب و انعام [illegible] هزار روپیه نقد [illegible] فرمودند [illegible] سوانح دولت [illegible]

سعادت چون [illegible] بیجاپور [illegible] و کنار [illegible]

واقع [illegible] سرداران آمده حدود [illegible]

آن [illegible] سپهسالار اعظم بنابر استصواب رای صواب [illegible]

دید امرای عظام مقام سرانجام اسباب محاصره حصار بیجاپور در آمده برسر قرار

نموده بسوی قصبهٔ کالابور از جملهٔ محال ولایت عادل خان روآورده در این اثنا رقعهٔ
البته نام مردی از مردم عادل خان نوشته او و اعیان در خانهٔ آن خان با غایت
جبن خصوص خواص خان که روی مشتمل کمال اظهار ندامت و نهایت خجلت
و انفعال و عذرخواهی انواع تقصیر و کوتاهی ایام گذشته رسانید و اگرچه التماس
مصالحه و معاهده نموده بود در ارسال پیشکش سر نبرد رفته و لیکن چون فرستادهٔ
او مردم روشناس امک خود بیمین الدوله میانجی او و صلحی که نامی و نادی
آن از این دست مردم گمنام که مقدور باشد راضی شد و او را بدون جواب ساز سی
رخصت بازگشت داد و چون از آن مقام کوچ نموده بظاهر قصبهٔ سلطان پور
که آن شهر کلانتر کبوتر معسکر سعادت شد و ظاهر گشت که مقدمان آن ولایت
سایر اعیان و اهل ثروت را در قلعه جمع دیگر با اموال مواشی در خندق
و حوالی و حدود پیشی حصار پناه در آمده اند و برج و باره قلعه را بالات و ادوات
قلعه داری آراسته و اندک مایه مردم فرومایه در شهر مانده اند و جمیع [illegible]
حصار شهر باز گذاشته روز دیگر اعظم خان و عبدالله خان و خان زمان
و راجه جی سنگه و اله ورد خان و ظفر خان و معتمد خان حسب العلاج یمین الدوله
رو بقلعه و شهر نهادند و چون دکهنیان از روی کوتاه نظری و بیم بر این گمان
بودند که بیچاره گری کشش و کوشش مرد جلد و وقع مؤونت اولیای دولت [illegible]
که بنابر عون و صون الهی از قصار استانند یا بکمین آرند امکان [illegible]
در قلعه مبالغه و مدافعه شده سنگباران از برج و باره بهر دو بر صحع توپ و تفنگ [illegible]
شتاب بر کار فرموده و با وجود این مرتبه و مقابله مخالفان شاید دلیران
[illegible]
[illegible]

سپرده جان مفت بیرون بردند و در باب شهامت بهرج و باره آمد
قلعه را بی مزاحمت مالی بدست آوردند و چون قلعه از رسد و اسباب و اموال
و ادوات مالامال بود غازیان سپاه و لوت مالان که تشنه خشم که
بطمع غنایم چشم سیاه کرده طفیلی لشکری باشند دست تاراج و
اموال برگشوده از آن خوان یغما بهرها بستند و غنیمت بیشمار نقد و جنس
و صامت و ناطق بحکم آورده از میان بردند و از غرایب اتفاقات خجسته سیادت سلاله
دودمان سیادت و نجابت اصالت خان است که بعد از اشراف بر هلاک
و صورت اینچنین ماتم برانگیخته مشار الیها بنا بر مقتضای شجاعت علوی و شهامت هاشمی
بپاس از هم خود را بفراز حصار رسانیده قضا را بر بالای برجی چوبینه که جبه خانه باروت
و حقه آتشبار در زیر آن بود ایستاده شد و در بین اشتغالش بدان کار رسیده بحکمت
آن سید بخت مند بهوا بلند شد و نه نگهبانی خدیو حیات ربانی و حمایت توجه
حضرت جهانبانی از رفتن از آن برسبیل آنکه آمد یکی روی دوستیش روی انبار کاهی
افتاده بنا بر آن از هلکه رافتادن بیرون برده آسیبی نرسیده و در طی اتصال مسجدی
را که سمت و بنیان انبار خانه باروت کرده بودند همه را از شعله غضب الهی
اشتعال پذیرفته بنا بر شمول و عموم نزول عذاب ایزدی و الدخانه مسجد نیز بکلی
بسوخت بالجمله چون انحصار بانوک گوشه گشایش پذیرفت حسب الامر اشرف
انبار بکمانشینه های فیلان انبر خبر که در قلعه ادوکیری بودند از زیره قریب جوار سپردند
اینچنین بنابر آن بود که چون فتح در بیولد از زراه اظهار رشد یکی در آمده بود چنانچه مذکور
شد لیدچه حرم بر طبق استمالت و دلدهی آن جماعه زبراد و خشنها را و حکم جهان مطاع
صادر شده بود که عسکر منصور از جمله محال متعلقه عادلخان هر جا که در تحت تصرف
در آرند بغیر از فتح خان بازگذارند و بعد از فراغ اینچنین موکب اقبال مظفر و منصور کوچ

را نیز بنابر مقتضای حزم و احتیاط در فتح قلعه مذکور شده مستر بامستر سعی بجای
را از نظر وقت نگذرانیده و در صدد ارشاد مواقف و مخارج انشاء
انجام سامان و سرانجام اسباب یا محتاج قلعه داری در آید و بعد از فراغ
رب الامر اشرف رومیجانب از استقلال تمام داده به الکای هانی الحصار
از درشت و خود بمقصد اوروده کوچ در کوچ متوجه شد و چون عبور
عسکر منصور بر قلعه یالکی بود نزدیک شد که بنواحی الحصار رسید یمین الدوله
میر نور بیاول را از رسال درشت که به نزدیکی قلعه رفته از کیفیات
وضایع و حصانت آن جوار آگاهی المقام اطاعت و عدم ابرار استقلال
نماید میرزا و در عین قطع مسافت بود که مشار الیه حقیقت اینها
نمود که این طبقه خیره چشم از کوتاه نظر نهاد و جرو سر نهاد در حصار
برروی موکب اقبال بسته منتظر جنگ نشسته اند بنابرین یمین الدوله
بمجرد وصول خبر فوج منقلا را درباره احاطه قلعه مامور ساخت
بخشی الملکی معتمد خان را با چندی از بندهای بادشاهی بامداد
آن فوج فرستاد دلاوران قلعه کشا همت بر فتح الحفظ حصین بسته
بشروع در پیش بردن ملچار نمودند و از بعد استیار دیگر اسباب
مقدمات فتح قلعه کنز اعدای گذرانیده در ظلمت شب قرار بران
دادند که بهادران کارطلب از پا مزد زینه پایه و دست آویز
کمند فراز برج و باره رفته با این روش بر قلعه دست یافته تقصان
را به تحقیقات برین پیش نهاد همت از وقوع آن اطلاع یافته در چاره
شدند چنانچه از طریقی که ملچار کمتر پیش رفته بود در راه گشته
همت آورده و رعایای بیگناه را که یک گنجال عذاب و نکال

نمودند

هفتصد و پنجاه سوار سرافرازی یافته پایهٔ افتخار بشهر و داور رسانیدند جعفر [illegible]
از اصل و اضافه بمنصب دوهزاری هشتصد سوار و ملتفت خان نیز بهمین
منصب سربلندی یافتند معتقد خان که پیشتر از مرحمت ماهی مراتب
که نشان عظمت شان کهین پایان است معزز گردیده بود [illegible] و [illegible] بر
برادر کلانش سید [illegible] تفویض یافت و بمنصب [illegible] هزاری و چهارصد سوار [illegible]
پذیرفته بود بصوب [illegible] مرخص شد و هم درین روز فرخنده پیشکش قاسم خان
صاحب صوبهٔ بنگاله مشتمل بر [illegible] زنجیر فیل [illegible] و بیست و هفت اسپ [illegible]
کوتل و صد و بیست سر [illegible] و [illegible] نوادر [illegible] ان [illegible]
از نظر انور گذشت و مجموع آنها [illegible] لک روپیه معلوم شد و هم در ایام جشن
ارتحال جهانگیر قلیچ خان ولد خان اعظم [illegible] از جوناگده بعرض اعلی
رسید عنایت حضرت بمقتضای چاره سازی نوازش بهرام پسر او را از
منصب دوهزاری و دو هزار سوار سرافراز گردانیده [illegible] بمقتضای
الطاف جسیم نمودند [illegible]
چون یمین الدوله از حضور اقدس مرخص شده متوجه مقصد گردید
و کوچ در کوچ بحوالی بالاپور رسید خواجه ابوالحسن با راجه جهار سنگه
بندیله و لشکر کومکی او باستقبال خیل اقبال نموده با اردوی اعظم
و در مقام باسم عبدالله خان نیز با همراهان ملحق شده [illegible]
[illegible] اعظم دو روز در مقام مذکور [illegible] گزیده [illegible]
منصور را [illegible] اجمال و اثقال زیاده از قدر ضرورت [illegible]
ساخت و چون همگنان عمل نموده [illegible] سبکبار و جریده شدند
ازان مقام کوچ کرده شب در [illegible] قندهار [illegible] شدند

ایمن این دو بار سپهر دوار متوجه اندیار مقدس آثار بود معتقد یان حضور بکرات
امر عالی ربور صدور یافت که از انجمله مبلغ دو لک روپیه را در نجم آباد و تبادل
الصدور بنتایج تابیر عرب خود اربیت سلیم خواجه مذکور نمایند که اصل را انبیانی محبوب
بسیح الزمان و اهل حاجت بمندان آن و مکان مقدس ساز و چون
بعرض مکرر بسیح الزمان بود تقدیم الخدمت تارک را که بحسن تقریر و لطف گفتار
حکیمانه محتاج نیست به حکیم صادق تفویض فرموده دیوانی بجانب حکیم جمال الدین
مخاطب بدیانت خان از تغیر میر عبدالکریم مرحمت شد از تواریخ حضور انوار
در ماه دی بیست و پنجم ۲۵ ماه مذکور جشن وزن قدسی شمسی آغاز سال چهل و یکم
عمر جاوید قرین حضرت صاحبقران ثانی در این بهار روزه زینت یافته
انعقاد پذیرفت و سقف ایوان فرخنده مجلس بایین هر ساله
بلند ترینی از زر و زینت یافت چنانکه از رشک فرمان الهی طارم سپهر مینایی
و بام گنبد فیروزه فام لعل زبرجد احمر که بدر کوکب دری تکلل شده
در ریاقوت جوهر و الماس مرصع کرده دیده ستاره سراوی
زمین ایوان از فرش دیبای منقش بوقلمون و بر بنیان منصور صور
که مانند عقده شده مرتبه این بزم و بستانی از عکس جلیس برابی
گلشن گلزار از رنگ و نگار رعنایانه چمن شده بود عبرت بهشت
برسوم این روز طرب اندوز از وزن و نثار و داد و دهش
حصول مرادات ارباب حاجت بذا ... داد
عطا زیاده بر آنچه در خاطر قرار داده و
کامروا گشتند و علامی افضل خان از اصل
بزرگی مصدر الصدور و منصب چهار هزاری

سعید خان با الفخار و راجه روز افزون و دیگر منصبداران و جوقی از سواران
تفنگچی طرف دست راست مقرر شدند و شایسته خان و راجه جی سنگه
با برادر و جماعتی با پانصد سوار احدی چنداول با جمله افواج بحر امواج باین نوع ترک
خاص صف آرا گشته و در همان روز بهمراهی عون و صون الهی و اقبال روز افزون
حضرت ظل الهی با سرعت سیلاب سیر در نشیب بالای کتل روان شدند
و چون مهر ماه شهر ماتم که مهر بسته نزد نواب غفران پناه و غفران مآب مهد علیا بود
بعد از جلوس همایون که یمین الدوله از لاهور رسیده فیض سعادت حضور
دریافت بنابر التماس آن مهین بانو بدست دستور اعظم داده بودند در نوبت
اول که بسرداری بالاگهات تعیین یافت آن مهر انور را بسند آرای حرم خلافت
سپرده بعد از معاودت بر طبق دستور سابق باز بایشان تفویض یافت
در هنگامی که آن عمده امرای ذیشان بسرداری بالاگهات تعیین می شد
مکرر قبل از رخصت آن خان اعظم و مکین سعادت عظم را بخدمت حضرت
سلیمان زمان آورده بندگان حضرت آن را بنواب تقدس نقاب
بیگم صاحب سپرده بودند و از آن وقت باز آن مهر معظم که بحسب آثار نمودار نیر اعظم
بل ز سکه های انوار مهر انورست نزد آن صاحبه روزگارست و فرامین مطاعه
بمهر ثبت ایشان مهر میشود در هنگامی که خواجه جهان و حکیم مسیح الزمان التماس رخصت
طواف حرمین مکرمین زاد قدرا و شرفا نموده بودند در خواسته ربوز اجابت
پذیرد چون عموم فیض و عموم جود آنحضرت بنابر خاصیت مرتبه ظل الهی مانند آثار عطای
جواد حقیقی بهمه کس با وجهها جارست لاجرم بعد از جلوس اقدس بطریق نظر
شرعی التزام فرموده بودند که مبلغ شصت لک روپیه بارباب استحقاق آن مشرک
لاولو شی نفور رسانند در هنگامی که خواجه جهان از دیرین بندهای معتمد این دیانت

دفرمان شد که چون سپه‌سالار اعظم به الای کنات رسد خواجه ابو الحسن و راجه جگناته سیسه
دیه و سایر همراهان همچنین عبدالله خان بهادر فیروز جنگ با کمکیان خواجه ابی الحسن و
نصیرخان و راجه بهارت و جمیع لشکر کمکی تلنگانه بیدر یکجا به فوج اعظم بپیوندند
و المنه در حضور انور یورش کرد و ترتیب افواج عساکر منصوره بر وی شایان و در خور
نمایان که دستور العمل اعیان سلاطین جمیع احیان را شاید بر موجب مقصد فرمودند
که یاقوت خان با جمیع دکهنیان و نصیرخان و راجه بهارت با یک صد و هشتاد
نامور از ارباب مناصب بطریق منقلای پیوسته عنان بعنان افواج فتح و ظفر
آسمانی که همواره طلیعه لشکر نصرت اثری باشند بجای این راه پیش بروند اگرچه
بحسب ظاهر سرداری فوج طلیعه مذکوره نامزد یاقوت خان شد ولیکن بحکم آنکه
اهل دکن گرم حریفان و عابث به برفن آیند هیچ وجه در حوز اعتماد نیستند لاجرم
بمقتضای احتیاط و حزم عاقبت بین دوراندیش باطنا امور نهانی این فوج
عمده بعهده تکفل و تعهد نصیرخان قرار یافت و قول همگی سردار محیط مکابت
مرکز تمکین متانت کرد زمین شکوه کوه مدبر فتنه معتمدخان که بخشیگری
کل افواج بود تفویض داشت با جمعی دیگر از منصبداران همراه فوج قول
مقرر شد و راجه جگت سنگه و راجه بهار سنگه بندیله با گروهی انبوه از راجپوتان
و همین وجه هم چنین اصالت خان با پانصد سوار همراه وی مخصوص گشته و فوج برانغار
سرداری اعظم خان با دیگر اهالی راجه انوپ سنگه و راو دودا و کشن سنگه بهدوریه
و جمعی دیگر از اصحاب مناصب عالی تعیین یافت و خواجه ابو الحسن با افغان زمان
و ظفرخان و جمعی دیگر منصبداران لشکر فرمای فوج جرانغار نامزد گردیده اهتمام
جمیع شئون در عهده او شد و سعید خان جهانی با گروهی تمام شکوه بر دل کار طلب
در امر دهم در انصرام مهم تعیین گردید عبدالله خان بهادر فیروز جنگ

… آن کردن بخشی لشکرها به بیجاپور … سردار معظم با خیل و حشم و سپاهی عظیم السردار
سپه‌سالار ارحم اقتدار یمین الدوله آصف خان تا تاراج و تخریب ولایت بیجاپور و
و تاخت … آن تعیین نمودند و بنا بر رسم دیرینه این کشور که در مبادی ایلغار
سفر اگر مقصد در سمت مشرق باشد بر فیل سوار شوند و بجهت مغرب بر اسب
و بر طرف شمال بر تخت روان پالکی و بجانب جنوب بر … چنانچه سابق … کرارا
بر … سفر یمین الدوله جنوب رویه بود لاجرم حضرت جهانبانی از روی کمال مهربانی
… آن دستور اعظم را بمرحمت خلعت خاصه و جارقب طلادوزی و شمشیر مرصع
و دو اسپ … زین … و فیل … منظر با یراق نقره و …
… و یک فیل دیگر … ارجمندی و سربلندی بخشیده و مرحمت …
… ضمیمه امرا عظیم فرموده رخصت … جنود و سرداران عظام
… افواج … عظام … بموجب … سعادت تعیین پذیرفتند اعظم خان
و راجه … سنگه و سید … نجابت خان … شایسته خان خلف آصف خان
… خان … ولد مهابت خان و راجه … سنگه و معتمد خان و سردار خان
… الله وردی خان و راجه بهار سنگه و میر عبد الهادی مخاطب باصالت خان
… دیگر ارباب مناصب والا و از جمله … قوت و خداوند خان
… و کهیلوجی بهونسله و بهادرجی و امثال ایشان … امرا و سرداران
… مرتبه قدر و مقدار بانواع عنایات نامتناهی حضرت الهی از خلعت و
… اسپ و فیل و انعام نقد که … مقام مقتضی تفصیل نیست …
… باشند … هزار سوار از احدیان … هزار سوار …
… بندوقچی … توپ و فیلان که … یک … کرده
… بندوقچیان … خواهند … همراهی …

مرغلی کلی در شکست رسید خلیفه قلو دار سابق دولت آباد و فرستاد ذات جان
و رسید بلبل مخاطب به شمشیر جان در اعتماد زرادو دیانت او که معتمدان او بودند
چون این گروه را از انجا نیز ساخته خاطر جمع نمود و جمعی دیگر را از نزدیکان
او در اربند انتساب نموده از سایر مواد جمعیت حراس آن خوشحالت آگاه حقیقت
این واقعه را که از روی تحقیق تمام آوران ناسپاسی حق ناشناسی سر زده بودند
بدربار سپهر مدار عرضه داشت نموده اینمعنی با آنکه چندین مرضی طبع مبارک
شود با وجود کمال اقتدار بر استقلال او از تغیر کسی در رکاب شده و ملک او
که بسعی فرستاده به تسخیر شده بودند و با رکود رسید بنا بر آنکه وسعی در امر آنحضرت
بدر کمال دولت ابد اتصال واقع شده با او در زمان با عنایاتی که در خلد
مقتضای وقت بود و باشد تقریر نمودند و فرمان قضانشانی متضمن اظهار
عنایت بدو نوشته نوادر جواهر و فیلان نامور السلسله را که از درگاه
باز فراهم آمده بجاد روشنت او بود طلب فرمودند و بوساطت فرستاده
او پیغام فرمودند که هرگاه ارسال نماید کوه البرز حقه بدرگاه والا ارسال دارد
ملتمسات او بر طبق خاطرخواه و وفق توقع موقع وقوع خواهد پیوست
و فرمان کتبی مطابق مصحوب بیک الله عرب فرستاده او با کتبوه مرصع دیگر ارس
ارسال عراقی مرحمت فرمودند ... و اسب را همراه از حضار رفتار را
سرافراز ساخته ... شد با حشمت ارسال ... الله ...
... بالا ... چون درین وقت ... اقبال
... نظام الملک عادل خان با او در موافقت ... قلعه
... مصالحه و معاهده باد ... درین راه
درباره رفیق ... گرفته ... وقت ... دیگر ... محکم

ادیبی با ایستاده بدست بیشکست و در چابکی و چلدی و نیروی و سبکخیزی بیدان
میانه بود که هر دو بار رجعت کرده خود را از سر دیوار که سه درعه ارتفاع
داشته باشد میکرفت از سوانح این ایام رسیدن عرضه‌داشت فتح خان
پسر عنبر است بدربار سپهر مدار و سبب ارسال عرضه‌داشت آنکه چون قبل ازین با
افاغت کنندی آن حضرت شرا و بعد از حبس نظام الملک عرضه داشته که این فدوی
علم بنا بر هواخواهی بندگان حضرت خلافت پناهی به نظام تیره ایام را که پیوسته
در پی اعلان نافرمانی و عصیان شده همه جا در مقام اظهار بغی و طغیان
بود بدست آورده در زندان یادافراه اعمال بد بر روز خود نشانده و
اگر پرتو نظر عنایت بندگان حضرت سلیمان مکان بر ساحت رعایت احوال
این بنده افتد و از سر توجه او بمعانی فراخ عبودیت آن حلال و اردی فروغ تجدید
این کمترین بندگان حلال ع از پا زنده تا شد بنده بوده در مقام اقامت مراسم
اطاعت انقیاد در التزام خواهد نمود و لوازم سر افکندگی بجا آورده از ته دل کمر
عبودیت بر میان خواهد بست و بقدر دسترس سر بحیه سعی کوشش در دولت
خواهی هم راهیان هواخواهان بدفع بدسکالان دولت ابد پایان خواهد کشود
چون از موقف خلافت فرمان جهان مطاع مشتمل بر استظهار و استمالت
در جواب او صادر شد لاجرم قبل از آن واجب الدفع را که عقلاً و شرعاً الدزم
و تنعی میدان ... اراضی آن حضرت الکا انست بهمت بر امر مهم لنگر زنت بلاد وقف
بها ... مرد و رجلد طبیعی را دست هیچ ساخته آن گران حال خفت العقل را
حفر ساخت پسر ده ساله او را جای نشین پدر دوست نشان خود نموده
جمیع عمده در خانه او را از میان بر دو بر شنت مثل حراص خان که نظام الملک
کار فرمایی او در او بود دوستی عندالله معلم او که در محاسبات امور ملکی و مالی

چنانکه ذره با خورشید و ماه تابانی را فرو گرفته ساحت ساحل امیدواری
بقصر بجان رسیده های مراتب جز در دکن نشان کمال عظمت و مکانت
و رفعت ملک است بدو الیاس و ولایت مذکور گرایی که این نشان اللائق شأن
او نبوده شایان رعایت نمایان است و انیند تا بمرتبه می رسانند مرحله شده درین
روز سعید خان بصوبه داری کابل از تغیر لشکر خان سعادت اندوز گردید و بعد تحصیل
از اصل و اضافه چهار هزاری ذات و چهار هزار سوار قرار یافته بشمشیر خان بعنایت
خلعت و نقاره و منصب سه هزاری ذات سوار سرافراز گشته بجای سعید خان
تهانه دار بهره و بنگش و لشکر خان مذکور با آنکه سری آورد اسعت در یافته
بحیثیت سپاهیگری عقیدت و نسبت رفقی هم بود بنابراین بمطالبه رد منصب
و این معزول شد و چون خبر انجلای شدن او رسید که از بنده های عمده سابقه
درگاه گیتی پناه بود بمسامع والا رسید و سر سال سره جانشینی او را
بخطاب راجه و منصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار و جاگیر مرحمت در بطن [illegible]
بوندی و بیر کنات الحفوره باشد سرافرازی بخشیدند و مادهو سنگه برادر او را
بمنصب دو هزاری و هزار و پانصد سوار از اصل و اضافه سربلند گردانیدند
درین مقام مناسب تقریب مذکور است سر سال با برادران چند نوع که از گوشه
تا به پدر او با وجود جوردی جسته و اختیار عیسیر نمرده سخن از نیکی میسازد
از جمله آنکه خود در اداره میان دو شاخ درخت که هرکدام بطرز ستون سامیانه
میانه باشد جا میداد و نسبت بر شاخ داده و پا بها بر شاخ دیگر نهاده
مانند کسی که در آن از یکدیگر جدا می ساخت شاخ ایران و هندوستان را که بغایت
استوار و صحیح می باشد چنانچه نیز در مندان علم هیکل و بنا در آن بسطر بجه
باز در رشته و گشته که او را در میان دوران گرفته برد و در تمام می افکنند

برنده با وجود وجدان او وقت سپاه و فقدان علف دواب
و هم چنین بر کنار سرحد ملک شاه ولی خان با قرب موسم سکال که در حقیقت
عین انحراف بود از شاه راه نمایان تدبیر درست چه با وجود مقتضای
وقت و فصل با اقتضای موسم بارش حال نیز مقتضای اقامت در یه
بود که در ریاست سپاه آنجا فراوان یافت شود اعظم خان با نجار
حرکت خود اعتراف و اقرار نموده مرتبه عذر بنظر تقی
از رهگذر معذرت خواهی خود درست و هم زینتاریخ از نتایج اقبال ها
بیرون الهی که بزرگ آن قهر بر خواهان دولت جاودانی بود بظهور آید
چنانچه در ضمن صد رشته سپهدار خانی بظهور پیوست که چون نظام الملک
از روی ناداری و بد کیشی فتح خان پسر عنبر حبشی را که مدتی محبوس و رشته
از قید بر آورده بتجویز سابق ذکر یافت آن تدارک بنا بر آنکه مقید است
که نظام الملک را از راه اضطرار او را نجات داده بعد از رفع ضرورت
باز در بند خواهند ساخت لاجرم بنابر سبقت بر نظام الملک را از رفعت و رتبه
زندان مکافات اعمال ناشایسته مقید گذاشت
لطیفه غیبی بنابر آن بود که حضرت صاحبقران با نجارت و بیرون از در کار
که از دوستداران این دولت پایدار بر سر این کارخانه سلطنت
جاویدان است لت نمودند یا از یاد رسی انتقام کمان
و خدا روزگار با کار خود نپاید لاجرم با عرای روزگار و دشمن دیرینه
کینه جوی خویش را بر جلیس کامل منها با دست خود زیر پای خود درود به سیرود
سعی خود با بلو بلوک خنجر سپرده شهر بور منزل یمین الدوله اصفهانی
که بعلت عروض عارضه جسمانی صاحب فراش بود از فروغ قدوم انوار اقبال

نهایت بلندی قدر و منزلت و ارجمندی رتبت و عزت ابرو بین ظاهر عروج گردید
حضرت ظل سبحانی تعالی متروکات آن مغفور مرحومه را که از زر نقد و زیور
و جواهر و غیره که از یک کرور روپیه زیاده بنصف به بیگم صاحب و نصف
بشاهزاده های دیگر مرحمت فرمودند و چهار لک روپیه نصف نقد و نصف
جاگیر بسالیانه مقرر آن تقدس نقاب بسابق شش لک روپیه بود و از
سایر مهمات دولت که بعهد علیا مقرر بود باین صاحبه زمان مفوض
دیوانی و میر سامانی باسحق بیگ یزدی که متصدی سرکار مرحومه بود
مرجوع شده خدمت بندگیهای بیگم قائم و سرانجام خدمت محل بدستور
سابق مقرر گردیده مقرب خان [illegible] که بسیار کار طلب و جوان [illegible]
مرد زیاده در کارخانه نظام الملک عمده تر از وی بود و بسعادت
منشی بندهای درگاه اختیار نموده از دکن متوجه آستان بوس اقدس
گشته بود بیست و یکم ماه مذکور رسیده بمراد خاطر فیروز گشت و [illegible]
مهر بر سبیل نذر گذرانیده بمرحمت خلعت و جمدهر مرصع با پردله مرصع
و اسب [illegible] نوازش یافت و همدرین وقت اعظم خان که حسب الحکم
جریده از بالاگهات متوجه شده بود بملازمت ناصیه گشته هزار مهر
و هزار روپیه نذر گذرانید و خدمات پسندیده او خصوص فتح قلعه
دهارور و تاختن بر سر خانجهان و شکست او که سرمایه آوارگی
آن تباه رای بود مورد استحسان و متوقع تحسین گشت [illegible]
حقیقی که خدای مجازی بندهای درگاه اند و بر راه ارشاد [illegible]
را از [illegible] چند [illegible] که از وی سر زده بود و [illegible]
[illegible] دور بود [illegible] از محاصره حصار [illegible]

سی و نه سال چهار ماه چهار روز قمری سپری گشته بود ولادت با سعادت چهاردهم
رجب سنه الف موافق بیست و هشتم فروردین ماه و در بیست سالگی بشرف ازدواج
این زیور بخش تاج و تخت تشریف یافته نوزده سال و هشت ماه و نه روز قمری و نوزده
سال و یک ماه و شش روز شمسی و سه سال از سلطنت شمع انجمن خلافت بوده تاریخ
ارتحال آن بانوی روزگار ربع سلطان موافق حق و حساب چنین یافته جای ممتاز
محل جنت باد و چون مدت شش ماه از این واقعه عظمی اندوز منقضی گشت بادشاهزاده
محمد شجاع بهادر جثه را رسانیدن نعش اقدس ملکه قدسی خصال بدار الخلافه اکبرآباد مقرر شده
وزیرخان دیرین بنده معتمد درگاه والا و زبده النسوان ستی خانم خدمت وکالت
در بندگی آن حمیده خصال ورزشت همراهی محفه محفوفه مغفرت با مشایعی مباهات
اندوختند و همه راه با طعام و انعام فقرا بر در ریخته بعد از رسیدن اکبرآباد در زمین
بهشت آیین واقعه جنوب رویه دار الخلافه بر کنار دریای جون که متعلق براجه مانسنگه
نبیره است برای تجدید ایزد رحمت آماده بود دفن کردند و بر سر آن مرقد منور
تخت از روی تعجیل گنبدی مختصر اساس نهادند که نظر نامحرم بر حرم مرقدان محجبه و
جلباب تقید الگاه در آن سر زمین فیض آیین آسمان اساس روضه عالی بنیان
که بمتانت رفعت و علو قدر و عظمت شان ابروی عالم خاک است سراسر الواح
سنگ مرمر طرح انداخته پرورش باغی دلنشین فردوس نشان ترتیب داده و بر یک جانب
مسجدی رفیع بنا و در جانب دیگر قرینه آن مهمانخانه عالی فضا و اطراف حجره‌های
و ایوانهای دلگشا و وسیع و دروازه رفیع چندین چوکی نو آیین و سراهای فرح افزا
بغایت فسحت ساحت و نزهت سرایت که روی زمین مثل و قرین ندارد و بنیاد نهاده
و در مدت بیست سال تمام آن عمارت که بنیادش تا نهانی زمین را طبقه است
هفتمین و کلاهش آسمان را طارم و بهمین اشرف پنجاه لک روپیه با تمام رسید

باهم دست داده درین عالم باعث گشتن شده بودند ارتباط دستور بحکم حقیقت
با دیگر ازواج سیف صبح خلیفه مظفر حسین میرزای صفوی و کریمه شاهنواز خان خلف
خانخانان در میان بود این مایه غم و الم بر آنحضرت خاطر عاطر گرد و قطع نظر از نقد
دلبستگی که تعلق آن خاتون پاکیزه اطوار همه وقت در صدد دلجوئی و خشنودی
آنحضرت بود در هر حال کمال خدمتگاری و نهایت پرستاری بجا می آورد
و در شادی و غم رفاقت و الم دمساز و همدم بوده دقیقه از دقائق مراتب
رضاجوئی فرو گذاشت نمیکرد و معهذا از خدیو روزگار چهارده نوبت متکفل
بار امانت گشته از انجمله چهار پسر و سه دختر انجمن آرای قلمرو زمین هم نشین
حور عین آمد و چهار پسر و سه دختر که بهشت اختر سپهر اقبال و بهشت جمال شاهد
جاه و جلال با روز قیامت همدست و همراه روزگار و ماه و سال
خواهد بود نخستین ثمره گلبن رسن نهال دولت آب گوهر عصمت و عفت جهان آرا بیگم که طبع
به بیگم صاحب دیم فیض خنده اختر سپهر کامرانی شایسته گوهر درج جهانبانی والا
فطرت سعادت پژوه شاهزاده محمد دارا شکوه سیوم زیور افسر دولت
دولت و اقبال زینت انجمن عز و اجلال و عز و اجلال طغرای منشور ابد بنیاد شاه شجاع
چهارم ثمره شجره دولت در گرانمایه درج عصمت روشن آرا بیگم پنجم سیوم بنای
رکن رکین خلافت اختر اوج عزت و کرامت منظور نظر سعادت کردون صاحب
بخت همایون و فر فریدون پادشاهزاده کامل النفس نامی النصیب سلطان
محمد اورنگ زیب ششم پاره گل گلشن آدم نقش مراد جهان مراد بخش هفتم
اخترینه برج علیا گوهر آرا بیگم امید که تا جهان برقرار باشد و فلک بر این مدار
زیب و زینت روزگار برین هفت کوکب اوج اعتبار باد و در بیوگی این جاده
با نفسان از سن شریف آن عمران تا به ست و هشت سال و دو ماه

ان آمیخته بهزار گونه محنت و غم که بهر چه علاقه خاطر افزاید از دستبرد فنا و زوال نیستی بر آن
برد و بدانچه باده و بستگی انسان زیاده تر بود زوده تر نزول حوادث بلا گشاده
آرد و شاهد حال دلالت این واقعه کدورت افزای نواب قدسی القاب ملکه حمیده
صفات رفیعه و وافی برکات مریم زمانی رابعه دوران ممتاز بیگم محل است که در عین حال
جهان گیر شاه دور دولت اقبال السعادت چهره افروخته روزگار بکام و مقاصد حسب المرام
هواخواهان شده و گردش چرخ دوّار بر طبق آرزوی خاطر و وفق مدعای دل هواخواهان بی
نشسته چشم بد ایام از روی بخت بیدار بیگمهای این دولت دور بود و از سبب
دستبرد گیتی بر بداندیشان ایشان مقصور و موفوره عیش مقدس ایشان بهر روز منغص
ساحت و کوه کوه الم و اندوه بقبله روزگار پیش آمده غبار کلفت و گرد وحشت
از رهگذر آن مصیبت فی الحقیقت که بدان بانوی بانوان جهان فرو رسید در آیینه خانه خاطر که گردستان
قدسی صفوت کدورت انس بود راه یافت و کیفیت این مصیبت عظمی اندوز که در اواخر شب
چهارشنبه هفدهم ذی قعده سنه ۱۰۴۰ هجری مطابق ۲۹ خرداد اتفاق افتاد آنکه چون
هنگام وقوع واقعه معهود که ناگزیر مقتضای بشریت است در رسیده بود بنا بر نزدیک
شدن وقت وضع حمل از روز سه شنبه تا نیمه شب چهارشنبه عسر ولادت کشیده بمجرد
تولد صبیه حال بر آن بانوی محجبه سرشت تغیر یافته ضعف بمرتبه کمال استیلا یافت
و رفته رفته آثار رحلت نمایان آمده فی الحلال و فی الحال بوساطت پادشاهزاده
جهان و جهانیان بیگم صاحب درخواست تشریف اعلیحضرت نمود و آنحضرت بمجرد
استماع این خبر ملالت اثر بی اختیار از جا در آمده بکمال اضطراب و قلق بر بالای بالین
آن همدم همراز دیرینه خود رسیده از دیدار آخرین و ملاقات واپسین ذخیره
مدت دوری برداشته و آن ملکه والا نژاد با دلی دردآگین و خاطر حسرت
گزین گریبان گریان بمراسم وصیت و وداع بجا آورده تا دم آخر در حواله ملکانی.

او که چو مغفرت الهی محو آن مستوجبان نمود که شنیده لذت شده را چشیدند بیاد رنگ خود سلک
بندهای درگاه انتظام داد و بند حور گشتن بولهند دست سبب التجا عمارت زندگانی در عزیز
دوران ما تمند ملک تری ترتیب این بر خوان ازین دار جهان مسند ملال انبساط بیست
گیتی لاوی بیسیند ولی گلستان بنیت در فراز بند بحر عار محنت که در دل خلیدند گل عیش
در بهمن بوستان کسی نچنید چون کشیت باید سرانجام مقاله کارخانه عالم و انتظام
مهام دار الخلافه آدم تعلق بر زبر دست حکمت کامله ربانیه اقتضای آن نمود که جمعی
در هر روز کار این از نهانخانه تقدیر وجود شتافته تا وقت فرصت در هر روز کار
مساعدت نماید از بسی انواع سعادت و شقاوت نهایت مراتب
کام مرام رسیده آنگاه متوجه بقا شوند لیکن از آن زمره دیگر بروی کار آمده و جمعی
مانند پرگار سرگردان این وادی بوده هر گاه وقت آن رسد نهانی
در مستور بی توقف این عاریت سرا رحلت گزینند لیکن چو منه سعادت سرانجام
که درین مشغوله ناپایدار بنای ثبات و قرار نیفتاده در فرشته سرشت الکن ذو اللاح (?)
را وطن گاه اصلی نه پندارد زیرا که عمر منزل حسن عاقبت و دار الامان عاقبت
نا در بسی دیگر است و ابن الوقت و روح در راحت جای دیگر لازم جزم تمتعی باید ازیست
در راحتش بر فراز نه در تیقظ (?) بسایر کائنات از ذره گرفته تا خورشید در مرتبه
نشر آیات فنا و ورود الغده (?) ... تا سر اعیان وجود را از سبب اثبات
علی الکمال عدم در دنبال که ... و این دار داردیاد ... که پیش از آن بو خزان
و نشاط بی شمار الم پس در راحت کم است بلی عشرت دیها نیز بکدام ا...
چو بلبل بر ... باید زیست که جو در جز نکهت خنده است زینجا ست
حه همه خبر این نکات و تقریب اعتماد درازا بیاید در نعمت و راحت این فناکده
بر وان بیاید الفتش از آن رهن اندوه و الم است و شوره بس در رس (?)

حزم و احتیاط بجا نیاورده تمام جمعیت همراه نیاورده بودند قضا را از آنجا که مقتضای
قدرت نمائیهای قدرت ربوبیت گاهگاهی بسبب اقتضای اتفاق خلاف روی داد که سرداران
ناچار قطع نظر از کمکهای عملکی نموده بچاره گری آن توجه نمودند و درین میانه چشم
زخمی بدیشان رسیده باعث کسر شان حسب اقبال گردید ملخص این مقام آنکه فوجی از
راجپوتان قبل از نزول موکب اقبال که دهی را در سه کروهی معسکر اقبال واقع بود
باراده تاراج و تحصیل مایحتاج دواب در پی قبل درای شدند و اهل آن ده باستظهار
کثرت عدد و عدت در پناه دیوار بست قصبه بمقام مدافعه و مقابله درآمده دست مجادله
و مقابله برگشوده بودند درین حال بهادرخان رسیده که راجپوتان در باره
کشایش آن دیوار بند فرومانده در بند نام و ننگ افتاده اند و نه رای ایستادن
و نه رای برگشتن دارند ناچار با همراهان بصدد مدد ایشان شتافت و همان
بار سر قصبه رفته بزودی دست بران یافت و همگنان باستظهار یکدیگر در معموره
بر وفق دلخواه مراسم تاخت و تاراج بجا آورده اکثر سپاهیان ایشان
نیز از آنجا که انبار روجه سوی از دو نهادند و بنابرین با ایشان معدودی چند که عدد
ایشان بچهار صد سوار نمیرسید ماندند درین اثنا افواج مخالفان که بفاصله دو کروهی
از او بوده بودند ناامدار ترکتاز فوجی از سواران کار آمدنی جدا کرده پیشتر فرستاده
بودند قضا را فرستادگان در نزدیکی ده از حقیقت حال خبردار شده سرعتی
بخته اعلام فرستا [illegible] عنقریب نزد [illegible] آمدند بهادرخان و همراهان که بحسب عدد کمتر
از ایشان [illegible] بودند تکیه بر کارگری اقبال بیزوال کرده خاطر بقلت عدد و عدت
در اکثر اوقات بحکم کریمه کم من فئة قلیلة غلبت جمع ساختند و بصولت شیر
ابر و سرعت باد و ابر بر ایشان تاخته در حمله اول آن بداندیشان را از یکدیگر
پریشان ساختند و اینها از راه فرار پیش گرفته رفته رفته بهادرخان و بهادران

بشش هزار سوار فرموده صد و بیست خلعت و صد شال و پنجاه اسب بهمراهان او و بلد
و صد و چهل کس از ایشان و هر قدر مقدار خود بتجویز مناصب مناسب و انعام نقود و جواهر
نوازش فرمود و در بین انتشار نوید لشکر عادل خان بنابر مقتضای وقت باعظم خان
پیغام داد که چون مصلحت بلاد و عباد در ضمن صلح و صلاح مندرج است اگر اولیای
دولت ابد قرین پادشاهی از راه خیرخواهی رعیت و سپاهی در آینده از درگاه
والا عفو زلات و محو تقصیرات عادل خان نمایند من بعد من متعهد بالطوع و التعهد عادل خان
می شوم که بدستور معهود در مقام بندگی و خدمتگاری بوده دقیقه از دقایق فرمان
برداری نامرعی نگذارد و علامت انقیاد ما بالقوه او اینکه بالفعل شیخ معین الدین
ایلچی را که پیش ازین با پیشکش روانه درگاه نموده با بار و بند باز داشته بود روانه نماید
اعظم خان بعد از رسیدن این پیغام حسب الصلاح دولتخواهان بجانب
پرگنه بهالکی و حصن کویه از توابع بیدر راهی شد که تا رسیدن یرلیغ انجا اقامت
گزیده بمقتضای وقت عمل نماید چنانچه اگر مردم عادل خان بر سر عهد خود باشند بدرگاه
والا عرضداشت در باب درگذشتن تقصیرات عادل خان که بنابر عدم و
اختیار روداده التماس نماید و اگر معامله صورت دیگر بر کند و از ینجا از روی
تزویر و فریب باشد جزای آن بدعهدان چنانچه سزاوار آن باشد در نهاد روزگار
ایشان گذارد و بنابرین عزیمت صاحب کوچ کرده و در ۳ کروهی منزل سابق بر کنار
همان آب قرار نزول داد و بموجب قرار معهود که در هر منزل ... سر افواج از نو همچنان
سوار ایستاده می بودند تا همگی اردو فرود آمد درین منزل نیز رسم ... مرعی و
معمول شد و چون نجست نوبت درین از تقدیم امور معهوده بهادر خان
شهباز خان و رشید خان انصاری و یوسف خان تاشکندی بعد
تا کمر خود تا بر مینمود و لاجرم ازین راه خاطر جمع داشته و نا بر آن اتفاق

کار زار نمود و از ارک تیره ابر شعله بار توپ و تفنگ طوفان آتش انگیختند سردار
نامدار با سایر سرداران و بهادران دلاور پایدار مردانه پای ثبات
و قرار بر جا استوار داشته و در انتقام نبرد هر دو از بادل از دست نداده
سرپنجه قدرت بر دشمن مالی و عدو بندی برگشاد و باعتماد کارگری اقبال
و اعتضاد کارگری دولت بی زوال نیرو و زور بازو یافته جمعی را جریح
قتیل و باقی را مغلوب و منکوب ساخت و عسکر ظفر اثر از ظهور این فتح آسمانی
استظهار دیگر یافته زیاده بر سابق در پی تسخیر قلعه کار رسیده و چون
شش نقب از جمله هفت و یک نقب جانب دریچه دروازه بیشتر رسیده بودند
با تمام رسید بصوبخان صلاح وقت در آن که سه نقب را بباروت انباشته
باقی را از روی احتیاط موقوف دارند اتفاقا پیش از آنکه قرار داد بوقوع
انجامد خبر نزدیک رسیدن اعظم خان که حسب الحکم اشرف با برادران
شهامت آثار متوجه شده بود رسید خان مذکور مراسم استقبال
بجا آورده اعظم خان را هم از راه بر سر ملچارها آورد و چون در حضور او هر سه
نقب را آتش دادند قضا را آتش یکی در نگرفته بود و نقب دیگر کارگر افتاده و
دیوار برج شاهی را با نصف برج بهوا انداخت و جمعی کناره سوخته تیرها
روز از اتفاق تفرقه اندوز را نقب باروت سوخته جنبید و دیگر را هیچ هم
[illegible] دیوار افتاد [illegible] که برابر کرده از زمین دور راه بعدم یاد درایی ساخت
[illegible] نصیرخانی و بهادران یورش کرده دیوار افتادن اراده
[illegible] آیین نمودند روبیان بمقام ممانعت و مدافعت درآمده و سرگرم باران
[illegible] و تفنگ شده سنگهای بر باروت را آتش زده انداختند
[illegible] از دو پهر تا هنگام نشستن آفتاب معرکه زد و خورد قایم بوده [illegible] هم

سوار آن نخبه سپاهیان بیغارت اقلیم عرض بر داده از میان بردند و سرافرازان
با جمعی پریشان حال که از بی‌بضاعتی خسته بودند بتکاپوی تمام شبانه شب خسته دل
شکسته باروی نظام الملک پیوستند و نصیرخان سایر سر از لشکرانه
روز بر شدن عطیه فتح و فیروزی قدم به فرقد سای چند بود زمانه نا امیدوار او نجشید
آنگاه با اهتمام تمام همت بر اتمام کار گماشته سرانجام لوازم قلعه گیری پیش
گرفت و ملچارها بر بنیاد دران کار آزموده بخش نموده و در پناه سیبه پیش
بردن و نقب زدن شد چون همه این کارها ساخته و کوچه سلامت پرداخته
گشت و جواهرها مرتفع و آماده کرده توپها بوسیله حیله جر اثقال بر آن جاها
بر آوردند همین که اندک فرصتی از ملچار نصیرخان کوچه سلامت بکنار
خندق رسید جمعی که در پناه دیوار بست کنار خندق بودند از راه هم
راه هزیمت پیش گرفته جای خود را خالی گذاشتند و مردم ملچار نصیرخان دور انجام
تمام شده قرار گرفتند و چون در قفای آن خندق که جهت دهشت در پیچ
بنیاد ارگ بند مقبره قاضی قوام واقع بود و از اکثر اوقات چندی از آن فرقه
تفرقه این در پناه آن در آمده به تفنگ افکنی و بان اندازی باعث
تفرقه خاطر و شغل قلب دلاوران می‌شدند بنابر آن از ملچار نصیرخانی
سوای آن مقبره خالی نموده و انبار باروت انباشته آتش در دادند و از صدمه
آتش بنیاد آن بنا را با خاک و جود صد تن از آن مردم بباد فنا بر
… تر و تنی از سپاهیان در آن موضع ملچار ساخته جا گرفتند زیر قلعه
رسیده تشکیل جمیع اهل نفاق و شقاق از مردم نظام الملک و عادل خان
غیر عقوبت انگیزان متحصنان رسانیده بر سر ملچار نصیرخان
حمله نموده در صدد ... شده یکبار سایر الات آتشبار

نور لمعه اوز زمین آن عرصه را بحلیهٔ جمال و جلال و زیور دولت و اقبال مزین و مجلی ساخت
و بعد از فراغ وظیفهٔ مقرره این روز مبارک بسعادت رو داد و ورود بمکان مراجعت
نیز از ورود سو خلایق کوچه و بازار بافغان درم و دینار بتصدق و نثار زر را بر نشستند
و درین روز نجابت خان ولد شاهرخ میرزا را بخدمت فوجداری ملتان که در انوار
عالمگیر یمین الدوله بود و از تغیر احمد بیگ خان مختص و مرحمت ساختند از سوانح
اورنگ در بنولد بوجهی اعلی شدید علیه باقرخان تن بر سر لشکر تلنگانه
و جوانه گرفتن جرات بسبب صدور حرکت ادبانه از ایشان حویلی خان کور
ولایت کهیرآباد و حصص حصاین منصورگده را ارکان سنگانی قطب الملک متخلص
ساخت چنانچه سابق گذارش یافت در بنولد از منیداران آن نواحی قریب
بیست هزار تن فراهم آورده در حدود نام موضعی نهایت منیع در دوازده
کروهی کهیرآباره خیره خیمه با جمیره قرینی نشستر کردند و باقرخان
دیگر باره از کهیرآباره بندارزه گوشمال ایشان برآمده رو براه
نهاد و بحسب اتفاق بعد از طی چند کروه جنگلی انبوه پیش آمد که در آن
سرزمین باعتبار دشواری و بی بانی مورد ضرب المثل بود چنانچه
قاصد نسیم شد رو بیل سفر سریع السیر جمله صرصار از گذار آن جنگل
محال گذر چه جای میان محمل گذار چه جای میان محال گذر نبود و روی شعله
شعله سرکشی ارجوبه آن با کشنده سالک ستابنده سنبلهٔ نیزه سر نسق
با هیچ بار سرافراز با سر بار زدی تکلف فرط تراکم درختان
بی پایان بمیانه بود که بر بر اللامکان سر نظر که در نهم ملح البحر صفحات هوا
احمر را نیلی سیر میکند بود امید از قطع طریق آن مسلک براه بریدی
و رفورت یک اغصان اشجار آن هیبه دور و دراز و ربایه که میک

و سعادت طلبی خود شده بمقام تسلیم و استغفار درآمد و سپهدارخان بجهان پناه بموکب
ناچار باشارهٔ او نوشته نزد او فرستاد و او بجبر و سپهدار عهدنامه با سایر اهل
و عیال و متعلقان و منتسبان و ملازمان با اسباب و اموال برآمده قلعه را بمردم
پادشاهی سپرد و سپهدارخان تعهد مسلمانان اکرم در نوشته از سرکار خاصهٔ شریفه
بخلعت و فیل و اسپ اختصاص داده و غایبانه تسلیم منصب سه هزاری فرموده
و سیدی پسران او بسرافرازی خلعت و اسپ بحکم منصب هزاری و سیدی سرور داماد او
بخلعت و اسپ بتجویز منصب پانصدی سرافرازی بخشیدند و روز دیگر خود داخل قلعه شده
و مداخل و مخارج آن را بنظر دقت نگاه کرده و خاطر از همه رهگذر جمع ساخته
و سرانجام سامان و ما یحتاج آن نموده سعیدتر از سپاهیان کارآزموده را
بسرداری میرزا محمد خویشی خود در قلعه باز گذاشته خود مظفر و منصور عنان بازگشت
معطوف نمود و چهاردهم اردیبهشت ماه با عید رمضان مطابق افتاد هلال
فرخنده همایون فال غرهٔ شوال از راه کمال سرعت بر اوج گیتی نوردی دولت
برآمده بطریق نامه مژده فتوحات بی اندازه که درین ایام تازه رو نموده بود
بارگاه دولت جاوید پیوند رسانید و عالمی را بنوید قدوم این دو عید سعید سرشار
خرمی و بهجت گردانید و بشارت علیه موکب ظفر قرین صاحب قران دوم غلغلهٔ صدای
قهقههٔ شادی و نوای شادیانهٔ مبارکبادی در گنبد سپهر نیلی بجهید و دران روز نشاط
اسعد خدیو روزگار در ظل انوار حضرت افزونکار که منظر الگوی عیدگاه عالم شده و
دوم ساعت مانند خورشید جهان افروز از مشرق جهروکه درشن فرموده فر
عالمی را از مشاهدهٔ نور حضور که نمونهٔ ظهور تجلی طور است نمود و در انوار دادن عید
در رسم معهوده این فرخنده روز بظهور آورده آنگاه بقصد ادای نماز قرین دولت
و سعادت متوجه عیدگاه شدند و فروغ انوار طلعت انور ساحت مصلی را

...سابی حصار رسانیدند و هرچند آنکه مخالفان بمباشرت مشعله توپ و تفنگ و انواع آلات
...حصاری بیکانه مدافعه و ممانعه گرم ساخته کوشش نمودند که دلاوران را از جد و جهد
...سی باز دارند فایده نداده سرگرمی مجاهدین میدان دین درین ماده
...ده شد و چندی از بر دلان کم هراس نیز همه با بهادرانی که همراه در گشتند
...دیگر بکمند از اطراف برج و باره برآمدند و جمعی از متحصنان پای قرار استوار
...شته چندی بمقابله بر ورجستند چون اثری مرتب نشد ناچار پناه بحصار کلام بردند
...لیچ خان انرا نیز محاصره کرده در اندک مدتی بدستیاری تائیدات الهی و هم
...جال بادشاهی جبرا و قهرا از دست برآن یافت و مردم غنیم مغلوب و مقهور
...حصار سیوهین که از همه منیع تر بود قرار نمودند و اولیای دولت بکوشش ساعد
...نصرت ایزدی مظفر و منصور شده به نیروی کثرت عدد و وفور عدت کمر بند
...قلعه را نیز مسخر و تسخیر ساختند و بهادران عدو بند قلعه گشای در باره یورش فراهم
...کوشش بوده اتمام بجا آورده بکار اکثر مفتوح گردانیدند درینحال غنیم مخذول دست
...از جان شسته رسم ناموس بنا محکم نمودند و بحر یک عرق حمیت جاهلیت
...گوهر اصیل را انکار فرموده صحرای عبرت بجار را اشکار اگر نه رسم جوهر که
...زنان عبارت است از سوی عیال و اطفال در امثال این احوال الغرق او ...
...هزار کس اصیل خود را بر تیغ بیدریغ گذرانیده روی توجه بیکار رها دیده و با بهادران
...ز مردان کار کار مردان کرده بر از البوار شتافتند و از ینجانب نیز جمعی از افا...
...نایف جهاد و فایق جد و اجتهاد بظهور رسانیده درجه شهادت
...شد و جمیع معتمدان آن سرزمین و متمردان اطراف و نواحی از سطوت و صولت
...اولیای دولت بیحاد شده ناگشته قلعهای مستحکم را که از اسباب قلعه داری پر بود
...خالی کرده بدر رفتند از عدم ثبات قدم بولایت دور دست پراکنده شدند

بجا آورده بود از زمین بوس آستان آسمان نشان مساعدت یافت الحق زوج نفیس
جانور و اسپ در اوایل شهر ماه ایلچی مذکور حسب الامر سوغات شاه را که از آن جمله
شصت راس اسپ عربی نژاد عراقی نژاد هر یک شعله نهاد و نفایس امتعه ایران و نوادر
تحفه و بدایع هدایای آن بلاد و بهای آن سه لک روپیه بنظر انور در آورد
پنج راس اسپ عراقی و یازده شتر بزرگ و ماده شتر بختی با پنج اشتر و قماش آن دیار و پنج راس اسپ
از بابت محمد تقی تحویلدار سوغات پیشکش گذرانید چهاردهم ماه اصف جاه
پیشکش نمایان از نوادر جواهر و مرصع آلات و زر نقد و فیلان و سایر اشیاء نفیسه
که قطب الملک مصحوب میر محی الدین رسول درگاه و رفاقت ناجی کس خود ارسال داشته
بود از نظر اشرف گذشت فی الجمله دو گوهر یکی یکی دیگر از جواهر و اجناس از جمله چهار لک
بوده قطب الملک بسبب پیشکش از جانب خود گذرانید
که مجملی قلیچ خان در الهآباد درگذشت ... چون سابق
بمسامع علیه خدیو هفت کشور رسیده بود که عبدل نام فتنه و شر کوتاه اندیشه
بنا بر استظهار حصانت حصارهای استوار که در وسط جنگل واقع بوده اتفاق
افتاده سر برزده و خود سری برآورده بر رعایا و زیردستان آن دیار دست تطاول
او کشاده اند لاجرم بحکم آنکه تنبیه ارباب فتنه و فساد در شریعت جهانداری
فرض عین است حکم مقدس صادر شد که قلیچ خان بهر رنگ استیصال آن ادبار مآل
نماید خان مذکور با افواج قاهره متوجه گشته تمام راهها شده قلعه اول ها کانام
قصبه را که سه حصار حصین درست و اکثر مردم کارآمدنی او با عیال خود بنگی را
مامن ساخته بودند محاصره نمود و در همان گرمی از دو طرف نقب ...
بر دو دروازه بود یورش کرده بهادران مشهور از توپ و تفنگ مخالفان که بر سر
... نجات قدم ثبات ورزیده داد مواجهه و مجادله میدادند با یکدیگر درآورده

۱۱۰۶

بوارق سیل و بیمار از مخمصه بلای قحط و غلا رستند و بیمن عنایت جوان سالار مایده احسان

حضرت رزاق یعنی مهر سپهر ابواب فتوح حاجات آسمانیه بمفاتیح عنایت بابانه بر روی زمین و زمان

مفتوح گشته بر بردگان صحرا و چمن چون کره ارمحیطان قحط و کمی از عطای بی منتهای آلهی

بسیم بی منتها گشتند چون گذارش مراتب عطایای عمیمه و عنایات عظیمه ایزدی بیرون از

درجه ایست که بار تعقیب بر نتابد ناچار رجوع در ازان باز در رشته نگارش مجمل واقعات

این ایام خجسته فرجام می پردازد و قدیم سر درگاه محمد علی بیک رسول دارای

ایران شاه صفی همراه علامی افضل خان و صادق خان که حسب الامر عالی بپذیره

او شتافته بودند بسعادت تقبیل آستان بوس درگاه پناه رسیده از روی

کمال آداب نامه شاه صفی را که عمده مضمون آن تهنیت جلوس همایون بود گذرانید

و حضرت شاهنشاهی نامه او گرفته بدستور اعظم علامی افضل خان سپردند

بعد ازان بزبانی دعای شاه را با پیغامهای صداقت آیین که مشتمل اظهار

محبت بود ابلاغ نمود والتماس بوسیله اعیان درگاه در باب تعیین وقت

گذرانیدن ارمغان شاه درخواه نمود حسب الامر اقدس ششم فروردین ماه

قرار یافت و آن رسول قاعده دان ادب شناس را بعنایات صوری

از دست مرحمت خلعت و تاج قزلباشی و جیغه مرصع و خنجر مرصع گرانمایه سرافرازی

بخشیده مرحمت دو خوان طلا و یا بدان مرصع و یک نقره رکابی زرین سرپوش

که بیست هزار روپیه قیمت داشت بیرون از کارخانه خاصه که بنابر رسم معهود در ایام جشن و

عید بنده ها عنایت می فرمایند ضمیمه آن مراحم عمیمه شد عبدالحق برادر افضل خان

مخاطب بامانت خان که بر طبق فرمان همایون بادشاهی بجهت تقدیم خدمت

استقبال و همراهی محمد علی ایلچی از دار الخلافه تا ماندو پیشتر شتافته و از آنجا

تا برهانپور تمام راه لوازم تمام بمراسم این امر اقدام نموده ضیافتهای بجایانی

و فیل خاصگی معزز گردیده از افزایش هزاری ذات و سوار بمنصب شش هزاری ذات و سوار
سرفرازی یافت بعد از آن سید مظفر خان که چهار هزاری ذات و سه هزار سوار بود بخلعت
وغیره و باضافه هزاری هزار سوار و بخطاب خان جهانی یافته محسود اقران گردید
پس از آن سایر نیکخواهان که مصدر خدمت نمایان شده بودند در خور
مراتب باضافه مناصب و سایر عنایات صوری و معنوی امتیاز یافتند و در همین
ایام مکرمت خان بعد از تقدیم خدمت مرجوعه مراجعت نموده سعادت ملازمت
دریافت چهاردهم شعبان شهنشاه دین پرور دنیا پرا [illegible] حکم افروختن
چراغان فرمودند پرتو چراغان در زوال است که از گنبد [illegible] بود
در [illegible] جهان افروز سوخت و [illegible] مقدار
نور [illegible] و اعتبار فروغ بوستان [illegible] پرتو روشنایی چراغان بدان
مثابه کسب انوار نمود که از آن ذخیره باقی روزگار تا ابد و حشت
[illegible] آفتاب تابان [illegible]
[illegible]
[illegible] فلک چهارم [illegible] بعد از انقضای [illegible] سنه ۳ [illegible]
[illegible] شب جمعه [illegible] شعبان المعظم سنه [illegible] دولت [illegible] نموده
[illegible] روی کار عالم [illegible] آورد و بعد از سال چهارم از سنین جلوس
[illegible] روزگار خلیفه روی زمین [illegible] روزی [illegible]
[illegible] جلالی [illegible] قوی دلی [illegible] جشن [illegible]
[illegible] عدل و احسان [illegible]
[illegible]
[illegible]

زبانی حصار بر خاست و از سر اکراه رو بقلعه و تار زور آورده در موضع بایه بهره
مند گردید از سوانح این ایام فرخنده فرجام که در بار سپهر مدار روی داده
رقوم میگردد چون در زمان محمد علی بیک رسول دارای ایران حسب الامر اعلی
از دار الخلافه اکبرآباد متوجه درگاه والا شده بود بخاطر مبارک آوردند
که بار الیه را بنوازش پادشاهانه امتیاز داده بخلعت فاخره سرافراز
سازند بنابران مکرمت خان را بتقدیم این خدمت نامزد فرموده
مقرر ساختند که از راه سرعت خود را باو رسانیده از تشریف خلعت
سعادت اندوز سازند تا مالوه همراه بوده از آنجا بسبیل استعجال معاودت
نماید و معتقد خان صوبه دار مالوه تا بدرگاه گیتی پناه همراه بیاید
بیست سیوم اسفندارمذ یمین الدوله آصف خان با سایر سرداران
از بالاگهات مراجعت نموده چون نزدیک شهر رسید چند نور و رکار
بقصد مزید اعتبار آن جانب الاقتدار پادشاهزادهای نامدار را با سایر سپهر
باستقبال خان مذکور مامور ساختند و آن آداب ایشان عقیدت منش تقدیم
بجا آورده تا انجا که حکم اشرف صدور یافته بود پیش باز فرمودند خان حق
شناس شکر و رفاقت این عطیه الاکرام دل خرم شده سجدات بسیار
بجا آورده بنابر رسم معهود هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر گذرانید و مشمول
عنایت بسیار شده بمرحمت خاصه ضمیمه عواطف عمیمه گردید الکاه امرای دیگر
از سپاه صاحب مراتب از زمین بوس درگاه مباهی و مفتخر گشته عبدالله خان
و سید مظفر خان که در باب استقبال خان جهان سعی ایشان مذکور
افتاده بود بشرف ملازمت حاصل نموده هر یک پانصد مهر بسبیل نذر گذرانیدند
نخست عبدالله خان بعنایت خلعت و جمدهر و شمشیر مرصع و جیغه مرصع و اسب

ملچارها ترتیب داده سپاهیان سردار خدمتی که باهتمام راجه سیکه و اهتمام خان مقرر داده گردید
سلامت نشیند دیگر بر ده الحاح الملکاه بر و برجسته و بر فراز آن بر افراخته منجنیقها در
بیاد و تیر و تفنگ گرفتند و بضرب توپ‌های بوارهای مقابل خود را نکات برای رخنه
اگرچه کار بر متردین و زدن چهار سنگ بنا جستند خصوصاً اهل باره سرجا جنگی
از دو دست سر کوب اهل حواله با رای سر بر آوردن بدر نشستند و لیکن از راه
فقدان نشیم و کاه و علیق دواب ساحت معامله الجبان بر سر دنیان
از فضای چرخه در روسان سکمندان رسیده بود که برگ کاهی در نظرها
وقع کوهی در رشت و خوشه از بس که جای انبار میکرفت در چشم حکم نکردان
چون همکس خرمنی بود بنابر آنکه در آن نواحی هیچ گیاه از زیر زمین خون
برگ گاه از روی زمین بر افتاد تا چارپایان که در آنولا از فرط
ترجیح علیق چار چشم شده دیده انتظار در راه جو و کاه بسته کم بودند
نظر بر خوشه سنبله و خرمن ماه که از دور شباهی میکرده و جستند و نظاره
کهکشان که کاهی کاه به یاد بر میداد ساختند بنا در علف بیاسلی
می اندوختند و با قوت جان و ملتفت جان که با فوجی جرار از موکب
ظفر آثار بجهت آوردن کاه و همه محال در دو دست رفته بودند بنا بر آن چه
و تفصیل تنظیر زمین کاو و چاه کیسه علیق و دو سه روزه چارپایان
در جمیع جهات دانه افتاد خود خبر نمودند تا وجه دانه سعی بسود در بیراده
اثری بر بر انب نکوکی نیست مترتب نشد فی الواقع جنس چند گیاه نکور را
دو آب چارپایان از دریا بار لشکر با پایان چگونه کفایت کند و نیاز
با خرمنی جو باستوران کوره کره سیاه و کاه فاکه کجا لیس آید انبار
علم کفان صلاح در آن دید که بالفعل دست از قلعه باز دار شفیقه

و معاینه بر اساس تسلیم قلعه متوالد بود تعاون خان گذارد الحال خان جهان یک دست سلسله
نظام الملک نیز از دست همت شما باید صورت حقیقت یاد در اعتبار شما و مبادی
مال ایشان باید بالجمله این تقریر و تدبیر در رند و لب بانی تمام نموده تبار کیول برای اتفاق
فیروز خان گذاشت اعظم خان حقیقت این واقعه موقع عرض اشرف وا رسید
فرمان شد که سید دلیر خان بست بیرا صدایان از فوج ابوالحسن جدا گردیده بکومک
اعظم خان متوجه شدند و سردار خان و خواص خان و رشید خان و حمید
دیگر از بندهای درگاه با سه هزار سوار از حضور بامداد عسکر ظفر اثر تعیین یافتند
و فیروز مند خان مذکور بمجرد رسیدن کومک روانه شده با بندر ناحیت و قبالی قصبه
و بازارگاه بر بنده متوجه گشت و تباز رخت و تاراج قصبه و بازارگاه و
برورخته سر تا سر انبارهای مستور غارت تاراج ساحت انگاه بر سر
القصه بقلعه پیوسته که استحکام تمام داشت و خندقی بعرض سه ذرع و اطراف
آن را فرو گرفته بود تا حصه بصدمه فیل و یورش که سه ذرع پهنا و پنج ذرع
ارتفاع داشت اندرخته داخل قلعه شدند و بجا متحصنان در توپ کلان
و وزن گوله هر یک نیم من یا و نیم باشند آتش دادند حسب الله قضا و قدر
گلی از آن و قضای نازل بر زمین رسیده از آن زمین سقلاج پاره سنگها
بصدمه آن جدا شده بچندین زخمهای کاری رسانیدند از آن جمله سه هزار سوار
از اسب و پیاده ها سهم زخم خان را دید و نفر مودند اعظم خان
بالا ودان مستور در سیما آن گرمی دست از خان کشته بخندق در آمد
بخنیر فیل شکست با غنایم بیشمار بدست آورده از آن گونه فرزین
تصور آن عقده صد شور کرده کشایی خود را ما بیت تحریر وار و بر آورد
اعظم خان با وجود عدم انتظار کومک و فرزانه محاصره نیز بر دوخته از سه طرف

امرا و ارباب مناصب رصیعه تحتصب بار گذارشتند از جمله ... بیرون است و درین ایام
آقا حیدر غلام بزرگ زاده که بخطاب حراص خانه و کمال تحرمیت و اعتبار نظام الملک
امتیاز داشت از رهنمونی بخت بدرگاه فلک جاه رسیده بمنصب دو هزاری ذات
و سوار و عنایت خلعت و اسپ سرافرازی یافت در همین وقت که مقرب خان
و بهلول را از بیم سطوت و صولت اولیای دولت یکبارگی پای استقرار از جا رفته
فرار بمضافات با عادل خانیه واداده اعظم خان مرقوم و مقرب خان نوشت که در بهلول
مخالفان سر برآوردن عادل کیاست دادند بسبب دولت خواهی است که حسب الحکم
در تعاقب بود در آنگاه به رشته سر راه فرار بر آن مطرودان تا رسیدن موکب مسعود از
دنبال مسدود سازند و تقدیم این خدمت شایسته را بعنایت بروی خود شوند
آن نفاق آئین در جواب نوشت که چون در بهلول اکثر مردم پراکنده شده اند
درین باب از عادل خان استمزاج نموده باستصواب ایشان عمل می نمایم و
مقرب خان فرط اهتمام اعظم خان در باب استیصال نظام الملک ملاحظه نموده
نتایج آن را در چاره گری آمده راه صلح و صلاح باز کرده شود و بطریق نامه
و پیغام در لباس اظهار تملق و چاپلوسی تمام با و اعلام نمود که تا حالت این
خانواده از بنیاد دستگیری داده صلاح آنست که فرصت تدارک از دست نداده
تلافی روزگار از دست رفته ماضی در مستقبل احوال بعمل آورد و پیش از آنکه
دستبای روزگار شمار شده و بمقتضای ادوار چرخ دوار شما بر نقطه دار حرکت
دوایر جرب عرایض الابلکه دید و دولت خواهان ترک نفاق نموده بعز اتفاق
بروابط وفاق وفاق استحکام یابد و سر رشته عهد و پیمان بعقده عهد ایمان
ترقی تمام پذیرد و در نگاهداشت این دودمان مساعی جمیله مبذول افتد خصوص
در نه ... الملک
رد در حوزه هوا خواهان مدهمجی راضی شده که بپای مصالحه

برامیخته می بخشد و ارسم سامی نان بران شاهزاده بجان گرامی میخرند و جستند و گوشت
حیوانات غیر ماکول اللحم را اگر بغرض محال بدست می افتاد از الباب آن
برو سر بست سامان نموده ایشان تحفه گران مایه بهای فی در عوض سبع
در می آوردند و مردم شکم پرست که از گرسنگی چشمی سیره پیوسته بیک سر اینک
نظر بیک بیان از بیکمان گوشت چون تیر بربایند کمان میدید و بدانرا باندازه
دسترس خرید می نمودند و چون بمعامله ساعان آن متاع گرانمایه فروشندگان
این کالدار را جمند و الا بر سواری کشید بعد از تحقیق این حقیقت ایشان را
بار خورست شیخه سیاست سابسا رسانید بحقیقت سخن از حصن و بیش این مخمصه
مخوفه و مهلکه مهالکه جمعی که قوت حرکت داشتند بقصبات و بلاد هندوستان
که ارض الله واسعه عبارت ازان است پناه بردند و اکثر مردم شهر و جمعی
کثیر از اهل اعمال خاندیس و همچنین اهل گجرات و مضافات آن بمحض عنایت
و عاطفت حضرت شاهنشاه که مظهر لطف سرمدی و عنایت ازلی و ابدی حضرت
ایزدی است ازین بلیه جلیه عظمی و طامه عامه کبری نجات یافتند چه حسب الامر الحوث
در سایر شهرها عموما و در شهر برهان پور خصوصا لنگرها و آش خانها برای
اطعام فقرا و مساکین مرتب و مقرر شد و هر روز از سرکار خاصه شریفه
انواع خوردنیها مهیا ساخته عموم مردم را بار عام میدادند و سوای این روز
دوشنبه که باعتبار جلوس مقدس نوروز روزگار و روز بود روزگار عید ابدیست
هفته ها و هر روز ایام عام شهر است بخیر از روپیه سواری صدقات و وظایف
مقرره بر سایر مسکینه شهر برهان پور قسمت می نمودند و فرمان همایون
شد که بجهت رعایت رعیت و ترویج تحقیقات غلات از باج مقرری
داده بجاه لک روپیه معاف شناسند و آنچه حسب الامر حسب الحکم اشرف صادر

بکار مردم چون شجاع مردم خوار با دم گزدن افعی و جنایت از زیر دستی [illegible]
جز با توانا درست نمی یافت از سر او و در ملک دست دبیر دانا و در فرزندان عزیز
و جگرگوشگان نابرومند و چو دراز بند از یکدیگر و ندیده فام میکردند در زیر
پا بسیاری ستوده الموازین که در بیستی که داد برداشتی گفتار بشنیده و صادق
مینمود و استماع رفت جز علی گرامی نگاه محفظ علم در جواهر محله ماه پوشیده
از مردم روشنایی از روی ملوک شاده بر سر گوهر و برزن داد و داد و خود [illegible]
داده بینا و دوستدار نمود و چون حقیقت حال آشکار [illegible] ظاهر
شد که در جرجال بسبب حقد و عدم انصاف و مروت ایشان بظلم میانجامید
تطاول ایشان در حق من با این غایت التقدیر تجاوز نموده که جگر ما را
بدست بکار برده مرا احتجاج بیره مطلق خاص چند که استخوان از تره نیز در کار
من نکرد و نزد الحال ملک کار بسر خدی کشید که چون صید با دست نمی افتاد
اگر مردم نابینند که کسان جنبه مرو و زار در شکار مرده و از روز کار بسر میبرند و [illegible]
ربیعت از شنای جمله تو از که با السمک سماک بر دو بام اعتنا و این [illegible]
خاک را برو کیش انبرون خاک شناخته نوار جنبه بر در جهان بکار زر میش فتور [illegible]
که در سر شنیده و یا اکثر مردم مطلقا توفیق توبه مفید نمی شد تنکی احیا [illegible]
دین و آیین شیخ سرلیق نموده [illegible] مرده و از انجا که [illegible]
البشر جمیع بیداد و ال برده بر سر قسمت آن یکدیگر در نهادند که [illegible] حقیقی
[illegible] راه برد و نیافتند مردهای حینک شده و [illegible]
[illegible] ترک گیرداران [illegible] بکار بر [illegible]
[illegible] سخندان همی آسوده کمان نمرد از را که از طول العقبی [illegible]
دنبال آرد که تا بی از بدان [illegible] در میان [illegible]

با وجود آنکه قحط و با و اغلای ساحت عدم را بر مردم تنگ فضا ساخته بود از کوچه
راه تاریک تیغ سر که در اتولا این قضای سریع الامضا نیز بر اهل دکن
نازل گشته بود هر روز قافله در قافله مراحل وادی نیستی می‌شتافتند چنانچه گروهی
که از زیر تیغ جسته بودند از آنکه قدرت رفتار و پای فرار از وبا و علت بود بعضی
از اوطان تغریب و برخی از دنیا هجرت جلای وطن می‌نمودند و از این
ورطه کسی جان برد که از کمال ناتوانی یارای قطع مسافت التجا نیز نداشت
فلک نابینا از ریب مکافات عالم هر لوت کفی از تخم آدم از لبش کوچه فریب
مرده افتاده نشان از کوچه تابوت می‌داد و لبان تشنه ساحت وجود دنیا
پر و خالی شد با رسولی و رحیل و بنا بر آنکه نزول عذاب جبار بی عالم البلاد و قات
از نوع سمومی اهالی هشت سال دیگر رسالت قریب جوار افغان
و بلدی قحط و وبا در سایر اطراف دکن مثل جانب دلیس گجرات سرایت
نموده بود با اهل سمت یاسر این ولایت همان گونه بلا مبتلا شدند چنانچه
مردم این شهر و سایر برکات بعد از فقدان اذوقه انواع جور و اکل
خندیدند مانند انعام و دواب از حشیش خاشاک کامیاب بودند و چون این
جور دید که در اتولا بود سر از ریح وضع و در افتادند مدتی نه پدید هم عوام از عدم
قدرت و قوت جان مردم خاک جوار از عدد از خاک آب بجای اغتنا بربان آتش
جوع میرفتند بطوری که بر اینکه در آمد بیت زیاده از بعضی سالگر کوشی
جوع و دوار خاک مردم جوار یاد می‌کرده بود و بکثرت از بعضه اد می
جز بردن خاک بلدی بکار آورده ریگی که فقیر و گرسنه نموده بخوران
برق اوهام جور دیده بوده نظر با قرص مهر اکرده با راه نبان شب
فلکم هم گشته محتاج لیس از آن همه با لوت سال ۱۲۱۰ میشبانه

سلوک نمود و مختار رای او صلاح و اطوار بر نهج مستقیم عدل و قرار بر نواده بنجار
مرا هی سلوک حضرت پرور دکار رعایا نمود و با این همه کفایت ناکرده افاغنه را
چه چیز تا به فتنه و فساد بلاد و عباد لبود نبود و زوال دولت خود را و نکبات خود بنیاد
داد و روز تقویت آن فتنه ها چنانکه اخلاط فاسده بل مواد مفسده کالبد
روزگار و علت مادهٔ سوء المزاج مبتلی و بیمار نموده بعد از امکان کوشیده
در بن چند باره خود در استعداد بلاد و اهالی آن بلاد ساخت لاجرم حضرت جبار
سهم انواع بلایا بر روی او و رعایای بلاد او کشاد و چنانچه نخست دانه سیاه
بستان ابر بهار زیر و سحاب ابر سر باران از انفعال نبات باز گرفت
و تا انقطاع نمو جسم ساحت کشتمان که زبان جه که پیوسته از انفعال بر منظر گو
گیره نبوده رشحه دار رنم بلی قطره شبنم برسید ندالشان که گویا درا
دران سال بخار مانع طبع دخان آتشی گرفته بود و با شفای سحاب ابر
ان بره و در بسته و در بن روز زر رفته رفته گونه زنگاری سبزه کاهی گشت و در صحرا
و مرغزار جدا بمژان و کهسار از فرط بی آبی سیماهی گیاه سیمای گردید چنانچه
نهی جسیماند ماسیده کلام الوالی لیث کلیم در بن باب میگوید بیت لیشان
را چنین باد زان لحیان رفت که کیفیتی برو اید ز آسمان رقیت هوا
اگر قطره ریزی جلوه مسود او عزتی بلا آتش همچون کاغذ ما ز اکه یک قطره
آب التماسی نبود جواب بلی برود دلنشین بود - محمد بابن علت غلب
غله و کثرت بستد عملدی گشید که تا قیمت الامر للتحدید منتهی شده آن بلد
بمقامی انجامید که کار از شمار و التعداد عدد افزون و بکندید جسم موت
و لوازم تکفین و دفن از میانه بر خاست بل بنا برآنکه موت عزیزان
میشد لوازم تهنیت بجای تعزیت بجا می آوردند

نکرده با علام رفت و درین اثنا که مخالفان محدود مانده اند البته
که بمحاصره قلعه ها بپردازند مطلقا اثری بر آن مترتب نشد اکنون که فتح دیار
درنصیب صد گونه منصوبه نصیب اولیای دولت شده و از شما خدمتی پسندیده
بتقدیم رسیده این معنی متوجه که عبارتست از التماس قلعه مفتوحه درین وقت صورت
بروز و مبارز است البته که درین ولا چون عساکر منصور باراده تتمه بقیة السیف
غنیم نابین گهات متوجه اند شما درین حدود اقامت نموده و مردم حدود را فراهم
آورده مترصد باشند که هرگاه آن گروه ادبار آثار در مقابله او تافته آهنگ
برآمدن بالاگهات نمایند سر راه بر آن بداندیشان بگیرند تا افواج قاهره که حدود را
از عقب ایشان رسیده باشند و باتفاق همگنان را در میان گرفته و بمبادرت برخیزیم
آنگاه که شما مقصد را بنحوی که خواهش شده باشد و درین دولت کمالی
بدرگاه والا عرضداشت نموده در صورت قلعه ها زور نمایند و بنا بر آنکه
در نظر انور جهانبانان جهان بخش محیط هفت کشور بلکه محاط چهار دیوار ربع مسکون
قدم بقطع نقطه موهوم بدر ار تو با این دیگ کیفیت و بست زبانی محتقر رسد بیقین
که این التماس بموقع قبول خواهد رسید محمد اعظم خان بر فوج عادل خان را
بقصبه ماند و مرخص منوجه عسکر قیامت اثر را از مقام دهارور کوچ فرموده
برابر مردم نظام الملک سمت قندهار شتافت و نظام الملکیان چاره در آن دیدند که کار
صلح بر آن وجه دیده که با افواج عادل خان از در مصالح درآمده و فتح الله نور
ز انهار معترف ایشان را ده عهد و پیمان با یمان درآورده و باتفاق یکدیگر
بمقتضای مصلحت وقت کار کنند
چون نظام الملک تیره سرانجام رو بفرار آورد قطعی
رعایت جانب سابق بجا نیاورده بر عهد و میثاق مرجع سلوک عهد ما

در مقتضای مقام بود بر زبان آورد و چند انکه بیان بالسن مبدل
شده آرام جای دم رفعت آنگاه از شرف بوسه بر مسند والدینی ایشان رفته و
بپیوست خلعت فراخور قدر حالت با ایشان داد و چون از شگفته
چهره اعظم خان روی دستور یافته راه سخن و زبان التماس بیدار کرده از روی
تضرع بزبان نیاز درخورست کردند که چون خاقان ملک بخش کشورستان
عادل خان را بشمول عواطف از سایر دنیا و از ان دکن امتیاز داده
بمراحم نامتناهی مفتخر و مباهی ساخته اند چنانچه محال متعلقه بود باز گذاشته
از روی مرحمت پنج قلعه از قلاع ملک نظام الملک از انجمله قلعه ناز و را
بوی عنایت فرموده اند اکنون که فتح قلعه مذکور به نصیب دولت خواهان
شده اگر عادل خان را نوید فارو عده سرافراز سازند ایمعنی باعث
نومیدی و حرمان بضیبه او از عنایت پادشاهی خواهد شد و اعظم خان
گفت که فرمان عالیشان بر جمله صادر شده که هرگاه عادل خان در باب
استیصال کلی نظام الملک با دولت خواهان دم از وفا و وفاق
زده با ایشان در قلع بنیان بغی و طغیان آن نفاق نها و اتفاق
نماید بجلدوی تقدیم این شایسته خدمت اولیای دولت بمقام ادراد او درآ
[illegible] در باب تسخیر قلاع معهوده مکومت می دم اوا قدام نموده [illegible] فتح با نوباز
گذارند و در عوض انچه مدت که عساکر نصرت مآثر در نواحی توقف
غنیم تلکا بوده و براه ایشان تاختند و کمر تلهای عرض این کشور [illegible]
سیر ساخته آن گروه بدفرجام را در یک مقام فرصت قرار و آرام نداد ند
مطلقا عادل خان درین ابواب معیند بم نیعی نشده هیچ باب [illegible]
فرزند و مدعو. ز روی مرحمت [illegible] که گزیده ستوده بندگان این آستان ایت

دریافت حضور امتیاز یافته در آنچه مقتضای وقت و صلاح حال باشد
باستصواب رای صواب آن خان کامیاب بعمل آرد و چون اعظم خان
بر این مضمون وقوف یافت با اینکه میدانست که او ظاهرا اظهار
وفا و وفاق مینماید و باطنا ارزو دارد نفاق با نظام الملک اتفاق
تمام دارد و باستیصال او کلی او راضی نیست بنابر اخلاص عقیدت
دیدار که از ستوده امنای قول پسند ارباب خرد ارجمند است
و سرمایه حصول مجموع شیوه های ستوده سرداران از مکنون
ضمیر او قطع نظر کرده با او بمقتضای حکم حکیم ظاهر عمل نموده و
و تقصیر و تدبیر حکیمانه جواب طبق مصلحت باز داد که در اینحال
عزیمت تنبیه غنیم نسبت تصمیم یافته توقف در صورت تقاعد از انصرام
قرار داده خاطر دارد و موافق مصلحت دولت نیست لاجرم این اراده که
از رو نهایت خرد پسند افتاده هر چند زودتر بجلد و وقوع در زیور تعجیل زینت
پذیر گردد و نظر بمقتضای وقت اولی در نسبت مینماید بالجمله چون از برده خان
از راه استقبال اعیان موکب اقبال و پذیره و جبهه دولت پذیرای
امتیاز و اختصاص شده بار روی جانبوی رسید بحکم و حسب مهربانی و ضعف
نفس و پیدایی علت و بیم و هراس بیقیاس که نا ... از کمال شکوه شان و صولت
و علای دولت شده با نفس سلاح دار مجلس اعظم خان که در آن روز
... مرتب ساخته و خوش دلکش مزین نموده بود در آمد و اعظم خان بنابر
... همراهان او باعث مزید حسن ... همگنان ... که مبالغه
... آداب ... و اخلاص عقیدت نموده و معهدا از روی جانب ... بمقام ...
... التفات و پرسش آمده سخنان عطوفت آمیز مناسب وقت ...

شرف برگزار گسیخته شده بود گشاده اند از آن [illegible] باب دستبرد بجا
نمایند و باین حرکات ناموافق باعث شغل قلب فیروز آگنده یکیا خاطر دولتخواهان
شوند خان مذکور بیدرنگ آهنگ تادیب آن گروه نموده از آنجا کوچ
کرد و در اثنای این حال خبر رسیدن زندوله خان سرلشکر عادلخانی
که در آن نزدیکی از اعظم خان در خور است حقیقت ملاقات نموده
دستوری یافته بودند از آن خان عظمت نشان رشید خان مذکور همانجا
توقف نموده بجهت مزید تفقد و دلجوی او یاقوت خان و داود اکرام
و کهلوجی و جمیع امرای دکهنی و حبشی را همراهی ملتفت خان خلف حقیقی
و چندی از اولیای دولت بر سبیل استقبال فرستاد و آوزرا بدین
مایه احترام بلندپایه ساخت و باعث آمدن زندوله خان آن بود
که عادلخان ده هزار سوار بسرداری او و برادرش فرهاد خان
بحراست محال متعلقه خود که در سمت سرحد نظام الملک واقع است
فرستاده بود که آن سرزمین را از آسیب تعرض ایشان محفوظ
داشته درباره تسخیر و تصرف قلاع و پرگنات متعلقه نظام الملک
که شاهنشاه مالک رقاب بجهت تالیف قلب عادلخان مرحمت
فرموده بودند کوشش کنند بعد از آمدن به اعظم خان نوشت
که چون عادلخان در سلک دولتخواهان
درگاه والا انتظام یافته این قلیل جمعیت سپاه را که در جنب گرزن
موکب اقبال حضرت سلیمان مکان قدر و مکانت حیث مسور باشد ارز در
بخدمت نرساند شرمنده بتقدیم خدمتی از خدمات این دولت
امید والحال این بنده درگاه درخواه اندازد که باذن

[illegible]

داخل قلعه شد تا از رفته قریب دو هزار کس از راه برج و باره بقلعه در آمده
دست بغارت و تاراج بر گشادند و اسباب بار و اموال بیشمار از نقد
اقمشه و امتعه و نوادر جواهر و مرصع آلات و زیور گران مایه و ظروف طلا
و نقره و مستور و موروثی و امثال اینها بحوزه تصرف سپاهیان در آمده
در ساعت تسخیر قلعه ارباب قیامت و طاق و ناطق بنا بر دست انداز
ارباب تغافل و نهب و تاراج رفته آنچه نام مال بران توان نهاد کرد از بنا
آن بر آمده لوازم و بر و دیوار و در حصار بجاروب غارت پاک روب
کرده چنانچه مستمعان کسی که از میان رفته بر بنده آن معلوم نشد و متحفظان
حصار از سرداران گرفته تا سایر عمله و فعله قلعه با اهل و عیال دستگیر
شدند و اهل بیت سمن عنبر بیگ بدن وجده مادر نظام الملک
بدست در آمدند اعظم خان چندی از ایشان را که نگاهداشت
آن ضرور بود نگاهداشته دیگران را بنا بر درخواه امرا و کینان بصیغه صدقه
رقه رسائی آزاد ساخت بعد از آن سرانجام مایحتاج قلعه بر و اخته
سامان آذوقه و اسباب توپخانه نمود و هفتصد تفنگچی و بانداز و توپخانه
با حکم انداز با صد سوار و چندی از منصبداران را در قلعه باز داشته
با سایر حصار سردار میر عبدالله رضوی مقرر ساخت و بعد از فراغ
فتحنامه بدرگاه والا ارسال داشت چون بعرض اشرف رسید
خدمت شایان موقع استحسان نمایان یافت و خدمتگذاران
تحسین و احسان بی پایان گشتند افواج نظام الملک که بیست کروهی
در اقامت در گشتند بمجرد استماع این خبر از آنجا کوچ نموده
قلعه قندهار که دران اوان بمضیق محاصره افواج دستبرد در آمده

از بند وقچیان فرستاد که بر کنار خندق قرار گیرند در پناه جوزه کوتوالی محاذی حصار
کار را بر اهل حصار تنگ و دشوار سازند بالجمله با آنکه اکثر بندهای دولت خواه بادشاهی
حضور سایر امرای دکنی بنا بر دشواری کار در حفاظت حصار صلاح در محاصره ندیده
باتفاق میگفتند که صرف وقت درین راه نقد فرصت بکار دیگر بایست
و درین معامله بافشردن سررشته کار را از دست دادن است لیکن از آنجا
که اعظم خان را حیثیت کار فرما و اقبال راه نما بود مطلقا این سخنان را
بسمع رضا اصغا ننموده در خاطر راه نداد بلکه هم چنان بر سر کار خود بوده
مرتبه بمرتبه بر مراتب جد و جهد می افزود و در ان چند روز جمعی از پراکنده
گویان را که خللی در رسوخ عزیمت می آمد و چند بهر گوشه متفرق ساخته
خود با مردم یکدل بسر انجام کار و لی نعمت جاوید را وجهه همت بلند نهمت ساخت
و در صفحات صحایف اعمال و جرائد مساعی اهل قلعه که عنوان تمادی و تکاسل
و درشت اهانت و متن و ضعف مطالعه نموده یکبارگیا و نیز کار سازی یورش شد
و با برادر روز دوشنبه هشتم ماه او بهمین عنوان و صوب از یمن مستظهر و معتقد
گشته رو بسوی قلعه آورد و سایر دلیران لشکر همه مجموعی از جانب دروازه
و دیگر که آنکه در حیه بدست آید از یورش نموده متوجه شدند و از اطراف قرار
و الدوران و شمس مکرر بر پرسش شده و زینه ها بر دو شش نهاده مکرر کوبان راه بانی
حصار بر در رسیدند و بمجرد رسیدن نردبانها با اطراف برج و باره بر افراشته
و با بر مدارج آن گذرشته بیا لا بر آمدند و برخی بدست آویز کمند هر یک بایسی
بر عروج نموده کار نامه این فتح بر قلعه کشائی که از آن راه بار در بند
ایشان است بر طاق بلند نهادند و مرحمت خانی سر از جانب دیگر و لبود
ا...ز ... از طرف دروان کشاد و اعظم خان با با مرا از ا...

سایر غنایم را بار بارهای زراح بارگیر نشسته بجهت سرکار خاصه برفیلان و حقیقت
کشیدند و چون شب درآمد بمقتضای سرداری پیاده پا براه نهاده اطراف جار دیوار
حصار بنظر درآورده درباره جست و جوی مداخل و مخارج قلعه و قیود و قیقه رودها بتحقیق
فکر و تدبیر بامر عجیب بگذرانیده در عین تعمق نظر در نتیجه بیک دست رسیده نموده دید
که ممکن بود که از آن فرجه یافته ناگهان بقلعه در آیند بنابر آن در حال بیلداران
و سایر عمله و فعله این کار را طلب فرموده بانعام گران مستمال ساخته نیرو
دل افزوده بدین طریق سرگرم این کار نموده بجد کلی و اهتمام کافی شکافتن آن باز
داشت و در آن سمت ملحارها قرار داده جابجا آگاهان برگماشت
چون متحصنان میل سیدی سالم حبشی سر را اعتبار دراوده برادران او از قسمت
رفتن ملحارها خبردار شده در محافظت حصار مبالغه بیشتر نموده سرگرم
... انداز و بندوق و توپ کشایی شدند درین اثنا بنابر آنکه کار اصحاب
...م سعادت خود بخود مهیا و آماده میگردد قضا را از نقاب حجاب غیب پیدا
...شر نفره رو نموده که در حقیقت مثال موجب فتح او بنیای دولت و علت
...علا شد چه توپ کلدیده که سرمایه پشت گرمی اهل حصار بوده وانرا
...بالعقیل بالا برده برسر دروازه قلعه نصب نموده روز لشکرها را ایلان
...ندند وقت خالی ساختن از صدمه آن غلطک شکست
...ان بر روی سر اوفتاده از کار رفته بود و اعظم خان
...بر ایشان دستور ساخته عرصه بر همگنان تنگ گرفته که فرصت
...ال استعمال ساختن آن از رفع توپ به آسانی دست
...شتند چنانچه خان مذکور بعد از وقوع این واقعه روز بروز دروازه
...و جنبه و دمدمه خان کرده رحمت خان و میر بشارت اباجی

که قلعه و کس عبارت است از بارو و دار کاهی است که اهل آن جای خاک حقیقت بگرد و مبتلای
بحیثیت چه بدید و فرو رفتن آنجا فراهم آمده ساز و در نگاه سنبار و دوانگاه بر سر
قرار داده معهود آمده توانست مقابل و مقرون فان جنبها و همت بسیار و لهذا با جنگ
انصرام مافی الضمیر متحاشا از قضیه گذشته در جدار و دیوار نوبت سنی حصار پای ثبات
بر قرار است محکم نموده جز با فتح مخالفان چنین بی تحیر فیض و اسباب اموال مردم
تعبیه بخندق در آورده و نسبت به پناه قلعه داده و جمعی از سپاه نصرت
و دستگاه نهاده انداز بجا که برا و سر از آن بیابت و شرط کار گذاری خود
باسپاه بر شد با پای ... گاه سوار شده یکبار بخندق آمده اهل قلعه را که از روی
خیره سری بحیره و یورش در آمده که ... انداز بودند با تفنگ گرد از آنجا
بضرب تیغ بی محابا ساخت و ارباب شعور و اصحاب بینش و عار رحمت ایشان را
منقبت چو دور گشته همه با بدرون خندق ریخته غنایم بسیار و اسباب
و اموال بسیار ... بعد از آن توجه تسخیر نموده فانکور بیاده با ...
بخهار سنگه ... سر با زیر شده بخندق در آمدند و آن بیادهای جلدو
جرار که سر بهنگام ... از سوار زمین ... در مقام ...
... پیاده ... از سر فان گذشته با اهل ...
شده بگشایی عرصه خندق در آمده جندی از تیر و تفنگ ...
بروج قلعه جان باختند و جندی با وجود زخمها ... جبار ...
و بیست هفت اسب و شتر و گاو بسیار و دیگر اموال ... خندق
برآورده در ... ان اکثر دلیران ... لشکر دلها ... خندق
در آمده آنچه ... متصرف شدند و درین مرتبه نیز ...
منفعل ... بدست آوردند اعظم خان بجلدوی ...
۱۱

ومعتقدان رسم مرز کهنها از عنایت خلعت خاص تشریف یافته جواد کامگار
باضافهٔ منصب و مرحمت خلعت و اسب سرمایهٔ افتخار اندوخته بحفظ عرض خانه
مأمور گشت و کارفرمای مصالح ملکی بزرگ اعتبار خیره چشمان سرتابی
نزسور و سران خیره سر او دیره کوشته در دوازده قلعه برهانپور رسید و حسد
راس المال عزت ای بابت جرئت سرمایه لطف ارباب شراکت شد و در فتوت
گسیرفان محالف خان جهان بعد از سرور با درگاه والا رسید ساجد
جادو بیان طالب کلیم این دُرِّ یتیم در رشتهٔ نظم انتظام داده بعرض
اعلی رسانید
این مژده صبح از پی آنهم بیا بعد این کیفیت و بالده
فرا بعد از رفتن دریا پیر برا آنهم رفته گویا سر او حباب این دریا
[illegible]
[illegible]
جمله سبب ارست و از مزید سعی کارگذاران و سپاهی کوشش پروکاران این دولت خدا
تائید جرم همه وقت و همه حال بموافقت توفیق نقش مراد خدا وندان
اقبال بر وفق دل خواه درست می نشیند اسباب پیش رفت
بهم السعادت خود بخود آماده و مهیا میگردد و شاید صدق
فتح قلعه محال کشا در این روز درست که بکمال حصانت و استحکام
مرتفع اساس یافته بر اکثر اطراف آن کمندها رزر و سنگهای
کولها کشت و خوهای عمیق دارد و تا حال بقوت فتح آن در آئینه
تدبیر صورت نه بسته بود و از سلسله جنبانهای اقبال کارساز
تابیاس شرکنار روز نمود و حقیقت این واقعه آنکه چون اعظم خان
از اندیشه درست بخاطر آورد که بخدمت قلعه و تار ...

این فیروزی که بتازگی روزی اولیای دولت ابد طراز شده بود از روزبهان
شکر کارساز حقیقی بجا آورده و سر خان جهان و عزیز و املی را بهمراه خواجه
کامکار برادرزاده خود بدرگاه عالم پناه فرستاده و فرزندان تمام سپاه جهانی
که زنده گرفتار شده بود که با خان جهان رهدار پناه بزن و میارزه
با جلال برادر خود و بهادر خان معتمد بیگ تا زخان سپرده روانه حضور
پرنور ساخت ۵ کجا این سر و اعتبار رستانی مگر از ره عزت و تمکین
سپهرا که بود برصندل بدر جو نستانیس بیاری بداز کار کرده سرکش ابد
ادا گرفت بین بود و عذر این رفتن این آمدن بامداد ورود دوشنبه
بیست و دویم ماه مذکور موافق اواسط رجب عبد الفتح اولیای
دولت جاوید نصرت بود و خواجه کامکار سران تیره روزگار را
بدربار سپهر مدار رسانیدند و معتمد خان از همین جز دار گذشته
با تنگ مژده رسانید سبب شناخت به بنگامی که خدیو روزگار در آب تنبیه
کشتی سوار از شکار مرغابی صد خوشوقتی و کامیابی فرمودند از اد
نوید فتح و بشارت نصرت نمود آنحضرت شکر و سپاس بی قیاس و نیایش
بی منتهای درگاه متعال بجا آورده از روی شادمانی برسم معهود امر بنوازش
نقاره شادیانه فرمودند و ارکان دولت و اعیان حضرت مراسم
تهنیت ادا نمودند و فتح نامها متضمن بشارت استقبال الخیر الهی
مال بجانب یمین الدوله و الدا صف خان و مهابت خان و خانخانان
و سایر صوبه داران و امرای سرحد ارسال داشتند و عبدالله خان
بهادر و سید مظفر خان را از روی عنایت بی غایت القاب عاطفت
اختصاص داده مصحوب عبدالله بیگ با خلعتهای فاخره فرستادند

بپایان رسیده در عرصه پیکار بهیچوجه من الوجوه پای کم نیاورده و دس
پای بسیار زده تلاش و تردد بشمار برده کار را آورد و با وجود ا
چاره گری سعی سودی نداشت و اصلا امید مسدود بود با وجود های فدا
نمایان رست درآمده بر پشت و پهلو بر نوک خنجر میبرد تا آنکه از اطراف
رجه معاف زخمهای نمایان خورده خصوصا از زخم برچها دهوسکه
که بیشتر از همه برورده بیشتر از همه کاری افتاده بود و از کار افتاد و با وجود
این حال تاب و توان خویشتن داری در نشست از جو در رفت و از پای
ورنها پیدا آنگاه اکبر و اوباران که چون وشنه بخون آغشته بودند تا رسیدن
سید مظفرخان ایشان پرداده پرچمهای سیاه سوخت خاک و خود کس را
هر صرفنا داوند در آن میانه قریب بیست سوار از همراهان و خود را
کنار زده بشکست تا سر بدر برده بکار رجوع رفتند و دیگران
قرار بجود قرار ندادند با بحکم نموده قطعا بلعز بیدو بر سر فان
ره دریای تیغ سر بر ما سبت قدم ورزیدند مثل عمر پروانه و چنید
زرگشتن و مردن اباوه بوده یکدوه پروانه وار خود را
در شعله تیغ آتش امتیغ زدند و از موکب اقبال درین جدال
ولد سید عبدالله نبیره سید مظفرخان با بیست و هفت
سر ورزاده خان بازی داده سرافراز جاوید چون اینها
بن دیگر محمد بیری را بخط رخم نمایان رسانیده راه شب
شد و در آنوقت که گرد بر داران سرتایان زیاده
جدا ساخته بر سر نیزه کردند عبدالله خان بهادر
با بر سرداران عسکر ظفر اثر در دنبال رسیده لشکرانه

و ازین جانب دولتخواهان در روز دوشنبه چهاردهم یعنی ماه مذکور
غره رجب پیش نهاد همت ساختند که بهر صورت که زودتر امر مقابله او را
یکرو سازند و بحکم این قرارداد از عقب او فوج فوج از دریای لشکر
طوفان اثر بشتاب موج گردان سیل وار در پی شتافتند نخست سعید مظفرخان
با بادبهوسنگه و دو صد سوار گرزدار و چندی دیگر از بهادران عسکر ظفر
آثار به آن ملک رفته بر حریف دوان تاخت برگشته با عزیز نام پسری که از اعزا
اولاد او بود و جمعی دیگر از افغانان و اعیان از عمده های سرداران او که
با او بیدار بوده بودند نظر بر آنکه دل بر هلاک نهاده دست از جان
شسته بودند و فیلان را پیش رو نهاده بر روش راجپوتان همگی از اسپ
پیاده شدند و تیغ بر کف پیکار پیاده با فوج بادشاهی رو برو گشتند
پیش از همه بادهوسنگه با چندی از گرزداران پیشدستی نموده با ایشان
دار و گیر در آمدند و از غایت جرات و جلادت در عرصه کارزار چون
کمان به تیر داده مردم هر دو صف چون مژه درهم آویختند نهنگان
ز دریا بدشت آمدند خرامنده شیران بگشت آمدند [illegible]
انگیختند که در چشم محشر نمک ریختند ز بس تند گلهای شمشیر کین ز خون
بسیع گفت آفرین به شمشیر دلیلان تحسین ... خدنگ کمان
ز مغز دلیران وزان دشت کین ز بس سر ... بود مغز گوی زمین ... ازدم
درین رزمگاه افغانان بحکم آنکه گریبد رسیده با گرمی شمشیر نیز بر دو پیادگان
در آمده بودند اما داد کوشش و کوشش داده و با وجود کمی عدد و فراوانی
کار ... هر کس ... سر از سر جهان رو بر دو ... بهادران پر دل باید [illegible]
خون گرفته بر خون کارشی بر سر افتاده بود دوره برکار شکی

بازو گیری پشت او بدستان بود بکار آمدند و خان جهان با نام پسر کلان را
از تفنگ زخمی منکر برروی ران رسیده بود و هرچند زخم نمایان نبا چار نیافت
قدم را جیربا دگفته راه فرار سر کرد و مطلقا هیچ خبر مقید نگشته قطع طریق
فرار اگرچه فی المثل کام وری باشد غنیمت میشمرد و چنانچه فیلان کوه پیکر که
همراه داشت بحساب کاهی برنبدرشده جابجا گذاشت بلکه منقوله خود را
دانسته که شاید لوی چندها دران غنیمت گیر را بدان مشغول ساخته
خود دران فرجه فرصت هزیمت نماید مجملا از جمله فیلان بیست زنجیر بدست
دلاوران شیر افکن جنگ آزما افتاد و باقی راجه امرسنگه زمیندار بیابانها و بدست
گرفته بموکب اقبال فرستاد و چون خان جهان گریزان کشته افغان
خیران خود را بنواحی کالنجر کشانید سید احمد قلعه دار کالنجر سر راه
بران گمراه گرفته جمعی کثیر از همراهان او را بتیغ گذرانید و چندی دیگر را
با حسن نام پسر و توپان طوغ و علم و بیست و دو زنجیر فیل بدست آورده
بدرگاه عالم پناه ارسال داشت و خان جهان لکل از فرمان اضطراب
عنان گسستان بسیر وه تا کنار تالاب سهنده که بنشست کرده قست
در میانه بود با هیچ جا بکران خذلان را متینی ساخته یک جلو تاخت
و عنان اختیار از دست فرو هشته درین مقام که خاک در امن گیر سالکی
گریبان گیر گردیده بود قرار اقامت داده از سر کوچ درگذشت
و از تنزل همراهان خود را در میان مرافقت و مفارقت مختار ساخته
الکری را بجدایی گزیدن تکلیف نمود و دران میانه جمعی را که هله خط
جمعیت افغانی بلکه رعایت حق نمک دامن ملحوظ بوده ازین رو تا هم همراه
بوده درینجا نیز همراهی گزیدند و باقی سر خویش گرفته براه خود شتافتند

حمیت سرشت تا کوشش و دست بر سرداران باعلم نموده و سر صد نر آن
نفغای بر نم شد و دستانی خان شسته بجا با بر و جوز و در آنند کوتاهی
سنجین در آن هنگام که زبانه آتش حرب بلندی گرای گشته معامله بآن دو سپه
جابجا افتاد و صفدران تهورمنش مانند نهنگان خشمگین مانند شیر و پیر بهمن شمشیر
براعدا بستم تاختند آتش کین هنگام رزم را گرمی دیگر داد و از هر دو صف رزم
جویان بشد جور و بروی هم شده از فرط بر دیا حیدر خانه زین تا بتیه
ساختند و چون پروانه بی پروا خود را بر آتش زده و در دست برد شجاعت
و دست از رستم و دستان بر فزند ۵ بنای جدل سخت بنیاد شد و تن
از آهن و دل ز فولاد شد * چو سیلاب دو خیل حرابی برست * بنو برابله
هم کشا وند دست * دو بیند بر هم پلان سبز ریع * چو چوهر نزدان زرفشد
تیغ * چو برق از رگ ابر بهر مصاف * بروزن چست شمشیر خود از غلاف
جهان گشت و دست دلتنگ کارزار که شد تیغها جفت بتواخن و از
در راه کار زهمین چهره کشا ر توجه آن نظر یافته تا سد جدایی شاهد فتح را به
تیغ مجاهدان لغزت انتها صورت تماشا کرد چنانچه اندک مایه بند بینه پیروزی
کارگر را اقبال صدیو روز کار از کثرت آن زیاده سران رزم ارد بستباری
سرباز کشید و از جمله نامداران عسکر ظفر آثار شیر را دجولیس تا قالبقالم
مردانه تلاش نمایان بظهور آورده خود بروز عرصه جلادت نقد جان
تا خیست و همچنین برادرم او کاوس نبیره ایشان در یاری و در باره دیگیس
و کوشش های کم نیاورده تیغی چندان زیاده سران مسافری ملک عدم ساخت
و خود نیز بسر رسید حق گذاری ها نهاده یکبار رآمد چون خان جهان اثر ادم
محروه دید خصوص مجمع نام سبرادو صفدر ره هد که نبرد گا

باد

وجود با بود دریا عبور و وارد سر راه آتش بار روت فرو گذشت خان جهان
در ابواب ظفر قرار کرده بد هوشی وارد زمام اختیار خود ایشان را از دست
داده هر روز مسافتی به سر میکرد و موکب اقبال از دنبال آن ادبار
مآل رسیده از استعجال مراحل پیموده و بیشتر او هم موضعی از اجمال نماند بردریا
برده گروهی رسیده رسیدند و بنده های بادشاهی خبر یافته که مسافت
میانه ایشان و آن سرگروه بکوته اندیشان زیاده از ده کروه نمانده
بنابران سید رتنک با یکدیگر دور گردن معامله او را از روی عجلت تمام رو براه
سرعت نهادند و چون خان جهان از وقوع یادرش کرد در ملک کوت
با هجوم حوادث روزگار رو با یمال دست برادو قات تبلیغ و نثار شده از یلغار
پی در پی نیز کوفته گشته چنانچه سواران از کار مانده و در چهار پایان
قوت رفتار نمانده معهذا از جمعی بسیار همراه در پشت بنابران فرار آن
روز دیر تر راهی شده از ین راه جمعی از افواج قاهره خود را از زود
بر وی رسانیده و از همه پیش مقدمه جنود فتح و ظفر سید مظفر خان که همه جا
منظور طلیعه بخت بلند پیش پیش موکب اقبال طی مسافت دنبال آن برگشته را
دریافت و چون خبر رسیدن مقدمه لشکر ظفر اثر باو رسید شده یکباره
از کار رفت و با وجود قلت و با وجود عدم ثبات قدم با پانصد سوار کار
نموده های انشار بر سر راه سپاه ظفر تا فار بابی قرار بر جا و رستوار و از
چهارپایان را باندک مایه خزانه که از بر دست بقیا از راه حوادث بشده بامانده
با چندی از افغانان زبون از سید قبیس فرشاد خان قرو جنگ وران
شهامت هاشمی را بکار برده با صدمه سید و صولت برق بر حیل لکی
خرمن سوخته حمله آور گشت و از آن طرف خان جهان با افغانان

در رفیع داران بود که از هر که رو و تهدید با قدام عذر خواهی پیش آمده تقدیم خدمت
راه جود و پاک شمار دور نمود لاکه خان جهان [illegible] و دیا قدم ملک ایشان نهاده
خود نشستند که از کار پیش سر بر آمده ورزیدند زاکه بر نشسته از خدا منحرف است از
لطایف غیبی شمرده با فراخ آراسته خویش غره بهمن ماه بیکانه [illegible] آمده
بسر راه پریشان گرفت و محنت بار باکه چند داول بود هر خورده [illegible]
خورده و خود آید انسر سست تا ذره عزیز تر که رسانی راین لشکر هوش تا
در کار سر هتی هوش سر شار افتاده بود و هم خانه مرموج بکرما جیب حمله آورد دید
و در این حال که او سر گرم جانبازی بر شده با حریف اندازی بود گفتار
نتیجه غیبی که از پس و زرین مقام بجا آورده از لطیفه غیبی توان خواند بر سر
خورده بود زبانی ورزیده و حیرت در پا [illegible] دستی پیه عمر که در زاد جا افتاد
در زیر باد ده سر نهاد و حباب رسا کاسه سر باد هوا بر داد فراخ منزله
بیگانگان سر داری نبین قوی خان جهان بود و از اطراف بر سر او ریختند
و خان جهان در میان [illegible] قرار یافته و در کنار عرصه زده خان هفت
از میان تیر زبر دو در بن جمعیت و تعاقب بعد از ظهور قرار خان جهان [illegible]
[illegible] بیکبار صد افغان [illegible] و دیا بستر شده و دو بیت [illegible]
کار از مقام [illegible] بیماری [illegible] حقیق [illegible]
دوران نعمت خان و دیگر آورده چون این وقعه که از اتفاقات جسته روزگار بود
بکرما جیت [illegible] گاه [illegible] پیشکش [illegible] همین
همین [illegible] رسید چندی [illegible] افتاده [illegible]
[illegible] مامور گردید
و شمشیر مرصع و نقاره [illegible] چون [illegible]

ملک مقدس نموده بودند و کف الحمد که تا ابد عاری دولت ها و ید مقرون
برگشوده بزم قدسی و زن همی از ارسال جهانیم عمر ابد طراز انحضرت که با بقای
بقا امتداد دهد دست آن بر صفحه روزگار و افراد و قاطر بر لیل و نهار باقی باد
زیب ترتیب یافته خدیو روزگار خورشید وار برج کرده میزان تحویل نمود
و پله برابر را بر زر و گوهر آلوده خویشتن را بنابر انجاح حوائج نیازمندان
نوع بشر بر رسم معهود با سایر ابنای ناس و نقود و دیگر سنجیده بر اهل استحقاق
تا نعمت کشور قسمت نموده
کشد آدمی را او حضرت به بوری یکی اب ار رزی یکی خاک گوی زکنار آلیس اهم
و در کشش که بها تا از یک دست ساقبل رسیده و قسمت دریا فته از جا آورده
تا انجا که میخواهد میکشد و در هیچ مقام قرار آرام و قرار نداده کان کسان
تا آن مقصد میدادند چنانچه خان جهان کافر نعمت و دریای باسیاسی را
که جا و به خاک ولایت کالنجر و بندیله کشیش زبانه شعله سعیر و جحیم استحقار
بر سر چشمه صدید و حمیم ازراه این دو سه زمین بجانب جنوب میکشید تا باید توجه
بخویشتن از دولت آباد و راهی شده بودن انکه معقد شیخی و سر منزل
منعی و انشه باشد نام و سرگردان میکشیدند تا انکه دریای شوریده سرکه
پیمانه عمرش چندروزی بیشتر از خان جهان پر شده بود در تیولادر سراپای
بندیله سر نهاد و خان جهان یکدو گام النوتر در نواحی کالنجر کردن
از بار سر آزاد ساخت و تفصیل بیان و کیفیت قتل دریا بدسر انجام
آنکه چون سابق که از خان جهان بر ملک بندیله افتاده بود با جنبت سر
تحمار اختصاص عین نموده سر راه بیرون گرفت و از توجه او و بد رسیدن در
موقف عتاب و خطاب بادشاهی در آمده همواره جانب و محل ... دیده

که بانی هیبت و موجب موافقت تائید آسمانیست اصلاح و آن بدگوهر را از بیخ و بن
برآرند و آن حضرت از غایت اهتمام درین مهم متوجه تجهیز عسکر ظفر اثر و سرانجام
سپاه نصرت پناه شده بعد از استفسار از اخترشناسان ساعت مسعود
بجهت شروع این مهم خود اختیار نمود روز نهم دی جنیدی از امرای عظام
و سایر منصبداران مثل سرانداز خان و دوارکاداس هادی سنگه ولد راو
و یکه تاز خان و شیرزاد و واکرسین و شیام سنگه و جگنات و ایرج
با صدتن از گرزداران شیرافکن که همانا تن را اسفندیار خود دلیل تعیین داشتند
درین فوج تعیین ساختند و مقرر فرمودند که براه بحالکده متوجه باشند و گردند
و همه جا محال افغان خبردار بوده بر آثار آن گروه ادبار پژوه روانه شوند
و چون این سپاه از منزل مذکور در کمال استعجال مرحله پیما گشته در قصبه نالکانون
به سعدالله خان پیوست و فی الحال از آن مقام طبل رحیل زده به استعجال
کوه فضا طبل پیما و سحاب آسا از دنبال شتافته بیست و هفتم ماه چون به پنج
رسیدند خبر یافتند که آن سپاه روز ادبار یک روز قبل از نزول عسکر اقبال
بدانجا رسیده از راه ناحیت پشاور شتافته اند و بسبب نفاق عبدالهادی
ولد صفدرخان که از جانب پدر حاکم آن محال بود با خوانین با
دیگر هیا دیگر چهار کردهی قبل از وصول آن گروه امیدوار اهل سروج شده
توفیق حراست شهر یافته بود آن مخذول جا و دیوار دریافت بس نهاد خاطر نمیند
شده ناچار با کمیت آن جماعت از آنجا روی بر ... و حلقه ... کار
فاحشه ... که مشتمل ... بدست آورده رو نواده فرار
و ادبار شتافته در چهارشنبه دوم دی ماه موافق پانزدهم جمادی الثانیه
که مسعود ... انواع انوار سعادت نثار

بعد از فتح قلعه را بمیر علی اکبر نام ملازم خود سپرده فوجداری آن ولایت را بلطیفی
قلی بیگ وا گذاشت تا مشهور شد خان جهان و دریا خان و روشن لودی
مالوه با جمعی از همراهان افغان از آنجا که خیانت و حرف و غدر و عذر بر طبق حقیقت
قضیه الخائن خائف و اغوا و غدر متلازم یکدیگر اند چنانکه در یک ماه مطلقا از هم
تخلف ندارند و ریشه الدنیا بر آنکه از شامت آن دو مور بخت تیره فرجام که بسر
وقت بی نظام افتاده بودند سلسله نظم حوالی آن از انتظام رفته چنانچه بتر آسر
از این و کین بسبب هرج و مرج و شورش انگیزی کار بدان کشید که ملک و مال دیرینه سال آن سلسله
یکباره یکی بعوض تلف در آید لاجرم آن دو بد نهاد چون بر نظام الملک اعتماد نبود نداشتند
از راه دوربینی بخاطر آوردند که مبادا اخلاص خویش در گرفتاری ایشان دیده
سلامت خود را در تسلیم آنها بر اندیشان اندیشد ناچار صلاح کار فاسد
خود در آن دیدند که از راه مالوه بولایت بنگاله شتافته از افغانان آنجا
استمداد نمایند مجملا با این اندیشه ناقص با صمد و اهل و سایر افغانان
از نواحی دولت آباد با مورتنا شتافته از آنجا براه دهرانی کانون و چوپره
و ابیه با سرور را به سمت مالوه گردیدند چون در علم قدیم تقدیم این امر که شکار
از استیصال این گروه فذلک مال بحسب سعی این دو سردار نام دار
یعنی عبد الله خان و سید مظفر خان حوالت رفته بود لاجرم در باطن
اینمعنی علت شده بظاهر انعارضه که سبق ذکر یافت گشته این دو سلسله
از باله گهات بدرگاه معلی آمده بودند بعد از اطلاع بر کماهی حقیقت
حال خان جهان سید مظفر خان از حضور اقدس و عبد الله خان از بالا
گهات بتعاقب او مامور گشته حکم معلی بشرف نفاذ یافت که از هر جا ایشان فرار
بیکدیگر پیوندند و استیصال آن بدنهاد در پیش نهاد سازند و به نیروی اتفاق

وجمعی از رسیداران المخذول منهزم که تمام صف نبرد ولسان قتال آراسته
رزم بدفع ایشان آوردند وقبل از آنکه دلیران از هر دو سو با هم برآمیخته و دیگر یکدیگر
اردیر نمود پیادگان سپاه برکمن برسم معهود جنگ بار دیمان اندازی مشغول کرده
از برج و باره قلعه پیرامون که بر شعله بار توپ و تفنگ را لباس تن برافروخته
دولت ابد قرین باران بباختند درین حال باقرخان فوج هراول که بالیاقت
محمد شریف خویش خود بقرار دور شده بود تعین هراول مخالفان مامور داشته
خود رخ بقتل آن گروه او بار برده نهاد و هر دو یکبار دیگر برانگیخته
بر قلب ایشان که مشتمل چهار صف بی ورد از سوار و پیاده هزار بود باختند
و آن تیره بختان را که تاب صدمه اولیای دولت کشته برق صولت بسوختند
در حمله اول از یکدیگر متفرق ساختند چنانچه جمعی کثیر از ایشان کشته گشته
خلقی بیشمار گرفتار شدند و باقی ایشان پراکنده و پریشان گردیده پناه
بجنگلها و کنارها بردند و خیمه بسیار بدست ارباب نهب و تاراج افتاده
باقرخان از آنجا که راه سر وار سب مگذاشت که خاطر مستحقان قرار گرفته
آرام پذیرد و بنابر آن همان با ماتاین دیوار قلعه یک حمله تاخت قلعه را در آن
عسکر فیروز سرد با تپانها که بجهت این امر ترتیب داده بودند برگردن گرفته بپای
حصار رسانیدند و بمجرد رسیدن قدم برآنها گذاشته رو ببرآمدن برج و باره
آوردند و نگاهبانان قلعه که بر کنگره های آن ایستاده ایشان را با شمشیر بمحض ملاحظه
اینحال از کار در رفته یکبار دیگر دست و پا گم کردند و چاره خود در زنهار طلبی دیده
با عجز و رسم معهود دکن که در وقت تنگی عجز هر کار در زاری دارند بیکبارگی که برنگه
بندان گرفته در حضور بیت الملک ایشان نمایند عمل نموده به تسلیم کلید قلعه در
دارالنجات سلامت امن اباد عافیت گراییدند و روزگار خود گرفتند ... باقرخان

ی خاطر بسیند و وران بار دلالد و نیز صورت وجه جلوبست و بنا بر رفع
ن بستانی نیز با عمارت عالی و نشیمن‌های دلنشین بوضع
جهت نزهت پذیرفت بلطفی و زیبنی که مشاهده اطراف
ه از روی فسحت منظر و صفای نظر از دل کشمیر و اربال
ت فرابرست و با اعتبار نزهت باغ و صفای آب باغ
ار تحیر بهیای ارباب صبر و بلکه از روضه رضوان و جوی بهشت
صه و رسوم مستان که آب آن رود با فراط و تفریط فصل‌ها کمال
بت و در کمال اعتدال میباشد چنین سرمکی اند چهان
باغ چنان کرچه چنان بهشت بطرف البنا رشی قیمص بر حسوس
ن آن سهوسی از سهوسی از سوانح اقبال این دولت ابدی
موبه اوول جهره نما گشت لشکر تفرقه اثر تلنگانه است و فتح
ده توضیح این ابهام آنکه بر طبق فرمان قضا امضا قرخان متوجه
صور کرده که بنام نامی آن منصور نام غلام قطب الملک اشتهار دارد
ده چون نزدیک رسید شیر محمد خان گماشته قطب الملک بنا بر آنکه بنام
ر انجام قلعدار خصوص استحکام برج و باره و سد مداخل آن پرداخته
ب کما ینبغی سعی بلیغ بجا آورده بود بخاطر جمع با جمعیت تفرقه اثر
ر انواد قریب سه هزار سوار و پنج هزار پیاده جلادت آثار کار فرمائی
ستعد مورچه و مقابله جرأت مدافعه در مقابله موکب اقبال گشت
بتحصین حصار نموده چهاردهم دیگاه با تیک جنگ صف ضرب میدانگاه
مت شمالی دستر قلعه بسور صفوف نموده از روی تهور و تجلد

منزل اتفاق افتاد و بیست روز در آن منبع عیش و نشاط و بساط انبساط فسحت
و فسحت بساط یعنی طرب اندوز بوده چهارم روز معاودت فرمودند بحکم آنکه
شامه از شنیدن اوصاف مرغوبه آن پایه لذت می یابد که دیده
از رؤیه دیدن و ازینجاست که اهل تقریب از ظرفای عرب تسکین گوش را
که لذیذترین ملایمات طبع و مشتهیات نفس است بی بهره نگذاشته اند
لاجرم درین مقام تقریب ذکر کیفیت آن نزهتکده عرصه نظاره
قربت این حسن شریف را جز مان نصیب نشنیده بتعریف مجملی از خصوصیات
آن شامه افروز مستمعان میگردد و این کلک زرین مدایح اینگونه نمایان
سواد دلکش خال چهره جبین سرتاسر نزهتهای روی زمین کشمیر است باسم
کراره نام و نزهتکده ایست واقع در سه کروهی پرگنه که این جلوه گاه
شاهد نظر نظارگیان در واقع نشستگاه زوار و قبل از آنکه بالقوه
این نزهت آباد عشرت بنا و از توجه این بانی مبانی جهانبانی
بفعل آید مشتمل بندی بطول چند ذرع و ارتفاع دو ذرع برای
راز ... یکی از اکابر شیعه بوده و از آن اقدار
آن بنا ازین مزده چون در ایام شاهزادگی که نهضت موالد تسخیر
... بود و در اثنای سیر و شکار که از موکب اقبال
بر این سرزمین گذر اتفاق افتاد جوهر قابلیت آن بانظار گردید
حسب الامر قضا نفاذ آن عمارت معموره بهمت بندهای تیز دستی
معماران هنر دو کار در عرض اندک روزگار رسید و بجای آن هشتاد ذرع
مشیر از بند سابق بر آن افزود مرتب شد چنانچه بند بین دریاچه بطول
... و عرض هشتاد ذرع هم رسیده از دو طرف زیر نگاه

ازان

ساخت پیشن المعبر راهی ساخته راه عبور بر عسکر پادشاهی گشودند و هم در آن
روز تمامی لشکر از تنگنای گریوه باسانی بگذار نموده و چندی از سرداران
عظیم را در حین نشستن و آویز بجنگ آورده در موضع دامنگانون بیست کروهی
احمدنگر قرار نزول دادند روز دیگر در قصبه جاکیر از محال ولایت نظام الملک
نزول نموده آن سرزمین را در روز طلب دلاوران بحواله داد کاستها سپه
او از بروز استقلال عمال او را متصرف شده بضبط در آوردند روز دیگر
حوالی قلعه یلکی معسکر اقبال گشت اهل القلعه باستظهار حصانت حصار تمام
تجلد پیش آمده ابرار و اظهار جلادت بتقدیم بیادبی اقدام نمودند و برج و باره
بر آمده دست به بندوق افکنی و بان اندازی گشودند اعظم خان بسبب
اینکه گشت تا هنگام که موجب آزار پیاده سپاهان سرزده بکبر و بکین رسیده از راه
سمت بر بادیت متحصنان تسخیر آن حصن حصین بالشتی بی التفیب ملحار
و ضم اسباب قلعه‌گیری برق اندازان و کمانداران را بحکم یورش مجبور نموده
همگنان از راه کمال دلاوری طبعی و تهور ذاتی بی مبالات راهی شده روی
بپای حصار نهادند با آنکه از درون و بیرون جنگ در پیوسته متحصنان مردانه
در مدافعه و مواجهه کوشیده دست یازو بسر بازوی و جانفشانی بر گشودند
لیکن بدستیاری عون و صون الهی بهادران بمثابه‌ای و جرجر که همگی به آبخود را از آب
و آتش نیندازه و بر روی توپ و تفنگ شده در عرض یک ساعت این که معامله یورش
بطول کشد حصار را با آن استواری در حوزه تصرف در آوردند و جمعی کثیر بعقب
رسیده بقیة السیف که زیاده از پانصد کس بودند تن بقید دادند سوانح این
ایام سعادت انجام بهشت تجسیم آنکه از ماه الهی گشتن خاطر اقدس بنظاره
زنگاه که آزه و شکار اطراف او نموده نزول همایون بدان فرخنده

و بالغنده سوار و خلعت و خنجر مرصع و اسپ با زین زر او نسا مرتبه منصب دو هزاری ذات

و دو هزار سوار و خلعت و خنجر و اسپ به ساباجی پسر با هوجی تا نهیب منصب و خلعت

و خنجر و اسپ به بابوجی و هیلوجی و تاناجی هر یک منصب هزاری و پانصدی ذات و پنجصد

پنجاه سوار و انعام مبلغ هشتاد هزار روپیه نقد سرفراز یافتند چون درین ایام

خبر رسید که خانجهان و دریا با کمهان او از بنکیا پیوسته بجهت سیوکانون

با این مجمع اقران بجنگ ساخته بعدازان متوجه بیجاپور شده میخواهد که از راه ... آباد

سازند لهذا اعظم خان را با عمده هزار سوار که در آن اوان ... بوده بود و

از سیر الشکر ... شده بتجرد استحکام اواره ... کا هره ورود ناسعود الفاف

به دولت آباد و ناچار نظام آباد را که در نزدیکی قسلو دولت آباد و اقدامات نموده

او بود خالی کرده بناه بقلعه برد و از بجهت چه از نخوست قدم افغانان در آن

و در آن نواحی قحطی بارش نشده چنانکه بر بنه رسید سایر آن زمین کیا از بارش

افتاد و بلکه زمین علف نباتات پر بیش جا از حبوب حیوانات ... آن و بایں علت

قلت غله و کثرت علاف بر سر حیوانات عسکر چه جا از اس در امکان متعذر و متعسر بود ناچار

اعظم خان استقبال آن بر اندیشان را بوقت چه حواله نموده بالفعل نتیجه

و تادیب عزیز خان هیلول را که در آن اوان در دهار رو بر زوال ما مبارک

در نشستن بنیاد همت نموده متوجه سمت ... گردید چون موکب اقبال پای

ان کهات رسیده اراده بر آمدن نمود فوجی از مردم ... که از نیم لشکر

منصور جدا گشته سر گروه بعهده ایشان بود راه بر سپاه ظفر پناه گرفتند

اهتمام خان میر آتش با جمعی از برق اندازان که بر سر بار لشکر آینده بر آمدن

کوتاهی نموده با ایشان بر خورده آن خاکساران را بر باد دادند و ... شعله فنا

... ساختند و در آن ... جمعی کثیر را از کوه راه تنگ ... ابلد

یکی از آن پس عدد رفته بود چندان اثری پذیرای او مترتب نگشت معهذا از جهت
یاقوت وارد که مجلدکانون منزل در شستند خاطر اعظم خان متردد بود
لاجرم بحکم مشورت پیشتر تدبیر و دستور پیر ارادهٔ تعاقب خانجهان بقاعده
در زیره بار کشت بسوی بیر قرار داد و اندیشه صواب پیشه نمود و در همان روز
اعظم خان و اهل بیر رسید یاقوت خان بسره اردو در طرف قمری رسید و چون
حقیقت واقع از قرار واقع معروض حضرت گشت پادشاه حق شناس
از روی قدردانی بجلدوی این خدمت شایسته هر یک از سرداران و ارباب
مناصب رعایتی مناسب پایه و حال نموده بعنایت خلعت و اسب و فیل
و اضافه منصب قرار فرمودند از سوانح این ایام چون ساهوجی بهونسله بدار
کشته شدن جادو نرا و پدر زنش از نظام الملک رمیده خاطر گشته در جاگیر خود
بوده جا کنه کم دست نظام الملک در آن مقام پا و بمیر نشد کرفته بخاطر جمع آرمیده
بود و همدر آن ایام باعظم خان نوشته که چون این کمینه غلام را سعادت
همات و بخت کار فرما گشته ارادهٔ بندگی درگاه دارد اگر از راه خیرخواهی
درگاه عرضداشت نموده فرمان عاطفت عنوان که در معنی امان نامه
مشتمل بر استمالت باشد در خورست که بهر آنچه در آن حالت با کمال جمعیت
درگاه می شتابد بنابر آن اعظم خان حقیقت به درگاه معلی معروض داشت
زبان فیضان آن بر طبق التجا التماس او طغرای صدور یافت لاجرم
حوالی آن و نیست پنجمان و دو هزار سوار آمده باعظم خان پیوست
الله مرام شرف ساهوجی بمنصب پنجهزاری ذات و سوار و انعام خلعت
مرصع و شمشیر و نقاره و اسب و فیل و دو لک روپیه نقد سرفرازی یافت
از کسی یافت و مناجی برادرزاده او بمنصب سه هزاری ذات و هزار سوار

وقت یافت لاجرم آنرا با خود بحساب سهل و شب بزرگ گرفته این پیروزی صفت را
عزیمت عظیم الشان شب بقدر قدرت و قوت نگاه بود در آمده بابت عزیمت
هرچند شدید بند بر راه فرار سر کرده ناتوان در جوند و نیز دور جا رها یافت
ناتوان یافت نگیر شتافته بیکبار رفته رفته جان بدربرد و ازین حال
اعظم خان درویش محمد کینه بای را با چندی از مردم جلد پیرار و جمعی دیگر
از بندهای پادشاهی بتعاقب او فرستاده و خود نیز با وجود ترددی نامده که مراکب
با جادران بتوالی در تعقیب شتافت و زین تعاقب سعید تن از افغانان
دیوسار را اسیر و دستگیر گشته اکثر اهل عیال ایشان بدست افتاد و بیشتر
مردم کار آمدنی آن نابکار سوای آنکه بنابر اندراز رحم کاردار کار رفته
بودند با لباس جرم در بر نوری که در زیر آن در نشستند سر بدر برده و
باقی رستیان و بلوچ رساب جا بجا گذرانشتند و خانمان جریده و سنگها
با مرکشایه مردمی پریشان حال نیم جانی از میان نگران برده حال
جز عیال خود را بر رستیان سوار کرده عماری فیل را از روی پا جاری سر
گذرانشته با کمال خواری بی اعتبار دستکش از آن پایه عزت و ابحا به
رفعت و کامکاری که همه را انبار با سیاسی وحش باشند الحق درباخته
بود خود را بدر برون کوهسار انجرود کشید و آن فیل عماری را و دولتی
نزد اعظم خان فرستاده با سپاه العزت دستگاه با اشنا مکان
چون آن جباریاران اعظم سرور بدان آن نامرادها را مخالی بنا در ورانو قت
ظلمت میان جان آن تیره روان رسیده به سپاه شب تار روز
آمدند انواع لشکر خان امواج را در ساحل رودی که دروان کج دلی
دستور فرود آمدن داد و چون شب از در رسید بنا بر آنکه این

فتاد در حین آن جای بپرداید لیکن ایشان میرفتند تیر تفنگی به بهادر رسید که بر زره رسیده
از پا انداخت و بر سر رام نام راجپوتی از مردم بهارسنگه مانند قضای سیه
مبرم بر سر او رسیده خواست که آن نیم بسمل تیغ قضا نازل را تمام
کشش کمند قضا را بهادر در ریاب حرکت انداخته بدست و بازوی
در آمدن جمدهری بر ران او انداخت چون اندازان از کار
افتاده زخم کاری کارگر شد و بر سر رام از نشتر قدرت دست و قوت تمام
جمدهری بر گلوگاه آورده کارش را با تمام رسانید و سر آن زیاده
سر بد اختر را جدا کرده با سلاح و اسب و انگشتر جواهر آن کم گشته
اثر را بجهت علامت بتصدیق صدق نیز و اعظم خان آورد و خان بزرگوار
بهادر را با تمام به بر سر رام وا داده همان خاتم بدخاتمت را بجهت نشانی
فتح و بدرگاه فرستاده و بر سر ایام سرکش را بدر دروازه قلعه اسیر آویخته
و بهادران موکب اقبال با سه کروه از دنبال آن گروه ادبار مآل
تاخته جمعی انبوه را در طی راه سپاه فرار البوار رسانیدند چون اعظم خان
از لوازم تعاقب بر در جست بنابر آنکه از یک پهر شب تا فراز روز زیاده
از بیست کروه مسافت طی کرده اکثر اوقات شبانروز در تر و خشکی
گذرانیده بود ناچار مصلحت وقت دیدن در دید که سعادت مندان
میدان جهاد و یکه تازان مضمار جد و اجتهاد را چندی از ایام توقف
دهند تا ستوران نعل از پا انداخته و رستمان فرسوده کوکبه اقبال را که جرم هلال
جرم نعال میرسید و کوهر ستاره بیک گام پیچیدن سایر ستاره بجای سبیج
سیر و بر و رآسوده سازند شاید که در عرض این حالت به نیاله لشکر ظفر اثر
از رسید و چون خانجهان بالعجله همین قدر توقف لشکر رسانید

وچندرمن بندبلیه و بچیره دلاوران را مبالغه و تاکید تمام بکوه برافرازد و
همگنان را از همه رو دل داده و نیرو افروز مقاران اینحال که دولتخواهان
دولت ابد الاتصال در چرخه دار و گیر داد امر در مروانگیختی داده
مانند کمند بازو بعدو بندی و کمین کشاری کشاده بودند دلاوران
طرف مخالف نیز در معرکه زد و خورد و چون تیغ تیر و خنجر خون ریز دم از تیز
زده زخمهای کاری میخوردند از آن جا که خود کاری توفیق در همه وقت
و همه حال قرین شفیق و رفیق طریق هواخواهان اینحضر نشستا و صولت
کوکبه موکب اقبال پادشاه که مانند افواج لشکر امواج بلا در پی رسیده
ماه تا ماهی را فرو گرفتند چنین رعب بیم ازو بر دل هجوم آورده پای ثبات
و قرار بهادر ناکوزراز جا رفته براه فرار شتافت چون آن مخذول
حرمان جهان ارزوی استظهار او پشت گرم به نیروی اعقاب او
تجوین بازو بود و گروه انبوه افغانان زیاده سه هزار از راه پای سرداری
فراری گردیده سر خود گرفتند و بیاده حمله جمله قرار بهادران پایدار
بر پایی راه پویه سر کرده بنایان کوه راهی شدند عساکر قاهره چون
نازل از کوه از فراز کوه شعله افروز آتش جانسوز کین گشته بدو [illegible]
سرور پیلا از مقتولان نهاده و دیده که از آن قدر انداز ایغار دار و گیر
نموده آن اجلی رسیدگان کار خود اکبررا دیران سرانه [illegible]
سر گرفته مریخ زوبع چنبر جون گرفته از آشیانهای تن بر دوزدوانید
برسبیل اتفاق بانگهانیه از فلک لطایف آسمانی که اکثر ذو قابات
نیار تقدیر اندازیها قضا سهام غیبی بر نشانهای دلنشین بجای خود
کی هنگامه رزم که برق انداز آن از شمشیر ازه فتیله [illegible] آتش

د:

باآثار مقابله بهادرخان و دیگر دلاوران مقابلهٔ ایشان باز داشت
و بهادرخان و همراهان و همراهان او که اندک مایه مردمی بیش نبودند
ناچار پیاده شده روبروی ایشان آماده کارزار گشتند و با وجود
قلت اولیا جمعی کثیر از اعدای دولت را اندک اشتغال چنان راهی خستند
محلد دراین روز دلیران عسکرها و بدفرجام کارستانی و در عرصه کارزار
بروی کار آورده روکش کارنامه رستم و اسفندیار ساختند که روزگار
مضمون آن در ضمن آن صحایف یادگار و شاهنامه نامی مانند شاهنامه
بر صحیفه روزگار خواهد ماند خصوص بهادرخان روهیله که به نیروی دلیری
ذاتی و بهادری جبلی چون کوه پابرجا قدم ثبات و قرار استوار ساخته
بزد و خورد درآمد چندانکه چندین تن را زخمی ساخته جمعی کثیر را از جدار
از پای در انداخت خود نیز از زخم تیر یکی بر رو و دیگری بر پهلو برداشته
از پرتو زخم او همانا روی تازه یافت و زهره دار اسپ حاله نیز چون
مع اندار یکا برزار درافتاده چندین بار از پا درآورد و با جمعی از راجپوتان
راجکار آمد و سپیدار خان و خواص خان و مرحمت خان عرصه کارزار
تنگ دیده دیوار سنگ بستی را که بر بلندیست آن کمر واقع بود سپر به
استظهار ساخته در پناه آن به تیراندازی درآمدند و راجه بهار سنگه
بندیله که در اقل فوج برانعاز بودند خود را به بهادرخان رسانیده
نبرد داد شایستگی بجا آوردند راجه جی سنگه و راجه بیتلداس و راجه
انوپ سنگه وغیره که از سمت دیگر بکوه درآمده بودند در بین وقت
بوقت رسیده خود را به مدد یاران رسانیدند و اعظم خان با تمامت
پادشاهی صحاب جمعی خود را تا دامان کوه رسانیده ملاحی آن وراء صعود نموده

بنا بر گشوده بودند تورک برکت اقبال از هم پاشیده بر قرار اول بجا ثبت
چنانچه با اکثر سرداران بار مسلمان در احدوث اندک مایه مردمی که از عشایر
نامور تنسی دنبال را غنیمت [illegible] شمردند اقدام ثبات فشرده چون هم آن بود
که تا فراهم آمدن جمع عسکر غنیم بر ایشان روزگار و رعایت جدیت
فرصت وقت غنیمت اندیشی کشته از پیش بدر روند ناچار امرای نامدار با اعتماد
تائیدات الهی اقبال با اعتقاد کارگری دولت ابد پیما اقبال از دنبال ایشان
روی بالای کوه روانه شدند نجیب بهادر خان داهیام خان و [illegible] بسیار
جماعه سرداری بشایست الهی و حمایت اقبال پادشاهی بسیو کوه برآمده
روی بسوی آن تیره رای نهادند و چون خانجهان دید که چندی از بندهای
درگاه فیروز زمین در راه آن که مانند تنزل فضای آسمان بلندی [illegible]
ولشکر فوجی از پیش ایشان یکسال است بالای کوهسار برآمدند و دیگر
دلاوران نیز فوج فوج شتاب سیلاب سر در نشیب روی به زیر کوه آورده
از بیم و اضطرابت تمام نکورا و در ده سر رشته خود از دست داده
از کف گذاشت خصوص از نزدیک رسیدن بهادران نیکو که اگر
فی المثل به هنگام گرمی [illegible] گیر و دار ازافتاد [illegible] و سردی کوه ثابت
قدم ورزانیده تو قفت از جای ملک [illegible] در آید چنانچه مضمون این منظوم
همانا حسب حال هر یک از ایشان است [illegible] شو و تیغ [illegible] اوکر می
تیغ بر کوهسار زد در این حال تزلزل در بنیاد قرار و تحمل او راه یافته بربط
وشکست شد ناچار از روی اضطرار [illegible] فیلی را که عیال یا می مانده او
بر آن سوار بوده به راه سیوکانون راهی ساخته خود به ثبات قدم دارید
و برادرزاده خود را که بهادر نامی بود و توقف کلی برهم و بهادر برادر زاده

و بهادر خان و راو سور و سردار خان و خواص خان و جان نثار خان
و راجه بیتلداس و راجه بهار سنگه و انوپ سنگه و ارجن برادر راو کرن
و مرحمت خان و چندر من بندیله و اهتمام خان و کیلوجی و داود حرام
و جگدیو و سایر امرای دکن و منصبداران و احدیان جوشن پوش ستیزه پیکر
شب گذشته راهی گشته هنگام صبح اطراف خان جهان را فرو گرفتند آن
سر تیره اختر را از ورود لشکر این منصوره که باعث شکست اصلی
و استیصال کلی او بود غریو از جان برخاست و ناچار به بیقراری سپید
بر روی اسب بکار بر نشسته سمند باد پای بر نشسته از راه اضطرار روبروی چندین
هزار تن شعله سرکش گشت و پیاده جمله با رفقی شیران اقبال را چون شعله
برود میر حسن اشتغال داده بهنگامه افسرده خود را نیم گرم ساخت افواج
منصوره متعاقب یکدیگر روی به رزمها و نخست راجه جیسنگه سردار
هراول با راجه بیتلداس و امرای و سایر راجپوتان حمله آور شد بعد از آن
سپهدار خان و بابها دران ولد دریا که بر عکس پدر خلف منش گوهر در آینه
عقیدت و مرآت ارادتش چو صورت صفای اخلاص و نقش وفا و وداد
منقور شده جلو انداخت آنگاه خواص خان و سردار خان و مرحمت خان
بخشی احدیان و اهتمام خان داروغه توپخانه و سایر برقندازان
از دنبال ایشان سیل بنگاه و برق خرمن آن سیاه بخت شده
جمعیت ایشان را چون روزگار ابتر بداندیشان پریشان ساختند
جا بجا جمع پرتال و اسباب و اموال خصوص تمامی اسپهای انجا را که تاراج کرده
غنیم آن اشتغال ورزیدند بجا گذاشته رو به هزیمت و بالکوهها و در جنگل
اکثر تابعان امرا و احدیان تاراج غنایم غنیم را فوز عظیم دانسته دست

از دین و ترویج پذیرفت که نظّاران بکرد انظار این ادوار بمنظر روزگار در آیینه ها باشند
نوادر عجیبی و لطایف و مراسم غریب را ابنا و آبای دهر و دواهی بظهور آمده
درنهایت منسق معاش و طرق سلک عیشی بر بختیار خان تنگ شده و نمود از سوانح دولت
ابد انتما که درین ایام چهره نما گشت ترکتاز فوج ظفر طراز از اعاظم سلطنت
برخان جهان و فیروزی یافتن اولیای دولت لایزالی بر زور نیران بر منشیه
بر روزگار جبن بعد از انقضای موسم برسات عسکر فیروز اثر از جا در آمده
مستعد کارزار شد و بمقارن این حال نوشته آصف خان سپهسالار اعظم خان
رسید لاجرم سیلاب افواج بحر امواج که شعبه از دریای لشکر قلزم تلاطم است
بطغیان در آمده باهنگ استیصال و گوشمال مردم بی نظام و خانجهان
تیره سرانجام متوجه شد از جوش آن جیش شورش انگیز که ستاره ها تا حیث
دکن بر روی زمین آشوب خیز گشته آثار روز محشر و نشور روز رستخیز بوضوح ظهور
آمده بهلول و مقرب خان و سایر مردم نظام الملک که در جالنا پور برسات گذرانیده
بودند از آوازه نهضت موکب منصوره بیجا و بیجا شده بسوی بالاگهات
فرار نموده اعظم خان در همان زمان برخان جهان که در نواحی بیر موسم
برسات گذرانیده انتظار اجتماع سرداران و رسید نشست جلو ریز
آورده بقصد گوشمال آن نوشت که تا مردم خود را قسلوه برآورده تا رسیدن
لشکر او را مشغول سازد و در هنگامی که خان جهان در موضع راجوری
اسباب و اسلحه سواران را که بدست آورده بود بر افغانان قسمت
می نمود او در وجها یموری را در موضع مجلگاون با تمام با قوت جمالی
و مالوجی و دیگر ... خان و میرعبدالله خان و رفیع خان که گذشته که از دنبال
نمود و خود را باتفاق سپهدار خان و راجه جهار سنگه و جبیتله

سردار کل و سایر سرداران و دیگر که در مراتب و مناصب پایه اعتبار از دیگری
برتر شمرند النفس موافقت دلی رسته به نشست چه سایر ایشان که در سلک عسکر
بمثابه باقی اعضای رئیسه بودند کما ینبغی متابعت او نمودند و در هر کار او نیز
با ایشان بنابر مواسی پسندیده که سزاوار هم سردار نهایت بظهور می آورد
و از این رو میانه او و شایسته خان بحسن وفاق گذشت تمام صورت به نسبت
چنانچه مذکور شد دیگر در عرض امدت حقیقت واقعه معروض پایه سریر اعلی گردید
رای صواب آرای حضرت شاهنشاهی بمقتضای وقت اقتضای آن نمود که سرداری
تعیین فرمایند که کل عسکر را از رو قابلیت هم و امید در درجه اعلی باشد و سرداران
دیگر را با او خیال برابری در خاطر النفس نتواند بست و همگنان را از متابعت
صلاح دید و عمل بمقتضای تدبیر او گزیری نبوده گریزی نباشد لاجرم مولد
سردار کل سپاه به یمین الدوله امین الملة نامزد فرموده در وقت
رخصت خلعت فاخره با چار قب زربفت زردوزی و جیغه و شمشیر مرصع و دو اسب
عربی و عراقی مزین به زین مرصع و فیل خاصه با یراق نقره مرحمت نمودند و
و شایسته خان خلف آن والا شان جیغه مرصع با خلعت و اسب والا گهر
بخدمت بخشیگری فوج مذکوره و خلعت و اسب یافته رخصت گردیدند چون
عبدالله خان همان عارضه سید مظفر خان مبتلا شده بود حسب الامر الانور
متوجه حضور گشته بمعالجه حکیم صحت یافت بولادچی گوکلی از اعیان
نظام الملک و افغان عسکر منصور گشته بموجب التماس بهرکان بمنصب
هزاری دو هزار سوار سرفراز یافت چهاردهم ابان موافق ۲۳ شنبه
سلخ ربیع الاول سنه ۴۷ هجری جشن وزن قمری سال چهل و یکم از عمر ابد مقرون
که از حساب افزون و از شمار بیرون ترتیب یافته و الحق فردوس آیین

ازین جمله آنکه چون خواجه ابوالحسن بعد از انقضای موسم برسات باتفاق جمعی از
دیگر بندها روانه مقصد شد افواج منصوره را سه بخش نموده خان زمان
و بسر خان و ظفر خان را سردار این فوجها نامزد ساخت مقرر نمود
که ازین افواج یکی هراول و در وقت کوچ نوبت فوجی هراولی فوجی بجنداول
باشد و بمنزل قیام نمایند چون گماشتهای نظام الملک رعایای ابوالدیت را
کوچانیده بتنگ ره و جنگلهای دشوار گذار فرستاده چنانچه دران نواحی
بلکه اطراف محال دور دست مزارع دانه نام و نشان نمانده بود و از
از رهگذر قلت غله و کثرت سپاه و غله و قحط از دور رعایا و دیوان قحط
خوراک بجایی رسید که نزدیک بود که محال توقف دران محال دو روز نیابد محال
باشد لاجرم بادشاهزاده باشاره خواجه لشکر ظفر اثر را از هر طرف تاخت
آورده و دو دست بتاراج و نهب و غارت گشاده و در هر تاخت آذوقه
بسیار بدست آوردند و گرانی و نایابی آذوقه لختی کمی پذیرفت
در اثنای این حال خبر رسید که نظام الملک گروهی انبوه از سوار و پیاده بسرداری
مخدار خان و عنبر خان و غیره تعیین نموده که اطراف معسکر اقبال را
از دور احاطه نموده شبها بان انداز شوند و ناهنجاری ورزانند
و خان زمان و ظفر خان با فوج کثرت شعار و رسانیده یلغار کرده
متصل صبح چون قضای ناگهان بر سر ایشان نازل شده جمعی کثیر را مقتول
ساخته چندی را اسیر و دستگیر نموده و اسباب اموال و رجال ایشان را بالکل
متصرف شده قرین ظفر معاودت نمودند میان [illegible]
از [illegible] اکبری [illegible]
چون میان اعظم خان [illegible] در سه او [illegible]

خان نهاده قریب شش کروه از عقب ایشان رفته و سر ازین حالی
بار برو رشته مظفر و منصور بشهر مراجعت نموده حقیقت واقعه را از قرار
واقع در عرض فتحنامه عز صدار یافت بادشاه حق شناس سعید خان را
بیانه مشمول انواع عنایات خاصه بمرحمت خلعت فاخره و شمشیر خاصه
اضافه هزاری ذات و پانصد سوار بر نواخته از اصل و اضافه بمنصب
هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار پایه اعتبارش افزودند چون
بعرض رسید که ولایت خان دست بیاضی قلعه دار احمدنگر مراحله بادیه
رحلت را پیموده الجهان ... شد بنابر آن جان نثار خان را بعنایت خلعت
و نقاره و منصب دو هزاری و پانصدی دو هزار سوار از اصل و اضافه و انعام
چهل هزار روپیه نقد اکرام بخشیده بتقدیم خدمت مذکور تعیین و مرخص ساختند
سید نظام ولد سید صدر جهان بخطاب مرتضی خانی سعادت اندوخته
از عنایات بیشترین سررشته نظم احوالش بسمت انتظام پذیرفت بعرض مقدس رسید
که یاقوت از عمده های نظام الملک با فتح خان صوفی و ساوارت خان و شیرزه خان
از رکن خان و وزراء آن را زاده و مبدیند منصب والیش سه هزاری و دو هزار سوار
و منصب هر کدام از آن سه نفر هزاری و پانصدی پانصد سوار بتجویز خان مذکور
قرار یافته از محال مفتوحه تلنگانه جاگیر بتنخواه کردند حکیم صادق که از ربیت
توران زمین مراجعت نموده بود بر توسجده این آستان عرش نشان
ناصیه بخت را فروغ سعادت بخشیده چون درین ایام سید مظفر خان
سردار فوج هراول اعظم خان را درمی در حوالی ناقص بهر رسیده از کار
رود آن حسب الامر والا متوجه درگاه گشته راجه جی سنگه بجا او مقرر شد
از سوانح این اوقات خجسته موکب اقبال است بر غنیم و سرحد ناسک و صورت

کذارند از حصار بر آمده بشعلهٔ تیغ آبدار که هم خاصیت ... نار ... بی نسبت السنی
در خرمن حیات المنافقان می‌زدند و بیمن همای اقبال حضرت جهانبانی از انجا
که توجه مانند یافتیار حیات بر دراز نیه کار حرب البحر و خوریاخ‌ها می‌کنند بر اعدای
دولت نالایق آمده بیشتر از تسبیح که بر مخالفان بسالم دعا لم معاودت نمودند
و در عرض این ایام از روز التفرقه آثار پریشان از روزگار هیئت اجتماعی
به بناه تحصنا در آمده بر حصار یورش نمودند سعید خان و ما نجا و عون و حول
الهیه و اعتقاد همراهی مانند پادشاهی مور ملخها را با اهل توپخانه حوالت نموده
با دلاوران کارزار نموده از حصار بیرون تاخت و السنه کین دشمنان
دین بر افروخته مانند برق جهان سوز بر غنیم سینه کلیم تیره روز حمله انداخت
و بمجرد امداد الهی باندک کششی و کوششی بر ایشان غلبه نموده قتل و کشش
بسیار بظهور رساند و بقیه السیف آن خیره سران چون بخت خود سیاه
و مغلوب و منکوب بوادی فرار شتافتند و بنا بر آنکه جمعی انبوه از آن گروه بر کنند از
و مجلدیت مجال نبردن یافته و با غایت از شکست سران خود خبردار نشدند
و بیم آن بود که هنگام تعاقب بر میان غنیم ان بد عاقبتان خبردار شده
روی تسخیر حصار آرند لاجرم دولت خواهان صلاح در توقف دیده
نخست بدفع ایشان پرداختند و جلو ریز بر ایشان تاختند خلقی
نامعدود را منیت و نابود و باقی را بر ایشان رسیده و دستگیر ساختند
و جمعی کثیر که از بیم شمشیر کار دیوار بنای محکم و خانهای استوار پناه برده
بودند آتش در آن خانها زده بشعلهٔ انتقام دود از وجود دود مار
از روزگار ایشان بر آوردند و چون خاطر از رهگذر آن جماعت
از روزگار جمع ساختند بر سبیل تعاقب سر در دنبال
الی الاذ...

جنگ و جدال و چپ و دستور را افراشته آورده در تولم گذرهای بغت گروهی لشکر و کمال الدین
پیوستند و او بستر بار رسیدن ایشان افغانان نواحی لتا و روز اسمعو محمد زیی
دلکیاری و خلیل و مهمند و داودزهی و یوسف زیی و برکلدزیی و امثال ایشان
ازان طائفه پریشان روزگار را جمع ساخته بود با اتفاق یکدیگر شعله افروز
آتش عصیان شده به مدمه افسون او بار دیگر هنگامه فتنه و بغی و طغیان را
گرم ساختند و در روز شنبه غره امرداد به لشکر رسیده ظاهر اثر السپاهی سیاه
چون باطن تاریکیان تیره و روی تیره ظاهر اثر الظلمت کفر و کفران فرو
گرفتند سعید خان و جنیدر از بندهای درگاه ملک شمشیر خان و شکر الله ولد
لشکر خان و جلال و جلال پسران و لد و ران کاکره و سید باکی و دیگر دلاوران
راضی بتحصین شده برالسر شدند که در بیرون با ایشان روبرو شوند
لیکن چون ملاحظه مصلحت وقت ضرور بود یکبار قطع نظر از مراعات لوازم
حزم نمودن از طور خرد دور بود ناچار از راه حزم و دوراندیشی قرار بران
دادند که چندی از درون با مخالفان بمقام مدافعه در آیند و چون خاطر
از شکست و ریخت قلعه جمع گشتند یکباره بهیئت مجموعی برآمده در یکدم باز
از بغی کار الخاجه بر ایشان برازند سعید خان جابجا مردم را بمحافظت
تعین نموده سپاهیان کارزار نموده کارزار دیده برابنای بد سرشت
بد اهل و مخارج بار در شتت و حقود با پسران و تابینان آرام حرام گرفته
دمی از مراعات شرایط حفظ و ضبط و مراسم سعی و تردد بیار نمند و در ایام
محاصره هر گاه که مخالفان تباه اندیش از راه تهور در آمده اندراس می نمودند
بهادران خندق فست جلادت شعار بضرب تیر و تفنگ خاک وجود نابودان خاکسار
ابرالبحر فنا بر میداوند و اکثر از مردان کار مجا فظه ... جلیلا به مخالیان

حشمت سلیمان زمان وجود موری نوازد چه مایه که در پرورش کبریای جلال او دیباچه
اولیای دولت ابد پیوند الشان شنیده حی ابلیمی ... از رجال ارود کوه بحر ترکستان
لیسیم ... در از موج ... ناکم الشوون مجلد ثنا برای آنونه بکمال الدین الدین ... الدین
و مهلکه ... حیثیت ... مکافات ... بجانب ... و خطاب ... نیز فرازی دادن
مکتوب ابلهٔ فریب مستکبر از کوته الطمع و ترغیب پوست آن جو سر بغور
معاندان رسیده بجبر ... او از جا در رانده و سایر افغانان را بمدد او خوانده و در آن
سرزمین سر بفتنه و فساد برآورد و چون سعید خان که در اوائل که در کوهات
اقامت ... از دست ... خان ... لشکر خان برا ... لشکر
ا ... کمال الدین ناقص که از اسفند ... خود کامی ...
... و در ... افغانان ... در ... نگ
... کابل ... افغانان را ... آورده با خود ... متوقر
ساخته که ... الله قدر خان و علیخان بیگ
... و ... و ... و ... را ...
و ... خود ... تعیین نموده خود در عرض ... بدره شاور
رسیده ... مستکبر ...
... و ... اطاعت و قبول ... در آمده
... الحکم ... موافقت
ساخته ... و ... در ... زمان ... آمده ...
... اوباش افغانان ... در ...
... و محمد زمان ... او فرستاد و ...
لشکر ... و ... و سایر ...

بعنوان احاطه دام مذکور بدام احاطه درآرد و بر وفق مدار را نهاده اند و نظار بار
باغ زین آباد رسانند چون فرموده بجا آمد آنحضرت فیل سوار بصیدگاه تشریف
برده یک قلاده را به بندوق خاصه صید فرموده و چهار بچه شیر را گرد و ارابه افگنی
که هر یک بپای و صدمه گرز البرز شکن حیدر خیبر در اساس حیدر شکنند و هر از شکاف
در دل کوه قاف می افکند بضرب دست صید کرده زنده بقید آوردند

خاصیت ادبار و لازم ماهیت ببر یکی روزگار است که هر بخت برگشته کشته
گرد آورده غبار هلاک و بوار بر روی روزگار و تارک اعتبار او افشاند
از تمثیل فنون چاره درباره او کار ابر طوفان بار کند هر آینه کرده تیره بختی
برگشته بود از و فرو به سر رنگ سیاه گلیمی از و شده اید و اگر بالفرض ابلهی
روزی یمن ما مدرست شده بدست گیر او بر خرید و فنون سعی و تدابیر گوناگون
بیکدیگر برآمیزند لامحاله ایمعانی در باده ببهبود او سودی نداده اثر برین مراتب
مترتب نگردد چنانچه که بخت و اقبال از و روگردانیده بجال تباه نجات بسیاهی
نشانده چندانکه دست و پا زد که آنچه بر روی کار رخنه آورده گرد او باز
رخوره دور کند بیشتر مغاک تیره فرو رفت که در پای لشکر جاقان
بحر و بر از پرسش جهت محیط خود یافت چون جنس و لکرد آنچه ورطه
بی سر و سرگردان مانده از هیچ رو راه بر رشد لاجرم بخاطر آورد که بتحریک
نامه و پیغام افغانان زیاده سر الشر حیدر را سو رسیده از جا در آرد و آهنگی
عبث قلب دلاوران بلکه غلبت بگرایی خاطر اولیای دولت
و غافل دلاوران از آنکه از غبار انگیزی شورش قدم در ره نهاد که در جنبش

بواقعیات بسته شده مقرر است که عهد و پیمان نمایان از آن دو ایشان را اسپ بهایت
و بهادران عهود آن مؤید عهد محکم اعتماد و قول و دول نهاد شده معروض داشتند که
بخشند از آن جا که مقتضای عفو و صفح آنحضرت است رقم بخشایش بر جرایم
جرایم و صحایف اعمال با ملازم همگنان کشیده فرمان مرحمت عنوان
بنام اعظم خان صادر فرمودند که تمکین باسرار ذوالفقار خان جبیشی
و او داجرا بر وکیل تو و سایر سرداران و کهنان را بدیده ایشان جرگه داد
چلدوی جنت الحکم مبلغ تسلیم چهار هزاری ۳ هزار سوار و عنایت خلعت و خنجر
و علم و نقاره و فیل و نیک زاده نیز ه اسپ را تسلیم ۳ هزاری هزار دو باتفاق
سوار و خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل مرصع و ده یک یک لک هزار روپیه
نقد بر سبیل مدد خرج به آنها داد و محال متعلقه زمین داری جاده هرا بدایشان و
[illegible] درست از سوانح این ایام منکشف ضمیر شاهنشاهی گشت
نیز و جشن ها و برکه عبارت [illegible] خصوص [illegible] و در
استحکام که طول آن دو هزار ذرعه با شاهی است بار [illegible]
و آن [illegible] از [illegible] انواع بهایم و سباع را
[illegible] می کنند و [illegible] از چهار سو [illegible] آورده در دیره ادا
[illegible] که مطلوب باشد [illegible] الکاه بقید
[illegible] در آوردکان [illegible] رسانید که در شکار [illegible]
[illegible] شده اند و چند [illegible] است که قراولان
[illegible] و با حافظ [illegible] نگر [illegible] چنانچه
[illegible] در [illegible] چشم مانند دیو در [illegible]
[illegible] با [illegible] اعلی حکم فرمودند که آنرا
[illegible]

دمار از روزگار ان بدکردار و فرزندان او بر آورد و تفصیل این واقعه
آنکه چون این تیره سرانجام با اهل و عیال از دو کوه و بیره از موکب اقبال بریده
بنظام الملک پیوست بنا بر آنکه تحقیقی و کافر نعمتی از و مکرر بوقوع پیوسته
لاجرم نظام الملک با وجود کوته اندیشی از راه دور بینی حذر است که او را
مدت آورده چند فرزندان مکافات و بند خانه مجازات بند خانه
با جز و مبدان دست تخویل و ازو و بنا بر آن این راز مضمر و سر بسته
محرم را با چند تن از محرمان خود در میان نهاده مقرر کرد که چون او
تحفه بیاید همگنان از همه سو دست تملک کرده او را در دو شکنجه بسازند
بعد از این قرار او کس فرستاده او را طلبید و بنا بر آنکه او از حقیقت
معامله آگاهی نداشت غافل با پسران خود بدان انجمن در آمده
بیا کاه ان گروه را از کمین گاه بر آمده دست به بستن ایشان
وند و ایشان دست به بند نداده شمشیرها از نیام کشیدند و بمقام
زد و خورد در آمده دست بمدافعه و ممانعت کشادند با وجود کشش
و کوشش تمام بجایی رسیده که کسی چاره جز تحمل قضا نشود بر او چنانچه
آخر کار از هجوم مردم نظام الملک با دو پسر کار آمدنی اصلا و را کبود و
و پیوست را و نبیره ان کس از بکار ایشان با دو تن کشته شدند چون واقعه رسید
به وقوع یافته ان فرومایه دلی که با همه بد بستی بود بجزای کردار ناهنجار
خود رسیدن او که هر جا تمام داشت و مدار کار با او بود چکیده پور او در
و تمامی احفاد و خویشان او در شیمان از دولت ابا و قرار بخود بتعلیم بسیار مکرر
وطن دیرینه خود که در نواحی جالنا بود واقعه ست تحقیق جستند و چون
نظام الملک بر ایشان دست نداشت در صدد تفقد و تجوی آن

دو صد سوار برافراخته بعنایت علم سرفرازش ساختند درین ایام ملتفت خان
پسر کروڑی فوج چنداول بدنیا آورده و از عنایت بعرا سیم ثبات قدم پهلو تهی
کرده توفیق بقا نیافت که مقصد تراشی بشنود از سوانح این ایام ترتیب یافتن
عید کلاه بیت رسم معهود این دولت خانه جاوید چنانچه هر ساله و رز در بر از ناه
تیزکه نخستین روز دوست در موسم زیارات است این جشن فرخنده بآئین
بادشاهانه ترتیب می یابد چون امسال عید تیرکان مسکو منید و ملوک عجم
نیز از عهد قدیم باز جو بسته این روز را عید گرفتندی محلها باین معنی شاهزاده های گرامی
والاقدر و امرای رفیع مقدار چراغهای مرصع بنواد جواهر و سایر بندهای
چراغهای مینا کاری و زرین و سیمین از گلدانهای سرشار رنگی جسته گذرانیده جان نثار
و بهر یک بر خور در تیشی ابر یک دو سه از اکبر آباد رسیده در فوج خواجه ابو الحسن
شرف تعین یافته جهت سرکشی و نسبت خلعت بالاپوش بمصحوب مکرمت خان که بجهت
استعلام خصوص صنایع [illegible] احوال موکب اقبال حضور معلی کیفیت لشکر ظفر اثر
ببالاگهات تعین شده بود بر این امرای عظام مرحمت شد از القابات
حسنه که درین ایام وقایع در تنبیه مقتول شدن خواجه برادر است [illegible] نموده
نظام الملک رزاقی که بحکم بندگان بدهاد از جاهای دولت آباد در دیگر بنا یاد و بهانی
فتح اعمال عمران کالکاک دارند جاهای صیانت نگرند چنانچه جاو و انراو مقهور
بدکوهر خود با پسران و پسر زادگان و خویشان و منتسبان [illegible]
قیمت چهار هزار [illegible] و پانزده سوار در [illegible] دولت جاوید طراز
سرفرازی در شنه [illegible] القدر [illegible] این نجواه بود از روی کار در
نشست بدولت جاوید که روی امید بسوی نظام الملک آورد
انتقام آورد از نظام الملک حواله نموده با شغل [illegible]

جمله دو گروه راه میان این دو گروه وست واو حاجیان و دریا خان
و عزت خان و بهلول که در فوج آن مقهور چند مخذول بودند چون بیشتر از
پیش فرستاده بود که مگر قابو یافته ابنا ریزد چنین نمایند چون آن نوبت اندک ماندها
نزدیک آمده بر حقیقت حال اطلاع یافتند همگنان را آگاه ساختند ناگاه از
اطراف شتافته و غافل کمین کشوده یکبار راه و برچند اول شدند و اولیای
اولیای دولت با وجود قلت از هست ابدا لکه دوازده هزار تن بودند ندیده
صولت شیر در آمده بر ایشان حمله آوردند و بعد طرفین مردان پایکوش
در داد مردی و مردانگی داده چندین تن از مرد افغان و مخالفان ستمگر
کشته جمعی کثیر زخمهای کاری برداشتند از جمله دلیران نام قیام حاله السادات
رحمت ابن شیر سنجاعت خان عرب که از خانه زادان مکرا آنده بودند
جان مراسم جان گذاری نموده بکار آمدند و از ملازمان ایشان نیز جمعی از
راجپوتان مثل راو سرسال برادرزاده راجه مانسنگه با دویست جوان در معرکه
جان سپاری افتاده رایت نیکنامی برافراختند و از بیست کرم سنی
از ایشور و بلسدو سنگها و رام کدیو بهوراجه چند جمعی مردی آشکار نموده جا
زخمها بر چهره زخمهای کاری رنگین ساخته در میدان جانسپاری افتادند چون
حقیقت بعضی ازینها بعرض رسید بادشاه حقایق آگاه رعایت حقوق جانسپاریها
جانسپار یادگار ماندگان ایشان را مشمول عنایت ساختند و پسران ایشان را
بمناصب والا نوازش و اطفال راجپوتان را بجاگیر فرزندان ایشان
دادند و راجه و دار کاورس را که زخمهای نمایان بکار آورده بود زخمهای کاری
برداشته در میدان افتاده بود احترام برداشت تمام جر نموده با بر روی
زخم گرایت دلیری و شان مردانگی ست رایت امتیاز بخشی یا جماعه نقد سپی

و شایسته خان بلوچ نفاقی در سرشت سرشته بود و عبدالصمد خان سردار این فوج مقرر گشته
حکم جلیل شد الیه خان بخصوص شبانه صد سوار از جلو و صد تفنگچی و صد بهادر سوار و یراق طلا و مطلا
و بهمین کیفیت و کمیت اسلحه مذکور بعبد مسعود داری گرزدار و از مغولان بهادر کارآزموده
که بحسب مقرر شده هر روز و صد احدی با گرزهای زرین و سیمین در دربار حاضر
بوده وقت سواری از جلو زمین که سعادت همراه رکاب باشند
عاطفت فرموده و به صد از احدیان گرزدار مذکور دولت قبضه شمشیر
و صد بهادر و سیر یراق نقره مرحمت فرموده و به صد از احدیان گرزدار
تمام احد نیک اکبر شاهزاده محمد شجاع را خدمت القابل فرمان قدر
نشان و خلعت که آقای محمد علی رسول دارای ایران که وزیر الا ملا بهادر رسیده
بود و برقسم زدند از آنجا که اصابت عین الکمال فرحها شد به
حال است و سوء چشمهای افلاک دیگ نظرها از انجم در چشم تیره حشم
زخم بموکب اقبال رسید و فوج افراسیاب متوقع بود چنداول فوج اعظم خان
رسید حقیقت این واقعه آنکه چون در هندوستان افواج غنیم معهود بنابر کثرت
سیر ایا فتنه از هم رد پر از بیابان و دقیقه تا آماده شده در اطراف سپاه
نصرت پناه گاهی از دور بخت تیره خویش مساعی میمونه اگر گاهی ز دلاوران
از اظهار تجلد و تهور در مقام دستبرد بر می شدند چون کار بسیار سعی
می کشیدند از فرار معهود با ریر سرکار خود در رفته راه فرار می سپردند
لذا هجوم افواج موکب اقبال بنابر فرط التماس از داخل شمرده آن ان
بدانند ایشان جنایت بیگانه اتفاقی در روز مذکور که چنداول فوج
اعظم خان ملتفت خان پسر او و چندی از راجپوتان منصبدار او و دلاوران
بهادر کرم مساعی نرسیده و چندی دیگر مقرر بود الحسنی اکثر رفته دور

از

بار دیگر بنوع اعظم خان بعد ما تعینه به اهتمام سید مظفر خان مقرر گشته روانه بالا گهات
گردید بعضی از نفایس نوادر و ظرایف تحف از نواب مهد علیا و شاهزادهای
کامکار و امرای نامدار بقیمت بیست لک روپیه بعنوان پیشکش از نظر اشرف
گذشته پرتو نظر قبول بر آن یافت و ممد زمین از زر حاجی محمد سعید کروری
وکیل عادلخان که بر بدر فیصل قضایا بکشاید و آوردن پیشکش و رشت
واصل سده کیوان درگاه گشته و بانعام ده هزار روپیه و دستی هزار روپیه سالانه
سرفراز یافت و دریا خان روهیله از سور بختی و تیره اختری از سوابق عنایات
پادشاهی قطع نظر نموده و از رعایت حقوق مراحم نامتناهی چشم پوشیده
پیشتر از آن که با خانجهان منظور داشته بود بموجب رحیم خان داماد عنبر حبشی
و سرور خان از نظام الملک جدا شده بکار فرمای سعادت دولت امید
بآستان دولت آشیانه آوردند اولین بمنصب پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار
و انعام خلعت و اسپ و فیل و دویمین بمنصب دو هزاری هزار سوار و سرکالی
بعنایت نقاره سر بلند و بلند آوازه گشتند چهارم اردیبهشت موافق بیستم
رخنده اختر زهره جبین از شبستان خلافت از مطلع امید والانوار
ثمار مانند طلوع نموده بحسن آرایش موسوم گشت شانزدهم ماه خواجه اخلاص
ولایت که به نسبت اختصاص یافته بود با نوازش خان و ظفر خان و شیخ فرید
خواجه فاضل مخدوم زاده و کرم الله ولد علی مردان خان و خواجه عبدالله
و جمعی از دیگر منصبداران و راجپوتان و برقندازان مرخص شد
و حکم الاصدار گذشت که چون شیر خان صوبه دار گجرات با کومکیان
آن ولایت بوده ملحق شود و بیست و سیوم عبدالله خان بهادر فیروز جنگ
از کالپی رسیده سعادت ملازمت اندوخت چون مهابت اعظم خان

عالم اسباب خاک آبدان از یمن قدوم و فیض حضور آنحضرت در بالش سپهر در خطاب

یافت و دولت خانهٔ آن دارالسلطنه که در ایام پادشاهزادگی [illegible]

در انقلاب و بیکسی رفیق [illegible] اساس یافته بعد از نزول اشرف [illegible]

دارالخلافه حوالی ابوالحسن که بتعاقب خان جهان [illegible] یافته بود

با بسیاری کوبکیان و وزیر خان [illegible] ملازمت [illegible]

از جلوس [illegible] دارالسلطنه [illegible]

مسند آرا [illegible] که در بین روز جهان افروز یعنی آغاز سیوم سال از جلوس

فرخنده و همایون خاقانی حضرت گیتی ستانی که در حقیقت [illegible]

[illegible] آب و رنگ بهار [illegible] شاهی از ورش نسیم [illegible]

گلکرده و در [illegible] سنان [illegible] سر [illegible]

و تفصیل [illegible] روز پنجشنبه که ۲۹ شهر [illegible] شعبان ۲۹ [illegible]

ساعت [illegible] که [illegible] اعظم [illegible]

[illegible] دارالسلطنه [illegible] عالم [illegible]

مرکز حقیقی [illegible] بارگاه [illegible] که محیط [illegible]

و اقبال استقبال فرموده [illegible]

باشیدن [illegible] صد [illegible] عدل [illegible] نمودن [illegible]

[illegible] نواب [illegible] از اصل و اضافه دوازده

[illegible]

[illegible] خان [illegible]

[illegible]

[illegible]

وفدائی خان و بهادر سنگه سید ملیه واله و رویگیان و بهمراهی راو رومیان خان

و بهادر سنگه و لدارا و رتن و راجه ها و دیرا فیروزن و رحمت خان کیش سنگه

بهادر بهادر و امام قلی و محمد حسین و شیرزاد جعفر خان نامی و حیات خان

ترین جمعی از منصبداران و ارد کمپهاس السنجان جبه داران و رازه

و سه هزار سوار تابینان یمین الدوله با یکصد سوار مردم را نا حلک سنگه

و شمار سپاهیان این فوج با اعدایان و برقندازان با نزده هزار از کار

بقلم در آید مجملا این سه دریای لشکر که فوج فوج امواج آنها از جوش پلنگ

تراکم و موج شور و شر بحر اکبر بایکمی آورد و کثرت سواد لشکر جبهه

کره خاک عبیر از فرو گرفته بود پهلو بر اعظمت چرخ اخضر میزد بتاریخ ۱۱۲۶ سفندار

مطابق بیستم شهر رجب سنه ۳۹ بکنار آب بیتی بتسخیر دکن جلوه یافته با فتح و

وصول ولایتها و همراهی اقبال پادشاهی بسمت بالاگهاتها راهی شدند

و ارادت خان بخطاب اعظم خانی و سرداری کل سپاه سرفرازی یافت

و بمقرر شد و راجه بخشکه و شایسته خان بصلاح دید بود کار کرده از آبده

صواب آمده و رنکدرند و روز دوشنبه ۲۲ اسفندار روز ساعتی سعادت

آثار که انجم شناسان اختر شمار بجهت وصول برهان پور اختیار نموده بودند

شاهنشاه جهان پناه عدو له اقبال بر فیل خجسته منظر فوج سوار شده اقبال

در رکاب اولیان با همین پادشاهانه برور شده و در هر قسم معموار و شهوار است

از یا بس و گوهرها رضوان نسیم [illegible] ان بدوبار [illegible] در آید و مانند شاخ

دیو کلسیم بهار [illegible] افشانی درم ریز لب کرد و چنانچه [illegible] سراپا [illegible] آب

[illegible] سلطان رو [illegible] آورد و [illegible] زرسکه نقره [illegible]

[illegible] ملمع سیم شد و [illegible] کرده [illegible]

برین موجب به همراهی این فوج مقرر گشت مهاراو سنگه بندیله و سید علی خان

باره و رسول خان شیخ زاده و داود خان و درانی برادر میر عبدالکریم قلی خان

شیخ زاده نورالدین قلی خان صفاهانی و احمد خان نیازی و سرسال گهواهه

راجه دوارکا داس و کرم سین راتهور و ملتفت خان و اله داد خان

و بلبهدر سیکهاوت و معمور خان و لدریب خان و شیام سنگه سیسودیه و

انجام خان قدیم و رام چند هاده و راو و دلپت سنگه راتهور و بلوک چند و اله داد

و جگناتهه راتهور و مکند داس هاده و ارجن کچهواهه و یاقوت خان حبشی

و کیلوجی مالوجی بهونسله و منباجی بهونسله و ساوت خان حریف و فخر الملک و سید اولیا

و شمار سپاه همراهی این فوج با سایر برقندازان و احدیان بیست هزار

کشید سردار و سوم راو جسکنه درین فوج جمعی کثیر از اعاظم امرا و منصبداران

بدین تفصیل و تعیین پذیرفتند لهراسپ خان و بهادر خان روهیله و سراج الدین خان

و راجه بهار سنگه بندیله و راجه بهلداس گور و راجه منروپ کچهواهه و ابراهیم

و جعفر و یوسف خان و دلیر خان شاه‌زادخان و عبدالنبی و راو رتن راتهور و الله داد خان

تهمند و راو بهار سنگه بنی خان قدیم و خانجهان کاکر و راجه سبهرام

و میرخان میانه و سیادت خان و اسد بیگ و خنجر خان و حسین خان و نور محمد

بالا و رای سر چند کچهواهه و بهیم سنگه سیسودیه و کریم داد و قاضی خان خزانچی

جمال الدین محمد شریف قدیم و محمد مراد قدیم و حسین عرب و فیروز

او و اجرام و جبار خان تهوری و حسن خان از منصب امرای قبل از تعیین

در وقت بندوبست نیز مقرر شد که چون لوای فیروزی فرمانروایی را ندانند

بسی از سیه سپهر بلند میسر شد قلیچ خان و ابوالحسن نقشبند

به تمرد جمعی سردار خان و راجه جیسنگه و بنا بر انتظام رتبه و

قضا توامان نبرد رکاب قهرمانان قهرمان الوس در باب سپاه نصرت پناه از حضور بایست
در اوایل ربیع الثانی سنه ۱۰۳۱ موافق ۲۵ و بماه الهی ساعتی مسعود در حضور نصفت
با کامیون که سعادت بی و مفتون و اقبال بدون مقرون بود با نجم مهر شعاع لوای
والا بجهت تسخیر و کشور مملکت جنوبی بر تفاع کیفیت و تفویض خدمت حراست
امور عزت مؤتمن الدوله اسلام خان سمت تحقیق پیوسته منصب با فضائل هزار سوار
چهار هزاری سه هزار سوار قرار یافت و معتمد خان از تغیر خان مذکور بخدمت بخشیگری
دویم و میرزا شجاع ولد شاه میرزا بخطاب نجابت خان و فوجداری کول سرفراز گردیدند
و بعد از روز مقدس شمسی سال و سی ام عمر جاوید قرین و بوقوع جشن سالگره مجموع
آن روز سعادت ازین فیروز کوچ در کوچ سوار شد و از روز که ساحت خطه خاندیس
از قدوم حضرت منصور که یادی از فتوحات فتح صورت بسته او را کش عرصه محشر گشته از هول
سطوت خسروانه او نیابت دولت سرتاسر مملکت جنوبی خالصه سرزمین شور کش
جرگه را بسحر انگیز شده انوع صعود در سوارشی طبور بریست از اوت خان صوبه دار الخانام
کوکبیان سعادت ملازمت اشرف دریافته با قرب خان باتمام ملک مصحف
مرصع و مهوت جامه و پاره مرصع پنجاه هزار روپیه نقد و کیهلوجی با تمام پنجاه هزار روپیه
و داود احرام با تمام چهل هزار روپیه و با نوع بموازی این مبلغ و منابعی
با تمام سی هزار روپیه و اسمعیل خان با تمام بیست و پنج هزار روپیه
سربلندی یافتند و بحرکت همت والا در سیع جهت عزم و جزم و حکم
قهرمان قهر و بسراودی القا و امر که سپهکاران امور جهانگیری و جهانبانی
اند بسر فوج عثمان موج از دلیران عرصه کارزار و قرنسو و کاف
روزگار سپردار نامه شدند گزیده مصاف و پیش قوش علاوه بر گردان
این امر نامزد گشتند اول آزادت خان امرای عظام چهار با مصاف

و معاملات منهج قویم و طریق مستقیم دین محمدی صلی الله علیه و سلم [illegible]
انوار سایر ارجای ممالک و حدود و دیار بر جاری سعود ملت احمدی قرار و استقرار گردیده [illegible]
رایت حیات و جلال در خدمت آنحضرت [illegible] ارکان [illegible]
و [illegible] چون بعنایت بی‌غایت ایزد و مبادی ایام خیر انجام شاهزاده [illegible]
تا هنگام جلوس داران روزگار سعادت [illegible] تا اکنون با وجود تمادی مدت
قلعها بر قصب تیغ شعله [illegible] سطوت و صولت [illegible] اولیای دولت [illegible] اتمام محبت [illegible]
بشور بخت سیاه [illegible] روز [illegible] و در [illegible] وقت کام کین خواهی از ملازمت
انتقام و [illegible] را انجام [illegible] بلادی [illegible] تا دام که کار [illegible] بهنگام
از [illegible] و معاملات تیغ زبان [illegible] باید قدم [illegible] مقدم را بر دم شمشیر تقدم
در رشته قطع و فصل مهمات را [illegible] تیغ جرائت [illegible] بعد جرم فرمان عالیشان
[illegible] عزت [illegible] نظام الملک صادر فرموده [illegible]
[illegible] تقدیر [illegible] تعلق [illegible] برگشته بود و [illegible] بندهای [illegible] فایده [illegible]
از نزول [illegible] بر سر انجام قرار داد و وفای [illegible] با آنکه روزگار [illegible]
[illegible] تزویر اندیشه و [illegible] انتقام کشیده کام خواران کام ستانند
و [illegible] روزگار را بر روزگار خود [illegible] بعد جرم
[illegible] اکنون [illegible] فرو چند [illegible]
[illegible] نقش [illegible] منصوبه باخت
[illegible] ساخت [illegible] ایام آنکه چون [illegible]
[illegible] نظام الملک [illegible]
[illegible] و پناه داده [illegible] نفاق
[illegible] فرمان
[illegible]

مخصوص اولاد ذکور ساخته و حصه اناث را بی بهره مطلق گذارند و در وقت خونخواری بر سر
قبیله از قبایل که دست یابند بی اعتنا و بیکار زنان را در بر آرند و نام جنبی از کسی
از روی کسبی و زبردستی از ادای حقوق آن بدانندیشان ابا کنند و چون
مال دیگری از اموال اهل قبیله بدست ایشان در آید دست از آن بر ندارند و
داد از مطلقا حق ملکیت بر عین مال خود شمرده هیچ جا بی تصرف خود در آرند
و از جمله جرایات شنیعه ایشان است که بر هر که دست یابند اموال او را متصرف
شده او را در ربقه بندگی در آرند و از روی جهل این صنیعه مباح گیرند که چون مقتول بوسیله
ایشان از دریافت مرتبه شهادت بدرجات والا فایز گشته در روز
جزا با ایشان همین دقیقه در حساب وقت بکنند و طلب مال نماید و باین وسیله
بحجه [illegible] حرمتی دست کسی از ربع ایشان بحسبه و بسبب این که تن به بند [illegible]
نهاده فان منقضی کرده و امثال این شناعات که شرح نتوان داد و چنانچه از
غایت کثرت بشمار در نیاید در میان ایشان استمرار دارد و لاجرم بعد از استماع
و اطلاع بر این مقدمات بی توقف فرمان گیتی مطاع از موقف خلافت شرف
نفاذ پذیرفت که لشکر خان و سایر متصدیان مهمات صوبه کابل این ضلالت
منشان را از ارتکاب این امور ناصواب که از طور خرد و طریقه شریعت دور است
باز دارند و بانواع تخویف و تهدید بیدار و وخامت عاقبت این اعتقادات واهیه
که مخالف شرع و عقل است متنبه سازند و اگر از این پس کسی باین عملهای شنیع
جرأت نماید او را تنبیه بلیغ نمایند و حسب الحکم شریعت غرا تازیانه و تیغ زاجر و حاکم
سازند مجملا در عرض اندک مدتی بر طبق امر جهان مطاع حضرت خلافت پناهی
که اوامر و نواهی آنحضرت مانند قضای بلیغ بر رود و وقوع آن از امکان با امتناع میگراید
مجموع آن بدعتهای ردیه و امور سیئه مرفوع گشته مبتدعان از آن ممنوع شدند و در حال

در جهاد و اعلای معالم ملت زهرا برافروخته بجای آن شعار شریعت غرا از ارکان جستند.
چنانچه آثار بدعت و ضلال یکباره از میان افتاده ارباب بغی و عناد و اصحاب زیغ و فساد
و الحاد که از زیر تیغ سیاست جسته اند همگی به مغولهای جبال و دره ها خزیده اند اهل صلاح
و سداد و اسلام و ایمان سالم و ایمن در روشنی آباد و فراغت خاطر شاد و ملی
زیسته اند چون از مضمون عریضه در زمان لشکرخان صاحب صوبه کابل ظاهر شد
که عموم جبال افغان تیره باطن بیراه نواحی آن خصوص قبیله عوزر جبلی که مریدان
بایزید مجهول بارکیه بنام مجهول اند که نزد ایشان به پیر روشنایی معروف است
بنابر پیروی آن سیه گمراه شیطان منش سامری کیش از راه رفته و بدلالت آن
غول وادی ضلالت بچاه جهالت افتاده اصلا عمل باحکام شریعت غرا نمیکنند
و از بعضی جبال مدار ونیشی و دیولی زعم بابا طلام او که عین الحاد و اباحت
و سینه باحکام ملت بیضا است نهاده اند از جمله بدون عقد نکاح مباشرت
زنان را مباح میدانند چنانچه بمجرد اینکه انجمنی ساخته و کاوی را ذبح کرده جمیع اطعام
کنند بی آنکه صیغه ایجاب و قبول بمیان آید ازدواج را در کنار و تصرف درآرند و
در اطلاق هم بهمین اکتفا کنند که سه سنگ ریزه گرفته بدست زن دهند و از کلا
از جمله کارهای ستوده شمارند با دوان غایت حرمت و زنا در انواع تصرف
در ایشان مجاز باید خواه جفت زن خود نزدیک هزار بار خواه زن گرفته بدیگری یار گذارند
و درین باب ایشان داد و بیداد البته از قطعاً اشتباه نمیرسد و چون فرزند
در خانه یکی از ایشان متولد باید گوش خر را بریده قطره چند خون از آن بجهت
بر زبان مولود چکانند تا گوشش بدان بردارند تا در باب چه گفته و دیگر کس
جابجا نگیر نیارد و بر هر یک از بچه دست بابند او در اینکه میل خوش آلتش
آنانکه زنی عقد او در گشته عربده و در خانه حرمت او را آزار دارند و مع متروکات

در حسن بیان او مجلی تحسین احسان و موقع قبول و استحسان وصول یافته و چون فصول

وابواب این کتاب حسابی متضمن فواید بیشمار و منافع بیحساب بود و ضوابط قواعد

کلی که باعث سهولت استخراج و استنباط عمل باشد در طی آن اندراج پذیرفته چنانچه

بالفعل اهل این فن از زیج ربع عملی مستغنی شده استخراج تقاویم ازین زایچه نامه

نامی مینمایند حسب الامر اشرف بعقیده تعمیم نفع آن و سهولت تفهیم و تفهم و تعلم و تعلیم

منجمان شهریان رصد بندان اوقلیدس کشان و درج نمایان و دقیقه رس عبارات

انرا بلغت شاهی ترجمه مینمودند امید که تا زبان باشد و استعمال بسیار باشد و امتداد

جداول تقویم سنی و شهری چون مدت سه هزار بوزرگان مستند و برقرار بود و ضوابط استوار

و قواعد پایدار این سواد در ... مبنای استنباط و استخراج و استنباط احکام نجوم بوده

بنیاد جداول این آن دستور العمل حدود تثبیت چون بنا بر قواعد مستقیم اساس احکام

صابت آیین صواب قرین حضرت صاحب قران ثانی مهد ... ... باد در ایام

رتق و فتق فلک میر جمال الدین حسین انجو صاحب صوبه ... بجوار عالم رحمت ... پیوسته

اکبر خان صوبه دار ملتان بجای صوبه مذکور منصب سه هزاری و هزار سوار

اصل و اضافه پایه اعتبار شان افزود و روز جمعه ۲۶ آبان ماه الهی مطابق سلخ ربیع الاول

سنه ... ماه ... سالانه ازین پذیرفته و سایر مراسم ... این روز سعادت

اندوز طریق و دستور مقرر بظهور آمد ...

...

چون پیوسته توجه اشرف بادشاه شریعت پناه دیندار و خاقان ورع

آئین پرهیزگار بران معروف است که از آثار احتساب رونق کار رسالت مآب

وار بازار ارکان اسلام رواج تمام پذیرد و مجلس شریف به مقتضای حسن عهد

مبارک تبع اعمال و سوء افعال صرف بحدود گناری گردد لازم به مضروری بازوی جهد و

ما نیز بسند صحیح النسبت معتمد بنده بوده بسبب میرزا کرار بسبیل استقبال از برای استعداد

احوال خیر مآل آن صفوه ذو قربان صفوی با اتفاق روزنامه المعروض نموده‌ایم که بعد از

ادای مراسم تهنیت و تعزیت و اظهار مراتب محبت می‌نمود شفاهاً معتمد را از احوال

خجسته مآل خود کما ینبغی آگاه سازد و هرگونه امری که باعث مزید اقتدار و هر نوع

کاری که موجب زیادتی استقرار آن شاه والاجاه در امر سلطنت ایران بوده باشد

و این نیازمند درگاه الهی را آگاه نموده اشاره نمایند که از قوه بفعل آورده در همه احوال

[illegible] را بر عرض ظاهر سازد که درجه درجه است و چون خاطر عاطر

احوال فرخنده مآل بسیار متعلق است هر چند این معتمد را از روی حقیقت [illegible] خواهد

بود [illegible] تجربه که می‌خواهد که [illegible] آن دولت [illegible] سازد و بعد از مراجعت [illegible] ثابت

ما از اعیان دو دولت [illegible] اعتماد و اختصاص [illegible]

برسم رسالت بطریق سفارت [illegible]

[illegible] آبای عظام [illegible] اجداد کرام [illegible]

دودمان خلافت نشان [illegible] سلطنت [illegible]

مهمات [illegible] اعلام [illegible] که [illegible] محبت و [illegible] نموده

را [illegible] حضرت [illegible] ایام سلطنت [illegible]

با [illegible] این احیان سعادت [illegible] بلاد [illegible]

با وجود مناسبت طبعی و موافقت طالع بتوفیق الله [illegible] تمام گشته [illegible]

چنانچه [illegible]

کتابی [illegible] شاه جهان [illegible] که از توجه بندگان حضرت صاحب قرانی [illegible]

به معتمد اعظم [illegible]

رسانیده بود از نظر انور شاهنشاه عالم و عالمیان [illegible] اعظم [illegible]

منزلت دوانه سازند که در این اثنا واقعه هایله و حادثه نازله آن شاه جمجاه از دار فنا
بعالم بقا رسیده جراحت کلفت قصه و غصه حضرت جنت مکانی را تازه ساخت تا آنکه بامداد
بزرده جلوس میمنت مانوس آن عالی تبار گردون اقتدار بر سریر سلطنت آن عم
بزرگوار و استقرار آن شاه والاجاه بر مقر دولت آن خلد آرامگاه آن اسکندر
غم و الم را از گرد خاطر حقایق بین دور گردانیده کلفت به مسرت و فرح و غم به شادی
و الم براحت مبدل گشت رجا واثق و امید صادق از کرم کریم علی الاطلاق
چنانست که همچنانکه این جلوس همایون را بر این نیازمند درگاه الهی مبارک گردانیده
آن جلوس میمنت مانوس را نیز بر آن کامکار نامدار مبارک گرداند و در ابواب عدالت
و انصاف و دور داشتن جور و اعتساف توفیق رفیق سازد و در باب احقاق حق
و ابقای عهود و عقود دلالت نموده ترک تقاضات بشری از جرات و توفیر مبرات و تفقد
حال ضعفا و رفع احتیاج فقرا و اعزاز علما و اکرام فضلا که لشکر دعا و حافظان دولت
اند با اجرای قضایات سبقت از سابقین نماید تا در مخصوصیت بهره کامل از سلطنت
و حظ وافر از دولت یافته بطول عمر سیر جاویدانه تمتع و توسل دولت جهان فانی
دولت باقی جاودانی را حاصل نماید و چون شاه جمجاه را اعلیحضرت عرش آشیانی
انار الله برهانه بمنزله فرزند آورده و حضرت سکندر شکوه جنت مکانی برادر
سید الشهدا و این نیازمند درگاه الهی آن رضوان دستگاه را عم بزرگوار میخواند
این نسبتهای آن نور حدیقه دودمان صفوی را بمنزله فرزند ارجمند دانسته انتظار
دوستی را که در خاطر دوستی گزین مرکوز و در سرشت مخمر است در ایام سلطنت خلافت
نسبت بآن عم سلیمان جاه از قوه بفعل آورد و اکثر الله تعالی سبب یافته زیادتکار
مدار بفعل حوالی آورد و چون اخلاص شعار حیدر بیک را از روی کمال عم بعنوان
تبریک استخبار و فضایح و استعلام احوال فرستاده بودند او را امروز رخصت نموده

سعادت از مساعی جمیله این عقیدت کیش از سوابق ملاحق این معنی عظمی بارگاه رسیده بود تا
مبانی اعلی حضرت سلیمان حشمت جمشید منزلت ملکی آثار الهی بنیان والی شاه جمجاه را الطاف خفیه
مجدد از درایت شده بود و مبانی این نیازمندان درگاه و آن شاه والا جاه ارادت
در ایام جلوس فرخنده فرجام پادشاهزاده نیک انجمن نسبت محبت مرتبه انجامیده بود که آن جناب بارگاه
منزلت عظمی بزرگوار خود و مبانی الفت و آثار محبت و علامات مودت که رشک علاقه قرابت
و نسبت تواند شد از طرفین مشاهده عالمیان گشته بود و مبانی محبت تا این غایت
در تزاید و اما فانا این نسبت در تضاعف بود و بعد از آنکه اینمعنی مسالک بسیار فراز انجامید
سابقین بسیار زیاده گردید و پیوسته در خاطر دوستی گزین مهر آگین مذکور بود
که هرگاه در مهب العطا با نوبت این خلافت کبری و سلطنت عظمی را با این نیازمند
درگاه الهی رسانند یاران رضوان دستگاه و دقیقه از دقایق دوستی نامرعی نگذارند
الحال بحمدالله که خواقین زمان از تصور آن در تحیر باشند شوق مسالک این
معاهده رسیده آن دریای تحیر مست باشد و چون اعلی حضرت سلیمان حشمت
جمشید منزلت ملکی آثار رای مستحق دار الملک بقا نهضت فرموده و نوبت این
خلافت کبری به این نیازمندان درگاه الهی رسید خار و خاشاک که از مموع ...
تجاوز ... این بحر سلطنت عظمی کدورت آگین بود و شعله تیغ آتشبار برق
و عرصه مرز و بوم هندوستان را از لوث وجود مخالفان با آب شمشیر خونفشان
پاک ساخته تمام مملکت روشن گردید از زمین چنین پادشاه عظیم الشأن در این
و ساکنان روی زمین قرب سمت ربع مسکون ملک گشته اند ... و ...
دولت قاهره در آمده بحمدالله ثم بحمدالله و شکر الله ثم شکر الله منظور ... است
دوستی با کرکن خاطر مهر آگین بود از قوه بفعل آورده یکی از معتمدان درگاه
درگاه آسمانجاه را به رسم سفارت طریق رسالت که معتاد قدیم
از

عظیمه‌نما خنجر و چون تیر برکه جو بیده مرصع یک قبضه شمشیر مرصع گران‌بها و از زمین و ست
کمر خنجر مرصع بر سبیل ارمغان با نامه نامی پادشاه عالیجاه افضل خان که هم اکنون
بمجلس اعلی آن را قم زده ترجمان عقل بر زبان خرد یعنی کلک اوراست و آن بشیوه مطلوب
بنا را لیه ارسال یافت عنوان نامه گرامی حضرت سلیمان اعلی پادشاه صفی
دارای ایران حمدی که کبریای معبود حقیقی را سزد و جز زبان حال او صاف کمال
او بیان نمیتواند نمود و زبان امکان بغیر از عجز و قصور راهی دیگر در هیچ وادی نمیتواند
نمود و لیس فی زوده ما لحد و هو قایل لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک
و اگر حق حمد آن ذات مقدس تعالی شانه عما یقولون که در حقیقت اعتراف
بعجز و قصور است بجا آورده و سرگردانان این وادی را بشاهراه مستقیم
و آن مقصد اقصی راهنمائی حق نموده و پیران انس و رکه سروران خاندان ملک و حق
بعث الحمد الیشان حمد بی حد و ثنای بی اصحاب آن فیض کستر حق فیض و دین مبین را
یاوران باران بر بسیط زمین گسترده گشته و شکر اکه باران این عطیه کبری
نشانهای و سپاس بی حد در برابر این نعمت عظمی الهی زبند هیچ لایق و عنوان ادا
نمیتواند نمود که بعد از غروب آفتاب عمر و دولت فی انقضای ایام جناب
سلطنت عظمی سیم حجاه خلد آرامگاه جعل الجنه مثواه مثل آن کوکب عالم افروز سپهر
از افق دولت طالع و لایح گشته و با شندان سرا و ارتیاح و تحیه بر سریر دولت
صفوی نشسته اسد یام ارکرم و ارباب منشآت لسنگه این جلوس میمنت لزوم را ایران
معمود و دودمان صفوی ثمره شجره مصطفوی بر دوستان ان دودمان رفیع الشان
مبارک و همایون چون از قدیم الایام الی الان بمقتضای تعارف ازلی کریمه الطا
از الیست میانه خواقین این دودمان خلافت نشان و سلاطین آن خانواده
علیم الشان پیوسته رابطه مودت مستحکم و همواره علاقه محبت محکم بوده همواره محب

جا و دوام بوستان نهال جهانبانی بطراز این مقام اکنون چون نهال مرکوز مقتضای سلطنت
که در نهاد و سرشت مضمر بود و همواره جنبش نهاد و سرشت که تحریک او سلسلهٔ اشتیاق و شعور
بجنبش در آید گشته بدست آورده خمیرمایهٔ تخمیر عشق و وفا و سازد و در نهال ولا از
بوستان جان جهان نظر این مقال اکنون چون نهال مرکوز نظام الملک آگاهی یافت
فرصت هزیمت را غنیمت شمرده رو بوادی فرار نهاده و در دولت آباد ملحق
شد و هم چنین سکندر دونالی که بسبب خوف نزدیکی نجابخان در سنت پور از
دور از کار فرار اختیار نموده حالت آن دو منحوس شده چون اعلیحضرت شاه عباس
خیر ساله ناگهان ز حضرت ملکانه بشارت جلوس حضرت صاحب قرانی ثانی رسید
بنابر محبت موروثی که غائبانه در سرشت بکمتر بیگ نام رسولی را با هدایای ادای مراسم تهنیت
جلوس مقدس و آداب پرسش ارسال داشته بودند نزدیکی از این جهان گذران
درگذشته فرمان روای ایران شاه صفی که در سنت که تحریر یافت از پرتو اسماعیل
درگاه و ناصیه بخت را فروغ سعادت داده بحکم رعایت رسم یارگیری که از دیر باز
میان این دو دودمان برهان و سلسلهٔ صفویه از راه کمال وداد و اتحاد مرعی بود
همدرین روز به سپه آگهی الف میر برکه را که از بندهای نهنده ارمیده و معتمدان
دیرینه روزگار دیده بدرگاه جهان پناه است بسم اداری لباس رکاب و جلوس شاه صفی
و لوازم تعزیت شاه عباس و تحقیق ارشادات و اطلاع بر حقایق احوال و قدر استغنای
دقایق امور الولایت رسالت نامزد فرموده ماموری ساختند و هم ابان
نعبایت خلعت خاصه جیغه و فیل با انعام پنجاه هزار روپیه سرفراز نموده حکم کردند
که بعد از تقدیم وظایف امور مقرره و رسوم معهوده بر زودی رخصت سعادت گرفته بمو
و موافقت سعادت ملازمت شکوه همدرین روز محمد بیگ ایلچی رخصت میانی
خلعت زنانه و خنجر مرصع و ناده فیل خاصه سوانح
نم

از ... این حرکات آن بود که چون او توقف اولیای دولت را که ... داده
بود از جمله ... بعد تباهی روزگار شمرده به شتاب تمام که رو براه آورد و خود را
بجنگل ملک ... رسانیده و پیاده بدر برده و از آنجا که مقتضای ...
چنانکه و را ... پناه ... جان و مال ... دریغ نمیدارد و او را حمایت نموده
از بیم سطوت اولیای دولت از راههای ... و میان جنگلهای دشوار گذار
از هر صعوبی گذرانیده بملک گوندوانه رسانیدند آن ... سه ماه
... جنگل ... در رعایت ... انجام کار ...
... آورده بملک نظام الملک در آمد و ... مقهور چون او را پناه داده راه ...
... ایران ... مراجعه نموده بود که ...
... و دیگر ولایت ... دولت ... آن ...
از آن جنگلها ...
... مورد عنایت ... بخشش سرفراز گشتند ...
... بیلداس ...
... آمده از سعادت ... سرفراز گشتند ...
... بشارت ... سید مظفر خان بعنایت خلعت و خنجر مرصع ... و اسپ خاصه و اضافه
... هزار سوار ... چار هزاری ذات و سوار قرار یافت و راجه بیلداس
بعنایت خلعت و جمدهر مرصع و فیل و اسپ و نقاره و اضافه پانصد سوار ...
... از اصل و اضافه سه هزاری دو هزار سوار ... خواصخان خلعت و اسپ و فیل ...
... سرفرازی یافته باضافه پانصد سوار بمنصب دو هزاری و پانصدی دو هزار سوار ...
... همراهی بعنایت خلعت و اسپ و فیل پانصدی ... صد سوار ...
... سوانح این ایام ... سعادت

رسیده و یکی حسین بیگ نوکری عظمت پاشکست تیر از مردم عمده او و در این اثنا قلم بر سر نهاد
شمس قلی بن داماد و شیر خان شالم لودی بسر باد و نزاد و محمد خان و محمود خان
باجسته چون خانجهان بر دو پسر کار آمد با داماد و تعلق داده جز فرار چاره ندید
نادیار خود با دو پسر و هیچ تن از آب که نشسته سوار بر دو زن دختید بر سر جنبان باز
یکی کشتی گذرانیده خود و دیگر سایر اهل عیال از نسا و جواری و اطفال و در از سبب
بسبب طغیان آب جهت و دریا سو گذشته او و دیار نبود و فرار نهاد و باقی
لشکر زمینداران و شکسته از دریا جسته بعضی جانب بالا دست و برخی سمت پایین
آب اطراف دیگر بدر رفته و جمیع اهل و اعیال و اسباب و اموال ایشان با هفتاد
و فیل بدست ارباب تهیه و غارت افتاده مگر چندی از زنان که بدست
افغانان جا بجا هلاک شده بودند و سید مظفر خان بعد از تحقیق فرار او و عدم تحقق
سمت مقصد چند روز آنجا بر جهت تجسس بازماندگان خود و ملحوظ زمینداران القصد و بعد
مقتولان و مراعات حال زمینداران و دریکه بعد از این افغانان و معتمد خان
و امرای دیگر در راه جسته گره خان زمان یک روز بعد رسیده بودند و با اتفاق
فرار بر استصفاء از خان جهان در ده از پیادها و راهی شدند و چون تکنا
ان رسیده بودند سه هزار روز و گذشته خواجه ابوالحسن بر پا ایشان ملحق شده چون
معبر ... آب بدون کشتی ... باعث ضیاع وقت دران ... بود
فراهم آمدن کشتیها و آرام گرفتن آب ... گذرانیده روز دیگر ...
دو هزار سوار گذشته بتعاقب او متوجه شدند چون اهتمام تمام در باره ...
و هجوم ... فرار او بتحقیق پیوست ناچار خواجه ابوالحسن با سایر امرا بیان ...
روانتری ... نوشته ... شدند ...
که برگشته ... حقیقت ...

گرد و از خود را مانند آتش کین بسر افرازی علم نموده در عرصه پیکار کارنامه رستم اسفندیار
بروی کار آوردند از جمله خدمت سبحان بیر آتش حرها همواره چون شعله بر سر تیغ خود را
چابک تر بنیر و مانند شمع شعله امیع باد و آتش می رفت و در پس سایه چون شمشیر مردافکن
از سر گذشته یکتنه در صف مخالفان زده بدار و گیر در آمده مانند کمان کین
توز خود را بر ابرو افکنده و سینه سپر تیر بلا ساخته سرگرم زد و خورد گشته و دران
اثنا که کارها از دست بسته نمایان از دو سه بر زده صفحه میدان کارزار را کارستان
نموده بود بزخم تیری که بر شقیقه او رسیده کاری افتاده از پا در آمده و نقد جان
نثار راه خدیو روزگار نموده و همچنین راجه بیتهلداس و بر سنگهه راتهور با سایر
برادران و رعایت رسم و راه راجپوتان نموده از مرکبها فرود آمده آهنگ جنگ
پیاده و سوار نموده خود صاحبان بیسی در جمعیت خان بخشی اعدا بایشان بر خیزند از
اسپ انداخته خود نیز زخمدار در معرکه افتاده بودند و سید مظفر خان با جمعی از دلاوران
دولت ایشان سعی جمعیت فی الجمله و شهامت ایشی را کار فرموده صفحه میدان ستیز را
از شور دیر و دار روکش عرصه رستخیز نموده بودند و در پیش رفت کار چندان کوشش
و کشش بکار آوردند که محمد شفیع نبیره او با نوزده تن جان فدا … و با …
نموده تباه تن دیگر در جا بنار … دقیقه اهمال روا نداشته محمد صالح و … طومار
شهامت بهر دولت ان زخم نمایان رسانیده بودند و برادر رام سنگهه …
قریب بصد تن از معولان با مجموع راجپوتان … در ان دست
… جنگ کوه … از عرصه بیرون برده شد و در اثنای زد و خورد … جهان
زخم تیر خورده … راتهور … که … از اسپ پیاده شده بود …
… پیاده … بر آن یکه سوار معرکه … آورد و بعد از …
نمایان … از دست … زخم نیزه بر … برداشته … از هم جدا شدند و …

و سید مظفر خان و نصرت خان و راجه جی سنگه و خان زمان و صفدر خان و الله‌وردی خان

و فدائی خان و معتقد خان و خنجر خان و سید دلیر خان و راجه بهار سنگه بندیله و خواص خان

و ظفر خان و راو ستر سال و راو دودا و راجه بیتلداس و خدمت پرست خان میر آتش و اهتمام و [illegible]

داران و مرحمت خان بخشی احدیان و بیربل و راجه رای سنگه راتهور و ابدال خان و [illegible]

راتهور و شادی خان اوزبک و جمعی دیگر از امرا و ارباب مناصب و احدیان [illegible]

تا خود فرمودند که از عقب جنس پرچم تا متر از دنبال شتافته خود را زود رسانیدند و تا

قضای آسمانی با سپاه بر سر ایشان آمده هجوم نموده بر دست درآرند چون تا امرای

عظام تا زوده که در شب گذشته به سعادت خدمت تشریف یافته بودند چندی از مردان

کار و شیران بیشه پیکار که بر اندیشه مانند پلنگان خونخوار بیک جست از جا

کار از پیش آورند و نهنگآسا چون نهنگان مرد افکن شناور دریای لشکر اعدا اند

مثل سید مظفر خان و راجه بیتلداس و خدمت پرست خان و غیره هیچ تن [illegible]

خبر معتقد شده همراه لشکر التفات ننمودند و از دنبال [illegible]

و اینها اصلا هیچ رسی بخود راه ندادند چون باد و زران و برق فروزان

گذشته شمشیر بر پیکر آن گذشته از نواحی رهو بود خود را به ساحل آن شیره رودخانه

رسانیدند چون او خود را در میان آب [illegible] دید سپاه [illegible]

کینه جوی دیده بود و دانسته که از میان این همه آب آتش صفت بیرون

نتوان برد ناچار تاخته بخت برگشته با یک حمله شکست یافت و با [illegible]

روی خود بسمت رستور کرده سپاهیان پیکار گذار پناه جسته سپاه سلیمان

نشان تا بشنوند از رسم اعظم حضرت کرم شده رو بجان دیو خو نهادند

از زمین بنیاد نهاده دست بازو و تیغ زن کمان کیش و تیر انداز که نگذارند

حمله مند برگشودند بخصوص جمعی از شیران بیشه کارزار که در آن [illegible]

ورزیده به پیشانی آنحضرت سعادت پذیر بدارد و لاجرم آن بداندیش به دست خویش نیز به
بر پای حضور رود و بدامن زنهار گوشش چو واپس در جرم خود اندر گذشت به وضع این ایام
انکه آن تیره سرانجام از آن روز پیوسته در پی آن بود که از روی لجاج بحث با سپاه
نشیند و در وادی فرار آورده بیاری او بار راهی از دولت و اقبال سرمدی
بگریزد و بحکم این قرار دادها همواره در پی لجاج راه و بر سر انجام مقدمات
بیش بنیاد خاطر میشود و چون در پایست این کارها مهیا و آماده شد در شب
یکشنبه ۱۲ سپاه بیعت و فرار قرار زد و چندی از ملازمان آصفجاهی ازین معنی
آگاهی یافته خان والدشان از حدود رسانیدند و بحیثیت نفاق چون آن
بیگ سگان دستور اعظم بود با مردم خود در پیش خانه دستور معهود حاضر
بوده اینها و روبخان را که هم بیگ خان بود در حال بملازمت الدوله فرستاد
که حقیقت تسمیع اظهار رسانیده دستوری حاصل نماید که با ایشان چون یکی رفته اظهار خدمت
عائله گردرا حاصل نموده او را با سایر متعلقانش دستگیر سازد و چون ایشان را به
حضور رسید و پیغام بدرود اظهار رسانیده فرمودند که چون پاس عهد وفا
و عهود شیمه کریمه برگزیده گان آنحضرت است و ملوک ملوک مالک رقاب عهد را تعهد
ان الملک ملکه بجهت انتظام عالم صورت بیش از همه ضرورت باشد با التزام این خصلت
ستوده شیوه ستوده بر ذمت همت فرض نموده ایم بنابر آن مادام که معتمد امری
که قوام جرم و نقیصه وثاق و ساعه را الفرصت نماید ما نیز تجویز اینمعنی نمی‌نماییم بجمله
آنی متعرض احوال او فرصت تخمینی سمرده و رشته با سایر متعلقان
یان خود هزیمت اختیار نمود و بعد از رکیب یمین الدوله رقعه حقیقت
واقع بعرض اشرف رسانید حضرت خلافت پناهی بلا توقف
ان شب بکوکبهٔ نصرت اثر ارزانی سرداری امرای نامدار مثل خواجه ابوالحسن

او از راه مکر و حیله در آمده بزبان تجرّد وزارت پیغام داد که چون آنجناب از انحراف مزاج قلمدان

وزارت ازدی کوتاه نموده باشند پی خواهش خاطر ایشان و دلنشین گشته و از بیان از وعد و وعید

و ناموس وزیران اگر باین ابواب حسن اتفاق اهم و اوجب است در موقعی

تلف می بینم بنا بر کمال استیلاء و هم و هراس از کار رفته و آن بار را در افتاده ام

و الا کدام شقاوت نهادی سعادت اختیار را از ادراک شرف کوزنش جناب

وزارت جوئی محروم و آخته اختیار میکند اکنون از عنایت بی غایت حضرت خلافت پناهی

استدعا دارم که مرا از بیم و ناموس و بنوعی ایمن و مطمئن خاطر سازند و توقیع

امان نامه که بسر خط آزادی این بنده اعلام از زرق و طغیان است متوقعم که بدستخط اقدس

مزین فرمایند و آنگاه که تا از پیکان تحتانی بود و از سر نو این بنده زنار کار را

بعرض و ناموس زینهار داده باشند در اختیار خدمت و عزلت مختار سازند

چون التماس او بوسیله عرض یمین الدوله وزیر اعظم بسمع عمده الملک مع وصف

اقتدار و مالک النفس بلا اشتراک بنا بر مقتضای مکارم اخلاق و کرایم اعراق رعایت

جانب جناب نواب علیه ابراز انواع اجابت مقرون ساختند و آوان زینهار نامه نامی

بلند منشور سعادت ابدی و برات نجات سربلندی خود را که طغرای عنایت جاوید

و توقیع رستگاری دو جهانی در پشت لوح بر جان و جگر ربوع و روان ساخته

تا یمین الدوله بزرگوار شکستی پناه آمده از لباس سعادت ملبوس سربلندی و از رهبندی

یافته چندی معهود آمد و شد میبود و با وجود آنکه حضرت ظل سبحانی همواره در صدد

دلجوئی او بوده بانواع عواطف بیدریغ در اوایل ... بود و لیکن بحکم آنکه شقاوت

ابدی کار فرمای دولت ابد بنیاد بود و معتمد المقتضای آنکه جزای عمل و مکافات

کردار در جزئی در دنیا حق است و روزگار پشت گرم بود و از روی کار بر دارد

تا انکار او مصدر این آثار گشته روز شنبه هایده برین مراتب مترتب شده

پذیرفت بنا بر آنکه مدار نظر ما اقتضای عنایت حضرت پروردگار بر پذیرار و اختصاص
عاملین است اصلا چهره خیمهای آن درا منظور نظر اعتبار نمی‌دارند و قطعا برادر
بهای او را بر او دنیا در روی ندید بلکه عنایت و نوازش فرمودند که باعث تعجب
حاضران انجمن حضور و همگنان از اکابر گشتند که بهانا جرا نهای امید گو را از روی ظهور
باشد و با وجود این مرتبه مراحم بی پایان گرو در پیمودن نشست و ظاهر شد
از آنجا که بر اینهم و چند ربعی و عهد در گشت و شوق و هراس مقتضای عنایت
عقیدت اصلا خاطر تفرقه ناک و دل رمیده گشته و هوش از سر پریده او
باز بجا نماند معهذا از سخنان وحشت افزای پراکنده گویان که از هر گوشه
بگوش او میرسید هوش او زیاده میشد بحسب اتفاق درین اثنا الله یار بیگ
مخلص خان از روی عرض رسانید و بعرض رسانید که مهران او را در زمره
ابرار و نالیدن گرفت چه قبل از این بیشتر مار را در عهای او و سه روز دیگر
زندان برادر شنید اندیشه کار خویش فراست گزیند آن کوتاه نظران
از جا در آمده پدر را آگاه ساختند او که از پیر اندیش خود و بیم منفوم گشته محتر
میر است بحر و استماع این سخن بی اصل و آهی جهیف و اهی از کیا سر
بیگانه‌تر بود و توهم بحال خود راه داده بسیار از جا رفته و در آن حد سلم
روز دو بار بر تن افغان زیاده بسر جهل هولناک وجه از نگران
بر سر حوالی اوردو نا خاطر پراکنده و هراس متفرقه در جا خود نشسته
حقیقت و سعادت جاوید را در خود دیدست حضرت شاهنشاهی از حالت
گزینیا و کمال تعجب نموده فاز جا حاضران انجمن حضور اصفهانی اکنها ف
فرمودند و جمعی بعد از تحقیق عرض رسید نموده اسلام خان را
نزد او فرستاده باعث مجاری او را در سعادت جاوید رسانده استفسار فرمودند

عجز و زاری عرضه داشت مشتمل بر اظهار اطاعت و فرمان برداری و توسل نموده
بر توقیع بر نوشته بدرگاه عالم پناه ارسال داشت مکرر ملاصفی و عاقل که این بنده
زنده و بسیار تقصیر بجز ها کردن اطاعت و طوق اطاعت در رقبه انداخته
دهان را بقید بندگی دوخته و چون نوشته از کمال فرمان پذیری و دولت خواهی
صلاح دولت ابد پیوند را کار بسته و اکنون سر کمال انقیاد و مضمون ها بوده
مکنون ضمیر وارد و بر خواهد در نوشته الحال منظر او چنانکه مطالع است بدانچه مأمور
گردد و بر وفق منظور نقد و در آخرین صدور رساند چون این مضمون بعرض
پایه رفیع آن وزیر پار سپهر مدار رسید اگر چه بعوارض خود مصلحت ابدی
او واجب و لازم بود چند مهم را اعتبار دیگر و از رشتها دو رشته عهد و از وفا
مبکار نبود چنانچه همه اعتماد و اعتبار بر امر مالیت و تعلق انجام عقوبات
و از ... الخضرت غور و بحال تقصیرات فرو گذاشت الملک
و در برابر عفو خطا بخش الحضرت کوهها گناه قدر کاهی ندارد لا جرم کرده
و گفته او را نا کرده و نا گفته انگاشته جرایم او را بجا آورده
و بعواطف بسیار و مراحم بسیار در باره او بظهور آورده صاحب صوبگی خاندیس
و برار و بنگاله نوشته فرمان عالیشان مشتمل بر ارسال دلجویی خاطر او صادر
فرمودند و او حسب الامر اعلی از راه دور بسرعت بخدمت شتافته چند سال به انجام
مهمات الغوریه شد در گذشت و چون یکی هست که الحدود و بعهده نیابت بمکانی
خان خانان قرار یافته و صاحب صوبگی مالوه بدو مفوض شد چند روز دوران
سرزمین تیره روزگار بپایان نا آنکاه که با لشکر کوهی زانجمند
به یاد ... مال جهان لشکر نا مؤثر گشته و از تقدیم الخدمت ممکن است
او ... شتافته از روی بی ... ان ... بر آ ... زبان ... چنانچه ... گردید

دولت بنیاد پیوسته دست آویز تمسک نجات بازور رشته پیوند عبودیت شده و دیگر با جمیع

اولیای دولت در آن ولا پنجاه و پنج کرور دام وجه در خزانه از آن ... آن سلطنت

دشمن بر بست عظیم در آمد سوار قلعه احمدنگر و مضافات آن آن سپه دار ... ایالت

بحکم ... اساس ... بگشن ... رسیده بنگاه حکم او کرد و چون ... نیم

های عقود ... برشته ... منافی حرف او نداده و سخن او را ... ستون

زرین بنا و ... ان ... بنیاد ... از روی کار ... تحقیق سلسله چنین

سعادت ... آن ... ... دیوار ... قلعه ... اتفاق در ... در ... انصرام

مقتضای ... و ... از روی ... خود قرار داده بود ...

خاطر ... و ... ساختند ... را در بر ... ... بر روی رشته ... باید ...

در دولت بود که در آن ولد ... خان معمور ... یک قلعه ... نمود

و چون در عرض این ... از ... شاه و ... از ... بیرون ... ... بار ... پیر

... مورد ... و ... اقبال و ... اقبال ... ... سر ... قلعه ...

دار ... پس ... فرخنده قران ... در یکی تازه بر روی کار سلطنت ...

... دیگر در کارخانه دولت ... پیوند شد و ... سر ... ...

اولیای دولت ... ... رسم ... ... آن عقود ... ...

سر ... با جمیع ... ... و ... ...

... را ... که ... همراه ... ... و ... ...

... از ... سر ... گرفته ... کار ... ... از ... ...

... بیچ ... ... از ... ... بود ... ...

آن ... روزگار ... حال ... را ... ...

از ... ...

نه با نظام بارگذارد و در مقام اعانت و امداد آن بر نهاد و در آینده نیز همه جا
و با همه جا همراه باشد درا ینحال بعد از استماع سانحه ناگزیر حضرت جنت مکانی
حضرت صاحب قران نانی جنت آرامگاه فردوس منزل سریر جهانبانی که از دار الخلد
خبر جان بشارت را با فرمان جهان مطاع از فاتحه تا خاتمه بخط خاص خود و تحفه
استمالت ارسال فرمودند آن برگشته اختر مطلقا با قدام آداب و آئین مراسم
ننموده و بلوازم این مقام اقدام نکرده تقدیم مراسم معهوده ننموده و از راه سیئه
سعادت حصول استقبال فرمان قضا نشان و تعظیم و تکریم رسول کریم بجا نیاورد
و در برابر آن پایه جهانبانی و شعاعهای عنایت از روی کم موهبتی طبع سخنان
نالایق و کلمات غیر مناسب بر زبان راند و بعد از معاودت جان بشارت
و هنگام وفات عبد معهود با نظام الملک در آمده بسایر جاگیرداران و عمال و اعمال
متعلقه بادشاهی نوشت که چون در دولت جهانبانیان از این مرحله بر ملل رحلت
ارتحال یا هنگام انتقال مقام عالم بالا بر بسته و از این راه شیرازه دفتر روزگار
که بی سر در حکم تن بی سر دارد و از یکدیگر گسسته و هنوز خداوند وقت خود بر آنه
که جلوس اقدس سر مایه رفع تفرقه گشته سایه سرور قت بخت و تاج و تخت
نیفکنده و از پنج چهار حد این کشور اکبر را که دو ثلث ربع مسکون است از همه سو
غبار شورش الشور برگرفته خصوص ملک دکن که سر تا سر بلا انگیز و فتنه خیز است
راه اهل انوالایت وقت یافته در مقام استقام در پی امید لاجرم در این وقت یا الی الغیب
درادکهی از مشغولی و دوربست می باید که دستان تصرف در اربابات مالکها را ت
باز در رشته بحضور اند که باتفاق یکدیگر در جنت لوازم یکانانبانه خیر بعاید
چون نوبت آن ناقص ابدالیس با مراد اسپر رسید بنا بر آنکه از آن مر اشوب بیگانان
بودند مهمان شاد و دفریب او را که لو. در دولت خواهی و در رشت مد افعی صلاح

برارباب دانش و
وصاحب خردان حقیقت اینمعنی چون روز روشن است که هر پیرایه روی کار
او پس بهند و بنای بد ربستی و درستی بگذاردان نفس قدم در حقیقت جاه را
او کرد و خاصه اینکه ترک شکر منعم فرو گذاشته سپاس محض اکتفا نموده جهان
با سپاسات ملکی نماند علی علی الفور مجازات آن بطریقیکه در شریعت کفر معبود
دستور باطنی است در کار روزگار جولانی بیدار نشواهد صدق این دعوی شاهد
آغاز کار و انجام روزگار سپرفان افغان حاطب نگان جهان بیدار است
از دولت این دولت خانه جاوید آنه کارش بکجا کشیده بود و در آخر الامر بدلالت
دانی و جهالت افغانی از شاه راه هدایت کج گرایی گشته پیله بادرش اعمال
سبه گرفتار گردید و شرح این مقال علی الاجمال آنکه در مبادی ایام و منظور نظر اقبال
آل حضرت جنت مکانی گردیده بیمامن پرستاری آنحضرت از زاویه پس کوچه
بی نام و عزت و شهرت سیر و رفته رفته دقایق کارش بدان درجه بالا گرفت
که بمنصب والای نیابت ایالت سوار و خطاب خانخانانی سرفراز شد الغرض
بعد از ارتحال آنحضرت قبل از جلوس مبارک حضرت صاحبقران ثانی چون مواد
زیاده سری یعنی هوای جاه و سودای ریاست در سر بیهوش او جوش میزد از روی
کافر نعمتی و ناسپاسی بتحریک جمعی از افغانان نسل بهلول و سکندر قطع نظر از همه راه
نموده و چشم از سایر این عنایات پوشیده حق نمک احسان فراموش کرد
یکبارگی بهنگامه آرای عروج و طغیان گشته بوساطت رسل و رسایل با نظام الملک
فرمانروای دکن وثایق عهد و پیمان بمیان آورده این قرار داد در میان
عهد بیعت بعلایق ایمان غلاظ شداید موکد گردانید که آن عهد شکن ناسپاس ولایت
کنبایت را که تا این غایت در تحت تصرف اولیای دولت قاهره بود

این عماده را در باکره خانم گوهر گذرانیده بحسب الاتفاق خواهر مشار الیه بنا بر ملاحی
از برادرمن ممنوع شده بودند تا بنظر نشده بود و عماده مذکور دوازده ساله در ان
برکنه مانده تربیت یافت و در رنگ نجابت سفید و در کمال صفا برآورده الکاه
خانه بر در از راه نذر سته جود به در بار معلی فرستاد دوازدهم [12] شهر مذکور از نظر
اشرف گذشته چون مطلوب بود به نجابت مستحسن و یکی نیست موسوم شده و خان طالب
کلیم که از جمله شعرای اهل بابت تحسین سعت در این باب این رباعی در سلک نظم کشیده بعلم
کرامند گرامی گشت ماتمی در پیل سفیدیت که صبا ذکر نموده شد بحث بلند برگزاد و بدینجا
مکند چون شاهجهان بر زور آمد گویی خورشید از سپید صبح طلوع نمود از سوانح این
ایام غره جمادی یمین الدوله آصف خان و در عمن ترتیبی که آوازه نهر روز نهانی
شد کالحضرت شنیده بود از درگاه خورشید نشست نظر عنایت راه فرود و در آمده بودند
از نظر انور گذرانیدند و معروض داشت که نهر یک از نهر و نهر و در السنه ده بیت
در شعر از بند زبان در حضور مبارک گفته بر ایشان خوانند چنانچه گمان ان بنا شد
که بسر نشنیده باشند بحر و مکتوب خوانده اند برده بر ده ترتیبی که استماع نموده اند
بخوانند و بر بدیه ده بیت من ایشان در آورده و بحر موافق حقیقت معروضه
افتاد هر دو منظور نظر نوازش شده بخلعت و انعام گرامند سرفراز یافتند بمقدمی
و دو صد منصب ترتیب ارض الایشان بود و مشار الیه کامیاب و متقضی المرام بوطن خود
مراجعت نموده اند و روز دوشنبه نهم ماه مذکور منزل یمین الدوله آصف خان بنابر
شاهزاده ها و نواب مهد علیا تشریف فرموده و در روز دیگر نشاط افزود و در آن
افروز بوده بنده ها موسوم جهانگیر بسر عشرت بخطاب معصوم و انعام ده هزار روپیه
امتیاز عاد و دو نیز یافت گذارش [illegible] شعر تحسین شوهر [illegible]
نموده نوال شاهجهان بود بر سید از نا. در رو و با دین او دارد بر اقبال

جلوس همایون فروغ سپهر جهانبانی یافت باعتقاد عفو جرم بخش خطاپوش آنحضرت
در ضمن عرضداشت استشفاع بجرم دیرینه بدرست و عذرخواهی جناب خود لیس عرضداشت استعفاء
از زلات بی پایان نمود آنحضرت بمقتضای کرم فطری و مروت جبلی معاذیر او را
دلپذیر انگاشته بخلعت و منصب شش هزاری ذات و پنجهزار سوار و خطاب سابق سرفراز ساختند
از بدایع وقایع که در این احیان سعادت بنیان روی نمود دستیاب شدن فیل سفید است
با دستیاری سعی و پیدا شدن این جانور فرخنده منظر که بغایت میمون و مبارک است
در اکثر آن نواحی بنهایت سکون دارد و دلالت تمام بر کمال بلندی اقبال میکند
چه فیل سفید بغایت کم یاب عزیز الوجود بلکه نایاب است و سرمایه مباهات
و افتخار راجه پیگو سایر راجهای زیر باد و همین است که آن حیوان مبارک لقا
در فیلخانه او موجود است و در زمان هندوستان ما الحال هیچ پادشاهی بهم نرسیده
بلکه در تواریخ ملوک عجم داشتن فیل سفید را از خصایص کسری پرویز شمرده اند
حضرت عرش آشیانی در مدت پنجاه ساله پادشاهی با وجود اهتمام سعی در فراهم
آوردن فیلان نامی چنانچه بعد از رحلت آنحضرت شش هزار فیل در فیلخانه
موجود بود همواره در پی پیدا کردن فیل سفید بودند دست بهم نداد و کیفیت
این حسن اتفاق آنکه چندی از این پیش وکلای خواجه نظام سوداگر بنابر جهت سودای
سوداگری سود بندران بلده به بنادر پیگو رفته در حین مراجعت از آن بندر و منگر و نیز
جاده فیل بغایت یکساله و بلا عوض بود که هنوز مشخص نبود که چه رنگ برآمد آخر
گردد در بندر پیگو بعوض تیغ در آمده بود بخیال آنکه شاید در کلان سالی سفید بشود
طالع سعد آنرا خریده بسرکار او آورده بودند و او بنابر امیدواری در مقام آن بود که
چندی آن جاده را نگاه دارد درین اثنا حضرت جنت مکانی او را
بجهت یاقوت به پیگو فرستاد و بمقتضای سوابق معرفتی که با سید و لشکرخان داشت

چنانچه سبق الایام نسبت بدین دولت امری است که هزار تن چند کرور باشد و هم گرور چند الکه گذر
دانم و بینم اگر روپیه می‌شود و باین اعتبار کل ممالک ایران هم جزء این ایالم اعظم
می‌شود و هر چند بحساب جمع و فاصل تفاوت در مرتبه نسبت ولیکن بحسب فسحت
دستگاه سلطنت و امارت و الفت سامان و شوکت و کثرت خدم و حشم
تفاوت بسیار است سپاس ایزد را که بمحض عنایت بخشیده بی‌منت کوه تاب
منفعت انتما به نعمت بکران نقصان و دوبار شده چنانچه امروز دارای
زمین و دولتی باین عظمت با هیچ سلسله نسبت چه فاصل ملک ایران مال کشور ابراهیم الست
چه مذکور شد با تورانی چه رسد اما دولت خداوندگار روم چون حقیقت پیر اهل
ولایت لی دارد از قرار واقع معلوم نیست از بر نسبت دادن وجهی بر از و آنچه
از روزگار و اخبار متردد بن بظهور پیوسته بیقین که با من دولت خداداد
برابری نتوانند نمود اسد که با روز نشور دوم لمع صدور روز بروز عظمت ممکنات
و رفعت مکان این دولت عظیم الشان که امتناع کس لعادران چون هیسان
عدل و احسان ما مدار و دستور خواهد بود و رترابد با وعطیه و فضلا ر بعنایات
نمایان امروز که عید قربان است بخشش هر کس حرکت با بخار جزء رس خرام قبار
و دار نمودین این ایام اگر خواجه مذکور سابقا در سلک بندهای معتبره درگاه گیتی
پناه انتظام داشت و بخطاب ظفر خان مفتخر بود بنا بر رعایت نسبت حرمت
ذوالاوی عبدالصمد خان که از زر و عدم استقامت طبع در دکن امور ناشده
از و بظهور رسید مشار الیه بر و قطع نظر از مرام سرکار آنحضرت نموده سر
انتظام سلسله نگاه داشت و محرومی از سعادت ملازمت آنحضرت [illegible]
پسندیده و نظام الملک متوسط و چندی در دکن بود و مدتی به [illegible] روزگار
ما آن آورد و چون [illegible] سر در [illegible] رهین [illegible] زبان [illegible]

شده بود اگر دختر زاده شاه بود یا پسر میرزا محسن رضوی که ایشان نیز نبیره شاه بود
نابینا نمود و ابوطالب میرزا برادر شاه عباس که شاه او را نابینا ساخته بود
با چندین از شاهزاده های سلسله صفویه در زیر باره قلعه الموت که الحال محبوس
بودند بقتل نموده اکثر بر ایشان رحم نکردند طالب خان پسر حاتم خان وزیر شاه
که بجای خلیفه سلطان مقرر شده بود با حسن بیگ مصاحب اول و اما داد
به سبب ظاهری بقتل رسانید و در همین مجلس قاضی محسن پسر قاضی معز که نسبت
مصاحبت با طالب خان در رشت و در آن وقت آنجا حاضر بود کشت
بیان طالب خان بسیار و باقی نامی را نوکران محمد خان زیاد او علی
که با وجود کمال مهابت خلقت بکمال بیک خلقی معروف است و شاه عباس
بسبب صدور امری نا شایست او را خصی ساخته بود و بر مسند وزارت
گیلان و داده نوحه خان پسر شیخ احمد آقا را که در زمان شاه عباس اعتبار تمام
داشت او را در جوار علیخان قورچی باشی زاده سابقه تقصیر سر از تن جدا
و بعضا آقا میر احمد چرکس که در زمان شاه بسیار معزز بود و محبس حربی او بامر
او بقتل که و بدان امر بقتل رسید و بعد از چندی امام قلی خان حاکم فارس اللهوردی خان
و کوه گیلویه و آن اطراف را که در دولت صفویه از عمده ترین بود با پسر
با پسر رسید و دو پسر دیگر در فزویش کشت و چندی از پسر زاده او را که در لار
بیت بسیار بودند مثل در چشم سید محمد جن مجلی از احوال فرمانروایان
بور رسید حاصل آن ولایت بر کار ایشان می ماند خراج کل ایران بنابر
گیلان که برکات مداخل و خارج از ملک اکامی در سند مجموع ملکی
و بالان سرسری زرکه ملک است که قریب مد و کرد در و سیع بلکه از رسم
جمیع ممالک محروسه رستان که بتصرف افغان در دولت ابد قرین در آمده

بلده مجبور رسیدن محمد میرزا از منزلی که با سایر میرزایان بعضریت نظربند بودند در انجا
نگاهداشته بودند بر آورده در ماه جمادی الثانیه سنه ۱۲۵۰ بر مسند فرمانروائی ایران
جلوس داده و بعد از تمام ایام شاهزادگی نموده و بشاه حقیقی موسوم ساختند چون
از روی استقلال بر اریکه آن کشور رسید هم در ابتدای امر بنابر انکه در طفولیت
حسب الامر شاه بتناول افیون معتاد شده بود بسرعت بدان اقدام نموده
و بعد از ترک افیون بنابر مضرت آن ترک سر بر نتافته روزی چند بانوی
و بعد از چندی بر سر همان کار رفته همان توبه شکستی با دست محمد بیعت
درست کرده عقد بیعتی بیت العتیق بست و با دا اغاز همانه وقیعه بوسی
نموده بحکم کار فرمائی بخت باوری بوسی و با در همان حریفان هم بر هم عرصه جاکم ربی ال
وارد هم دم عیان الرب یعنی ظلم منعم بحکم الان بینا که در مبعث ظلم السبت
انحضرت با اسم اعظم خود بسته که دیگر از شکستن آن بهیچ باب حقیقت
هیئت در آمد کمال عدم مبالاة در این باب بکار رسانید که در نخستین سال
سلطنت خود توقیعی که خسرو پادشاهی بسر و از روم با لشکران سنگ
از راه کردستان متوجه تسخیر ایران شده بود در عین مقاربه فرمان
سپهسالار مذکور را العتق رسانید باین گناه که مالیس ما لشاه در شهر ری
مهران ما بین همدان و سه هزار و قمواحته او را آورده شکست تیز و سلطان
عالم ... شمس ... از ... در ان جنگ کشته شده بودند محمد ... ربانی
سلطنت ... که زمان قهر و غضب ... در اندک ... و فی الجمله توجهی خصوص
با همه ... افروزی عمر و ... ساعیان تیغ سیاست را کار فرمود بسیار کس از اعیان
دولت و امثال ایشان را ... ن فوجی با ... را که نسبت دامادی
... با ... بجهت ... شفقا ...

بعد از تجهیز و تکفین خفیه در یکی از آنها که گذشته هر یکی را یکی از شاهزادها بمشهد میل
اشرف و کربلای معلی و مشهد مقدس ارسال داشته مدفون ساختند و در بیت
روضه منوره [illegible] قبری را انکار نمودند تا آنکه هیچکس را از آن اطلاع نباشد
که مدفن حقیقی کجا است و آن شاه والاجاه را سه پسر رسیده بود
یکی صفی میرزا دویم سلطان محمد میرزا سیوم امام قلی میرزا صفی میرزا را در سنه
[illegible] شاهزادهای سلسله صفویه بود در سن بیست سالگی
در بلده رشت گیلان وقتی که از حمام برآمده بمنزل خود میرفت بنابر فرموده
شاه بی سبب ظاهری از دست بهبود نام غلامی چرکس از پای درآمد و در روز
هیچکس الا یک نفر شاه را بار التماس تجهیز و تکفین او نبود و چه آنکه بی اجازت تکفین مقبور
آن نمایند تا در سیوم روز بدستور شاه مدفون گشت و سلطان محمد و امام قلی
دو پسر دیگر را در عنفوان شباب حسب الامر شاه میل در دیده کشیده بودند
و از صفی میرزا دو پسر ماند یکی سلیمان میرزا از دختر شاه اسمعیل و دویم میرزا
از بطن [illegible] بنابر دستور معمول شاه سلیمان میرزا را در سن طفولیت [illegible]
نابینا ساختند و چون تقدیر ازلی بامر دیگر متعلق [illegible] گشته بود و سام میرزا
در میانه سالم ماند و بعد از رحلت شاه والاجاه چون فرزندی شایسته این
کار نبود و فرزند زاده صحیح و سالم همین سام میرزا بود لاجرم ارباب حل و عقد از
اعیان دولت مثل زینل خان که بعنوان حجابت پایه اعتماد [illegible]
رسیده بود و عیسی خان قورچی باشی و خلیفه سلطان وزیر و یوسف آقا خواجه
و محمد علی بیک [illegible] بموجب وصیت شاه قرار داده و [illegible] سام میرزا
را [illegible] عهدنامه [illegible] بهمگنان خط و مهر ایشان گذرانیدند و در حال
[illegible] می دارد [illegible] ارسال داشتند [illegible] آن

بقلم خامه معتقدات مذهبی پادشاهیست که لازمهٔ مرتبهٔ ظلّ اللهی چه مالک الرقاب
حقیقی فرمان روایان عالم مجازی سلاطین عظام تفویض نموده که در هر وقت
و هر حال فیض عواطف ایشان بسایر عباد و بلاد رسد و با جمیع خلق
خدا خصوص عموم رعایا بعنوان رعایت خاطر و دستور العمل حسن سلوک
معمول گردانیده با سایر زیردستان خود نظر مرحمت خاص مبذول
دارد و درباره هر یک از نیکو کار [illegible] رقم عفو و صفح بر صحایف
حسابات بی عواید جرایم کشند انگه با همگنان اصلاح رفق و مدارا را آشکارا
نموده بتأمل حکم غضب و شدت کار کنند و بمشورت پیر تدبیر و شیر [illegible] دست
بازو تجویز پیر نموده تخلیص وجود نوجوانان رسیده که تازه نهال
درست گشته دهقان آفرینش [illegible] دراز [illegible] الحمد لله و المنه که در این
کشور همایون که با قسمت آباد و عالم رحمت هم ابرار [illegible] همین توجه
این پادشاه درویش نهاد بر هیچ خاطر [illegible] و بر هیچ [illegible] از هیچ
رهگذر و در این [illegible] سپاهی و در کیفیت حالیت و رعایت و [illegible]
که [illegible] آن آنکه دارد بکیفیت حسن سلوک و معاش [illegible] آنحضرت
هندوستان معدلت [illegible] و در حضرت معطی عدل [illegible] تا الجمله
شاه والا جاه در اواخر سنه [illegible] یکسالگی صبح روز شنبه ۲۴
جمادی الاولی سال هزار و [illegible] در بلده [illegible] مازندران
با مراض مختلفه مثل [illegible] و استسقا و [illegible]
[illegible] اعیان آن دولتکده نظر بر [illegible] جمهور
[illegible] شیعه المومن [illegible] اورنگ به مشهد مقدس در [illegible]
و [illegible] بظهور آورده [illegible]

دارای ایران که از اکثر سلاطین عصر بمزید عواقب امور و وفور عقل بیش از ایشان
امتیاز تمام داشت چه یکدیگر را همیشه زانکه همانا از عالم بالا بزبان صدق یکانگی قرار داده
بودند برکوچ مسافت حضرت اساس دولت کرده حضرت صاحبقرانی از تایید
بخت و دولت و هوشمندی و کاردانی این پادشاهزاده والا مقدار رشید
جاودانی خواهد یافت و ازین رو همواره در محافل آثار حمید و اطوار پسندیده
این برگزیده را ستوده اکثر اوقات بعنوان محبت تمام نسبت به آنحضرت اظهار
مینمودند بنابرین یکدیگر را مکاتبه و مراسله گشاده و رشته اتحاد هر از ارسال
مفاوضه و رسول دست داده و بنوعی که جلوس همایون بوقوع پیوسته وقوع یافت
در فرح آباد مازندران بسمع شاه رسید بنابر اصابت آن حکم صایب
بتحریک فرط اهتزاز و انبساط از جا درآمده فی الحال محمد بیگ نامی از اهل
اعتماد خود را برسم رسالت و ادای مبارکباد و ایصال تهنیت نامه برسبیل استعجال
ارسال داشت و او بر ایلغار بطریق یام مور ساخته مسافت این راه دور
و دراز در عرض سه ماه طی نمود و بعد از رسانیدن مراسله بزودی در حضور رخصت
رخصت کند و در همان موارد مدت حضور را رسانیده شاه را از دقایق
حقایق احوال خیریت مآل آگاه سازد و قضا را در همان نزدیکیها شاه والاجاه
رخت ارتحال از دار فنا بعالم بقا کشید چنانچه اینخبر مقارن ورود محمد بیگ بحدود
ممالک محروسه رسید و او برطبق فرموده عمل نموده همان پیشی در میانه
سرگشت سر راه بداده و بزودی ایلغار نموده خود را بنواحی دارالخلافه
رسانید و عمده والقاب خبر وصول او بپایه سریر اعلی فی الحال بندگان آنحضرت
خلافت مرتبت معتمد خان را بمراسم بدرقه او ارسال داشتند و چون بیرامی
این سعادت گشته تزبیر یا قدر و مقدار رشس از مرتبه اقدار امثال و اقران

همانا روزه وصال بلا صوم و بر دار شکستند از زلال لقای همایون فال که هم جانبیند
ارتقاست از کنود و نمود حضرت پادشاه دین و دنیا پناه از راه سنت سنیه
حضرت رسالت مرتبت تشریف قدوم اشرف بعیدگاه ارزانی فرموده بعد از ادای
نماز عید به دولتخانه سعادت از راه معاودت نمودند و بنا بر عادت معهود
حسابت رسید از درم و دینار باین بر زن و مرد فقیر و غنی از اهالی
کوی و برزن و صحرای دهور رسید از اینکه در امر عالی صادر فرمودند چنانچه در این حالت
نیز از نادری فیض فضل مال الذر زر بر سر زر و درم بر درم بخشیدند از سوانح دولت
خداوندگار نعما بیانی که در سرحد کابل حیره کاکشته توبدان هیهین و لد ذرتمن وقایع
الصدور بعرض اعلی رسید که خنجر خان ترکمان بیشتر خان و عوض بیگ قاقشال
بحکم دولتخواهی و کاردانی بنا بر از دست آوردن قلعه بامیان که میانه
بلخ و کابل است بآن سرحد ترکتاز نمودند و اوزبکان از روی عدم ثبات
قدم طاقت مقاومت نیاورده راه فرار پیش گرفتند و این قلعه را
که از دیرباز در حیطه تصرف اولیای دولت بود و در این نزدیکی برای استیلا
یافته بودند بجانب دیگر برابر کرده قرین ظفر بازگشتند رسیدن بیگ
به رسم رسالت از جانب شاه عباس ... نیز ... الخ تو نامه
مراسم تهنیت جلوس همایون ... از ... سنه
نگام اکرم ... الصفای خاطر آگاه شاه عبدالله و ضمیر منیر معتقدان ... را
حقیقت ... سلاطین ... ابن ... السلاطین ... صدور ... سر از نهفته ...
چنانچه ... ارباب الدول ... اران ... روی ...
مستقل ... باشند لاجرم ... خاطر ... والا ... حضور ...
... که از ... و ... شاه ... جهان ... شاه عباس

۱۱۱۶

چون درین روز مبارک وقوع یافت این بود ارادت خان از تغیر خانزمان
بصوبه داری دکن و انعام خلعت با چارقب طلادوزی و شمشیر مرصع و دو زنجیر
فیل با ماده فیل سرافراز گشته منصب از اصل و اضافه پنجهزاری پنجهزار سوار دو اسپه سه
اسپه قرار یافت و خدمت دیوانی کل که بجانمودگی مفوض بدان دستور خرد
دستور وزیر و دستور اعظم علامی افضل خان که از اواسط ایام شاهزاده
تا آغاز روزگار قرب سرانجام مهمات دیوانی سرکار والای آنحضرت بدو
یافته بود مرجوع گشت و خدمت خانسامانی از تغیر افضل خان بمیر جمله مرحمت
شد معتقد خان از اصل و اضافه بمنصب چارهزاری سه هزار سوار و صوبه داری
اجمیر سرافراز گشته رخصت یافت جهانگیر ولد عنبر حبشی بنابر رهنمونی بخت اندیشی روی
نیاز امیدواری بقبله امیدواران آورده بعنایت خلعت خنجر مرصع و تفویض منصب
دو هزاری و پانصدی هزار سوار امتیاز امتیاز پذیرفت ۲۰ رمضان ۱۰۳۷ سنه از روزگار
دل آزار و سپهر بد روش با بخار از روی برآمده از روی معهود خویش بتازگی طریقه جفا
پیشگی پیش گرفته نهال وجود شاهزاده عالمیان دولت قرار را بار آورد
و ازین راه خزان فسرده و بیکدیگر دیگر روی بهارستان امید عالمیان نهاد
آنحضرت نتایج آسمانی و تمکین صاحبقرانی تمکین زبده شعار صبر و شکیبایی
گزیدند و بنصایح هوش افزا و پندهای دل پسند در تسلی خاطر اندوه مند نواب علیا
کوشیدند غره شوال مبارک فال پادشاه دیندار اسلام پرور که روزه ماه
صیام را بنابر متابعت طریقت صاحب شریعت بدستور هر ساله از روی کمال خلوص
و رغبت گرفته بودند بسنت افطار بعمل آورده از مطلع چهره که والا طلوع فرخنده
گرامی بود و منتظران رؤیت جمال خورشید کمال در عین روز هلال دیدار عیش آثار
که از کمال شوق و خواهش ملازمت از روی شداید حرمان نمی رفتند ناشکیبا ...

زده بکار دستبرد ساری بود و در روز بار سپهر مدار راه دادند و در حق آن باطل
کیش که مستحق سیاست و انواع عقوبت بود عفو جمیلی را کار فرمودند و
دیگر بالکلیه از تقصیرات او درگذشته و فرو گذاشت جنایات او نموده
بحضور طلب فرمودند و بخشایش عظام بعنوان گناهکاران بخطاب ایلچی
طلب ایستاده نموده آنگاه بکورنش واداء زمین بوس فرمودند الان
و دیگر پاس جا و بیدبدین بشکرانه هزار مهر بصیغه نذر و پانزده لک روپیه
نقد بطریق جرمانه و چهل فیل پیشکش از نظر اشرف گذرانید حکم
معلی صادر شد که از جمله محال که سابق متعلق در تصرف او بود بشرط وفق
موافق تنخواه منصب چهار هزاری ذات چهار هزار سوار محال بوده باقی در طلب
خان جهان لودی و عبدالله خان و سید مظفر خان و راجه بیهار سنگه
تنخواه نمایند و مامور شد که متوجه مفسدان بکشند با هفت هزار سوار و دو
هزار پیاده همراه او در ... کدخدا جرمانه بسته آغاز دومین سال از سالهای
دوال جلوس فرخنده از آیین سعادت ... حضرت ...
صاحبقران ثانی زینت رونق بیرونی افروز که عبارت نشاط ... غره فروردین ماه
موافق سه شنبه ۲۴ رجب سنه ۱۰۳۸ هجری بعنوان عید شادی روزگار آغاز
نوروز استقامت ... و بنیاد ... الایام سلطان السلاطین ابو ...
صاحبقران سعادت یابند هر ساله در جمیع جا ... عام دارالخلافه ...
آذین جشن رنگین ترتیب سر زیب تمام ترتیب داده رشک بهشت برین
ساخته شد و نامزد رشته افتاب چو موسم ربیع عمر شیخ و شباب بود عالمیان
از روز تعیین ... کنید مد خورد و بزرگ ... جوان گروه از عمر گرامی
گرفته سرمایه بهجت و نشاط کامیابی ها دوران اندوختند و از جمله غرائب

نجم و جوهر مجرد را که بر درشت و الای مقدار و رحوصله تمام سپهر نگنجد و مقدار
نیم جو وزن نکنیش را کفین مهر و ماه سنجد برای برآید کام نیازمندان و حصول
ارزوی کام جویان تن بهمه گوهرها هموار و لولوی شاهوار داده مانند
آفتاب جهانتاب نثار زر و لیسین گشت و بجهت توسعه ارزاق اهل
استحقاق و فسحت ساحت معیشت یک غنیان سرهاسپر مید نور
فرود آورده تحویل اشرف برج میزان فرمود و مجموع احباس و نقود
هموزن همایون بهمی دوازده مرتبه هموزن آمده بود بر فقرا و مساکین
قسمت یافت سعید خان ولد احمد بیک خان از تغیر [illegible] کابل از اصل
و اضافه بمنصب دو هزاری و هزار و چهار صد سوار سر بلند گردید و چند ت
رسیدگان و خواصان بسر فرازی عنایت علم سر اختصاص افراختند
۲۹ بهمن ماه رایات اقبال قرین سعادت و اقبال از [illegible] بسمت
دار الخلافه فتنه سمت ارتفاع یافت ۱۱ اسفندار از باغ نور منزل که در حوالی
مطلع اسعه انوار و ماهچه لوای و الاشده بود در ساعت مسعود بروج
و سعادت سوار شده همعنان بخت و اقبال مانند نیر اعظم از افق
مشرق الشمس جاه و جلال بفیض فجر نور و دار الخلافه حضور طلوع فرمودند
و همدرین روز مهابت خان خانخانان مظفر و منصور از مهم دکن [illegible]
سعادت و معه [illegible] چهار سنگ مقهور همراه بقرار گاه سریر خلافت
سر آورده بخت با سر دار [illegible] ظفر اثر ملازمت نمود و [illegible] از روی
لطف و رازی بمقام شفاعت و رآمده در خواه [illegible] گناه آن
کشته امید عفو حضرت شاهنشاهی عفو جبلی را کار فرموده بجهت مراعات
خاطر خانخانان این بنده مرا [illegible] عفو جرایم [illegible] که گرانبار خجلت

از خندق متوجه پیش شد و رتن سنهه دوان چون بید لرزید و افتاد و بآن سنگ بر سینه زنان
با وجود آنکه در حصار سنگین جا در شدند به سنگ شدند و مانند زار
هیچ و تاب چو زده یکبار ناقوس ناله کشیدند و از طرف دیگر بنا بر آنکه
استحکام تمام در رشت بر بهادر خان از غنیم هجوم بسیار اتفاق افتاده
و دار و گیر بهادرانه از هر دو سو روداد و جگرکار خان مذکور با فوج خود از
عقب فیلان صف شکن مصاف آزموده یکبار در شده از روی دروازه‌ها
بهادران اهرمن نهاد و در آن قلعه را چون فیل نیز منصوبه ناشناسان
درهم شکست و با برادران و ناجیبان خویش که هر یکی بهم مگر یک بودند مانند
گلهای پژمرده گردیده و دران حصار که مانند غنچه لال لاله از سپاه
دلان پر بود و از کثرت هجوم بادها باران راه نه مانند آب حسرت
تمام قطره زنان آمد و هندوان سپهی نام را به تیغ بوشی رنگی ابیح در خون
نشانده کلکلوئیه فتح بر روی اقبال کشید و نزدیک سه هزار کس از لشکر
خصم درین جنگ از زندگانی برگشتند باد شاه والا مقام در چاره
این فتح و شکست مخالفان بهادر خان و بهار سنگه بندیله را نوازش
نقاره بلند آوازه ساختند و مقصد خان و جان سپار خان را به عنایت
علم سرافراز ساختند و بموجب حکم اسب هوا خواهان تبار زیکار از تقصیر
گنهکار در گذشته معاذیر ها دلپذیر او را پذیرفتند هم در همین ماه روز پنجشنبه
سیوم جمادی الاولی شنبه ۲۳ جشن مبارک شمسی سال بیست و هشتم از عمر ابد
قرین حضرت صاحب قرانی ثانی بآرایشی که ترتیب یافته بود محفل قمر آیین
چه ... آرایش زینت ... گوهر بار و ترتیب ... نازه دل فریب
زمین ... زینت نو برگرفت و در ساعت مسعود بر رسم معهود با دیگران روح

همواره ارای جمیع مهمّات این دولت و الدین خار کشته را پامال سازند سپاه ایران
نموده از شاخسار امید گل چنیم و ز نثار زرین حال زر نوشته واقعه نگار لشکر عقیدت اقبال
بعرض همایون رسید که آن کوکبه گردون ظفر با نهاوزخان روهیله و جمعی دیگر از
نهاوزیان این آستان فلک نشان ۱۲ و نیم ماه حصار ایچ را که حصاریست
استوار و هر برجش از کمال ارتفاع سر باوج فلک میرساند و در تصرف چهار
زحل سیما برآورده و آنچنان حصار بلندی را که توسن اندیشه بر ادراک
رفعتش افکنده نشسته سم از در سرسواری گرفته غنایم از هر دست سپاه فیروزی
دستگاه را بدست افتاد و تفصیل این مقدمه آنکه عبدالله خان با محمد باقر بخشی
اصف خان از سوی مشرق و نهاوزخان از جانب شمال ایلغار یورش
نموده روی به تسخیر قلعه نهادند و در رویان از زور تهور تمام برج و باره
آن والا حصار که حجارهای مهندس را از استحکام تمام داد داده بودند برآمده و
بمدافعه و مقابله برآمدند خان فیروزمند بعد از زد و خورد بسیار در عرصه
کارزار بقصد جوهرهای باجمیع هم گوهران خویش از پشت بوستانی که چون
گوهر و رشته در رابهای تاریک قطره تواند زد و فرود آمده پیاده
شد تا آنحصار را که با تند خندق قلعه شده بود و نیز در تیغ لنکا قدیما آنکه
آب تیغ تا کمر بود نهاوزان از خندق گذشته و از آن میان جمعی از رزم
آشنایان از زرقی خندق خون گوهروار آب عرق گشته اب خود را
از بیم روشن ساختند و جمعی دیگر در اندک فرصتی باقبال پادشاهی
کار یوبهش پیش برده رفته رفته از خندق گذشتند و از پنجاه سوراخی
سنگهای در عرصه تام او پرافراختند بالجمله از آن جهاد که نمونه جهاد
خندق بود متوجه بهایت که عزم اسپیکان بیوم تا دست سپهداران کفر پرست

گریبان می‌کرد و دهانهای زخم را تیغ خون میریختند و دم تیغ اژدهان جان دوم حیات
میگرفت جانستانی کمان فولادوران شربت مرگ آماده میساخت
و سنان در دست یلان شمع وار از گرمی جنگ میگداخت و تیر
از نایره غضب جگر نیک اندیشان فتیله کردار در قندیلهای فرو چنبه
و زهره آب پیکان جان بشر را تلخ میکرد و امید بر چم علم دولت السلک
زندگانی اعدا میکرد و سوفار تیر نصرت بر داران را از خنده و به
باز نمی‌آمد تیر از ترکش در پوست لوییسی نبود و زه از کمان در قفانه
میدوید آب زخم از بایان آراسته تیغ روشن میشد و نیزه کرایانها
از خون حریفان سر خود را جا میکرد می‌آمد شاخ کمان را از پیکان ثمر برگ
میدمید و ملک سر را از بادک خار دست میداد بالجمله چون بهار
برگشته روزگار را از تیر لشکر تیغ زن بار یکسر بریده شد و از نیروی
موکب همعنان شکن دل از دست داده پای ثبات واگر میدرس راه هزیمت
از جا رفت با جا رهبر همه نیز خود بتن نه این که از سر از جا بست رقیب
آزادت با ولیان دولت آورد و خیال با فرمانبری را از دل دور ساخته
در سنگری رشتها از مراتب اعتقاد و از دو ده بیدرگاه که پناه توجه
ما هیچ رو سنگ چرا دست شسته با موس آورد شکند صورت عاجل
یاحسن وجوه چاکری مشایم مو جرم در رشت که از باب جمله عفو دامان گناهان
می‌شست می‌شنوا باید و بشکافتن کلک خالص شاهنشاهی چار فیار نتر رسی
در دلم بیرون رود مهر نگاه دار الدرکه کلید رجا و دید بیار دولت
سر بدست سیاستان آن روان با دل چون قطره زن کردم دو دیگت
برابه زندگانی کنم که از عنبر اعتقادم کلی با فرمانبر نوید و بهر منقصت

آزاد نموده بودند و رقم عفو بر جرائد عصیان ایشان کشیده برات عمر دوباره بنام
هر یکی نوشتند تا همگنان سر بر خط فرمان بر گذاشته مانند بال از حصار زمانی
قلم از جنبش بدر نا کرده بودند بالجمله افواجی که از امرای سرکش جبابره مانند جوهرهای
تیغ با هم پیوسته شده بودند با لشکرهای آهنین دل تیغ شده دست
امید همگنان را از زندگانی منقطع گردانیدند و تمامی قوم بودند بلکه را
از آوازه نهضت همایون بمقام گوالیار رسانیده بود از توانائی گسسته
تا این جا طنبور را عشرت بی جا رشید تا بیند امرای عظام ناگهانی از هر طرف
چون قضای آسمانی بدان سرزمین در آمده تا بر سر حدود آن حیثیت را
پایمال آن نعال مراکب موکب اقبال گردانیدند و از همه سو راه بر جبابره
بسته عرصه کارزار بر روی حیات کارزار مرور ز تضییق چو حلقه تنگ در ساختند
مهابت خان از گوالیار و خان جهان لودی از مرور و عبدالله خان
از کالپی جلو ریز شتافته با دیگر تیغ زنان نبرد آزما و مردافگنان رزم پیرا
داد مردانگی دادند و بازار جرأت مردم شمشیر نهاده بازار تیغ زنی را تیز و
هنگامه نبرد و ستاز را گرم گردانیدند خود بر سر رزم آشنایان از باد
حمله حکم حباب پیدا کرده و تیغ بر کف رزم آزمایان از پیچ و تاب چه بر
قامت موج ها همی ساند خنجر در حلقش بر آب فرو میرفت گرهای در آب
فرو رفته و تیر در دل بر بطی جا میگرفت که فارو ماهی جا کرده گبه ها
خنجر حلقه در گوش نیها دران می انداختند و آب تیغ از سر رزم
آشنایان در میگذشت چه بک ولد در سینه جنبان می شگافت که
در هر یکی سی و با ذوک حک بشگاف و وتن روحیان همی مید و خفت
که دو تیکر را حرج بعضی را گمان ز میر جاشد و زره گاف ز نکار زره

انکه چون عرصهٔ دیدهٔ سواد کواکب را از گرد موکب همایون خط غبار سیاه کرده و همچنین

که ظاهر القلوه جلوه گاه تجلی وجود و المظهر لطف جلی حضرت پروردگار گردند

بمشاهده جمعی صفات انوار احتیار که از دیر باز مکنون ضمیر انور السرور بود

محرک آمده همان روز تماشای آن باره و درین بنا و که بر فراز کوهسار رفعت

آثار اساس یافته و در سراسر این کشور اگر حصاری بمتانت و رفعت و فسحت مساحت

آن چنین منیع ایشان نشان نمیدهند اراده فرمودند و خورشیدوار از افق

آن کوهسار طلوع نموده پرتو نظر وقت نگر برپای تا السر زمین آسمان نشان گسترده از روی

تحقیق و تدقیق در وادی خصوصیات قلعه و ملاحظه جزئیات آن بوده فرو گذاشت

نمودند و در باب مقدار و سن انجمن نشان تا آن پاک روان که چهار باغ و بنا را

بمثابه اسد و حرکت شاهنشاهان روشن دل که سپهر چهار دار برای امنیه آفتاب

خالی از حکمتی نیست مصداق اینمعنی سر خورشید اوج گیتی ستانی است بکوه الیار

و عروج آن بلند کوکب باوج کوه فلک شکوه حرف بسیار رازم دم که شمار نشان

خون سمار مرکان سوار است از روزگاری دراز دران حصار نظر بند بوده مانند

نقش از حبس رهائی نیز رسیده و اربع روحیال خلدچینی در آینه خاطر ایشان نقش

نمی بست چون این ابر رحمت بر فراز قلعه آن کوه سایه افکند خواست تا حقیقت

حال آن اسیران که مانند نسیم در حیات هستی از شدت حبس نفس ایشان گرفته بود دراز

آن زبید لاجرم خود بنفس نفیس متفحص احوال زندانیان پرداخته اند ایشان را […]

نکار فرمودند آنگاه که بخشش بخشایش این محیط مکارم موج زد حکم بست چند نفر از اهل

فتنه و فساد که صلاح کار بلاد و عباد دران حبس متعلق بوده ایشان در محبس […]

یاران […] گرفتند و دیگر […] که روزگار آن […] فال روزگار

به تیره روزی و تنگ […] گذرانیده و روی زمین از آسمان ندیده بودند یک […]

[…]

در باب وقایع عجایب عالم ابداع که از بوالعجبهای تقدیر در صوبه کشمیر اتفاق افتاد

از اتفاقات [illegible] تابع الصوبه [illegible] دار الرشید بخشت آنکه جمعی کثیر از سکنه
اولیا حسن محمد نامی از اهالی این موضع در حضور اعتقاد [illegible] حاکم الصوبه
اتفاق کلمه مذکور نمودند که صبیه حسن محمد مذکور که هفت روز از میلاد او منقضی
شده بر زبان در آمده بعد از ادای کلمه طیبه گفت که اینها اهل این ولایت باید
در امثال این خرافات بسیار بظهور آرند تا از آسیب بلیات محفوظ مانند دیگر
در خانه باقر کشمیری پسری متولد شد که مجموع معتاد نداشت و در منزل حسین
سه پسر بیک شکم آمد و از زن محمد کشمیری دو پسر و یک دختر متعاقب یکدیگر بعد چند
ندرد اهلیه اسمعیل نام [illegible] کشمیری دو دختر و یک پسر آورد و از منکوحه ابراهیم کشمیری
فرزندی تولد یافت که لب زیرین نداشت و دیگر [illegible]

[illegible]

از جمله این حرکت والد [illegible] کار فرمایان عالم بالا روی نمود بحسب ظاهر در لباس
لهو و لعب و صورت نشاط و طرب و امثال آن بجلوه گاه شهود در آید لیکن باعتبار
[illegible] بر و دست نوازی و دشمن گدازی ملک مصلحت عالم در ضمن
مندرج بوده علت آگاهی و موجب تنبیه جماعتی که بودند که آن عموم
را از گران خواب بیدار و از مستی بیخبری هشیار ساخت
[illegible] اصناف زمینداران آن سرزمین که از تطاول دست اندازان
[illegible] آمده بودند بمحض توجه اشرف از سر نو جانی تازه یافتند
[illegible] در امن گشتند و نیز جمعی کثیر از محبوسان قلعه گوالیار از قید
زندان که در حقیقت وقت در حیات بکار یافتند [illegible]

جهانمتاب بر فیض رسانی محض نهاده بودند اختیار فرموده این قاعده مستوده
قرار داده‌اند در وزن شمسی دوازده مرتبه اول با طلا خالص و مراتب دیگر
با سایر اجناس و در وزن قمری هشت نوبت نخست با سیم ناب و باقی
مراتب با اجناس معهوده هم وزن می‌آید و بدین وسیله فقرا و مساکین کامیاب
مقصود میگردند فی الحقیقت سنت عتیقه که در طریقت صاحب شریعت
صلی الله علیه وعلی آله واصحابه اسیت مقرر و معهود باین طریق که در روز عقیقه
از ولادت بوزن موی سترده مولود نقره تصدق نموده و قربانی را چند
پاره نموده ساخته بر فقرا قسمت نمایند راه تجویز این معنی کشاده چنانچه
وشایان پاشور حسنه وظیفه از سنون مذکور است که علما و علمای تعلیم و فنا
بدره و شعور با الشعره و طلب با لجلده برانجمعی دلالت دارد و بالجمله از آن وقت
تا این عهد این دولت کده علی المعهود مستمره گردید و نتیجه ستاره اهل
همین تمکن وزن شمسی مقرر گردید و لازم روز دوشنبه ۱۲ آذرماه سال
اول جلوس موافق سیوم ربیع الثانیه سنه ۱۰۳۷ قریب عشت النهار جشن وزن
در سال سی‌ونهم عمر ابد قرین حضرت صاحبقران ثانی زیب ارایش یافت
عطا و داد پذیرفت و سایر لوازم این روز از اقسام آرایش و بسط اساس
و داد و دهش و بخشش و بخشایش بنحوی که تفصیل آن شرح و بیان برنتابد و زبان
خامه از عهده تحریر آن برنیاید بظهور آمد و بعد از فراغ این کار بنهضت نسیم
از ظاهر بقعه پارسی عزت خیام دولت شد بجز و دوران برکنار
نشاط صید و صیدگاه برافراخته روز جمعه دوم ماه از آن سرزمین
باهنگ سیر و شکار حوالی گوالیار بتوجه القلعه سپهر اساس توجه فرموده
ششم بگوالیار رسیدند درین ایام خبر انجام انجوریه جنید از جوانب حادث
رای

و رشید خان انصاری و شهباز خان افغان و اتش سنگه و شاه بیگ خان و جمعی از امثال ایشان
با هفت هزار سوار کار آزموده و دو هزار بندوقچی و پانصد بیلدار از جانب مشرق
رو به آن سرزمین روی توجه باستیصال آن خذلان آرد و سوای این
بهادران دو هزار سوار از جمله ملازمان یمین الدوله امین الملک آصف جاه
بسرداری محمد باقر از نوکران عمده آن خان والامکان بکومک
این فوج مقرر شد و سلطان نظر بخشیگری و واقعه نویسی این فوج
سرفرازی یافت و حسب الحکم وزیرخان را بنگاهبانی دار الخلافه اکبرآباد
بازداشته بعد از انقضای یازده گهری از روز دوشنبه ابان ماه سال
اول از جلوس متوجه صیدگاه باری شدند کوچ از باغ نور منزل معروف
به دهره که روز اول منزل آنجا شده بود و بفتحپور رسیده محفل قمری وزن
سال سی و نهم از عمر ابد پیوند ترتیب دادند و کیفیت وزن بدین منوال است
که چون ضمیر مقدس پیوسته در پی پیدا کردن سایل و حسبت و جویای سبیلست
و طبع فیاض همواره در تفحص حوایج اصحاب مطالب بهانه طلب است و بنابرا
سالی دو نوبت در انجمن وزن شمسی و قمری مانند خورشید خاوری در گرده
میزان متمکن گردیده و هر سال دو مرتبه بحساب شمسی و قمری جشنی
عظیم و طوی بزرگ حسب الامر آنحضرت ترتیب میشود و موزون مبارک طلا و نقره
به بینوایان و نیازمندان روزگار بقدر رضا و استحقاق و احتیاج
قسمت می یابد اگرچه این نوع تصدق شریعت وارد نشده لیکن
چون دانشوران این کشور همگی بر نفع آن اتفاق دارند که این گونه صدقه
برای دفع بلیات و عاهات جسمانیه کاملتر از اقسام تصدقاتست لهذا
این طریقه پسندیده را حضرت عرش آشیانی که بانی مبانی آنحضرت چون افتاب

د در دست رسیده لاجرم فرمان قضا نشان به بردانگی قهرمان غیرت خداوندی درکار
حضرت ظل اللهی محض رتبی الاطلاق بسبب ظهور امضای توقیع نفاذ در رسید که از عاملان
دربار ده هزار سوار جرار بسرداری نیابت خان خانان سپه سالار
با دو هزار بندوقچی و یک صد بیلدار از راه گوالیار روانه ولایت او شده
سزای کردار ناصواب پیشت در کنار دیران زیاده سر گذارند و سید مظفر
بارهه و اسلام خان و دلاور خان و بهگوانداس و راجه رام داس و نظر بهادر
خویشگی و راجه روز افزون و جیب چنان سور و بهگوانداس بوندیله و دیگر بندهای
روشناس درگاه عالم پناه بعنایت بادشاهی مفتخر و مباهی گشته بهمراهی آن
عمده الملک تعین یافتند و در وقت رخصت سپه سالار خلعت با نادری و ملکی
مرصع و یک رأس اسپ به نقد ضمیمه آن سرافراز ساخته و خدمت تنبیه کفایت خان
و فیل و نقاره به دلاور خان مرحمت فرمودند و خانجهان صوبه دار مالوه
با سایر کومکیان آن محال و صفدر خان جاگیردار سرونج و امرای سنگین
و راجه بهلداس گور و دسر سال کچواهه و ملهمه بر سکباوت و میرخان میانه و بیجی
او بکسی راجه کرد هر و خنجر خان جوز افغان و دیگر منصبداران از راه چندیری
حرکت کنند بر حسب الحکم و الغیت با یکهزار بیلدار محال متعلقه آن بجدول
در آمده توپخانه این فوج و دو هزار بندوقچی به نور الدین قلی تفویض یافت
و بهادر سنگه بوندیله که زمینداری الک از دیرباز با باب او بود و حضرت
جنت مکانی از دست او انتزاع نموده به سنگه دیو داده و از ین راه همیشه میان ایشان
نزاع بود نیز بهمراهی این فوج مقرر شد و عبد الله خان بهادر فیروز جنگ
بحکم صدور فرمان جهان مطاع مامور شد که بهمراهی فوج خود از ... خانه
کما روز را انسکار دد و بهادر خان روهیله و راو سوجن سنگه بوندیله و بهادر سنگه المکرم
ذالقعد

روزگار جهانگیر پادشاه که از فرط استیلای امراض از رسم قطع و نظم و نسق معاملات ملکی و مالی نمی‌رسیدند لاجرم او در میانه فرصت غنیمت دانسته از خدمت‌گاه‌ها دور بوده دست تطاول بملک و مال زمین‌داران اطراف و نواحی سرزمین خود بل طرف‌داران محال دور دست دراز کرده اموال بسیار بتعدی و تغلب فراهم آورده بمثابه که از حیز قیاس قدر و مقدار بیرون رفته از مرتبه حساب و شمار درگذشت و در عرض آن ایام بنابر عدم اهتمام اولیای دولت در امثال این امور کسی بحال او نپرداخت و نیز در جست و جوی هیچ باب بازخواستی نشد تا آنکه روزگار او بپایان رسیده اندوخته گران سنگ و بی‌نهایتش که گنج در گنج و خزینه در خزینه بود بتحت التصرف این سبکسر درآمد چون ظرف تنگ آن نا آزموده کار گنجایش تصرف این گنجخانهٔ مالامال نداشت یکباره از جا رفته سرمایهٔ غرور و پندار آماده ساخت و چون روز سریر خلافت مصیر از جلوس مقدس حضرت صاحبقرانی زینت گرفته کار ملک و ملت و امور دین و دولت بر نهج استقامت جاری گردید آن نامعامله فهم بفکر در کار خویش افتاده باستظهار حصار و امنیت جنگلهای دشوارگذار که بدور مسکنش افراشته سرمایهٔ استظهار خود پنداشته همت بر حفظ زمینت و استحکام آن گماشته بود و بنیت گرم گشته در شب ششم خرداد سال جلوس مبارک روگردان شده از دار الخلافه برآمده رو براه صحرا نهاد و چون دولتخواهان از این معنی آگاهی یافته حقیقت را بعرض پایه نشینان انجمن اشرف رسانیدند که آن اهرمن نژاد وحشی نهاد بمجرد فرار در پی سرانجام مهام بغی و فساد و در صدد اظهار عصیان و عناد است و همت بر جمع لشکر تفرقه اثر گماشته بود و بی استمالت و دلاسای سرکشان آن بوم و بر که با او در نفاق مقام بوده بند افتاده بر استحکام بارها و سنگین کریوها گذرها افسرده ملک در صدد مخارج و مداخل

متیجه الاماجد والاعالی اللایق العنایات السلطانیه حکیم [illegible] وقت را که از خانه زادان
مجرم اسرار خدمت گفتار درست کردار در گاه [illegible] الدین تجدید [illegible] گوهر اکلیل
[illegible] فی نارس [illegible] این [illegible] و [illegible] ادراک [illegible] بلند همت
یا [illegible] مقصد ما را که در هر باب تقریر او [illegible] مبادرت نماید [illegible]
بموافقت [illegible] طریق مراعات [illegible] و آداب [illegible] و
[illegible] صنیعه و [illegible] تحفات [illegible] که از حسن [illegible] مکارم اخلاق [illegible]
[illegible] سلسله خصوصیت و [illegible] گشته همواره [illegible]
[illegible] لازم الاداء [illegible] طبع [illegible] سرشت [illegible]
[illegible] در [illegible] یکتایی [illegible] ضمیر [illegible] اشراق گشته [illegible]
[illegible] سعادت [illegible] مخلد [illegible] سلطنت [illegible] کامرانی [illegible]
[illegible] هر کشور [illegible] کلاه [illegible] دیار [illegible]
[illegible] نامدار [illegible] سلسله [illegible]
[illegible] ورسا [illegible] پادشاه [illegible] حضرت [illegible] جهانگیر پادشاه
[illegible] او [illegible] روزگار گشته و [illegible]
مقصد [illegible] از [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] حکام [illegible]
حقیقت [illegible] اندیش [illegible] از [illegible]
برگزیده و فرق [illegible] [illegible] قدر [illegible] عقیده [illegible] رفته [illegible]
خالی و مناسب [illegible] رسید و [illegible] در [illegible] جمعیت [illegible]
و جسم و [illegible] سلک [illegible] که [illegible] لایق در وفات [illegible]
[illegible] رتبه [illegible] اسباب [illegible] نمود [illegible]
اذا

مرشد هان ابرو ری بر کاری یادی محرکها که لازمه ... باب ... الی [illegible]

بدولت علیت پناه ازین ابواب بنجا فضل بسیار ... در کار که با عواید ...

ابواب آن معجز بادی آن سلسله بود و تقاعد و محی درزیده ... عبور ...

منظور ازدرگاه معزز بود و بعد از آنکه ابواب ... رسید ...

بودکه غبار ... در میان انجمن شود که علاقه دوستی ... جهت ...

لعاد ... که کوتاه ... خورد ... علیت ... گردد و چون ...

ارتباط و التیام از قدیم الایام الی الان فیما بین این دو دودمان ...

سلسله علیه خوانین بولایت توران متحقق بوده و بین صدق و ...

بین الجانبین صورت انتظام و اتفاق ... دراین ایام سعادت ...

جلیل ... مبادات ... بر زمین موروث ... دولت ...

... انواع فتوحات عظیم ... بر ...

... مشفق ... جهت ... خاطر ... آن سلسلت ...

... ما ... بر سر حصول ... ظهور ... منظور ... حقیقت

... فرخنده ... و یکجهتی ...

... گردد و در انتظام قواعد ... و التیام ... که ...

... انتظام ... جهات ...

... که ابدا الاباد ...

... ارادهٔ اولیای دولت ...

... انتظام ...

... ابواب ...

... انصرام ... حکمت ...

صدق انتما طراز مودت بخش تحیات حسن خلعت و داد و عطرآگین محفل فیض اقتباس و اتحاد باید
دربایه آمال و امانی وحدائق حشمت و کامرانیه سلطنت مآب معدلت قباب نصفت
ایاب شوکت انتساب عنوانی رسیده صحیفه بهجت و کامگاری طغرای منشور
دولت و بختیاری حاوی بشارت مفتاح فتوحات جواهر مرات صفا و صفوت بخشنده
افسر فالی شالیه سر کشور سیستانیه و دامت ایام خوشه و سلطنه و زینت
اعوام جلیه توقیع سعادت جاودانیه موشح و بر سمات سحاب کرامت
و وجهانید مرشح حقیقت کیفیت اتحاد معنوی و مراتب الطاف صوری که بواسطه موانع
ظاهری جدید بود در حجاب عنا محجوب و مخفی بود از ارسال مراسله ساجی و صفا و
نامه سبحانی التجا ابر و اهر مصادقت و محتوی بر عز موافقت جلوه طلعت
لقاء و اصغیا رگرام عمده تحیات ایام ناهج مناهج دین قویم خواجه عبدالرحیم
درباب التیام خیریت انتظام آن برادر با دیگر مقدمات شنیده بوده باعلیحضرت
قدسی مرتبت رضوان پناه خلد آرامگاه انار الله برهانه به نسبت قرابت
سابق نسبت تجدید حیات لاحق رقم زده خامه مخبر بشامه شده بود و سمت
اظهار و اعلان یافته محرک سلسله موالات و مصافات قدیم و جدید
گردید و از مطالع آن رفیعه رحیمه روائح سامه محبت اعتصام صداقت التیام
برسید از بروز و ظهور مراتب الطاف ... مرآت خاطر ضمیمی مرآت خاطر معدلت
آن بود که در اوایل جلوس میمنت مانوس بر اورنگ سلطنت و فرمانروائی از جمله
مسائل رفیعه را با یکی از معتمدان درگاه رحمت فرمایند تا آنکه مجدد دوام
و معنوی و دیگر مناسبات قدیم و جدید گردد و شیوع و دو مقدمه نسبت توالف
و تراضی گردد بدین جهت حراصه عبدالرحیم مرحوم که بعد از دریافت عزمجال
میمون باستلاحات ... در نوردیده دو ایام آن لقاء و الصلب گرا

بلکه قلوب اثر نموده بسته بعد از رفتن ایشان قلعه ها را به قطع رسانیده مفصل آنکه دو بار رسول و نامه جهت اسلام
عبد الرحمان بود نامه ای بر طبق این مضمون می نمودم که از بلد و شهر ها اولکه
بعد از فتح هر شهر که او بیاید در ولایت وست تصرف از آن بر دارد تعلق
نادر شاه باشد و چون حضرت جنت مکانی بعد از مطالعه مضمون نامه بر مقام
تجهیز عساکر و قصد آن نموده ایشان گشتند بسر رسید مقدمات شهود و ساختند
مقصود از جفا های عجیب تکلف گاه نمود نبایند بود و قضا را النصیر بود مقتضای
احکام قدر محتوم و مقتضا مقدر متوجه تسخیر عالم دیگر گشتند و بعد از جلوس مبارک
جوادعبدالرحیم رسیده از نور روز سال جلال بلاد منت استعفا و بد بر شد
همراهان نزدیکی از راستی او برخی بدیر بینه بعالم بقا شتافت اکنون
حضرت خلافت پناهی بمقتضای رنجش اندیشی و نیکوخواهی که از امام قلیخان
بظهور رسیده بود و خواستند که عجایب بزرگوار مرتفع سازند از الجرم در همان دستی
جلوس خیر انجام بمقام از سال جوار بر سلیم در آنده بست و نهم ابان ماه
از انجمن سال جلوس همت نما بر نش حکیم ها و ق را تا بر زور این خدمت نموده بند
و موازی یک لک و پنجاه هزار روپیه از انواع نقود و جواهر و مرصع آلات
و نفایس امتعه هند و ستان بر سم ارمغان بر یسیم هزار دو تحقیق تحایف
و ارباب استحقاق و صدقه معنی حضرت صاحبقران مصحوب او روانه ساختند
۱۵۴
مدت صادق خلعت جزا به عبدالرحیم را جهت خلوت خاص مرصع
و انعام شش هزار روپیه نقد و جنس بهمراهی بر خص ساختند و ده هزار روپیه
بر سم انعام بخشی جواد برادر جواد بر حمت نمودند
تا رسیدن
کلک بدایع نگار و سخن ارجمند استبار در اظهار روابط الدوح بیان ...

متبعه این روز موعوده هنگام مراجعت بمسعود تشریف ارزانی داشتند
دهلیز را ساختند سبب آنست که ابواب این رشته بین بسته‌اند هر بیشانه از کرد
ملوک محروس امام قلیخان بخاصیت دولت خداداد و سعادت بخت نافذ زراد
صدور ساحت دربار سعادت سعادتی که بار کشیده رحل اقامت همکنند
عالمیان بایکدیگر اساس عالیمقام بار رحلت بربندند و لازمه بخت مقتضای
اقبال و رشته که بهر رو آورد جهانی از آن قبله امانی و آمال در انشمه روی توجه
بدان سو کنند چنانچه حضور سعادت اعلیحضرت شاهنشاهی جلالت
خاصه در زمان ایام خیرانجام که سر بر کرده از جلوس همایون رنگ کرسی
سپهر گردون گردید امام قلی خان والی توران همواره حضور در رشته
که از سر نو سر رشته بوعث قاپیق محبت بدست آورده تجدید عقد مواخات
و تمهید روابط آن نماید و تبار رشته خلقه اظهار دوستی برادر والد امام قلی در
اندر یکانگی و اتحاد وداد و ابواب مکاتبه و مراسله باکمال انس می‌نمود ولیکن از رهگذر
سراهی بیروی که از نذر محمد خان برادرش سرزده بود چنانچه سبق ذکر یافت
محمود نبی والمنعی موجب سد این راه و حجاب این باب شد و انتظام معاودت
خواجه عبدالرحیم بر سبت بتعویق و با جرای عزیمت گشتی بمضمون مراسله
صحبت او بخدمت حضرت جنت شاه از سال اندر شده بود و آنکه چون شاه عباس
فرصت تسخیر شمرده قلعه قندهار را بتصرف خاصه انقراض فرا آورد
اگر در میان فوجی از افواج عساکر بحر امواج در رکاب شاهزاده والا اختر
که اهل قندهار از هر سلسله بانزال در نوبت و تاب اضطراب
داد و افسر بر فاق گران آن والاعتبار در حساب تسخیر قلعه قندهار تعیین
فرمایند با دو برابر در نزد مقتضای دولت خواهی و بداندیشی لازمه عمر کرام

نقد کامیاب آمده و اهل تعصب نالان و کن سید جعفر بارهه بخطاب شجاعت خانی

و تفویض خدمت فوجداری ترهت و نواحی صوبه بهار و منصب سه هزاری هزار سوار

ذات و دو هزار سوار و انعام و خلعت و اسپ و فیل و پانزده هزار روپیه

نقد امتیاز پذیرفت محمد قلی ایلچی شاه عباس که برسم رسالت سابق

نزد قطب الملک رفته بود و بعد از مراجعت سجده آستان آسمان نشان

رسیده سر رقعه بکرودن رسانید و بمرحمت خلعت و پانزده هزار روپیه

سرفرازی یافته با ایران مرخص شد میر جمله بانعام بیست هزار روپیه سرفراز

و قلیج خان از عنایت نقاره بلند آوازه گشت کهلوجی بهونسله از عمده های

دولت نظام الملک که از فرمان بطالع والد آمده خان زمان را دید

و حسب الالتماس خان مذکور که نیابت حضور و فرمان عالی شان

و خلعت و جمدهر مرصع و اسپ و فیل و نقاره و منصب پنجهزاری ذات پنجهزار سوار

بلند گردید عزالدین محمد عاقل خان که هر ده سالگی در قطب الملک عبدالله

دوازده خان این ایام خود شده بود نذر مشتمل بر تهنیت جلوس مبارک

با پیشکش نمایان از انجمله قطعه لعلی بود بابت عاقل خان که نظر آن

در آن روزها بسیار کمیاب بود بیست هزار روپیه قیمت قرار یافت

از نظر انور گذشت و زینت افزا ... جشن سیم امرداد و فرخنده عید

سعد الله اضحی اتفاق افتاده بشارت انجمن فرخندگی با ولیای دولت

جاوید پیوند رسانید خدیو جهانگیر رسانید خدیو کشور پادشاه دین پرور

با تمکین جهانبانیت حضرت خیر البشر باشند خورشید خاور در دولتخانه

آئین زرین زر بسر مجاری ساخته قرار عیدگاه در از نور جمعه را ...

پیشگاه ... با رمح ... بارگاه ... بجمع ... عبادت

کر نشان ایوان کسری کسسته و از پی درست و الدنیا معموره که از رشک

متانت اساس شعور در بنای قصر و قیصر بلاه یافته و در عرض صبا از فور بالای طول

و عرض و وضع غریب در بند سکس بدیع خاطر فریب تا تمام رسیده تا بعجت حیرت

نقاب کریای کمینت سبزی در بروز کار ثانی صاحب قران کردون بکره [illegible]

و هر بس شعبه فرزان عالی اساس یادکاری بسد تا که از رشک آمد از کره [illegible]

بود افزون بخیل ستیدن از رشک تا بس در زود دیوارش از شفق در خون [illegible]

تا بکمر حرخ مینکون حون این فرخنده بنا بعمه سمت اتمام و صورت انجام

یافته اختر شماران مسلولات نظر اخترین بر از کوس فی قرین سعود در تاریخ

۲۲ ذیحجه بخشنده ابر کزید ند شاهنشاه ملک بارکاه لبودار القضا ابیت که بیت

ا فزود بساعت شمار اندیشه رسا و خالق رسان و در این محفل سبت تاسیس

م با نواع ریب بینت تزیین در نشاید رشک سپهر کسریر اقبال و اکلیل

کرین درین محفل بیست این نوالسم ها و جلال کشیدند و جمهور انام زا دال

بارکاه خاص و عام داده در بیان اساس کوار ساکس افرید کار الشن و جا

و دست حق پرست بخشایش و بخشش بر انام ان و مختاجان کشادند

سایر ماکستران مرحبین بسر و سرایان و نغمه پردازان را سار [illegible]

جا بو بدر اماد و ممنوعات طالعان کلیم را این رباعی توصیف این بارکاه سلیمانی

در سلک نظم کشیدند و بر فرش بلند کس ساینده خلعه شایسته مرحمت فرمودند

این تازه بنا که جوکس همسایه اوست از رفعت چرخ زیر سرمایه اوست

ها همیشه نکهه [illegible] کسی سر و پیست کاراساس عام و عام در سایه اوست

همه رین بر در ترکمان خان نعمات خلعت و اسب خاصه بلند بانکی یافته العفو [illegible]

سلکالمرحضی کشت از امرا فضلا رد از ابلیر جمعیت خلعت و جلا برفرع دفیل و انعام [illegible]

سلیمانجا ... درایام ... از ... رحمت ... ایوان ... بنا و زینت ایوان چهل ...

... الحمدلله که عنایات خاص پادشاه جهان بعوام و خواص
از جمیع وجوه اقتضای عموم و شمول نموده صیتی از اوصاف و تشخیصی از اشخاص انسان
خاص ندارد چنانچه ظل عاطفت حق سا ملحال عالمیان ... حضرت واجب الوجود
را فرو گرفته و آثار ... احسان ... بحر و بر بار است چون فیض باران
همه جا رسیده ... پیوسته همت ... در ظاهر و باطن بر تحصیل اطمینان قلوب و رعایای اهل
گیتی بسته اند چنانچه هیچ لحظه از روزگار سعادت آثار ... که آسایش و آرامش عالمیان
منظور نباشد و عزیمت ملوکانه ... سرمایه امن و امان اهل زمین و زمان مقصور بود
از جمله شواهد صدق این ... احداث بارگاه چهل ستون همایون است که در این ایام
... بارگاه خاص و عام اساس یافته و سبب بنای این نسخه ... و ...
وداد ... بارگاه سلیمان و ایوان نوشیروان است که چون ... همه رازها
از امید ... الدرجات ... و عالمیان ... القصد عرض و مقصد و رفع مطالب ...
مدار ... مرجع عالمیان بازگشت ... بهنگام عرض ... رحمت ...
رسالت ... تمور ... پناه ... نموده ... مقتضای مرحمت ...
زمان ... بمضمون توقیع ... در دار الخلافه ...
اکبر اعظم بلاد و ممالک محروسه ... هر که ...
... سعادت ... یافته باشد خاصه
دار السلطنه لاهور در پیشگاه جهروکه خاص و عام که محل التجای حاجتمندان است
... چهل ستون ... طول ... و عرض ... طرح افکنده ...
رسانیده ... بارگاه ... رحمت ... اقبال ...
... بعرض مطالب استقبال ... نموده ... ارجمند ... بارگاه
... چهل ستون ... اساس ... باعث

به مقرون بالطاف پادشاه و خجسته انجام اقبال روز افزون تا انتهای مدت عمر در رکاب بوده
با بستاد و در بسته باد مجدد خان خاندان آورد و از انکار بسی این جمله عرصه بازپرداخت
و در مدت همه از روز و خلعت و علاوه ترقی ساخته باز بر سر گفتگوی سلسله
میرود تقریب سوانح ایام فیض جنت فرجام خدیو روزگار دیگر باره سررشته سخن به سلسله
بیان جاه و دولت سید بحر و تیر ان سلاله آن حضرت جنت نشان سید جلال نبیره قدوة
الواصلین شاه خضر عالم اراحمد آباد و میرزا رستم صفوی پادشاه و میر جعفر و میرزا مراد
و میرزا حسن از صوبه بهار رسیده بشرف ملازمت سرافراز شدند و چند میرزا حسین
تعلقت عاریه اقرس ارتی مدت شعب کرس در حقیقت المرهن و ارسال الله اعز
رسیده و بطریق ارز ماه ارز رفته کرس نشین جناب بسیار از قل و تحویل خزانه
نمود حضرت جهانبانی اراز مرتبه قدر والا بود و از ملازمت معاف فرمودند
مالک یکصد و بیست هزار روپیه روپیه بر رسم مدد و خرج سالیانه مقرر فرمودند که در هر جا که
به دلخواه او باشد اقامت گزیده روزگار بفراغ خاطر بگذارند و بشنید
بزرگوار عالی مرتبت میر سید جلال خلعت و ده هزار روپیه مرحمت شد ابراهیم حسینی
کاشغری دو هزار روپیه انعام ذات هزار و سیصد سوار مقرر شده و دو هزار روپیه
نقد انعام یافت و چون حسب الالتماس عبدالرحیم خواجه اجل عنایات بیشمار
خدیو روزگار بعضی از الطاف و ظهور اینست عبدالله خان را از حضرت گردار
ناشایسته محبوس ساخته بود در این روز منصب یکهزاری ذات و سوار و عنایت
شمشیر مرصع و نقاره و علم و مرحمت طوغ و قبل از این سرافراز یافته اتکای به عالم از
نقد و مولدار سرکار قنوج ضمیمه مواجب و به عنایت نامه اعتبار و خانی
خراجه ستاده بیست هزار روپیه انعام یافته و قصبت ملکه معظمه گشت بهر مجدد استغنا شد
از جهرو مالست شد تمامی دادار تراجم و خاتم شعوانتساکان ما به عسی
...

را با پسر داد و باشاره امام قلیخان بقتل رسید و درینوقت که کار را بامام و روزگار برو تنگ

امام امام قلیخان او را فی الجمله دهم بیمی که مدعی سلطنت ملک باشد نماند بخاطر جمع الزام

رسید ایالت آن ولایت بکهمرگوه شیخ و در تصرف سراسر توران زمین بقبض و بسط

دخل و نصب و قسمت ملک نمود از جمله حکومت ملک بلخ و بدخشان و مضافات

آن بنیابت خود به نذر محمد خان داد تا حالت تحریر که سنه هزار و پنجاه و هفت است

هم چنان در تصرف ایشانست اکنون چون مجملی از احوال حکام آن ولایت نگاشته

کلک حقایق نگار آمد خامه خود را بهواری ذکر خراج توران زمین و در سر جانب داد لاجرم

حقیقت آنرا از قرار واقع زبان روشناس ساخته بر سر مطلب اصلی میرود و الحاصل محصول

جمیع ولایات بلخ و بدخشان و احوال آن سراسر ماوراءالنهر و ترکستان که در تصرف

این دو برادر است از روی نقل و فایز ایشان بهمه جهت خصوص مال و وجوهات و سایر جهات

و نقدی و غله و جمیع خراج ارتفاعات و زکوت قریب یکصد و بیست لک خانی رایج

آن ولایتست که سی لک روپیه هندوستان باشد ازینجمله شانزده لک روپیه حاصل

امام قلیخان و چهارده لک روپیه حاصل نذر محمد خان است و این مبلغ که درآمد

این دو برادر است برابر حاصل جاگیر خاندوران بهادر نصرت جنگ صوبه دار مالوه است

که یکی از بندهای درگاه بادشاهست و جمعی کثیر از امرای عظام درین دولت که در

ابد انجام برابر هر کدام ازین دو برادر بلکه بیشتر درآمد جاگیر دارند چنانچه از جاگیر

یمین الدوله آصف خان هر ساله پنجاه لک روپیه حاصل میشود که از مداخل هر یک

ازین دو برادر سه و نیم برابر بلکه زیاده است و چون این مبلغ نسبت بجمع الکل

هندوستان که هشت ارب عبارت از هشتصد کرور دام باشد و بیست کرور حاصل است

قدر محسوس ندارد و بهند از نسبت داده نمی شود و بحساب نیست امید که همواره برآید

جاه و جلال این دولت کده بیزوال لمحه بلحه در افزایش و سر رشته بقای این خلد بنیان

روگردان شده بودند باستقبال برآمدند و از غیرت جبلی که بر مسند توران ازبکی نشسته
شده بجنبه دست آوردن متعلقان ولی محمد خان بقلعه چارجو رفت و چون محال
متانت و مجادله زور دست نیامد و بوعده و وعید هم و امید از پیش نرفت بمحاصره پرداخت
قلعه را بعد از سعی بسیار و نومیدی کوچک حصار را با متعلقان ولی محمد خان باو سپرد
و امامقلی خان بابای خانم میلان خاطری متجاوز از حد افراط بهم رسانیده بعنایت
قاضی جلسه عم خود را در حیات سا و موقع طلاق شرعی بحباله ازدواج در آورده از
روباهی دنیا و ناکامی ایجوت اندوخت و چون ولی محمد خان بسرحد ایران رسیده
شاه عباس از منهیان خبر یافت از آنجا که بزرگ زادگان بیلان را لازمه بزرگیست
در مقام تعظیم و احترام خان شده استقبال نمایان بجا آورد و مراعات لوازم
مهمانداری و رستانت بکار رسانید که مزیدی بر آن متصور نباشد بعد از چندی که
ولی محمد خان معزز و مکرم در ایران بسر برد اوزبکیه که از وی برگشته بودند مکرر عرایض
مشتمل بر اظهار ندامت فرستاده التماس استعجال در توجه توران بر او نمودند او
چون بر علم خود شاه را در مقام امداد خود نیافت لاجرم با اندک مایه مردی از
اوزبک توفق لباس تجلی رو بتوران نهاده بعد از شنیدن که از علامت
خود مفارقت گزیده بود بار دیگر ما وراء النهر آمد امامقلیخان در شنیدن آمد و چون وی لغت
ایشان مقابله با ولی محمد خان محل نشست ملکه امکان و مکر مقابل بر صورت
بنزد فتنه شهر را خالی کرده با برادر متوجه سمرقند شد و ولی محمد خان جهت
غیر روی بکار آمد گشت از غایت غرور کمال استعجال طبع عجول در مقام کینه توزی
و انتقام کشی برادرزادها شده اصلا تمکین نمی نمودند بلکه رفع بانی محمد احداد
ازین در آمده از راه عاقبت اندیشی دور گشت ایشان را مجبور لشکر نمایان از روی سعادت
ایشان آورده و چون مواجه مراعیان ادبی نمود از آنجا که سنت سنیه اهل دکانداری مستلزم محروم

دیگر را نیابس کرد چون دو سال بدین وتیره گذشت یار محمد خان با باقیخان
نبیره خود به لطیفه اغاز نهاده در مقام ترتیب پسران خود عباس سلطان
و دوستم سلطان و پیر محمد سلطان که اعمام باقیخان بودند در آمد و در حقیقه مقام
استمالت امرا و ارکان در دایره خود رست گرفت از خود کند در بین اثنا باقی خان
از معامله جریان فته پیش از آنکه زمام اختیار از قبضه اقتدار بیرون رود دست جد
از کار کوتاه کرد و ساخته خالی خان پدر خود دار السلطنت موسوم نمود و پیش از چندی
که یار محمد خان و باقی خان جلیکی انجانی شدند معامله بولی محمد خان یار گشته
خاوند و پدر و برادر بدو رسید ای خانم حرم باقیخان را که دختر عبید الله سلطان
برادر خرد عبد الله خان بود و سابقا در سلک ازدواج عبد المومن خان انتظام
داشت و بکمال حسن و جمال در او در نکبه شهره بود در افواه خاص و عام بیمن قدم و
مذکور بود بحباله نکاح خود در آورد و حکومت سمرقند را با امام قلیخان و نذر محمد خان
برادر زاده های خود داده و شهور ایشان بمکن نام نیافته بحیث و خوب دولت وزیر
شده برخاستند و چون اکثر امرای اوزبک و اعیان بخارا از بد سلوکیهای ولی محمد خان
بجان آمده بودند در زمان هر جا و اظهار وفاق و فاق نموده و در باطن با ایشان
اتفاق نمودند و در رفته رفته او در اعلان و عصیان و طغیان در آمده بزرگ
و کوچک شهر و نواحی بیک بار موسیقار سا ادم از ترانه مخالفت بر ولی محمد خان
از طور نشست نقش طرح و وضع منصوبه جسیم روزگار و انحراف سپاهی و رعیت
مجال توقف در آنجا نیافته بی اختیار از قرشی با نیک استمداد و استمداد از شاه عباس
روی براق نهاد و از کم فرصتهای وقت و روزگار ناچار امی بالسبه بی دو سال
در قلعه جا ارجمند گذاشته خود با دل پر خون چون باد و از آب جیحون گذشت ایام قلیخان
با توقف او در توجه بخارا نهاد و سایر اهالی الملک و امرای اوزبک از ولی محمد خان

نقد هرات را که تختگاه خراسان است متصرف در آورده مستقل بود و دو ازده سال
دار الملک ایران شاه عباس که در روزگاران و را اشتغال به مهمی نبوده فرصت
ساعدت می رفت و یاوری روزگار مصاحبت نموده لشکر بر سر او
کشید و در ملاهر هرات ملاقی فریقین روی نموده کارزاری عظیم از طرفین دست داده
هم سلطان درین جنگ شکسته کالعدم نیز ناپدید گشت چنانچه هیچ کس پی بدان نبرده
ازو سایه و نشانی ندادند و بازه مردم را درباره او عقیده است که بعد از
شکست رخت خود را یکی از الوسات رسانیده درگذشت و دیگران
گمان می برند که پس از گریز هر جدار و در کار رفته به پناه سیاه خیمگی ره از قاف
رسید صحرا نشینان چون نشناختند بحالش نپرداختند و آخر کار از بیم از معام
فرصتش نداده کارش را تمام ساختند مجملا برادرانش که هر یک بکنار او جدا
افتاده بودند هر یک سر خویش گرفته به کار خود رفتند و چنانچه باقی خان
با ولی محمد به بخارا آمده بر مسند حکومت نشست و در اندک مدتی بر تمام اولاد
استیلا یافت و کهین برادر ایشان پاینده خان در آن دیار دیگر از لشکر
شکسته جدا افتاده راه قندهار پیش گرفت و چون در آنجا رسیده خود را سالار لشکر
ساخت شاه بیگ خان صوبه دار آنجا او را بدست آورده محبوس نگذاشت
عرضش بشاهنشاه فرستاد آنحضرت بمعتمد خویش شیخ عزیز و قلیچ خان
طلبیده فرستادند و بعد از یکسال در همین باب فرمان عرضش یاوقتا ...
یار محمد خان در قندهار خبر سلطنت باقی خان شنیده عزم آنکه را اسبکی ...
راه توران پیش گرفت باقی خان خبر مقدم کران جد خود را با جمعی از دو اکرام
تلقی نموده در حال با استقبال شتافته به اقدام آداب گذاری پیش آمده بعد از
تقدیم لوازم تعظیم و تکریم او در شهر در آورده مسند خانی را بدو گذاشته خطبه

وجوه آن اطراف را بحر یار و کلک بدایع نگار میسازد و با جمله ایشان خلعت
دین محمد خان مشهور به یتیم سلطان بن جانی بیگ بن یار محمد خان آنکه عمزاده جانم خان
والی اورگنج دار الملک خوارزم است مشار الیه از جانم خان مذکور بسبب سلوک
ناهنجار که ملایم طبع و موافق مزاج او نبود رنجیده از خوارزم برآمد و چون بولایت
ماوراء النهر رسید سکندر سلطان پدر عبد الله خان نظر بر جانب قرابت او کرده
دختر خود را با او در سلک ازدواج کشید و ثمره این پیوند ارجمند زود بعالم شهود
پیوسته جانی سلطان بعرصه وجود آمد و از جانی سلطان چهار پسر یکی و دختر بهم رسید
پسر مهین یتیم سلطان پدر امام قلیخان و نذر محمد خان است و سه پسر دیگر باقی
محمد خان و ولی محمد خان و پاینده محمد سلطان است و این چهار برادر مدتها
بتقویت عبد الله خان و حکومت تون و قاین و سایر ولایات قهستان
گذرانیدند و یار محمد پدر ایشان چندی در بلخ با عبد المؤمن خان پسر عبد الله خان بسر
می برد و بعد از آن عبد المؤمن خان از غایت بی آزرمی و لجاجتی که لازمه سرشت
او بود بی اختیاط ابوت جانی خان مذکور بی روشی و بد سلوکی آغاز نموده اخر الامر او را
از بلخ اخراج کرد و مشار الیه بخت بدرگاه حضرت عرش آشیانی آمده چندی بر
در ظل رعایت و حمایت آنحضرت از مید الکاده به نیت زیارت مکه معظمه
مرخص گشته از راه ... متوجه مقصد ... و چون بقندهار رسید خبر یافت که عبد المؤمن خان
ناگهان بهدف تیر قدر انداز تقدیر گردید و از وقوع آن خبر ستم شرانگیز تاثیر
توران زمین فتنه بار و آشوب خیز گشته از هر سو گرد شورش عظیم برخاست
و در بین میانه یتیم سلطان عرصه خالی دیده هوای سروری در دماغ خود جای داد
التماس زیارت ... از روی برکاه ... و در کانون سینه مکنون ... سر برزده
نقد فرصت را غنیمت بزرگ شمرده در همان گرمی از قانون قاین برآمده هم

و همین نیز باعث فتور حزم و تزلزل ثبات عزم او گشت لاجرم در تاریخ ۲۴ شهریور
مطابق نهم محرم ۱۳۴۸ هجریت را الحساب غنیمت شمرده از سواد بلد فرار نموده
و از راه جبل السراج در عرض سه روز طول مسافت پانزده روزه را طی نموده
خود را بنواحی بلخ رسانید و چون این فتح نمایان که باعث کسر سطوت
و رفع شوکت عساکر مخالف گردید بتائید ربانی و حسن تدبیر فوج رعیت
از اعظم حوادث سماویت این ملک بود لاجرم لفظ لشکر فتح الله از مطالع الباب تعلیم
الهام در ایام تعیین بر کیفیت اقبال همایون فال از زور شکوه یافته بود تاریخ
این فتح آسمانی بموافق امداد لشکر ظفر منصور روز جمعه بیست و چهارم
شهریور مطابق ۱۴ محرم الحرام ۱۳۴۸ داخل شهر کابل شد و حقیقت
این فتح نمایان و کیفیت احوال مجروح و ساکنین اهل شهر و حوالی کابل را
در طی عریضه وارسته بپایه سریر والا عرضه داشت شاهنشاه دادگر و خاقان
معدلت گستر رعیت پرور بعنایت بنده نوازی امر فرمودند که مبلغ یک لک روپیه
از خزانه عامره الغزنویه بصحابت الدستور قاضی را بهر غارت رسیدگان
و ستم دیدگان آن ولایت بتفاوت درجات استحقاق قسمت نمایند
تا از این طریق جبر کسر خاطر آن شکستگان نموده مراهم راحت بزخم ناسور
جراحت آن دل خستگان گذارند چون خامه بدایع طراز وقایع پرداز
از گذارش جریانات این سانحه فراغبال کلی یافت اکنون سلسله سرگذشت
را در ذیل این عنوان حقیقت بیان چنانچه سمعت سینه به سینه سخن بآیین
گزیده تر ارباب این فن رسیده بعنوان تعزیت گزارش گفتگو را آغاز آن تازه
از جمله آن چنین شنیده شد سر جمله از احوال افغانستان این دو برادر جرگه قعلی
نشسته پس ما در شهر بوستان بار گشته می پردازد و هم چنین طرحه

دراین چند روز عساکر ظفر آثار از دربار سپهر مدار سرداری سپهسالار اعظم
ثابت خان بدو رسیده بود لهذا عزم بخاطر آورد که چون حکم قلع از نواح موراج
از دریای لشکر تا بابان خدا بخر در قسمت شده بی در به امیر رسیده و در آن
صورت بحر او را در برابر دستبرد دیار گیر نماند و کار از کار گذرد چاره و چاره
از بی بدر که ورود و دو رعایت عزامت قدرت است سود نخواهد داد و بنا بر این
مواکه ثابت خان اختیار در قبضه اقتدار است از اسباب الست هم موافق صواب دید
خود صحت عمل نماید و از این بطلکه محوفه لسلامت بیاید بالجمله چون از این اندیشه
قرار داده و دل باخته دست از خون بتی وار بر برداشت و از عاقبت اضطرار
و اضطراب بخود راه داده انجمن کنگاش آراسته بعد از رد و بدل مقبول مصلحت کار
رای همگنان بر این معنی قرار گرفت که چون در این صورت بدین طریق بار
کاش را بهجوم راه ورود نمانده صلح وقت الست که ناچار از راه
تور در آینده و در مقابله لشکر آورده آغاز دستیاری نماید تا به سر عزمت
با مراجعت معنی عمل سر انجام رسانیده باشد بود بکار رفتن را او بار را ز در
قلعه رعایت در موضع نکرانه فرود آمدند لشکر خان از استماع این خبر بی اندازه
با بهادران موکب اقبال از آن مقام با استقلال تمام کوچ نموده رو به راه
او را کنت و لشکر او را خان [illegible] خان روهیله و ظفر خان و سعید خان
دیگر بهادران که همراه اول لشکر بودند تاکید تمام نوشت که در رسانیدن
منزل عجیم چون خبر رسیدن افواج قاهره بنیاد محمد خان رسید بنا بر دلیری
بی جا آمدن دلیران که در معنی طلیعه سپاه فتح و نصرت بود و حمی تمام کب
او در راه یافت بی معنی چون الکثر لشکر او که انا الحق و لعالی بود در بدست
سه ماه محاصره کامل ببقاع پراکنده شده زیاده از هفت هزار ادوره باقی مانده بود

نجابت سیر جهت حرکت در آمده کوچ در کوچ متوجه شد و چون به لب آب در رسید
سرانداز خان پسر خود را با فوجی از بندهای پادشاهی که در آن سرحد بودند
پیشتر از خود راهی ساخت و ظفر خان که حسب الحکم در غوربند توقف داشت
از توقف خلاف بنابر انجام این مهم توقف ناگزیر بود او نیز از لب آب
با فوج خود و بهادر بنابر استصواب لشکر خان بطریق منقلای پیشتر بود او نیز
از آب در ارهنگ سرانداز خان روانه شد و خود نیز متعاقب کوچ کرده از آن
مقام راهی گشت و چون بچاریکاران جلدک با ذکر نیک منزل پی موضع بمله بغت
اتفاق نزول افتاد و با وجود آنکه صوابدید آن تا رسیدن مهابت خان جلدی
در پیش رفتن نمیدیدند ازانجا که پیش رفت کارها موقوف بر اظهار تجلد و جلادت
با اکثر عساکر کابل که با نظام لشکر کومکی در بازار همراه ظفر خان تخلف
ورزیده در چاریکاران مرکوز و متوقف گردیده بودند ازانجا روانه شد و از کوتل‌های
صعب البلوغ عبور نموده در کندبک که یکمنزل بالای محله است منزل گزید چون
خبر سماعت لشکر خان به بلخ او در بک رسید از بیم و کمال وهم و هراس چ
درین مقام جا یران و بالاتر از آن نبود در بیابانهای آن راه یافته الجا برند
و لشکر خان بعد از دو روز که از سرانجام غله و سایر ما یحتاج راه مقام
کندبک اقامت نموده بود و موکب اقبال سرا کوه قرمود و از راه ابحر کند عبور
ازان در نهایت دسوار گیستی راهی شد و هشت گروه از کندبک کندانشه فرود
آمد و درین منزلها وجه مبالغه امرا در باب توقف و انتظار کومک صلاح
وقت در اقامت ندیده متوجه منزل پیش شد و از روی تجلیت مهابت عرب
لشکر تا خنه موضع یاربک اوراکه دوازده گروهی خطه بلک کاهلانت
گرد ره سعادت ساخت و چون نذر محمد خان از همین آگاهی یافت
از

احاطه تنگ فضا ساخته مرکز دولت یعنی قلعه کابل را نقطه وار در میان گرفتند
و هر روز یورش نموده از کشش و کوشش بهادران موکب اقبال سر بمانع ستمها
بر هم داده بی نیل مدعا و فوز مراد مراجعت مینمودند و درین اثنا دو روز میر موسی خان
نوری مشهور به میرک که از تابینان جناب ابو الحسن سابقا از طرف او فوجدار
آن دربند بود باتفاق چندی از زمره بهادران رزم جوی با میر موسی و ورود سپاهیان
رزم جوی کار طلب طلبکار پیش برد کار گذشته از قلعه بر آمد و روی بمحاربه باغیان
اندر جمع مقهور جاحی از بهادران با سردار مخالفان بها و به تمکین ایشان استظهار
یاوری یگانه ایزد داد کرده اعضا و همدستی یکدیگر و یکدل و یکجهت شده
چون شیران بیشه آن گله روباهی چند برد او محاربه گرده بنا و حمود کثرت
آن روبهان گروه را که جمعیت صدق عقیدت حسن عقیدت و دل نهاده لازب
کشته بسیار دستگیر آمده از آنجا که اغلب اوقات قلت عدد و علت غلبه میگردد
در آن امر بود تائید مسعود و منظور شدند قریب پنجاه تن از آن مقهوران را
پاسبان ساخته سر کوههای آنجا که ریختند برابر ساختند و سایر اسلحه ایشان را تا بسرها
کاه بود ند قلعه بردند از موافقان جز میر موسی که با دوازده احدی
ایلغار تاخته کشته شد بالجمله در مدت سه ماه که قلعه را محاصره نموده بودند
از ما وجود وفور آن گروه مقهور و رات فواج قاهره همه روز بعنایت الهی اقبال
شاهنشاهی غلبه از جانب اولیای دولت علیه بود و ندرا عدا مخذول مغلوب کشته
مخذول و منکوب باز میگشتند و چون در اثنای طی راه خبر آمدن ملا محمد خان
والی کابل بکار خان رسید با جمعیت جازم و دلی قوی و همتی راسخ
تکیه بر نیامین اقبال روز افزون نموده بی اندیشه از کثرت اعدا اراده
پیش رفتن پیش نهاد و همت ساخت و بنا بر مقتضای مصلحت و حسب مقام

مدعا را زو رستا وند و بجمعیت خاطر تکیه بر بالش بادشاهی آلپ و همراهی اقبال کارساز
با و شاهی نموده از قلت جمعیت اولیا و کثرت لشکر تفرقه اثر اعدا اندیشید تدبیر
جهتیه اسباب قلعه داری پرداخته یکباره برج و باره را مستحکم ساختند چون نذر محمد خان
را از همراهی و اتفاق ارباب وفا و وفاق یاس کلی دست داد و بحکمت مینت
محاصره قلعه را با خود درست ساخته از [illegible] کوه کرد و روز پنجشنبه ۱۹
جمادی و مطابق [illegible] شوال ۱۰۵۳ سنه [illegible] نواحی قلعه آمده از جانب [illegible]
ما هرو آمد فراوان موکب [illegible] ده افغانان و بمعیه سید حیدر خواجه بر آمده را
بمقابله ایشان آوردند و در آن مجادله و مقابله در آمده راست با [illegible]
مواجهه و مدافعه آن سپاه اندیشان تیره رای را الکاید شدند و نماز شام که عسکر
منصور نور سست تمانی و بی قرار شدند و غرور نموده از عالمیان [illegible]
و افواج سیاه سیاه درون ظلام [illegible] را خالی دیده وادکم فرصتی و تباه
سکالی داد و ند در [illegible] موافقان بعسکر اقبال [illegible] سعادت [illegible]
و مخالفان نفاق آیین در اطراف و اکناف حصار فرود آمده روز دیگر
رو بسوی قلعه نهادند و چار جانب را بر محاصره مخیم مقام کردند چنانکه نذر محمد خان
در قلعه عبدالصمد و عبدالعزیز پسران [illegible] میان [illegible] و عبدالرحیم بی
در برج [illegible] عبدالحق و [illegible] در شبره خانه و ران و سلطان زاده
کاشغری در [illegible] و در [illegible] در قاعه راه جا گرفتند و چند روز بتهیه اسباب
احاطه حصار گذرانیده بعد اهم آوردن آلات کارزار بر پرداختند گاه
بیگاه بد سگالان در آمده از دست [illegible] بیاوران جان سپار
سر می باختند چون تمام ساز یورش با تفاق [illegible] ملچار
[illegible] رفته [illegible] در آمده دایره محاصره را بر کار

اناه

دران چون دانستند که کاری از پیش نمی‌رود و هزیمت را غنیمت شمرده افسرده دل
وده بازگشتند چون نذر محمد خان دانست که این قلعه به آسانی بدست نمی‌آید
اطراف و اکناف که تا افواج قاهره نرسیده و عرصه بظاهر خالی است و می‌خواهد که بر معیت
غنیمت شمرده فرصت از دست نداده خود بهر کیف بکابل رسیده بمحاصره قلعه پردازد
چون راه غوربند و چاریکاران را طرفداران آن جانب مضبوط نموده بودند
از راه سنگ اینک کابل نموده بشتاب تمام روانه شد و بنواحی لمغان رسید
لشکر لمغان و النگر را که عبارت است از سرحدی که در تنگناهای کوهسار سنگ استوار
نموده پناهگاه ساخته‌اند بطریقی که حکم سکندر ابوبت می‌راند متعرض مال و ناموس ملحدان
نکور و سایر اهالی آن سرزمین که همگی مسلمانان پاکیزه دین و صاف اعتقاد اند
شده از سر جور و طغیان در حال ترک اعمال و ازالة الایمان برافروخت و بهر جا از صامت
و ناطق یافت در تحت تصرف در آورده خاک العرصه را بر باد غارت و نهب برداده
اسیر بسیار گرفت و خود را بدین مهلکه انداخته در دنیا و عقبی نکال و وبال ابدی و بدنامی
سرمدی اندوخت و بعد از فروغ لوازم اسیر و تاراج متوجه کابل شده در تنگه ... شهر
فرود آمده و از راه توپخانات و دور از راه تخت ... در رفت و بر در آمده ملک ...
ستمگر وعد و وعید و سخنان هم ... بر بندگان پادشاهی و اهالی و موالی
ترانه مراه نظر خواجه ... و چندی ... چون ... زبان ... ساخت و چون
فرستادگان رسیده نامه جواب ... رسانیدند یعقوب خان ... و شمشیر خان و معین خان
و عبدالرحمن ... از اولیای دولت و قاضی زاهد و چندی از اعیان المملکت و ...
بیرون دروازه دهلی انجمن ساخته رسولان مخذول را بدان محفل طلب داشتند و
... عقیدت راسخ و ارادت درست که لازمه حقیقت ... است
... الکلم جواب ... برنا ... بر وفق اراده اولیا فرستادند ...

از جوانان و برادران خویش بمواقفه و مقابله پرداخته داد مقابله و تجلد داده داد همت
با وجنبع در تنور که و حربه مردود افکن بر دور آن تباه رایان بگماشته چنانچه در یک نفس
سید زنک محشش و بدمه و رشون و مرکران یکتک خدیب از عزم صد هزار بهادران باقی
اوزبک طاغی باقی را از دار الملک بدخشان باقی نموده باقی را از جدا دار و شکسته
برگردانید روز دیگر نذر محمد خان لعل ادا و طمع خام ترتیب توزک افواج مقهوره
داده و بنیت سپاه آهنگ لوای جنس نموده سه پنجه هزار [illegible] کشاده و در هم رتبه میر انزی
مراتب مراتب [illegible] شکسته از مقابله عسکر منصور مغلوب و مقهور مراجعت نمود و چون
خود به تهیه اسباب پیشرفت کارزار و بکثرت عساکر خذلان آثار بر فاسه بعود قات
وفا مر برگشته با جار زنان بر رفع کمان مخالفت و انفعال افراد بهادران لشکر منصور را
لبریز شیر ملامت مطعون و الشنه بکمی عنان و نقص جلادت سر گرم ساخت خان مومی معه
که سلطان نزاد و عبد الرحمن و حاکم لوفنان و تیکر قلی حاکم عدد با جمعی گزیده بهادران
بجانب دروازه متوجه شدند و اور ازبیه و محمد باقی قلماق از طرف دروازه ترکش
کشاد [illegible] و بدور به بر اطراف از طرف بالای حصار فرستاده با بداد و در زمین
ازدر پشت موافق ده از بدخشان امرای بدگهر با سایر سران الوس ساخت
از میران بر اراده گرفته با عده همگی در پیشرفت کار یکدل و یکجهت گشته یکبار
از چار جانب آهنگ یورش نمودند [illegible] اطرازاده و غیره که بر یاسیده دبیرانه [illegible]
به دروازه اول رسانیدند خنجر خان بنیروی دلاوری دروازه را بکار گرا [illegible] قالمس
از تمکین حساب برنوشته باندک فرصتی چنداز مقهور ازار بر خاک هلاک انداخته
[illegible] از غنیم مغلوب ساخته از پیش برداشت و افواج دیگر که از سایر اطراف
[illegible] نموده از سوی مالچیه سرابا گشته چند از امرای نامور مثل بیگر قلی [illegible]
[illegible] عبد الرحمان و کسمه تور و جمعی بهادر از جنگی از موکب بوده

الباقی

حزم و احتیاط و بلند حوصلگی و عاقبت بینی رکن اعظم امور جهانبانی است سپهسالار مهابت خان
بهادر خانخانان را تنبیه اوزبکان گستاخ نامزد فرمودند و چندی از امرای دیگر
منصبداران و راجه جی سنگه و راو سور و سبهر وار خان و ستر ... رو هیله و سید ... خان
و سید عالم و نظر بهادر خویشگی و راجه روز افزون و امثال اینها مشمول عواطف
شاهنشاهی گشته با جمعی کثیر از منصبداران و احدیان که عدد اینها زیاده بر بیست هزار سوار
دارد بعد بهمراهی آن سپهسالار اعظم تعیین پذیرفتند و معتقد خان به بخشیگری و واقعه
نویسی این لشکر ظفر اثر سعادت اندوز گشته بعنایت خلعت و خنجر مرصع و در ...
انعام نقاره بر کام خاطر فیروز رسید و چون مهابت خان خانان با همراهان
بنواحی ... رسیده خبر فرار اوزبکان تیره روزگار رسید از ... حقیقت
بدرگاه آسمان جاه عرضه داشت نموده از موقف خلافت ... و ... مامور شد
و معتقد خان بنابر فرمان جهان مطاع بلده ... مسافت ... همگان ... و بر دیگران
عزم ... خلافت حضرت جهانبانی حسب ... دار الخلافه رسانند و حقیقت
گزارند نذر محمد خان ... مقصود ... که چون آن ... معامله ... بر عزم
... در عواقب امور ... ولایت کابل رسید ... نواحی ضحاک و بامیان
... تسخیر قلعه ضحاک حصار ... ان ... شوار ... ... از ... سان
... خاطر خیال محال ... و عبد العزیز خان سلطان ...
با عبد الرحمن اتالیق او و ... با چندی از بهادران کار آموده ...
فرموده برای محاصره حصار سرانجامی ساخت و خود سر از عقب روانه شد ... خان
ترکمان بعد از ضحاک ... خبر یافت ... لشکر متصل ... دروازه
اول رسانیده بود ... اسباب قلعه داری ... وصول ... و تایید
اقبال پادشاهی توکل نموده شجاعت ... را کار فرموده با معدودی چند

بسر برده یافته بودند و در بعضی اوقات بحکم غرور و فرط جهالت این نوع امور از آن ولایت اهالی آنجا
جز نهایت تا بتأیید حضرت و تحلیل از رعایای آن ایمن نتوان بود و کمان آن نمی‌رفت
که بدین نوع بوادی عصیان و تسویل طغیان در وادی بر ایشان آن تباه اندیشان
فالحقیقه چون آنکه ناهنجار از ایشان بسر توانند زد از این راه خاطر جمع ساخته
بدرا جنگی عاقبت طریقه احتیاط نموده با مدد تا به مردمی از راه که بود تنگ گذرگاه
لشکر گران سنگ را به همه احتیاج دور کرده البته عبور از آنجا میسر نباشد
کار بطی راهی شد چون افغانان واقعه طلب تعرض فرزند سلطان ابراهیم بسر رشته
چه مهموره و درستی کار اطاعت منافی دید و به هنگام فرصت و سرکار خود رفته چون
بد گوهری خود ظاهر ساختند از نیم الطلاع یافته و فرصت وقت را غنیمت دانسته
بمقام انتقام درآمدند و بخیال آوردند که در تنگنای آن گذرگاه راه بر مردم بگیرند
اتفاقا در وقتی که ظفرخان با مردم کار آمدنی از آن کوتل گذشته بودند ماند
لشکر در جوروند و خود را بر بار ماندگان و گرانباران و دنباله کاران
سپاه از علوفه و غله اردو زده و برخی اموال و اثقال را بتاراج بردند و جمعی
با حال تباه و … تمام … در مراجعت نموده بلدیچی … از بعضی
مرارت جدالی نموده درین … رحیم وقتی … علیه رسید که از استقرار
حضرت خدیو روزگار بر سریر سلطنت عالم قرار گرفته بود و از جلوس اقدس ایشان
نام مقام عالیشان … عبارت از شوکت و سرکشی … و نسبت با ایران
خواجه ابوالحسن … خان … که بعد از خدمت کاری و …
تمام درست تقدیم … اختصاص بخشیده چنانچه … هنوز او
بکابل نرسیده بود که درین اثنا خبر آمدن نذر محمد خان بولایت کابل …
بودن قلعه از عزایم … گذشته … دیده از آن جا که مردان

و تنسیق مهمات ملکی و مالی مهمل و معطل بود و در خلال این حال نذر محمد خان والی بلخ و
چون گمان آن نداشت که بازوی دولت جلوس پادشاهزاده سرمایه قیام قواعد سریر
خلافت و قوام امور کارخانه سلطنت خواهد گشت لاجرم با عاقبت اندیشی الذی زمره
افراط بشرب مسکرات و تناول مغزات بیت اعتیاد علت کشیده از شیمه حمیده بخاطر
آورد که چندانکه عرصه خالی است فرصت غنیمت شمرده بر سر دار الملک کابل و
مضافات آن برگمارد و باوجود آنکه امام قلیخان والی توران مهین برادر
او منع کوشیده و درین باب مبالغه و تاکید بجا آورد ممنوع نشده از راه بدور منباج
نبر و ورود بهار زود بالشکر خذلان اثر مشتمل بر الذکی و نوکر عدد الشان
به پانزده هزار سوار میکشید راه کابل پیش گرفت و چون در اوایل عهد میمنت
مهد حضرت جنت مکانی بخدمت صاحب صوبگی کابل خواجه ابوالحسن مقرر شده و
ظفرخان پسر او به نیابت پدر در کار نظم و نسق آن صوبه قیام و اقدام می نمود در میولد
بانک بابه مدتی قبل از انکه وقعه ناگزیر حضرت جنت مکانی روی دهد بحسب اتفاق بر سر
اعداد و بدنها و سرکرده افغانان لشکر ظفر اثر کشیده در دره چرباب از اعمال تیراه
کار براو تنگ ساخته در مضیق قبل داشت و نزدیک بود که یک بارگی مستاصل سازد
ناگاه در ینوقت باستماع خبر شنقار شدن آنحضرت سید الله خرم ظفرخان بحکم
وقت و دست از دو باره داشته همت بر ... حال کماشت و باوجود آنکه بر بنده های
معتمد پادشاهی که در کابل بودند خاطر جمع داشت از روی عاقبت اندیشی چندی
از امرا و کارآزموده مثل یعقوب خان و بشیر خان و سعادت خان و عبدالرحمن
ترمانه و معین خان بخشی و جمعی را بمحافظت قلعه فرستاده خود به پشاور آمد
از رسم معهود است که حکام این ولایت در ایام بهار و زمستان بطریق ییلاق و قشلاق
در کابل و پشاور بسر میبرند دریناولا اراده کابل نمود و چون افغانان مکرر از وی مالش

اعتماد و مرجع و محرم شهنشاه دین پرور گردید و در این درگاه او را چون در تعلیم
مهمات جهانبانی و علوم ملکی دست آمده و در میان زمره اهل جهان سرفراز و سرافکنده
ایستاده بود و بعد از آنحضرت که مهمات جهانبانی بدان اندازه او را بیا دهی و بیاری انتظام
برداده گردید با وی ... و الکا ... شد و لعنایت خلعت و منصب پنج هزاری سه هزار
سوار سرافرازش فرمودند و بعد از ابو الحسن ... آمده ... و منصب ... هزاری
فامت ... سوار و مرحمت خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسب و فیل عز و افتخار
یافت ... و در ... و تجار ... بوند ... قرار داده و سلسله ...
داروی ... و تیره روزی از سعادت جاوید ... بیگانه درگاه روگردان شده
به سبب ... قرار نهاد و ... خود نهاد و ... اندیشی
و سعادتمندی ... انوار سعادت ... بار بر روی روزگار ... یکباره
از دولت ... عالم تباه برتافت ... ناهنجار ... کار ... بکار
چون ... رسید ... چنانچه در مقام ... عنقریب ... جا ... بر دوام
خواهد شد ... نذر محمد خان والی بلخ و بخارا ... دست ...
... و ... [illegible] ...
چون حضرت ... از این جهان گذران ... بسته ... رابدین
بدین صاحبقران سعادت قرین ... سروران ... بار ...
و در ... وقت ... زمان ... [illegible]
عالم از جلوس اقدس آنحضرت ... گرفته بود ... سبب ...
... ایام ... و لازم ...
... امور ... رفته رفته ...
... کاربران ...

...برزبیره و باکمال ملال خاطر الحبر گذرانیدند هفتم خرداد میر حسام الدین انجو که بخطاب
...ی و عنایت خنجر مرصع و فیل و انعام پنجاه هزار روپیه نقد سربلندی یافته منصب
...است سه هزار سوار از اصل و اضافه و صوبه داری ولایت تته که سابقاً بجاگیر
...ه بود و در اثنای طی راه مرحله پیمای رحلت گشته سرفراز گردید یکشنبه نوزدهم
...اسعد فال هلال مبارک جمال نموده بشارت قدوم طرب لزوم عید سعید رمضان
...رسانید ابرو از روی تحریک طرب بسط نشاط ابرو و طرب روزه داران و پرهیزکاران اخوا
...یا و خواران همگی انتظار العیش و عشرت را بیدار بشارت نمودند و
...جهانی یک دو روز حجت مبین صبحدم و شگفتگی جبین نیر اعظم روی
...گیتی پناه بها و روزگار چون بار یافتگان دربار گردون اعتبار
...نیر مفیض الانوار صاحب روی کار دولت ابد طراز پادشاه و
...اداور رسم این روز بهجت افروز احیای سنت سنیه حضرت سید المرسلین
...خلفای راشدین بر ایمه دین متین نموده عید گاه
...با اهتمام بالدوال از رود تمام راه بر اهل زمان افشانده چون عیدگاه حضور
...عیدگاه عالم و عالمیان ادای تشریف شریف نمودند نماز عید ادا نمودند
...نمودند و بارگاه ... هزار کثرت درم و دینار که از طرفین ...
...م شور ... شده ... در جشن ... زر ... شرف ...
اورنگ سریر خلافت خانی سرفرازی یافتند و چون ...
... یافته بود برادران ... خان ... نحست ...
... که از ... بود و در حضور
... عنایت ... نمود ...
در اتفاق ... نموده ... سپیده ...

همواره فقرا و مساکین و ارباب حوائج رعایت و استحقاق را از نظر انور بگذرانند
و اگر بالفرض یکی ایشان از روزگار نامساعد بی‌نصیبی و حرمان نصیب خود از عموم و شمول فیض
این نعمت دید و نومید مانده باشد در خور حال آنکس بعد و روز و زیاده و سالیانه و فردی
و اراضی بعنوان مدد معاش تجویز نماید و در ماه صوم هفتاد شهر رمضان هر سال
عموماً شبهای جمعه حاجتمندان پریشان حال را دفعه دفعه بدرگاه والا جاه ساخته
سی هزار روپیه بر ایشان بخشش کنند و هم چنین در ایام مولود مسعود دوازده هزار روپیه
همین و تبرء و در شب برات سال الی کامله در سلسله المراد همین مبلغ بر ارباب استحقاق
انفاق نمایند و سال بسال این دستور را مرعی دارند چهار شنبه بیستم این ماه مبارک مطابق
بیستم اردیبهشت حسن عهد قدوم سعادت لزوم شاهزاده فرخنده مقدم سلطان دولت
افزا بعرصه عالم وجود زینت آرای گلشن شهود گشت حسب الامر حضرت خلافت مرتبت
بجهت افزایش عیش و عشرت جشنی عظیم و طوی بزرگ زینت و زینت خاطر قریب تربیت
یافت [illegible] شاهزاده [illegible] ارمغانی [illegible] دیر نپایید این
این گلبن دیر بنگاه نشو و نما رسیده همچو این نو گل ریحان [illegible] به لذت [illegible] عافیت
الم [illegible] میسر شد و انجام بر سور این عشکده [illegible] گواری مبدل و از این راه
در عین این حال که گزند چشم بد روزگار از روی بخت بیدار نیکخواهان این دولت
بانواز و در بود و در شب [illegible] گیتی بر بدانید انا لله [illegible] مغفور
جنت مکان قصیده [illegible] شاهزاده جهانیان سلطان لطف الله تعالی بیست و پنجم
اردیبهشت مطابق دهم رمضان از رفتار [illegible] اگرچه بحسب ظاهر صعوبت کرده باطن
انور [illegible] بر این سر [illegible] گردیده جمعیت حواس [illegible] آفاق [illegible]
گذاشتند و [illegible] بنابر آنکه در [illegible] قرار الخدمت [illegible] ماندند
[illegible] در افتاده [illegible] در ضمن این سانحه ملالت افزا

که از قدیم و زینت افزای جهان [illegible] ان در گذشت حضرت [illegible] قدر و [illegible]
ذی نور شمس و قمر پایۀ [illegible] فانی [illegible] پرسش و [illegible] خلف الصدق خواجه صدیق
خواجه دستوری [illegible] دیوان و دستور اعظم [illegible] از در مراسم تعزیت مشارالیه را بهمراه [illegible]
با انجمن اشرف آورد آنحضرت بزبان مبارک [illegible] مراسم پرسش و لوازم تفقد بجا
آوردند [illegible] شهر رمضان المبارک سال اول جلوس [illegible]
تا اینکه در این [illegible] پادشاه دین و دنیا پناه که پیوسته با خلق خدا
بعدل و احسان معاش کنند و ابواب [illegible] بر روی روزگار ایشان گشاده
از عالمیان [illegible] بخشش کمال آرامش بحمد الله تعالی که [illegible] ستوده [illegible]
وجود که ذات کامل الصفات آن وسیلۀ ارزاق کائنات پیوسته در خصوص این
ماده مانند وجود حضرت [illegible] بالذات اقتضای عموم و شمول عطا میکند
ارباب احسان از فیض سحاب [illegible] همواره در اتصال انواع
مراتب بالطبع [illegible] باشد چنانچه [illegible] آراسته و پیراسته بی تکلف قطع نظر
از [illegible] صدق [illegible] خداوند [illegible] میگویم
که [illegible] بعنوان [illegible] ضعفا و عجزه و [illegible] سال خورده روزگار
[illegible] از خزانۀ عامره عمرها الله تعالی به نیازمندان
[illegible] که [illegible] این قبله اجابت دعوات محراب [illegible] مراد است
از [illegible] مطالب [illegible] انعام عطای [illegible]
[illegible] ولایت هندوستان که خراج ایران و توران برابری میکند بعنوان
[illegible] عدالت علما و صلحا و ارباب عمائم و اصحاب [illegible]
[illegible] نزدیک است که هنوز [illegible] سخن [illegible] مبارک
[illegible] صدر الصدور [illegible] حکم [illegible] تاکید تمام زیور صدور یافت

باهو لکتاره مرصع و علم و نقاره اختصاص یافت بتعظیم ماه گورنشکاری سنه ۲ ماه شعبان

۱۰۳۲ آفت خزان سوء المزاج بطبیعت قدسیه شگفته بهار گلشن جاه و جلال

و گزین ثمره نهال اقبال ثریا پایه بوسه کم رسیده ارباب و سبب عارض و نفث سموم

اعراض آن ایله برادر دوازده سال عارضه درس نفث سالکی الکف گشت

در ماضی سرگشت هشت سر امید و از غبار انگیز جاده بلدمنت که لازمه آنجا است

گرد و کلفت و کدورت بر جوار صعوبت کده خاطر اقدس نشسته ابر نسیجه

فانیه سحاب فیض تائید ربانیه و تمکین استمالیه بر جاست و بجلد کاری تیغ الوارع

و شفای حکیمانه خدیو زمانه رنگ رحلت و الم این مصیبت از مرات ضمیر انور مهین بانو

بیغم گردیده زدوده گشت سعید خان از جاگیر سعادت غلامرت رسیده بعنایت

خلعت و منصب سه هزاری هزار و پانصد سوار و علم و رایت افتخار بر افراشت یازدهم

سید پیر خان از تابعین آمده بمنصب سه هزاری و هزار و پانصد سوار کامیاب مراد

آمد و از سید خان بطوری از برهان پور رسیده چار و ده زنجیر فیل پیشکش گذرانیده

و بمنصب دو هزاری و پانصد سوار متغیر گردید سیزدهم مهابت خان جانی خان

از تغیر جهانگیر خان که در زمان صاحب قیصری بکی گرکس بکفایت در پنج هزاری و سرداری افواج معموره

گوکلیان آن بلاد سرفراز گشت و مقرر شد که خان زمان از مالوه بدان جا رفته

تا رسیدن بدر بسر و رحمت مهام نسق و نظام الضوابط بپردازد و میرزا عیسی خان

که بصوبداری ته تعیین گشته چون بحسب القدر بدون حسب القضا وقت ضبط

در انجا نوامدیت بسر نموده به تفویض یافت از راه سعادت نموده بمنصب چار هزاری

سوار سرفرازی یافت مخلص الدوله احمد بیگ خان کابلی بخطاب اعتبار خان بنده

منحرف در این ایام بیر و الواقف خان جعفر بمنصب هزاری و پانصد و دو بارگزیدار

ملبد و مرتبه شد و از سوانح این ایام خواجه عبدالرحیم جویباری نسبت طغیان در رفته

۱۰۱

رای سنگه ولد راجه بهیم جانب مهاراج که بالاترین خطابهای عمده راجپوتانست
از وطن آمده ملازمت نمود بنابر سوابق خدمات پذیرش از صغر سن او و قطع
نظر فرموده بخطاب راجگی و منصب دو هزاری هزار سوار و عنایت خلعت و شمشیر
مرصع و اسپ و فیل و پانزده هزار روپیه پایه قدرش افزودند و بحکم ضروری
ماه با جاه و هم سپهر عظمت شهر شعبان که شبش بلیلة البرکات معروفست و از
شبهای متبرکه سال بکمال عظمت و برکت امتیاز دارد و مطابق افتاد و بنابر آنکه
مظنه اجابت دعاست و بتقدیر چند سازان قدر و محاسبان قضا قسمت مقدار
عمر و مبلغ رزق سایر خلایق در آن شب تقدیر می پذیرد و صلحا و اتقیا قدر و منزلت
لیلة القدر دارد و سحر خیزان بیدار و خورشید سواران شب زنده داران این شب
میمنت افروز را بعبادت و احیا بروز می آورند مبلغی کرامند بمستحقان مرحمت
فرمودند و بحسب امر اقدس آن شمع شبستان روزگار و چراغ دودمان اقبال و
صحن جلوخانه و تمام در و بام قلعه دار الخلافه چراغان شد چنانچه در برابر فروغ آن
چراغان گیتی افروز نور ماه انور مانند شمع روز افسرده بود و در جنب ضیای
آن پرتو انوار روشنایی صبح اخضر چون چراغ مفلس فروغ مرده مینمود و چندانکه از
قطرات [illegible] آن شب نور عاریتی ماه تابان گل کرد و بالک از پرتو شمع آن
مشعلهای نورافشان [illegible] بحجره ولی عهد [illegible] الشعاع مهر جهان افروز بر روی روز افتاد
چهارم [illegible] بهشت ماه [illegible] رستم خان و رام چند که با فوج نمایان از بندگان
پادشاهی تعاقب [illegible] زیاده سران [illegible] و بعضی [illegible] رسیدند و نامور گشتند و بهمین
روز راجه جهار سنگه بندیله از وطن آمده بشرف پای بوس سده آسمان
نشان فرق رفعت افراخت و [illegible] هزار مهر و [illegible] هزار روپیه بصیغه نذر و یک زنجیر فیل کوه
شکوه بر سبیل پیشکش از نظر انور گذرانیده و بمنصب [illegible] هزاری و چهار هزار سوار [illegible]

و باقی نواب مهد علیا و سایر شاهزادهای [illegible] شده و نوزدهم فروردین ماه

که روز شرف آفتاب بود [illegible] دولت [illegible] حضرت [illegible] از

دار [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و از سعادت اندوزی که عید امید روزگار بود مانند خورشید جهان آرا از مشرق
جهروکه دار الخلافه بطلوع مستعد زبان بحمد و سپاس الهی گشاده و از دست به بخشش بخشایش
برگشودند اول بخان عظیم الشان آصف خان خلعت گرانمایه و فیل خاصه با یراق
و ماده فیل با پوشش مخمل زربفت مرحمت نموده لشکر خان را الصاحب صوبه کابل
و مرحمت خلعت خاصه سرفراز نمودند و فوجی آراسته از سادات بارهه و مغل و افغان
و راجپوت از بندهای پادشاهی که بعدو شان با تعینات کابل به پانزده هزار سوار
می کشید همراهی او تعین گشتند و چون از جمله ده لک روپیه که در ایام پادشاهزادگی
از حویلی خان مذکور بتصرف در آمده صرف مصارف ساختند دو لک روپیه از در جلوس
مرحمت گشته بود هشت لک باقی درین روز عنایت نمودند و همدرین روز بهادر خان
از تغیر جاگیرداری کابل و مخلصان مخلص خان بقلعه داری و فوجداری گورکهپور و راجه بهار
بوندیله بفوجداری اتاوه و معتمد خان بقلعه داری کابل و احمد بیگ خان بجاگیرداری
سیوهان امتیاز پذیر گشتند میر فاضل بمنصب هزاری شش صد سوار و ملا
بخطاب مکرمت خان و خدمت دیوانی بیوتات و منصب هزاری شصد سوار و اصالت خان
یافتند و دیوانی کابل و نواب مهد علیا الحکیم جمال الدین بمنصب هزاری ذات و اضافه هشتصدی
ذات و دو صد سوار قرار یافت از جمله عطایای بیکران حضرت درین روز بساط امور
مقدس با بر ر میان حرم سرا بیت از جواهر و مرصع آلات بظهور آید
سوای انچه در روز جلوس بمحل مرحمت شده بود و تفصیل و جواهر
بنواب مهد علیا دویست لک روپیه جواهر و زیور به بیگم صاحب پنج لک روپیه جواهر به جمیع
شاهزاده های والا گهر الطاف نمودند مجموعه انچه از جلوس فرخنده تا روز شرف
عنایت شد از جواهر و مرصع آلات و خلعت و خنجر و شمشیر مرصع و فیل و اسپ و نقدی از شش
دارو به گرور و شصت لک روپیه کشید چنانچه از آنجمله سی لک روپیه بامرا و سایر بندهای

خلعت ... و وزارت مرصع امتیاز تمام بنوبر... صادق خان از تغییر ...
بجدمت ... و مرحمت خلعت ... گشت سر آغاز نوروز سال اول
جلوس مبارک که تا قیام قیامت در استقامت قرین ... و دوام
در زوال محروس و مصون باد ... سرمایه ده انوار وزارت کائنات و پیرایه
بخش حیات ... عالم ... دقیقه از روز دوشنبه ۱۳
رجب ... تشریف ... از کاشانه حوت ... حمل ...
در رشته ... سال اول جلوس ...
... باهتمام ... نوروزی ... بام ...
نور گرفته ... صفحه زمین ...
... القرین ...
... دار الخلافه ... بام ...
روزگار ... بارگاه ...
... دست ... بام ...
... سرایا ... سایه ...
... رفته بود ...
... جواهر ...
... فلک ...
... ساخته ...
... بارگاه ... مشعور ...
... انجمن ...
... آوردند ... عالم ...

مرصع و اسپ و فیل و علم امتیاز پذیرفت و الله وردی بیگ کابلی بخطاب معتقد خان بمنصب
سه هزاری ذات و سوار و خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل سعادت پذیر شد چون نیز یکی از قدم
خدمت و صفای عقیدت درین ولا بخطاب معتقد خان سرفراز گشته بود و بعد امثال الله
بخطاب ... و رو بخانه یافت الشفاخان حبیب بمنصب دو هزاری ذات و پنجاه سوار و خلعت
و خطاب حکیم الملکی و پنج هزار روپیه نقد برسم انعام اکرام پذیرفت نیاز ایراس
بجواهر به بمنصب ۵ هزاری و بالقدر ذات و هزار سوار و خلعت و علم روز افزون
هزاری و بالقدر ششصد سوار و خلعت حکیم خوشحال ولد حکیم همام بمنصب هزاری و بالقدر
ششصد سوار و خلعت ... بمنصب هزاری و بالقدر سوار و خلعت میر صلاح الدین
برادر میر میران هزاری چهارصد سوار و خلعت و ۳ هزار روپیه نقد میرزا سنجر
ولد میرزا شاهرخ هزاری چهارصد سوار و خلعت لشکر خان هزاری دو صد سوار
و خلعت فخرالدین احمد هفتصدی سیصد سوار و خلعت و خطاب ... خانی
مرو بحان ترکمان هفتصدی ذات و دو صد سوار و خلعت ... خانی ولد
ارادت خان ششصدی پانصد سوار و خلعت سرفرازی یافتند و کارنامه سوانح این ایام
جان نثار خان ترکمان از دکن آمده بدریافت ملازمت اشرف سعادت
دو چندان اندوخت و بمنصب چهار هزاری ذات و سه هزار سوار و مرحمت خلعت
و خنجر مرصع و اسپ و فیل و علم و نقاره و صوبه ... لوای اقبال افراخت
او را همراه پسران ... از وطن خویش رسیده جبهه اخلاص را بغبار
سجده آستان آسمان نشان منزل دولت کشیده و بمنصب عالی پنج هزاری ذات
سوار و عنایت خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل و علم و نقاره اوراق ... این
... بتقدیم رسانیده ... روز ارادت خان میر بخشی بسلسله
... بدیوانی کل که عبارت از وزارت کل ممالک محروسه است

سلیمان‌ست و موارد مقصود و مباشر و تمشیت امور کلی و جزئی باعلی دیوانی این سلسله گرانمایه
بدان اصعف عهد ببر و ده هزار دیگر مرتبه اصیغی صوری و معنوی بخشیده بخلعه مراتب
عنایت و عاطفت بجایزه رسیده تمیز دیگر از سه اراقدین با الحال رتبه بارگاه شاهی
بنسبت بلیغ و دولت چنانچه در پیش و دولتکده همایون بمنصب پنجهزاری علاوه ممتاز بود
و سر جمله را بخواطف سیکران اختصاص بخشیدن ان و الاجناب نسبت بخطاب
مستطاب جمله که تاج جمع اسامی و سرهمه القاب است والحق این عنایت خاص
نشان احتشام و اجلال آن عمدة الخلافه به نهایت مرتبه کمال رسید و بدین پایه سالار
سرمایه مباهات ابدی و مایه افتخار سرمدی این سلسله تا روز رستخیز آماده
گردیده بعد آن بشایسته خان خلف آن خان بلند نشان سعادت بساط بوسی
پذیرفته بمنصب پنجهزاری ذات و چهار هزار سوار و عنایت خلعت و شمشیر مرصع و علم
و اسپ و فیل بلند آوازه گردید و الله‌ویردی صادق خان بمنصب چهار هزاری ذات
و سوار و خلعت و خنجر مرصع و علم اعلام امتیاز بر افراشت بعنایت نقاره
نوازش پذیرفت و خواجه باقی خان مخاطب بخواجه بمنصب چهار هزاری
و پانصد سوار و خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و تمنت صورت سعادت
پذیرگشت میر حسام الدین انجو بمنصب سه هزاری و دو هزار سوار و خلعت و
و خنجر مرصع و اسپ و فیل و علم نارک افتخار بچرخ رسانید و شاه‌نواز خان
ولد میرزا رستم صفوی بمنصب سه هزاری هزار و پانصد سوار و عنایت خلعت و خنجر
مرصع و اسپ و علم گران قدر و والای مقدار یافت و جمله بمنصب سه هزاری و هزار
و دویست سوار و عاطفت خلعت و خنجر مرصع و اسپ سرفراز و بلند پایه گردیده
سر بر افراختند و معتمد خان بمنصب سه هزاری و هزار و پانصد سوار و خلعت و اسپ
مقیم خان و فدائی خان بمنصب دو هزاری ذات و سوار و مرحمت خلعت و خنجر

پرستاری زیاده از وظایف معهود بجا آورده هزار مهر و هزار روپیه بعنوان نذر و ...
این بضعه بتقدیم و جواهر مالا مال از اقسام نوادر جواهر برسم نثار از نظر انور گذرانید
شاهنشاه مهربان قدردان از راه جواهرشناسی که جوهر کمالات وفا و جواهر گران
حقیقت آن درست آزادی صافی عقیدت یکتا بجا آوردی جوهر که والا معراج ترتیب بخت
بلند آن والا رفعت سجادت مسند السلطنت طلب فرموده بعنایت خلعت خاص مینو
اقدس اختصاص دادند و از روی عنایت بی نهایت اعظام و اجلال سران
سپاه و سالاران را که سرشار لذت هواخواهی بوده هر دو دست اقدس بر دوش
سربلند صوری و معنوی بخشیدند و بمقتضای افراط شفقت مرحمت قطع نظر از رعایت
جانب ظاهر و حفظ مرتبه صورت نموده آن شایسته مراحم بی مانند را بخلعت
نوازش و عاطفت در آوردند و انواع دلجویی و تفقد گوناگون بجا آورده در باب
آن جان والد حباب مراعات جانب بکار رسید هم باعث حیرت نظارگیان
شد پس از آن سرو پای خاص اختصاص بخشیده الکاه جارقب مرصع و خنجر مرصع
با پهولکتاره قیمتی و دو سر اسپ عربی و عراقی بزین زرین لگام مرصع و فیل خاصه
شاه پسند نام با ساز طلا فیلان ایام شاهزادگی بوده با ماده فیل بجل ... یار
نقره و شمشیر مرصع با پرواله مرصع عظمت تکرر یافته هم حضرت جنت مکانی برسم
جلوس صبیح ورک بحضرت خلافت منزلت مرحمت نموده بودند ضمیمه مراحم بادشاهانه
شد و تسلیم منصب هشت هزاری ذات هشت هزار سوار دو اسپه سه اسپه فرمودند و خطاب
خوبکی ... جانشینی ... سلطان ... آن لقب ... مهمان ... ناموری ... گشته
ذوالفقار و طومان سر افتخار ایشان باوج عیوق برافراشته سایه وکالت مطلق
بانده ترین ... نسبت ... و رفیع ... مراتب سرفراز و ... رسانیده ...
گوهر ... اعتبار نام اکرم و رسم اعظم حضرت سلطانی ... نام معظم

سایر ارکان دولت و اعیان حضرت از وزرای رفیع مکان و امرای عظیم الشان حسب الحکم
باستقبال آن شهسواران عرصه دولت شتافته بعد از دریافت سعادت ملازمت
در رکاب دولت روانه درگاه گیتی پناه شدند و شاهزادهای کامکار و سلاله دودمان
شاهان بزرگ نامدار داخل دولتخانه دار الخلافه گشته بشرف حضور رسیدند که بسعادت
استیلام عتبه کرسی مرتبه اندوزند خدایگان عالم و خدیو روزگار مانند آفتاب
جهانتاب بدستور هر روز از مشرق جهروکه خاص و عام والا طلوع فرخنده فرموده
بنات ریکه عالم آرا و جهان را فروز گشته نخستین گوهر سحاب خلافت کبری گزین نوباوه
حدیقه سلطنت عظمی بادشاهزاده نیکو محضر بلند اختر شاهزاده دارا شکوه آداب
معهود بجا آورده یکهزار مهر و یکهزار روپیه بعنوان نذر و معادل آن مبلغ بطریق تصدق
از نظر انور گذرانیدند و بعد از آن شاهزاده والا قدر عالی مقدار شاه شجاع
مراسم کورنش و تسلیم لوازم تعظیم و تکریم بشده خلافت تقدیم رسانیده معهود و
پنجاه مهر و هشتصد و پنجاه روپیه برسم نذر و مساوی مبلغ مذکور بدفعه تصدق
الکافه شاهزاده والا جاه سپهر اباجرد طالع فرهنگ کامل نصاب نامی الحسب
اورنگ زیب از روی کمال آداب انبساط سعادت منشی و ظایف احترام و اکرام
آن عالیمقام کما ینبغی بجا آورده هفتصد مهر و هفتصد روپیه بعنوان نذر و علی التوافق
المبلغ باسم تصدق بنظر اشرف اعلی درآوردند چون نظر انور آن مطلع الطاف
عنایت شاملی بود که از دیدار شاهزاده تازه بلند مقدار نور افزون گشت
بحکم علیه افراط محبت و اقتضای استبدادی شدت شوق و تجرکش دادن داد از دیدن
راه نداده که خود از جا درآمده یکیک را بکنار در گرفته بوس سعیدند و بدیدن
از معانقه آن تازه گلهای امید رایحه مزید حیات جاوید شام دماغ رسیده
بعد از آن دستور اعظم ارسطوی عهد آصف جهان بسم سلم ...
والکما

نار پر جوشش تن چنان بقسمی که شکیب بود و بند نواحی آن مهر عزت سید بحکم استبدادی
شدت اشتیاق که بدرجه بعد عهد فراق و مقتضای قربت عهد وصال است نواب قدسیه
القاب بیگم صاحب نور دیده خلافت نشان سلطان مرادبخش و دیگر بیگمان عالی مرتبت
والده مکان حضرت الله جاره سلیمان زمان بقصد استقبال والدین بکرامی در نهایت
لقای فرخنده شاهزاده های همایون قدم حسب الحکم متوجه شدند و از راه اشوفان جمشید
مکانی آصف خان در خدمت شاهزاده اقبال مند از سرزمین فردوس آیین
از سرزمین فردوس آیین بهشت آسا که چون قطعه بهشت مشتاق ارباب سعادت
های ور بر کار سعادت آورده و از آنجا ره در سرا پرده که بجهت حفظ طلب بیگمات
سمت جاوداو ایستاده بود که بود ندا قران نجوم سعادت از وی فلک دولت و اقبال
واجتماع سعود آسمان جاه و جلال اتفاق افتاد چون اسباب موافقت صوری اتفاد کار
ور آن وقت مسعود ساعت سعادت امود و شست باهم وا و شاهزاده های عالی مقدار
کامکار از لقای فرخنده آن مجلس عصر که در حقیقت بیگمات ور کار بود و ند سعادت
اندوز شده از پرتو ملاقات بیره برج عصمت نور روشن فاخره و درج عظمت آن
همشیره و سایر بیگمان شاهزاده های مرادبخش خاطر افروز گشتند و آن حمیده
سیر عهد جرسیه مطهر محمد حصوص ملکه عهد بر مراد خاطر فرود رسیده از ذوق ملاقات
اولاد و قدر بیز اوو والده والد قدر والده ماجده تا بوقت شام حرکت
و شام که بوده چون شاهین طارم چارم آهنگ شبستان مغرب نمود و شاه
زمانه بر خود مشکفام ظلام بر برد زمستوی ایوان مهد علیا با سایر حجاب گزینان
نقاب عصمت مسند نشین حج های زرکار و محفه گوهر نگار گشته به دولت سرای
بلند رفعت معاودت فرموده بردو مهد عالی با نور مشکو دولت شمع شبستان افروز شبستان
سلطنت شدند روز دیگر که عیار رست از پنجشنبه هشتم اسفندار موافق دوم رجب

و مرحمت خلعت و خنجر مرصع و علم و منصب هزاری و بالاضافه هزار سوار سر بلند گردید و بحسب الالتماس
نواب ممتاز الزمانی از سر نو رقم عفو بر صحیفه جنایات دیرینهٔ مکرم سیف خان کشیده
منصب او که چهار هزاری ذات و سوار بود برقرار ماند و بیست هزار روپیه سالیانه بحکم ارکان
کارکنان متعلقین بیگم مقرر گشت استسعاد دریافتن شاهزاده های جوان بخت سعادت
ملازمت اشرف حضرت کامگاری یمین عمدة الخلافه آصف جاهی
موهبت عظمی در روزگار سعادت آن شاهزادگان عمده والا ای چون امروز
که مترصد سالها از محبت انتظار بر آمده و دیده امید بر راه شاید مقصود باز کنند و
تجدید طالع بلند چشم براه که ناگاه روزگاران بر تمنای خاطر فیروز گشته بدولت
دلخواه رسد مصداق این سیاق الحاح مراد شاهزاده های بلند اختر والا نژاد
و کامروای خان آصف صفات آصف خان است که عمرها انتظار این موهبت و کام
این مطلب اعلی و تحصیل این کام عالی نموده بود و قرنها بدعا شام و سحر این مراد
خدا خواه از خدا می خواست اتفاقا در این کار تا قرین خاطر برونق استدعا
برآمده سهم السعادت دعوات ایشان بهدف اجابت کار کرد چنانچه همین که از دار السلطنه
لاهور آوازه توجه قبله سعادت و جهة آراد سعادت یعنی موکب اقبال ظل سبحانی بقرار گاه
سریر پادشاهی که اورنگ گوش باد با ماهی شده بود گوشزد شاهزادگان
او گشت فی الفور از سر نو تارک دولت افراخته و چهره اقبال برافروخته در ملازمت
پادشاهزاده های کامگار راه شتافتند دریافت سعادت ساحل بوس سریر سپهر نزهت
پناه و جمیع خیل و حشم بتاریخ نوزدهم اسفندارمذ مطابق غره رجب سه شنبه از لاهور
روان شده چون کوکب اقبال و ماه جلال آن فرخنده ... اوج اقبال
در نزدیکی دار الخلافه فرخنده اتفاق نزول افتاد و خبر قرب وصال و شمول
یوسفان کنعان اقبال و قبول که در مدت دور از ملازمت قبله حقیقی مانده

بار

اظهار جمال عنایات نسبت بمحمد عادل خان پسرش مظفر ساوات عظام میر عبد السلام
مقصود و محوری او ارسال داشته بودند عادل خان در برابر این همه عنایت کبری
ها بیت بتکریم و تعظیم آن رسول عظیم القدر بجا آورده پیشکشی گران مبلغ از انواع
نفایس جواهر و تحفه سامان نمود و به پایه سریر آسمان نظیر ارسال داشته ابتدای قلیله
الشان بر سبیل تعجیل معاودت نموده در بندر از ملازمت سعادت اندوز گشت
و پیشکش مذکور از نظر اشرف گذرانیده بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار و خدمت
بخشیگری دویم و عرض مکرر و مرحمت خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ
و فیل و قلم و دوات مرصع و خطابات اسلام خانی از سر نو مفتخر و مامور شد و چون
بعرض مقدس رسید که رانا کرن انجهانی شد و جگت سنگه پسرش از بدو بلوغ در دکن
و کشمیر ملازم رکاب ظفر انتساب بوده و فروغ اطاعت و ارادت از ناصیه
اخلاص و اعتقادش پرتو ظهور میداد بنابر آن بعنایات آنحضرت از سر نو جبهه تحسین
ابتهاج عبودیت یعنی ٹیکه که هندی زبانان عبارت از قشقه را گویند زینت پذیرفت
و بتجویز اشرف بر بساط جانشینی پدر تمکین یافته بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار و سایر [illegible]
که در تصرف پدرش بود برو مسلم شد و بمرحمت اسپ و [illegible] مرصع و شمشیر مرصع
و اسپ و فیل که ضمیمه مراحم عمیمه شده بود مصحوب راجه بیربر این [illegible] قرار [illegible]
جاوید پذیرفته. چهار و هم [illegible] فاضل خان که از فضلای دوران بفضیلت یکانه
شیراز است و در هوش و ذکا و فنون علوم از سایر اهل روزگار امتیاز تمام
دارد از دار السلطنه رسیده بمنصب چهار هزاری ذات و دو هزار سوار و خلعت که از جامه
و خنجر مرصع و اسپ و فیل [illegible] سر افراخت و دار [illegible] میر سامانی برقرار
بعهده اعتبار سرافراخت و همین [illegible] که از وطن بملازمت شتافته بودند
در بار سپهر مدار رسیده [illegible] و دو خویش از پرتو نظر عنایات اشرف [illegible] افراخت

پناه بود خانزاد خان همین خلف مهابت خان خانخانان از دارالسلطنه
خود را باستیلام رکن و مقام پادشاه اسلام که قبلهٔ حاجات انام است رسانید
از همه بیشتر اعزاز این سعادت عظمی نموده در همین تاریخ التتویه داری مالوه و منصب
پنجهزاری پنجهزار سوار اعتبار یافته بخلعت خاصه و خنجر و شمشیر مرصع و انعام یکزنجیر فیل از
مرحمت علم و نقاره سربلندی و بلند آوازگی یافته روانهٔ آن صوب شد بحکم اقتدار
راجه بجسنگه که بنسبت ارجمند خانه‌زاده یکی از بروز علو رایات سیفا
او و اولادش در میان راجپوتان این سرزمین بر روی زمین تا در
دامان قیامت سربلند خواهد بود از خدمت لاهور وطن خود رسیده جبین بخت
بزمین بوس شاهی علیه سپهر مرتبه رسانید و بمنصب پنجهزاری ذات و سوار و عنایت
خلعت خاصه و کمر خنجر مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع و علم و نقاره و اسب
و فیل سرمایهٔ مزید کامگاری اندوخت و همدرین روز ارادت خان
از لاهور رسیده بملازمت سعادت اندوز گشته و همچنین مقرب خان
و مسیح الزمان بملازمت استسعاد یافته و چون مقرب خان بشرف اکرام
عمر بود از عنایات حضرت خدیو عالم بمرحمت خلعت مشرف و بخلع و از خدمت
معاف گشت و منصب مسیح الزمان سه هزاری ذات و پانصد سوار قرار یافت
و چون ابر بهار عشائر لکهان فرمان فرود آرد نیت پوره . بیت حسن بالا این جلوه برای
شاه سلطنت را در ایام جشن معاینه کرده ا . یسمار این بر تعلیم عزوانات
بهروری خوانده بود در همو نیابد ابیات این ک . ه والا رایا که کعبه سلطنت را از
مقام ابراهیم در گذشته انجام توجهی لست ده ره تعییر . . و افلاطون مرد خسته
آباب خشنید ست مندرپا بطبوری آورد در . بالاعالم بقا شتافت و خبر از
شدن او بسامع علیه مد خبر رسید لاجرم نیابراد حقوق ارادت و اخلاص آن

عمال اعمال و دیوانی ممالک محروسه بدستور سابق مقرر و برقرار شدند تا آنگاه که فرصت اقتضا کند
از حساب همه همه حساب شمار برگیرند و بروزنامچه اطوار و اوضاع فرو فرو گذشته
استیفای اعمال کلی و جزوی هر یک نمایند صوبه بهار از تغیر میرزا رستم بخان عالم
و صوبه بنگاله از تغیر فدائی خان بخان جهان و قاسم خان که درین اوان بحراست اکبراباد
قیام داشت مرحمت شد و صوبه کابل و بنگش از تغیر ظفرخان که بنیابت جمله الملک ابوالحسن
پدر خود بآن سامان پرداخته مقرر بود بلشکرخان رجوع یافت و دارالملک دهلی
از تغیر مختار خان بقلیج خان بازگشت اما باقی صوبها باین تفصیل بنام اعاظم
بطریق معهود قرار گرفت صوبه پنجاب و ملتان بدستور گذشتگان دستور اعظم
یمین الدوله امین الملک آصف خان مقرر گشت و صوبه لاهور بر سبیل انعام بآن
خان عالی مقام مرحمت شد صوبه دکن بخانجهان لودی و صوبه مالوه بمظفرخان
معموری صوبه کشمیر باعتقاد خان صوبه اودیسه بباقرخان صوبه الهاباد بجهانگیرقلیخان
ولد خان اعظم برقرار ماند چون صوبه پتنه بشهریار تعلق داشت و بعد ازانکه
او چنانکه در زمره وقایع ایام شاهزادگی حضرت مذکور گشت و میرزا عیسی ترخان را
از گجرات بافواج بصوب ... نموده بودند بهمان قرار برو مقرر شد و همچنین صوبه گجرات
که در وقت توجه از جنیر بدارالخلافه از تغیر سیف خان بشیرخان تفویض یافته بود
همچنان بحال ماند اما فوجداری سرکار سنبل اختصاص یافت بدلاورخان فوجداری
سرکار میوات بصفدرخان فوجداری سرکار سرونج بسید ... بوده به سرکار میان دواب
...رخان بود که بنارخان ... فرموده شدند اما تفویض خدمات باقی صوبها
سرکارها چنانچه مذکور بهمان دستور بر متصدیان سابق مقرر گشت الحمد بعد ازین
باب ... کرده و بجای خود برونق توفیق بذیر ... امور مذکور خواهد گردید و تاریخ
... بیست هشتم بهمن ماه الهی که چهارمین روز جلوس ابد قرین شاهنشاه ... بوده

و منصب هزاری پانصد سوار و شادیخان اوزبک خلعت و منصب هزاری چارصد سوار و بهرام خان
خوراغاسی خلعت و منصب هزاری چارصد سوار و اهتمام خان خلعت و منصب هزار و سی
دو صد و پنجاه سوار چهار هزار روپیه و شیخ فرید خلعت و منصب هزاری چارصد سوار سرافراز
خویش و خان عالم خلعت و منصب هزاری چارصد سوار و ترکتاز خان خلعت و منصب هزار و سی
دو صد و پنجاه سوار و چهار هزار روپیه و رشید خان خواجه‌سرا خلعت و منصب هزار و سی
دو صد سوار و چهار هزار روپیه بالجمله عنایات آنحضرت که در روز جلوس مبارک
نسبت بامرای صدور وقوع یافت بدستور تفصیل مذکور است و انواع عواطف
که بامرای مامور و سایر بندهای روشناس بعد از این تاریخ سمت بروز و ظهور یافته
و خواهند یافت در مقام خود مذکور خواهد شد بیان عزل و نصب امرای عظام
که بهنگام جلوس مبارک بنگاهبانی صوبجات و فوجداری سرکارها
استقلال داشتند و برقرار داشتن باقی ایشان. جهان داور عدل پرور که از تیز
رای عالم آرای و بصیرت ضمیر گیتی پیرای میزان بلند سنج و معیار عیار شناس در دست
گرفته پایه مقدار هر کرا انقدر و سنگ می‌سنجند و مرتبه هر سره و ناسره
از یکدیگر باز میدانند هم در مبادی جلوس که در حقیقت خورشیدوار از برج طلوع
تابیده بر روی زمین گستردند بحکم مقتضای وقت و حال بنابرآنکه مایه بدر لطف الله
ارادت‌کیشی که انولد در عهده پاسبانی قلعه شده والاتر بود با آنکه سرکردن
الخدمت کماینبغی از دست ایشان بر نمی‌آید نظر بر یکرویان امور منظور
ارباب دانش که اصحاب عقل کلیه میباشد و عقول ضعیفه بنابر اجا والنوعیس بکنه
بکنه آن نمیرسد رقم عزل بر صحیفه احوال برخی از صوبه داران کشیده باقی را بجا
گذاشتند و همچنین بعضی از حکام و فوجداران را بتغییر کام سرکارها
جمیع منصبداران بعد مات صوبجات مثل دیوان و بخشی و سایر

و دو هزار روپیه و منصب دو هزاری هزار سوار و امداد خان محمد خلعت و خنجر مرصع
و علم و اسپ و فیل و ده هزار روپیه نقد و منصب دو هزاری هشتصد سوار و نور الدین قلی
خلعت و منصب دو هزاری هفتصد سوار بلند خواجه خوافی بخطاب خواجه جهان خلعت و اسپ
و منصب دو هزاری سیصد سوار و اعتماد خان خواجه سرا خلعت و منصب دو هزاری پانصد سوار
و سید یعقوب بخاری خلعت و منصب هزاری و پانصدی هزار سوار و ستر سال کچهواهه خلعت
و علم و منصب هزاری و پانصدی هزار سوار و جگمال راتهور خلعت و منصب هزاری و پانصدی سه
صد سوار و سید عالم بارهه خلعت و منصب هزاری و پانصدی ششصد سوار و زبردست خان
خلعت و منصب هزاری و پانصدی ششصد سوار و هشت هزار روپیه نقد و حیات خان
ولد علیخان ترین از بندهای روشناس خلعت و منصب هزاری و پانصدی پانصد سوار
شش هزار روپیه و جهانگیر خان ککر خلعت و منصب هزاری و پانصدی پانصد سوار و
پنج هزار روپیه و نوبت خان خلعت و منصب هزاری و پانصدی چهارصد سوار و پنج هزار روپیه
و دیگر بار خان خلعت و منصب هزاری و پانصدی و چهارصد سوار و پنج هزار روپیه و معز الملک
خلعت و منصب هزاری و پانصدی سیصد سوار و بهار و بیرام کچهواهه خلعت و منصب هزاری و پانصدی
پانصد سوار و ابراهیم خان مخاطب بترجمان خان خلعت و منصب هزاری و هفتصدی پانصد سوار
و میرزا خان ولد [illegible] خان ککر خلعت و منصب هزاری و هفتصدی پانصد سوار و عثمان کاکر
خلعت و منصب هزاری و دو صد [illegible] صد سوار و راجه دوارکاداس کچهواهه خلعت
و منصب هزاری [illegible] صد سوار و [illegible] رایداس خلعت و منصب هزاری ششصد سوار و راجه
رایداس خلعت و منصب هزاری [illegible] پانصد سوار و مغلخان ولد زینخان خلعت و منصب هزاری
پانصد سوار و اکرام خان ولد [illegible] اسلام خان شیخزاده خلعت و منصب هزاری پانصد سوار
رام الله ولد غیور خان بهادر خلعت و منصب هزاری پانصد سوار و جیت سنگه
خلعت و منصب هزاری پانصد سوار و سردار خان ولد لشکر خان خلعت

و منصب چهار هزاری یک هزار و پانصد سوار و دیندار خان بارهه خلعت و خنجر مرصع و علم
و اسپ و فیل و منصب چهار هزاری دو هزار سوار و پنجاه هزار روپیه و میرزا مظفر کرمانی
خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ و فیل و منصب چهار هزاری و [illegible] و پانصد سوار
و سی هزار روپیه نقد و راجه بهار سنگه بندیله خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و منصب
سه هزاری دو هزار و پانصد سوار و مصطفی خان ترکمان مخاطب به ترکمان خان
خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و منصب سه هزاری دو هزار سوار و سردار خان
خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و منصب سه هزاری دو هزار سوار و ده هزار روپیه
نقد و بهار سنگه بندیله خلعت و خنجر مرصع و منصب سه هزاری دو هزار سوار و راجه
بیتلداس ولد گوپالداس گور از جمله بندهای معتبره جانسپار خلعت و خنجر مرصع و علم
و اسپ و فیل و منصب سه هزاری هزار و پانصد سوار و سی هزار روپیه نقد و سعید خان
خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ و فیل و منصب سه هزاری هزار و پانصد سوار و بیست هزار روپیه
نقد و قلیج خان خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ و فیل و منصب دو هزاری و پانصدی
هزار و پانصد سوار و بیست و پنج هزار روپیه نقد و سید [illegible] مخاطب به [illegible] خان خلعت
و خنجر مرصع و علم و اسپ و منصب دو هزاری هزار و پانصد سوار و احمد بیگ خان خلعت
و اسپ و منصب دو هزاری هزار و پانصد سوار و بابو خان کرارانی خلعت و خنجر
مرصع و منصب دو هزاری هزار و پانصد سوار و محمد خان خلعت و منصب دو هزاری
هزار و دویست سوار و رضا بهادر مخاطب به خدمت پرست خان از جمله غلامان
خاصه بعنایت خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل و ده هزار روپیه و منصب دو هزاری
هزار و دویست سوار و خدمت [illegible] میر توزک و خدمت [illegible] مرصع [illegible]
و [illegible] خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ و فیل و پانزده هزار روپیه و منصب
[illegible] سوار و [illegible] خان خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ و فیل

دو هزاری

وسع بشر نمی‌باشد در وقت تحریر و تقریر از قرار واقع مجملی از آن نمی‌توانند شد و مراحم بی‌پایان
که نسبت به امرا و سپاه و اکثر خدم و حشم و ارباب استعداد و مستحقان از انعام
نقد و اضعاف مناصب به ظهور رسیده از حیطه امکان بیرون از احتمال احاطه
و اندازه امکان بدر رفته درین مقام عنایاتی که نسبت به امرای عظام به هزاری منصب
واقع شده به قید تحریر درآورده باقی را به اعتبار از قلم می‌اندازد و نهایت خان
از مرحمت خطاب والای خانخانانی و سپهسالاری و خلعت خاصه با چارقب خاصگی
با یراق مرصع و پوستین مخمل زربفت و باده فیل و چار لک روپیه نقد و منصب
هفت هزاری ذات و هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه سرفراز ... جلوس ...
و معظم خان خان عالم بخلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و منصب شش هزاری
پنجهزار سوار رایت افتخار برافراخت قاسم خان بخلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره
و اسپ و فیل و منصب پنجهزاری ذات و سوار از آنجمله دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه تسلیم
صوبه داری بنگاله ... اعتبار یافت لشکرخان بخلعت و خنجر مرصع و علم
و نقاره و اسپ و فیل و منصب پنجهزاری پنجهزار سوار و انعام یک لک روپیه نوازش
پذیرفت ... خان بعنایت خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و منصب
پنجهزاری سه هزار سوار مرحمت ... سید مظفر خان بخلعت و خنجر و شمشیر مرصع
و نقاره و اسپ و فیل و منصب چهار هزاری ذات و سه هزار سوار و هشتاد هزار روپیه
نقد ... کنار ... از راجه جی سنگه و میرزا خان ... نوازش خان
و الله ... الرحیم ... چهار هزاری سه هزار سوار و خلعت و خنجر مرصع و علم
و نقاره ... بلند پایگی ... ابوالفتح خان ... بعنایت خلعت و خنجر مرصع و علم
و اسپ و فیل و منصب چهار هزاری دو هزار ... سوار و پنجاه هزار روپیه نقد کامروایی
... زمیندار ... خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و

رابجای رسانیده که بخشش آنحضرت را سبب موجبی در کار نیست چه جای آنکه در مقام
انگونه بهانه و دستاویزی که عبارت است از ادای حقوق ثابت قبلی و بیان عرض وفا
و حقیقت بوحق شناسان نمک که حق عنایت را درست بوده هرگاه نمونه اخلاص
از بیرون معیشت و خالص بر آید اگر از پرتو عنایت نمایان چون ارباب جریده امید جزوی
و از روشناسی با دیده برافروزد و کار و قدر و مقدار اعتماد و اعتبار وفاداری میزان
امتحان و اختیار سنجیده اند اگر از فیض عام لطف بیشمار مانند ورشا هوار ارجمندی
ابد و اعتبار بر سر نهند و زوس از عهدات بر حق از عنایات حضور ایشان شاه عالم گیر
رحیبی که در عنفوان جلوس اقدس نسبت با امرای حضور بظهور آمده که ان
حضرت و اراده و احتمال ایشان چه در بار عنایات امراء نظامی می نمودند
خدیو مالک رقاب اعظم سایه پاینده آفریدگار عالم عظیم سلطان که بنابر اقتضای
عنایت ازلی و لطف جبلی بسائر صفات آراسته و فایض الفیض و مفیض الجود امید
که از لطف کامل آنحضرت متصف بدوام و خلود گردیده پیوسته مقتضای ذات کامل
صفات بود او احد فیوضات نسبت بتقصیر و بخشش در سائل و مستغنی با وسائل و بجا دیدبا
بر تکیه نسبت و یک سال در دوین احسان که جلوس اقدس روداده وسائل بخشش
و بخشایش مهیا و آماده شده دست او بیرون آورده بی دریغ بدست آید کف جود
مانند دریای خزاین عامره بلکه ابواب مخازن علوی و معدن گشاده محرومات
کان و مکنونات دریا را نیز بعموم عوام و خواص   نما فرموده از جمله امرای عظام
را مدت مناصب و افزایش درجات آن دو [illegible] ما بجای [illegible] مسیب   [illegible] خزه
و ملاح گرانمایه پیشکش و خنجر مرصع و امثال آن علم و نقاره و موتانی [illegible]
یا ساحت زر و فیل با یراق سیمین و انعام نقد و انشا بر امیر [illegible]
و کیفیت فراخور حال هریک نواختند بنابر آنکه تفصیل آن موجب [illegible]

ال

دولت بلند از لمعه اول شاهزاده یکایک بانجام کار که محیط چرخ دوار بکام اولیای دولت
گردیده از جلوس اقدس ابد پیوند پایه برابر حق بمرکز خود قرار گرفت و هر کار و هر بار بجای خود ساخته
و ارباب مناصب هر یک بجایگاه کار ثبات و استقرار بر جا و رسیدند چنانچه از گردشهای ناملایم روزگار و
وضع ناهموار سپهر کار بسیت نهاد بطول کشیده کمیت و نهادن پا از مسلک راه لنگ شده و از بلندی
همت بستی به مسالک طلب فتور و سستی بخود راه نداده رخنه در سد رو ثابت رسوخ
عزم متین بسته احتشد الله حرم امروز و مطلب خوانش فیروز گشته و کار بکام و گردش افلاک بکار
بر وفق مرام ایشان شده بمناصب والای الاقتدار رسیده‌اند و صاحب صوبه و ولایات گردیده
و حقایق علو رتبه قدر و منزلت و درجات رفعت شان و شوکت بعالم بالا رسانیده‌اند
بالجمله اسامی جمعی از اعیان این وفاکیشان بنابر آنکه سرمایه مباهات و افتخار جاوید
اولاد و احفاد ایشان باشد در این فهرست صحیح و نامه آداب مثبت میشاید بر حسب موجب مسطور ایشان
دراسد الله خان و وزیر خان و قلیچ خان و بهادر خان روهیله و معتقد خان و جعفر خان
و دلاور خان بریچ و سردار خان و راجه جیلدر سنگ گور و یوسف خان و راجه مرتضی
مجهول و میرزا لطف الله و میر بخشی جان بهادر و جان نثار خان و جانجان و جان باز خان
دیگه بار خان و اخلاص خان و خواجه جهان جوانی و اعتماد خان خواجه سرا و اعداد خان
و مهمند وزیر و دست خان و ترکتاز خان و نوبت خان و رشید خان و خوجه سرا
و سرزه خان و یکه لخان فی الحق این حقیقت شناس گذار و پرستاران
وفا آئین جانشار استحقاق این گونه عنایات تاکنون که در حق ایشان
بظهور رسیده دارند و این پایه مرحمت نمایان این پایه عاطفت بی پایان که درباره
این گروه پای بر جای ثابت قدم که در عرصه جانفشانی دست و سر باز پاسخ جانسپار
با رکم بیاورده اند بسیار بجا و بغایت بموقع واقع شده و چگونه چنین نباشند
که شاهنشاه حقایق آگاه وفاطلب حقیقت خواه بمقتضای رتبه طلبی مراتب داد و دل

بعبارات خاص مقرر فرموده بودند که منشیان بلاغت نشان در فرامین مطاعه را اشتمال
آن بخشی منویه باشند با حق مرتبه هر یک از بندهای خاص بموقع حضور او رشده باشند
و ارباب انشا را القاب زیاده از قدر و کمتر از پایه ایشان ننویسند از جمله القاب یمین الدوله
عبارت مقرر شد اعتضاد خلافت و فرمانروائی اعتماد سلطنت و کشورگشائی
فیض خانم ابهت و بختیاری زینت گوهر حقیقت و جانسپاری طراز آستین ابهت
و اجلالی کلاه سر سریر دولت و اقبال مقدمة الجیش معارک جهانستانی مقدمة العیش کامروائی
و کامرانی مونس حضرت سرای حضور محرم خاص الخاص سرور سرور ذوی الخصایل
المرضیة الشمایل المرضیة صاحب الکمالات الصوریة و المعنویة مستشار دولت جاوید
موتمن بارگاه سلطانی انجمن آرای محفل انس صدرنشین بساط قدس همدم دلگشای
محفل خاص محرم خلوت اسرار وفا و اخلاص دقیقه یاب سرایر پادشاهی رمز شناسی
عالم فرماندهی و اکابر مورد الطاف شاهنشاهی مرجع عواطف ظل اللهی جوهر
مرآت حقیقت و وفا فروغ شمع یکرنگی و صفا شعله فروز بارقه فطرت اکسیر اقبال
والا امور طبیعت میشا بیان [illegible] خواهش بلند مکان مبارز الملک یمین الدوله آصفخانی
و چون آن عضد الدوله در عهد حضرت جنت مکانی به منصب نه هزاری هفت هزار سوار
دو اسپه سه اسپه بمنصب والای [illegible] بانضمام هزاری ذات و هزار سوار دو اسپه سه اسپه
اختصاص بخشیدند [illegible] که [illegible]
سلسله [illegible]
[illegible] چون [illegible]
سعادت یار [illegible]
سعادت [illegible]
[illegible]

القاب چون از شرف سکه محروم است هر بهشت مانند در سمیان خاک بر سر میکند و در تمام

عیار پاره چون از بام اوج مانوس است با وجود تمامی هر ماه که در خاک نشیند میگیرد و بالجمله اول

فرمانی که [illegible] دریافت منشور فر و افتخار ابدی و اعتبار سرمدی یمین الدوله عضد الخلافه

[illegible] خان بود که از روی عاطفت و عنایت بی [illegible] بخط خاص خط آفتاب [illegible]

رنگ آن یافته گردد لکاشته آثار مهربانیها را بر روی روز افکنده بود و بر سطر از آن

فرخنده منشور که نسخه سوره نور بود سرمه سای چشم اقبال گشته از سپهر وار معاودت

آن همایون اوج سعادت سایه های گردید لعل فرمان مذکور دانای رموز سلطنت

عظمی واقف اسرار خلافت کبری سرخیل وفا کیشان وفادار سلسله یکجهتان

حق گذار کارفرمایان و کارفرمای سیف و قلم مدبر امور عالم زبده خواقین عالیشان

قدوه امرای بلند مکان عضد الخلافه یمین الدوله بخان برابر آصف خان در امان

حضرت ملک سلیمان بوده بدانند که روز مبارک دوشنبه ۲۶ بهمن ماه موافق هشتم جمادی الثانیه

سنه ۱۰۳۷ مبارک و فیروزی در دار الخلافه اکبرآباد جلوس میمنت مانوس بر تخت سلطنت

و سریر خلافت واقع شد و به دستوری که معهود و مقصد داشته بودیم لقب را شهاب الدین

قرار دادیم چنانچه نام مبارک طغرای عنوان شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی

شاه جهان بادشاه غازی در خطبه که درین روز بلند آوازه گردانیدند

رواج نمودند و سکه بهمین نام مبارک مشرف شد بعد الحمد که آن نقش خاطر مهجور

آباد و ایس پرده تقدیر بود امیدوارم که بادشاهی کل هندوستان که محض

کرم حضرت [illegible] نیت [illegible] شاه شما و شما که شریک غالب این دولت ابد

مبارک شما را باد و روز بروز فتوحات تازه و نصرتهای بی اندازه نصیب [illegible]

شما هم بعز طلوع رسیده از دولتها و دولتهای عظیم باید آگاه از راه دقیقه

سنجیها و قدرشناسی در مرتبه دانای القاب یکی از عمده های واعیان حضرت را حوالی

انجمن است که در سیماهی قبا میکند یا کعبه که از لمعات سیماهی در رسید ماه نور دیده لمعات یعنی زر قبایز
نقش او با فرخ فالی در دست شکست عکس او بر فرمان مرحمت عنوان سکه های ارباب
رحمت کرامت تا به نام حضرت ملک انداز … نامی سکه اعداد پاک نژاد … دست ارزنت
نه سپهر و در آفاق اوج گرای شهرت بوده و درین ایام که از نام نامی سلیمان … نامی
بعنایت سکه هایش زر در آثار عظمه و سطح حقیقی آن نگین سعادت قرین سبب انجام گشته
با انتظام این اسم سامی در سلک اسامی آبای والاگهر مظهر عقول عشره و مبنی از زده
و هی صورت پذیر رقت و خطاب عشره مبشره یافت و در مبنی آفتاب درین سپهر جلوه گر
گردیده با نام افلاک اسامی آبای علوی بنیاد روشن کرده او است و در سلسله معقولات
عشر به جوهر که مطلب بالذات او است پیوند اند و حکم کرد که به رنگ زر آسیه وی … کلمه
طیبه که آرایش حاشیه خاطر کامل عیار او است نگارش نمایند و در حاشیه نام
نامی خلفای راشدین که اربعه متناسبه حساب خلافت اند طراز سکه نهند و در روی
دیگر اسم سامی و القاب نامی پادشاه نامدار آرایش بخشند از پی فرخنده نامی که زر تمامی
بر رونق سکه میکرد و در ارشاد چون نقش سکه بر خود می بالد در دست معدن آفتاب
و به تمام عیار بود که سال و ماه در رشته بروج صرافان قضا و قدر روان است از زر سکه
یکی غلبه و دیگری عیسوی سال بر اینکه سخن در وصف او در دست کعبه می آید و معنی در سپاس
او تمام عیار گفته میشود اگر سخنور را چون نام همایون نجوایش بزرگ بلندی میسرد
الحمد لله که از پرتو درخشید مبارکش عیار یار رک دیده گرد و از قلب مسره از ارباب قلوب
بیرون کرده کلمه طیبه در شاهی خلفای میپرداز و کیمیا اسا … صنعت انکشی که پیوسته …
و قرب … دارد و از تمام عیاری ارزانی زر و سیم سکوک در حیرت او …
و هیچ زر و سیم مهر و ماه را در کیسه خود نهان نمی سازند … از نام او سرفراز گرد
و درو به از القاب … نیز ایران سعادت … شناسی گردید و در سپهر …

کیلانی علاءالدین درویشان کامل که بپایهٔ حقیقت شناخته اند از هر اینکه الشرع تعظیم
و شایستهٔ تکریم دارند از این دست تواضع که باعث شکسته رنگی ایشان این طبقه را
معاف فرموده عذر نمودند که در وقت دریافت میلاد رسول سلام بکار ادب را
تمام نموده بهنگام رواج مصحف اعلاحضرت فاتحه ختم نمایند زهی عنایت ایزدی که نافشینی
دست حوادث شی هر پا پایدار و معموران احرار پاینده را در عهد حسینی نامها سینی
اسلام پرور دیندار و او که و پادشاهی کامل سعی را تمام حجه رغبت می ورزند و جود
جلوه گر نموده که در هیچ و بر بهر کار این حضرت در این مرتبه و سایر مکارم اخلاق در هر مرتبه
که اگر ... شمار ... بالقطع احاد مراتب کیف و کم آن بشمار در آید عقود ...
از عقد ان نبود نشاید و در عبارت اعداد نامتناهی از فرط تعداد بپایان نرسد هنوز
هیچ از مراتب آن بحساب در نیامده باشد محمد الله الحمد لله و ام جلیل القدر از توقف
خلافت و رباب ارسال احکام جهانمطاع باعیان دولت که امید و در صحو کجات الدریا
در دوست بوده هنوز سعادت حضور در نیافته بودند عز ورود و یافت و عنوان
اهما الطغرا غرا ابو المظفر شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاه جهان پادشاه
غازی موشح و مزین شده بمهر ادراک شرف مختوم و مشرف گردید و آن فاتحت
معظم مسجده گذاران دولت و اقبال را بمهر تمارا مهر سپهر فرحی و فرخنده
آفتاب فروغ پروازگرات دریای حشمت و اجلال است و عکس دیده دولت و اقبال
خاتم سلیمان از پرورش اوست و نگین آفتاب ... است ... صاحب سکه ... هم
صاحب ... پادشاه ... تمام دار و امر و دوستی که او وارد و بیالد و ... انگشت
... چون خورشید بامور و خور ... دوست از پنجهٔ آفتاب ... که نام همایون
پادشاهی خط جبین او گشته و رسم فرخنده شاهنشاهی بسر نوشت او گردیده خاتم
بر هر روز که شخص اقبال الممالک حشم است و شاهد منشور از حشم ... صاحب نقش آن

مستدعی نکو نهیده آیین کشایید با عموم مردم که در سلوک طریق شریعت و طریق حقیقت
مذهب سلوک می‌دارند بدستوری که سابقا مذکور شد بهانه بیرون رفتن ایشان از جاده برابر
انحراف پیش گیرند چنانچه اکثر انواع بدع در باستان روزگار این نوع ابداع
شده المنة لله تعالی و تقدس که اعلیحضرت ظل سبحانی صاحب قران ثانی از مبادی
احوال فرخنده مآل تا الحال پیوسته بر وفق احکام کتاب و سنت اهل طاعت
والاخبات پیشه کرده و طریقت متابعت پیروی آنحضرت رسول صلی الله علیه و علی آله
وصحبه و سلم پیش گرفته درین باب بمثابه اهتمام دارند که چه در بدو سعادت افروز که اورنگ
سریر شاهنشاهی از پرتو جلوس آنحضرت نور پذیره یافته گرفت بخشش امری که از موقف
خلافت پیرایه صدور پذیرفته حلیه نفاذ یافت نهی سجده تعظیم است که از عهد حضرت
عرش آشیانی مقرر و معهود شده بود چنانچه هرگاه بندها اند درگاه از ادراک سعادت
ملازمت ملازمت استسعاد یافتند یا باحراز نوعی از انواع عنایت سرفراز می‌گشتند
از روی تعظیم راه تکریم در آمده سجده بجا می‌آوردند و این دستور تواضع در ملک سابقه
بمنزله اسلام بود و هم دستور شست یعنی سجده قدسیان آدم علیه السلام را و سجده
حضرت یعقوب با اولاد و احفاد بطریق تعظیم و تکریم حضرت یوسف صدیق از بهر وقت بوده
چون فروغ نامیه رسالت جبهه افروز ظهور گردید در استهار سابق صورت نسخ پذیرفت
درین وقت که حضرت شاهنشاهی سایه اقبال بر سر تخت فرمان اورنگ جمشید بنا بر آنکه
از راه کمال تعهد و پرهیزکاری از اکثر امور مباح بر نهایت خدا اکتبن دارند میفرمایند
چه جای امور منهیه ارتفاع یا منع این شده عموم مردم را از این ممنوع فرمودند و بسته این
هنجار را که سر نوبت پر جراحت شریعت محمدی نور الهی ساخته بجای سجده و زمین بوس
چهار تسلیم حکم فرمودند و باکبر ایران دوده با سیادت و منصبیان تا ملتم
ملوان رسالت آموده لا ابان فضل علم و مرحله پیمایان جاده فضل مودند

مذکور از نور بیان پذیرفته و وقایع هر سال را که سوانح سال دیگر جدا نشده یک جا سمت گزارش

پذیرد و آغاز جهادی را شاهد سال ابتدا یافته با این عنوان مسئله معنون معین کرده

آغاز سال ... دور اول آغاز سال دویم از دور اول و تا هجدهم سال فرخ و دور که سال

دویم است درین قیاس دور دویم و ادوار دیگر که نهایت آن ابد است و تا شمار عدد

باور و چون این ضعیف النظر نگارش بر حقایق احوال آن ملک الملوک ملک جهان

بود و مقصد اصلی تحریر خصوصیات مآثر و مکارم خصوص کارنامهای بزرگ الخدیو

کامگار شیخ حمید و سخنوران دیگر متعهد بیان و متکفل ابلاغ نمود از ان رسالها

به الدوام جامع وقایع نگار درین جزو نامه او بیان را نسبی بنگارش در ده ساله

احوال جدا جدا نشده از آغاز جلوس مبارک تا انجام روزگار فیض آثار و خاتمه

عهد سعادت مهد آنحضرت یکجا باندازه دسترس پذیرای تحریر ساخت

و به دستور آثار نامهای باستان و تواریخ پیشینیان در معرض بیان معرض بیان

خصایص آنحضرت بظهور رسانید ...

الامر صدور ... ذکر ارسال فرامین و احکام ...

... سزاوار مرتبه ظل اللهی ...

بود که چون پایه سلطنت رسیده بارز ... رفعت و ... مشاهیر ...

پاس صدور و احکام ... کامل حفظ اندازه و حفظ مراتب امر و نواهی

شریعت حضرت رسالت پناهی صلوات الله و سلامه علیه و علی آله و اصحابه بدان

که تا ابد ... و ... طریقه ... ازراه ادب و انداز و طریق تعظیم

... امری از آن سو که مشعر ... ریا شد ازو ...

واردگان ... که ... باشد ... تحقیق نماید

خصوص قوانین ناپسندیده ... ظاهر نظر ... اشتباه ... و اطوار

و دیگر خود پروران مبداء جلوس آنحضرت تاریخ گرفته بتاریخ الهی موسوم ساختند و مبادی
ادوار این بروش ترکی والغ بیگ مبنای ادوار دوازده گانه نگذاشته هر سالی را بنام یکی از شهور
دوازده گانه شمسیه که فارسیان بزبان دری یاد میدارند موسوم نمودند چنانچه بسط تمام
تمام در اکبرنامه مشروح است درینولا که جلوس اقدس این پیکر قدسی بر سریر خسروی
دگر بار روی نمود و آب و رنگی تازه بر روی کار عالم باز آمده شمار سر فرسوده رسمهای
باستانیه از میان بر افتاد دانا مجدد عالم و نیرو دل که مقتضای لطافت طبع
عالی و ادراکات منشی رجحند همه چیز را دلاویز خاطر پسند میخواهند بدان گزین درج کار نه
که با بحال ابتدال در دست فرسوده احوال است پسند نموده چون از راه دیندار
تسمیه سنین باسامی ماهای شهور فارسیان مرضی خاطر عاطر اسلام پرور نبود
لاجرم بتاریخ رقم تشخیص بران آئین گسسته بنا نهاده ادوار این تاریخ را بر وفق
عدد کامل عشره که عقد اول است از عقود اعداد نهادند و وجه شرافت این عدد و
و اکثر عظایم امور عالم امکان از حضرت واجب الوجود موافق این عدد کامل النصاب
در عقد شرافت انتساب ابداع پذیرفته مثل عقول عشره و معقولات عشره و حواس
ده گانه انسانیه و امثال اینها و از همه بیشتر لقبیه عدد و عزیز گردانیدن این عدد گرانمایه
عو الحق پادشاهی یعنی این سلسله دولت که سر حلقه آن حضرت صاحبقران
تحسین و [illegible] این صاحبقران دو [illegible] چنانچه بوجود کامل آنحضرت مصداق
ملک عشره کامله و مجموع عشره مبشره اصحاب جمعیت [illegible] شده اول جمادی الثانیه
۱۰۳۷ سنه هجری را مبداء این تاریخ با مضاف الهی نمودند و قرار داد [illegible] دو گانه
[illegible] سعادت مآل و اقبال نامه که حسب الحکم اشرف [illegible] بلند
وزیر اعظم سعد الله خان و وحید الدوران و شیخ حمید [illegible] تقدیر
[illegible] تحریر نموده در دفتر جداگانه ایراد نمایند چنانچه [illegible]

مقدونیه را قسمت نموده و در مبادی سال سیزدهم از رحلت سکندر از جمله اطلیا
جوشس و سیوقس و بطلیموس از برادوس چهار علام سیوقس بعنوان تفرد و تغلب
بلاد و ممالک بدست آورد و فسحت تختگاه سلطنت او عرض عریضی یافته
بر اکثر سید ملوک غالب آمد چنانچه بنقاطور یعنی قاهر بیونانی زبان ملقب شده بنابر آنکه
استیلای او از امور عظیم بود ابتدای تفرد او را تاریخ گرفتند و بتاریخ سکندری اشتهار
یافت و تواریخ دیگر در میان جمعی معمول است مثل تاریخ آدم و طوفان نوح علیهما
السلام و غرق فرعون و بنای حضرت سلیمان علیه السلام هیکل اورسلیم یعنی
بیت المقدس و تخریب بخت نصر آنرا و در ایام جاهلیت قدیم از وقایع مشهوره
و حروب عظیمه که در میان ایشان واقع است تاریخ را ابتدا نموده و چون حبشیان
بر یمن استیلا یافته در سالی که بعام الفیل معروف است قصد کعبه معظمه نمودند مبدا آن
امر عظیم تاریخ شده تا هنگام ابداع تاریخ هجرت آن تاریخ معمول بود و هنود بنابر
قول ابوریحان در کتاب تفهیم تواریخ مختلفه دارند مشهورترین تاریخ سکات است
یعنی زمان سنگ جالی بوده بر جمیع کشور مستولی و از مبدا زمان فتح او این تاریخ
معتبر اعتبار نموده‌اند و اهل تنجیم مقابله بتاریخ‌ها سیسین عمل مبنی کنند و تجار انتیان و کنهان
بتاریخ سال‌ها بین و را و جین و دیگر تاریخ بکرماجیت معتبر است مطلب از تطویل
این مقدمه آنست که چون در عهد اکبر پادشاه بنابر آنکه درین کشور تواریخ
مختلفه معمول بود و تاریخ هجرت از مدت امتداد مدت طویل الذیل شده
و ضبط آن بنهج در اشکال افتاده لازم آنحضرت بجهت آسانی ضبط ایشان
خواهش وضع تاریخ فرمودند و چون ایمنی مما فاته تا تاریخ هجری زیاد رشته این
تاریخ مانند دیگر تقویم آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا قیام قیامت پایدار و مستدام
خواهد بود لهذا با مشوران عهد مثل علامه دهر امیر فتح الله شیرازی و علامی شیخ ابوالفضل

اساس پیوستن بنای روزگار و سامان درست بنیاد اشیا جهانیانه که مستند از آن ز مبدا آن تا آثار جلوس شاهان
صاحبقران تا هنگام اسمیه کتابت بنیاد آن تا قرنهای روزگار معمور و از زمان یاد دهند
خردپروران بالغ نظر نگار فرمای فطرت ازل و رموز هنگام خاطر الهام پرورد
در تشخیص کارها و تحقیق آسانی احتمال که همه حساب‌ها که بر جهان مجاز و صورت عالم
صورت بسته ابد انگونه استنباط غرائب و ابداع بدایع نموده اند که به هیچ طریق بر دستینه
و راه هنجاری نتوان برد که به یک سر نظران بینش خردمندان و طی کرده اندیشه آن
پیش امکان نشده باشد از آنجمله وضع بنای تواریخ است که تشخیص زمان و مقیاس
تقدیر و تعیین مقدار است چنانچه ضبط مقادیر اعمار و تشخیص وقایع مهمه در حین
اوقات و همچنین سرانجام جزئیات نظام کل مصالح معاملات و مبایعات و امثال
آن بدون این معنی دست بهم نمیدهد و چون وجه حاجت بدان اظهر از آن است
که روشنگری بیان حجت محتاج باشد لاجرم زبان نمی پردازد و مجملی مبنی تاریخ
نخست لغت فراوان وقت است و در اصطلاح تاریخ زمانیست معدود از
مبدا معهود یا نو وقت مفروض بجهت تعیین ازمنه و اوان باهم سابق و لاحق
آن چنانچه مبدا آن موقع شیوع امری عظیم الشان مشهور الذکر مثل ظهور ملتی
یا حدوث دولتی یا امری عظیم یا طوفانی عمیم شده باشد و طریق وضع
آن در میان اکثر ارباب ملل و نحل مختلف اتفاق افتاده چنانچه اعاظم آن
از قدیم صاحب دولتی نموده انجام امر فرجام روزگار او ساخته اند و علما هند
بقیاس از جلوس دیگری یا وقایع مثل فانوسیان جز تا غایته نزد ... بسیار
به یک شیوه عمل نموده اند و از آن وقت باز تاریخ مروجی از ملوک او ...
متروک گشته و یونانیان معتبر است که به اسکندر منسوب است با آنکه از جلوس
او قوت ... که بعد از اسکندر چهار تن از غلامان او ملکت

بواید ساخت و مهمات رعایای صلوحیات بمقتضای مراحم ذاتی همایون سرمو
رف عدل نمیتوانند برورخشت واگر احیانا بی سلاد و ترقی هیکلی از امور رو به ارتکاب آ
ید و مانند صاحب نکت نشستی کرده بجز عرض رسیدن حقیقت سرای عمل بکنار
یس باعث شد واگر در صلوحیات بمقتضای عمل ناصواب کسی مستوجب سیاست
د و تا بعرض مقدس نرسد احدی از مقیدیان انجا الی بسیاسات آنکس مبادرت
تواند نمود و اینمعنی از بس خدا شناسی و خدا آگاهی است تا محرم اندک عقوبت
سیار رسیان بمجلس عاید گردد و کسی که مستحق سیاست نباشد از رسیدن علم عموم رسیدی
محرم معذرت شعور واگر احیانا از سفاکی دنیا پای سلطانان تبرا که و اشتراک در محفل
عدالت نشأت سیرت مذکور شود از آنجا که معدلت و انصاف در طینت مقدس ایشان مخمرست
طبیعت ایشان صرف از اضعاف آن بمعنی میکرد و ذکر بر زبان فیض ترجمان گذشته که پادشاه
علی الاطلاق گروه قدسی شکوه سلاطین را بر سایر طبقات ایشانی و اران
برگزیده و عنان اقتدار جهان در کف اختیار ایشان سپرده که جمع خلایق
که ودیعت کبری خالق اند در مهد امن و امان مرفه الحال باشند بدون لطف و معدلت
ازین الوجود آمدن سزاوار اینمرتبه والدینی پسندیده درگاه ایزد تعالی اگر جمع
صفات پسندیده و خصایل برگزیده اتخذه اوند علی الاطلاق و خلیفه الله انفس و آفاق
بقید تحریر در آید سلاطین روزگار فرمان فرمایان ربع مسکون را در قوانین
ملکداری و آیین فرمان روائی دستور العمل باشد هدایت طرازی که از ان
بجا آوری فیض پرورانی و عنایت بیسی اندیشی راه یابند لیکن چه قلم را چه یارا که متکفل
ذکر صفات همایون و محامد مناقب معلی تواند شد لاجرم مجملی از آن بیان اید
امید که قوائم اورنگ استقامت بنیاد شان باشند قواعد عدل و آیین داد محیط
ثبات بر گرد رنگ شود و روز و دولت با استقرارش بصبح روز نشور پیوند باید بمحمد(؟)

خاطرخواه دلربا اداهای نازک رسا که از زبان معشوق نازک‌خیال یاد دارد لباس سخن این
گونه نغمه‌ها هزار رنگ حق توصیف در این مقام ادا نشده علاوه مبید بود و باد و عجایب
ایشان که از اهل این لعاب و جوانان ارباب دقایق خصایص و لعبت
بلطیفه‌ها نرد دلبری در می‌بازند و بوسی ربا برمی‌شود و چون از این انجمن‌ها سپری
خاطر دمیده بهار رعنا نجاعت اوراق شوده به مجلس تشریف می‌برند و به هنگام
آسایش خواب سحر و روز مجلسیان فصیح بیان خوش تقریر شیرین زبان دیده بان
بر دو جواهر آگاه در داستان‌های شیفتگان و احوال گذشتگان از روی کتب سیر و
و تواریخ معتبر مثل قصص انبیا و مقامات اولیا و احوال ملوک و وزرا و اخلاق
حکما و علما و امثال این طایفه که دستور العمل کلی و قانون اساسی کردار و گفتار
ارباب خرد است و باعث عبرت خبرت اصحاب بصارت و بصیرت میشود بسمع اشرف
آن قبله مقبلان می‌رسانند تا گنز یکی طبع اشرف مرتبه ایست که از غایت
لطافت غریزی و لطافت طبع سیاسی مونسه عزیز انگیزه مدار زندگی یکی نکند
و دست همایون بدان نمی‌رسانند و اگر احیاناً گاه مسامی واقع شود کرم جواهر
حرالعتیق ترین زیبایست فی الحال دست ها می‌شویند و اگر احیاناً گاه و سیاه خاطر
خاطر همایون به عطریات روح بخش شمامه ایست که شمه از آن در رخیره سیاهی
نکنند و در مجلس خلد طراز ربوسته رخسار عطریات و انواع بخور مهیا و موجود
می‌باشد و در حسب همایون آن خداوندان خدیوزمان الحیان مطالطرا گزید از
که اگر احیاناً برای اتفاق عبور والا افتد از لای چو رنگ آنفراز عرصه [illegible]
میگیرد و دهند و کار به نسیم مشام جهانیان معطر میشود و توجه خاطر اشرف درباره
و سحکام [illegible] معدلت تعلیمی نیست که باوجود شمت مملکت نتوانند رسانان
ن به دریا شود پیوسته در کل ممالک محروسه اندیرا آماده قلم نخواهد
نیم

ن خجسته انجمن که بعد از بنای آن بنام مرتبه فوقانیش از پرتو انوار شمع های صبح
فروغ فروغ مجلس طارم چارم است و مرتبه تحتانی از استعمال پیشنا علل
ن سمین زوز زیبش را چون چهره مشتری تابنده و از آن نور اسید ادراک و تا
جهانها که بعد از اقتضای وقت و حالی و فراغت از شرف کار دین و دنیا
ت می نمایند و در عرصه این جلوس فرخنده گاهی از راه تحصیل انبساط
ع قدوسی طبع و باطن مقدس باستماع نغمات طیبه مطربان هندی و ایرانیان
اقی طرب ابده روسا جمعه افروز گشته حق الله ادای این شریفه ادراک می نمایند
ساز صور هایش طبع مبارک نازک منش باستماع الحان نغمه پردازان سرود
سرایان این کشور که در واقع نشاط افزای روح و روح رسان موسیقی لطیف پرداز الحان
کور ازتر است بیشتر متوجه شوند از رسیده سخن جمع مقام الست که موسیقی
هوش های این طایفه از راه لطافت طرز و ترکیب اصول و شعبه و سرگاه
نغمه و بر شعبه طرق و سرتان و در رشته های نغمه و رشته الحان نسبت به موسیقی
نوایان و ایرانیان که در عهده استادان صفاهان در زیبا سبزی و ضرب البلک
بود و در زمان خراسان بلند آوازه است از رمین تا ر شمال نقاوت دارد
هم چنین اساتذان این دو کشور جای این طبقه در واقع تحفت القاب و اصول
و تنز و نغمه و ترانه ها بس که به عمولی و ابداع ترکیبات خاطر نشیب پرداز زبان
رسان عجیب و حقدها و پسند خوشنما و تصرفات آنان بکار ارزان
کمال امتیاز فرازند حضور حسن از فرمود آمدن از اوج رفعت صبوحی سدرت بشد
محبت بر ارفع حقره خوانده تحقیقی بلد بخت و نرمی مد و بدین دستور
توافق و تناسب اصوات چند بین قوال هم آواز که همانا صدت یک نغمه پرداز است
و این دو امر غریب از خصایص جادو فنان هند شمرده است و نیز از اعتبار معانی

سلیمان زمان تعلیم جلوه گری می نماید بعد از فراغ این مجلس بخلوت کده
اقدس شاه برج تقدس که مخصوص شاه جهان آباد و لاهور و اکبرآباد است
تحویل مبارک مینمایند و از آنجا که برج جای مهر انور با کواکب سعادت اثر نمی باشد
درین خلوت کده که نهایت تکلف‌ها رسته جز شاهزاده های والا گهر دیگری را بار نداده
مگر یکدو از مقربان حضرت که به تقریب عرض مهمات علی الطریق ندرت [illegible] بوده
بقدر ضرورت [illegible] مینمایند و [illegible] اوقات با وزیر اعظم اظهار [illegible] میکنند
ضمیر انور که [illegible] آن در مجالس منافی مصلحت دولت است با آن وزیر عطا
[illegible] میفرمایند و آن گاه [illegible] را بر جهای خاطر از [illegible] اطلاع
در سرا [illegible] پرده گیان [illegible] محل معلی از سعادت حضور اعلی
بتجلیه نور ظهور [illegible] میگردد و بعد از تناول مستلذات خاصه و قیلوله با [illegible] ساعتی
و فراغ [illegible] نواب مهد علیا زمانی بیگم بسوی [illegible]
و گوهر انعام داده و نقد و جنس در اعطای ارزاق مرد و زن و فقرا از وظیفه و روزینه
کامروا [illegible] سرکار [illegible] که از زبان ارکان
[illegible] از کرایم دودمان کرام [illegible]
[illegible] وسیله ارزاق محتاجان متوسل نشوند و آن
[illegible] میروانند و دولت نزد از انواع [illegible]
[illegible] پروانه نمایر رسانند چنانکه [illegible]
[illegible] در مجاری میراث [illegible]
[illegible] نزد با مثال [illegible]
[illegible] میگردانند با جمله [illegible]
[illegible] التسلیم [illegible] میفرمایند

از تحت توقیع رفیع الشان بثبت می‌نماید اگاه از پرتو نور مهر انور کسب
شرف عزت انوار مهر انور میگردد و هم درین نشیمن همایون صدر الصدور
دیرینه سپاس مندان و رضحات حوایج را که خاص و عام از نظر ارفع بگذرانیده
باشند وقع وقع گذرانیده فراخور حال و مقدار احتیاج و استحقاق هر یک
وجه معاش از وظایف و ادرارات نقدی و علوفات و دیهات وابسته
نمایند و برخی را دم بقدر از خزاین مدن جیب و کنار را از نقود آمال
مالامال میگردد و بعد از فراغ از مطالب مهمه دین و دولت گاهی بر ترتیب
و تصفیه باغ با استماع نغمات طیبه و تحلیه مرات الصفای نظر انور بتماشای
انوار جواهر نغمه بحری و کانی میفرمایند و چون طبع اقدس آن معمار معموره
قلوب اصحاب صلاح مایل بتعمیر عالم آب و گل بعمارات بسیار مایل است اکثر احیان
امر بوضع اساس بناها بنیادهای غریب و اختراع ابنیه عجیب و ابداع بقاع نزه میفرماید
و در اندک مدتی با زیب و زینت تمام باتمام میرسانند چنانچه مشاهده است
و سوانیه بعیت ملکین بسیار شده است که با غایت ... هیچ فرقی از فردوس ندارند
از آن عمارات بتعیین رسیده باغ هیچ بلند شده و در برخی برخی نهاده و بنا بر آنکه این پایه
توجه و این پایه استوار و دل در صرف ... از دیگران کمتر و بسیار میدهد
خصوص این مرتبه وقت نظر و این درجه تصرف طبیعت در آنکه ... این کار
بعد از الحضرت یک بیننده روزگار در بنیاد و ارض ... ساعتی را الضمان
حکایت سحر ... جهان نماید در ساخت این بارگاه سلیمانی بر باد و بانیان
یک صبا رفتار بر میرانید و آن بزرگ زاده حرکان و بیوان را برابر و اکثر با
را آن برق نسبت حرکتی دارند و برابر آتش برق رفتار را بر و باد و بادپای برق یک
هر دو هزار پایه بعفت ... می‌خوانند بر آن دوار ... در او آورده از نظر انور

ارسال وربی باید اولاد و احفاد ایشان تا روز نشور شجره اعتبار و افتخار
و نازنامه تفاخر و مباهات فرو دست شد چون مفاوضه خواص و عام درین محفل
همایون با نجاح مقرون میگردد و جلوس اقدس درین محفل هیچ کاری میکند الشرف
اشرف نشیمن خاص که موسوم به غسلخانه است مقرر باشد سبب استتار این محفل
والا باین نام آنست که حضرت عرش آشیانی اکبر پادشاه در خلوت کاه هیچ
نزدیک بحرم حریم خلافت غسل برمی آوردند و در آن نشیمن جز برخی از مقربان
حضرت دیگری را بار نبود و گاه گاهی دیوان بخشی نیز برای عرض مطالب راه
می یافتند رفته رفته اکثر اعیان دولت ابد پیوند در آن محفل حاضر شدند و بمجرد این نسبت
این جلوسخانه از آن وقت باز باین نام موسوم شد اوقات عالی در آن محیط
انوار و سعادت بدین جمله میگذرد که دیوانیان بنظام خلاصه معاملات
اعمال محال خالصه و بمواجب طلب جاگیرداران را بعرض اشرف میرسانند و بعضی
بجواب میرسد و برخی از معتمدان حضور خدمت مطالعه عرایض منقدمان از صوبجات
صوبجات حسب سرکار ها بایشان مفوض است زبده مضامین آنها را بذات اشرف
و خود بنابر مطالب بسا لنگر قرار آن بانیه والدین در راه رستی و وکالت
حسب الصلاح وزراء و موقف خلافت بمتصدیان ملک عنقریب ایشان ابلاغ می‌نمایند
وایشان بر طبق حکم فرمود فرامین تقاضا آئین را که متضمن مضامین معهوده
است مسوده از نظر انور میگذرانند و آنحضرت این را در حین منظر ملاحظه
درآورده اگر امری بطریق حکم بقلم که لازم به شریعت حقیقت
سر زده باشد از عنایات بیغایات در خطاب اشرف ملکه و ولیعهد
میرسانند انگاه بمنشی شاهزاده ولیعهد ضمن آن فرامین را از بیور توقیع
نیشنه تزیین می سازد و صاحب دیوان که بر نشان سرنشت

و جمعی از بندگان سعادت یار باضافه علم میکردند و مستوفیان از اولاد و متکفلان
سند هر یکی خدمت از هر دوست که باشد بشرف آید از انگشت نمایی میشوند و از جانب
دیگر میرسامان هر چه میخواهد بعرض رسانیده سامان می نمود و دیوان صوبهای که بر عایای
حضور را معروض داشته دیباچه دیوان سعادت حاصل می نماید و همچنین بخشیان
احدیان و میر آتش و اصحاب اشراف منسوبان حضور از نظر اشرف گذرانیده
باضافه مرسوم و مشاهره منشیان مطلب خاطر میگردانند و برین دستور متصدیان
خدمت عرض مکرر یاد و دارست مناصب جاگیرها و بروات نقدی و سایر
مهمات ابواب المال و ارباب التحاویل و جمیع احکام مطالعه و امثال اشیا را بتکرار
عرض اقدس می نمایند مشرف ارباب طوایف و روایت حقیقت استحقاق این
طبقه را معروض میدارد و اجدارت طوایف و روزینه و افزایش مرتبه مقرری
همدرین اثنا داروغها و مشرفان اصطبل و فیلخانه طوایل اسپان حلقهای
فیله خزار رسم معتاد هر روزه طویله طویله و حلقه حلقه تربیت و فعات در بیرون
هر هفته نقره و رسته هره سرع بنظر انور می آوردند و در حضرت بدقت نظر از دیدار کیفیت
فربهی و لاغری ایشان را ملاحظه فرموده مطابق ضابطه بار حضور سپس در می آرند و از این
بابت متصدیان فرایج و تصحیح اسپ سوار تابینان امرا که تازه بداغ و تصحیح رسانیده
باشند مسطور نظر اشرف می نماید و در عرض این احوال عرایض صوبه داران
و دیوان و بخشی و سایر اصحاب تصدی مهمات صوبه و سرکار ریا ملک بابیه
الیشان بمعرض عرض در می آید و بسیار از عرایض اعیان مطلب را که اهتمام تمام
آن ایشان با مور کلی جواب مقتضای عرایض مذکوره باشد خود بدولت
با وجود انبوهی مردم و کثرت مشاغل بنظر مطالعه در آورده بی توقف بدستخط
خاص جواب می نویسند یا از ان منشور سعادت نشره اقبال که بدان یک بیان

در پیش بارگاه خاص را امرای عظام گرفته باشد و قصدی منصبداران احدیانه است و دیگری
را ذوق تمهید شود و در فضای این ایوان ساختند و بزرگان فسحت جای جوانان گسترده
از سنگ سرخ بزرگی بزرگ این رنگ رسته که شجر رنگین سنجان در برابر زرنگ
نمایند و دیوان سرا همایون محمل زرنگار بفت و مطلاهای و نیازی زرتار کشیده
و بر سر آن در آنجا این سنجر در پایان ایستاده سوار جمعی از ارباب منصب که مرات
ایشان کم از ده و صدی باشند و اقوامان ترکش بند برق انداز بعضی
مردم روشناس از اعیان امرا موافق پایگاه خویش قیام می‌نمایند و
وسایر سپاه و پیاده‌ها و جمیع نوکران امرا در خارج این جا ایستند و در سمت
کهتره نقره امرای عظام و در حضور تفاوت درجات بمقدار قرب و منزلت
پهلوی ستون‌های بارگاه که قرارگاه مقرر ایشان است جا ایستند و ارباب
تعمیر مهمات ملکی و مالی یک بیک مطالب کلی و جزوی بعرض مقدس می‌رسانند
و آنحضرت بتعمق و اطراف سوال را در حال بخاطر اقدس جا داده جواب‌های
شافی کافی که جز در دوران در شعور و عقلا دوران دقیق النظر را با کمال
تدبیر و تفکر و تردد و اندیشه بانور بخاطر مستور نگردد علی البدیهه در آن قسم التجا
بر طبق سوال مسئول بیان می‌فرمایند چون ارباب مهمات در بعضی باب بعرض بانوی
محتاج می‌شوند و بسیار اتفاق روی میدهد که در اثنای عرض مطالب مختلفه بحسب اتفاق
در معامله ضروری مطلبی بخاطر یکی از بندها می‌رسد که از آن هم عرض دیگر را اهم بداند
ناچار بعرض می‌رساند و آنحضرت بطبق مراد در دفع هر امری که استماع نمایند
جواب در آن شفقی حاصل مطلوب مخدان الوان مطالب بعرض مقدس می‌رسید و سنت
چنانکه طلوع نگهبان عظام مراتب ابارت نامجات و مقاصد و مطالب مختلفه
می‌رسانند و فرخنده ما سنجی که برابر کمکت شدگی هوشمند در این

را

می آید و اگر فیلان مست عربده آیین که از نبرد شیر بیشه‌ها حذر نمایند مقابل صحن خاص
و عام حاضر سازند درین فتحگاه از نظر اقدس میگذرانند و بشمر اوقات جنگ
از نوع جانوران بدیع و غریب و تماشای دل‌پسند خاطر فریب است و درین میدانگاه
اتفاق می‌افتد و درین روز بنابر وجه علامت قیام قیامت آشکار گشته
آشوب عرصه محشر و شور رستخیز بوقوع می‌پیوندد و بخت هجوم مردم انبوه چنانچه
کسی مجال کسی نمی‌پردازد و از فرط هجوم و غلغله و نفیر و ولوله‌ها تا صوت نفخ
صور بعرصه ظهور می‌آید و هم درین محشر عام اکثر احیان فیلان نامور تنومند را
از دنبال اسپان تیزرفتار دوانند تا در جائی که لطیفه نبرد گسترده آمده و ستیزه
نمایند و خصم را ببازی بازی فیل‌بازی سازند و چون این انجمن عام بانجام میرسد
از مطلع چهره کرم والای خاص و عام طلوع فرموده پرتو حضور پرنور پادشاه فرخنده
انجمن می‌افروزند و آن بارگاهیست در کمال نمود و شکوه و عظمت
از رفعت شان اساس سر بایوان سپهر کشیده و بر حسب قدر پایان آن اوج کمر فرما بروا
پذیرای تعمیر گردیده تبارک الله از آن انجمن آسمان نشان و آن بیت معلی محفل آراست
بیت بنده در تورک و آداب و انتظام و ضبط نظام چنانچه از فرط شکوه و هیبت
و وفور شان و شوکت که از در و دیوار آن پرتو ظهور میدهد بهرام و کیوان دبیر
برابر آن بلند ایوان گذر نمی‌توانند کرد و مجلدان نشیمن رفعت و انجمن عزت و اجلال
احداث کرده ز یخضریست آسمان‌ست بر چهل ستون در کمال رفعت و زینت
سقف و جدار منقش و مصور بصور گوناگون و نقوش بوقلمون و در سه جانب
ساحت که بنید زبان آنرا کتهره خوانند از سیم ناب بارتفاع قامت آدم متوسط
کشیده و بسته‌ها برآمده و شد گذاشته و بر در هرکدام حاجبان سراپا هیبت
ایستاده هیچ احدی را جای آن نیست که بی رخصت بقصور گذر و در خاطر کس گذار یابد

صفات ازل اللیش غفلت منزه است و ساعات فرحی آیات از برو غلطیت بکمرات
دار و قات شبانروزی بدین نمط بذیرای قسمت گردیده که السرور بیک اختر چون
اختر شناسان بوده دار قریب به دو ساعت شب از طلوع فجر از خواب میخیزد و در سحر
تیر بر افشار بر ارش ضمیر سفید صبح میدوید در آن وقت جلد جد از بهر بسیار ازونی
و منتخب مجموعه ایام و لیالی است بهنگام فیض لایزالی و حضور ارای برون کار آورده
آماده پرستش معبود حقیقی میگردد و در روی توجه بمسجد که در ملوکانه حظ اکبر آباد
تعمیر پذیرفته آورده تا رسیدن وقت نماز رو بقبله بر سجاده طاعت می نشیند
و با هزاران گونه نیاز و را بوی ادب برواز دنیا چون برزده بهنگام نماز نخست
بر سنت تقدیس بی نیازی ادای سنت نموده بگذارش فرض که برذمه همت
علیا عثمان در جبست می پردازد و بعد از فراغ قیام جمیع ارکان آن را اوراد
کلی می چند بزبان مردی نیاز بلا گشت مصلا گرد و چند دسته بندی کلیات ادعیه
می شنید و از سبحه سر رشته به دعا دست آورده از سجاده پای در جاده معهود
میگذارد و آنگاه آن تقدس را در حرم سرا استوده نشده آن جلوه گاه قدس را
رشک بیت المقدس میسازد و چون چشمه انجم سرا از مخوفه در رو آورد و مینای ده
آفاق را پرتو فروغ صبح فروغ اندوز میگردد از دریچه مجاذی دریچه مشرق
مشرف بهانب چون سر برآورده مرا ناعتیان منیع و از آفتاب رو و مشرق
از رخش تر را در روز میکرد و جهانیان دران عرصه که چون جلگاه اقبال پیش آنه
دریچه منظر دولت دو اتقیه از انسیم استقبال کورنش مشرف جاوید در با جبهه سجود
بر زمین ادب میگذارند و ستم دیده گان برلیان احوال بجا طرح جمع
خرابی نموده در دول بعرض میرسانند و بعد به قضای عجایب بازگشت
ظفر از برسانده ستاره شمار انجم سان موروض انوز کرامت شمار

سواد اعظم [illegible] روان فرمان گراید و نمود جلوه گاه جلوه کاران تماشا دیده و ر

قلم و اقلیم استمال ار چندین اقلیم وسعت آمود و بر چندین وسعت قلمرو بستان که

بخشی زنگ و فرو از زوار الدیار و استان این سیاهان نباط جلیه و یکی بارد

بسیار الد و بالید برخود پایه و ارشاد زرنکار پرکجنت گزین سرایش

[illegible]

اوقات فرخنده ایات آن گیتی خدیو لخیتی به پرستش ایزدی و سپاس

الهی که دیباچه کارنامه سعادت جاودانی و بسمله مصحف فیض آسمانی است

مسکند و برخی با استراحت بدن و نظام امور عالم صغیر که با کبریت احمر نسبت

و عوض کلی از آن بکند ارد آلت کسب سعادت و کمالات معنوی است مصروف

بهاریه تحریر شکار بازی و صید پروازی که در نظر ظاهر بینان موجب انبساط

طبیعت و انبساط خاطر است و نزد اصحاب باطن وسیله صید دلهای و ذریعه عبرت

نمودارهای شگرف تواند بود با نجام میرسد و در جوارب و جوزو که سپهنشینان

حطه امکان را ازان گزیر نیست آن خسیم جوان مرد شعور و بیدار مغز ملک حدود

اعتدال را رعایت می فرماید روشن است که والا نظر که مشاهده شاهدان

جلوه گاه صنع ایزدی نیروانه نمود جلوه خواب را در چشم خود جا و بد والی بقدر یکه مرگان

با خواب گرائش کند چشم او باشد همان بیدار است پس نظر با همه خواب آن بیدار بخت

حکم بیداری دارد و بیدار است که در بستر گداز بند نعیم جا و وانه نوالد گشت

چه شبانه اندیشه خورش را با مذاق همت استتاب ارد و اگر با بدارده بیکسر و بیدان

بخورش یابد که قوت لب و دندان نظرش همان با زست پس باعتبار این مقدمه خورش

آن جانشینی کبریا بنده فیض بخوده است بالجمله اوقات سعادت سمات آن گزیده

کرانش و قرار قدر و مقدار و اوان آن یارای آوب آداب وان وجود مرتبه
شناسی نیست لاجرم خامه خویشتن نگار نامه زبان گزیده بیان این نکته دار
و ایراد همان دقیقه یعنی خواص جمال مشکین و شمامه عنبر که فی الحقیقت نقطه
بای بسم الکتاب صنع برکت مبارک آنحضرت افتاده و واقعه است بر طبق فاتحه سبب
مشک ختم سخن نموده سررشته بیان حلیه مقدس ببابان می آرد با مبالغه
بوی نسیم خلق او شنیده از عنبر پاک اعتقاد و بینای مقدس افتاد و بجمال مشکینی
اشتهار یافته چون بیان جیب واقع شده و دلالت بر بسیار می‌کند بوزودی سر بر
سر و در ایشه ارباب فرق بساز صاحب امتحان رو کش رفعت چرخ چنبری
گرد و انجا از بس نمود از با شگرف حیرت افزای والا نظران دقیقه شناس است
و در آنجا سواد اعظم هند که در زمین قیافه تصور بی معنی بوده اینکه هیچ آفاقی
را از اصناف ایشان دست نداده فردی کرفته اند بیدار نگارش کرد و خود مطلع
بایه کوتاهی کند چند سال پیش از او در یک سطر از زبان خسرو شیر گیر در نخجیرگاه
که مقام عیش و نشاط و محل عشرت و انبساط شیر افکنان بی آهو است ملکی
از روش ضمیران تجرد منش حرف فروغ انیر و شعار آنی ناصیه اش می تافت
و نور تجلی از جبین مبین می درخشید به دست او زیر اشعار بطلان مثبت ایشه
پادشاه بلند اختر رسیده جبهه افروز سعادت گردید از آنجا که سواد خوان صحیفه
غیب بود و اسرار ازلی را از بر کرده بود از مطالعه خطوط دست و پای
بخت بیدار این والا دستگاه بلند پایه رشک افزای در نسبت خواندن
ملا احیا گردید و نکته‌های زرف سواد خوانده دست و پای مقدس که چهار کرده است
رسیده بر رست بتواند بود نموده بر پایان برگ بیان را نوکه در اندک فرصتی رنگ
زین خطوط و سواد اقبال و سطور مقدمه اجلال جلوه برآید و

تا چهره وجهان گردی میکردند واز غرایب اتفاقات بر هر یکی از چهار انگشت
بواب انعام گرانبها در تیر افتاده خال فرخنده فال مینمودند بر عدد این چهار نمونه دلیل
تسخیر چهار رکن میتواند بود همانا بر هر مصرعه رباعی قدرت صاحب دیوان ازل
نقش قلم صنع خویش لفظ انتخاب کند نشسته یا ازین رباعی هر مصرع حکم مصرع چهارم
در نشسته هر خالی بخجسته فال انگشت نما گشته بیدار حساب چهار ارکان پیشتر
عقد انامل پایگاه گرفته یا مار چهار چوب بیت سخاوت بلبل بصور منوعه
متمثل شده یا بر هر انگشت سویدای دلهای اهل نظرها گرفته یعنی عاطم از ضرورت
هر انگشت خال الف صفره جلوه ظهور گرفته و این معنی بر انست که دستگاه
این پادشاه بمقتضای دولت روزافزون از یکی ده خواهد شد یا شعر است
از آنکه این دست دراین سخاوت از بحر کمال بدل چار دانگ دنیا را معموره
چار رونا چار روا امان آمال را کوهرا ما خواهد ساخت و بر کف دست فیض سرشت
از قلم صنع خطی افتاده که اگر درخط ابرو پاکش خوانند بجاست یا همانا طغرایی
منشور سعادتست و بسمله سوره کرامت یا عنوان نامه اقبالست و سطر
کارنامه اجلال و حرز بازوی مراد و آن برات بحر جاوید است و نقش بقای ابد
یا ز جهان بیما در نهایت توسط است و خطوط آن به خطوط بشارتی اقبال است
و سطر کارنامه آمال نشان بلندی پایه است یا هی پای فرخنده که از سروران
پا بر کم زده پایه گاه او پایه النسبت که زیاده از آن در خیال نیاید اگر بلند پایه اش
خوانند زیبنده است و اگر مهران سر در پای او نهند سزاست و دولت در قدم او
بهم اورنگ سعادت پابوس وی شتابد قلم طریق صف سر می نماید معنی در راه فهما
بیان قلم می افشد بالجمله سراپای آن خلف الصدق پادشاه علوی و امهات سفلی
که مظهر اتم قدرت آفریدگار است در کمال تواقع و تناسب اتفاق افتاده قیاس

شده دست بدل رسته و دست نشان ید الله است و همه خیر نفس از عالم بالا
دست داده و آثار دولت در مشت اوست و امارات سعادت
در هر انگشت او بر جمیع آبادی دست رس تمام دارد و از پنجه آفتاب
دست می برد و در بذل براتی ید بیضا نماید و در فیض گستری ید طولی دارد
خود را از دستی پیش گرفته که ابر نیسان پیش دست او گردیده و تیغ را
بدستوری در قبضه در آورده که زبردستان را سر دست می نبرد بر زمین
گذاشته هم صاحب تیغ است و هم صاحب قلم خداوند خود درست و هم صاحب
کرم در کوتاهی و درازی میانه است و از عدل و همت حد وسط است
در تمامی صفات و دلالت بر دستگیری و لطف و دستیاری قهر و داد
و سعدی که او دست و دستان مانند بحرین کف الشرف که حاصل بحر
و کان به بخشش او کفایت میکند و نقد روزگار را بکف همت میسنجد
بحر از رشک جنون دست داده و محیط را از انفعال او کف بر لب
آمده و در کشادگی او عرق معتدل افتاده و ان مرجان افزودنی بهر و بلندی
خود دست اصابع و انامل آن خداوند جود و کان در فیض شامل که با پنجه
آفتاب همدستی میکنند مختص جود و دادند جواهر شش گانه اند و دیده اهل بینش
بر گنج ریاض امال و آمانیا در رگهای پر درد شاخهای البسته ابر بحر
سخاوت را آب است و ضخ دولت را خطوط شعاع آفتاب نسبت
از دیوان سخاوت جهت مفرح جسته ان کلک کشا فرو شکافته نسبت و بدایه
مصحف خود درست که تفسیر هر یک از آنها در رقم گشت کالی بحساب جنسی
بسته حساب بالی و عقد بسته و بحر از شکل انگشت موج در وهلی گرفته در دراز
تا بین و نرمی و درشتی و تنگی و گستری و در کمال اعتدال است و از آن بسیار

تا ۲ / ۱

ازره و رطوبت مسکین نقش بسته فرموده‌اند که اگر حفظ اندیشه‌ی زمین پیر بسپرد لرزه یافته
کان را استعداد جواهر و اردو خواهم گفت همین که ترکیب نمیدانند و با آنکه از فرزر
واقع در رکب جواهر الفاظ آن لغت مینماید کمتر یابند بقلم میفرماید که مبادا
از روی قلت مدارست انتظام سلک سلسله سخن خلل پذیر گردد و شمار رتبه معنی کی
انوالد مسرت که پیرایه محاسن صوری و معنویست تو گویی مو بموی نقاش سرایات
سوره حسن صورت بلطف سیرتیست که قلم قدرت ریحان برجوی صفحه صحیفه
جمال با کمال آنحضرت نگاشته و دقیقه سنجان مو شکاف که در باریک بینی
سر موی فرو گذاشت نمیکنند بر سبیل اشارت ایمایی مشعر بر اعتدال اخلاق
و کمال شعور میدانند شارستانها بوی همانا دو مصرع برجسته است که معانی
آن امور باریکتر است محاسن اشعاریست که اگر باریک طبعان خواهند
یک شعر موی را از آن بیابند بریح زده باشند و آن درستی و انبوهی و نرمی
و درویشی میانه است حضرت پادشاه اسلام پناه چون یک سر موی
در پیروی سنت نبوی کوتاهی نمیورزند پیوسته شاربهای بر سنت صاحب
ناموس الهی قصر میکنند و محاسن را یک قبضه نگاه میدارند و گردن مبارک
حرز ناموس پادشاهی و شغل شهنشاهی بگردن گرفته در نهایت فر و کمال
و متصف بحسن اعتدال است مالک رقاب گردنکشان است و سرور سروران
زمان اگر پادشاهان جهان بگردن باجس آرند بجاست و اگر خسروان
جهان نیز دوش باج از سر گذارند سزاست و ابنوبیست سایر اعضای و روشنی
ضمیر پست سینه مخزن جزینه که صدر ارباب فطنتست و گنجینه حقایق و معارف
عقول بهانا آینه صفات و گنجینه بدعا صندوق اسرار الهی است و دنیا نجانه
فیض نامتناهی و در سایر صفات متوسط که و سید توسط اخلاق ست مخلوق

کاهی بتکلیف مهر سامعه را فیض یاب نسیم حیات می سازد و گاهی تحقیقات
تحدید پرده گوش را بر میان شعله هیچ مینماید گاه از سخط قهر عدالت سیت میشکست
میکند و گاه از نرمی ترنم اسب جوانی نسب میرسانند کلام سلاست نظام
آنحضرت مانند سلک گوهر آبدار غلطان مسلسل و منسق بلا انتظام است
هم چنین عبارت سحر که با تحقیقات مورد ایراد الخط لسان الغیب گفتار و
و بیان بیانست ارباب تقریر آنحضرت با نهایت بلاغت و سلاست
و ایراد صنایع و بدایع برا از تکلف و تصنع است چنانچه اگر بسید در کلام با
راعجاز روا بود نتوان ستیز گفت که از رفارق جاودت نسبت الخط کر
قلمرو فصاحت سر بفارسی تکلم مینماید و چراغ دل افروز سخن را چ
فروغ بخش شبستان روح است با آتش فارسی نتواند شد و از ابتدای حرف
معجزه هندی تیغ زبان را گوهر افشان می سازد و چون نواب جنت مکانی
خلیفة الزمانی رقیه سلطان بیگم که در ایام نوخیزی پرورش آن زیبا
نهال چمن بستان بادشاهی از گلشن سعادت گل منحصر در ترکی زبان
بودند و بسیار ستاران سکوی والد بزبان ترکی سحر دارای زبان
در فرقه مرشانی بسیاری الفاظ این زبان می فهمند و بندیده قول
منشی در حقیقت عبارات این کلام شناخته می نمایند و بر تمایلش صور
بحقیقت نسبت الفاظ این زبان توانا میرود اما از عمر تکلف
رستمی حکمت تعمیم ذوق محاوره این زبان کمتر جاشنی پذیر
تحریر میکرد ... تحقیق آفرین را که زبان وران سخن حقیقت بنیاد
... خلیفة الزمانی از افزونی مهر با
... بخوبی و حضرت جنت مکانی
اردو

و از هر روی و کلا بیان بحد اعتدال است که بصوت حافظه و شدید فهم بر آن رسته لالی منثور مانند
رموز دل آرای و عارض فرخندهٔ آن صورت بیهولانیهٔ فهم وحدوی که انوار غرّه ایزدی از آن
فروزان است و سایر صفات بسیار متوسط و باعتدال گرائیده است و آن
بحکم وجوه و دلایل این فن علامت خصال حمیده و شمایل پسندیده است لون
بشره نورافروز که چشمهٔ ابروی نوع بشر است بهم واقعه شده و از شور روی موش
از آن رنگ سپید و همرنگی نمایید اما املح است از بهر رنگ گل مشکین نما را رنگ
مبارکش مایه مزروعی است که معنی او ملیست از آن پدید گشته و از شرم ملاحت
رنگ بر روی صاحب مهرانور شکسته و دهان گوهرافشان که چشمهٔ فیض
جاودانی و درج جواهر الدرر معانیست در حسن طلعت تبسم صدق الکلمی
شهرت نفحات غنچهٔ شیرین تبسم است در صبح دوم حرفیست افواهی
عقد است در رنگی و فراخی و آن دو لب لبان مروارید و دندان
مروارید است لبهای مبارک که از شرم ملاحت الکلم دهان غنچه را در تبسم
بسته و آبحیات از حلاوت لفظ روان بر گشته و در ستبری و باریکی میانه است
و از آن و رقت فهم و لطافت طبع پدیدار میشود دندان مبارک که گوهر
حرف لقا است دندان اوست و اجرام جمهور مهر پسندان مانند مرسله
جوهر افشان است و چون سینه لولوی شاهوار و در دارا بدارد
و درخشان رسته است محل سعادت جانهاست و دل عالمی از بین دندان
فرقیه آن رشک عقد ثریا در خورد و بزرگی در نهایت اعتدال و
وچون هم گوهران همنشین در نهایت اتفاق و اتصال و از این نشان ز
گفتار و باکردار است آواز معجزه ساز در هنگام لطف بیان
برابری بلند آوازه است و در وقت عبارت مجلس نشانی در شستان

نسبت بر این نقطه اوج اوست تا ابروی عنبرین بوی که در نیکوئی طاق است بجوی نیکی چهره
اتفاق سیاه مشکی است که بقلم قدرت بر ورق آفتاب نوشته و زیبا هلالیست
از عنبر سرشته بسم الله سوره فتح است که سر لوح کتاب صبح فی نی محراب طاعت
ارباب قبول است ابر پس طاق منظر سعادت نور توسط آن در فراخی و
گشادگی علامت دولت‌های فراخ و اقبال فراوانست چشم مردمی
گزین که نظر یافته ناظر حقیقی است نظر هیچ آفریده بنظیر آن ندیده و رنگی در قرینه
برابر افتاده و در سیاهی و سفیدی معتدل دلالت میکند بر علم خداداد و بینائی
نژاد مردم چشم که از مقاومت نظر چون نور سیاه میکند قرة العین نور بصر است
و نور دیده اهل نظر شعار عباسیان گزیده و آیین خلافت اختیار نموده
عبرا بخش آزرم است سرمایه دار شرم آن و بینی است بر افروزنده سنگ
و بینی فرهنگ و فروغ افروز دیده دانش نگاه آموز بینش و بر پشت چشم بالا راست
خالیست مشکین مثال در نهایت حسن جمال همانا سیاهی است برای دفع عین
الکمال بر پشت چشم چون مهر نبوت بر پشت بینی جا کرده بینی ارزو بر ریحه
بر چهره فیض یار چون الف قد دل پادشاهان ساخته یا موجی بر چشمه آفتاب
بر جانب [illegible] الفی که ابرو مدار است [illegible] آن راستی [illegible]
گزار و پا بند [illegible] کاز نما است و دلیل [illegible] وجود اندیشی و [illegible]
در زیر چشم حبیب خالی گوشه‌نشین اتفاق افتاده بینی از آن خال مشک
افشان [illegible] الف را [illegible] آفتاب ساخته بر روی
روز افکنده و آن آثار دولت ابدی و امارت اقبال جاودانیست
[illegible] چند حرف [illegible] معانی و خرم [illegible] فیض [illegible]
[illegible] عالم [illegible] عشره [illegible] حق [illegible] حقیقت [illegible]

بازار ظهور جوانان علم قیافه و درازدهانان فن تشریح بدایع اسرار طبایع که از جبهه صفات
سیمای ایشان چهره نماست مانند عکس شخص از آب آیینه ظاهرتر است بالجمله
درین مقام بیان حلیه مبارک آنحضرت بجهت رفع حرمان لفیفی محرومان
هفت کشور است از سعادت ادراک لقای انور السرور به بیان
کیفیت شمایل مجراران فرشته محضر خورشید منظر بمقتضای صدق مصدوقه آن
سماع اصدق الرؤیه من بهانا استماع اوصاف نوعی از معاینه است لاجرم ابیات
وعون الطاف آنحضرت سایر فضایل لغایه و ملکات ملکی والایی
جواز حلیه سخن سرکنم سخن را حلی بند زیور کنم و هم زیب و آرایش نکته را از طرازم
سخن را از سرتا پای تخت ملک معنی نگار از وصف قامت با سعادت
آنحضرت که الف افتتاح دولت و رجسته مصراعه دیوان مکرمت است
و بخت انه بالدر او و الا کشته و دولت از پهلوی او فیض اندوخته سخن را
از معانی والد بایه و بالدی بخت معتدل بودن ان بردارش و بالدا و صاف
و دلیل است سر هوش برو بر که ورود الدشکوهه سرآمده و جانی ارشایه
آن سر همایون فرو رسایه رحمت الهی جا کرده و رجوع و برتری معاینه است
آن بیدار مغزی و برتری و اعتدال اخلاق ستوده و دلیل است بر بوده
بنیانی نورانی که سرلوح کتاب با مداری و بنیانی دیوان نامه فرمان گذاری است
دار از روی سهو و خطا سر برو حیاتی بندیده و بنیانی کار جهانبانی سرایش
شغل مستانی دارد و آن بر اندازه سکالی انبساط و قاعده والی اختلاط
شاعر است و برلیاران و دیباچه مجموعه اقبال برو سرگاه موفا لیت مسکینیا
که از الفاظ حطیت نیز توان گفت مانند سواد دل جابت حیث جا ساخته
وهمان هلال بحفظ آیات مصحف بر ولیس بر دواخته سینه که ضیل ملک و دمع او

رسیده مساوات بلا زیادت و ربا بند میان ایشان قسمت نمایند و هزار روپیه بشاهزاده
کلان و ششصد و پنجاه روپیه بشاهزاده شاه شجاع و هفتصد و پنجاه روپیه بشاهزاده
محمد اورنگ زیب و دو صد و پنجاه روپیه بسلطان مراد بخش بعنوان یومیه
میداده باشند امید که جلوس همایون این بادشاه نشان که باعث آرام
زمین و زمان است بر آن مربع نشین سریر سلطنت ربع مسکون مبارک و میمون
و خجسته فال و فرخنده مسکون و دوران این بادشاه کامبخش کامران پاینده و دایم
جمع بر بنیادت [illegible] قرین کرد و [illegible]
بجا مجمع با کمال [illegible]
[illegible]
چهره پرداز صور موجودات و نقش طراز صفایح کاینات که خامه نیرنگ ساز
تقدیرش به مقتضای حکمت کامله اش و صنعت بالغه گوناگون اشکال بدیع کارگاه
ابداع بر لوح هستی به بهترین وجهی جلوه داده و بر صفحه وجود هر موجود جداگانه
نقشی انداز و رنگ بالغ نظران والا فطرت به نیکوترین صوری نگاشته [illegible]
انسان را به طغرای حرای لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم مزین و مطرز ساخت
از آنجا که تمامی نقاط و دوایر و خطوط وجود از نوک پرگار کن [illegible]
و بحکم فعل الحکیم لا یخلو عن الحکمة مبنی بر مصلحت است و هیچ نقطه از دایره
صلاح خارج و هیچ خط از مرکزی بیرون کار لعبت و این همه صورت خطوط و [illegible]
جسمانی و پیکر هیولانی را بر صنایعی که در ذات هر فرد و [illegible] از افراد بنی نوع انسان
مضمر و مرکوز است مشعر گردانیده تا بدانند که اکابر علما و حکما از حکمای
علامت آثار بر کیفیت اجمال اعیان که [illegible] نتوانند نمود [illegible]
بگمان طالب رشته [illegible] بالطبع توانستند و تحقیقی به نظر دقایق

بحر افضال گذشت و خطاب شایسته آن کان اقبال حیطهٔ یاقوت گشت چندان مروارید
انبار شد که دو دریای اخضر گوش ماهی صدف لآلی گشت و چندان لعل بالا دستی
هم ریخته شد که کمر جوزا لعل طراز گردید بعد از آن پیشکشی نمایان از نفایس و نوادر زر نگار
و مرصع و جواهر زواهر عجائب و شرایف بی‌بدل روزگار که دیده روزگار امثال آن
ندیده و گوش آسمان نشنیده از نظر انور گذرانیدند آنگاه پادشاهزاده عالم
و عالمیان ولی النعم جهانیان ملکه عظیمه صاحبه مکرمه یکتا گوهر محیط خلافت کبری قرة العین
سلطنت عظمی نظر یافته عنایت پادشاهی عزیز کرده حضرت خلیفه الهی جهان
آرا بیگم مخاطب بیگم صاحب به افزونی زمین بوس نظر بر یکی شاهزادگان والا نظر
که عنوان انوار دولت اند بیشتر منظور نظر دیده وران … هم ماهیت مادر والد
فرهمند بار گوهرهای پیشکش نظر قریب بنظر گیتی خداوند در آوردند و دیگر پرده
گیان حریم عصمت و عفت پرده عفت باندازه دستگاه زر و سیم نثار موقف
بجهت ادای مراسم و لوازم مبارکباد پیرامون آن روشن جبین چون هاله گرد ماه
فلک گشته و نادر و عالی نهاد و دولت جاوید بنیاد بر دوختند آن مرکز دایره
دولت انوار تهنیت یافتند و مهرداران محفل والد آن گنج بخش بذل آفرین که خطوط
کفش نسخ جهان دریا و عروق کف سخنش کانهای کان است دو لک مهر و … قمر
روپیه بانوی حرم گاه سلیمانی و یک لک مهر و لک روپیه به بیگم صاحب و یک لک و پنجاه هزار
سلطان مراد بخش و مواری المبلغ روشن آرا بیگم و همشیره آن … بانو بیگم
عنایت فرمود و سالیانه مهین بانوی عظمی ممتاز محل ده لک روپیه و سالیانه پادشاهزاده
جهان و جهانیان بیگم صاحب شش لک روپیه مقرر نموده و چهار لک روپیه که برسم انعام
شاهزاده‌های کامگار نامدار سلطان دارا شکوه و شاه شجاع و سلطان
اورنگ زیب معین شده بود و نوات محمد علیا سپردند که چون به دار السلطنه لاهور

ورزیب شرح و چند اخر بجعد از رسانید بنربانش تاریخ موافق آمده نوبتیان
دولت از نوازش گورکه و نفیره و امثال آن هم زودین تا بسی تایین سپهر را
بر طنین بساختند و رامشگران و سرود سرایان بترانه‌های ساز عیش نوای عشرت
بر وفق مقتضای وقت و حق مقام درست کردند و زان نوروز بهروز زینت و عید
فیروز عالمیان بتحفه بهجت جلوس اقدس حبشی نواهی فرخی الکارین صورت
ارزشیکی یافت چه شاه خسرو و انجم بر سریر چهار مایه انجمن بجابرم نشسته و سیارگان
ثوابت سپهر شم از عقب این سمن بجره تماشا و سیارگان این هاهفت منظره
نظاره چه اند نظیر این بزم بهشت ایین و جلوس گنج باد شاهی عالیجاه خاقه سلاطین
این سلسله فلک بارگاه که از همگی طبقات اعیان ملوک معاینه مانند مردم دیده از
سایر عروس برتر آمده اند بنظر در نیامده از بسط بساط طرب و نشاط عقده تنگی
خواطر خورد و بزرگ و جبین جبین خواص و عوام گشاده گشت و از ریزه چینی خوان
احسان دیده و دست گرسنه چشمان لبریز گوهر و در گردیده هیچ گشته
امیدی را القبضی نماند که بحصول نپیوست نوروز دوران جشن فرخ بخش طرب خیز
همراه زمین از عیش لبریز نه تنها ساز عشرت شد نوا ساز که برگ عیش عالم الله
خلاسازی جهان امروز واده نوعی داد خزان و رکودین انجم نوعی داد هجوم آن تن
و عالم انجام رسید و نوجشند بر نور جرم و جم سعد از خلافت گسترده شبستان سلطنت را
نورستان بساختند تخت مسند آرای خلافت انجمن سرای شکوهی دولت صعید و فید
صفات سعیده حمیده و سمات یکانه روزگار رکنت بنیان و بنیاد رایه معجب عز و اجلال
سرم بجر پروا احمال مهد علیا ارجمند بانو بیگم که با مهد محتشم الکل متمکن خوابنیاب اسلامیم ورزیب
از ... دکه ... منت ساز بر فرق همایون الشرکرده پادشاهان زمین شانه نهند
نثار کردند بالدره فرق دریا رخسانند دارکوه برابرکان

۹۱/۲

از نام نامی و القاب گرامی آنحضرت زیور یافته رشک افزای مهر انور شد زر که ناکس
گردیده و نقش سکه بر خود بالید و درهم که از گمنامی در هم بود از نام همایونش جوهر را
گرد آورد و دینار که از سرگردانی دل تنگ شده بود از سکه والایش سر خط
دولت یافت سیم را سپید بختی حاصل آمد و زر را سرخ روئی دست داد و درست
مغربی چون خورشید از شوق سکه اش بیتاب گردید و دینار نقش عیار پایه ارجمندی
سکه خود را درست ساخت اگر اهل نظر سیم و زر را از شرف نام همایونش
نرگس گردار بدیده جا دهند محل نظر نیست و اگر اهل سخن رقم سکه را از قرائن
اسم خجسته سوسن گردار بر زبان نقش بندهای سخن زینت بخشند اسم سامی ابوالمظفر
و لقب فرخنده شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی از آن مقرر شد که تیغ جهاد
آن پادشاه سلیمان دستگاه ولوله فتنه و فساد از روی زمین رانده و باوجود
مشابهت و مناسبت اوضاع و اطوار پسندیده آن برگزیده بحضرت صاحب قران
اعظم بشارت لفظ صاحب قران که سیصد و شصت و پنج است با حروف شاهجهان
مساوی آمده جمهور انام از خواص و عوام مراسم مبارکباد و تهنیت و دعای ازدیاد
عمر و دولت بجا آوردند و شعرای بلاغت شعار قصاید رنگین و تواریخ بدایع
آیات که جهت تعیین وقت آن در رشته نظم انتظام داده بعرض مقدس رسانیدند
از جمله حکیم رکنای کاشی که بتخلص مسیح عالی رسانیده از انواع عنایات
صوری و معنوی که بصورت و معنی برخوردار یافت پادشاهی زمانه
شاهجهان جم و شاه و کامران باشد حکم او بر خلایق عالم تا همچو حکم خدا
روان باشد بهر سال جلوسش گفتم در جهان باد تا جهان باشد و همچنین
سعیدای گیلانی مخاطب به بیدلخان که در انواع بدایع و صنایع و اصناف هنر بیبدل
روزگار است این تاریخ بدیع یافته جلوس شاه جهان زیب ملک و دین

سرمایهٔ فتح در قبضهٔ اقتدار و تیر یا السهام السعادت بر و سلطنت بداد و ولیعهد دولت شد
اقبال بر رانخشت چون گردیده آسمان زمین بوس شکر بجا آورد و دوربین روزگار فال
نیک دروی بر روی فتح از شرم سر تا پا عرق گردید مبدا و معاد و حساب از زر داد و داد ابواب
ارباب تیغ و قلم چون تیغ و قلم زبان به تهنیت جوهر نگار و گوهر نثار ساختند
و اصحاب دولت ابد پیوند چون دولت جشن نوروز داد مبارک باد و طرح سعادت سکهٔ
و فرخنده فالی انداختند و مقارن جلوس همایون اول خطیب فصیح زبان
از مراتب حمد الهی و نعت حضرت رسالت پناهی صلوات الله و سلامه علیه و آله
منبر را بلند پایه گردانید و بعد از آن نام والای مجاهد سلاطین این دودمان والا که خلف
و دولت بدان بر کهنه روزگار حشمت سپهر اند روز خطبه از سر آرایش بفضل اقبال اسم سامی
صاحبقران اول را مطلع و نام نامی صاحبقران ثانی را حسن مطلع گردانید
و بنا بر رسم معهود سکهٔ نام و ذکر اسم هر یکی از بزرگان این بادشاه بزرگ
منش سلطان خلعت گرانمایه شریعت جاودانه مخصوص گشت چرا که از فیض القاب
همایون و ذکر نام نامی اعلیحضرت سلیمان مقامی بعنوان شاهجهان بادشاه غازی
سلمه الله و ابقاه که مجموعهٔ این عبارت و دالی بشارت را در عهد نظر
نگارستان دیوان قضا و قدر با عدد کریمهٔ انی جاعل فی الارض خلیفه برابر
گرفته اند و فایق فصاحت را بغایت از هم بلند بخت رسانیده و زبان را به نوع حسن
الحکایات ساخت بتشریف یکدست خلعت خاصه زرنگار که از همه گرانمایه تر در
روزگار بود والا پایه گردیده و بر سر ذکر نام مبارک العقد جواهر نثار زر بالا
از انواع زر و گوهر نثار شد که صفحهٔ روی زمین زر اندود و گوهر گنجینه
همه گنج بر خیزد و فنا و مهدرین ساحت مسعود چهره زر از سکهٔ مبارک چهره مبین گردید
نام زر از شمار سالیه چهار بار باعطای زر و ضیا بدرفته زردی

بر مسند کامکاری چار بالش بستند که نقش مدعا لیش درست نشست تاج سر مفاخرت
چه ابا و چه برسانند که از فر سعادت سر آمد گردیده او و اقبال تاج گوهر چون ستاره بخت
گوهر جو و نبال سپاس جهان خدایرا که سرانجام حرف تخت گیری نشست سخن
بالا نشست پایه سریر آسمان و در درجه اکلیل بالاتر گشت تاج را از افتخار سر با آسمان
فرود نمی آرد و بخت را از شادمانی پا بر زمین نمی رسد پایه اورنگ از این بس
گذشت و کوکب دیهیم با اکلیل رسید چون انوار الهی پایه بر تخت خسروی در مسند جهانبانی
سایه گستر و سربلندی گردید چهره زرین خورشید و از رشادت بلند بخت آمد و از بلندی
کوکب سر بلند و چه به سپهر شکوه تعالی الله فرخنده حضرتی که از یمن سعادت گردون افتاب
گردیده و هاله ماه را در دیده حجاب کشیده رشته های زرتار از روی چون خطوط
شعاعی از جرم خورشید نموداری و عقدهای گوهر نگار را از روی چون رشته های باران
از کل ابر اسکار سحاب بسته لولوی بارد و سپهر بسته انجم می نگارد و فی غلاف
کیفیتم فلک بتدفع سپهر قدرت حامل سعادت جاوید آنکه دیده با مردمک چشم اهل
نظارت فروغ انوار الهی گزیده جواهر و لآلی گوهران بر سر بنیاید که بیوند بیاقوت
و گوهر گرده و چگونه سر با آسمان نساید که سایه داری افتاب سر کرده بیداری
گرد امر فیض سیت که سعادت گم گشته را بیدا ساخته گوی گردان نوبت است
که با سرور یار فیض طرح اقامت انداخته سایه حق گرده چاور سایه ارش
ران بود و نور سعادت سایه ارش بر سر شاهنشه از حسن قبول چون گل از بهشت قدم
رسول بالجمله چون آن خسرو والا منش بر اورنگ کامیابی و کامرانی نشست و
ما بعد اقبال و امانی پیوست خاتم را فر سلیمانی در دست او و قلم را بار نامه فرازی
فتاد و خطبه بلند آوازه یافت سکه نام گرامی شهرت گرد و تیغ گوهر مقصود
در مشت گرفت گوی از شاه و در زیر دست بخیده نشان بلند بختی یافت کمانی

مستظهر فضل عمیم ربانی و ظل ظلیل حضرت سبحانی پادشاه دین و دنیا پرور شهنشاه
دادده داور کشورستان اوج فزا کوکب جهان افروز شاه جهان ثانی صاحب قران
به تاریخ بیست و پنجم بهمن ماه الهی مطابق هفتم جمادی الثانیه سنه ۲۳ هجری در روز سعادت
افروز دوشنبه که از فیض ورود میمنت رسالت در غزل هفت بینی هفته
شایسته انتخاب گردیده و از یمن ظهور جام آسمان هزاران دست سعادت انگشت
نما گشته بعد از گذشتن سیزده پهر گهری از جاب و دقیقه سنجان ساعت شناس یک ساعت
و بیست و چهار دقیقه باشد و بطالع فرخنده فال و ساعت کمال ز فیروز که در ایام
شاهزادگی از اقامت انوار اختر اوج شاهنشاهی رشک افزای منزل قمر بود شاید بید
آسمانی و کوکبه صاحب قرانی بر گرده فلک رفتار سوار گشته و خانه زین را مانند خانه طالع
سعادت آمود ساخته بخت کمر پرستاری بر میان بسته و رخش دولت عنان فرمایی آماده
ابرو وش در آستین تیغ گذاران صاحب جوهر تیغ مانند در رهین نام داران
والا گوهر خاتم که دارد در بسیار در دولت خانه ارک دار الخلافه اکبر آباد که
چون قلعه بلند سپهر اوج کرا که دیده و برج تا نشین با اوج فلک نوابت رسیده
مانند مشتری در شاه بیت برج خورشید در بیت الشرف نزول فرموده و در فرخنده
ساعتی که سرمایه سعادت روزافزون و پیرانه بخت همایون
ساعتی الجنان همایون فال که سعادت از وی سکون گیرد و کلاه سروری را
که چو بر انجم در ترصیع او بکار رفته بود و همه سر بخشیده و قبای حشمت و بر اکه اطلس
سپهر والا استر او کشیده بود تن هم آغوشی داده کمر لعل طرازی را که از مناطق
آفتاب گرو می برد بر میان گشته تیغ گوهر نگار که نقد فیروزی در قبضه درشت
دستگیری کرده بپای سعادت بر سر بر سپهر نظر گذشت و بطالع فیروز و بخت
بخت و دولت آگاهی داده در امید خلایق را از گوهر مقصود پر ساخت

ابلهٔ روزگار خاص گشته سلطان و بیدار عدالت شعار بر روی کار آورد و که روی
زمین را به نور عدل و احسان آراسته طرح انصاف بر روی بنیاد داد و او را د
گستر و بیدار نسخه پیرای کتاب عالم که بهترین صحیفهٔ صنع الهی است و مبنای
دقایق نامتناهی از یمن همت فرمان روای سرانجام پذیر و که خط جبین کارنامه
اقبال باشد و جوهر تیغش مشرق فیروزی و نقش دیباچهٔ اجلال و خطوط دستش
نسخهٔ مهرورزی پنجهٔ خورشید فر و شکوه بالا و دستش لیت فی سست بر زمین گذارد
و سپهر برین گوکبهٔ قدرش از هلال انگشت زینهار برآرد از و گرد و دین
فیروزه گلشن چراغ طالع فرخنده روشن چون وزارت فی الصفات این
پادشاه سکندر آیین که سعادت آیینه دار بخت و دست مراست این اوصاف
بود و در مبادی حال و دقایق جهانبانی از خط ناصیهٔ او بیالش می پذیرفت و در آغاز
کار آثار کامروایی از لوح پیشانی او جلوهٔ ظهور می یافت و از روی او می بارید
چراین ریشان کرم چمنستان سپهر پا بر اطراف دست چراغ بخشید و از جبههٔ او روشن
می شد که این اختر اوج اقبال آفتاب سپهر جهانداری خواهد بود و اختر شناسان
کامل نظر از زایجهٔ طالع همایونش که عنوان نامهٔ سعادت احکام گیتی ستانی فرا
میگرفتند و روشن ضمیران سنجیده خیال از آیینهٔ بخت فی الدلیل که آیینه رونمائی شاهد
دولت است صورت آمال و امانی مشاهده میکردند لاجرم فرخنده روزی
که روزگار دیر از روز آن شبها بر روی آورده جلوه گر شد و بخجسته صبحی که جهانیم
اقبال از شوق آن بهجت پرور مسند امیدی که اختر فرخنده فال آرزو بر آن زانکون
مسند نشست بر امید و مرادی که بخت بلند اقبال فال همایون میزد بحصول پیوست
یعنی طراز بنده اورنگ اقبال فرازنده اکلیل اجلال عزیز کردهٔ حضرت عزت شاه گزیده
عنایت الحضرت سرمایهٔ آرایش جهان و جهانیان باعث امن و امان زمین و زمانیان

سر بر فلک فتح ابدی گشت ذبادشاه دین و دنیا پناه همعنان بخت داد بهم
برکاب اقبال نایبی که در حوزه والاقتدار و نیران این دودمان جاوید باشد
فیل سوار از دو افق عرصه دار الخلافه گیتی مؤثر شده همراه سرافرازان در رکاب
برکت لقاب پیاده و سران در اطراف بدین آیین روبراه نهادند و ملازمان اعلی
بهمدستی گفت الحفیظ دست بدعای دوام عمر و دولت ابد میثاق گشاده و نظارگیان
عالم بالا از مناظر بهجت طبقه گردون چون تماشا افتاده حیران آن کوکبه و دبدبه
عزت بودند از باغ نور منزل تا هنگام نزول در دربار دولت خانه مشهور
شاه ایام پادشاه زاده گیتی از هر دو سو بحر بخشش کف دریا چون سحاب
گوهر ریز ابر گوهربار را زر گشوده نسیم بخته زرفشان چون شاخ شکوفه اردی
زمین هوا را افشان سیم و زر کرده ر باین روشن نمایان و آیین شایان
ملک طلب نزول فرخنده ساخت بر سعادت منزل نور گستر ده بنا بر آنکه
باساحت جنات سعد بهجت جلوس همایون بر سریر فلک فرسا ترتیب و آرایش داده
روز در میان بود و در همان دار البرکت اتفاقات مقرر شد
...
و تحقیقات حکمت کامله مشیت الهی بران رفته قرار یافته
عادت الهی برین جاری گشته که در خلال هر صد سال که زمانش مقارن
دین و دول اندر رسد به بزرگی فلک در نظام امور عالم و انتظام سلسله نظام
دار السلطنه آدم و ترشیح نسبت وجه اتم صورت بندد و بر تربیت و ارادت
زمینیان را در کنف حمایت و کهف عنایت آسمان یکجای جای داده
بشارت تکلیف تمام لیاقت مرتبه جانشینی با عیان مناصب رسالت رتبت
اسد علیه السلم و صحیفه درسته باشد و تشخیص عام الالف حضرت باری بار
ہا۱۱۲۱

پای استقبال بحسب الحکم خداوندان اقبال ما فرزند ارجمند بدان اکه فتح و کسر عسکر
انس و در بحسب اختلاف اوقات طاری گشته سببی امر نا ملایم باب مقصد عاجل
رو بید و از بد بهنجاری های روزگار قضا پای ما شایسته صورت بسته لیاقت های
شاق و ترددهای دشوار از پیش وقت آمد اما الحمد لله که آخر کار بی پایمردی
سعی و دستیاری طلب بر وفق مدعا حسب الدلخواه شاهد مطلب در کنار و بر آرزو
بدو نقد تمنای و بر پیشه و رحست و امن شایر روست قدرت بخت و کار و بار
دین و دولت بوجود گرامی رونق و رواج تازه یافته کارخانه جهان را زیب
و زینتی بی اندازه پدید آمد و ساکنان ربع مسکون ما کام دل بسایه
نشین ظلال عدل و رحمان این بلند اقبال گردیده و از فرط داد و دهش
بیشتر مراد خاطر رسید امید که ما بقای جهان و جهانیان صاحب و زینت کعبه
صفت قبله عالم باد و گشت امید جهان از کف او خرم باد تحمله بتاریخ شب
پنجشنبه چهاردهم بهمن ماه مطابق بیست و ششم جمادی الثانیه ۲۷ ورود موکب
مسعود ساحت بهشت نزهت باغ دهره که از پرتو انتساب بحضرت جنت
نور الدین محمد جهانگیر پادشاه تا ابد ترابه منزل موسوم است اتفاق
[illegible] و مژده وصول این عبد القدوم مسرت لزوم سامعه افروز عموم
مردم آن مرز و بوم گردید خرد و بزرگ سادات و علمای از اهالی دار الخلافه
علیا و نواحی و حوالی آن بر سبیل [illegible] ورود اقدس با بدارزه و سرکلان
سر گرم جانفشانی شده استقبال موکب اقبال نمودند قاسم خان
حارسه قلعه و خزاین علی الفور بر سبیل بدر آمده از دریافت ملازمت [illegible]
زمین بوس درگاه سعادت دو جهانی اندوخت و بامداد روز پنجشنبه مذکور موکب
منصور که همواره بامداد آسمانی قرین سعادت یزدانی است متوجه قرارگاه

جمادی الاولی بیست و هشتم ماه سر زمین خطهٔ پاک اجمیر از یمن قدوم مبارک
نورانی گشته عمارات دلکشا و منازل نزهت افزای کنار تال اناساگر
از نزول همایون اورنگ نشینی مقصود جنت گردید و همان روز بنابر نیت و سعی
جد بزرگوار پیاده بروضهٔ شریفهٔ حضرت خواجه معین الملة و الحق و الدین
نور الله مرقده توجه فرموده اداب زیارت و لطایف این مقام که عبارتست
از بسط ایادی صلات و صدقات بدور و نزدیک بجا آوردند و چون نذر نموده
بودند که بعد از فتح رانا مسجدی رفیع الاساس در جوار آن روضهٔ متبرکه بنا نهند و در مدت
از عدم مساعدت روزگار فرصت نیافتند بنابرین درینولا که یکی از آثار سپهر اساس
دولت جاوید قرین از پرتو اقبال آنحضرت استحکام بنا و حسن زیب یافت
حکم بنای مسجد عالی بنا از سنگ مرمر بدرجهٔ لقا در سرکار صوبهٔ اجمیر در جاگیر مهابت خانی
قرار پذیر گردید و در انتهای راه جمیع بندهای شکل خانی عالم و مظفرخان معموری
بر بهادرخان اوزبک و راجه جی سنگه و از سرای و راجه بهارت و سید ... وغیره
اینها در بنای منزل جدید دار السعادت ملازمت رسانیده کامیاب ... صوری
و معنوی می گشتند و در روز دوشنبه ... بلند اقبال قرین دولت سلطنت
و ... دار الخلافه اکبرآباد ... نزول ...
اما که به نیروی سعادت ازلی آورد ... از دولت خانه
بزرگ بهره مند شده اند و از یاوری بخت خداداد در دار العلم ...
... کامیاب گشته اگرچه چند روز بنابر مقتضای ...
آزاده قضا و حکم مصلحت تقدیر ... مراد ... تاخیر
باعث مسدود ... گردد ولیکن باندک زمانی ... و ...
درآمد که آن ... دولت ... شده
...

الحال والد ایشان بعد از اطلاع بر مضمون فرمان سلطان داور بخش

بشهور بولدتیه و شهریار مکحول و ظهور رشتهای گسستگی پسران سلطان

دانیال و گرشاسب برادر بولدتیه هر بخبر را که نظر بر صورت دید وقت نظر

بند محبوس بودند بدست رضا بهادر داده و در شب چهارشنبه بیست دوم

همین ماه ۲۲ جمادی الاولی سنه ۱۰۳۷ از تنگنای ساخت گیتی خلاص داده

بفسحت آباد عدم راهی ساخت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] چون سایه اقبال همای چتر فرخنده فال همایون فال بر سر رفعت

صدور را نافتاد و بمجرد اینکه نواحی آن ولایت مرکز اعلام نصرت اعتصام شد

راناکرن که بر جای پدر متمکن شده بود از راه دوربینی و اخلاص اندیشی

باستقبال موکب اقبال شتافته در مقام گوکنده که پدرش پیشتر در همین مقام

سعادت ملازمت دریافته بود بتاریخ چهارم جمادی الاول سنه ۱۰۳۷

پیشانی بخت را از پرتو سجده آستان قدسی مکان فروغ دولت بخشیده

بپیشکش نمایان کشید و از عنایت خلعت گرانمایه و کمر خنجر مرصع و شمشیر مرصع و پیلکه هاتهی

بیلاق تلایی پدر جهانی که از سی هزار روپیه قیمت داشت با فیل خاصگی با ساز

نقره و اسپ عراقی مزین بزین طلا در استمالت و استظهار یافته و محال جاگیری

بحال و برقرار مانده مرخص گردیده و هم ماه مذکور مطابق بیست و نهم دی ماه

الهی سنه الله بر کنار تالاب مائدل آیین جشن مبارک سی و یکسالی از سنین عمر

جاوید پیوند زینت پذیرفته آرایش بزم بهجت و سرور رسم چراغان انجمن حضور

نظاره نظاره قریب دو نیم پاس آمد و آنحضرت از الطریق معهود بانواع نقود و بخشیده

جمیع آنها بر فقرا و ارباب تنها قسمت پذیر گردیده و از آنجا بمبارکی کوچ نموده علم

بشهر ربیع الثانی بچشم و العقده و ۱۲۳۲ سنه سرزمین کشمیر مالامال بگلگون گردید و در ظلا
بشهر واقع بسیت از پرتو قدوم موکب جاه و جلال مالک رقاب باشیان
برسانیده از بهشت و وزن بالموضع ستور جمیر ملا فتح بود و مطالعات الصوبه لطف
بشوق بستان و احوال که یکتای بهر دو جهت نمایان یافته شیر زمان عهد
بچهار ولایت سوار و مرتبه داری گجرات بسعادت شاه زاده و دید میرزا
بجد نعت جناب صوبگی منصب چهار هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار
امتیاز یافته بدان صوب دستوری یافت و سعید دیر خان بار به اجمعی
منزه های رکاب بسعادت سربلند پایه عزت شد و دیر خان از ترقی
بشهر مرحمت خلعت و شمشیر مرصع و اسب و فیل کامیاب مراد گشته و رخصت
یافت و شیر و هم در ماه موکب سعادت کوکبه در کوچ متوجه دار الخلافه شده
روز یکشنبه بیست و دوم جمادی الاولی سنه ۱۲۳ موافق ... ماه بدار السلطنه
لاهور البلاد رسیدند و از رسانیدن تواتر و تفوه البشارت قرب وصول موکب
اقبال مقبول که مسرت درود فرائض ما طلبیت این برشنید تواتر
یمین الدوله و سایر دولت همراه بود و مستظهر عنایت تمام شده بود فهیمی
و اتفاق نسبت باهم وفا و وفاق عضد الدوله باتفاق سایر امرا فتنه الی
در جامع دار السلطنه لاهور خطبه را بالقاب مستطاب کامل النصاب نمود
و میرزا میرک سرمایه دار الاکار بالرشد الکاه بولایت نظر بند راکه بندگی
رکنت خیر جبس مطوره سیاه حال ترکیب بجهت لعد و جای دیگر محبوس ساخت
چنانچه در منع از روانه زندان مراد به دیگر سلک شد و بیست و چهارم الاول
مذکور حضرت سبحانی مشهور بر ضامنها در رسیده فرمان بمنبر بشاره
بیه و غیره که دستگاه فساد و کوتاه نظران بودند همین در دلم رسانند

محتاجان هم وزن تومان گوهر تمکین شکوه آمده معقود و از روز بعد آن کیفیت موافق باده
دل خواه صورت نسبت در پذیرفت از طرب امور سید شیرخان با پایه سعادت زمین
بوس رسیده از دریافت شرف کورنش و تسلیم سر رفعت بآسمان رسانیده
و از اصل سوار بتجویز منصب چهار هزاری ذات و سه هزار سوار پایه اعتبارش بلندی
گرائید از سوانح ایام عرضداشت شیرخان از گجرات با مضمون که از نوشته‌های نوابیت خانی
جهان ظاهر شد که یمین الدوله آصف خان سپه سالار بفیروزی همراهی اقبال پادشاهی
پادشاهزاده‌های اسمانجاه را در سواد شهر لاهور با شهریار تیره رای جنگ
صف کرده منصوری فتح اولیای دولت که منجر بگیر اعدا شده در دست نشین گردید و
و آن پاشنده مقصود مخذول بحوالی مرطوبه قلعه لاهور بزندان پادشاهی
اعمال گرفتار آمد و چون مضمون این عریضه بعرض همایون رسید مژدگانی آوازه
فتح اولیای نواز که کوس سلطنت آوازه کورنش منتظران حضور از دیرباز ترصد ورود
برید ظفر و وصول نوید نصرت داشتند گردید درین نزدیکی یکیک از تعینات‌یان
گجرات مدار ترانیدیشی بر یکدیگر سبقت منزل بمنزل دریافت شرف سعادت ملازمت
سپهبدند و بعد ازین در آن خدمت تربیت خان که بحجابت خان و بحجابت سیفخان
سرداری یافته بود و در چهار گهری بلک گجرات شیرخان را از انتقال
فرمان جهان مطاع و سرپایی خاصه سربلندی بخشیده و سیفخان را بدرگاه
آورد و نواب ممتاز از بانوی ضعیف و ناتوانی سیفخان را که عمده بود عنایت
تقصیر آب شده بود بیابه شفاعت ساخته از سطوت قهرمان قهر نجات
بخشید و شیرخان دوازده گهری شب بموضع محمد آباد سعادت ملازمت
دریافته هزار اشرفی بصیغه نذر از نظر اشرف گذرانیده و سایر بندها متکفل
میرزا عیسی ترخان و میرزا والی میرزا معین ابوالحسن بحضور سعادت ظهور جهانیه بمقدم

گردد و پاداش آن خود یافت چنانچه بر سبیل تفصیل انشاء الله تعالی در ضمن احوال جلوس همایون
این نگارنامه نامی بر زبان کلک وقایع نگار خواهد آمد بالجمله چون سرحد گجرات مخیم منزل
موکب اقبال و مرکز رایات جاه و جلال شد عرضداشت ناهرخان از تعیناتیان
الصوبه که در آن خطه بشرف [illegible] یافت معروض بارگاه اقدس گردید و در آن حین ازین
بر حقیقت مضمون آنکه مشتمل بر نسبت اخلاص سیف خان صوبه‌دار بود پرتو اطلاع
افکنده و توهمی که آنخان با عاقبت اندیشی از انتقام آنحضرت بسبب بعضی امور
ناملایم در رشت آن حدود نموده [illegible] بود در رسیدن عرضداشت او از رهگذر بیماری
صعب و ضعف مفرط نیز معلوم و مؤکد شد بنابرین شیرخان با انواع مراحم و عواطف
پادشاهانه که سرمایه سرافرازی اصحاب صوبگی گجرات بود مشمول گردیده مامور بحکم
ولایت را بتصرف خود درآورده و مردم معتمد کاردان بسپارد و بنا توقف
سیف خان را نظربند بموقف خلافت آرد و چون فرمان قضا جریان
باین مضمون صدور یافت نواب مهد علیا ممتاز الزمانی بنا بر آنکه همشیره مکرمه خویش
که در حباله ازدواج سیف خان [illegible] از شدت افراط محبت و زور شده در وجود داشت
بجناب الیشان مراد لب خود نمود بحسب الشفاعه نواب قدسی القاب رخصت [illegible] و بعد از [illegible]
خاصه بود شفاعت آن فرمان بنزد رسید که بر سبیل استعجال با چند [illegible]
و سیف خان را از گزند تعرض شیرخان حمایت نموده مستظهر و مستمال بملازمت
اشرف سرافراز سازد و چون [illegible] روی جانب نور که کوچ بکوچ می شتافت بساحل
دریای نربده رسید و از گذرگاه [illegible] عبور نموده در مقام [illegible] که بر کنار
آن دریا واقع است بسعادت منزل گزیدند و تبارکه یازدهم شهر جمادی الثانیه
مطابق ۲۸ بهمن اول جشن وزن مبارک قمری سال همایون فال [illegible]
[illegible]

[illegible]

بوادی دستور رعایت و به کوکب مسعود منزل بمنزل متوجه مستقر اورنگ اقبال شد
چون عالیشان رضاخان به برهان پور رسید آن نفاق آیین از عاطفت و خشنودی
حضرت قطعاً ملال یافته که مناسب این وقت و ملایم این مقام باشد بجا نیاورد و
مطلقا پاس مرتبه پدر رشته موافق دستور العمل حرفی در باب ادب ایشان
کار نکرد و چون خان مذکور از سخنان او که رایحه بی اخلاصی و ناسپاسی تمام
ازان استشمام می شد بر مکنون ضمیر قرار داد و خاطر او اطلاع در اشراق جا قلیل نمود
وحسب الامر اشرف مراجعت نموده حقیقت احوال بعرض اقدس رسانید و خانجهان
باین بی ادبیهای اکتفا ننموده و بعد از برآمدن خان عالیشان رضاخان با نظام الملک
نام جنیده همان پیمان تاکید داده بجمیع تهانه داران و کارگذاران اعمال متعلقه
بالاگهات باهها نوشت که ولایت را واگذاشته به برهان پور بیرون روند بدین گونه اولیای
دولت حواله الکای نموده ملک خالی کردند الا سید رضاخان که از سلک
بمقتضای نیت صالح ارادت درست راه کار بسته بسر نیت صافی و حق شناسی را
بالادیهای سپاس نگذرانده حقیقت جای خود را قایم نگاهداشته و راجه بکر باستقلال
تمام نشسته و چون این حرکت ناملایم ازان حقیقت ناسپاس معامله نافهم بوقوع پیوست
در این سر تمام ولایت بالاگهات بتصرف نظام الملک درآمد عیال خود را با افغانان
معتمد خویش سپرده با مردم خود در پای سور بجنب قبل از قصبه ارتحال حسب مکان
از خیل سعادت جدا گردیده در جانب دیگر و از فعل ملک نظام الملک سبب اقامت
اختیار نموده بود و در بلده خان جهان پیوسته بحرکت سلسله شورش و آشوب
سپنو و هم چنین جنیدی و دیگر باوکوشه الفتنه بظاهر در رسند منظور راجه کی سکنه و سکنه
دیگر اینها نام اینک تقریب تمام ولایت مالوه تمهید و سیاقت و ورا او کار یاد داشت
این حرکات ناهنجار که بحریک شعور رنجیت ذخیره ران از دو سرزد و او را فرو گرفته سرایی

دیده مبارک را از کشف اسرار مستعد ساخته و از کمال بیتابی و بیقراری بسته لوازم این مقام
و اقامت مراسم عزاداری و سوگواری پرداختند و در این حال نیابت پناه و سایر
دولت خواهان از روی نیاز سر نیاز بر زمین گذاشته بعرض عالی رسانیدند
که این قسم وقیعه فاجعه در ولایت عظیم با وجود قلت اولیا و کثرت اعدا الملک
این امر موافق صلاح دولت نیست و چون انجام مصلحت سلطنت نظام
کل عالم و انتظام مهام جمله عالمیان بدان منوط است انتصاب بر داغ اخلاف با مثال
این حوادث میکنند مناسب وقت آنست که موکب جاه و جلال بدولت و سعادت
رسیده باستعجال متوجه قرارگاه اورنگ خلافت شود تا بر رو در راه و فتنه
و فساد بر ارباب بغی و عناد مسدود گردد و رعایا و زیردستان از آسیب
شورش پرستان در امان باشند از آنجا که همواره منظور نظر آنحضرت امری بود
که رضامندی حضرت خالق و خوشنودی خلایق در ضمن آن مندرج
باشد درخواست دولت خواهان را بعز قبول مقرون گردانیده ۲۳ ربیع الاول
سنه ۳۶ روز پنجشنبه در ساعتی سعد بهجه افتتاح لوای والا ارتفاع
یافته از راه صوبه گجرات توجه اردوی جهان پوی بصوب دار الخلافه عظمی
اتفاق افتاد و هم در آن وقت امان الله و بایزید را که از معتمدان درگاه بودند
برسالت وفد مسکاری از اقران امتیاز کام داده بودند برسانیدن فرمان
عاطفت نشان متضمن خبر رسیدن بشارت و ابلاغ نوید بهجت و نزد توجه
موکب اقبال از راه گجرات نزد یمین الدوله فرستادند و خان بابا زمان
از سند با ترتیب یافته حال شمار که بکمال مزاجدانی و معامله و طرز شناسی
روشناس بود با فرمان جهان مطاع مشتمل انواع عنایات سرشار و سرفراز
درست شدن صاحب قصور یکی دکن و خانه پیش برادر به مستور سابق نزد جهانبخشان

بودی.

در رسانیدن خبر رحلت حضرت جنت مکانی ... به موکب ...

... مکان اقبال ... چون وقت آن رسید که زمام نسق و کشاد
معاملات دولت ... از قبضه اقتدار ... بدست اختیار این والا اقتدار بسپارند
و کارهای آن تربیت پرور و عواطف ازلی را که ساخته و پرداخته پیشکار
کارخانه ابداع است در نظر حقیقت نگر ... بجلوه در آورند در حال
سامان طرازان دار الخلافه ایجاد دولت و اقبال را در سایه استقبال
موکب جاه و جلال این شاهسوار عرصه وجود قرار فرستادند و به نوید استعجال
قدوم خجسته اقبال و طلوع اختر دولت بزوال آن مظهر موعود ... و زبان
را سرمایه آرام داده از مناسبت خوانی مضمون این بیت ... گویا
شهسوار معرکه ... آمد بدست معرکه ما در رکاب کش زمام حق
مقام او انموده ... روز یکشنبه ... ربیع الاول سنه ۱۰۳۷ هجری مطابق ۱۶
در ماه ... سال بیست و دوم جلوس جهانگیری ... در عرض بیست روز
از موضع ... شاهین تیز پر بمقصد پیوسته بود خبر ... رسیدن
حضرت جنت مکانی بمقام ... خبر که در ... جاه و جلال شاه
با ... پرواز اوج رفعت ... والا حضرت شاه بلند اقبال بود رسانید
چون از راه رسید بخدمت مهابت خان که در آن نزدیکی از ... سعادت
ملازمت آنحضرت استسعاد یافته بود بشارت رسانیده او را برای ...
آگاهی بخشید و بوسیله آن خان رفیع مکان در حال بشرف ملازمت
یافته حقیقت واقعه را بعرض اشرف اقدس رسانید و حاکم و دستور
آصف صفات ... از نظر سلیمان روزگار گذرانیده مصداق قول ...
نمود آنحضرت از استماع این خبر ... غم اندوز اندوهناک و غمگین گشته

دار السلطنه لاهور گردید روز دیگر بطرف باغ مهدی قاسم خان که در بیرون
شهر واقع است منزل نمود و دران منزل افضل خان که دران اوان خدمت
میر سامانی و سررشته بخشی از وقوع سانحه ناگزیر حضرت مکانی بکارخانجات
پادشاهی را بلاهور رسانیده بود بملازمت یمین الدوله مستمالت
و مساعی جمیله او که در یورش قالعت لاهور و قرب شهریار همه جا در
دولت خواهی شاه بلند اقبال را که در لباس نصیحت آن تجربه دیده آورده
بر همزن هنگامه شهریار شده بود مشکور افتاده و هم درین روز باتفاق
آصف خان شایسته خان و ارادت خان میر بخشی به درون قلعه رفته بضبط
خزاین و کارخانجات پادشاهی نمودند الله وردی خان و خدمت خان
خواجه سرا را بجهت کفایت کردن مهم شهریار که اهم مهمات بود فرستادند
آن دو معتمد دولت خواه آن در از ابد نگال نزده را که از فرط گونه اندیشی
در درون محل بگوشه خزیده بود برآورده بکار دستور محبوس ساختند روز
دیگر یمین الدوله کوچ کرده شهریار را با تو محبت ناگزیر دنیا پرداختند
دربایست حال الملک ... روجه آن دستور العمل دیوان کارکنان ... صلاح دید
ضمیر منیر بس بنا با شاره تقدیر بود چون درین وقت صلاح حال عالم کون
و فساد در افتادن ماده تبصیر ستیان نا ... الاجرم به ستوری دستور
تغافل و قدر ... ان کوتاه نظر را میل گشید و ازین راه ابواب فتنه
بر روی مردم بسته و ساخت ارباب حرب ... ساز ... آرای
اختیار امور کسر تهنیات رسیده کحل ... کشیدند یمین الدوله بعد از
از وقوع این سوانح حقیقت واقعه را بما به سریر اعلی عرض نموده التماس
[illegible]

فوج بقرار ساخت چون این ستوده سرداران عظیم الشان هندوستان آن است
که در امثال این احوال فیل سوار بعرصه کارزار در می آیند تا سوار و پیاده
دولتخواه و دشمن را نظر بر ایشان افتاد و تا شب نیروی اولیای دولت
و سبب عزم شکست قلب اعدا گردند و بر همگنان شجاعت و جلادت
و ثبات و تهور ایشان آشکارا گشته بدین منصوبه جهانبان عرصه پیکار قیام
نگاه وارز زینهاران در این روز ظفر اندوز بر فیل سوار شده اطراف
معرکه را منظور دارند و در آوردن بهادران بجای طلب دار سرگرم
پیش برد مطلب نمودند و همگنان را بکارزار در اقبال ازلی دولت
علم نیز برای بودن داده نیروی قلب و دل و بازو افزود تا آنکه در ضمن دولت
و اندک فرصتی بکارگذاری اقبال بیزوال پادشاهی که کار را مفتاح حکم
قضا و بقا امر قدر میکنند مخالفان شکست فاحش داده پراگنده شدند
و شهریار قبل از استماع خبر شکست لشکر خویش از فرط تحرس صبیه
نورجهان بیگم که در منزل او بود سوار شده با اتفاق مخدوره مذکوره
از قلعه برآمده خود را بالشکر رسانند افضل که در آنوقت در لاهور اقامت
داشت همه جا بمقتضای دولتخواهی شاه بلند اقبال اسباب استقبال
شهریار مهیا مینمود و بعد نظم ایدر نشست که مبادا اسباب مقهور او از سپاه
مقهور او از حضور استظهار اندوخته مصدر کارهای گردند لاجرم امور الملک
الحیل و الحمله چندان در راه نگاهداشت که خبر تفرقه تفرقه ایشان
برسد شنیده با چار از دستیاری آن منشی بانگ که در سر ... بیکاره
شناسند و شب نشسته قرار بر فرار داده و با هزار گونه خوف و رعب بعنوان دوست
نموده خود را بکنار رسید لاهور انداخته یمین الدوله مظفر و منصور متوجه

قدیم و جدیدی چند که همه جهت در انوالاد زیاده از پانزده هزار سوار با سر و پا
ز سر او جمعیت نموده بودند بمقابله موکب اقبال فرستاد و سایر مجاربه
از توپخانه و قورخانه و فیلخانه سرکار پادشاهی که هنگام توجه کشمیر
در لاهور گذاشته بودند همراه او داد یمین الدوله با وجود قلت اولیا
و کثرت اعدا و وجود اسباب کارزار [illegible] پیش این فتنه
برخاست و امرای عظام که بیشتر آن بحیثیت اهل و عیال خود از شهریار رنجیده
دل و رنجیده خاطر شده در باب مخالفت او و شهریار سراسیمه و واهمه
گردیده در باره هلاک او بجان و دل کوشیدند و افواج منصوره را که از غایت
جهت بیست هزار تن نمی کشید بتوزک شایان ترتیب نمایان داده روز شنبه
یازدهم ربیع الاول سنه ۱۰۳۷ مطابق ۲۸ در سه کروهی لاهور نزدیک
و یک [illegible] مجاهدان با این دستور صف مصاف بیاراستند و لیال قتال آراست
هراول خواجه ابوالحسن و مخلص خان و [illegible] راجه [illegible] سنگه و راو
[illegible] شرف الدین حسین ولد [illegible] خان [illegible] دیگر بهادران
کار طلب [illegible] شایسته خان و شیر خواجه و خواص خان با مردم جلو
سید [illegible] خان و سید جعفر و سید عالم و دیگر راجپوتان برانغار [illegible]
میر بخشی [illegible] و [illegible] خان و ترکمان و [illegible] مهابت خانی
و حکیم [illegible] با سایر احدیان جرانغار [illegible] صادق خان
[illegible] و شاهنواز خان و معتمد خان و راجه روز افزون
و چندی دیگر از شاهزاده بلند اختر فیل سوار در فوج جرانغار و [illegible]
[illegible] بخشی [illegible] و موسوی خان صدر و [illegible] خان و خلیل خان
[illegible] دیگر [illegible]

قدم

با هم نموده بخطاهای بی نسبت متهم ساخت بتصور آنکه از دستیاری
کوشش بلدستان هیچ در هیچ قضا و قدر میتوان کرد غافل از آنکه تا داده نتوان
یافت و تا نهاده نتوان برداشت فائده نامها از نشیمن دولت که نوبت داده
در نماید و دست بآشیانه عنقای قاف عزت و رفعت و دست اقتدار بکتف
بدان برسد محمدی رعایت ضوابط مجالستان و ملاحظه قوانین بی نوایان
درین چند روز قریب بهفتاد و لک روپیه از خزانه عامره پادشاهی و مخازن معموره
امرا و مردم باعتبار مجهول که درین ایام سر از کوه جهول بر آورده و در پی او
افتاده بودند و او چنانچه در حال با وجود کمال تفحص و تجسس ضابطان بهوال
قریب چهل و هیچ لک روپیه ازین مردم بازیافت شده باقی از میانه و هنوز ارباب
کفایت بایند از ینکه چاه جمعان و درامثال این احوال اقدام باین مواد نموده
برانگیزند یا از اندازه بیرون نهند پیوسته در پی پیدا کردن این طایفه کم نام
ناپسند چنانچه هر جا از ایشان نشان یافته گمان می برید دست از پی برده
تحقیق مینماید کیفیت مقابله لشکر او باز [illegible] سلطان شهریار با شاهزاده
[illegible]
[illegible]
چون شهریار نا کرده کار زیاده از پایه خویش بمقابله پیش گرفته بطلب عدم
شارت بصیر منصوبه چابکی نهید و بقد برورست میدید خود نما و نوش
مشغول گشته معاملات را بنابر امور کار چند بار گذاشت و دگر هر را که از رفقا بکا
ریکار بود دیدن عرصه کار را راز جو مان نصیب بود و گوشمال و تادیب
بوده بودند و کرم و سر و دلها و سرین گیتی بخشیده بکار گذار پناز
است از جمله ما پسر شاهزاده و لیلیال را که از جنس خواه ابوالحسن
بجوار آمده بعد سر و از فرو خود نامرد ساخت و همراه لشکر [illegible] ابن

از بعضی سبب فلک توقف شهر راه نمود با سرانجام مهمات می‌نماید لذا جزم عظیم فی شد لاجار
حسب المعلی اوزکار و رعایت صلاح دارین بحکم او را محل بادشاهی برآورده
در منزل خواص جا داده و بمقتضای حزم و احتیاط نهایت مبالغه در ضبط و محافظت
خوام سرایان ممنوع ساختند بجز قاسم چند که محل اعتماد بودند که برابر او راه
نمیداد و در حضور سلطان دارالشکوه و شاه شجاع و سلطان محمد اورنگ زیب
از و جدا نموده قدم ملک اربر و بر سیار ایشان نزد العباد و قان التعویض نموده و همچنین
بنا بر آن بود که قان نه کور سابق بعلت اتفاق با ارباب خلاف و عناد و محافظت
با یمین الدوله نفاق بندگان حضرت شاهی متهم بودند بدین سبب کامل توهم در نشست
و لهذا او بر نفت که یمین الدوله توسل نمود و آن گسسته امید را که بودند خود لیسی
و عزم او یکه ور شمت بذیر از این سعادت ساخت تا اینجا رفع الاذیه و محو نقفرات
او سود و بدینوسیست از بینش عرشتبا واقعی با غیر واقع با حکام علی این
با بیان کرد و محلات شهریار در ظهور نخست بجز این امرا و اصحاب و فاق که
در دولت خواهی آن حضرت با یمین الدوله اتفاق داشتند و دست از بی
اعانت نیاد و دست و فعل و نقد و جنس هر کس بستمی افتاد بر نوکران
مجهول خود قسمت نمیکرد و بنا بر عدم ضبط و ربط تمییز او فتنه جویان از اشرار
هر جنس بر در رازی قدار نمود سعد و مسمی در این نوع مکان در یافته بودند
رسید و قسمی مردم تصرفی از طوایل بادشاهی نمود و بسر کشیدند و آن کوتاه
نظر تیره عیان و ماذن را در منزل خود جا داده و نظر بند نگاه میداشت و اینها
[illegible] امرا ابن بادشاهی را زیر گشود [illegible]
[illegible] مردم خود و جمع بندهای [illegible]
[illegible] المناسبت [illegible]

از استواری بنیان معامله شهریار در قلع و قمع سپاه او مساعی جمیله مبذول می‌داشت و از نشست نکوداشت
نیابت الهی دمار از روزگار و گرد از بنیاد همگنان برآرد و چون بیگم از مضیق آگاهی یافت
دید که از رنگ آمیزیهای نیرنگ قضا معامله رنگی دیگر برگرد و از نیرنگیهای روزگار شعبده
بازی نقش طور دیگر نشست در این حالت لشکرهای دور و نزدیک در راه افتاده با وجود تباه
اندیشیها قطعاً حراست ناهنجار نموده نقش بی‌بنیاد بر زد و به پاس مرتبه جولانی قناعت
نموده نگاهبانی رشته سر رشته کار خود را غنیمت شمرد و بحکم این اندیشه صواب نما
چون در حقیقت آن هیچ روی هم صورت نمی‌بست بناکامی ساخت و هر سه شاهزاده
نامدار را با جوانب در صحبت خود جا داده جمعی از سپاهیان که با پاس بیگم منظور
بوده شدند و شور از بیم او ایمن نبوده از حشمت شست قطع نظر نموده بودند برورد
و دایره محفل خود درآورد و با تابوت نعش اقدس همراه گرفته با شماره اندوه روانه
راهی گردید و چون موضع بهنبر محل نزول همگنان گشت یمین الدوله نخست جمعی
از امرای عظام را که پیشتر روانه شده بودند خصوص خواجه ابوالحسن را که همواره در غوغای
آن حضرت بود متفق ساخته در جمیع ابواب دولت خواهی خصوص استیصال شهریار
و دیگر تعلقات با همگنان عهد و پیمان به تغلظ ایمان بسته خاطر از بند محو جمع ساخت
آنگاه متکفل تجهیز و تکفین حضرت جنت مکانی شده سامان نمود که در خور آن
پادشاه والاجاه باشد مهیا و آماده گردانیده و دایه‌های شاهانه نعش مبارک آن سرور را
از آنجا به لاهور نمود و سرافرازان مناصب عالی را همراه نعش والا که بعد از پس مغفرت سلیم
دهد که نعش را بلاهور رسانیده در آن روزها با عجب جنت ابین رحمت جاوید
چون بیان دستور اعظم رسانیدند که نورجهان بیگم در این حال بر خیال
ظاهر مانند نکو برگ اندیشه‌های دور و دراز راه همیشه بدرود در جمیع ناها
رفته نشسته راه نموده سرانجام مهمات منابه لازم خبر حواله عبدالله بنا بر آنکه

بنا بر آنکه شان طلبیده و جمعیتی را بر بدایی برخی را الجهانی بسازد و از بزرگ و سر با جمعیت
خاطر اند و خته بلبار فارغ ملک البار حقه پرواز دالقاقایمین الدوله آصف خان
که همواره در صدد دولت خواهی و مقام هوا خواهی دولتخواهان بود و بوسیله
در استحکام قواعد دولت ابد پیوند می‌نمود و چون درین ایام تکرار داد خاطر او
بی پرده بر این معنی که صورت آگاهی یافت لاجرم از راه خیراندیشی عالمیان و مقتضای
مصلحت ملک و ملت نحوی رستگار با وجه جنان صاحب سعادتی سزاوار خلافت
و بادشاهی چنین با فایقی نامزد مرتبه ظل اللهی گشته بر بینش عالی القبا در رود در حال
اولیای دولت نامدار را از این معنی خبردار ساخته بولاقی را از ارادت فان
طلبیده در قید خود نگاه داشت و بخاطر آورد که درین هنگام که نزول اجلال و
موکب جاه و جلال شاه اقبال دور دست افتاده از فرط تسلط و ربط
نورجهان بیگم دست بدامان دولت شاهزاده نامدار نمیرسد و نتایج مغتنمان بر
رسیم نیز روزگار دست نشانده نامزد این امر عظیم القدر نامی در میان باشد
تا باعث گرمی هنگامه اجتماع جمهور گشته باحوال سپاهی و رعیت که اینان
در حقیقت بی سر و حکم امیر پریشان دارند پراکنده راه نیابد و تیر راست
او نیز برای رسیقال شمشیر بازو دست در نشه باشد لاجرم باین مصلحت
آورا بدین معنی نامزد ساخته در حالی بیابه سی شرف قبل فانی را تعیین موقف
که نسبت باد و سیاب عملا خلط مالی بر آب و آتش زده خود را بخدمت شاه بلند
اقبال رساند و چون بنگی وقت با قتضای عرضداشت نوبسی منمنمود و حقیقت معامله را
فرمانسه عرض دارد و بجهت مزید اعتماد مهر خود را بدو داده که از تعرض نیز بیمی
نکند بالجمله با خبر دار شدن بیگم بولاقی را همراه گرفته با فوج فاقه خود و جمعی
زنان که اعتماد دیگار بر ایشان داشت ببنن نقد مستعجل لام مور رسید بحراف
الان ...

بصوب دار السلطنه لاهور ارتفاع یافت با آنکه بیگم خواستی او و راضی نبود با کمال کراهیت
خواهی ناخواهی با او درین باب همراهی نموده و از حضرت جنت مکانی اجازت رخصت
گرفته او را روانهٔ لاهور ساخت و از جمله لطایف آسمانی که امارات ظهور اقبال
اولیای دولت و علامت ادبار شهریار بوده درین وقت از پردهٔ غیب بعالم
شهود جلوه گر شد آنکه نورجهان بیگم ازین راه که شاید کار او رونقی گیرد
مدتی پیش ازین محافظت داور بخش پسر سلطان خسرو را که ببولاقی اشتهار
داشت با مردم خود بشهریار نموده او را نظربند میداشتند و از آنجا که حکمت
الهی اراده دیگر داشت چنانچه سر حقیقت آن عنقریب بر اصحاب بصیرت
از سیاق کلام ظهور خواهد نمود او را درین وقت از شهریار گرفته حواله ارادتخان میر بخشی
نمود و چون مصلحت دولت روزافزون شاه بلند اقبال در باز جستن او بود
و منع قضا و دفع قدر در امثال این احوال فعل و حال آن زبان آوران و بند دست
زبردستان مشهور نورجهان بیگم با وجود آن پایهٔ اعتبار و اقتدار و تصرف در مزاج
مبارک و ملک عنان اختیار آنحضرت مطلقاً درین باب راه گفت و گو و مجال سخن
گشیدن نیافت و وقتی که شهریار بر حسب تجویز او بار و عنان کشان بصوب تسخیر روانه
لاهور شد و در آن نزدیکی حضرت جنت مکانی نیز در رهگذار شدت عارضهٔ ضیق النفس
و صعوبت آن با شدت درکشیده و گاه گاه عوارض دیگر منضم شده و متوجه دار السلطنه
لاهور شدند و بتاریخ روز یکشنبه بیست و هشتم صفر سنه ۱۰۳۷ مطابق پانزدهم ۱۵ آبان
ماه سال بیست و دوم جلوس در عین راه از منزل جگرسی بعالم بقا شتافته
در سر منزل قدسیان مقام گزیدند بیگم بنا بر مقتضای اراده فاسده که همواره مکنون
خاطر او بود اکنون بی اختیار باظهار آن ناچار شد با وجود قرار داد که تخت
سلطانی را فراد ستر لیدن و چندی از دولتخواهان را که از ایشان پیوسته در حذر بود

سرّ چون حضرت جنت مکانی بسبب ازدیاد ملال معاودت بنابر آن از اولاد نجیب که برادر جهانبانیم
درشتند سر رشته جمیع معاملات با او تفویض نموده و بحکم علاقه قوی نموده که از هیچکس
کمال با سلطنت و خدمتگاری او علاوه خواهش خاطر اقدس شده بود مطلقا از
گفته خود او تجاوز ننموده بودند و این معامله تا جایی کشید که رفته رفته از هیچکدر
ارکان عثمان او نسبی بمقام عظیمه مصالح دولت رسیده و تمامی عظیم معاملات
ملکی و مالی را به او یافته هر یک از خویشان که نسبت با او درشتند نیز لقب والا یافته
بعد از جمعی به صوبه‌های کلان لوای استقلال برافراشته چون خاطر از عدم موافقه
جمع درشتند هر چه خواستند بجا آورده و بعضی باعث فساد و نظام عالم
و سوزش او صباح و احوال دار الخلافه ادم گشته لاجرم بحکم مقدمه مذکوره آنحضرت را
باجابت دعوت داعی حق خوانده این عنایت را در حضرت وی و ایشان نیز قدر شناسی
بجای آنحضرت نشانده و در صورت معنی مثل مشهور که حق بمرکز حقیقی قرار
گرفت در دست ایشان آمده کیفیت از جلوس همایون آن حضرت تا زیکار ام
وا ایزد تعالی قبل از آنکه حضرت مکانی جهان فانی را وداع نماید روزگار
خبر یاد گوید لطیفه چند غیبی انگیخت بعضی با خلفان برغم با حق تباه اندیشان
سزاوار ... بودند در سر از میان برده بیابان خود را ادبار
سپرده ... بجز نیک بخت ... بر جا سنند حقیقت
معامله آن بود که چون شمشیر ... باشد ... دار السلطنه ... شده
... در بخت ... از ... داده
از آن ... رسیده این قدر ... که بان روز ... حنفا
... بیرون آمدن ... خانه
ار ...
... سلسله ... دولت و اقبال

تهنیت القاب افتاده از طرفین سرداران معتبر [illegible] رکشند و جابجا در معارک از باب
مناسب گوهر گرانمایه جان عزیز نثار خاکپای اولی نعمت جاوید نموده نیک نامی
جاوید که نهایت نیکو سرانجامی شاهی است اندوختند الحمد لله که آنحضرت در ضمن
این مایه بعزت احوال پرسیها و مهربانیهای شاق و ترددهای [illegible] سنوار و حرکات عنیفه همه جا
ملکشاه و روی [illegible] ایدی که [illegible] و چنین چون سالکان طریقه طریقت
لی ادوار و اطوار نموده اند [illegible]
[illegible]
نبر یک ابتدای اطلاع دارند نیکو میدانند مادامی که سرابوستان خلافت کبری
از جویبار عدل و احسان آب خورد و هر آینه اشجار برومند بس مانند نهال سدره
سرسبز و بارور بمانند و طوبی مثال سایه اقبال بر فرق [illegible] و راه کنده برکات
بیشتر ثمره مقصود بکام رسانند و اگر خدا نخواسته ازو خلافت زاده الهی تعجیل
آمده نقش دیگر که موافق رضامندی آن حضرت بوده باشد بروی کار جلوه نماید
بنا بر آنکه بر پشت بالی عدل زمین پا برجا و آسمان برپاست یکدم اساس
دولت بلکه بنیاد بقای خداوندان آن نیز ثابت قدم نماید و در آن صورت ناچار
صاحب کار دانه بیاریکه بیکبار یکه فرصت شغل کار پردازان عالم بالا که پیوسته در پی
سرانجام مصالح این جهانند و او را انجا نباید عالم دیگر خوانند و لباس حیات
مستعار از او انتزاع نموده خلعت خلافت و الله صاحب دولتی دیگر پوشانند
و افسر سروری بر سر فرخنده فرق و تارک مبارک صاحب دیگر نهاده و اورنگ بادشاهی
روز فیروزی را از برکت قدم محمد مقدم او زیور بخشند و موید این اجمال
استقبال ارتحال حضرت جنت مکانی و فروغ یافتن گوهر افسر جهانگیری و جهانبانی
برتو تارک مبارک والا حضرت شاه بلند اقبال و انضمام ایام [illegible] قیام [illegible]

بفحوای حلم بیکران آنحضرت کرفته و بنابر مقتضای آنکه باین خاطر ملتجی و از اسلاف
و رعایت جانب تباه او بوده نمودن مال نیز مروت لازمه قرب آن
دیده و دور انسته از گناهان او در گذشته مطلقا بیرو ستمهای او برروی او نیاورده
نقش جرایم و جنایات اندازه خاصه باینجا رسید نیاز با زه او از این
مکارم و عنایات محو فرمودند و از نوید مواعید دلپسند امیدوار و انواع عواطف
و الطاف اقسام مراحم پادشاهانه ساخته بر مراتب اعتبارش افزودند چنانچه بدین امید
سرکرم جانفشانی و جانسپاری گشته در صدد تدارک و تلافی تقصیرات سابق شد
و در عموم احوال خصوص هنگام توجه مستقر سریر خلافت چنانچه نگارش پذیر خواهد گشت
همه جا در راه آنحضرت جانفشانیها نموده باین طریق راه نمود باک ساخت و
بنابر آن حسن اخلاص و صفای عقیدت مراتب والا و مناصب عالی ترقی نموده
بخطاب خانخانانی و مرتبه سپه‌سالاری که بالاترین مراتب و مناصب است سرافرازی
و مایه اعتبار و افتخار اعقاب و انساب خویش آماده ساخت و نیز چون قدم
او چون ادبیر نشان بلند اقبال فرخنده شکون و مبارک فال او آمده مجدد رسیده
شب لقبی هواخواهان این دولت باید ارسال رسید و ایام محن و الام
بسر آمده روزگار با موافق راه موافقت با سالکان طریقه دولت خواهی همه
از در موافقت در آمد مجملا بیست و هفت قدم در دست هیچ ساله فرصت که روزگار
[illegible] در آن ایشان را امتحان نموده با احوال هواخواهان آن بگرز گرده گردید
حضرت [illegible] عنایت آنحضرت را راه یافته و بعضی بعد تیره اخلاص جانفشانی
[illegible] سرعت [illegible] آنحضرت را الا سنجیده میزان امتحان شد مضاف
[illegible] روزگار ناهموار بر فراز و نشیب بلند و پست [illegible] آمده
[illegible] آن را شایسته مورد حسب شاهنشاهان خود از انواع

بسیار می‌بایست فرو داشت که بالاخره کار از روی تباه رایی یاوه و لجاجت
عقوق سعادت وی و جهانیان بار می‌آورد و بداندیش بیکی از سرداران هند دیرین دارد
پیش سران که بیدار ... لکا ... در گذر روزگار جلوی ببیند ناچار با احتیاط تمام بدربار
آمد و جمعی لشکر و پیش ... و نخواه میداشت بعد از کوچ از کابل در نزدیکی رهتاس
... معلق ... بدید هوشیار خان خواجه سرای نورجهان بیگم دو هزار سوار
از لاهور همراه آورده و در رکاب سعادت سیر جمعیت فراهم آمده یکی از منزل
رهتاس و دیدن محله سواران را الف بیاخته حکم نموده ندکه تمام لشکر از قدیم و
جدید جلیبه پوشیده مسلح و مکمل از در دولت خانه تا الشکر ... میعه
کار یا ایستادگی ... بعهده خان خواصی تلفه فرستادند که امروز حکم محله سواران
خود می‌بینند باید بمجرد از اول روز موقوف داشته فردا سعادت کورنش دریابد
بنابراین سبب گفتگوی نواح معامله بجنگ و نزاع کشید بلکه بیشتر اشتباه گونه موقع
منزل ... پیش بزد و چون وهم بر وی غالب شده بود خان خانان عبدالرحیم
از زور جلسات ... دل در شست بمبالغه و الحاح الفرام همراه و بعهده خود گرفته
قصد یکباره از لاهور برآمده بیدی اختیار گشته راه فرار پیش گرفته و منزل الا
بعد از آن سبب گذشته و با صفهان عهد و سوگند در میان آورده و عذر
بسیار خواسته و التماس نفرستادن لشکر بتعاقب موقوف داشته روانه
نمود و تا بندار هر سمت ... سه در میان آورده او را امید بهبود ... ایشان
ایشان آورده و بتاریخ بیست و یکم ماه صفر ۳ سنه ... هجری وارد دار الخیر
... مقام رکن مقام این آستان سده شاه که کعبه آمال و امانی انام است
آورده بنابر التجا بدین درگاه از بار حضرت زبان امان یافت
مقام عذرخواهی معاصی ناملتفت شده از روی عذر و عجز در زینهار ...

ارکان دولت آن آشیان الخلافت را همه برجمیده ثبت و شماری از کار خود دور و کار
بدرشن گزاردند که بحسب حساب و ملکیه کابلی نسبت برگرفته همگنان را باد و حساب شیخی
آورده مع ذلک تنها حسب معامله یعنی خداوند ممالک را نیز سمت مطلق وجود را مطلق
العنان عنان الاطلاق ساخته خلیع العذار یکبار نموده بر درخت و با جمیع اکتفا نکرده
خود را در دست خود و دولت خود را و بالها بیان حضرت نمود و در پیش لباس
همواره راجپوت و سرشته ادب را یکبارگی از الحضرت برگاشته چند ماه
در خدمت عالی بیهوده گری رای رو در تردد بی قدرت سخن کردن از دور هم شود
و از جمیع برجمیع کرامی و بیشتر النسر و بسیار دشوار می آید لاجرم باشاره عالی جمعی
از افغانان کابلی بر سر سرکش آمده بر سر او کاد تلفت و کوچ نمودند و یک نفر احدی
نگاهبان سلارگاه از دست راجپوتان بقتل رسیده احدیان دیگر نزدیک
بان فرود آمده بودند همه مستعد رزم و پیکار گشته بر سر دایره راجپوتان
رفتند و جنگ عظیم درپیوست احدیان تیرانداز و برق انداز جمع بیشماری از ان
اشرار بدار البوار فرستادند و قریب سیصد کس در کابل بقتل رسیده راجپوتان
دیگر که بجهت چراندن در برگنات و مواضع دور دست رفته بودند از خبر
بر قرار حشام و مردم مواضع راجپوتان را یافتند بنک شکسته هر که زنده
زنده یافتند بدست افغانان فروختند و جهانیت خان بحمایت گروهی
نوکران خود سوار شده چون معامله رنگ دیگر دید از حمایت هم و پرسش
خود را به پناه دولتخانه رسانیده التماس المقابل این بار دعوت الله
ممنوع حسب الحکم اشرف که توانای شمار وزده این فتنه شعر ور شاید و خاند گوراکه
ور لشکر خوان نیه و قرور و بیانها بدر از هم جهت جعفر ملت اثنا
استقبال در شتداد آورده و تقلب آورده ان ار دکه ورد
زرا

تا جمعی را بقتل رسانیدند و زخم شمشیر و خنجر و جمدهر بیکی زده بعد از برگشتن از جنگ
هم بر جمعی بسیار بقتل بد کوهی رسیدند و شورش تمام جمعیت نموده حکم بدولتخانهٔ
بادشاهی بر قبه فرود آمد و خواجه ابوالحسن از هول جان مضطرب از اسب زیر آب
زده بیکام از اسب جدا شده بود و ملا محمد کشمیری خان بسلامت برد و آصف خان
با دو سه کس بود بقلعه اتک رسانیده متحصن شد مهابت خان بعد از رسیدن
اتک آصف خان را با ابوطالب پسر خان مسطور مقید در آورده عبدالصمد منجم و ملا
و ملا محمد بهاری را که هر دو مجموعهٔ استعداد و قابلیت صوری و معنوی بودند بقتل رسانید
و این معظم با ضعف با رعونت بردار زنجاکه حکمت کامله ربانی در خلق انسان بعد از مصلحت
بقای نوع انسانی در ضمن توالد و تناسل و تربیت اولاد منحصر است به حراست
بدو این و سیاست بلاد و عباد و تجهیز جیوش جنود و تسویهٔ صفوف مصاف
لاجرم به صحبت برکت فی سرداری این طایفه مقصور باشد و فتح و ظفر در امثال این
حالات بهانه نوعی از محالات است چنانچه مکرر به تجربه خردمندان رسیده که دولت
در سلسله که فرمانروای آن این صفت باقتضای رای باشد چندان نپاید و لشکر
کار فرمایان این طبقه باشد لا محاله فی الحال شکست می یابد اینهم از
کار گذاران زنان بر همین معامله بود که شاهی با آن کثرت عدد و عدت تاجیک
راجپوت که تا به سلاح که بکار دست رفتن پای ایستادن دارند و با وجود
کمال قلت با این علت شکست عظیم خورده اکثر اعا و لشکر پراکنده شده
سر خود گرفتند و هر یک بطرفی رفته از میان آن مجموعه بیرون رفتند و چون
بصفه حالی رسید مهابت خان را منازعی و مزاحمی نماند لاجرم در مهمات ملکی و
بادشاهی با جمعیت خاطر و استقبال مدخل نموده هر چه مخجورست میکرد و در عزل و نصب
و قید و حبس همگنان و سایر معاملات کلی و جزوی ممالک بی‌باکی کار کرده هیچکس

نقش این اندیشه که بدربار آمده بر اسباب خیمه دار طغیانی و عصیانی که بر وست
داده بودند باز نماند و باین عزیمت از پنج با فوج عظیم از راجپوتان یکدل
و یکجهت بدرگاه اعلیحضرت از جانب پور متوجه درگاه گشته چون بر کنار
آب بهت رسید و در جسر پور جسر بست بحسب اتفاق آنوقت تمامی عسکر منصوره بجهت
از آب عبور نموده بودند حضرت ظل الهی با بیگم و معدودی چند از خدام آن حضرت
در این طرف آب نزول نموده بودند ناگاه بجانب الکاه آنحضرت را آمده دربار آلیس نمود
و در ظاهر چنان نمود که غرض من التماس آمدن دولتخواه در ملازمت و نگاهبانی
آنحضرت از آسیب دشمنان دوست نما و نفاق کیشان موافق نماست اما بیگم
نورجهان بیگم از آنجا فرصت نموده خود را به لشکر رسانید و اکثر امرا و سران سپاه را
بر سر خویشتن گرد آورده پیمان با جور بست که از آب گذشته مهابت خان بدبخت را
آتش زده دو هزار سوار راجپوت خود را جهت مدافعه و مقابله بر کنار آب ایستاده
بیست و یکم جمادی الثانیه سنه ۲۳ آصف خان با اتفاق خواجه ابوالحسن و دیگر
عمده‌ها از جلو و منع آنحضرت همراه نورجهان بیگم از گذری که غازی بیگ
بزور پایاب ... بود گذشتن قرار داده بسبب آنکه سه جا بازها از آب عمیق
و بعضی پایابی که گفته در وقت عبور انتظام افواج بجا نمانده هر سواری بطریق
افتاد و آصف خان و خواجه ابوالحسن از ... ارادت خان با عساکر بسیار
روبروی فوج مهابت خان با جمعی قلیل از ... شتاکرده و بر اقبال گشته
جمعی کثیر رو بعضی بمیان که ناگاه مردم مهابت خان فیلها را پیش داده
همراه از ... تیر و تفنگ گرفتند ... اختیار جلو مردم برکنده سواره پیاده
از ... گشتن تو در از یکدیگر رد و ... گذشتن کردند و فوج عظیم مردم ...
خواجه ... بیگم رسیده و همراه خان ...

نظام الملک دارای الخیر چه که در نهایت یکتائی و در نهایت تقفا و غایت عبودیت
در حد لطافت و مولوست بجهه اقامت موکب جاه و جلال آنحضرت مقرر شد باختصاص
این سعادت خاص نامزد گشت و بیست و نهم فروردین ماه سال بیست و دوم جهانگیری
عمارت خاص و نشیمنهای دلکش که در آن سرزمین دل نشین اساس یافته بود
از نزول اقدس رشک فلک اطلس شد
بنیاد آوردن رکن السلطنه جهان ...
چون نور جهان بیگم در همه وقت و همه حال بنابر امور دولت خواهی
خود نهاده از قبول مساعی درین باب شدن مساعی ناجمیله بجائی آورده و در رشید
مبانی کارشناس مقصد امور ناکرده کشته بجان میکوشند قطعا بال این احوال را
بخاطر نیاورده دیده کوتاه نظر از سوء عاقبت و خامیت انها می‌پوشند چنانچه
در پیش رفت این کار زر سعد عظیم که پیش می‌آید بر تکلف آن شده مطلق در اندیشه
صلاح این دولت کده ابد بنیاد که از پرتوان بدین پایه رفعت و این درجه
دولت رسیده بود نبود و مصلحت خود محض معتمد و یقین باد دولت خواهی
می‌بود در لباس دولت خواهی این منظر انور جلوه گر ساخته جلد جهانیت فاسد بود و بکفالت کار
ناصواب مبنی او در آنحضرت بعذر امور نارسیده خواه ناخواه بر وفق رضای او عمل
می‌نمودند درینولا که باعتقاد خود گروش که تمام او گشته رفع جمیع موانع نموده
ناهمین مهابت خان را که از اعیان باطنی در دربود سنگ راه بدعای خود میدانست
خواسته بلطایف الحیل در استیصال او کوشند و بدرگاه طلبیده ناسانی
از میان بردارد و چون مهابت خان که از ارصد کار آگاهیش در پشت دید که پرده
از روی کار نهانی برخاسته خصومت در حجاب ... و دشمن کار او نیز بر دوخت گذشت
ناچار در ... خود شده بر سر چاره گری مقابله رفت و در صدد تحصیل
رضامندی و حضور ... شده بمقام اظهار اطاعت و انقیاد دعا پناه در آمد

و برگشتن مشکل لاعلاج در لیس و قاید توکل در میدان ایستاده به تیراندازی قیام
نمودند و هر چند الحیات کسی مبالغه الطلب فرستادند فایده ننمود و لازم چند بیت
از سواران منظور راجه کوپال کور و علیخان ترین و غیره با جماعه منتسب اکثر هدف
تیر اجل گشتند مقارن این حال کوفته صعب عارض و حکم مسعود گرامی گشته
تسبیت را ابجره ساخت و نیز خبر فوت سلطان پرویز در چارم آبان مطابق ششم
صفر سنه ۱۰۳۶ بعلت عسر ۳ از ورین بیت سال ۳ از رسیده باعث برگشتن شد مجملا
مسافت این راه که چهارصد و یازده کروه بادشاهی است بهفتاد کوچ و پنجاه
مقام که عبارت است از چهار ماه ماه تمام طی شد و هنگام اقامت سه چهار دهم
صفر سنه ۱۰۳۵ از برج طلوع اختر وجود انور شاهزاده محمد مقدم فروغ بخش خدر عظمت
ملکه و مهر قمار را از ناحیه آمده و سلطان لطف الله موسوم گشت و مدت بیست و دو روز
آن سرزمین از اقامت موکب سعادت رشک فرمای فردوس برین بوده چون زیاده
برین توقف در آن ولایت موافق صواب دید رای گیتی آرای نیامده بنابر آن
باز بهوای نعمت دکن از زمزمه خاطر انور سر برزده اندیشه کوچ بر خیال
اقامت غالب آمد و بحکم این عزیمت صایب رای یکشنبه نهم صفر سنه مذکور براه
براوزن در ولایت بهار که از مضافات کشور گجرات است بمرکب منصور اینک
معاودت نمود و بسوی مقصد رهگرای گشت و از سه تا ناسک و پتنه نشست کروه
بجلد کوچ و ورود مقام قطع نموده غره آذر ماه الهی سنه بیست و یک جهانگیری
در ناسک نزول اجلال مرکب اقبال اتفاق و موج نزیر رفت و در نیولد شیغر خان
در فضا یا ورنگ ملک کم سبک سمان سعادت ساختراک اقبال شاهزاده
جلال ارکان دیگر رحمتهای بخشش که فرقشان لیساط بوسی استاده با شند و ذوق
موانع ناسک در جنابت سعادت گری بود بر اتفاق مراجع مبارک نتایج حسب ادر ایمکن

نظام الدین

شوکتی چنانکه زیبنده چون در درگاه پادشاه [illegible] مشغول [illegible] بود در [illegible]

حضرات [illegible] [illegible] ورود [illegible] [illegible] تمام [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] نموده بودند [illegible]

[illegible] بودند که از [illegible] آن [illegible] از [illegible]

[illegible] نموده [illegible] [illegible] آمده [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] رمضان المبارک [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] آن [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] نموده

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] قلعه [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

مقتضای وقت و صلاح دولت بد چون مضمون عرایض ارباب دانایی بعرض اقدس رسید
بنا بر آنکه پس دولت خواهان درکار خیرهای سعادت ناچار دل بر این قرار داده با
وجود کمال علاقه محبت مفرطه که با شاهزاده های عالی مقدار در این مدت بدان شان
رضا داده بودند بنا بر اقتضای این امر صواب آرای دوازدهم اسفندار سال ششم
جلوس جهانگیری روز دوشنبه سیوم جمادی الثانیه سنه ۱۲۳۵ السلطان دارا شکوه و سلطان
اورنگ زیب با پیشکش شایسته و دستور درگاه آسمان جاه با چند زنجیر و موازی ده لک روپیه
از نفایس و نوادر مرصع آلات و جواهر و فیلان تنومند کوه پیکر همراه داده که برسم
پیشکش از نظر انور بگذرانند و امر عالی بر انجمله نفاذ یافت که بعد قرین گشتن ملکها نان
بمجرد رسیدن فرمان قلعه رسیر در شاهجهان آباد بمردم پادشاهی تسلیم نموده
متوجه حضور شوند آنگاه سایر تحریک سابق بحث دقایق اقبال با موکب سعادت
رایت دولت با جنگ نوع صورت شکست افراخته چون از این چند در موقف بازکشت
رحل توقف انداخته از تحمل کلفت بستاق سفرهای شاق که مستلزم حرکات
ضعف و تشویش خاطر اشرف بیکرانه کوچ و مقام و حل در حال است بار بر دارد چند
اتفاق نااختلاف هوای مخالف النسر زمین که با نادر اوان حرب مخالفان نفاق
آیین متلون مزاج بوقلمون بنا و گرفته بود موافق مزاج اقدس نیفتاد و نیز لاعلاج [illegible]
حسب سلوک و بنیان جمعوص حد ده جیشی سرشت شان بر بیرون رباد رود [illegible]
مجمل است با آنکه سر در مقام اظهار نیکو نیتی و جانسپاری بوده کمال مراتب
مراتب جانسپاری و خدمت که از بیکان عمر آورده در مواد نوشتهای بد رویه نفاق
کیشان تباه اندیشان و دریا اعاز سروری نموده تغیر سلوک داده بود [illegible]
از نیز راه خاطر مبارک بیکرانه کراهیده در این فرق آن بود که چندی [illegible]
در بجای [illegible] ناگزیر جهت گزارش خاطر اقدس شد طبع مقدس [illegible]

۵۰

زروی کمال عقیدت از راه بیجا خبر برده با همراهان تن بقید گرفتاری در داد و درین واقعه
قضیهٔ بلیهٔ شنیع بیدریغ که از نزول قضای مبرم بایدبعمل ندارد و سر گذشت و هزار مردم
کشته جان مهمان بی مردم را آنجا کس سیاه برابر ساخت و در خلال اینحال جماعه
بلادهٔ عارضی و جمعیه مقصد کسی نامه مرده و مای ازهر کرا اعتدال منحرف ساخت
چند از آنجا کوچ فرموده مقام سنکلمیر سر منزل اقامت ساخته باقبال رسانیده شد
و درین حال عرضداشت مهابت خان از درگاه والا بمضمون رسید که بعد از معاودت
عالی از ... این مملکت و جاگیر و حکومت مهابت خان بخواهد گشت فرمان شد
که زمینداران آنجا مزاحم وارباب خانان شده روانه از ... و مهابت خان
حکم شد مقید ساختن وارباب خانان از مصلحت دور است باید که مجرد ورود فرمان
سرکش از تن جدا ساخته بحضور اشرف ارسال نمایند لهذا حکم ملکی از خدمت ... کار آگاه
معروف خان مرکور باشاره مهابت خان در روز واصل شدن لشکر حکم بجا
آورد از هم گذرانید و مهابت خان سر کس بریده بحضور فرستاد و عرض در شب
عید گیجه آورد و هوشنگ ولد شاهزاده دانیال و عبدالرحیم خان خانان
از دست سلطان برور رفته بود آمده ملازمت نمود و خان خانان بسبب ... بنا بر
آن خدمت و آنچه از ... رسوائی ... خجلت ... حضرت جنت مکانی
رتبت از روی کمال عنایت به تعظیم و تکریم پیش طلبیده در مقام دلداری ایستاده
شدند و فرمودند که درین مدت آنچه بر روی کار آمده از آثار قضا و قدرست اختیار
ما با وجود این ما خود را شرمنده تر از شما میدانیم و از طرف جنت ... ظاهر شود
جنت مکانی نسبت باینجانب بسیار توجه آمده اند که بجا خواهد آن
تدبیر ... مال ... دست از آن ... گذشت آن بار و فرشته ... مقصد یابان
بادشاهی در هند و شاهزاده والا قدر را بدرگاه نوشته ...

تا زیر سبزوار آمده اردو را حواله عبدالله خان فرمودند و همان لحظه بقتل رسانید
خاطر از شورش جرجر در جمع ساز از انجا کوچ بکوچ متوجه شده از همان راه بنگاله
برهان پور تشریف آورده در بلده مذکور نزول اجلال ارزانی فرمودند
و بمحاصره قلعه پرداخته تمامی سرکارات صوبه در جاگیر بندهای رکاب سعادت
نخواه نموده در محال مانده گروهی را تعیین فرمودند و فرستادهای از روی
استقلال تمام اعمال را متصرف شده بضبط آن ... ندرا ودرین مجلس
بسر بلندان بسر انجام قلعه داری وا برپرداخته و چندی بمدافعه و مقابله و مجادله
داد و هیچ شکست راه نداده و ببدل توپ و تفنگ از درون و بیرون در کار بوده
در کار بوده درین میان روزی محمد تقی از کمال دلاوری فدائی وار روبپای
حصار نهاده میان حصار نهاده ماندند با وجود آنکه بمجادله خود را با ارباب والایی
زند و بر روی توپ و تفنگ شده ولیکن دست زور بازوی قدرت
دیوار یک جانب اندر ریخته بکسر زدست تا قلعه دولت خانه شکافته ابراهیم بیگ
خود را آورده عبدالصمد و غیره که بمحاصره برپرداخته از هر طرف جنگ انداخته بودند
بعد از شنیدن این خبر بخان گردانیده از روی نفاق بمدد او نیز ورریختند
و زان مقدمه را بعرض عالی رسانیدند تا آنکه میان دلاوران مغول و مخدوران
راجپوت از اول روز تا یک پهر شب پیاده و حمله مردافکن کردار صنادید
دود مار از نهاد یکدیگر برآورده چون هم بخاک هلاک ریختند درین حالت
محمد تقی از قلت عدد همراهان و بیحرکتی و عدم ... راه لنگ خود بسته آمده بایستید
نفر پیاده گشته در قلعه دولت خانه در آمد با وجود خالی شدن ترک [illegible]
از ... و الحمد ... را افتادن آن شیر و نیز مردانه کوشیده در مقام مدافعه [illegible]
و برستاره سر باز و تمام غفلتند ... از غبار ...

۱۱۱۱

مرکز دایرهٔ آن محیط دولت و اقبال را در میان گرفته است و از پی خاطرها را
برهم زدن را دریافته در آتر روند و آن اصحاب عرصهٔ دلاوران و بهادران کار دشمن
یکبار مطلق همراهی لشکر التفات نکرده در ضرورست که پیاده برج به یکبار
آورده چون بلیهٔ صعب لشکر یکیتی رو به رو صم کار را آورده و مشتها مانند
هنگامه افکن به دریای لشکر اعدا زده چقچه کارزار کارستانی بسیار زد
که در این اثنا عبدالله خان رسیده است چو در زه بس کشیده ممالک و الحاح
سوار شود و لعنه در زیر ... عطف عنان نمود چون آنحضرت دیدند که نقش
چنین نشست و قضیه چنین صورت بست از کمال آگاهی و نهایت اطلاع برگرد اسپ
روزگار و تقلبات لیل و نهار هنوز ممالک در رسیده دریافتند که هنوز چهره
شاهد مقصود در لفافهٔ تاخیر و حجاب تعویق در وقت است لاجرم بر دستیاری
عنان دولت ... چلو و شکر و دستیاری کنان جو در او زحمت زخم لگاهد ... شدند
در رفته رفته کنار گرفته تختگاه ... قلعه ... را بفوج ... تشریف
شریف ... ساختند و سعید ملکه ... و بر چند همت ... شاهزاده
مراد بخش بیگم ها به پای قلعه گذاشته و دیگر شاهزاده ها همراه گرفته از میان
داده او و لشکر عقد و کمین معاودت فرموده عنان دولت ... نو شیند
که در کدهای آینده سعادت علاوهٔ حاصل نمایند آن فلان نامها دلهم را
بحکم ظهور حوادث امور که مدار ارباب تجارت و مردم ارباب ... رسیده
از زمین کار و مقتضای وقت و حال مصلحت دیگر اندیشیده معروض در آنست
جز ... آن صوبه فراهم آمده سرراها گرفته اند در ... هجوم را
نمی آوردم بحضور رسانید چون این بی روشی و ناهمواری ادان از حد رسیده
بر طبع مبارک نهایت گران آورده مزاج مقدس را بشورش آورده

فیل شده بر ساخته بودند باقی ناخورشته بمبالادت از بازگشتن آن آوردند.
و سر پنجه مردی بمردانگی و حریف اندازی برگشوده عاقبت کار دست
و گریبان شده بهم درآویختند درین دار و گیر را جه هم با جنود ... ایران احتشام
احاطه بهادران بود و جوشن های بی آسیب گروه جنگ آزمای سردار را آثار جلادت
و العهده مینماید جمله شیرانه و ضرب بر جهای مردانه فیل جنگ جو بت راکه در سپاه
میشی و قوچ شکنی نظیر خود نبود زشت ... از پا در آورده حیدر السلطانی ... سر
رسانید درین وقت کارزار نهایت صعب اتفاق افتاد و مقاتلی عظیم
رو داده چون سران دیگر توفیق هدایت یافتند اوج کار سر در سر کار دیگر
نهمت جان کرده با همت و همت خود نیزه و شمشیر از پا درآمد و از جانب
دیگر بیرام خان میر بخشی مخالف بخاندوران ارقضا هدر و از بلاد زیکدز
برنهر بموده خود را بر فوج توپخانه که در پای ... ایشان آتش بود زده
احیای مردان شمشیر ... و جنگ گذاری نموده یکبار آمد و هم چنین اهل ...
نقر ... رو ... بی جود ... کارزار در آمده صفحه میدان شمشیر را مسوز دیگر گردانیده از
... عرصه رستخیز نمودند لیکن که گرد عرصه مصاف از رکابی سواران فوجی
معرکه موزون و سمند های میدان گرد گردان هوا گرفت انطباق ... اخضر
مانند ... کره خاک عنبر گردید لیکن کر آتش کینه شعله افروز جدال و قتال
گشت برق کردار در یک نفس خرمن حیات چندین تن از بهادران
... سوخته بباد فنا داد و مقارن این حال بحسب قضا و قدر تیر کم
کوکب اقبال از سپهر پا شده جمعی از نابکاران ... سر بدر بر ...
در آشته هم یکبارگی حمله ور گردانیدند برتبه که بغیر از شنیدن علم و ترکتاز و جوز
... بیکی گروه ... شاه بلند اقبال نمانده و افواج بادشاهی

نیز چون است که دستگیر نمایند آن مرد مردانه که در کارزار کارآگاه بود و سپاهیان را کفایت

عسکر بود و از کیان حضور را به بند و نداده تا یک پسر و چهار ده نفر برده و خواهیم

در آمده که نامه سام سوار و نامه رستم و اسفندیار سر و پیکار را آورده و داده

بها در رو و پیر داده جان بر افراز شمشیر و راد مردی ساخت چون بجز شیر

رعایت ادب و هم رعایت جانب دولت الدوله را خیال عقب مقابله با جورچی که از

طلیعه یار تعیین شده باشند بگروه می سپرد و ندیا بحیثیت از کار جنگ که از حقیقت

کار خبردار نباشند بگروند با هار با لطافت عنان انصراف مردم از جو

رسته با هیان [illegible] سپرده ر داده از آنجا که مقتضای نزول احکام

قضا و قدر است و اما از قصد آن امثال این احوال حجاب بیهوشی برده

چشم و گوش ارباب دانش و بینش میکرد و خطار در کمان ایشان روی داده

از راه نیاید که کار حضرت با جمع قلیل در [illegible] تا بزه اگر مردم را خبر بستاده

در این اثنا فوج پادشاهی از اراک گذشته چون این قسم قابو را [illegible] مطلب

میدیدند از اطراف و جوانب رسیده بمحاصره پرداختند با آنکه [illegible]

سایر [illegible] داران [illegible] تمام نواره را با لوازم آن از توپ [illegible] و غیره

همراه گرفته راه فرار سپرده بودند یکه تازان موکب دولت پایدار [illegible]

راه [illegible] رضا بجائی گذاشتن معرکه مصاف نداده بمحض [illegible]

و قدم ثابت ولی ناگاه قلب آراده رزم [illegible] بنیاد [illegible] ساختند بحسب [illegible]

هردو طرف پیغام تیر و تفنگ میان آمده تا و سر [illegible] داد مقابله [illegible]

[illegible] آن [illegible] که هر یک [illegible] معرکه کارزار بودند از فرط [illegible]

[illegible] نمایان [illegible] مصاف را که [illegible] حمایت ها و [illegible]

میدیدند قطعا از [illegible] بهای [illegible] افکن [illegible] حریفان [illegible]

راه بالا سنگ و در وقت فلکوس دو برج الخفان استوار بر در جنت چنانکه عمارت
و نشیمن شاهی و یک ایوان ساخته با بچه های کلان تر بهشت نظیر طرح انداز جنت و دیوار ب
سنگین اساس در نهایت رفعت و استحکام بر آن سمت کرده [illegible] چون این طرف
نسبت با عمارات باقی در محکمی کمتر بود از مبدای بنای این دو برج و دیوار اساس
تا الحال هیچ زبردستی بجز دست بر آن طرف نیافته [illegible]
[illegible] در این ایام ممتاز الزمانی [illegible]
از روز [illegible] چهارشنبه ۲۵ ذی حجه سنه ۳۳ سال نوزدهم جلوس
جهانگیری [illegible] دولت سرای سعادت الحضرت مهد عصمت نواب قدسیه
القاب ممتاز الزمانی از نور ظهور و تجلی ورود شاهزاده والاگهر که در قلعه سنگین
اساس رهتاس [illegible] عالم [illegible] نمود و از ساخت ظهور آمده و آن شاهزاده
بمراد بخش موسوم گشته و آن گزیده [illegible] موافق تاریخ مذکور [illegible]
[illegible] شاه جهان بادشاه دین پرور دل چون کوکب اقبال در شهور سنه ۱۰۳۳
هزار و سی و سه [illegible] از غرائب [illegible]
رسید که دیگر باره [illegible] کرده سلطان [illegible] با بیگی [illegible] خان
با سایر امرای عظام تخمیر نموده [illegible] ساخته اند و فرمان عظیم
سلطان مذکور رسیده [illegible] خاطر از جانب خان خانان جمع [illegible]
[illegible] خان همراه شاه بلند اقبال [illegible] خانخانان را
بعنوان [illegible] در خیمه [illegible] آورده
[illegible] خانخانان [illegible] زوجه شاهزاده والا اقبال [illegible] شنید
[illegible] مردم [illegible]
[illegible] عمده خان خانان [illegible]

[illegible] از ... و اسباب ابواب سخن مجلد مذکور از حصانت
و رفعت و فسحت آن معموره می‌شود قلعه دیدنی بهار رهتاس که از نهایت متانت
اساس اساس متانت بکوه گذشته و از کمال حصانت حصار حصانت
بر گرداگرد کوهسار کشیده و در استواری بنیاد و سرافرازی عروج ابد رفعت
همت علیا و اندیشه رسا یکقلم چیزی باقی بگذارد و در فسحت ساحت این حصنت
سایر قلاع را از زمانه بدحساب نامهای پایدار الحصار رفعت اثار در مغرب
رویه قلعه و بهار واقع است بر بالای کوهی راسخ الاساس یافته که و اکروهی از طرف
دامان کوه سایزده پادشاهی است و محیط قلعه راسخ قریب ... کروه
از ارتفاع عرش اگر جا یابیم کرده و کوهچه مذکور بکوهستان کلان ممتد که به مقابله
منتهی می‌شود پیوسته است و چار دیواری در نهایت استحکام و متانت از سنگ
و صاروج بر اطراف آن کشیده مشتمل بر چار ده دروازه و نزدیک یازده دروازه
های معمور در آن حصار واقع است و در میولد از آن جمله چار دروازه مفتوح
و باقی مسدود بوده و در آن قلعه سه چشمه های جاری اتفاق افتاده که آب یکی
از آنها قریب به آشنا باشد و سه تا ل چشمه چرمها و دیگر جر فراز آن قلعه
واقع است که پیوسته از آب سرشار است و از الجمله بالذت و فسحت
آن به نیم کروه میکشد و در آن حصار کشت کار بسیار می‌شود از زراعت
آن زراعت چندان غله حاصل می‌شود که در وقت محاصره و بیکاری محصوران
را کفایت کند و هم در درون حصار مرغزار و علف زار بسیار بیشتر گروهی اب
سالهای انجا را بجز اگاه بیرون احتیاجی نیست و از هیچ جانب سرکوبی
ندارد و دیگر از سمتی که بکوه کلان متصل است موضع القتال انزاشیر فانا
افغان برده و از عدم مساعده روزگار فرصت سپردن الکار و دوار نیافته

و مبارکباد فتح بمسامع علیه حضرت پادشاهی رسانیده موقع تحسین و مورد استحسان
گشتند مجملاً چون ابراهیم خان بنگاله آمده جهان بنگاله بعد از هواخواهان گشته با
سپاه او در عرصه بنیاد و در آن کشور که از آن جا را مردم موروثی فرو گرفته اند از مینه
از تغلب بنگالیان بر ممالک محروسه پادشاهی رجوع و با خیل بنگ روی ولایات
متعلقه پادشاهی دست اندازی کنند صلاح وقت در آن دیدند که با عقل
بنگ را محفوظ و در رشته بنجا قلعه آن بر دارند [illegible] این عزیمت
صاحب ما بجمیع را با آب آفتاب شعاع را درجه کمال ارتفاع داده از راه خشکی
به دولت و سعادت متوجه آن فتح و نصرت متوجه شدند و بعد از رسیدن
آنجا و بلاد ملازمت نمودن احمد بیگ خان فرزند خان جهان بکار او به و با تعهد قبل
بقید ضبط در آورده و از امیر خان را قسم داده بصاحب صوبگی بنگاله
سرافرازی فرموده بدو دادن و دختر او را با پسر شاه نواز خان همراه گرفته
متوجه اله آباد شدند در اوائل بیست ماه ذو الحجه که در آن ولا در عالم
سلطان پرویز متعلق بود شده و از آنجا [illegible] جونپور و اله آباد
بعضی فرمودند اگر جاگیرداران و منصبداران الغنوس آمده ملازمت
نمودند و در اثنای راه بخاطر مبارک رسید که قلعه رهتاس بجهت پناهگاه
و سبب بنگاه اسباب و اثاث سلطنت که ... بعضی از فرزندان
گلی است ابد الصلاح دولت اقرب است از آنجا که ابد اقبال است مبارک
قلعه دار آنجا برآورده خاطر از شرف مطلع گشته فی الساعه ملازمت
شتافته قلعه را تسلیم اولیای دولت نمود و خود نیز در سلک بندهای
درگاه انتظام یافت المنه لله آن حضرت جمیع اهل محل را از آن جمعیت
خود به دولت و سعادت رایات ... السمت ...

بعد از الحاق باسپ و فاق باتفاق متوجه پیشه عنبر شدند ابراهیم خان با هجده هزار سوار از راسته
و فیلان جنگی به سمت برابر پیش رو داده از عقب ایلغار بسوی هواخواهان دولت
شاه جهانی پیوند ازین بیشتر دریا خان که هراول موکب اقبال بود خود را با جمعیت کمکی
به هراول ابراهیم خان رسانیده بتردد و جو درآمد و در حمله هراول او را از جنگ داده
برفوج جرانغار رو قضا را درین اثنا از آنجا که مقتضای قدرت است کمتر از کتابت
اهل صوبه برابر سپاهیان که نگارگذار خواجه صابر و علی خان ترتیب سمت تعقیب
داشت مردو برو رو نشد بخشت محمد خان مهمند که لختی از هراول در و دست افتاده
بود با ایشان بدستیاری درآمده بعد از مالش بسیار دنبال ایشان با بیعادتی
از سپاهیان و جولیشان بر در راه ولی نعمت خود جان داده نیکنامی اندوخت
نیکو سرانجامی سپاهیان است در برابر گرفت و احداد خان خلف او نیز زخمهای
کاری خورده بیهوش بر خاک حسره افتاد و درین حال فیل خان فیروز جنگ از جا
درآمده بر قلب ابراهیم خان تاخت و دلیران طرفین با یکدیگر درآمیخته بهم درآویختند
و بهم بالاده چون یکدیگر چوبی تقدیر بر خاک ریختند و از جمله یکه تازان عساکر
شاهی و او بهادر داد داده کارستانی بر روی کار آورده و در عین گرمی هنگامه
مصاف و ستیز عبدالله خان که بحسب اتفاق با ابراهیم خان
برخورد او را پی سر ساخته بود انگشتر آن سردار را بجهت نشان نیز و
خان فیروز جنگ آورده مقارن آن سپاهی دیگر سر آن باریاب
عبدالله خان انداخت و جمیع سر افواج لشکر بیجاپور از سپاهی شکست یافته
رو گردان شدند و عساکر شاهی بعد از اقامت مراسم تعاقب و اسیر و قتل بسیار
به تعاقب سیف افتا الفا نموده طریق معاودت پیمودند و سر آن
سردار مردار نیزه کرده مظفر و منصور بملازمت السروز رفعت کشور شتافتند

محمد خان معتمد را با سفید پران کار دیده برچیده تا بین خود از لشکر سپید
امیر برگزیده با همراه سر سپاه از کینه اندیشه از اتفاق قاریه حسینه درین وقت
ابراهیم خان از ضعیفی اکابر [illegible] یافته اسیر عجب باد و سحاب بکند از آن ارسلان بخت
با جمیع نواره سر راه سد و بست [illegible] فی الحال سفینه های جار رکابه را غرق کرده
نمود چون زور و غلیم با جمهور [illegible] که بر دریای کلان کنگ می بودند و میان [illegible] دو دریا
[illegible] بود احمد بیگ خان خویش [illegible] در این حال
که او با دلیران [illegible] اقبال مقابل [illegible] با وجود [illegible] بهادران [illegible]
نموده [illegible] مقاومت نیاورده رو
براه فرار نهاد و ابراهیم خان از [illegible] فرار [illegible] شکسته شده فی الحال از دریا
عبور نمود و دریا خان را [illegible] اطراف [illegible] حصار دیگر
[illegible] نواره که در [illegible] بهادران [illegible]
[illegible] چون دریا خان [illegible] شده بودند [illegible]
[illegible] دست و [illegible] دل نهاد [illegible]
و دل بر کار [illegible] راه [illegible] اقبال [illegible] در این حال
عبد الله خان بهادر که در مقام [illegible]
بر [illegible] خانه [illegible] ملازم [illegible] میان [illegible]
گذشته [illegible] بالا [illegible]
[illegible] گرفته [illegible] معتقد [illegible]
آورده [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] خان [illegible] خان از [illegible]
[illegible] همراهان [illegible] استقبال نموده [illegible]

۱۹

بحصار رسانیدند و تشریح و باره و رانپی نمودند ... بنا شکسته و ابتر آتش در داده
برای از و بود و برجی عظیم را بتوپ را انداختند ... بیت از این راه جاده فتح حصار
حسب المدعا بر روی هواخواهان گشادند یورش نمودند و درونیان بمقام
مدافعه و ممانعه در آمده بر سر رخنه پیکار بجان و مال و عرض افشردند
و نوبتی از طرفین کارزار عظیم دست داده بسی سر و سرداران بکار رسیده تا آن
دیوار شهر بدست در آمد جمعی کثیر داد دلیری داده نام نیک در عوض جان خریدند
چنانچه از هواخواهان عابد خان و رحیم خان آقاسی بیقاول و حسن بیک ... و
و سید عبدالسلام بارهه و چندین نامدار دیگر جان نثار گشتند و از منجنیقیان
جمعی کثیر مجروح و قتیل شدند از نامداران افغان میرک ... که بقصد ... دکور ...
انبوه از هم ... تیغ آبدار بهادران جوهر را آب افکنده و رخت بقا بآب
فنا داده ندر از صواب ... آن شیر عالم آرای فروغ بقصور ساخت ارسال
افواج بر سر ابراهیم خان آبند و خشته بتقسیم این عزیمت را راسخ نمود چنانکه فوجی
آراسته و پیراسته بسرداری عبدالله خان بهادر فیروز جنگ و همراهی ... و
محمد طالب بکار آموزان بهادر و ... ابراهیم و دریا خان و بهادر خان روهیله
و علیخان ترین و دلاور خان ... و کریم داد خان ... اسد و شیر بهادر
و دیگر امرا و ارباب مناصب و الا به ... تعیین شدند بنابر آنکه ابراهیم خان
جمع کشتیها را تا ... برده و عبور از آن بیرون کشتی امکان نداشت
خان ... تا حاجی پور بالا در ... رود و بار را گرفته مرحله نوردد و در پای شد که ... نماید
... تا کنار ... کشتی بدست افتد قضا را اندیشه ... در رست
بلندی گشته چهار منزل کشتی بتصرف در آوردند و آن خان کارطلب بعد از
عبور مطلب ... توقف ننموده ... دریا خان و بهادر خان و کریم داد خان

عنایت ایشان تمام او مسارزو [illegible] اکثر داری بجست تقدیر زمانه و سرنوشت آسمانی

انجه لایق بحال این دولت [illegible] ازاو جو از کثرت عده [illegible] جلوه گر شد و اهل

گردنکشی روزگار و سیر لیل و نهار گردد رهادران لشکر اسلام بدین سمت اتفاق

افتاد و اگرچه در نظر همت ما [illegible] این ملک چندان [illegible] مهمی نیست

و مطلب از فتح قلعه هرات است لیکن چون این سرزمین در پیش پا افتاده و سر راه

نمیتوان گذشت و گذاشت اگر او را اراده آمدن در درگاه و درشته باشد

دست بعرض التزام زده از جان و مال مأیوس نگردد تا ماه در شعبه [illegible] خاطر

روانه درگاه شود و اگر توقف صلاح وقت میداند از ملکی که جا بسند افتند

[illegible] شعبه [illegible] الحال زندگانی نماید ابراهیم خان در جواب [illegible] در شب

گ بندگان حضرت این ملک نیز بعلام خود سپرده اند [illegible] و این ملک تا خان

دارم [illegible] بهای عزیز گذشته معلوم [illegible] از حیات [illegible] محصول الکمیت [illegible] مانده

بجز این ارزو دار باقیا در دل نیست که حقوق تربیت اولیای عالم چون [illegible] اشرف

بعد از یاس [illegible] صلاح بنزیر آن خان معامله با ما هم بجنگ قرار گرفت لاجرم [illegible]

انبوه از سوار و پیاده کار ازموده [illegible] از سرداران [illegible] خان قلعه

خان خانان با همراهی سید مظفر و سید جعفر و خواجه قاسم [illegible] معتقد [illegible]

تا نزد محاصره مقرر فرمودند و سرداران [illegible] و سایر سرداران سپاه [illegible]

کار فرموده بعد از وصول معتمد اطراف آن دیوار [illegible] تا به سر [illegible]

ساخته [illegible] اطاعت نامه دادند و چون [illegible] استحکام [illegible] دیوار

استوار [illegible] که مجلس [illegible] [illegible]

دباره دو دیوار [illegible] توان یافت [illegible]

[illegible] مجلس [illegible]

خان کلیجائی در آن شب با ایشان بجا آوردند چون موکب سعادت از آنجا متوجه اردبیل شد
رجا با از رسایل دریای شور و جنگلهای و شاه از رکدار عبور نموده بعد از طی مراحل
سر حد آن ولایت در آمدند افواج ... هر گنگ گرشمین حکام القصوبه
علیم سراوقات حصین و بیت کردیده دقیقی از آنجا بار آورده نموده صوب کماله
هالست فرمودند احمد بیک خان حاکم لنکران ... کوچ سرراه بر عبور جیل افغال
رفت می بود ... و او نیز شکست عظیم خورده بطریقی بجاولی تا کنار ... یالیم
تنها چاسد شده بحال تباه و در روز سیاه چو دا ابراهیم خان بیوست ولایت ...
ماندند بنابر آنکه امیدواران و عموم احببی وران سر زمین ... که ... انتظار
انقلاب روزی در آرند تا جا و ولایت را با والیان ولایت سپرده خبر مژده فتح و ظفر بسوی مقصد
راهی شدند ابراهیم خان از شنیدن خبر ... بی توقف تا الان ... امر و اسباب
کارزار از توارزه و لشکر بیشمار و فیلدن ... و دیگر سار مخارج جهانگیر موجود
بدین که روانه با بر بکر که سابقا بر افغان بر احمد اشتهار ... سمند ... را
بر تکیه دست گذاشته از سر دخل آن در گذشت حصول مقصود ... اکبر
گروهی اکبر بکر دا واقعه است بنابر آنکه بر ساحل دریای اساس ... رفته
مردم توارزه وا او رفته بر رفق خوراک ... و میرسید بنگاه لشکر و ...
و هم راهان قرار داده و بحث با خود بکوید ستان در آمد ... اجال و اثقال
سپاه را و برجا و دیوار حصین استوار گذاشته چندی ... آن یا بر دوست
وجود با ساحل مردم از ... گذشته ... چهار جانه ... بوا حمیه
گروه آنجا بیش ... از قدوم سپاه نصرت
نسگاه ... ابواب ... سعادت
عالم آشوب ... آنچه ظاهر شد که ابراهیم خان ... از رو

با والده و عیال پناه فرار بسر کرد و شاه والا جاه بعد از شنیدن این خبر سید جعفر
خان قلی نوکران معتمد خود را به دنبال او فرستاده امر فرمودند که اگر زنده بدست
آمده بهتر والا سرش ببارند همین فرستادها با آن مفسد را رباب ابواب
سلطنت رسیده هر چند ترغیبات و تهدیدات هم و امید بخشی سخن بروز آوردند و التفات نماند
و عورات را به پناه جنگل در آورده و خود مردانه بجنگ ایستاده و قصد او بر بستن
نمود و داد جدال و قتال داده و جمعی کثیر را با خان ذوالفقار مکان داد و بینی
بیسلی خبر سید جعفر با چندی دیگر زخمها برداشته از کار بدم
تیغ شعله افروز و نوک ناوک دلدوز چون او و همراهانش بر خاک هلاک ریخته
سرش بریده بحضور عالی آوردند چون از نزدیکی ها بود مصحوب ... افضل خان
بازوبند لعل برای عادل خان و قبضه شمشیر مرصع بجهت عنبر فرستاده و در
همراه ... بودند افضل خان در بیجاپور از شنیدن این خبر بحال تباه و در
سپاه فتح و فیروزی و عزیمت معاودت نموده همانجا بودن خود قرار داد
و مهابت خان بر بعضی مطلع گشته اند که در مقدس ... یقینه با مرضیه ... تعفد
و دلجوئی بسیار ... نوشته از راه مزید استمالت طلب حضور نموده او
بدست او نیز آن مکتوب از بیجاپور روانه شده نور کاه عالم پناه و آید الفقیه
در اثنای توقف شاه بلند اقبال در بیجاپور سلطان محمد قطب الملک ارادت
سعادت منشی ... و حسن خدمت نزدیک ساختن بحشمت
از راه تقدیم وظایف ضیافت و مهمانداری و ارسال نزل و ارادت ...
امثال این مقام است و معتمدی را با سازی که ارتبند ... لایق ...
و جنس ... فرستاده و مزید المبارز و فاق نمود و ... شهاب
... تا در مقام خدمتگاری و دعا ... در آمده ...
ادا

مردم سوار از دست او تنگ شده بودند لاجرم برامد [illegible] ستمان این رای صواب آیت

[illegible] دیگر بار [illegible] دوم ماه [illegible] معذره جهت [illegible] شب بیست و پنجم ۲۰ ذی قعده سنه [illegible] هزار

و [illegible] اسب [illegible] گذشته بجانب دکن رو [illegible] شده در [illegible] ماه [illegible] و [illegible] جمعی کثیر از بندگان

پادشاهی و [illegible] کام و ناکام جدایی اختیار نموده از همراهی باز ماندند و چون

[illegible] داور و احترام بانطرف بود بنابر ضرورت چند منزل همراهی نموده بفاصله

یک منزل از عقب می‌رفتند و اسباب [illegible] این اضطراب در راه [illegible]

می‌نمودند و چون معلوم شد که [illegible] همراهی نخواهند کرد و در وقت کار

دیگران را هم از راه برده حرکت ناپسندیده بمیان خواهند آورد [illegible] ازحضرت

نموده فیلان گران بار را با جمال و اثقال در قلعه ماهور با [illegible] احترام سپرده

روانه [illegible] شدند و سلطان [illegible] و مهابت خان [illegible] کرده تعاقب

نموده مراجعت به برهانپور [illegible] فرموده‌اند و آن حضرت از راه قلعه ماهور به حد

تلنگانه که داخل ملک نظام الملک است درآمده متوجه [illegible] شدند نورجهان بیگم

[illegible] خبر شنیده با ابراهیم خان فتح جنگ که صاحب صوبه بنگاله بود نوشت

[illegible] که رو دهد حسب الامکان کوشش نماید تا معامله [illegible] لاجرم این معامله

[illegible] از کار [illegible] گرفته [illegible] روزگار [illegible]

[illegible] سبحان [illegible] بمقام اقامت [illegible]

[illegible] مبالغه [illegible] خان [illegible] زاده

[illegible] زیاده [illegible] کشته [illegible] طریق [illegible] دست

[illegible] به بند و [illegible] کار [illegible] شد [illegible]

[illegible] پروانه [illegible] شعله جان سوز [illegible] چون [illegible] محلی [illegible]

[illegible] اقبال شد و [illegible] راه و [illegible] الله فضل [illegible]

بعد ازین شاه بلند اقبال خان بزرگ را اندرون محل طلبیده و از دلجوئی زیاده از
حد [illegible] ظاهر ساختند که چون [illegible] درین وقت جز [illegible] کار دیگر [illegible] میکند
نامتناهی [illegible] و مدد کاری دیگر [illegible] از شما توقع ها داریم و مساعدت زیاده
از آنچه گفت داریم اگر هم معتقد [illegible] مردی و اقبال حفظ ناموس و عزت این
دولت ابد مدت همت گماشته کاری نمایید که معامله بحالت اصلی گراید هر آینه سالها
دراز ممنون دولتخواهی و اخلاص در رشته شما خواهیم بود بعد از این گفت گوی
روابط عهد و پیمان بسوگند مصحف مجید مستحکم نموده صلح روانه آب [illegible] ساختند
و مقرر نمودند که این طرف آب [illegible] و بنام [illegible] صلح در [illegible] نماید اتفاقا
پس از رسیدن خان خانان [illegible] جمعی از دلاوران لشکر پادشاهی [illegible]
شاهی را خاص [illegible] از گذر غیر متعارف گذشتند و دیگر لشکریان نیز از تعاقب
اینها سر کرده و از آب عبور نمودند [illegible] از [illegible] این حال [illegible]
[illegible] و قطع نظر از [illegible] کرده [illegible] بسوی برهانپور آورد
درین وقت خان خانان از نیرنگی اقبال گرفتار شدند حیرت گشته درمانده
کار خود شد و از رسیدن نوشته [illegible] سلطان مراد [illegible] و علاوه
وعید و دلالت [illegible] دلجوئی بسیار و پیغام گذاران حیرت زمان
[illegible] اختیار از جا در آمد و [illegible] پس [illegible] خان خانان
رفته سلطان مراد میرزا را دید [illegible] از استماع عبور [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] سلطان مراد میرزا از روی [illegible] معامله [illegible]
[illegible] قرار داده [illegible]
[illegible]

... جنگ نمود و سامان نتوانست ...
و دیگر فرزندان بتفصیل دولتخانه نظر بندست ۶۹ هم اورا با دارا ب
برادر الحیوة صورت الحال مشاهده نمود ۱۸ رسید و فاسد که برادر خود ز
بمهابت خان که در جواب مکتوب راجه خان بهمین دستور یکی از بندهای پو
نموده بود آورده که از بنده از نسبت و مبالغه و تحریص ابدان
بسته محبوس ساختند و چون ارزو در اطراف خان مالش بتاراج داده اورا ببر
و سامان توپ و ... نزدیک قلعه اسیر که در استحکام و متانت و ارتفاع
در نهایت تنگی و تاریکی و جسمهای چار در نظر خود بر زمین نیارد و در راه برامد نیشی
نام ملازم سرکار رعیت چنانکه زاید بسر راه بر رستم میتوانند رفت رسیدند میرلقا
لد میرجمال الدین منشور والا مشتمل بر نهایت تحوف و امید بنام میرحسام الدین
برای استقبال حسین الحوالدار ازینجا فرستاده تاکید نمودند که بمجرد آمدن میرمذکو
درست بی منشور دیگر بیاللد رفتن بگذارد اتفاقا میر ارسعادت مندی و اخلاص
شاه را دید مبالغه و مضایقه قلعه را بشرعا سپرده خود با ان فرزند فرمودانده و خدمت
سرافرازی یافت و بمنصب چهار هزاری ذات و سوار و علم و نقاره و خطاب مرتضی خانی
حصار متانت روز دیگر با خان خانان و دارا ب خان و سایر اولاد و بیاللد
روز خاطر از آثار برآمده عمورات و اسباب زیاد دید و از انجا گذشته
سر برافراختند سرانجام او و قلعه و مصالح قلعه داری پرداخته کوبال کور رابنگاه
خان و دیگر رفتن بیاللد محض از برای آن بود که خان خانان را و
رتن ها ده فرزندان محبوس سازند چون راز برکه با خود برابر نبود
بسایر را که سپاهی قرار داده صاحب الوکست درمیان
خان خانان حرف صلح مذکور ساختند مهابت خان در محاورات
معتمد است با او نباید اینجمعی اهله علمت کور بست

از دو رجا ره کری در آمده بخوبیت افسون چند دلها رنجیده نموده بنا
بطریق نامه و پیغام قزلباش ... ملوک و جابلوس ... امرا از اطراف
اعلام میکرد و اینها اسم سر رشته عقد و عهد و پیمان لنقض ... پایان
تمام زاده و منظور نیست و قابو بوده که دلیران و مهوران در میدان
مصاف صف کشیده بیگانه گیر دار را از طرفین گرم بازار ساختند ...
بمقتضای مقام و در بند جنگ دو بام افتاده از راه ... در عرصه ...
تیز و دوی یا ختند بخشت برق انداز خان اردی سرکار پادشاهی انتظام
فرزند ... احضرت پیاپیه ادارت ... رسیده با کس ... و حق
تنگ ... ورق اندازان خود را بلشکر سلطان بهرور رسانیدند بعد آن
برستم خان از نوکران عمده مرغیت کرده ... محمد مراد ... دیگره
... سیدرنگ بران گشته با فواج پادشاهی بوسنده شاه والا جاه
از ... بجز از جمیع ... پادشاهی و شاهی ... اعتماد شده ...
... طلبیده ... در این وقت ...
گزید و بلشکر پادشاهی بوسنده شاه بلند اقبال تمام ...
کشیده و کنگرها را ... در استحکام ...
... و ...
... محمد تقی ... خان ...
... شاه بلند اقبال ... در ... ان
مکتوب ... مرقوم بود ...
... از ...
... آورده ...

الیون

واینمعنی باعث حیرت و دهشت دو فرقه دلیر و جوانب انبوه مردم گشته سران لشکر جهانگیری
خوار شدند که مدت را نو عیار عظمت شما ز که یکبارگاه از اینجا بمقتضای
رنگ امیزیهای اقتدار بی زوال و نیرنگ سازیهای تابنده شمامت قضا را
چنین برام ... ازپای در آورد و داراب خان باوجود کمال وسعت
دستگاه و کثرت لشکر و ساز کارزار بر طبق اشاره خان خانان دست
از قتال و جدال مردم پادشاهی بازبرداشته و دیده و دانسته عنان انصراف
بعطاف داده دیگر سران و سرداران نیز با وجود غلبه محافظت
خویشتن نموده امید بسته را گسسته و از روی ناچار کار سررشته پیمان و وفا
در استین در زدیده و آن والاجاه و با بهادر و این کوتاهی نیز و پیچیده از رشته
تارزوی شاه بلند اقبال عنان باز کشیده و آن والاجاه بمقتضای مصلحت
وقت محافظت خویشتن در جنب انسته با خان خانان و دیگر سران
متوجه برهان پور شدند و لشکر پادشاهی بسرداری سلطان پرویز
و اتالیقی مهابت خان در همان گرمی عنان تعاقب سبک و رکاب سبک
گران از دنبال جلوریز شتافتند و چون بحوالی شهر برهانپور رسیدند و ...
عالیات گشت همین روز از صدر نواب قدسی القاب ... از
شاهزاده والاقدر شرف ورود بعالم شهود ... قبل از آنکه میانه
آن والاگهر نامی ... گروه انجمن ... شد مجملا از آنجا بعزم برهانپور
نشسته ماه مذکور کوچ نموده با بیست هزار سوار و سیصد فیل جنگی و توپخانه
عظیم بعزم رزم سلطان پرویز که پذیره گرده می آیند متوجه شدند و داراب خان
هم بسرم ... و دیگر مردم کارآمدنی خود را پیش روانه ساخته از عقب خود
باتفاق خان خانان روبعرصه پیکار نهادند چون مهابت خان ... از

یکبارهٔ صریح حقیقت نفاق او بوضوح رسانیدند آنحضرت زیاده از توقع
او عنایت و مهربانی مبذول میداشتند در باب بغایت دوربینی منع نمودند چون شاه
بلند اقبال بنابر کثرت مردم از راه کنار دریا طی مسافت نمودند آن حضرت به
تیز راه دریا متوجه شده ترتیب افواج از هراول و جرانغار و برانغار و بهمین
و طرح چنداول بدستور لایق فرمودند و ازین طرف شاه بلند اقبال بیست و
هفت هزار سوار از تشان دیده بنابر عزم حضور با خان خانان از راه زر
خانی تا فتحپور دست جیب متوجه شدند در راه بکرماجیت با داراب خان
پسر خان خانان و بسیاری از امرای پادشاهی از تغیینات تا بی و احداد
که تغییر آن طوریا فرزند و از نوکران خود را هم بیم و رستم خان و بیرم بیگ
فوج قرار داده بظاهر سرداری را با مرد داراب خان نموده روز برون لشکر
پادشاهی تعیین فرمودند روز چهارشنبه نهم جمادی الثانیه سنه ۱۰۳۲ با بنگاله
و قشون را افواج پادشاهی و شاهی بهم رسیده جابجا توزک و ترتیب مقرر سواره
الشاده منتظر رزم گشتند و توپخانه را از هر دو طرف پیش و دفع آتش داده
هنگام مصاف در رزم را گرم ساختند و سخت کوشانی سرکشی از ارباب
لشکریان تیرها هر دو جانب سواران کوس را کور در جنگ رعد شعله
سرکش مانند آتش کین علم نمودند آنحضرت بجهت مزید تفقد خاطر و رعایت
جانب عبدالله خان ترکش خاصه خود فرستاده اظهار تردد و جانفشانی
که لازمهٔ اینمقام بود بمیان آوردند خان حق ناشناس الطاف
و مراحم عمیم حضرت خلافت مرتبت را بنظر حقیقت ... در پیاده
و بهمه جهت قطع نظر از حقوق پادشاهانه نموده ... بود ... سید
بکنار آن معرکه بر دار ... انگیخته با فوج خود به اعراض از ...

این همه موارد در رنجش خاطر مبارک باشد راه نموده خاصه در موقع تجارت که
نصدر از وی و بوده ایمان صحیح شده تقدیم خدمات شایسته و بکار نیز در خاطر خیر اندیشی
دارد و متعجب است که بی صدور شایبه تقصیر همه این مایه کم توجهی و علت این مایه
بی سرگرانی در واقع چه باشد خصوص تغیر خدمات چاکران رضا جو نموده با آن قسم
تاخلقی دادن چون افضل خان از شرف لباطبوس سرداری یافته جلادت مطلب
بعرض رسانید اصلا تفیتی پدید نیامد و تلقی و تدارک ایمنی مطلقا صورت نبست
بجا دستور رجا ایستاده بنیت معصوم مراجعت نمود حقیقت معامله تبار که بر زبان حقایق
مزار شاه بلند اقبال ظهور یافته بود اکنون که کارزار کارساز نامه و پیغام گذشته
لازم قرار داد که صحبه بعضی از ملازمت والدوالد دستور استیفا و یا دم
حقیقت معامله را خاطرنشان و دلنشین آنحضرت سازند مبادا بر عزیمت تلافی
تجلیه حرم آراسته با افواج منصوره کوی بکوی متوجه دربار حضا نموده گشتند حضرت
خلافت مرتبت از استماع این خبر بنهایت متغیر و متاثر شده بحکم عساکر
بقصد مقابله نمودند و از لاهور بسرعت تمام متوجه شده و چون از دار الملک
دهلی گذشتند و بعد از تدبیر امور و ترتیب افواج بصوابدید فیما بین خانان
مفوض نموده همراه سپاه ظفر دستگاه بعهده عبدالله خان مقرر گرفته
و جوانان کار طلب کار دیده و سپاه مصاف آزموده را در فوج خاص کور نمکین
نموده خدمت رسانیدن اخبار و ضبط سوانح و طریق میر با و فربودند غافل از ین
آوازه اقبال بلند اقبال نمودن هندوستان شده خبرها را راست و دروغ
بعلم آورده از نظر شرف میگذرانید و اکثر از بندهای دربار اخلاص را باهم موافق
اختیار نموده ساخته از پا در آرد و لیکن حضرت خلافت مرتبت بعقیده بسیار سعی
و ازجا نرفته تمکین عزت بر نیاوردند و با آنکه بعضی از دولت خواهان

دارونیا و نیرو و قوت او نمود و حقیقت محالفت شاه بلند اقبال خاقان نشان
حضرت خلافت مرتبت که چون سر کردن اهم قندهار بار ارکه دیده و
رجوع به سنت کرین از کلی که از اعتنا والدولت ماننده بود متعهد قندهار
سر انجام اهم قندهار و بحیر جنگ رفته از مقصدی پیشرفت اینکار دشوار آمد
مرزا رستم صفوی که سابقا حکومت قندهار و توابع آن الکه از مدتها از برادر پیشین
بود و ماهیت وان املاک سته با بالیقی متورسا خسته بنو فتانه تقریر ولیدیر
خاطر نشان نموده و امر سعر خاکبر سایر محال هندوستان که در تصرف کماشتگان
شاه بلند اقبال بود گنانیده بخواه طلب شهریار رسید در راه گفت می گوشید
دولت خواهان در بین باب رسید و ساخته کار بجا رسانید که مرشد الاسلام
و کسی را آنحضرت که اکنون بخطاب ایلچی و منصب بجز از دوازده
و سوار سرافراز است از اندورفت دربار ممنوع شده حقیقت محال دوشت
بخدمت آنحضرت یافت چون مبارزه عنایت گفت می کرد و حقیقت بحری
برانگیخته شد که از زیع رو القت و مروت صلح و صفا از او میانه راه نمایند و
و چندی از بندها سیر او طلب یکی از امرا ما مردود شده از صفویه دارا ان
نیز بحضور ملک فرخی دهند استماع خبر این مقید باشد و حقیقت امیر باعث کدورت
خاطر انور اشرف گردید اقتضای خان را امر نمودند که به سفید ایلچی ربه ربار
پیوسته و قایع حقیقت معامله را از نیابت ملازم در وقتی مناسب
بموقف اقدس رسانید که این هر زند فرزند شاه شاه که همواره و هند و کشیدن
مقام اقامت رسم آنحضرت بوده
دور اکنون که بران سر او توجه آنحضرت
و سر است ام ایدک نایه که اللهم

تسلیم خدمت تسخیر قندهار فرموده جاگیر در میان دوآب و آنچه خود از شاه بلند اق
تنخواه او ... دو بند و بخشیدن او رون لشکر آوردن سر و کار سر او ولدان شدید ...
حکم فرموده بود چون صوبه مالوه و احمدآباد دکن بجاگیر او تنخواه شده از اینجا ...
تحویل قائم مقام حضور قرار داده اراده آمدن حضور کند و بندهای که در سیاق دکن ...
نموده روانه حضور سازد و بعد از ضبط احوال خود نموده از فرموده در نگذرد ...
[illegible] شاه بلند اقبال [illegible] ...
[illegible] پس حضرت جلال [illegible] مرتبت [illegible] باراده [illegible]
دوار کار و بار کار بر خواهش طبع خویش نهاده بمقتضای قضای ماضی که در عهد
مشعور [illegible] بطغرای غرای منشیان دار الدنیا رفعل الله ما یشاء رسیده و برسخط
ما ضی و بر دلواکلی تقدیر از جام حق القلم بما هو کائن متوقع وقوع و بحکم ما یرید موسوم گردید
این ایام را همت داشت چنانچه سلطان شهریار بن فرزند حضرت خلافت مرتبت را
نامزد سلطنت نماید و با وجود جبین سعادت منش که از پیشانی استحقاق خلافت
علی الاطلاق بر بالای دولت آرای او چسبان و جبیت آمده چنان ناقابلی را برای اورنگ
جاویدی خلافت جا دهد و بیان حقیقت این واقع از قرار واقع آنست که چون حکم
سلطنت که عنقریب جهانگیر جهانگشا بنا بر اشتداد عارضه دیرینه اورنگ
سلطنت را خیرباد وداع گفته و افسر سروری را بتارک والا حضرت شاه بلند اقبال
شایسته پذیرفته با وجود مسعود آنحضرت این اطلاق عنان تصرف در امور نخواهد
[illegible] معامله با شهریار بسر نخواهد شد چون دختر که از شیر افکن ترکمان در بیت
[illegible] و در و واج او بود بهر آینه بسبب این نسبت داماد موجب ارد یاد اقتدار و علت
[illegible] و استقرار او خواهد شد الغرض چون جمیع از همه مراتب بو رسیده باشید
دولت آنحضرت را ضعف بهم و سعی در تمشیت [illegible]

اکنون متوجه شده و گذشت و دویم از دهم بیست ماه سال پنجم جلوس همایون در قلعه
قلعه مذکور رسید و چون عساکر منصوره درین ایام از سرانجام مهام دکن پرداخته
و در موسم برسات از زمین مالوه عبور متعذر است حسب الامر معلی
در ... چند روزی دیده آنجا توقف نمود که چون ایام بارش منقضی گردد توجه
عالی و نهضت رایات اقبال بی زوال پادشاهی به اعلی سمت شود و چون آن مهم عمده فتح
... قندهار ... این اخبار مسموع شد ... از ملتان تا قندهار از قرب سیصد کروه است
و در مراحل آن سرزمین غله بجهت خوراک لشکر و اقبال بهم نمی رسد جا بجا ذخیره
این قسم لشکر کلان که بهمراه شاه عباس پادشاهی ... مصاف دیده
که اکثر با عساکر روم و ازبک روبرو شده غلبه نموده به نیروی آن غالب توان آمد
... سرانجام ... ذخیره بانجام تمام چنانچه باید و شاید باید نمود الحال حکم
از مصلحت اندیشی ... صوبه پنجاب و ملتان و کابل که بر سمت قندهار است حاکم
این ... عنایت شود ... بخدمت سایر ... و ... پورش
... نماید و ... خزانه ... که ... لشکر عظیم و فا کند
سرانجام باید فرمود و بمقتضای آنکه لشکر ... و ... و امید ...
کمال می باید ... در وقت ... و اگر ... مناسبت
و ... ذخیره و ... این ... بقبضه اقتدار و اختیار این
دولت ... و ... دولت ... و وقت است می نماید
چون مضمون عرضداشت ... و نور ... حقیقت
مطلب ... یافته هر یک از این ... در وقت ... بعرض ...
مبالغه در ... این امور ... این ... بجا آورد
... اقدس ... شده ... را ...

درین ایام مساعی جمیله گرامی آن فرزند سعادتمند
وکن ... انوار حسبیت کارگر دیده ... الحمد خاطر ازو
باعث آن ... قرة العین اعیان خلافت ... ولت بردست
از زبان پور لقرخی و فیروز متوجه شدند ... الحال ...
در یکی ازین دو موضع بگذارند و ... گوهر ...
طوائف را اعتبار نیکو ... از لقای بخشنده ... وقت سفر ...
لوم معتقد از روی حقیقت معامله از انوار ... کومکیان ...
خاطر انور پرتو افکند دوست اوبرقو ... والد حضرت خلافت
از اشرف ساعات ... از زبان پور ... روانه شدن در روز ...
در بیست پنجم ... راه ... افغان ...
با مجموع ... دنیاداران ... عبدالله ... قاضی عبدالعزیز ...
معتقد ... افواج ... خان ... بالکنات ...
مقتضی المرام ... دستور یافته بود
کوید ... بیستر ... هنگامی که ...
... الدکنیان ... حضرت ... سعادت ...
مرور ... حواب ... فرمان عالیشان ... رسیدن
مضمون ... آنکه ... ستوده ...
... بوسته در حصول مراد ... اطاعت فرمان
با سر انقیاد ... الحضرت ...
... یافته ... سردار ... جهان ...
الحال ... حسب الامر قضا ... بر سر انجام
... فرمان ...

و باجتماع لشکر پرداخته بخت سلطانی حسین و دراجهانی ساختند بعد از ورود دیوار دولتخانه
برهان پور از سر نو بر نوار بدل حسن نوروزی و پیرایش زیب ظروف و زر آیین
کاخ زیب افروز نوراندود و صفا آمود نموده از حلقه نقره و طلا و زیر صحن سر راز
روی زمین محفل بهشت آیین را برشک فرمای انوار مهر انور و غیرت نیم رنگین حجره
احمر گردانیدند در آمد وقتش بمبلغ زر بخلوع طلبیده شاه نموز ورن بهادر گیاد
فتح و فیروزی او بیاری دولت بغرمت از روزبه شاه بلند اقبال و آنکه چند
درین محرص رو داد و درین ایام که برهان پور از پرتو اقامت موکب مسعود
بهمه جهت مجمع بهجت و سرور و منبع نشاط و سور بود و دکمانس نوج عالی العرب
دار الجلال فتنه بجهت انفرام ازاده مرور و سرانجام و اسباب جنگ در میان
حدود درین اثنا زین العابدین خلف آصف خان جعفر از درگاه گیتی پناه
آمده فرمان عالیشان بدین مضمون رسانیده که شاه عباس دارای ایران
در این اوان با لشکران سنگ بار تسخیر قلعه قندهار آمده چندی در باره
احاطه آن بارو فشرده و مدتی متمادی پا اقامت در رسم نقض و ابزه محاصره
اشتغال نموده روزگاری با برد جدال و قتال از دو رو مردان اشتعال شد
تا آنکه کار بر محصوران بنهایت تنگ شده معاملهم سوار کرانیدند و بنا بر حقوق
مبانی یکجهتی و یگانگی و مبانی صدق خدمت که از دیرباز میان این خانواده
علیه و سلسله صفویه استحکام داشت عبد العزیز خان نقشبندی که حراست
این حصار و ضبط مضافات آن بعهده او بود و تکیه بر همین نموده و از جانب
شاه خاطر جمع کرده از تفنگچی و آذوقه و باروت و سایر سرانجامات
قلعه داری چنانچه بایست نکرده بود و لاجرم عبد العزیز خان از کثرت عسرت و قلت
آذوقه و نرسیدن کومک از در پیکدر و دوری راه قلعه را ناچار سپرده

آتی زاده زمره سایهٔ گشوده‌اند که بوسیله زر ما سر آوری

سعود و سعیقتر قدیمات لشکر شکسته رفته رفته لکار فرمان اعمال

صوبکی و بیت‌ها لوای استقلال بر افراشتند و از نهضت سرکار رفتار و جا

و دولت رسیده حیلهای کمال در مقابل این احوال عالم زاده با فتنه جویی عظیم

بد اقبال نعابیت گرایی منعم طبیعت نوع اللاکهر را نمایه تسلط آنکه با خته

صباو نطایم عالم و سورش او صالح و احوال دارالخلافه اوم بور بر بیا خسته

و نیز هم بجمعی اخوان حسکه عمر جوانی را مخرب کرده‌اند و از خود صاحب بر گرفته

بود راز رجاب بر گزیدگان عنایت جناب برور و کار حسبه و بد تحقیقی

شهریار که همواره بحکم همت بر شرافت کار را معروف و ارشد مهجور است

کیف که میسر آید تا مرو مرتبه خلافت کرد و وعده ملاحظه کوفت آنحضرت در بولد

از سر صیق النفس وقت بیکی کشیده احتمال دریا بند یکی زند یا انحضرت مانده بود

ملاحظه مند شده ارزوه نمودند که پیش از آنکه بعالم بقا تشریف و منزل قدسیان

مقام گزینند بحفظ صلاح وقت کار با خود چنان قرار دادند که بحسب انجام

سالم و دین و دولت باختیار خود گرفته با احوال رسیده سپاهی که ایشان

در میه سپاه وکم بیا با سیاسان در ارتو اجر بر دارند و با اختیار رعوط از حیطه

از بیرون رفته و گرفته به ایران مرتفع گشته خاطر از مواقعات مانب

جمع ساخته و عایله فتنا دیگر از دور حیله دولت محمد تمکین رفع

بعضی از ارباب نفاق را زندانی و برخی انجانیه سازند و بربند

باشند جابی بکار برده و بر دو شهریار بیدار گشته و اساس مقابله و

ساخته ان و و معدوم بار زمره را آماده سایه از میان برداشته

سر انجام نمایید مملکت رزم بر دو ارند لاجرم محفل گلگان اسم دار سیف

عالم مشهود را بروز حادثه محض صورت بست سروران ملک و ملت بر وفق مقتضیات مصلحت وقت
و ناگزیر کار استقلال مطلق سرکاران دولت قرار نیافته در شهود اهل روزگار رسیده است
لاجرم بتجویز صوابدید نیکوکاران دین و دولت سلطان خسرو را که جهانگیر پادشاه
در عالم بحیرت سرابست شاه بلند اقبال اجرا نموده بود بدست سه شنبه ۲۰ ربیع الثانی
سنه ۱۰۳۱ انقلاب چهار مطموره رشیدان نقد اجسام عالم خاک روانه ساختند
و بجهت رفع گفتگوی مردم روز دیگر نعش آن مرحوم را از روی کمال تعظیم و نهایت
تکریم ارکان دولت و اعیان حضرت نیکو کار نیکو و ورود جوانان از میان
شهر برهان پور گذرانیده به باغ نشیمن و در عالم گنج مدفون گردانیدند از حسرت این
این واقعه ناگزیر دلهای عالمی سوخته در پیکر هر یک از آن مظلوم روز و مرد و شهر
مدبر و تمام زنده شد و استماع خبر این سانحه غم اندوز جهانی سوگوار و شکیب گداز
اهل شهر و لشکر و دور آمده مدتها راحت را از دست رفته خراب خاطر بیرون
در گشت و تا آن مرحوم در آن شهر مدفون بود هر شب جمعه عالمی بزیارت
مرقد آن سلطان مغفور شتافته بعد از نقل نعش از آن مکان باله آباد در
هر منزل بدستور شهر صورت مزار ساخته سالها در هر شب جمعه مردم
اطراف و جوانب فراهم آمده اکثر در آن مواضع شب معتکف گردیدند
مطلب از گذرانیدن سلطان خسروانی بود که چون حضرت خلافت مرتبت
در انجام کار و فرجام روزگار چه از علت اعراض امراض مزمنه و چه بسبب
از اتفاقات تناول مغیرات بی پروا و بی طاقت شده مطلقا بسر انجام مهام سلطنت
نمی پرداختند و مدار و کار و مهمات ملکی و مالی این دولت کده بدنیا و
والده برادر نورجهان بیگم بوده حل و عقد مهمات بتجویز خاطر خواه او بود
منسوبان ش قطعا ملاحظه دوربینی و عاقبت اندیشی با نظر دنیا داده

بدرگاه گیتی پناه ارسال داشت و در این مرتبه هم دو لک روپیه با فضل خان بکلا
نمود و قاضی عبدالعزیز موازی صد زنجیر فیل و نه لک روپیه نقد و جنس بحساب بازده لک
ر بسبیل پیشکش [illegible] از قطب الملک گرفته متوجه آستان بوسی شد و همچنین در سنه
هزار و سی هم دوازده لک روپیه از نقد و جنس مشتمل بر چهل زنجیر فیل و راس اسپان
عربی اصیل و جواهر از نظام الملک عنبر گرفته رو بدرگاه جهان پناه نهاد و شاه
بلند اقبال فتحنامه که سر بسر مشتمل بر فتوحات عظیمه و مساعی جمیله بغیرت سلاطین
ماضی و حال تواند بود و عنوان کارنامه ملوک زمان استقبال را شایان باشد
مصحوب حکیم علیم الدین ترتیب کرده بودند خاصه الحضرت که اکنون بخطاب وزیر خان
و منصب پنجهزاری ذات و سوار سرفراز است بخدمت حضرت خلد مرتبت
فرستادند چون این خبر این فتح مبین بدان حضرت رسید بسیار از جا
در آمده لوازم شادی و مبارکبادی بجا آوردند و از روی مرحمت خطاب نامه
نامی در جواب شاه عالم پناه نوشته استحسان و تحسین بسیار و شاباش
و آفرین بسیار در ضمن آن درج فرمودند از سوانح ایام اینکه دروی ترکمانان
بحسب الامر اعلی از برهانپور بجهت شکار فیل بوده سلطانپور رفته بود
شصت و پنج زنجیر فیل از جمله یکصد و پنج زنجیر فیل صید شاه که در قید حبال
مانده بود منظور نظر انور در آمد از سوانح عظیم امروز این سال قضیه ناگزیر شاهزاده
امید بخش است که در روز سه شنبه اول ربیع الثانی سنه ۱۰۳۱ رو نموده انتقال
آن نونهال از این سرا بوستان جاه و جلال ملال افزای خاطر شاه بلند اقبال گشت
همشیره که در ظاهر برهانپور در رفع سمت هر قدر منور را بوالد گوهر [illegible]
ایشان حظ پاک این شاه امروز عالم خاک [illegible] چون نزد سلاطین
اثنای ارو وجود برادران و خویشان که عدم ایشان باعث [illegible] عالم است

راکه تبارستان شمع افروز شبستان خلافت گردید کوکب نور افزای برج سلطنت
خلف رشید ثریا با ثور پیکر نامید بعد از تولد این تسمیه اسم نیکو را از جملهٔ اسامی و
نامی گشت مخلد به نیروی دولت روز افزون پادشاهی محال دکن با وجود آنکه در تحت
تصرف اولیای دولت در آمده و تهاجات بجا بجا بنور اقبال و خاطر از تمشیت قرار
تدبیر یافته بود و جاگیرداران همگی محال معهود را که بسابق بجاگیرداران مقرر بود تصرف
نموده بودند بنابر التماس عنبر مقرر فرموده شد که مبلغ هجده لک روپیه نقد و جنس از آن
ملک بابت ادای آن پیشکش منت التیام گرفته اند بموجب تفصیل نقد و جنس ارسال مال
نمایند عادل خان بیست لک روپیه نظام الملک دوازده لک روپیه قطب الملک
چهارده لک [illegible] بتحصیل مبلغ مذکور حکیم عبدالله [illegible] و عادل خان
دکنی [illegible] نظام الملک عنبر و قاضی عبدالعزیز را بتحصیل قطب الملک
نامزد فرمودند [illegible] از بندگان معین شد [illegible]
پیشکش [illegible] روانه درگاه گردد و چون عادل خان تسلط و تطاول عنبر
[illegible] یافته در ارسال پیشکش تسلیم محال مذکوره تعلل و تهاون ورزید بموقع الوقت
میگذرانید افضل خان را که سابقا رسالت با عادل خان در رشته مقرر بود
[illegible] بجا آورده [illegible] مصالح [illegible] افراد [illegible] جواب [illegible]
چون عادل خان [illegible] تمام مسافت دور و دراز در مدت کوتاه بریده بعادل خان
پیوست و مقدمات مذکوره که صلاح دو جانب در قبول آن بود حکیمانه [illegible]
او ساخت از روی تعهد [illegible] احکام فرموده را از [illegible] دل و جان بقبول
تلقی نموده [illegible] نمود و در اندک مدت [illegible]
[illegible] لک روپیه نقد و جنس از مرصع آلات و جواهر و انواع نفایس
[illegible] سامان نموده مصحوب افضل خان و حکیم عبدالله

۱۲۰

… مشهور کانی … ستی مرزبان و برکاه لشکر و ا
باشند بلارشت و قلعه احمدنگر خود و در سرحد واقع شده از وسط ولایت
بود لهذا جمعی از اولیای دولت بر سر زمینی پسندیده اینطرف … واقع
ره دفانه کهرک تور قلعه سنگین اساس در کمال رفعت و حصانت بنا نها
ترتیبا لحصین حصین را باستحکام تمام صورت اتمام دادند و بنا بر مقتضای و
لطف نگر موسوم ساخت حسب الامر اعلی امرای عظام با افواج ظفر امواج مؤکد
ولیت مآب و دستور … گذرانیدند و ارا سپاهان و … باجیت باشند … هزار سوا
طونکر و عبدالله خان حرم مقام آره نشین کرده اینطرف طونکر دفعه جواه ا
ربیع صف سپاه و گروه اره سردار خان برادر خان موکور در دیولگام نزدیک
روبکیر و جعفر خان با ۳ هزار سوار و در سر یعقوب خان نجابتی در موضع … پیش آمده وا
اوام و حوزه و کیتان و رتانیور و از جربان بوربا دیولگام جابجا تهانجات قرار داده
راه گیر ابرار … رحمت و ممانعت مخالفان فارغ ساختند و …
فرخنده … در یوبلد که با بداد …
فیض در وسیدن و نسیم اقبال ابد مقرون از مهب عنایت ایزدی و …
بر جر … دیدن بود فرخنده کوکب زهره طلوع … صاحب با شگفته …
سیاره صبح از آسمان جاه و جلال والا ساه بلند اقبال در خشیدن گرفته
فروغ بر ار … عصمت نواب مهد علیا ممتاز الزمانی افکند و نهال بخت
ان علیا حضرت شکوفه مقصود شکفتن در آورده و چمن سر ار آن حدیث معلا
… رستان ارم … ساخت و این مولود سعادت بنیاد بعد از سپری شدن
بنده … ساعت … و سیزده پهر از شب بیست و یکم خرداد سال شانزدهم
وسس … مطابق بیستم رجب سنه ۱۰۳۰ اتفاق افتاد و آن بیگم صفوی

معهذا آنحضرت گرمی هوا و رسیدن موسم برسات که در میان بود مرعی داشت
بر تحریک بنابران درخواست ایشان شرف قبول یافت و با استماع این چون خاطر
ملکوت ناظر که کلیۀ احوال حضرت خلافت مرتبت نیز متعلق بود چون نجر استبداد
عارضه ضیق النفس که از درگاه بار نظام نیز مزاج عالی آنحضرت شده بود و مبدء ضیق النفس
نفس خبر متواتر و متواتر می‌رسید لاجرم این نگرانی خاطر از همه بالاتر بود و علاوه موجبات
پذیرش ملتمسات او گشته امان وهی ذوجانی و قبول مصالحه و معاهده رضا دادند
و معامله صلح بآئین قرار که الحال سایر نگارش می‌گردد که از عهد حضرت عرش آشیانی
تا مبادی جلوس حضرت جهانگیر در تصرف اولیای دولت جاوید بود و تا نما
در ضمن مصالحه باز بحیطه تسخیر اشتراک ملک سرکار بادشاهی تعلق یافته
و تعلق بدبر گشته خود نیز در بعضی از قرابت در موضع به ملک داشتند بتصرف در آمد آن
و هند چنانچه از جمیع محال بیشتر مواز چارده کرور دام جمع بیست محال رو به حاصل
وارد وقت مصالحه آن نوبت تا اکنون که در تحت تصرف وا مانده بود و پست
باز در رشته تسلیم اولیای دولت نماید و دوم نقد مبلغ پنجاه لک روپیه پیشکش
پیشکش و جواهر برات بداوری از خود و نظام الملک و عادل خان و قطب الملک
سرانجام نموده به درگاه والا ارسال دارد و بالجمله چون عنبر از حقیقت ... تا
امر که هیچ آگاهی یافته در قبول آنچه بجا آن منت وار گشته از اطاعت فرمان
جهان مطاع سر نیافت و فی الحال در پی سرانجام شرایط تبریک رفته بلد محصل
قطب الملک نیز بعهده خود گرفت و در باب پیشکش عادل خان التماس نمود که در
فرمان و تعیین یکی از بندهای معتبر درگاه گیتی پناه بجهته تحصیل او ... نمود و بندهای
بادشاهی چون عنبر را بر وفق خواهش هواخواهان مطیع و فرمان بردار یافتند
خاطر جمع مواد جمعیت ساخته بمعنای فتح و ظفر بازبان شکر گذار ... گشته

[illegible]
کرامید از خود با سایر دنیاداران و کمی سر انجام نماید و سال ارسال در حضور جهال و
قدرت یک شکر انتباه و آبان بدرگاه والا ارسال دارد و در راجه بعد از استماع گفت
که اگر غیر از نزول بر سریر راستی و درستی است دارد و تندویر که نکوهیده شمه نکوهیده
تر بنیادهای است در بنیاد بدو از قرار واقع در مقام عذرخواهی است سایر مستدعیات
او حسب الامر دولت خواهان مبذول و معاودت او بنابر شفاعت عفو جنایت بخشش
عصیان بخت پادشاه کشورکشا بمقام قبول موصول خواهد شد و علامت صدق قول
او که ظهور رجوع بدرج بالفعل درست است از خاطر احمد بیک باز دارد و بکابل جمع
و رسولان بسبب ایصال خزانه شاهان هر دو ریاست قلعه ارسال میرود و مطلقاً بزرگی
رساندن بدرگاه معالی گوهر صورت نه بندد و بنده های دولت خواه حقیقت را
بدرگاه گیتی پناه معروض و رسته ایلچی را وسیله در حضور سایر ملتمسات او
خواهند ساخت و کلانتر غیر این مطلب را از خدا خواسته باید امتناع بالفعل ما در
حسبند و حقیقت و خبر نوشته فرستادند او نیز وقوف بمقام تصدیق قول گفته
و پذیرفته خویش آمده بعد توقف مردم خود را از خود و در قلعه خواسته چون از ایلچی تکفیر
[illegible] و خاطر اولیای دولت از جانب او اطمینان یافت مبلغ
یک لک روپیه با برار تعلیمی بخشیده و چهار قلعه و لکها همان آن فرستادند و چون پیشکش
خزانه بی جماعت رسانیده را اجابت نمودند حقیقت ایلچی و سایر ملتمسات و عرض
در طی [illegible] عریضه بدرگاه سپهر مثال پادشاه بلند اقبال عرضداشت از آنجا
که شیوه عفو جرائم و جنایات و درگذشت زلات و تقصیرات مقتضای
ذات کامل صفات و لازمه طینت قدسی سرشت آنحضرت است و نیز عطا
مالی حاصل مسلمانان سرعیان و غفلت واجب حسب الحکم مروت و فتوت فی الواقع لازم

و از ابتدای زمان رفع سوده بخت سیاه معاصی نموده لاجرم از جبر ابته کجروی و انحراف رو تافته
به پیشگاه ذره پرست اطاعت آمده و با وجود اینکه رجم بالدوده نهال طغیان و از چگونه
روی سیاهی عصیان با هم انواع جرات و جسارت به مراتب از دیگر قرابت
بیش و در پیش بود و با نواز بذل عفو که در حین استیلا و استقلال و قدرت اقتدار
رو داده بود نظر بخشش به پایان آنحضرت راه طلب امان و روی شفاعت
یافته از در ندامت و خجالت در آمده و بوسیله شفاعت اولیای دولت ادای لوازم
طاعت و اعتذار خواه تقصیرات گذشته نمود بنابر مقتضای این عزیمت جهانست
چندین از مردم معامله فهم کاردان و از ابرار خرد را هم که با حیثیت هنوز بنا بر دولت خداداد
در آن باب توقف در رفتن فرستاده بنا بر جهات عجز امر رفتن نموده اند و خلاصه
مطلب آنکه چون در آن مرتبه که حضرت شاه بلند اقبال به تقصیر نگاه فرموده تجدید
و از پیرو چهره گشای میدان حضرت شاهی فتح رخساره نمود و در عالم ستوده
برافروخته مقصود بر وفق مدعای هواخواهان بر دمیده عادل و فاضل متعهد ادای وظایف
خصوصیت و رعایت مراسم نیکو بندگی گشته و در باب سرانجام مسکین شده و الحق
به عهد او اعتماد فرموده حیله بر دلار نهاده و درو مصلحت امرا و ولایت راست
انگاشته و نگاه داشت سررشته همان کرده و کفر بله اعتبار را در این ثبت
وجه با گسستگی این پایه بند رسته از روی زیاده سر بیاره و کم فرصتان وقتی که فرصت
یافته می بست عصیان تحریک سلسله طغیان نمود اگر در این نوبت رقم عفو بر جرائد
تقصیرات این بنده کشیده انوار شرف نوازش بر صفحه بندگی این و در هم جز تصدیق
نیت قدیم از خلوص طویت عهد بنیاد مودت شکست نموده بناء اعتبار
نجات که عبارت از عهده نامه باشد خط لوای از طوق عصیان
بر اعلام اقتدار این و مع جهد و دمار را با جان موکد نموده که دیگر از آن

ارقا

باشده در مقام جایزه که برای این امر عمده بزرگ کار کردند تیغ میرزا [illegible] تا بیرون [illegible]

جادو [illegible] را با هشت هزار سوار بکومک محمد تقی رسیده جادو و سرای [illegible] همراه ایل آورد

گوشمال سزا داده و اراده همه را آواره ناحیه او با روشن کرده و دشت ها همه [illegible]

ساخته حقیقت این عرض قدر رشت نمود [illegible] عنبر [illegible]

[illegible] الحاجت [illegible] بتوسل از عنان عفو گناه امیر [illegible] آن حضرت شاه [illegible] اقبال

[illegible] بکام دل بتسلیم [illegible] اولیای دولت

[illegible] اقبال خدیو سزاوار شاهی بوده که مصداق [illegible] بوده و بباطن

نکرده از حق و رق بظاهر بود و مظهر لطف حق بود السان بهند بر مدار امرا [illegible]

که بلخی غفوش بوده خوشگوار ما حصل این مقدمه مطابق احوال والا حضرت شاه بلند

اقبال است که در هیچ صورتی از بلد حیله ایشی غافل نشده و همواره در فعالیت ظفر

و نصرت مع کمال اقتدار و قدرت اینها منظور داشته عموم مجرمان [illegible]

می پندارد استحقاق خلدت علی الاطلاق سعادت یار کامکار دارد که چون

نصرت و فیروزی روز بروز کار بر کبت بشمارش کرده و از در انتقام درنیاید و سزاوار

جریان روزانه پادشاهی اند دولت مند اقبال مند باشد که جوان بر اعدای دولت

ظفر یافته از موهبت عالم بالا به تسلط زیر دستان قادر گردد و نشانی قاطع و شفقتی

قلب تکمیه تو زن و تیر افروز نماید چنانچه بکرات بعضی در مجاری احوال آنحضرت مشاهده

شده که نسبت بعامه عالمیان خاصه و کینه بال [illegible] ازند از جمله در این صورت

در حق عنبر تیره رای تباه اندیش دید که بچاره نمای روز افزون و کارکنان [illegible]

همالیو [illegible] بسا عجب فتح بیابان صورت بسته بود و نصرت [illegible] پایان

حقیقت [illegible] روز دولت بیدار کرد و بیدار [illegible] کار [illegible] نقشهای [illegible]

را صد [illegible] اقبال دنیاداران ذکرین [illegible] ظاهر و باطن تیره [illegible]

کوکب اقبال سوده ارو و رنمودار شده بخت رام بکر راجپوت بنابر معتقدان جلادت
و دلیری با جمعی از کسان کار برسم هراول بر تنگنای جنگ جستند پیش روی ایشان را گرفت
و با مجاهدان عساکر جاه و جلال العقول تا شد ایی بر ایشان ما حجت و کار [illegible] بیعه
که از افغانان رستم وستان که در [illegible] او نیست که ز شکال کنوده بظهور آورد و تعاقب
آن گروه [illegible] ایشان از [illegible] برور شده بود [illegible] آن مدبران را [illegible] بر لکاه
ایشان را [illegible] یکبار گذشت و در [illegible] فتح نمایان اکثر جا با [illegible] بار [illegible] از روی
ایشان از قبیل [illegible] و کار و فتح غنیمت شد و [illegible] نصرت شعار کوکب ظفر آثار
بقصد مراجعت افراشته شد بار فوج تازه [illegible] بنابر رسم معهود
دکن از جانب [illegible] خواجه ابوالحسن ظاهر شده شروع [illegible] اغاز [illegible]
بحث که با هزار سوار [illegible] فوج خواجه بعهده او بود همراه خان [illegible] خانی
ترکان و چندی دیگر از بهادران خان [illegible] رو برو آن مدبران شدند [illegible]
نداندیشان را در کنار روزگار گذشته [illegible] آن [illegible]
در اینحال رام بکر راجپوت جلو ریز رسیده باتفاق خواجه آن گروه مدبر را تا یک
کروه تعاقب نمودند و [illegible] جمعی ساخته قریب دو هزار کس را بقتل رسانیدند
رسانیدند و جمعی کثیر را اسیر و دستگیر نموده باقی آن سوخته اختران جنیبت
کارسازی [illegible] نصرت تازه و فتوحات بی اندازه روزی
روزگار اولیای دولت پایدار شاه بلند اقبال آمد سرداران حقیقت [illegible] را
از قرار واقع [illegible] عرض [illegible] کرده به درگاه والا ارسال داشتند [illegible] جانی
نثار و محمد تقی که با جمعی از بهادران بضبط محال پایین گهات نامزد شده بودند
بعد از تصرف اعمال آن ولایت [illegible] گهات برآمده [illegible] سر [illegible] و دید [illegible]
شدند تا صورت [illegible] محض [illegible] از جا و زاده [illegible]

دارا و عسکر که احاطه قلعه نموده بود از رخنه قریب فوج دولت آثار اسپ بند رعی گذرانیدند
چون افواج منصور نظام‌الملک به موضع نکی پتن رسیده بر ساحل پالکنکه منزل گزید خبر
آمدن افواج غنیم از ناحیه سوسان ظاهر شد لاجرم ترتیب افواج پیروز جنگ
بنا بر ملاحظه مقتضای حزم و احتیاط که عمده‌تر کارهای سرداریست از هر فوجی
هزار سوار جرار جدا ساخته برای محافظت اردوی جهانپوی گذاشتند روز یکشنبه
سیوم خورداد به تقدیر اقبال خداداد در روی همت بلند نهمت به دفع اعدای
دولت نهاده بعد از طی دو کروه دیدند که دکنیان قرار مقابله موکب اقبال داده
افواج نامقصور خود را دو بخش نموده مستعد مقاومت ایستاده‌اند سرداران
نیز جنیب سعادت را دو گروه ساخته داراب خان و راجه بهیم به مواجهه فوج یاقوت خان
و مردم عادل خان که نزدیک به ده هزار سوار بوده باشند متوجه شدند و باقی
سرداران به دفع فوج دیگر آهنگ نمودند و چون داراب با غنیم روبرو کارزار
مقابله بمقابله کشید و از طرفین مراسم جلادت ظهور یافت مخالفان
با وجود کثرت سطوت و صولت اولیای دولت خون آشام دار بر نموده از راه
ناشور در آمدند با وجود قرار تمکن و استقرار داده چندی پای ثبات افشرده
و بنابرین قرار داده حق تجلد و جلادت ادا نموده داد دار و گیر دادند و از آنجا که
تمکن و پایداری که زیاده از امکان پایه آن فرومایگان بود بجا آورده عاقبت
بی پا شدند و غنائم بسیار از اسپ و شتر و امثال آنها بدست ارباب
تاراج افتاد و چون عبدالله خان و خواجه ابوالحسن و راجه بکرماجیت با بهادران
کوشش دو دیم فوج داراب خان که فوج بود و دلاور خان و جادوان رای در
سرمایه خود بر آن فرومایگان دون پایه بود و سرمایه ایشان به یک حمله از هم
پاشیده پریشان گشتند هنوز دو کروه راه طی نموده بودند که خیل اوباز استقبال نما

بعهده او نبود و تاخت آورده بودند و در اینجا هم با قوه ایشان پرداخته و در مناسب
ظهور غلبه او و دارات خاک همراه پشنگ لو لو منبلیه از جانب دشت جنب
و در رفع تهاجم از جانب دشت رماست یکی ریک رسیده لشکر غنیم حمله آوردند و همگنان را
چون بدبینه ایشان بر ایشان و با ایشان ساخته جمعی را عمله و برجی را دستگیر
محاورت نمودند بنا بر آنکه مخذولین تعاه اندیشی ایشان را احوزه دیگر وجود
تاب مقابله با موکب اقبال نمیدیدند ناچار یکباره کناره برگزیده از مقاومت
تقاعد ورزیدند و عنبر و نظام الملک و بنیاه قلعه دولت آباد برده بودند و آن
ناکام مصلحت وقت اقتضا محاصره قلعه نمیکرد لاجرم صواب بمدارای جهالت اندیشان
دولت پرتو قرار یافت که در اطراف و اکناف ولایت اعدای دولت
بتاخت و تاراج در آمدند و بنا بر آنکه فوجی از مخذولان مدتها به محاصره قلعه
احمدنگر مشتغل بوده‌اند و خنجر از جمله بندهای دولت که اکنون به [illegible] وارد شدن
محافظت و داشت شرایط قلعه داری بایستی تمام قیام نموده
و دلیری از اندازه عشرت و ناله او و قید کار بر روی کشیده ناچار این اندیشه
بخاطر راه داده که نخست با احمدنگر شتافته و خنجر خان و سایر بندها [illegible]
از مضیق محاصره نجات بخشیده و تیمار بیگانان [illegible] بر ساحت
قلعه و دار نموده آنگاه بتاخت و غارت [illegible] ولایت اهل خلاف
خصوص سرزمین بالکند و سنگمیر که معمورترین [illegible] آن اطراف است
بردارند و از این راه و طرق دیگر بهر حیله که رو دهد رفته رفته [illegible] ایشان
فیصل نموده [illegible] از اصل [illegible] نسازند و [illegible]
روز شنبه ۲۹ آذر [illegible] متوجه سمت آن سرزمین شدند و چون خنجرخان
آگاهی یافت قوی دل گشته باستقلال تمام از قلعه برآمده

واباو

چون ماهچهٔ لوای نصرت والای عسکر منصور موضع چکل بتابه که در چهار کروهی
واقع است پرتو ورود مسعود افکند افواج غنیم سیاه گلیم بار دیگر برگشته روز فال
اختر [illegible] نموده آهنگ مقابله با اولیای دولت جاوید فیروز نموده بی درنگ
هنگام ورود و نجه و ریکدیگر آمیختند و لیکن از دلاوری و گرد فرها [illegible] که از هر اطراف و جوانب
بدستور معهود با تند تحت چون پس برگشته راه فرار پیش گرفتند و افواج جنود اقبال
همه جا سر در دنبال ایشان گذاشته با کثیری از جماعت نیلان تعاقب را انهی
ان جنود عنبر تیره روزگار [illegible] از وصول موکب نصرت شعار پیکر و از هجوم
خیل رعب که عسکر اسمائیت شهرها [illegible] گروه قطام الملک و ابدال و وزرا [illegible]
بقلعه دولت آباد فرستاده بود و معظم سپاه را در برابر لشکر ظفر اثر باز
داشته چون دولت آباد و هزار سوار کار آموزده به دولت آباد شتافته
در پناه آن قلعه آسمان شکوه که بر فراز کوهی رفعت بطراز واقع است نشسته
و لشکر نبکوه بار نداده غافل از اینکه اگر مشعل چون آب و آتش دریا کانه
سنگ روی هیجان کند صدمه سنان اندار و کاوش خنجر الماس از اولیای
دولت برق صولت او را خوار راز دل سنگ خارا بیرون کشاده چون شراره
علم [illegible] بر باد فنا در دهد و مانند قطره شبنم نیست و نابود گردد بر خاک
هلاک جلاوت آن اگر فرار نموده بدار النبوار [illegible] شتافتند و [illegible] بودند
سه روز در کهرکی رحل اقامت افکنده سر ماسر [illegible] المعموره اخذات گروه عنبر که
در مدت ها بیست سال صورت آبادی و اتمام پذیرفته سوخته و ویران ساختند
در روز بیست و ششم ملکزاده از کهرکی گذشته منزل گزیدند و روز دیگر از آب
موضع کومه گروهی که سه کروه راه طی نموده افواج غنیم لشکر [illegible] جان
[illegible] التجا بر فوج [illegible] رو در ان روز چند او [illegible] عسکر منصور

چون شهادت سر خود به سعادت آمد و جنت رسید میر مظفر بار به کم اکنون بادرسی
شدند یکی بنفشه هزار تن به سبزوار و بخط خالحبانی سبزوار است بر روز سرور
چهار زخم نمایان خورده در معرکه افتاد و دو برادر سید جلال و سید با رنید
شنیده شدند در طی ابنجال که در راه یک تا جهت سعادت هزار اول خصم را سعادت و ثبت
با قوت جنس سردار قول عظیم بود و وقت باقیه با آن فوج جعفر را با جمال و القاب
از دور رسانید و چون امروز از ناهمواری زمین و کثرت اهل اردو و دواب
و ازدحام اهل اعراق با بغداد و کشیده و فوج چند اول را تا نشسته پیش بر میر شاه بد نهضت
عظیم با اهل آن و ورسید و اگر اسباب مردم تاراج رفت چون الکهنم
از دو دست انداز با قوت خبر یافته به سبب جدا در دست هر دو ملت رسید
و در یک تا فوج جو در اتصال ما حقه عرصه کارزار در ولایت کارستان جنت
و در علیین که شهادتی مردانه که از طرفین اردوی مجموعه پیش از آنکه شاهد
فتح چهره اقبال بر افروز و چندین مرد و مردانه روشناس شکل صادق
ها و روح عبد الکریم بیگ و الله بیگ خواهر طاهر و باقی بیگ و چند دیگر از پیادار
ها و دوران محمد میرزا عادت فائق جلال یکی کوشیده به دریافت و رفع
شهادت رسیده و درین در دستیاری که ارج کار و فتح عباسی
دولت ابد قرین در دست نشین اقبال و فیروز فرمان جهت یا منعقد شد
از دو عالم ایکانی دیگر در عرصه دعا نقد جان در بها چنند بالجمله از امروز
را فوج مرا که الی درباری کفایت دانایان رفعت و اقبال همراه رسیده
است فی یکم از دو بهشت ماه که نشین کرده که نظام الملک
خبر مفرت سراوق النصرت شد اکثر روز با مقابله سپاه اقبال با جمال القاب
ابد پیوند افتاده همه فتح و ظفر نصیب اولیای دولت قاهره گشت

۵۹

پانزدهم سرداران ازان مقام کوچ فرموده بیست کروه مسافت قطع نموده
در روز دیگر شش کروه دیگر طی نموده بمنزل رسیدند بموجب نوشته سررشته [illegible] نمود
عنبرسا [illegible] مقهوران از دو بجلدی و تهور در آمده بقیمت ناصواب عنان کشی
ادبار رو بروی موکب اقبال شدند قضا را ها اول ایشان که وجود بود جاه از آتش
داروان رای و سانبوی سنا مروکهلوی مطرود و دلاور خان و [illegible]
مردم کار طلب غنیم بودند دستبرد در شست هراول فوج را بیک بار حیثیت
برخوردند و چون این سیح و ظفر که ازین جمهور منتسبان سلسله علیه علویه میر سید جلال
و سید علی و جعفر و سید مظفر و دیگر و دیگر سادات بارهه و چندی در شست او در احترام
و کینه سر در فوج بود بمثابت شیر از جا در آمده بر ایشان حمله آور شدند و از
شیر با مردم تازه رو و خود را رسانیده یکبار زد و خورد آمدند و مدتی از طرفین در
جنگ برابر بوده در آخر امر بنیروی اقبال آسمانی و تقویت تائیدات یزدانی با حیثیت
ضعف و وهن مخالفان شده زبانه تیغ شعلی امیغ موافقان آتش فنا در خرمن
هستی ایشان زد چنانچه بسیار را که وکیهان حیله گر روباه بازار اغفال
نموده دلیر کرده بودند و به نیروی دستیاری او با شیران مردافکن
دلیرانه صف شکن سر پنجه جلادت دستیاری کرده با چندی تن بسیر
شده و از جمله جند اقبال سید علی محمد بارهه اظهار صحبت نموده آثار شجاعت
و شهامت نمایانی بر روی کار آورده و چندی از یکه تازان دکن را در خاک
هلاکت سر ساخته بر خاک هلاک انداخت آنگاه از ایشان زخمهای
زخم کاری که بر روی او رسیده بود در یافته بوجهی سیادت خود و گذاشته
یاران از بردوری پدر یافت و درجه شهادت یافت و حمید خان را در فرزندان
جمعیتی که در جمله و تبار زیاد وارع بندگان حضرت را نمود با جمیع بخشیدی بموجب ارکان لوانه

سپهسالار و دیگر غنیم شد یکبار بار کهنا اکثر بجزیره حبشی و غیره و بیشتر در آمدند در نهایت
زاد جنبش از مقتضای مآل و مصلحت وقت پوشیده نماند حفظ دوربینی نا برایشان
ناحیت و راه سیم تیر که درینوقت نارک جو در انبند و بنده پسایند بود جلو ریز تحمیل
در آمده براه موافقت نمود باتفاق یکدیگر ایشان را از پس برداشته بر فوج
عقب جانب مخالفان بود در زدند و بکثرت فرجی آن که فرستان زیاده سر راه خیلی
ناو پیجا ساختند و درینوقت که دارا بجان سر برج ایشان متوجه مقابله
بود بقوجی یازده روز که از عقب پاوران در آمده بود و نیز بر حوزه حوزه را
بر ایشان زور باید کرد و جو زوی چون نیروی آسمانی نا در افتاده
تقویت بازوی سیران بحج دران زنامدار بانی دست هم داد ازین
رو غنیم بارکم آوتلاه شکست و ربست حوز و دوست از سیر و آویز
باز و رشته از زیر تیغ رو بگریز نهاد و دارا بسجان نابک کرده تعقب
همگنان تاخته قریب دوصد کس را بتیغ بیدریغ گذرانیدند و مظفر و منصور
معاودت نموده بعسکر اقبال پیوست و روز پنجشنبه و نهم اردیبهشت
ماه مطلقا از ایشان اثری ظاهر نشد و روز دیگر که موکب سعادت گردون
روا لشکر و رو واقبال نمود درین روز مخالفان دو بجانب ... ی راه
کهانی رو لشکر و گروهی از کرنبوه کوهلی گذران گشته رو ببالاگهات
نهادند و اولیای دولت روز دوشنبه دوازدهم ماه در پایان عقبه کوهلی
که از کرنبوه روهنکران لداور بر راست منزل کردند و روز دیگر ببالاگهات
بر آمده جهت انتظار وصول تمام عسکر نصرت اثر دو روز در ... توقف نمودند
درینوقت محمد تقی با هزار سوار بولایت برار و محمد خانی بنیابت ... ی برار
... محال متعلقه بادشاهی را متصرف شدند و روز دوشنبه

بالا

آن نامعموران از بیم شمشیر شعله تأثیر بهادران که بر رسم تعاقب تعقیب کرده جابجا بدنبال
ایشان تاخته بودند خود را به آب علاول آباد زده و از میان ایشان بدر از آتش جان
مفتی بدر برده بودند و دریا نوردان و کیر زیاده از پانصد تن آن چون رزق نهنگان طعمه
شیر شده بسعید کرمی شیر شکر شدند و غنایم بسیار از اسب و شتر و حمری
و باتکی و علم و نقاره و امثال اینها بدست غازیان افتاده و دران حقیقت بس
بمجرد عین وصول الیچه که لازمه اقبال با مشاهدات است از جنود اقبال و دین گزیده
ارکان و سپاه عنت فی آتیه جابجا بر درشت رقم پیش از که غازیان تازه روی
مردان و کلدسته و سار مردانگیست ورشتند مقصود رسیدند نیکی شهر بهادر
و دیم الهیه ورودی و لد مقصود کوششها کمان بالفعل از خطاب جلادت سمت
کامرانی و اردو لشکر ظفر اثر روز دیگر همعنان فتح و ظفر از موضع علاول آباد
کوچ کرده متوجه ملکاپور شد و چون افواج غنیم مالش سزا یافته یافته و در عرض راه
اصلا نمودار نشده در منزل بوقتی که داراب خان و راجه بکرماجیت با اندک مایه
مردم که عدد ایشان بسعید تن نمی‌کشید از راه رسیده بودند و چنانچه
راه سردار نیست که و اگر معسکر اقبال برآمده افواج را جابجا قرار نزول
میداد پنده السجان و داور خان از جمله مخالفان کم فرصت وقت یافته
با چهارده هزار سوار از یک جانب برآمدند و سه هزار سوار که بیده درهم دیده را از
خود جدا کرده پیشتر فرستادند که با رسیدن ایشان خود را رسانیده بدستیاری
درآیند و در آینده و چون آن نبرد ایشان که بان انداز و دراز کار اختیار
کارزار تیران نموده بودند نزدیک رسیده که هم بان انداز شدند راجه جرات
که با یک جمعه ایشان از جا درآمده داراب خان بمقام ممانعت درآمده
تا بهنگام رسیدن ولد دوران صلح و قت در تیر خلوب بیند و این توقف سرداران

صفوف را بموجب ذیل مقرر نمودند فوج پیش سرداری دارا بیگ خان خلف خان خانان
دو فوج دیگر به اهتمام عبدالله خان و خواجه ابوالحسن و باتسلیمی و فوج دیگر
براجه بکرماجیت و راجه بهیم که بمزید عنایت آنحضرت اختصاص داشتند تفویض
و سرداری کل به دارا بیگ خان باز گشت برای آنکه اجتماع ایشان در منزل او منعقد
گردد لیکن در حقیقت رتق و فتق و حل و عقد امور کلی و جزوی باستصواب رای
صواب آیین راجه بکرماجیت منوط باشد بالجمله شب یکشنبه ۲۵ جمادی الاول
سنه ۱۰۳۲ به هر یک از امرای عظام و منصبداران خلعت و فیل و اسب و کمر و خنجر و شمشیر
مرصع داده لشکر منصور را از برهانپور دستوری دادند موکب سعادت حسب الحکم
تحرور یکجا جهت حضور رایات بیورش در سواد شهر درنگ نموده روز جمعه چهارم
اردیبهشت از آب پتی که بر کنار شهر میگذرد عبور نموده درنگ کرده نزول
گزیدند روز شنبه هنگام طلیعه بامداد که رایات سمت مقصود گردیده یک کروه راه
قطع نمودند با قوت جیش سردار کل افواج غنیم و دلیرانه از قرارگاه خویش یک کروه
پیش آمده دلاوران نبرد آزمای را باستقبال نمود بهادران موکب اقبال
بمجرد مقابله بیمحابا دارا باکه مانند شعله که بر قلب زگال زنند خود را بر صف آن
سیاه بختان تیره رای زده تیغ آتش آمیغ از ایشان دریغ نداشتند و چون
آتش ستیز و آویز بلند گرای گشته ملکی برپا کشی درآمد و اشتعال آن آتش
سرکش که بخشک و تر درگرفته بود در خرمن جیش بیغی صفوف ایشان افتاده
دود از نهاد آن تیره درونان برآورد و ملک های خیبش را از هم پاشیده
بهر یک از گناهی بدر رفتند و چون به نیروی کارگذاری اقبال درجه نیک رد
وجود بیدیو فوجی از افواج قاهره فوج روبروی جاوش را بر داشته سر بدنبال
آن گروه ادبار نهاده بر اثر ایشان در شده در راه تا ان و تنها سر ساختند چنانکه

آن

تمام غنیم را بجزا رسیده الغدر پس نشانند که از آب عادل آباد در گذرانید و چون در این
طرف آب اقامت نموده بنادر بر ساتت مخالفان را زیر کرده به بالای کمال بشتاب
برآیند و چون خان عالی شان این مفیع را که مشعر بر نهایت دولتخواهی بود
از ابتدای به مسامع پیشکار رسانید و باقی امرا مثل حمید الله خان و خواجه ابوالحسن و داراب خان
نیز از کنکاش صواب اشعار را که بظاهر صلاح وقت ازین سیمای آن جبهه نما و در نفس الامر
خلاف رای دولت کارفرما بود پسندیده درین کار متفق الکلمه شدند و آن
حضرت جواب فرمودند که مقتضای دولتخواهی و موافق کنکاش و تدبیر
همین بود که بعرض رسانیدند تا حسب تقدیر بکدام صورت تعلق پذیرد و انگاه
بنفس نفیس در صدد سرانجام این کار و اتمام این مهم دشوار شده بتجهیز
عساکر منصوره و تنبیه لوازم یساق تا بابت اهتمام بجا آورند که اوقات
فرخنده ساعات را صرف این مهم نموده بقرار داد واجبات ارتکاب
قلیلی از مقتضیات طبیعت و ملایمات نشأ البشریت از خورد و خواب و امور دیگر
نمی پرداختند چنانچه در حضور آنحضرت کارپردازان سلطنت طلب و تنخواه
سایر سپاه خاصه کومکیان برهانپور که مدتها بحال جاگیرات ایشان در تحت تصرف
دکنیان بود برآورد نموده بود درست ساختن اسناد و وجوه مطالبات را
که از روی سیاهه بعرض رسیده بود متصدیان خزانه نقد تنخواه داده تا فی الحال
تمام لشکر و بنا بعوبقی در نتیجه احتیاج یساق نشود و در عرض اندک مدت مبلغ
... لک روپیه کومکیان الصوبه رخصت نموده سی هزار سوار جرار آماده کارزار
ساختند از آنجمله هفت هزار سوار را و تحت ... از سرکار خاصه
باقی از بندهای پادشاهی بود و انگاه بتورک از افواج قاهره توجه فرموده افواج
... را منقسم ساختند و با هر سرداری شش هزار سوار تعین فرموده ترتیب

سرا پا لب بشارت دولت یافته بودند همعنان بخت و اقبال با سرعت تمام
راهی شدند و بیست و سیوم فروردین ماه مذکور سرحد ظاهر خطه برهانپور
را مرکز رایات اقبال و عبور موکب جاه و جلال ساختند چون خانخانان
از مقدم فرخنده قدم آن حضرت هم خبردار گشته جان تازه و سر نو ابراز
یافت و در حال شهر را بجندی از امرای عظام سپرده خود باستقبال جلیل
اقبال نمود و در همان ساعت سعود سعادت ملازمت دریافت
حسب الامر آنحضرت بجهت محافظت شهر عنان معاودت یافت
و بعد از سه روز دوشنبه ۲۶ جمادی الاولی سنه ۳۲ ماه مذکور خطه برهانپور
را همین قدوم بهجت لزوم دار السرور امن و امان ساختند سایر دولت
خواهان که پیوسته این دولت عظمی را از حضرت واهب العطایا استدعا
مینمودند بر طبق مدعا و وفق اجابت دعا و ثنا و کام و مقضی المرام
گشتند چون افواج لشکر مخالف در هندوستان که عرصه خالی دیده بعزم اقامت مخالفت
احدی بخاطر جمع ترکتازی و دست درازی در آمده و از بیم چشم نمای ندیده بودند
بنابر کوتاه نظری و سوء حیا درین وقت هم تزلزل بخود راه نداده هم چنان
پای ثبات در قرار بر جاده استقرار فشرده از جا در نیامدند حضرت برین
خانخانان که صوبه دار و ماهیت در آن ولایت بود باتفاق سایر
بندهای بعرض مقدس رسانیدند که چون این مرتبه کثرت خصم را غلبه و کثرت ا
درین موسم گرما هوا بکمال شدت دارد و تردد در نهایت دشوار است
و اکثر مراکب موکب اقبال از تنگی جو و راه کم علفی بعرض تلف در آمده اند
با وجود اینمعنی نزدیکی فصل برشکال نیز در پیش بنابران ازین کار پیش نمی رود
دولت با وجود قلت عدد و میامن اقبال آنحضرت از روی حذم وحید

کار

سایر اولیای دولت ابد پیوند از امرا و منصبداران که با مرد و همراهی موسوم
و الدگشته اند حسب اقبال در موضعی که مصلحت رای گیتی آرای اقتضا کند و
توقف فرماید چون مضمون عرایض بعرض اعلی رسید و جمیع دولتخواهان
همراه نیز که ملازم رکاب سعادت بودند لیکن نگاه بظاهر معامله اندیشیده
بر طبق این مضمون باتفاق کلمه صلاح در توقف دیدند از آنجا که نظر با مصالح
تأییدات الهی را منظور نظر کارسازی عنایات الهی است نه بر کثرت اعوان
و انصار لاجرم دولتخواهان پسند طبع مبارک نیفتاده چندان توقف
فرمودند که بخشیان عظام تورک افواج منصوره نموده جیبها بخش کردند
آنگاه رکاب ظفر اقبال قرار داد و عمل فرموده و اعتماد بر عون و صون
الهی نموده شب دوشنبه شانزدهم فروردین ۱۶ سنه جهانگیری موافق ۱۲
جمادی الثانی از شهور سال مذکور با ده هزار سوار خاصه و پنج شش هزار
سوار بادشاهی لوای ظفر پیکر موکب سعادت را بصوب برهانپور ارتفاع
بخشیده در کنار آب نربده جشن شرف نیر عالمتاب آرایش پذیرفت
درین حال عبدالله خان فیروز جنگ حسب الحکم والد بابا هم کومک اولیای دولت
از جهانگیر متعهد شده با دو هزار سوار باردوی ظفر قرین پیوسته ادراک
شرف آستان بوس انواع سعادت حاصل نموده اندوخت و از آنحضرت بیم
درین منزل به ترتیب افواج پرداخته عبدالله خان را با گروهی انبوه هراول
عسکر ظفر اثر و راجه بکرماجیت را با جمعیت برانغار و خواجه ابوالحسن جرانغار قرار داد
خود بالنفس نفیس با دلی قوی در قلب افواج محیط امواج باستقرار مرکز قرار
گرفتند و بآیین دستور افواج سپاه منصور را دستور عبور از آب دادند و پس از
گذاشتن راه سمت مقصد پیش گرفته بجانب برهانپور و دریافت مقصود که از شارهٔ

و چون خبر شکست محمد افغانی بخواجه رسید با بیرام بیک و سایر بندهای بادشاهی
بشتاب تمام شبانه ایلغار نموده روز شنبه هنگام طلوع آفتاب در کنار دریا
بمحمد تقی پیوست و باتفاق از آب گذشته با ایشان روبرو شدند و آن جهالت
کیشان دمی چند ثبات قدم ورزیده تیر انداز بیرون ریختند و چون
صدمه بهادران لشکر سیلاب آثار بدیشان رسید تاب مقاومت نیاورده
بی پا شدند و از هجوم سپاه رعیت بحولیتی از جا رفته رو براه فرار نهادند
و دلاوران لشکر شکن چون شیران صید افکن دنبال آن روباه سیرتان بازو
از دست ندادهٔ تا چهار کروه طریق تعاقب پیمودند و درین مرتبه بسیاری
از مخذولان مقهور را بقتل رسانیده مراجعت نمودند و آن مخذولان
با نوادر بیرهان هیچ جا عنان باره ادبار نکشیده ساحل علم نوز رسیدند
و چون خبر فتح نمایان بعرض جاه و جلال حضرت شاه اقبال رسید روز شنبه
۲۷ ربیع الاول سنه ۳ هجری رایات موکب والا سایه وصول بمندو افکنده
امرا و دین بمحفل حسنی نور وزیر والخنی شادی فتح و فیروزی نمودند و جشن بحکم
اقدس صحن خاص و عام دولتخانه مقدس رشک فلک الافلاک گردیده
چندی بنظام عیش و عشرت گذشت مقارن این حال بعرایض خانخانان
و سایر امرا از برهانپور باین مضمون رسید که چون جمعیت تفرقه جمعیت
لشکر خصم نزدیک شصت هزار سوار جرار تا ده بیست هزار است و در هر مرتبه و بری
و خیره چشمی ایشان بحدی رسیده که قدم جرأت از اندازه حدود بیرون گذاشته
شهر بند برهانپور را از روی کمال جمعیت احاطه نموده اند بنابر آن
با بندگان شاه مروی در رکاب سعادت اندر روبرو غنیم شدن از ... خطه
خرم و احتیاط دور رسته الحال بصلاح دولت معیشی آنست که تا هنگام پیوستن
بایام

میدارد و لیکن بنابر کوتاه نظری چند از نسبت خطر تا آنجا لشکر کار یابند و هکذا
عنایت پرور و کار نمیرسند و قلت و کثرت لشکر را علت نصرت و عدم
آن میدانند در صورت نظر بکثرت اعدا و قلت اولیا و سستی یقین و
همراهان و بیدستی همت هواخواهان ملاحظه آن بیشتر که اگر کومک دیرتر رسید
خدانخواسته از ضعف عقول ایشان و قوه غلبه بداندیشان چشم زخمی روی
نماید و چون مضمون عرضداشت بر رای جهان آرای وضوح یافت و گهربار
از شب جمعه بیست و نهم ماه مذکور گذشته خواجه ابوالحسن را با چهار هزار سوار جرار
از برکنه دریا پیور رخصت فرمودند و هراولی لشکر خواجه به بهرام بیگ میر بخشی
که با هزار سوار از لشکر خاصه خود همراه داده بودند تفویض یافت و حکم شد
که ایشان بنابر رسم منقلای بسرعت تمام شبگیر روانه مقصد شوند و چون خواجه
با اولیای دولت ابد پیوند بنواحی قلعه مندو رسید محمد تقی و یوسف خان
از قرب وصول ایشان اطلاع یافته فی الحال با سایر بهادران از قلعه
فرود آمده به نیروی اقبال بی زوال و استظهار نزدیکی طلیعه موکب جاه
و جلال همراه هزار سوار با غنیم روبرو شده جنگ صف کردند و مجاهدان
با وجود آنکه به نصرت آسمانی و کومک جنود بی نیاز بره مخذول و مقهور رو
براه گریز نهادند و محمد تقی و اولیای دولت برسم تعاقب از پی شتافته دنبال
ایشان را نگذاشتند و چون افواج غنیم هنگام زیر بره رسیده از آب گذشتند
و فوجی دیگر از آن طایفه که بتعاقب ایشان از عقب رسیده بر لب آب فرود آمده
بودند با ایشان اتفاق نموده دیگر باره اراده عبور نمودند محمد تقی مردانه در پیش
دریا قدم ثبات افشرده سینه سپر داده بندوق گرفت و به نیروی جد و جهد
روی آن تباه اندیشان تیر درازی را الغا نموده نگذاشت که از آب بگذرد

محرک عشرت و آیین انبساط است بر کسر مایهٔ لذت عیش ممنون آن حضرت نقض اتیه بمقام
قبول توبه اقرار خواهد بود لاجرم قرار بر آن داده‌اند که همدرین همایون محفل سلطنت خاطر
و نه دل آگاه گسترند با وجود آنکه در بندگی سنت پادشاهی خاطر قدسی منشی متوجه باده
کشی نشده همواره در صدد امر مذکور مجبور بوده‌اند و تا حال در این صورت توبه لازم نباشد
اراده ممنونی نمایند رسمانه توفیق سلوک طریقه بازگشت یافته حسب الامر آن حضرت
شیشه‌ها را در آب زده و خانه ریختند و جمیع ظروف طلا و نقره و مرصع که زینت
انجمن عشرت و زیور بزم سرور بود در حضور آن حضرت شکسته بر ارباب
استحقاق قسمت نمودند و از آنجا که موکب منصور سلاطین و سحاب آثار عبور
نمود و از روی کمال یوبش که به شمار قطرات باران و ریگ روان در شت و
سرعت باد و هم و شدت شعله در بادیه کرده در مرحله نوردی گشته کوچ در کوچ منزل
بمنزل راه می‌نمودند چنانچه در هیچ مقامی مطلقاً مقام ننموده آسایش و آرام بر خود حرام
کرده بودند چندانکه ظاهر خطه اوجین مرکز رایات جاه و جلال شاه بلند اقبال گشت
و در این حال عرضداشت محمد تقی که در آن ولا با ستانهٔ قلعه مندو مأمور بود بمضمون
رسید که [illegible] اسفندیار [illegible] منصور مرکزی با بیست هزار سوار [illegible]
یکبار از آب نربده رسیده و بمجرد رسیدن آن خاکساران آتش نهاد و مانند باد
از آب گذشته اگر نور را به سر کرده‌اند هر جا بارفته بار عمده رفته با نواحی قلعه
آمده چند بینیه و تاراج بر در خند اکنون نیز ابکدر رسیده اراده دارند و
که دست یافته داخل قلعه شوند و هر روز بندهای درگاه سربازی و جان‌سپاری
درآمده و با وجود دشواری محافظت قلعه از رهگذر کمال [illegible] محبت
در تحت حصار بعد از فتح مشغول اند اگر چه این فدویان جان‌سپاره جانی بازی در راه
و انبو
فدایی مجاری است سعادت و این [illegible] از این راه [illegible].

بیداو

والدرسانیده بکه چون افواج غنیم را اینهمه نیرو و یکرست چنانچه بمراتب متعدده
در عدد و عدت از دیگر مراتب افزون تر آمده بدانسان که از روی تسلط و غلبه
تمام شهر بندر برهانپور را که از روی وصول محدود وان و درا ینه رنگ فرسوده خیال
ایشان صورت بسته بود چه جای صورت گشایش وقوع محاصره لاجرم مکنون
خاطر السنت که چنانچه حضرت فردوس مکانی بابر پادشاه طاب ثراه
هنگام اشتعال نیران القتال اما انسان الکفار از لکات سراب سراب باب شده بود ابواب
اجابت بر رخ باز گشت اصابت سهام السعادة و عار انحضرت بر هدف اجابت
روی داده فتح و فیروزی روز بروز در کار اخذیو کامکار گشت اکنون نیازمند درگاه
الهی بر درین ایام که چنان مهمی عمده در پیش است بیرون شتیمه انحضرت
نموده حلقه استجابت و دعوت در باب طلب نصرت بر وفق اوان لو ابوا الله
بر روز وار الفتح ابا بنت نمود بدین دست اویز متین بل مفتاح مطالب بسا
و دین ابواب فتح و ظفر بر روی اولیای دولت گشاید حضرت خلد در صورت
بحکم مصلحت وقت استصواب انرای صواب برای همواره اینمعنی را که من جمیع الوجوه
مطلق بود و بهمه وجه مستحق شده و در حق انحضرت ابلیس دعا خود را ده
توفیق و دربار حصول بنابر بدعات خصوصا این مدعا نمودند مجلد را درین ایام
که بتاریخ غره ربیع الثانی سنه ۱۰۳۰ هجری موافق ماه شش هزار
حسن و سنی قمری سالی سیوم از جلوس بود انحضرت در کنار رود بار جلد
لکهار خانه جای بلی فردوس گشته اراده این بنیاد
بر ساحل این نهر کوثر آثار نمودار چناب بحر من الانهار بر اراده
صورت اینمعنی بر مرآة الصفا ضمیر پرتو افکن گشت که درین فرخنده
اراده و سر منزل نزهت بهرا که وقت مقام بساط و زمین

وخواجه ابو الحسن و لشکر خان و سردار خان بتسلیم نظر و معتمد خان بخشی عسکر با او بوده و جمعی
بیشمار از احدیان و برق اندازان با پنجاه لک روپیه نقد همراه داده بودند و چون سلطان
خسرو ازان بار بحکم وجوب ملاقات بدو بکرار و بسبب بوالهوالافکار سر زده
مانند مردم نظر بازیها از نظر بند خاوید آمده بپادشاهی گرد او گرفتار شده بود در نوبت
پاسداری او بخواجه ابو الحسن تفویض داشت و او در همراهی موکب کیهان شکوه
سعادت پذیر گشت حضرت خلافت مرتبت بجهت تحصیل جمعیت خاطر شاه
بلند اقبال لشکر ظفر اثر را بتوکلات آن عالی قدر مرجوع ساختند و حصول استعداد
افواج بحر امواج موکب جاه و جلال شاه بلند اقبال یکبار رو بار جهان و دار السلطنه
پذیرفتن جشن وزن مبارک قمری سال سی ام از عمر شریف و یافتن توفیق
توبه از شرب مسکرات بتصمیم قلب و سوانح دیگر درین ایام روداد چون حضرت
شاه بلند اقبال در سن صبی و عنفوان اوان نشو و نما بتناول سایر
مسکرات و معتادات بالکلیه بنابر حراست تایید آسمانی اتقا ها ننموده
بودند چنانچه از سن تکلیف تا بیست و چهار سالگی بشرب خمر رغبت نفرموده
مطلقا مقید آن نشده حضرت خلافت مرتبت بتحریک بساط انبساط و نظام خرد و عشرت
کثرت بار یافتن آنحضرت را از روی مبالغه بر اقدام بشرب مدام مجبور فرموده و با وجود
امر آنحضرت بنابر نهی شریعت ارتکاب این شیوه با مجبوری شرعی و عقلی که بر طبع
مبارک بسیار گران میآمد بشرط عهد و پیمان بر طبق استقبال نمودند که چون عمر شریف
به سی سال رسد دیگر ایشان را بدین امر ناپسندیده مامور نفرمایند و با این همه گاه گاهی
در ایام طوی و جشن بهنگام عیش و عشرت بتکلیف حضرت از روی رعایت طبع بلند بتکلیف
آنحضرت جرعه چند معدود و محدود می نوشیدند و پیوسته کمال احتراز از سوء نشئه جویان وسیله توبه
می نمودند که بدولت و اقبال مصمم دل می شدند باز بنا بر تجدید عهد

عظیم گشته فرصت وقت را غنیمت شمرده بود و متغلب تمام ولایت متعلقه پادشاهی را از دکن
و خاندیس و برار که در تصرف اولیای دولت بود و بند برآمده بمحاصره برهان پور
پرداختند و چون بکرر حقیقت این واقعه از قرار واقع بعرض اقدس پرتو آگهی
گسترد و رسید بار عرضه داشت خان خانان مشتمل بر نهایت اظهار عجز و بی کسی
و محنت و پریشان احوال خود و بجان رسیدن مردم در وقت محاصره میرزایان که رات پی بدپی رسید
اینمعنی که اگر پرورش حضرت عنقریب از شمول عنایت نموده این جماعه را و بیرزار از قید
احاطه ادبار رهایی ندهند بناچار به سبب هم رسانیدن رجپوتان کار کرده بعد از جوهر نمودن
نقد جان نثار بر راه خداوند کار خود میکنند چه مرهم هندی زبان عبارت از آن است
که این گروه در وقتی که کار بنهایت تنگی کشید امید و از هیچ جانب نماند نمایند
نخست ستر ناموس اهل و عیال را سر از تن جدا ساخته آنگاه بخاطر جمع خود و دل بر هلاکت
نموده کشته میشوند چون مضمون آن بمراتب و از الظهور یافت خاطر مبارک بغایت
برهم شده از سر نو عزم یلغار و تدارک آن طایفه تباه اندیش را بر [illegible] سر حکم
آراسته در تاریخ روز جمعه چهاردهم ۱۴ دی ماه الهی سنه ۱۵ جلوس جهانگیری مطابق
غره صفر سنه ۱۰۳۰ هجری شاه بلند اقبال را با کمال اعظام و اجلال از دار السلطنه لاهور
برای [illegible] خلعت خاصه با چارقب مرواریددوز و شمشیر و خنجر مرصع و فیل با ساز نقره
و دو اسب با زین زرین و ساز مرصع و سپیل فرخنده پیکر سکون مرحمت فرموده و
ده کرور دام بصیغه انعام عنایت نمودند و چون موافق منصب سی ۳۰ هزار ذات و
بیست هزار سوار دو اسپه سه اسپه انعام جهانگیری می شد اکنون مجموعه بجاه کرور
و بسیاری از امرا و مردم معتبر السرور را منظور نظر مرحمت ساخته بر بیش ستور بخلعت و [illegible]
سرفراز ساختند راجه بکرماجیت را خلعت و خنجر مرصع و اسب و فیل و افضل خان را و منصب هزار و پانصدی
و دیگران را خلعت و اسب و [illegible] نفر دیگر را خلعت بنام نوازش ساختند و جمعی از امرای نامدار مثل عبدالله خان

در امن ابا و امان برادی روزگار ایشان نمودند چنانچه سابقاً وقایع این مفصل
نگارش کلک حقایق نگار رانده و چون در زمان شاه بلند اقبال از کلکته جا و
بهار گشته میسور نظر وسیم الغرض نشاط اندور وعید اندار بعضه بر حسب ظاهر از
دور بوده بار آن خیره چشمان تیره روزگار بنابر آنکه قطع نظر از مراحم بادشاهانه
نموده در نواحی برهان پور بمباحث ... برد رحمت چنانچه مکرر واقعات ...
ممالک جنوبیه مشتمل بر حقایق طغیان آن تباه کیشان ... آمده و حال که تا
نیز ... استهار متواتر و متوالی ... عرصه داشت ... فاتحه عریضه
در لاهور رسیده است که هر سه دنیاداران دکن نظام الملک و قطب الملک
و عادل خان با هم اتفاق نموده لشکری بعرصه افزا که عدد و جمعیت آن زیاده
سران بر ایشان و ... سفینه ... هجاده هزار ... فراهم آورده بحث
و ولایات بالاگهات ... اولیای دولت بود ... تصرف نمودند
و امرا و منصبداران بادشاهی خواهی نخواهی ... استیلای ایشان از دست
از ... بهم پیوسته اول ... استحکام داده مدت سه ماه
بمجادله و مقابله و مدافعه و مقابله روزگار گذرانیدند و چون غلبه ... بحسب عدد
و عدت از ایشان بود و نیز ... ساخته بودند چنانچه اجلاد
رسد ... محاصره بامتداد و شدت ...
نهایت ... کشید ناچار ... در بالاپور قرار و وقف
داد ... بالاگهات ... نموده بحسب ... بالاپور
... درآمدند و ... رسانیدن
علیه متعذر شده ... ناچار ... خواه ناخواه دست
... بالاپور ... برهان پور ... باعث ...

... [illegible] ... بلند اقبال ... فهم با ... [illegible] ... بنیاد و در کار

چون پیوسته از رسم و آیین کوتاه بینان است که هر گاه در نسبت عهدست روزگار فرصت
دارایی و وقت رخنه یابند چشم از همه سو پوشیده و شنیده ناشنوده کرده
پای بس گرفته بر سر کار خویشتن روند و از بلا خطر لوازم دوربینی و عاقبت
بینی در گذشته بی اندیشی و خدمت عصیان باز از سر حد اندازه خود برون
نهند هر حال خصوصیات احوال و کیان خسران مآل است که از دیرگاه باز خاصه
از عهد حضرت ... آشیانی اکبر پادشاه همواره این ناهنجاران همواره می سپارند
پیوسته عهد و پیمان شکسته این خصلت نکوهیده را فرع ... بیدار ... چنانچه هر بار که بار
خواست خدیو روزگار بر آن ... سخت اوباش ... سواری میکشید از راه روباه
بازی و عهد و ... در پناه زبونی و عجز و زاری فرا آمده جان مفتی از میانه بیرون میبرند
چون ... او ... از آنکه ... از عهد ... سر همه ... شیران بیشه رزم آزمایی ... فتنه
... الطاف ... جایی می بینند باز شیر گشته ... سر اظهار ... می رسند چنانچه
... گذارش ... پذیرفته عجز و بود شاه بلند اقبال ... از ...
... بیشتر ... جاه و جلال آنحضرت را ... روم و ... [illegible] و
ترکان توران و ... العموم ... عهد و پیمان شکنی افتاد و ... خلت و ...
... صبر و آرام را ... باز ... بند ... رسم ... باشند
... شفاعت ... سلوک جاده ... و ... اقدام
... تقدیم ... رسم خدمت گذاری و ... تسلیم ملک و مال ...
... میان آورده ... ایشان روز ... حضرت شاه بلند اقبال
... رسم ... تقصیرات بی پایان در گذشته و شفاعت
... مطلقا ... ابواب دار السلام عفو و عاقبت

از بود الحضرت ما یقصد [illegible] بنظر در آورده درخواست نام نمودند
حضرت خلافت مرتبت آن نزهه نورس بوستان دولت بدر السلطان جهان
افروز نام در حرم نموده چون [illegible] برادر در ساعتی مسعود اتفاق
نیفتاده بود لاجرم آن عاین عیان وجود نظر بملاحظه عدم [illegible] قدم این نورسیده
عالم شهود را در شبستان سلطنت [illegible] بیگم کریمه [illegible]
حرم محترم شاهزاده [illegible] مرحوم داده [illegible] آن جان والا مکان ارسال [illegible]
که تا بالیقی نموده مراسم تربیت بجا آرد قضا را [illegible] یکسال و شش ماه
کسری از عمر شریف آن هلال اوج اجلال بمرتبه بدر نرسیده محاق افتاد و حراق
اصلی [illegible] بارگاه [illegible]
[illegible] چون همواره مکنون خاطر فیض
مآثر حضرت خلافت پناهی مشاهده جلوه رعنایی و زیبایی [illegible] اکثر
شمائل کشمیر بی نظیر و رسیدن موسم بهار بود و شوق تفرج شکوفه و گل تماشای
لاله و سنبل و زعفران [illegible] افزوده
دریولا که خاطر عاطر از همه جانب بجمعیت تمام گرایید [illegible]
نمانده بود لاجرم بیست و هفتم شوال [illegible] رایات اقبال [illegible] جاه و جلال
بدان سمت ارتفاع یافته چون شهر [illegible] سراپرده جاه و جلال شد
عهد سعادت نواب ممتاز الزمانی از مقدم خجسته مولود [illegible] انوار برکت و میمنت [illegible]
حضرت خلافت پناهی جهت آوردن تهنیت بمنزل [illegible] الحضرت تشریف
ارزانی فرموده آن شاهزاده [illegible] امید بخش موسوم گشتند
ولیکن از کوچ از آن سر منزل بنابر [illegible] که بکشمیر داشتند لاهور را [illegible]
بگذاشته از راه [illegible] و ترتیب مسالک [illegible] چون برف [illegible]

اثنی

ثمینه برفت و چون ابرار از مراحم این ایام خجسته آغاز فرخنده انجام بار بربستند

از آن مقام مبارک تا سر آمدن ایام طاعون که در آن ولا در دار الخلافه گریبه

شیوع تمام درشت رحل اقامت انداختند و بعد از آن اول میمنت نشان

هنگام بامداد روز مبارک شنبه چهارم ربیع الاول سنه ۲۷ هجری فروغ بخش عالم

یعنی نیر اعظم پرتو تحویل شریف بر عرصه شرف خانه انداخته در سر سر ساحت

بسیط نور گستر و حسب الحکم اشرف بادشاهی صحن خاص و عام دولتخانه

معمور را مانند هر ساله آذین بافته و در همین ایام عشرت انجام بعد از اتمام مواد

پنجشنبه چهارم جمادی الاولی از شهور مذکور در دار الخلافه اکبرآباد در اکثر ولایات

اقبال وجود از کوه موکب گیتی کشا مانند توتیا و مصاحب کحل الجواهر العبار و بصایر

صاحب نظران آباده نموده و بسر منظران المقر عز شد که چون چشم براه کنعان

از دیر باز گوش بر آواز وصول بشارت بر مدعا دست بود بود و بنده بسر مایه

بشارت اندوختند و این موهبت شنائی نسبت بدان زیور روی زمین تاریخ

مخبر از روی بیست سال چهار و نهم جلوس جهانگیری مطابق چهارم جمادی الاولی

از شهور سال هزار و بیست هفت هجری دست داد [illegible]

[illegible]

در حوالی [illegible] بر درانید تحکم قرار داد حقیقت بنیاد که هر شاه در اینوقت عیش در عرض

و هر لذیذ را عافیت الهی در عقب لازم در عرض این ایام که روزگار بکام و

مقاصد حسب المرام هوا خواهان شده بود و کر در مشش او وارد و دار بر طبق

از روی خاطر و وفق مدعا دل هوا خواهان کشته و شاهد فتح و فیروزی چنانچه

دل خواه اخلاص پرستان بود روی نمود بحسب اتفاق و دشمنان شاه ملند

اقبال را علت رحلت والده ماجده کوه کوه و اندوه پیش آمد و غبار محنت

طرف ولایت مالوه که در هنگام به [illegible] الحضرت مقرر بود و قرار یافت و در باب
تاریخ [illegible] این قدسی [illegible] شاعر [illegible] کلام طالبای کلیم نژاد سخن داده و حق
سخنوری را ادا نموده چنانچه الحق از آن بر وجه تعمیه بالطف وجه اسقاط کرده مستور داد
ایزد به بادشاه جهان [illegible] خلق بحر و بر عالمتاب تاج صاحبقران ثانی یافت
گوهری بحر از و گرفت حساب تا نشد اورنگ زیب کرده فلک تخت از این
پایه گشت عرش حساب چون یافت مژده افتاب ابتهاجت [illegible] افسر [illegible]
در حساب خامه از بهر سال تاریخش زد رقم اقلیم عالمتاب و سخن پرور
دیگر این تاریخ یافته [illegible] گوهر تاج و ملک اورنگ زیب و چون از این [illegible]
صوبه مالوه مرکز اعلام دولت و اقبال و مضرب خیام جاه و جلال شد [illegible]
آیین در بلده اوجین حسب الحکم آن حضرت بترتیب بادشاهانه [illegible]
به حضرت جنت مکانی [illegible] بر رسم ادای لوازم شادی [illegible] اسم مبارکباد [illegible]
بهر آن انجمن عشرت [illegible] سعادت ارزانی داشتند و حضرت
شاه بلند اقبال تقدیم لطایف [illegible] انداز و نثار [illegible]
از نقود و جواهر بحر و کان [illegible] از نظر اشرف گذرانید
و حصول [illegible] سعادت [illegible] السلطنه [illegible] و انعقاد انجمن
[illegible] مبارک [illegible] این سال [illegible] شاه بلند اقبال [illegible] جشن سال [illegible]
جلوس جهانگیری [illegible] ز ابتدای [illegible] موکب مسعود آن بادشاه عاقبت محمود
بیست و هشتم [illegible] ماه موافق غره [illegible] هجری [illegible] و همایون [illegible] و
[illegible] سرور [illegible] افکنده [illegible] فتح و ظفر [illegible]
خیمه و خرگاه [illegible] اقبال [illegible] در این روز سعادت اندوز [illegible]
[illegible] هشتم از [illegible] حضرت شاه بلند اقبال و جشن [illegible] مبارک [illegible]

... ار سلطان از ... نصیب ... در دوام ... اقبال چون چمن طراز کائنات
... ات آنحضرت را اتفاقی گشته پیوسته ملک سررشته ثبات و قرار متین و زمان
قوام کون و مکان را وجود مفیض الجود آنحضرت وابسته چنانچه سلک ارزاق ...
قواعد اورنگ خلافت سریر دولت ... دولت که ... سر ...
... شاهزاده های بلند اختر نامدار که تا قیام قیامت ... مسعود ایشان
باعث متانت و تمکین اساس این عالم خواهد بود در استقامت و تمکین ...
... در مولد که بتاریخ شب یکشنبه یازدهم آبان ماه الهی موافق یازدهم ذیقعده
... اصفهان دولت و حرم سرای خلافت از پرتو طلوع اختر سعادت
اقبال مند شاهزاده والا نژاد فروغ انوار ظهور و ضیا ... یافت ...
همایون بعد از انقضای بیست و هفت ... بلند ... کوکب ...
وجود اتفاق افتاده ثابت روزگار ... اتفاق ...
تمام گرفت و میامن قدوم ... مفتاح ... کار ...
... روی سعادت بسیار فتوح روزگار اولیای دولت ابد پیوند ...
چنانچه ... دار السلطنه قضا ... تقدیر ...
... بودند ... خواهد بود ... عالم ... استعجال
نامزد ... این قره باصره خلافت نموده شاه بلند اقبال ... رسم
معهود ... از نظر اشرف گذرانیده التماس
نام آن شاهزاده ... حضرت خلافت مرتبت آن ...
... اورنگ سلطنت ... سلطان ...
... ساختند ... که ... آن
... سرای سعادت ... باشد یافت ... از این اراده انعقاد محفل

دیگر دو روز و فرمان جهان مطاع هر سکنه والا و تاکید قلعه دار که در اولاد و در زده سالی
در گشت همراه سکندر که خویش و کاربردار او بود با سایر راجپوتان قلعه را خالی
کرده برآمدند و هر سکنه خواهر زاده خود را الحاله از رواه راجه در آورده کلید
حصار را تسلیم راجه نمود و راجه با سایر اولیای دولت ابد پیوند داخل قلعه شده
فتح نامه بدرگاه گیتی پناه ارسال داشت و جمیع ارکان [illegible] را الحمد [illegible] اموال و
[illegible] کما نشسته از تغافل [illegible] لشکر [illegible] این [illegible] حصار در جنوب
بشمال صوبه پنجاب بر فراز کوهسار [illegible] آثار بنا یافته بود و در رفعت پایه
با ایوان کیوان [illegible] افتاده کیفیت بنا و این درین بنا [illegible]
[illegible] نام [illegible] آن اگاهی [illegible] بر قدم [illegible] آن [illegible] و درین
طایفه [illegible] بصحبت پیوسته که از مبدا آن بنا و اکنون [illegible]
و دست تقلب صاحب این ملک کیفیت زمین نیافته و [illegible] و دست تصرف
بران نیافته [illegible] در [illegible] سلاطین [illegible] بقلم مورخان اسلام صورت
اثبات [illegible] نمود [illegible] است [illegible] در [illegible] که مبدا ظهور
سلطان تغلق است تا سنه هزار و بیست و هفت که آغاز جلوه گری [illegible]
این شاهراه فتح است پنجاه و دو مرتبه [illegible] این و درین حصار مرکز رایات
محاصره ملک [illegible] الاقتدار و امرای والا مقدار گشته و بحکم [illegible] ایران ظفر نیافته چنانچه
از جمله [illegible] سلطان فیروز [illegible] داد [illegible]
چون چاره تدبیر با دستبرد مصلحت باخر تقدیر نیامد ناچار [illegible]
سر زمین [illegible] قلعه را گرفته [illegible] فتح آن [illegible]
[illegible]
[illegible]

زخمی عظیم بجمعی از سپاهیان و القب زنبان رسیده و صورت اینمعنی هم برینجمله بود که جوانان و از آن
گروه میان دروازه بخارا رسول ها و رسیده پیش برده بودند و سر القب بپای حصار
رسانیده و آن گروه دادن انتظار از ره در نشسته اتفاقا و درونیان که پوشیده بر سر
خبر یافته و تفحص اینمعنی بودند بدان بر دوند و چندین شب [illegible] هنگام [illegible] آویز
طبقها چوب را از برج بخارا که بر گرفته بجز بر سر اهل این [illegible] ریختند و جمع کثیر را از آن
بسریع گذرانیده لعب را شکسته و چوکیدار از جانب [illegible] این راه را بستند
و چون راه از وقوع این حادثه ناگها [illegible] و بر دل [illegible] آگاهی یافت
[illegible] شده [illegible] و چوکیداران [illegible] القب رسانیده [illegible]
فرصت سر بیرون زدن و خبر بدرونیان رسانیدن نداد و [illegible] از انجا مردم
کار آمدنی بی قرار داده از سپاهیان معتمد کار طلب جا بجا مقرر ساخت و بیعت
بر برگردن خندق [illegible] دروازه که [illegible] گز [illegible] در [illegible]
اندک [illegible] کار [illegible] و [illegible] باشد و [illegible] حواله [illegible] ساخته
[illegible] برافراختن و برق اندازان و الجیان [illegible] آن [illegible] از [illegible]
و [illegible] کار [illegible] فتح و [illegible] بود و در آمدند و [illegible]
گرفته از این راه در دروازه ملک علم بر روی ایشان گشودند و هر روز [illegible]
[illegible] آن [illegible] راه [illegible] ایشان [illegible] چنانچه
[illegible] و کمی [illegible] قرار و آرام [illegible] چند [illegible]
[illegible] ما [illegible] و [illegible] در آمده ابواب تملق و لابه گری گشودند
و [illegible] بخارا [illegible] حقیقت احوال [illegible] درگاه و [illegible] سلطان طلبیدند
و چون مضمون عرضداشت بعرض مقدس رسید عفو بادشاهانه رقم نجات
بر صفحه عصیان ایشان کشیده امر قضا جریان [illegible] صدور یافت

آب بابایت دار دماوهوسنگه برادر نورجیسنگه با آن فوج دل کشته بهوای طغیان در وادی
عصیان تن [illegible] در داده بود و در وقت اندک به قوت نور بخش همت راهنما و عزیمت کارفرما
راکار فرموده بر فتح کوتله دست یافت و از سر نو به فتح قلعه راجه جیا نموده همین
که متوهم شد مژده مرگ سورجمل خون گرفته به سر انجام رسید و چون این جانب [illegible] جزیره
شاه مقصود و ظاهر ظفر بر خاست و [illegible] گرمی بازار [illegible] جمیع جهات و اعمال
آن سرحد را به همه جهت از راجه جیا نموده آورد را به وعده و وعید بیمناک و امیدوار ساخت
راجه عاقبت اندیش [illegible] از نفوذ و از خاص [illegible] در [illegible]
[illegible] و خود و دماوهوسنگه برادر سورجمل و تمام متعلقان و منسوبان او نزد
راجه بکرماجیت فرستاده راجه مجموعه [illegible] کرد آوری نموده با فتحنامه بدرگاه والا ارسال
داشت و دماوهوسنگه را در نور پور گذرانیده از حوالی متوجه تسخیر کانگره شده
و در [illegible] شاهانه نشانده غره مهر سنه ۱۳ جلوس جهانگیری بکانگره وارد گشته
بی توقف و تامل خود را با جمیع سرداران به پای حصار رسانید و شعله افروز آتش
کین گشته بنظاره محاصره را گرم ساخت و همگی سپاه [illegible]
گوناگون خصوص نوید افزایش ساخت [illegible] فرموده رفع [illegible] از دل [illegible]
بازو داده سرگرم ساخت و لیکن از چند روز که [illegible] بسر رفت کار [illegible]
و ملجار با قرار یافت [illegible] که جابجا [illegible] راست شد و وقت سرکوب
حوالیها در آمد [illegible] جانب جنوب [illegible]
برجی را که [illegible] نام دارد [illegible]
در طرف قلعه [illegible]
بکلی کنده
[illegible] در آمده [illegible] حیات [illegible]
[illegible]

و بقلعه [illegible] که در میان کوهسار رفعت آثار و جنگل دشوار گذار واقع است [illegible]

دران باره استوار که همواره مقر و معقل و مرکز زمینداران [illegible] بوده [illegible]

داده لاجرم بمحض شنیدن این خبر لشکریان [illegible] تمام مرحله را [illegible] بعجلت نموده خود را

بپای الحصار رسانیدند در اندک فرصتی به نیروی شکوه کوکبه کوکب سعادت

و همراهی کوکب بخت شاه والا جاه [illegible] الحق حصاری [illegible] گرانید [illegible] در آن واقعه

از جنود آن احدی نرسیده زیاده بر هفتصد تن پامال شده جمعی کثیر رسیده و دستگیر

شدند [illegible] گرفته چند جا [illegible] بیرون برده در قلعه [illegible] که در جبال سرحد

راجه [illegible] واقع است متحصن شده راجه بنابر مراعات مقتضای حزم و ملاحظه تنگی

محال تسخیر نور پور را بوقتی دیگر افکنده چون بظاهر حصار مذکور رسیده اطراف

آنرا از احاطه شیران بیشه مصاف [illegible] آن تیره روزان [illegible] هجوم [illegible]

[illegible] جنود آسمانی [illegible] و روز بروز در ضمن کارسازی اسباب

محاصره گذرانیده سیوم روز یورش نموده و بعد از کوشش و کشش بسیار [illegible]

تا شیر [illegible] افتاده [illegible] کاری اقبال گیتی ستان پای بمیان نهاده بر فتح

قلعه دست یافت و درین روز زیاده از هزار [illegible] تیغ نهاده خلقی [illegible]

گرفتار [illegible] و چندی از بهادران [illegible] زخم دار شده [illegible] نمایان

نمایان که [illegible] دیباچه [illegible] نمایان ساختند [illegible]

بر وفق طریق معهود راه [illegible] گرفته بود [illegible]

[illegible] بقلعه که [illegible] راجه [illegible] پناه برده و خیل او [illegible]

منصور را [illegible] فوج [illegible] فوجی بسرداری [illegible] نمود که از راه [illegible]

[illegible] همراه خود گرفته [illegible] بقلعه [illegible] و ابتدا از نور پور

[illegible] قلعه [illegible] تسخیر قلعه که از سه طرف

بیش رفت مهام آن ایالت شایق بود از جد و جهد در کشش و کوشش آن [illegible]
بنوعی حسن تدبیر بکار برده چنانچه سرتاسر اهل طغیان و تمرد در [illegible] و رشته [illegible]
انقیاد و تقدم اطاعت سپرده بطوع و رغبت رفته بطوع و رغبت رفته بطوع
طوق عبید در آورده و بنابر امید بخارت روی بدربارگاه والا آورده و از وسیله
برای لزوم آستانبوسی استسعاد یافتند و هر کدام [illegible] بسبب [illegible] بر سبیل [illegible] گذرانیده
بمراحم پادشاهانه سرافراز گشتند و چون خامه بدایع نگار را از ذکر سوانح ایام باز
پرداخت لاجرم بطریق تقریب برآن ذکر مجملی از احوال جام و بهاره گشاده در بین
نظام ابواب سخن را سرایت میسازد ولایت جام از یک طرف بملک [illegible] بسته
پیوسته و از سمت دیگر بدریای شور و سرزمین بهاره نیز بر ساحل دریای جانب
[illegible] واقع است و این دو [illegible] مقدار در وسعت ولایت و سامان جمعیت نزدیک
بهم اند و هر یک قریب پنج شش هزار سوار همیشه موجود دارند و هر گاه کار رو نماید
تا ده دوازده هزار سوار سرانجام میتوانند نمود و جام و بهاره لقب ایشان است
و آن سپاه جلد [illegible] و در آن ملک بهم میرسد فرد اعلا تا ده هزار محمودی [illegible]
[illegible]
[illegible] چون در [illegible] سرافرازان خدمت
پایه سریر والا و خاطر نشان ایستادگان انجمن حضور یقین گردید که
[illegible] با سواران [illegible] بکار [illegible] بسبب زیاده سری
[illegible] سر از خط فرمانبرداری [illegible] طریقه همراهی روی از [illegible]
چنانچه جمعی از زمینداران کوهستان بجاب را فریب داده دست تطاول و تعدی
از حد برگذشت [illegible] دراز کرده لاجرم حضرت خلافت مرتبت تادیب آن کافر
نعمت را که از [illegible] این سر در [illegible] زمینداری [illegible] شده بود و تدبیر

بودن رشک طراوت آن شاداب قرة العین عدن و جلاگری زمین کاری که دیده و در است
حلاوت بادانه رطب رود بار خون از دیده یاقوت رمانید و رسید بزیر رفته و سیلاب
نیرنگ لاله گون از دیده گوهر شاهوار عمان بسیلان در آمده و اثر حضرت مریم
مکانی والده ماجده حضرت عرش آشیانی بیگم والده حضرت جهانگیر
گیتی کشا از رسم او نما خشایت کمی ذره بود دید تا دوده انهر وار زید یکبار بسیار غیبت
کم یاب بدان جناب لطافت فرسود در بورجه چشم بدین جاه کناره دریای شور بسیر منزل
ورود عسکر منصور شد و چون فال از شیر فتار تسوار ز عرابت شان عموم [illegible]
دریا خصوص طلاطم امواج بحر مواج که بادی از حرکت خروش افواج لشکر طوفان
اثر معتاد او باز بر در حمت و رسنوز کنایت رایت ظفر آیت را طراز ارتفاع داده
موکب سعود تعقیب در بر و فر ارز الکنگال ان خطه دار السلطنت لاهور تعویق [illegible]
نهضت شد و در روز چهار شنبه بیست و سیوم ماه ذی قعده [illegible] حضرت [illegible] انوار
سعادت [illegible] سایه دولت [illegible] [illegible]
کارش [illegible] بیع ماسه بحت [illegible] فراغ خاطر [illegible] [illegible]
دو روز [illegible] جشن وزن مبارک [illegible] سال [illegible] [illegible] بلند
اقبال [illegible] نشاط آموز [illegible] افروز گشت و خاطر [illegible]
گیتی [illegible] فیروزی [illegible] [illegible] گردیدند و چون
اقامت آن نزهت آباد [illegible] حضرت [illegible] مرتبت [illegible]
[illegible] آن [illegible] نکده [illegible] خاطر انور [illegible]
در [illegible] جامع دولت سعادت منزل [illegible] مدت توقف
از [illegible] و تفرج [illegible] انتقام [illegible] کام دل برگرفتند و آزاده [illegible]
[illegible] مقتضای [illegible] آینده [illegible] نهضت دار الخلافه [illegible] موافق [illegible]

برسید اما در عظیم تشبیه و کلاه نیشبه بر وقایق بی آمدند و در ضمن پیشکش های ده جوان

مملو از جواهر و مرصع الدست و دو قطعه لعل های ... را ... و سلیم ابرار بودن شمس ماملک

و انگشتری نگین الماس ارتفاع ... صدور اسب ... ترکی با رفتار ... نژاد عراقی نسل

از نظر انور گذرانیدند که از انجمله ۳ راس کمال امتیاز داشته و زین ساخت مرصع

مجلد حقیقت مجموع پیشکش دکن است ... که رو به قرار پذیرفت سوای آن دو لک روپیه

بخشیده نور جهان بیگم ... بیست هزار روپیه مخصوص سایر بیگمان ... تسلیم ...

ارسال یافت ... هم جهت ملک ... بیگمان ... بست و ... هزار روپیه

[illegible]

[illegible]

[illegible] چون بجهره کشائی تا بید حضرت شاه بلند اقبال

سر انجام معامله دکن که از دیرباز صورت نیافته بود به وجه احسن نمود و از این راه

... رفع ... روزگار یعنی جمعیت خاطر اقدس بحصول انجامید در ... سرکرات

... از دیرباز مکنون خاطر عاطر بود خاطر عاطر بود و خاصه تماشای ... طغیان ...

... سلطنت ... شوق نفوذ آن ... ابا و ... بنابراین ...

... جاه و جلال بدانجانب ارتفاع پذیرفته و در طی راه ... جاه بلند اقبال السعادت

... اختصاص یافته ... واکنی و تماشای ... زبان ...

... باعث مزید انبساط طبع آن ... طبایع و ارکان

... روز بروز انواع عواطف اقسام مراحم پادشاهانه درباره آن حضرت ظهور

... و چنانچه ... که در سرکار خاصه ... بدر رسیده ... قطع نظر

... آن گروه ... با عتبار مبارک ... بار ... بود ...

... بودند از انجمله قطعه لعل ... بود که در برابر ...

... بود ... بسیار ... بود ...

بر تارک مبارک آن زینت بخش افسر و اورنگ خلافت نثار فرمودند بعد از آن امرای
عظام مثل خان جهان خانخانان و عبدالله خان و مهابت خان و راجه سورج سنگه و راجه
بهاو سنگه و غیر اینها هر یکی بر نسبت مخاصیت و تفاوت مراتب از شرف بساط
بوس درگاه والا سعادت پذیر گشته و نذور گران مایه نمایان لایق [illegible] بر شایان
حال خویش گذرانیده بعنایات خاص اختصاص یافتند و بنا بر آنکه [illegible]
وقت وفا نکرده است اقسام پیشکش نمودند اکتفا بفیل و تحفه مملو از انواع
نوادر خود نموده فیلی سرکار کلان گرس سر حلقه فیلان پیشکش عادل خان بود و
نیز از نظر اشرف گذشت چون آن فیل از افراد نوع خود بکمال حسن صورت و قبول
تعلیم و فرمان بری [illegible] عدیم النظیر بود منظور نظر استحسان
شده بنهایت خاطر پسند افتاد و چنانچه بنفس نفیس بر آن نوازش نموده تا درون غسلخانه
تشریف بردند بحسب رسم معهود آنحضرت که همیشه هنگام سواری فیل مست را بسبیل
تصدق سحاب دست گوهر افشان زر را باین طریق دفع عین الکمال می نمودند
درین وقت نیز از هر دو سوی مبارک زر را دینار پاش گردیده زمین را در زر فرمودند
و از آن روز بار سرکار [illegible] اختصاص یافته بجنبه سواری خاصه مقرر است بنابر
نسبت [illegible] موسوم گشته از شمت سر حلقه جمع فیلان خاصه اعتبار یافت
و امر فرمودند که از زر بوسته در درون صحن غسلخانه والا می بسته باشند و بعد از
چند روز تمام پیشکش او دو صد زنجیر فیل نامور از نظر اشرف گذشت که از نهایت زنجیر
فیل مجلل براق طلا و نه زنجیر سار از نقره مزین بود و قیمت هر یک سه هزار [illegible] موسوم آن
یک یک را به مقرر شد از آن گذشته دو زنجیر دیگر که فیلان تنومند کوه پیکر بودند یکی
موسوم بهنومنت و دیگری بخت بلند [illegible] موافق قیمت [illegible] قرار یافت
چه آن دو کوه پیکر [illegible] منظر هر چند در حسن [illegible] قبول تعلیم و [illegible]

بوده هشتم ابان ماه الهی سنه ۱۲ جهانگیری موافق یازدهم شوال سنه ۱۰۲۶ برسم ایشان
شایان و توزک و توره نمایان چهره دولت و اقبال افروخته و رایت ها
جلال افراخته متوجه دریافت ملازمت شدند و چون ملازمت استسعاد یافت
السلام بجا آوردند حضرت خلافت مرتبت از فرط غلبه شوق محبت آن
را افراخته رفعت ایزدی را بالای جهروکه والا طلبیده فرزند الفاه خوبان تن ازجا
درآمده قدمی چند پیش آمدند و آن خان جهان را چون روح بکنار و آغوش
کشیده مرتبه مهربانی در بر کشیدند و آن حضرت از سعادت میشتافتند و آداب
هرچند بیشتر رعایت آداب مینمودند که حضرت خلافت مرتبت بحکم سلطان محبت
حال سوار شده بالای جهروکه رسانیدند مرتبه خوبان تن و در
مراتب الطاف بی پایان می افزودند و آن حضرت بعد از ادای شکر و سپاس
این عنایات خاص هزار مهر و هزار روپیه بطریق نذر و موازی آن مبلغ بر سبیل تصدق
گذرانیدند و حضرت خلافت مرتبت خلعت خاصه با چارقب زر و مروارید
کشیده و شمشیر با پردله مرصع و کمر و خنجر بدان حضرت مرحمت نموده منصب
سی هزاری ذات و بیست هزار سوار و دو اسپه سه اسپه از اصل و اضافه سربلند
نموده و بخطاب سلطان شاه جهان امتیاز بخشیده مقرر کردند که چندی
بر جلوس همایون آن ترقی یافته رفعت از پایه قرب بحیثیت میگذشته باشند
ازجمله خود در جهانگیرنامه نامی این عبارت به خط خاص نوشته اند که این عنایات
لطف بی پایان که نسبت آن فرزند سعادت مند بظهور
چه از زمان حضرت صاحبقرانی تا حال هیچ پادشاهی در این سلسله
گونه عنایتی بفرزند شایسته خود ننموده الغاه از راه مزید عنایت
واله والا فرمود آمده حواله عالمان ایوان جواهر گرانمایه بدست اقدس تبارک

کارگذاری یکی از امرای عظیم الشان زر[illegible] صاحب والا تفویض نمود و نیز نشان احدیگر

و خاقانا بور و مهمول باشن و سرکار باسم [illegible] نامور و [illegible] و کلیم و برکنه بالادار

دامرور برکنه [illegible] سرکار [illegible] وده کرور دام که [illegible] بجا کلی از آن باشد

در آید وارد و میدان برکنه در تمام دکن ملک همه این کشور یافت می شود در نولد

با توجه از بندهای پادشاهی العقیده [illegible] و تا [illegible] زمیندار [illegible] برام [illegible]

بخت [illegible] یافته بود و او را [illegible] گرامید ملازمت آمده [illegible]

و بنگو شدیکه آن اخلاص سرشت [illegible] ظهور نموده نهایت تحسین افتاد

در اثنای توجه شاه بلند اقبال بدرگاه گیتی پناه افواج قاهره حسب الامر

اینک استقبال [illegible] کو شده [illegible] از [illegible] بود مرخص شده بودند در طی

راه بسعادت ملازمت رسیدند حقیقت وقایع و کیفیت خدمات شایسته

که در انولایت بتقدیم رسانیده بودند از [illegible] ملک [illegible] اهل آن

که باعث اظهار اطاعت و انقیاد [illegible] ان زاجها و [illegible] باج و خراج

هر ساله شده بود از قرار واقع بعرض اعلی رسانیدند [illegible] شصت

زنجیر فیل کوه پیکر و مبلغ [illegible] لک روپیه نقد از [illegible] و [illegible] زنجیر فیل [illegible]

از [illegible] گرفته بودند بنظر اقدس در آوردند و چون موکب

[illegible] شاه بلند اقبال بدولت و سعادت [illegible] نزول

[illegible] سلطان دار الشکوه که در آن ایام [illegible]

[illegible] احد کامیاب انواع سعادت [illegible]

[illegible] با جمیع امرای [illegible] دستوری یافته با استقبال

[illegible] با امرای عظام از سعادت ملازمت

[illegible] شاه بلند اقبال اختیار [illegible] مسعود

تا در آن روز بی سرعت تمام طی راه نموده به [illegible] رسانیدند و بعز ملازمت

سعادت بساط بوس انجمن حضور پر نور [illegible] تقدیم خدمت مذکور [illegible]

و از سوانح این ایام خیر انجام که عبارت است از روز یکشنبه [illegible]

سنه ۱۲ جهانگیری مطابق [illegible] دوم شهر رمضان المبارک سال هزار و بیست و [illegible]

بعد از گذشت بیست و شش گهری [illegible]

در خطه برهانپور نشستن اقبال شاهی [illegible] ساعت و [illegible] چهل دقیقه نجومی

از نوارت قدسی القاب [illegible] بفروغ تولد یک اختر فرزند سعادتمند

نو بود مسعود زهره جبین [illegible] و نور [illegible] گشت و آن

[illegible] نامیدند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چون دنیا داران دکن ولایات متعلقه بادشاهی را با اولیای دولت ابد پیوند

تسلیم نموده [illegible] و ثقات امن و امان فراخ [illegible]

زین راه در دار الامان سلامت و عافیت [illegible] روزگار [illegible]

[illegible] در مقام بندگی درگاه آسمان جاه [illegible]

[illegible] جمعیت [illegible] فراخ یافت [illegible] اختیار [illegible]

[illegible] ارتفاع [illegible] بر طبق سابق عبدالرحیم خان خانان را [illegible]

[illegible] سرافرازی [illegible] هزار سوار [illegible] هزار [illegible]

[illegible] تعیین فرمودند [illegible] هزار سوار [illegible]

[illegible] مقرر [illegible] دکن فرستادند و [illegible]

[illegible] سرکار [illegible] بالدر [illegible]

گذرانیده بر حقایق چند متکفل ازین ایشان باعلا درجات شاهی سرافرازی
یافته معافی حقوق و مناهی شده و درین پیشکشی شایان از جانب خود ترتیب داده الا
شطرنج زر و [illegible] از زر و [illegible] از اجناس قطعی لعلی بود که اماله چند آب و تاب سنگ و رنگ
و صفای نظران کثیر النظیر [illegible] در آمده بوزن بعده مثقال و پنج و نیم سرخ
دید و یک روپیه انتباه شده [illegible] دیگر که شصت [illegible] از روپیه قیمت [illegible]
گذرانیده و علاوه افضل خان نیز پیشکشی گرانمند بر نفایس و نوادر کشیده [illegible]
متکفل [illegible] افتاده اعلی مرتبه قبول یافت و چون [illegible] و جاه [illegible] جمعیت
چند رایات [illegible] یافته بودند نیز وکلای اولایت رسیده قطب الملک بنابر [illegible]
از آگاهی [illegible] اختیار [illegible] و [illegible] و [illegible] قطعاً بعضیان
و طغیان راضی نبوده بحسب ظاهر با حاجی عادل خان [illegible] از روی [illegible] امور
اشکال رسیده و لاجرم بی توقف مسلوک طریقه آداب [illegible] کرفته روز [illegible]
پنجم رجب سنه [illegible] فرستاده کان [illegible]
کرده بود [illegible] و دریافت پایه شرف آمده در آمده باستقبال برآمد
و ازین راه ابواب سعادت جاوید بر روی خود کشوده [illegible]
با ادب تمام گرفته بر سر [illegible] عنایات [illegible]
جامه ادراک مرتبه والا [illegible] اختصاص یافتن [illegible]
[illegible] مرام عمیم [illegible] بود [illegible] درگاه [illegible]
شد [illegible] تقدیم رسانیده [illegible]
و [illegible] در مقام سرانجام [illegible]
و پس از چند روز پیشکش [illegible] از جواهر مرصع آلات و فیلان [illegible]
پانزده لک روپیه بود [illegible]

مرصع و شمشیر و دو راس مرصع سر مفاخرت افراخت و بعنوان فرخنده فال همایون قطعه
لعل خورشید فروغ بدخشان نژاد که بهانا بدر رسیده جگر پاره افتاب رخشان
بود و مدتها از پرتو فرق فرقد سای کیب لمعان نموده مصحوب سیفخان بحیثیت
آن یکتا گوهر محیط خلافت فرستادند بالجمله عادل خان افضل خان وزیر ایلچی
را با استکام و مقتضی المرام باز فرستاده دو لک روپیه بر زرایان بتکلیف
و سواری ایلچی در مقام اقامت رسول بصیر رسید نزل و اقامت و طریق ضیافت
فرستاده بود و دیگر انتها یات از جنس نقود و سایر اجناس قبیل جواهر و فیل
را بسطور آورده پانزده لک روپیه از نقد و جنس بصیغه پیشکش برین تفصیل بدرگاه
والا نقد شش لک روپیه و پنجاه زنجیر فیل بقیمت شش لک روپیه و پنجاه راس
عراقی بقیمت شصت هزار روپیه و باقی جواهر و مرصع آلات بقیمت دو لک و چهل هزار روپیه
و بعد از ارسال پیشکش بخشی برزرایان خود را با جمعی کثیر رسانیده و اول قلعه
و سایر محال بالدر کهات زارار را در تحت تصرف خود آورده حقیقت را
عرضداشت نموده آنحضرت بی توقف جعفرخان را که اکنون بخطاب سپهدار خانی
اختصاص دارد بضبط تهانه جات بوده و مضافات آن فرستادند و جانبازبیگ را
که در او بخطاب جانسپار خانی سر افراز یافت منظور نظر رحمت نموده بامور
نگاهبانی قلعه احمد نگر فرمودند و برام سنگه مینخی با انواع فاقه خود را با مورچمله
که با سایر تهانه داران و فوجداران که بحراست محال متعلقه او بپایه دولت
سر افرازی یافته اند تا بالدر کهات همراه گیرند و هر جا که گذاشته
خود مراجعت نماید بالجمله برزرایان امتثال فرموده آنحضرت بعهده قلعه را
بالسیار خان سپرده و خود برسبیل ایلغار مراحل بریده با افضل خانی
دوست با تکیدی بیعت پیشکش عادل خان را بدرگاه والا رسانیده از نظر اشرف

ربیع الاول سال هزار و بیست و شش هجری مسندنشین طارم چهارم تشریف تحویل بحمل شریف
رسانیده که موسم جلوس دارا زاید و از نسیم ربیع زمین از رنگ چهارپایه جوش کرد و دید
حسب الامر شاه بلند اقبال کاربرداران امور سلطنت و فضای دولت قاهره بر ما بنور
را ارباب نواح تزئین زیب و زینت داده بودند و بر جشن نوروزی کمابیش خاص و عام
در دنیا بی خبر و اندکی بسند و در رمضان این سال مبارک فال صبیه قدسیه نواب عالی
خلف عبدالرحیم خان خانان را بجهت مزید اعتبار و حصول سرمایه مباهات
و افتخار سلسله دودمان ایشان در عقد ازدواج درآوردند و بنابر قدر افزایی و سر
افرازی خان خانان منزل الشریعه شریعی را زاید در شنیدند و طوی عظیم و جشنی
عالی ترتیب داده و یافته روزگاری روزبازار نشاط عالمیان رونق و رواج
و هنگامه طرب جهانیان انتظام و گرمی داشت از سوانح این ایام دولت انجام سعادت
انجام اطاعت دنیاداران دکن است و تسلیم ولایات متعلقه بادشاهی از ساحل
بنگش و پیشکش سایر احکام مطاعه است و تفصیل این اجمال حقیقت
استمالت آنست که چون آوازه صولت شاه بلند اقبال که از قاف تا قاف
آفاق را فرو گرفته پیش از وصول رایات اقبال آویزه گوش و بیان شده بود
در بر الاجرا ابد موکب شاه و جلال الحضرت نیر سپهر ربانی را ان ادنیا بر آنکه
در حقوقات بقا و دست احکام آسمانی و تأیید ربانی بدیده میدانستند که تا مال
تقابل و با قضا و قدر روبرو نمی توان شد بدیده ناچار دیده و دانسته قرار همگی
ادنیه گوش کردن طاعت بطوق اخلاص و ارادت سپرده و دوش فروتنی
بر فلکی تیر بار زنندگی درآوردند و دست تصرف از اعمال متعلقه بادشاهیه
و دانسته عقیده خراج سیار و مال گذاری بر ذمه انقیاد و فرمان برداری [illegible]
... رعایای قرار داد و افضل خان و رایات بوریا بسر رسیدند و عادل خانی

مرصع الذات بر سم پیشکش گذرانیده با عطای خلعت و شمشیر مرصع و دو اسب عراقی با زین زرین
و دو فیل نر و ماده و فیلی و ماده با ساز نقره کامروا گشت ابد آباد و ساخته مؤلف الغیب
و مطلب بر خاطر بوطن تا لوف برخصت یافت و حکمت سنگه برادر سر سره خود را با هزار سوار
در رکاب ظفر انتساب فرستاد و چون شاه بلند اقبال از سرحد [illegible] با موکب منصور
نهضت فرموده از رایات ظفر آیات بر الصواب برهانپور را از تفاح بخشیدند و در حین
راه وکلای عادل خان را که سابق بدرگاه گیتی پناه فرستاده بود در حضرت
مراجعت فرمود و بخاطر مبارک آوردند که از روی اتمام حجت علامی افضل خان و رای رایان
را به بیجاپور و سر مکی بر مخاطب معتقد خان و رای جادو داس را بر حیدرآباد بفرستند
تا به عادل خان و قطب الملک را به تنبیه نصایح هوش افزا از حقیقت کار آگاه سازند
و از شب دیجور غفلت بر آورده بشاهراه اطاعت ارشاد نمایند و چون کنار
آب نربده مخیم سرادق اقبال گردید امرای عظام و سایر منصبداران تعینات دکن
مثل خان خانان و خان جهان و مهابت خان و شاهنواز خان خلف خانخانان
و عبدالله خان بهادر فیروز جنگ و راجه سورج سنگه و راجه بهادر سنگه و داراب خان
و راجه بر سنگه دیو بندیله و غیرهم باستقبال السعادت اقبال شتافته از سجده آستان فردوس
مکانی و در بخت اقبال بر روی احوال خود گشودند روز دوشنبه پنجم ربیع الاول
سنه ۱۰۲۶ هجری بیست سیوم اسفندار سنه ۱۱ جلوس جهانگیری برهانپور بهجه رایات ظفر آیات
خورسند و از سایه انوار حضور پرنور سکنه برهانپور اندوخته افق آن خطه پاک از پرتو
روی مطلع نور ظهور رو نمود و از فیضان ظهور رسید و همدرین روز سرزمین دلنشین
مندو از پرتو ورود موکب مسعود جهانگیری طراز آمود شد [illegible] سال دوازدهم جهانگیری
و در این جشن نوروز و حصول سلطان [illegible] شاه نورجهان خلف الصدق عمده ارکان
خانی اما
و گشت ارشاد [illegible] در [illegible] دنیا دارا [illegible] سال دوازدهم

اقبال‌مند عنایت نموده دو فیل از ست با سیاحت مرصع و دو فیل نر و ماده با سا
طلا ضمیمه احسان پادشاهانه ساختند و دو شمشیر گرانمایه که عوض اشیا نیز از او قات
یکی را بر فرق فرقد فرسای بسته و دیگری را حمایل آسا بگردن می انداختند با عقد
دیگر گرانمایه که لب اوقات در ایام جشن بر سلسله گردن مبارک می بستند لک روپیه
قیمت داشت بان ضم نموده باین گرامی گوهر درج اقبال مرحمت فرمودند انعامات بیک
از امرای عظام پادشاهی که همراه رکاب سعادت انتساب آنحضرت تعیین یافته بودند
و جمعی از بندهای روشناس شاهی فراخور لیاقت و مراتب مناصب والا سر افراز
یافته بمرحمت اسپ و سر و پا ضمیمه عنایات عمیمه شد و امر عالی بر این جمله نور نفاذ یافت
که مهابت خان از جمله تعیناتیان مهم دکن همراه ایشان سرا و با و محصل نموده سلطان
پرویز را در همین روز روانه الهاباد و سایر محلات شاه بلند اقبال روز جمعه سلخ شوال
سال هزار و بیست و پنج هجری مطابق بیستم آبان ماه الهی افتاب و الا بدولتخانه
زین الزین بر ابره سنوح معقد شد و بهر دین آن محفل خاصیت اقبال میرزا والی قبل
از وصول حسب خاصیت اداره صولت و سطوت و سطوت آنحضرت بوم و بر ان
کشور را از حرکت دیده چنانچه از صدمه متلاطم سیلابهای افواج بحر امواج بد العفوب
شش جهت سرزمین مذکور را از سرحد برهانپور گرفته تا ساحل دریای
شورهار موج طوفان حادثه و شورش فرو گرفت بلکه سرتاسر کشور حقابت جنوب
تلاطم بهجوم جیش فتنه و آشوب گشت ملخص سخن موکب شاه و جلال شاه بلند اقبال
از راه جهور و مندسور متوجه دکن شده چون اردوی جهان پوی بنواحی سرحد
اناار سنگ که سر راه بود وصول یافت آنحضرت اقدس بی توقف مراسم استقبال
شتافته در آنوقت سعادت بساط بوس مستعد گشت و بعد از تقدیم مراسم
کورنش و تسلیم و آداب لوازم عبودیت سه زنجیر فیل و هفت راس اسپ عربی و دو

کشور بیجاپور را عرصه ظهور جلوگر نمودند و نیز بعد از این فتح عظیم با تمام آنحضرت

یکباره سرانجام شایسته یافت و بعد از آن نزدیکی ظل و بیم سد لیبی قلعه قلعه بیجاپور و گلکنده

که با فسون سحر و نیرنگ سعی بحکمت سلاطین عظیم الشان فتح نشده بود از نیروی

ماثر اسم اعظم اقبال این شایسته خلف سلیمان روزگار بگشایش گرایید بحوریکه تفصیل

این دو فتح نمایان ان شاء الله تعالی در مقام خود نگاشته کلک وقایع طراز خواهد شد

و اکنون که خامه سحر پرداز در معرض بیان کیفیت فتح بیس سرزمین ...

شادابی این مطلب طول و عرض طومار استاد روزگار روشن ... اندکی از بسیاران

میکند در گذشته ماهاریا کو تاهی سلسله سخن ساخته دیگر باره سررشته مقصود باین

طرز فراوست آورد که چون از بیجوهر سردار و حیدر و در بهایی صاحب صوبه دار پاتن

نظم و نسق آن ولایت که از مهام الغرض ... دو قطعات سرحدات آن مهم صورت نیست

و چنانچه مکرر نیکو شد از سوء تدبیر آن سلیم الصدر ساده دل و افراط تفریط آن

حریف دعا پیشه بروفق آرزو و نعش مراد اولیای دولت صورت درستی نپذیرفت

آن حد کار از بی تدبیرها و بی پرواییهای متمار الیه و بار تدبیرهای منصوبه سپاهیان

دوراز کار صاحب صوبه مذکور که باعث گستاخی آن بیهوا خواهان در فتح ابواب مقصود بر

اندیشان شده خیره چشمی و خیره دستی ایشان بجای رسید که تمام ولایت

بهایت خصوص احمدنگر که نشیمن آن رعیه و دارالملک آن اقلیم است با هم

در تفنگ و نصب صدد منصوبه چیدن و تدبیر بالعرا شمایند و ضرب ... او ... اقبال

قلعه گیر در آمده بود رفته رفته بنا بر ان کار ... قرار داد خاطر ادبار آثار

در آورده بندر ... کسان که در آن قلعه بود ند لیکن ... پا ... کنند

ره ریج بپای تخت شاه ده ... دار الملک بر آید و خان جهان که در شش

بیدر و دعای ... روزگار رسیده ... طرح مبدا دعاقبت ... کرده و خود

برعایت لوازم با امداد و مشکین بر افروخته هزار مهر لمعان بند کزار باده درصورت
نام نمودند حضرت ظل اللهی تربیت آن شاهزاده نامدار را به شاه شجاع موسوم ساختند
با نواع مهربانی نوازش کرد انتظار آن گرامی نیر اوج جهانبانی فرمودند مصراع
بیان نیر یک کلام طالبان علیه که از جمله نظاره ان درگاه والاست تاریخ ولادت
آن والا گهر چنین یافته مصراع و زمین نیر با د افلاک شاهی زانجه بدل جان [illegible]
که در فنون استعداد بی بدل عهد است و عدیم النظیر وقت با این مصرعه [illegible]
بهمراهی شده بنداو وجود شاه شجاع توام نیر دولت و اجلال شاه بلند اقبال
بجهه النیر دکن و یافتن خطاب شاهی حضرت عرش آشیانی زاری اعلای اعلام جاه و
جلال و اظهار شان و حال این بزرگ که وه عنایت خود در مقام اعلام جهانیان
شده بحسب مراتب بهی احوال حسب استعداد این عزیز مهر اقبال را رفته رفته بر عالمیان
ظاهر ساخت چنانچه خسرو چون اختر [illegible] سپهری [illegible] شرف [illegible]
افتاده و همچنین مکرر حقیقت [illegible] جوهر [illegible] در هر صورت [illegible]
رزنا و صواه در صورش دکن [illegible] ظهور یافت [illegible] عظمت قدر و
بمقدار این برآورده بلند نیست و اقتدار بر ورده بر قدرت خود در امور
جهانداری و جهانبانی محض تایید و توفیق و [illegible] جلیل القدر حضرت
در چند باده بصورت شهود جلوه گر [illegible] سمت نمود بخشید تا بتدریج جوهر ذات
و اصابت تدبیر و علو همت و بلندی اقبال این برگزیده حضرت ذو الجلال روز بروز
ظهور دیگر یافته [illegible] و مردم هر آشکار گشت چنانچه در [illegible] گیتی
ستانی [illegible] تمام [illegible] که از سلاطین کار ازموده و ملوک
روزگار دیده آمدند سر کرده [illegible] به نیروی کارسازی بخت و اقبال و مددگاری
[illegible] عسکر منصور را کار فرموده [illegible] دکن [illegible]

ارجمندی بود و از این رو کمال علاقه باطنی و پیوند روحانی بود درستند از [illegible]

این واقعه جانکاه کوه کوه غبار رابنده سرتاپای خاطر مبارک آنحضرت را فرو گرفت

و همانوقت با سایر [illegible] بیان نقاوه عصمت منزل آن والاجناب تشریف آورده

مراسم تعزیت و تعظیم رسانیدند و آن توکل کیش عصمت پناه را در جوار مرقد منور خواجه بزرگوار

معین الحق والدین از آنجا که مقرر شد و آن روز عم امد در [illegible] سینه خوانند چنانکه تا حال

در افواه خاص و عوام همین نام مذکور میگردد [illegible]

شاه بلند اقبال که [illegible] سعادت [illegible]

طبقه ارجمند که قیام و قوام احوال کون و مکان و نظام و انتظام سلسله نظم و نسق امور کارخانه زمین و زمان باستقامت مزاج وهاج ایشان وابسته و جمعیت ظاهر و باطن

خلایق بحسن توفیق و رسا و کاری آن برگزیدگان [illegible] ایجاد و تکوین با ربوسته اثر و تعالی [illegible] صدر روا ندارد و بهاندم بمو میان الطاف خفیه حضرت مذکور که هزار فتح برای

[illegible] بکار آورد چنانچه در همان ایام گران رهینه مهد فلک شتاب با رضوان خرامیده

حوران بهشت ... روح و در رحمت آرمیده بود شاید تلقی آن با جسم وجوه

عالم شهود و جلوه نمود [illegible] صورت حیران [illegible] و بلقیس مافات [illegible]

تیر ماه الهی سال یازده جهانگیری موافق بیستم جمادی الثانیه سنه ۱۰۲۵ ...

سعادت اثر در حرم سرای شاه بلند اقبال از نواب قدسی القاب ممتاز زمانی

[illegible] طهور باسط النور فیض مقدم فرخنده آن مسجود محمد قدم از بساط [illegible]

افلاک [illegible] را در سر این بساط کرفت ولادت با سعادت آن نوزدیده

خلافت [illegible] بوقوع انجامیده مرهم راحت بر جراحت دلهای دولت

کارفرمای زمانه نهاد مراسم آدای مراسم تهنیت منزل مقدس آنحضرت تشریف

فرموده ابواب بهجت [illegible] بر روی روزگار جهانیان گشودند و آنحضرت

مطلب اعلی و مقصد اقصی سر کرده سر همه آرزوهاست صفات کامل و انتخاب مطلب رسانیده

و آن برگزیده اعیان کون و مکان را در بین امر عظیم ایشان که قوام دین و دولت

و قیام ملک و ملت هم رشته ای از نشان سلاطین روی زمین برگزیده چنانکه ارکان

سپهر سلطنت و قوائم اورنگ خلافت آن خورشید مکانت آسمان مکان را

از راه استقامت می جود مفیض الجود چهار شاهزاده کامگار نامدار اقبال مند مقصود و هم

هر چهار رکن تمکین ایل چهار حد و کعبه دین بر نشان مصداق می آید تا قیام قیامت

استحکام داده و در انسب سروری آن سر اعظم سپهر عدل گستری زار از فرخنده

این چهار نهاد و شاهزاده بخت طالع فیروز بخت که هر یک [illegible] تا بارک

مبارک اقبال اند فروع بینش اختری باهر و سعادت مشتری بخشند شاهزاده

بخت بلند سعادت مند [illegible] سلطان [illegible] که از جمله برادران [illegible] الله

بگوهر تربیت [illegible] قدر و نشان سرفراز است [illegible] سعادت

آن شاهزاده والاقدر که بیان آن مقصد نتیجه تربیت [illegible] مقدمات بعد از

انقضای دوازده [illegible] عبارت است که [illegible] ساعت و چهار نیم

و دقیقه نجومی از شب دوشنبه بیست و نهم صفر سنه هزار و بیست و چهار هجری مطابق شب

نهم فروردین ماه الهی و نهم سال جلوس جهانگیری روی نمود و [illegible] مهد عفاف

ملکه عظمی [illegible] بانوی [illegible] القاب ممتاز الزمانی [illegible] انوار آسمانی

شده و فر قدوم خجسته این فرخنده مقدم [illegible] ربع مسکون را [illegible]

[illegible] زینت افزای شبستان خلافت گشت در این روز فروغ [illegible]

که وقت [illegible] و [illegible] ایام [illegible] انبساط [illegible]

بود آرام [illegible] در منزل سعادت [illegible] صورت [illegible]

[illegible] آن ارم [illegible] حیرت افزای نظام [illegible]

حسب التقدیم ارباب بصیرت این فن نهار آن بیست هزار روپیه مقرر شده بود این مجلس
حضرت خلافت مرتبت آنحضرت را به تشریف خلعت و چارقب مرصع و مصور ساخته
کر خنجر مرصع و شمشیر مرصع و دو اسب عراقی با زین و لجام طلا و یکی گجنرام فیل خاصگی با ماده
فیل دیگر با یراق نقره ضمیمه این پایه مرحمت عمیمه نموده سه هزاری ذات و دو هزار سوار
دو اسپه سه اسپه بر منصب آن سپهر مرتبه افزودند و جاگیر آنحضرت بموافق منصب پانزده هزاری
ذات و هشت هزار سوار دو اسپه سه اسپه از بعد محال تنخواه شد الکاه کوالت
بخشیان عظام اسر جاگیر این را تا از ملازمت استعداد استعداد یافته با نواع و
اکرام پادشاهانه مخصوص گشته از اعطای خلعت گرانمایه و شمشیر مرصع امتیاز
یافته و مرحمت خنجر مرصع و تسبیح مروارید گران بها و اسپ و فیل و خاصه با قرار
یافته با انعام پنجاه هزار روپیه نقد و منصب پنج هزاری ذات پنج سوار محسود امثال و اقران
گشت و جاگیر به نصف طلب منصب او از محال کوهستان را او نصف دیگر از
و این گروه آن سرزمین قرار یافت الکاه سایر امرا و بندهای پادشاهی که در رکاب
ظفر انتساب بودند بعنایات پادشاهانه سرافرازی اندوختند هم سرشته
جهانگیری بعد از چهار ماه کشورکشا سپهر را با وطن مألوف خود رخصت مراجعت
یافته فرمان عالی به جمله صادر شد که جلیت سگ لـ پیر با هزار سوار همواره در رکاب
شاه بلند اقبال کامکار در سیاق وکیل حاضر باشد

چون حضرت
واهب العطایا بالحکم اهتمام و سرانجام این کارخانه و صوابدید مصلحت زمانه
شاه بلند اقبال را از سایر متکفلان امور عامه رعایا و کافه برایا بخواص مراحم الهی
خاص اختصاص بخشیده بخوبی که از روی عاطفت تمام تمام مقصد و مرام آن سرور را
موقوف بخواه بمهر اخواهان در کنار روز بازار روز امانی انداده همچنین آنحضرت را در ذیل

ملازمت حضور فیض گنجور قبله حقیقت چون بدستیاری تاییدات آسمانی فتح الباب بحجب [illegible] بقرب
برازندگی اولیای دولت شاه بلند اقبال گشوده نقاب کشای توفیقات ربانی
شاهد اقبال بر وفق المقصود از نقاب غیب بی نمود لازم می‌بود طغرا و فیروزی در این
معامله با حسن حضور صورت بسته نقش مراد دولتخواهان در صفحه آرزو به یک بال
برطبق دلخواه درست نشست در این حال حالت منتظره نمانده امر دیگر موقوف الوقوع
نبود و [illegible] چون تاش ملازمت والد والاقدر در [illegible] ایلغار در رشته از رایات
نصرت ساحت و [illegible] فتح آثار از رایت ظفر پرداخته عنان انصراف به انعطاف واداشته
و در تاریخ [illegible] رسال نهم از جلوس همایون چون کوکب سعادت قرین
مقرون دولت و [illegible] عزیمت [illegible] ظفر و منصور [illegible] یکی [illegible] وسیله ظاهر آن
[illegible] حضرت خیام نصرت [illegible] سایر ارکان دولت و اعیان حضرت جلیل القدر
اعلی استقبال موکب اقبال نموده بدولت بساط بوسی فایز گشته روز یکشنبه
بیستم ماه محرم الحرام ۲۲ قرین سعادت [illegible] دولت شده اینک ادراک
شرف ملازمت شرف بخدمت شتافته و از پرتو نظر عنایت والد والا
قدر [illegible] فتوحات بی اندازه اندوخته انواع سعادت [illegible] دریافته
حضرت خلافت مرتبت از کمال شوق و نهایت ذوق [illegible] از جا در آمده
[illegible] عاطفت [illegible] رشته [illegible] حیات [illegible] امید [illegible]
شاه بلند اقبال [illegible] سپاس [illegible] احسان [illegible]
[illegible] شایان [illegible] لوازم
این مقام [illegible] آداب تعظیم [illegible]
مخصوص نموده [illegible] هزار [illegible] روپیه بصیغه نذر و موازی آن مبلغ بعنوان تصدق
منظور
[illegible] از جواهر گرانمایه گذرانیده [illegible] بود

از در مرتبه شاه بلند اقبال بر طبق امر عالی والد والا قدر ملتمس ایشان را مبذول داشته
دیده و دل بسته [illegible] جهان گیر را از نگاه او در [illegible] بعد از اطلاع [illegible]
در حال سپاهان حال خود را با هر [illegible] کدار از راجپوتان نام و ر و مردم
معتبر او بود به درگاه والد فرستاد که فرستادگان به درگاه گیتی پناه شاهی
رسیده همراهی رایات ایشان ادراک سعادت پابوس نمودند و بزبان اظهار
[illegible] عجز و نیاز افتاد و یک بار دیگر [illegible] را وسیله در خواست بخشایش ساختند
و حضرت شاه بلند اقبال جانبخشی او را مشروط به ملازمت نمودن او ساخته باین
شرط ایشان را دادند که خود به سعادت ملازمت استسعاد یافته [illegible]
خود را در رکاب [illegible] بارگاه والد فرستد و آن گاه که [illegible] رخصت انصراف
یافته بوطن خویش رسد پسر کلان او که [illegible] باشد همواره همراه رکاب سعادت
ملازمت موکب والا اختیار نموده [illegible] قیام کند چون [illegible] بعد از استماع
این مقاله راه سخن در روی جرأت عرض مطالب یافته باین [illegible] او نیز بوسیله [illegible] رایات
معروض داشتند که اگر در حضور یکی از ارکان دولت پیمان جان را [illegible]
وثیقه عهد و پیمان [illegible] چنانچه خاطر رسیده او آرمیده گردد هر آینه [illegible]
[illegible] ادراک ملازمت سعادت نماید بعد از [illegible] التماس را [illegible] افضل خان را
بدین مصلحت فرستادند که او را امیدوار انواع عواطف [illegible] ساحه ملازمت
آرزو [illegible] مزید اطمینان خاطر او [illegible] رایات را نیز همراه دادند و چون رانا
از قبول ایشان علامت قبول جان بخشی تازه یافت آرمیده دل و مطمئن خاطر
گشته بی توقفی روی امید بدریافت سعادت آستانبوس نهاده چون [illegible]
معسکر سعادت رسید والاحضرت بلند اقبال از روی عنایت [illegible] از اعیان جمعی
از اعیان دولت مثل عبدالله خان و راجه [illegible] و راجه بر سنگدیو و سید [illegible]

بموجب فرمان که مرحمت ازروی ربط بوکردن بطوق عبودیت نهاده و قبولی کرده گردن
نهاده گردن بسپهر جالش پسر خود را در رکاب ظفر انتساب شاه بلند اقبال بدرگاه والا فرستد
و چون راجه مطلب امان زینهاری عفو طلب را که از روی تضرع و زاری درآمده بود بعرض
عالی رسانید بنابرآنکه این سابقاً اول همی بود و کمر آن حضرت سپهرالخدام آن اهتمام مبذول
در شیمه همت کامله بود بنده را با وجود کار فرمای عفو خطا که بتکلیف تمام آن محضر
منزلت سپهر جناب برای ارتکاب لوازم بخشایش مبذول داشت و اغماض عیب که شیمه کریمه
آن عین اعیان آفرینش است بجهت بخشش جرم و لاجرم جواهر مبارک پیشانی
کشش نمود که مهم رانا را تمام نگذاشته او را مشاهده برای اصل ما بنده و بنای کفر
و کفران را اعتبار زیرا که ازان ضلالت آباد و کمر بر کشت معظم اسلام نکوشش اما به جواب
آن رسیده بود و برادرزاده را جار فرستاده او را بجهت مطلب بازگردانیدند
و چون رانا را امید مطلق ازین راه روی داد دست توسل بذیل مساعی
آستانکان پای تخت همایون بخت زده از در استسقای درآمده و نام عزت
امیر رفعت امور مهابتخان نوشته توقع یاری مردی درین باب نمود و چون جان
حقیقت مدعا را درضمن التماس عرضداشت عالی بعرض اعلی رسانیده و قایق اضطرار و بیچارگی
او بسمع موهبت حضرت خلافت مرتبت رسید بر حال او ترحم نموده با اظهار التفات در آنجا
اکبر اولاد و بعلاوه رحمت والالتفات نموده بدستخط خاص نوشتند که آن گرامی فرزند
سعادت نیا رضا جوی اقبال مند رانا بودکه خرسندی و خوشنودی خاطر ارجمند ما را
درضمن قبول این معنی شمرده دیده و دوراندیشه از استقبال رانا فرو گذاشت نکند و یکباره
درصدد جواب او گشته دقایق ملتمسات او را به درجه اجابت رساند تا عیال او گردد
رسیدن فرمان قضا جریان نفاذ و جان بخشی او نموده ودلاسای او بدستور معهود
وارد چنانچه اورا در رکاب ظفر انتساب که عنقریب متوجه درگاه والا شد

شده بود و قطع نظر از آنچه گذشت بلاحظه نموده که مال و منال عرضه تلف گشته و حال
ملک مشرف بر فنا و زوال شده و عرض و ناموس معرض تاخت و تاراج شده و معبد او
جمعیت و آرام بر و حرام گردیده لاجرم اهمیتی خصوص سپاه در قلع شکست ... را بقا
... رسید و رشته لاجرم بیست اصحاب اضطرار و اضطراب ایران طلبیده ... بود و آن چه
گسسته قطع از قرار داد و هزار سال نموده و دست از پاس مرتبه که با نتیجه درگاه ...
... تمام و رشته و سرمایه مباهات و دست هیچ افتخار و امتیاز سلسله ایران
خانواده ها را ... همین بود که در مدت متمادی ... اطاعت ...
از سلاطین با فرمان هندوستان فرو برده اند ملک ... در ایرکه در ...
این طایفه پس صاحب سکه ... پادشاهان اعظم ایران ... ستاده
... ریخته بمیمنت ... در آن اولاد ولایت آبادان ...
شده بود و ... معمور خالی و خرابه ... سپاهی ... اسیر گشته و خویشان و ...
... گرفته و سایر متعلقان ... و در سه ... بیوند ... هر ساله از علاقه ...
قدم و ... و ... جمعیت اتفاق و عدم وفا و وفاق ...
... رشته و رعیت سر ... و متفرق شده و آن ابرو و استقلال که سابق ...
... مانده و با این ... اقبال این ... حضرت ... الجلال ... رعیت
که از اعاظم ... عهده ... آور ... گرفته بود و در اینحال ... مصلحت ...
... که در ... این وقت ... افتاده ... دستگیری می نماید
... کار ... معامله ... در طلب ایران ... دست ... استمالت ...
... مودت و ... گرفته ... مکتوب ... اسلوب اصحاب
طلب ... از روی کمال عجز و فروتنی ... ایران که سابقه معرفتی با دولت
... و سایر ... طلبیده و سایر اوامر و نواهی پادشاهی ...

و کشش کمی بیش از پیش شمار [illegible] از سوی سند و دری مذکور رود دولت خداوند
پیش نظر آورده چشم از مقتضیات ایمن و آسایش حالیش پوشیده حقوق تربیت و عنایات
آنحضرت مسطور در رشته جبلت که حق مقام بود در سرانجام کار ولی نعمت حقیقت حقه
کوشیده و بنیان را سوخته و بجا نهاد او ویران ساخت [illegible] بود با حسان بی مراد
و قاره ساخت تا که هند و تخریب بجایش باخته شد و چون درین سیاق ساق از رای
مذکور و هم پیش میرزا اسکر الله و دیوان جدیات حسابان و تردادات نمایان بطور [illegible]
مساعی جمیله ایشان مشکور افتاد [illegible] بتاریکه منظور نظر انور آمد و متوجه عالی
و دقایق تر ایشان درجه اعلی پذیرفته متوجه حضرت شاه والا جاه میرزا اسکر الله
بخطاب افضل خانی چهره کامکاری برافروخت بمدارج سند [illegible] کخطاب [illegible]
سربلندی یافته رفته رفته از حسن همت و کمال جانفشانی بخطاب [illegible]
که والا در حق خطابات اجمالی این کشورست [illegible] مبارک [illegible]
بالجمله سایر اقوام منصوره که در تنها نجات مذکوره متعاقب آن [illegible]
[illegible] بود [illegible] حاضر را [illegible] باشد بی توقف تاخت سر آورده [illegible] لازمه
مردی و مردانگی و دلیری بود از تخریب ملک و سرکوبی [illegible] آورده [illegible]
بکلی [illegible] مشهور را ویران ساخته و ویران ساخته بجای آن [illegible]
[illegible] بنیاد [illegible] درین لباس [illegible] رسانیده توسل [illegible]
متین [illegible] اقبال [illegible]
و دری [illegible] از معامله [illegible]
متعلق [illegible] کار و بهبود روزگار و فی الجمله بهره [illegible]
منظر [illegible] در معامله عبور نموده مشاهده [illegible]
از نا فرمانی [illegible]

العباس صواب رأی بدیع الزمان ولد شاهرخ میرزا در کوه علمبر کوه بزرگ [illegible]

[illegible] می‌دانست بهتر انه داری مقرر فرمودند و سید سیفی خان بار به در جار دال

[illegible] سنگ و بسیار زیاد او و سنگر در کوه تکنده و دو لاد ور خان کاکر در اینجا [illegible]

[illegible] پس یار او در این باده در او که و محمد تقی در جا ورند و دور بجا بود [illegible] شاه

[illegible] اقبال و در جا بر که معدن نقره است ابراهیم خان [illegible] از بندهای [illegible]

[illegible] میرزا ابراهیم ولد میرزا رستم صفوی در بار [illegible] و سردار خان برادر [illegible] خان

[illegible] خان ولد مقیم خان [illegible] این محال و [illegible] آن سران

[illegible] قرار یافته و محمد شاه از بندگان کامل الاخلاص و ترتیب کرده [illegible]

[illegible] سردار نمود کار طلب [illegible] کلک [illegible] جنوب

[illegible] روان شده سران [illegible]

[illegible] بکار بردند [illegible]

[illegible]

خذلان مآل پست پایان بیایی [illegible] صورت شاه بلند اقبال ملتمس این
ایام آنکه چون [illegible] از باده سرکشی با طاعت [illegible] روزه تن با نقیاد
در نوازد [illegible] زمره سوخته اقبال سرا و تعیین بذیرفت و بوسیله ...
که آنحضرت بلقایش نموده بود از اطراف مالک [illegible] فتنه سر بر بالین نهاد و بند
چنانچه در هیچ مقامی و هیچ آرام [illegible] هیچ جا سر نمی‌توان نشست [illegible] رفته
از [illegible] اقبال آنحضرت کار من بجای کشید که از عاقبت [illegible] در آن حالت
[illegible] قهار سلطنت و سر [illegible] استقبال بذیرفته از بنیاد برافتاد
[illegible] عنوانی [illegible] خواهد یافت اکنون [illegible] احوال و در بعض
[illegible] بنیاد [illegible] تعاقب [illegible] عنوان مذکور میکردد که چون
این [illegible] کرده که تعاقب و استقبال و تعیین یافته بودند
[illegible] مقام [illegible] بعضی و رعایای [illegible] قرار و [illegible]
نمی‌توان نشست [illegible] چنانچه مذکور شد [illegible] ساعت و [illegible] سرحد
[illegible] خود [illegible] سوء [illegible]
که بر و آ [illegible] در نشست در سعادت [illegible] میکردانند و خود با [illegible]
سرکردان که [illegible] درآمد [illegible] در نشست چون [illegible]
[illegible] که از شعله [illegible] صاعقه با سر [illegible] و بنیاد آفاق کیر
ازین راه [illegible] ازین [illegible] جان [illegible] از میان آب و آتش [illegible]
چون مقصد آن [illegible] بوضوح [illegible] قرار داد خاطران [illegible] معلوم
شد [illegible] حسب الامر شاه بلند اقبال مقرر شد که در [illegible]
همه جا [illegible] راه [illegible] روزی و [illegible]
[illegible] سر [illegible] نموده آخر در مراة [illegible]

بود و دلاورخان کاکر و میر حیدر بخشی فیل کوه پیکر از قابلیت بدرستی آوری و محمد علی خانی
با سایر سران سپاه و اولیای دولت جاوید متعاقب از راه تعیین یافته بودند
در وقت نگاه بر مقصد المرام رسیده و افواج بسیار و غنایم بیشمار همراه آهنگ مراجعت نمود
[illegible] بالجمله از بیستمین جلوس جهانگیری و ادین یافتن انجمن نوروزی شاه
بلند اقبال سلطان خرم [illegible] سایر سرکردگان [illegible] سرکرده جمیع
[illegible] روز شنبه نهم ماه صفر سال هزار و بیست و سه هجری
[illegible] تحویل [illegible] شرف ایوان دار الاماره حمل [illegible] جشن نوروزی سال
نهم از جلوس اقدس جهانگیری [illegible] اشرف بلند اقبال [illegible]
جهان یافته روکش بهشت برین [illegible]
انجمن عیش و نشاط [illegible] محفل ارباب بارگاه عظمت [illegible]
[illegible] کامی و بازار گرمی جود [illegible] انجم [illegible]
شاه عالی مقدار بلند اقبال [illegible] محفل [illegible] بسط انبساط
و کسب [illegible] نشاط [illegible] کام بخشی بجا آوردند و مجموع
غنایم را که [illegible] عالم و عالمیان [illegible] مذکور [illegible] فیل دیگر بود با تحفه
مصحوب [illegible] دار السلطنه [illegible] حضرت [illegible]
از استماع این نوید فتح [illegible] دوازده
[illegible] امیدوار [illegible] ممالک [illegible] صوبه
مالوه از تغیر خان اعظم [illegible] انعام شاه بلند اقبال معزز فرمودند [illegible] مذکور
[illegible] اختیار [illegible] عنایت [illegible] روز [illegible]
[illegible] که در انواع فنون عقل و نقل از اقران [illegible] بود [illegible]
[illegible] سرافراز نمودند [illegible] شاهزاده [illegible]

را بسیار که گشادن دستش بدست آن عقده‌گشای امور دین و دولت بود
محبوس کردند بالجمله در آن حال شاه بلنداقبال بصواب دید رای صواب آرا و بخت
کارفرما مردم کارطلب از افواج قاهره را بر چهار بخش منقسم نموده بانداز ترکتاز اسیر [illegible]
و بدست آوردن رانای مقهور بر طبق این دستور مامور ساختند فوجی بسرداری عبدالله خان
بهادر فیروزجنگ و جمعی همراه سیف خان بارهه و بسر [illegible] و طایفه بسرکردگی دلاور خان
کاکر دکنی [illegible] و برخی با سلیح محمد [illegible] و هر یک فراخور مرتبه خلعتهای گرانمایه کمر خنجر
دیگر شمشیر مرصع و اسپان تپوچاق عربی نژاد و فیلان صف‌شکن کوه‌توان یافتند
و چون رانای مقهور بر [illegible] تاختن افواج قاهره آگاهی یافت هوس سر و توان
از [illegible] و دست از [illegible] برداشته [illegible] ثبات قدم را وداع نموده
بکلی راه فرار [illegible] سر [illegible] مضطر گشته چون [illegible] هر زمین و هر روز در دره
و [illegible] کوهسار سرگردان و در بدر بوده هر شب در غاری بروز آورده در جنگلی
بسر می‌برد و در عوض آن ایام سایر سرداران در آن سرزمین مراسم ترکتاز [illegible]
بجا آورده هر جا از مردم را نشان می‌یافتند بر سر ایشان تاخت می‌بردند
و از اسیر و فیل و نهب و غارت و تخریب قری و مزارع آن محال چیزی باقی نمی‌گذاشتند
چنانچه در [illegible] هر جا که [illegible] مراکب اقبال شد آبادانی
آن [illegible] و از عمارت [illegible] بجا نماند و در اثنای این احیان چون [illegible]
خبر [illegible] عبدالله خان [illegible] عالم [illegible] نام که [illegible]
را با جمعیت [illegible] فیل [illegible] دیگر در دره کوهسار [illegible]
[illegible] سید [illegible] جان [illegible] این [illegible]
[illegible] از آنکه مردم را [illegible] رسیده بود بر [illegible]
[illegible] آن موضع [illegible] مسافت نموده مجموع فیلان را [illegible] شدند

سعادت ملازمت [illegible] معهوده که از لوازم بندگی و مراسم این مقام [illegible]
بجا آورده بنابر این معنی توجه انواع [illegible] رویها که از طور عقل بیرون
بوده و اصلا موافقت با روش و دستور العمل [illegible] نتوانست از آن عزیز
سر زد و چون حلم عذر پذیر آنحضرت گناه او را بی معذرت امور شفقت مطلقا
معفو [illegible] در مقام انتقام نشدند و آن جان نما فورا [illegible]
الالتفات ناکرده شروع در نفاق و عذر که همواره با آن متهم بود نموده [illegible]
بدولت [illegible] خدمت [illegible] آن مایه منصب [illegible]
که در [illegible] که جهاد با اعدای دین بود [illegible] دستور معهود که همواره سپاهی [illegible]
به [illegible] آمده و با این معنی در وقت ملازمت آن [illegible]
از وقوع [illegible] لازم [illegible] معتقدان [illegible] از موقف [illegible]
بی توقف امر عالی [illegible] انصار [illegible] گشته [illegible]
[illegible] اقبال آنحضرت [illegible] در نظر [illegible]
[illegible] قرار [illegible] در [illegible] نموده [illegible]
و چون حقیقت حال [illegible] خاطر آگاه [illegible]
جلوه [illegible] حقیقت حال آگاه [illegible] مقام بلند [illegible]
[illegible] این عزیمت [illegible] و چون حضرت [illegible]
[illegible] از جهان مطاع [illegible]
[illegible] بی توقف ملازمت شاه بلند اقبال [illegible]
سعادت گشته آن [illegible] معامله [illegible] موقف [illegible]
و چون [illegible] بحضور رسید [illegible]
[illegible] اعتقاد [illegible] درست [illegible]

معماران این ملک اساس یافته بود پسند خاطر اقدس نیامد و با تمامی از تیر گچکاری از سنگ [illegible]
که سابق بعد بموضع رسیده بود و اکثر العمارات خراب شده بود بنا بر علو همت
از سر نو بنای عمارات بر اساس [illegible] بر روش یافته آن مبانی را بپایه تمام رسانیدند
و در ساخت قرار گرفته [illegible] بوده آنحضرت معماران چابکدست شمیم خاطر
قریب و کلک اشرف [illegible] مبارک [illegible] و امرای عظام و منصبداران معتبر که راه قرب
و درجه خدمت [illegible] هر کدام بقدر نسبت تقرب در نواحی دولتخانه والا طرح
عمارات عالیه انداخته منزل گزیدند و چون [illegible] [illegible]
و سعادت قرار گرفت مقتضای رای عالم آرای [illegible] حکم مقرر شد که از [illegible]
تا سر [illegible] جابجا [illegible] آن [illegible] [illegible] احمت [illegible]
مردم آمده [illegible] بتمیز شود و [illegible] حال [illegible] هر کسی را [illegible]
[illegible] حکم [illegible] سید [illegible] عزت خان [illegible]
و در [illegible] حسام الدین [illegible] سید شهاب [illegible]
[illegible] چون محمد تقی که از مقام [illegible]
[illegible] طلب [illegible] و تحریر [illegible]
یافته بود در موضع [illegible] منزل گزیده [illegible] مشتمل بر پنجاه و شش [illegible]
هر یک از پنجاه و شش قریه و در تحت [illegible] واقع است و این اعتبار
چه چنین [illegible] بزبان [illegible] پنجاه و شش را گویند و بدین نام اشتهار دارد و چون
[illegible] آغاز [illegible] دستور [illegible]
[illegible] عمارت [illegible] اقتدار و قدرت [illegible]
[illegible] دست [illegible] از آن [illegible]
[illegible] و [illegible]

[illegible] و اشنای [illegible]
چون پس از طی مراحل ظاهرا و دیبور [illegible] پیکنده بود [illegible]
چوگان [illegible] همت در کمال فتوحات [illegible] اقبال [illegible]
جای رانا است اعلان کرده رانا او [illegible] اوج اقبال [illegible]
یک [illegible] سوار با حضرت فردوس مکانی بابر پادشاه در نواحی [illegible]
شکست یافت هدایت رانا او [illegible] که حضرت شاه بلند اقبال [illegible]
او توجه فرموده بودند چه پدر او که رانا پرتاب نام [illegible]
[illegible] که در [illegible] اساس بنا داده او [illegible] بعضی [illegible]
[illegible] که سمت شرقی آن واقع است و دیگر [illegible] درمیان کوه [illegible]
[illegible] بر رفته که سمت [illegible] این کوه سمت [illegible]
ذوالحق [illegible] اکثر [illegible] بسیار دلپذیر و عدیم المثل در کمال [illegible]
[illegible] منظر و [illegible] جانب [illegible] آن مبدا [illegible] در غایت
تحت [illegible] چوگان بازی ساخته [illegible] و آن [illegible]
و [illegible] کرده [illegible] تا [illegible] نام از روی [illegible]
آن [illegible] واقع است که [illegible] سوار [illegible] در آن گرفته [illegible] رانا او [illegible]
[illegible] در کمال متانت و رفعت و [illegible] طول [illegible] و کوه [illegible]
[illegible] بیرون [illegible] از آنجا مقرر بوده و در محل [illegible] کمال [illegible]
[illegible] غرب [illegible] اتفاق افتاده بود که [illegible]
[illegible] است و در پس [illegible] در نهایت [illegible]
[illegible] و دلگشای [illegible] ریاض رضوان است و چون
[illegible] فراز کوه [illegible] واقع است شده [illegible]

بدرجه مبارک مستشور برای نور چهره حال والاحضرت شاه بلند اقبالی که از مآب الملک
و حقایق احوال اینجا کماهی آگاهی ورشت و او بهتر در این کیفیت نه دیده بود بوجب
معتقد رسانید که مصلحت دولت در آن نیست که جمیع عساکر نصرت مآثر یکبار بدرون
این کوهسار در رانید چه در بحالت بیم آن هست که غنیم این خیل را غنیمت انگارد و از هم
طرف درانده سر راهها و کریوه‌ها را نگاهدارد و در صورت آمد و شد اهل اردو
و بازار و بار رسانده کان لشکر و رسانیدن رسد از دقت دشوار شود الحال
مناسب وقت آن است که موکب جاه و جلال سعادت و اقبال در سر زمین
توقف نماید و از اینجا افواج قاهره بدفع آن مقهوران مأمور شوند الحضرت که بتاییدات
آسمانی مؤید و بتوفیقات ربانی موفق و مسدد بودند مطلقاً در این باب
و سایر ابواب [illegible] ابدا عمل نکرده بر عون و صون ایزدی
توکل فرموده اصلاً مصلحت امرای دولت ابد پیوند را کار بسته بدارالسلطنه
[illegible] اندیشه ضمیر الهام پذیر بنا دند و در جمیع موارد کارسازی [illegible]
آورده اتمام مهم سرانجام جمیع مهمات این مرز و بوم را [illegible] افواج
گذاشتند و از آنجا که محض عنایت [illegible] و فیض [illegible] تدبیرات [illegible]
توفیق بر وفق تقدیری باشد همه جا مقاصد کام مواخواهان برآمده نقش
مراد اولیای دولت ابد بنیاد درست نشین افتاده بالجمله اگرچه بحسب ظاهر
این معنی مطابق مقتضای احتیاط و حزم نبود لیکن انتظار اقتدار ید قدرت [illegible] پاینده
بمرور و عنایت از یاد و برآورده عاطفت حضرت پروردگار را مطلقاً
معتقد صلاح دید دولت خواهان نشدند و تکیه بر سند و بنیان توکل نموده بعروه
وثقی توسل اعتصام جسته یکان رکاب سعادت قرین دولت و اقبال بمیان
کوهستانی که هر گرد قدم لشکر [illegible] از اشیای [illegible]

ظفر و جام جهان‌نمای حضرت شاه بلند اقبال که در مطلع سلسله سوره فتح و فیروزی است
ارتفاع یافت و لشکر ظفر اثر با قلاوزی تایید ایزدی در رکاب سعادت انتساب آنحضرت
بصوب ولایت [illegible] را باستقامت و بعد از قطع مسافت مراحل چون دامن کوه [illegible]
از پرتو قدوم ابهر و انوار مقدم سعادت گستر آن قایم مقام اعظم مانند گریبان
خورشید مطلع نور ظهور گردید و درین حال جمعی از قراولان که بخبرگیری فوج غنیم رفته بودند
و تنومندی لشکر چند اهرمن منظر در ان بیشه دیده حقیقت را معروض داشته [illegible]
خاطر اقدس به شکار شیر بسیار بود و بی توقف جهت تفاول روز [illegible] فتح
و فیروزی همت والا نهمت بر صید ایشان گماشته متوجه آن سمت گشته و بمجرد وصول [illegible]
و اندک فرصتی هیچ قلاده شیر و شکار شد اثر و ظاهر بقیه مانند [illegible]
بارگاه سپهر [illegible] شده مرتبه آنکه نظاره گردید بالدب محیط [illegible] آب گردان
سر ازین سمت وقوع دارد باعث انبساط طبع مقدس شد خاطر اقدس
گشت و سر الطاف آن کوه [illegible] موجب افراط اعجاب و اطراب
آن فلک جناب شده [illegible] فیض مصور عیش مجسم در مراتب [illegible]
چهره نما گردید و چون [illegible] که سرحد ولایت [illegible] است و سلطان پرویز
و مهابت خان و افواج قاهره که بکرات تسخیر ولایت آن معمور نامزد شده [illegible]
از ان [illegible] گذشته بودند قرین دولت و سعادت گذشتند و منزل [illegible] که در دوازده
کروه [illegible] است مخیم سرادقات اقبال شد از منزل [illegible] سوار [illegible]
[illegible] که در اوان [illegible] شاه قلیخان بسرافرازی یافته بود نامزد شده
[illegible] هستان [illegible] در آمده تاخت و تاراج و اسر و قتل [illegible]
[illegible] آزاده [illegible] که با ایراد [illegible]
[illegible] الولایت [illegible] موافق صوابدید [illegible] دولت [illegible] نماید

او زکار میکذارند و بوسیله اظهار اطاعت و انقیاد و بعذر فرصت وقت بر باد
همین طریق خان از ورطه هلاک بیرون می برد و سرداران موکب اقبال
از صعوبت مهم [illegible] قناعت نمودند و الهداد در خدمت [illegible] بر [illegible]
در یافت و مقصود برو فق مراد و مدعا رو ننمود و در اواخر الامر که کار بطول [illegible]
رسید بعضی کمال استاد و یکه در شستند بنا بر سوانح صواب که یان [illegible] خود [illegible]
رسکر را بملازمت آنحضرت فرستادند چون حضرت جهانگیر [illegible] نفس [illegible]
این مهم شده بودند و بعد از صدور [illegible] برگزیده بودند لاجرم بنهایت مرتبه اهتمام
در سرانجام این امر در شستند چنانچه اول مهمی که بعد از جلوس قدس [illegible] گرفته بانصرام آن
[illegible] شستند مهمات سابق بود و چندین مرتبه عساکر نصرت ماثر به تسخیر الولایت [illegible]
[illegible] بودند از جمله نوبت اول سلطان پرویز را با فواج بحر امواج باستیصال المخذال
ارسال فرمودند بنحوی که سابق سمت نگارش پذیرفت و چون سرکردان
الفار دشوار زیاده از حوصله قدرت و اقتدار او بود در فتنه سلطان خسرو
بمعاودت مامور شد و بعد از فراغ المعامله نوبتی دیگر مهابت خان را با لشکر
گران سنگ بامید انتزاع الولایت فرستادند و بعد از آن عبدالله خان فیروز جنگ
در آن ملک ترکتازی نمود و چندی راجه باسو در آن سر زمین بهر نوع تردد بسیار دو
دنبال [illegible] مضمون مقدمه مذکوره چون تسخیر الولایت در ربقه تاخیر وقت
بود و در حوالت کاه اوز ازل کن ایشان این عقده دشوار بکره کشای رای
[illegible] آرای شاه بلند اقبال تفویض یافته لاجرم ایشان کار این ساخته تقسیم [illegible]
[illegible] ساختند و در هر وقت که وقت برای امطلب [illegible] بود و حصول المرام از [illegible] تعویق
[illegible] و با وجود اینکه [illegible] عقده [illegible] بهر ادای اکبر [illegible] آورده [illegible]
[illegible] اتمام این مهم را بسعی [illegible] همت الاعتمد [illegible] و نذلاجرم [illegible] در باره [illegible]

چنانچه در سواد صورت فتح رانا که در این جهال هیچ یک از سلاطین عظیم الشان
هندوستان نقش بسته بود بچهره کشای دولت بی زوال حضرت شاه بلند اقبال
بر وجه احسن روی نمود و بالجمله جمال شاهد اجمال این مقدمه در آینه بدین نمای تفصیل
بدین گونه جلوه انکشاف تمام مینماید که چون رانا از رایان هندوستان در اصالت
زاده قدم خانواده و وسعت ولایت و کثرت خیل و حشم امتیاز تمام دارد
و در ایام جلوس همایون حضرت جهانگیر پادشاه نیز بدستور مقرر در مقام اطاعت
نشده بر طبق سلوک طریق و عهد دیرین و قدیم بر جاده کفران و طغیان مستقیم
بوده ثبات قدم ورزیده بتقدیم لوازم سرکشی اقدام نموده همچنان بر اظهار نافرمانی
و اعلان عصیان اصرار ورزیده و بنا بر قرار داد دیرینه آن سلسله که بزعم باطل خود را
اولاد نوشیروان اند و دولت طبقه خود هزار ساله میدانند با وجود کوتاهی دست
تطاول و قلت ایشان بر بسیط زمین هرگز دریافت شرف حضور پادشاهان عظیم الشان
این کشور اختیار ننموده ملک پسر صاحب سکه یعنی ولی عهد خود را نیز بخدمت نفرستاده اند
چه عمده مدار پایه ایشان بر اعتبار دیگر این اقلیم اعظم آنست که هر کدام بپایه رایایی
رسند لازم است که از روی عجز و فروتنی پیش ارباب اقتدار سر فرود نیاورده
باشند چنانچه رانا بر تارک در زمان حضرت اکبر پادشاه با وجود امتداد
مدت جهانگیری و جهانداری آنحضرت که پنجاه سال کشید پاس لوازم اطاعت
گذاری و وظایف فرمان برداری نپرداخت تا اینکه مکرر آنحضرت لشکرها نامزد
بر سر او تعیین فرمودند و بجد تمام درین باب جد و جهد در رسته که حضرت جهانگیر پادشاه
را بار اول با لشکر و جمعی از اعظم امرا به تسخیر آن ولایت فرستادند و هر بار که
از آن کوه شکوه و سختی کوتاهی سپاه نصرت آثار عرصه بر وی تنگ و کار دشوار شد
پناه بشعاب جبال و سنگلاخهای کوهسار برده و در عقبات صعبه گذار گریوه ها

ازاولیای کبار بدرجات عالیه فایز گشتند چنانچه
سهروردی نیز برکات صحبت ایشان دریافته اند و برادر ... مشهور است که شیخ ...
چلبی و شیخ اوحدالدین کرمانی و در مبادی سلوک ایشان [illegible] اصحاب الطریق حسام ...
وحیدی پیروی طریقت حضرت خواجه کرده خرقه [illegible] از ایشان [illegible] و دریافت
الکبار خواجه قطب الدین بختیار اوشی کاکی که صفای [illegible] ایشان [illegible] دارد و [illegible] العز
از اعاظم خلفای حضرت خواجه اند و شیخ فریدالدین [illegible] کنز را تا ابد تازه دارد
یکی واسطه از دریوزه فیض ایشان [illegible] معروف [illegible] که خلیفه خواجه قطب الدین
نظام الدین مشهور باولیا از خلفای [illegible] حقایق و معارف [illegible] اند
چراغ دهلی [illegible] استتار [illegible] شیخ فریدالدین و حضرت شیخ نصیرالدین
در دولت آباد دکن [illegible] شیخ برهان الدین ملقب بغریب مرقد منور ...
دهلی [illegible] مشهور از مریدان سلطان المشایخ [illegible] ملک [illegible] حضرت ...
فیض القان [illegible] ایشان عرفان یافته اند [illegible] انوار [illegible] دولت ...
[illegible] آن رهنمای طریقت هدایت تا سر منزل [illegible] بی پرده سلطنت
[illegible] عرفان رسیده اند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آن [illegible] الاحبار چون کاروان [illegible] حکمت کامله
[illegible] انوقت صفحه [illegible] النقش [illegible] نشده بود
[illegible] عالم صورت [illegible] بحکم صواب [illegible] مصلحت و تنظیم امور
[illegible] آدم [illegible] امری دشوار و سرانجام هر کاری دور از کار [illegible]
[illegible] حل هر عقده [illegible] صایب رای در گره تا خیر
[illegible] چون وقت آن کار در آید [illegible] آن امر [illegible]

از علمای آنجا فیض خود در آنجا نشسته خوان تن بفیض نموده تا از سمت نخلگاه عزیمت
لوای مراجعت برافراخته در طی راه با اهل طریقت سفر اجرت گزیده بود
بالجمله در لاهور بصحبت شیخ حسین زنجانی رسیده آنگاه توجه جانب دهلی
اختیار فرموده چندگاه در آنجا بسر برده چون عموم اهل آن سرزمین بدین سان
پی بردند و از فرط آمد و رفت باعث تشویش خاطر و علت تکدر صفای وقت
آنحضرت میشدند لاجرم از کمال وسعت حوصله و مشیت شهر جهت انتقال بگوشه دار الخیر
اجمیر کشیدند که هم چندی پیش از آن سلسله شاهی اجمیر سعادت اسلام دریافته بودند
و لیکن اهل اطراف و نواحی آن ولایت همچنان بر کفر باقی بودند و در این اثنا
میر حسین نامی از سادات مشهد مقدس معروف بخنگ سوار از قبل قطب الدین
ایبک که بعد از ارتحال ملک معز الدین در هندوستان لوای استقلال برافراشته
بود با لشکری گران از آن سکنت بحکومت اجمیر و بلاد رسید حضرت خواجه با فرزند
وارد رفته رفته از تو امداد باطنی آنحضرت خواجه معالم اسلام و مساجد اسلامیان را
در خطه پاک که منبع مظاهر شناخت و اکثر عرصه آن سرزمین را از غبار
کفر و لوث شرک و الحاد پیراخته اعلام اسلام در سایر مضافات و اعمال
آن ولایت برافراخت و حضرت خواجه در آن وطن غربت از ملک خود سالها اقامت و رحل اقامت
افکندند و دور رسائل طریقت صاحب سر معرفت شده تا پس اختیار فرمودند
و نعمت بسیار دیگر سعادت جاودانی استقرار در اشاعت همت والا بر اتصال کمال
و تکمیل مکملان آن ولایت گماشتند و در هدایت حظ اجمیر از فیض و جد و طلب
الی آن سعادت نیز بر کسی مع برکات بعد و در روز ششم رجب سنه
بسی مجاورت صوامع عالم بالا و آفات آن سر منزل قرب ابدی توانا بسیار
فرمودند و از فیض ارادت و مبالغات طریقت آن رسد کاملان الکمال انوار

نیز گویند در آنحضرت بنابر این اعتبار بسنجر معروف است اسم والد بزرگوار
ایشان انتساب روزگار خواجه غیاث الدین حسن است و منشأ ایشان دار الاحباب
خاک پاک خراسان [illegible] در اوایل طلب بوساطت هادیه شیخ ابراهیم [illegible]
که در آن وقت پیشوای مجذوبان عهد بود تن بکشش این کمند در داد و بنابر
بهره گیری شمع جمع اصحاب در این انجمن بار یافته باعتبار عقد بیعت یاران در سلک
العقد اولیای عظام از انتظام در سلک سلسلة الذهب این سلسله سلوک و وصول
اعتبار پذیرفت [illegible] بارشاد شیخ مذکور بعد از سلوک تجرید طریق بیرونی
روش ارباب تفرید نموده مفردانه قدم در وادی سیاحت ساحت
ربع مسکون نهاده چندی در بخارا بحفظ قرآن کریم و تعلیم علوم ظاهری اشتغال
گذرانیده از آنجا خطه نیشاپور را وجهه توجه ساخت و در [illegible] تا رویه
از مضافات آن ولایت بخدمت شیخ عثمان تاروئی که از مشاهیر اولیاست
رسیده بیست و نیم سال در آن بقعه اقامت نموده از آن مرشد سالک
حقیقت آگاه آداب طریقت فرموده و در آن مقام بنابر پایمردی ثبات
قدم بمقامات عالیه رسیده از دستیاری توسل بذیل ارادت جناب
عرفان مآب ابواب فتوحات بر روی روزگار خویش گشوده و چون از راه [illegible]
ارشاد و شیخ مذکور فایق سلوک این طریقه والا را بدرجه اعلی رسانید
حضرت شیخ خرقه اجازت که از جمله اسرار این طبقه علیه است بدیشان
حوالت نموده باشارت اختیار سفر عراق و عرب فرمودند و از جانب
یار آورد برای طلب نهاده در طی راه بخدمت شیخ الطایفه و ولد از طریقه
شیخ نجم الدین کبری رسیده قریب دو نیم ماه از فیض صحبت ایشان بهره‌مند
هدایت راه بوادی عرفان برده انوار ایقان [illegible]

ان پیش نهاد خاطر ملکوت ناظر بود آن نیر محرک این عزیمت صایب ابد
مبارک آوردند نخست مهم رانا از نهر روده که روده ها صورت ماده الکا
بقوای اقبال و تدبیر درست با لشکران سنگ از انجا یکسر متوجه تسخیر کو
بیشان کرده اسفند مور سبک سر شوند بالجمله چون این دو مطلب عمده پیش
مراد او بود عزم نهضت اجمیر را الجلیه جزم ارادت شد و در تاریخ دویم ماه
شعبان سنه ۱۰۲۲ هجری مطابق بیست و چهارم شهریور سال هشتم از جلوس
جهانگیری موکب مسعود با فرخنده بیک تمام متوجه اجمیر شد چون لمعات انوار
بسیده گرد قدوم انور توتیای دیده اولی الابصار آن دیار گردید
موضعی که قبه روضه مقدسه حضرت خواجه ... قدس سره آبد فنا بر پدری
طریقت حضرت عرش آسمانی و نظر بلند شطر مرام اسم آواز زیارت رسید شاهد
کبیر تجویز سواری نفرموده فرود آمدند و از نقش پای مبارک سرمایه مباهات
الشر زمین بلکه روی زمین اماده ساختند و باین روش فیض پای فوز زیارت
ارمغیض الانوار القبله احرار گشته اکتساب انواع فیوضات آسمانی
شام برکات ها و وانیه نمودند با عقلا صاحب صدقات و وظایف
ورکه و ظیفه زیارت این بقاع خیر است و در حق مقام فرمودند
مبارک آن تاج تارک اولیا کبار را یعنی خواجه بزرگوار بطریق تقریب
ستالجوم مجمل نسب و نسبت مودود را اخبار و آثار آن حضرت را
سلوک طریقت با مشایخ طریق وصول بحقیقت بنا بر حصول تبرک
با وارد ریاض سخن بر طبق سالکین طریق ایجاز بر زبان صدق
قالع پرواز و خامه بدایع طراز میدهد مولد انور آن سرور دار الملک
است که منسوب سیستان باشد و منسوب بدان سجزی و سجستانی

نیاکان بالدی کیانات بودند در جمیع کارها بین مقصود و مابه تمیز وضعی از حرکت نمودند و در [illegible]
با وجود کثرت عدد و عدت اولیا و قلت اعداد با عدم اسباب مکر اعدا غلبه می‌نمود
غلبه شده باعث افزونی نیرو و عیش گشتند چنانچه از این حرکات ناقص ماده بودا[illegible]
زیاده سری و کیفیان بجوی از دریا و بیرون رفتن در زمین بیشتر از بیشتر سرگرم [illegible] بار رفت
کار عناد و بغی شده از سر نو طریق فتنه و فساد فرا پیش گرفتند و در عوض این
اندوه رفتگی مگر وقوع یافت جرأت و جسارت دیگر اندوختند رفته رفته
بیشتر آمیزند و پای از حد گلیم کوتاه خود دراز کرده یکی بالدی کیانات را به بحث [illegible]
در آوردند و درین نوبت سامان و سرانجام این مهم که مبتنی شده بود و بر در حضرت
احوال آن گروه واجب نموده و معهذا چنانچه مکرر از سبق ذکر یافت [illegible] قرار
و ناسپاسی سپاه و حق ناشناسی امرا کاری ساخته [illegible] بر خاطر مبارک
حضرت خلافت پناهی نهایت گرانی نموده و پیش برداشتن [illegible]
زیاده از آن گروه فرمایم که ماکه همت عالی همت آنحضرت زیاده از حد و حصر
بیش از مقدار و قیاس و شمار دشوار [illegible] در خاطر مبارک قرار دادند
که خود بنفس نفیس [illegible] و خطیره مقدسه حضرت خواجه معین الحق
والملة والدین [illegible] چندی در آن خطه پاک توقف
فرمایند شاید که نظر نزدیکی آنحضرت [illegible] حضور منظور دارند و در کار
خود برشمار گرفته حساب از کار فرمایی خود بر دارند و سلوک طریقه حق شناسی
فرا پیش خود گیرند [illegible] سرانجام کار ولی نعمت خود [illegible] را
که از عهد حضرت [illegible] اکبر پادشاه [illegible] مدت [illegible]
و جهانگیر پادشاه کشورگشای [illegible]
و [illegible] بوفق [illegible] نیافته بودند [illegible]

سلطان زرد پروا یا الیقی او و کارگذار سابق
با آنکه سپهر دیگر و آداب و کیاست با تجربه یافت و راه با سکه بر جعفر بیک اصفهان متو
نامدار نیکو نیک نعمت پذیرفتند و خزانه گران بند با فیلان کوه پیکر و امیرالامرا با آذربیج
دیده سرمایه استظهار سپاه بغیرت آثار شد و در روز رایت فیروز
برالسمت ارتفاع گرفت و چون انوری معمور هر که کفایت و ضبط و قوف و معامله
ما هی دربند اینجا قند اوامر و نواهی نفس اماره و طبع مالکاره شده خود را گرفتار مسلات
نفسانیه و بلیات قرار حیوانیه در نشست چنانکه مطلقا مالک نفس خود نبوده
در بند تناول مواد صحبت مسکرات خصوص بر او مست سر به سلام و ملازمت
سعادت و مدام بود و اینمعنی در حقیقت علت ضعف دماغ و باعث بی پروا است
بجهت و علیه انشت از فرط عدم مبالاة الکثر او قات مست و از جواب
بجهت رسیدگی سیر بود لاجرم در اینمرتبه سرا اثر برمراتب بقیه خود و تجربه عساکر و
معدود و مستر بشده و بسبب همگنان لعقد و فتق بربان بر ده خفیف فی صفت
دست داد و نه تنها اینمعنی کار از دست رفت بلکه سرمایه خیره و رستی
از آن افزوده باده خیره چشم غم اماده گشت و چون ارکان دولت و احوال
راعیا اکاهی رسید خان اعظم و خان جهان و جهانیت خان و عبدالله خان
خان دولت عظمی که مدار کار اقلیم سر بستو استند بود و در قدرت
نامی لشکری و کارگذار کشور در نشستند با سعد او تمام متعاقب
از ادالت ان تعیین یافتند مجملا اینکه در نوبت از بنعالم لشکر با هم ... وزاده
بحر عالم را کفایت میکرد چون سرکرده از کار فرو ماند سپاه عاجز
شان ماهر و جانب برمیدان سند و در میانه یکانه نفاق امرا با یکدیگر
نیت ناچار در نوبت هم کار از پیش نرفت با آنکه چند کرت با ...

بیان مرحمت بی‌نهایت شاه و جلال جهانگیری [illegible] بلند اقبال [illegible]
در اکبرآباد چون بعد از سانحهٔ ناگزیر حضرت عرش آشیانی جلال الدین محمد اکبر پادشاه
که کمر فرصت [illegible] حضرت سلیمان مرتبت [illegible] دکن و دولت
معاملات ممالک محروسه [illegible] سرحد ولایات [illegible] دست محال [illegible]
[illegible] شعلهٔ آتش فتنه [illegible] برانگیخته و افروخته بود اشتغال ورزیدند و
در هنگام این حال خللی در مملکت جنوبی پیدا شد تفصیل اجمال مذکور آنکه در اثنای آن حال
دنیاداران دکن از فرط کوتاهی نظر [illegible] کمال [illegible] دولت [illegible]
و [illegible] فتنه‌گری [illegible]
از رقبهٔ انقیاد [illegible] سر تمرد و عصیان برآوردند بلکه [illegible]
خلیع العذار و مطلق العنان [illegible] عنبر حبشی سیاه‌بخت [illegible]
[illegible] از پا و اندیشه کم فرصتی [illegible] طغیان [illegible]
او بود دست تصرف بر اکثر محال بالاگهات [illegible] دولت ابد پیوند تعلق
داشت دراز کرده عبدالرحیم خانخانان سپه‌سالار دکن [illegible]
که همواره [illegible]
([illegible] خاص و عام [illegible]
[illegible]
در [illegible] که خانخانان [illegible]
[illegible] حقیقت
این معامله [illegible] دولت روزافزون [illegible]
پیوسته [illegible] توقف [illegible] فرمان [illegible] در باب [illegible]
[illegible] لشکر گران [illegible]

روزگار یعنی پادشاه فلک اقتدار زیب افزای اورنگ سرفرازی آن اصحب صفات
بدین انجمن شادمانی تشریف شریف ارزانی فرموده از پرتو قدوم انور زینتی
دیگر برادرین آن جشن بهشت آیین بستند و بکام دل بر مسند عیش کامرانی نشسته
برسم سکون در مبارکباد ابواب نشاط و شادی بر روی خاص و عام گشودند چنانچه فراغ
خاطر از فرح و شگفتگی جهانی را در پیرایه نور و سرور در گرفت و صفحه زمین چون ابر
صاحب دلان گشاده پیشانی گردید و مشکران بر مقتضای مقام بسیار بار رست
گردیدند و سرود گویان پای کوبان راه خرمی مندان زدن گرفتند از پهلوی
لطافت جمالهای یاسمین بر دوش حوربریان خرمی گل گشته او کشی صحن گلشن
و قضای چمن شد و از بالای طراوت گلدستهای سنبل و ضیا نوریده بلبل شیدا
از عشق گل شیع بر پرواسوخته به دور گلستان ساخت در این هنگام که هنگامه دادو
دهش کرم را رشت و روزگار آوازه حق مقام میمون و اهل زمانه را پیمانه خوش کامی
و خوشدلی بدست افتاده داد کامرانی دادند و دو رگرد ون گردان کوکم رفته
و اندیده گرفتند چون از مراسم این ایام سعادت فرجام فراغ کلی حاصل شد
در روزی چند از این روز نیک اختر و بهروز منقضی گشت حضرت شاهنشاهی
با سایر حجاب کرمیان محله عصمت و پرده نشینان سرا دق عفت پرتو انوار
قدوم بهجت لزوم بر منزل سعادت محمل شاه بلند اقبال گستردند و حسب الحکم
الحضرت سامان طرازان کارخانه سلطنت جهانگیری جشن جهان آرا اساس
بدیع ساخته بارگاه رفعت باوج طارم مهر و ماه برافراشتند و حضرت خلافت
مرتبت در ان محفل عیش کامرانی یک شبانروز بهجت بلند بهمعت بربسط
بساط انبساط و گستردن مسند عیش و نشاط کامرانی شدند و با تجمل تجاید ذات
و صفات آن کریمه دودمان مکارم اخلاق و کرایم اعراق اعنی نواب قدسیه القاب

دستمایهٔ رفاهیت احوال و فراغبال عالمیان دست بهم داد چنانچه امروز دلیل
آن از وجود مفیض الجود چهار پسر شاهزادهٔ بلنداختر کامکار والاتبار که هریک زینت
صفحهٔ روزگار و قرة العین این مواجب الانتظام نظام چهار رکن جهان و سبب امن
[illegible] جمعیت روی زمین و زمان اند باشند روز بروز چون آفتاب عالمتاب اورنگ [illegible]
دیهیم راست [illegible] برکات ایشان تا روز قیامت بر روزگار ابنای روزگار
فایض رسید و از میامن نتایج آن تا یوم القیام باعث رونق بازار عالم و موجب قوام
معاملات دار السلطنه [illegible] خواهد گردید و در آن فرخنده ساعت مجلس [illegible]
ازدواج مقدس سایهٔ سعد اکبر فلک خلافت کبری [illegible] مهر اورنگ آسمان عظمت
در دار الخلافهٔ عظمی موافق شریعت غرا منعقد می‌شد نسبه مبارک شاه جهان
بخش جوان بخت که انار الله تعالی امتداد بقای آنحضرت تا انتهای مدت روزگار
رسید به بیست سال و یکماه و هشت روز [illegible] بیست سال و یازده ماه و بیست و یک روز
قمری رسیده از عمر شریف ملکهٔ دهر [illegible] بانوی عصر نوزده سال و بیست و یک روز
شمسی و نوزده سال و هشتماه و بیست و پنج روز قمری منقضی شده از زمان خواستگاری
تا این زمان پنج سال و یکماه و پنج روز شمسی سپری گشته بود بالجمله در آن روز سعادت
افروز همایون بزم طوی مبارکی در [illegible] که منزل شریف عضد الخلافة العظمی [illegible]
و یمین الدوله آصف خان که در آن اوان بخطاب اعتقاد خان مخاطب [illegible] قرار یافت
رهبر شوری رای دستور العمل دیوان [illegible] کارپردازان نیکوکار رشتهٔ حسن سرانجام
آن رونق و طراوت [illegible] گردید [illegible] کامی [illegible] بکام خاطرهای
[illegible] گستردند در آن هنگام عیش افزا که بادهٔ [illegible]
و ساغر عالم [illegible] شده بود و ساحت آن محفل عشرت از گل گشت [illegible]
[illegible] گلستان ارم و غیرت افزای عرصهٔ فردوس اعظم [illegible] سلیمان

مطابق دوازدهم ماه جمادی الثانی سنه ۱۲۰۳ هجری که بستان امور شاه والاقدر نهال برومند
قدوم نور ظهور یک اختر جبینه کریمه ستوده سیر مطلع خیر [illegible] صفوی [illegible] شبستان عنایت
ایزدی شده بود حضرت خلافت پناهی بر سبیل مبارکباد طلوع ثمره بخش [illegible] این
نونهال دولت بی زوال بمنزل اقدس قدوم برکت لزوم ارزانی فرمودند و سایر
بزرگان سرادق عفت را سرطلب نموده به بسط انبساط پرداختند و آن کریمه
ناموس حور را [illegible] بانو بیگم مسمی ساخته حسب الامر و حسب الارشاد والده ماجده
آنحضرت مولود مسعود را بنور دیده [illegible] داروغه [illegible] امام [illegible] حسن [illegible]
[illegible] سالها دین [illegible] عالم [illegible] روز دوشنبه پنجم ماه
محرم الحرام سنه ۱۲۰۴ هجری [illegible] سال [illegible] از جلوس جهانگیر
همایون و فرخنده یکی آغاز شد در همین تاریخ دو هزاری ذات بر منصب آنحضرت افزوده
تسلیم و ده هزاری ذات و پنج هزار سوار فرموده [illegible] سال [illegible] جلوس
[illegible] ده هزاری ذات بر درجه منصب آنحضرت افزوده [illegible] اصل و اضافه دوازده هزاری
پنجهزار سوار مقرر فرمودند [illegible] انعقاد فرخنده محفل عقیقه [illegible] فال [illegible]
[illegible] قران السعدین [illegible] جلال [illegible] رفاقت حضرت شاه بلند اقبال [illegible]
[illegible] نواب [illegible] خان ازانجا که همواره کارپردازان
کارخانه قضا در عالم بالا مصالح نظم و نسق امور جهان بر وفق اراده مهیا و آماده
[illegible] و الا کارگاه قدر در عالم دیگر اسباب مالحتاج
[illegible] مواد ضروریات معاد [illegible] ساخته [illegible] میدارند بنا بران این
فرخنده پیوند همایون ارجمند که در زوال [illegible] انتظام یافته بود در تاریخ
روز جمعه [illegible] ربیع الاول سنه ۱۲۱۱ هجری مطابق بیست و دوم اردی بهشت ماه سالی
قدسی ظهور [illegible]

ازکمال تأثیر صحبت و ربودنها زود زخم منکر بدان اهرمن پیکر رسیده در راه [illegible]
بپرهیز دوران و ادار اسیب جراحتان پیکر سراسیمه گشته بیم گرفته روگردان شد
و تنفار را در بار کشتن جماعت تمام جراحی برگشته بخت که روز شب [illegible] رسیده
در آنحال شمع افروخته بحضور پرنور می آورد و برخورد و بمجرد رسیدن باد صولت
سرپنجه آن بلای ناگهان بدین اجل رسیده چراغ عمرش چنان فرو مرد که گویا
از حیات بهره بر نخورده بود درین وقت شاه بلند اقبال از کمال نگرانی باحوال
حضرت خلافت مرتبت متوجه خبر رسیدند که مبادا از چشم زخم حوادث روزگار
آسیبی [illegible] آنحضرت رسیده باشد اتفاقا آنحضرت [illegible] حفظ الهی [illegible]
آن بلند اختر اوج اقبال و ارشد در مقام تجسس احوال بودند که در اینحال [illegible]
بخدمت رسیده خاطر مبارک آن دو سپهر دولت از جانب یکدیگر جمعیت یافته
[illegible] مجملا چون آن دو نظر یافته حفظ و حراست [illegible] حقیقی [illegible]
بلکه یکدیگر نیاز شکرها بدرگاه یگانه ایزد دادگر نمودند حضرت شاهنشاهی [illegible]
در رکاب [illegible] کامرانی آورده بدین سرخانه چشم رکاب [illegible]
[illegible] ارباب [illegible] و [illegible] نمودند و یکبار دیگر بار [illegible] سوار کاران [illegible] گشته
[illegible] وقت تمام ساخته اند الله [illegible] دولت و سعادت معاودت کرده
متوجه مخیم اقبال شدند و در اینحال [illegible] که [illegible] حقیقت
آگاهی در شکستند کیفیت احوال از قرار واقع بمسامع جاه و جلال رسانیدند
حضرت خلافت مرتبت بر جرأت و جلادت و [illegible] در وقت نظر
ابوالمظفرت [illegible] تاریکی [illegible] جوان گشته بعد از ادای سپاس گذاری حضرت
باری [illegible] فرزند جاه و جلال شاه بلند اقبال [illegible]
[illegible] روز پنجشنبه [illegible] دهم امرداد سال هشتم [illegible]

تا بحکم [illegible] انداز [illegible] این نیت که بیرون حضرت ظاهر شود برقرار داده معهود بجز راهه را اندراس
داوبوت [illegible] خواص و اعتماد [illegible] و حیات خانی با معدودی چند از خدمتکاران و
دستیکاران دیگر [illegible] همراهی رکاب سعادت کامیاب بود و چون بلیه [illegible]
نزدیک رسیده شیر نمودار شد اسب بحکم غلبه هراس طبیعی از نهایت تأثیر قرار [illegible]
نکبت ناهموار رسید و از [illegible] این [illegible] بر تو سعادت از پای گسترد
و پیاده روی بدفع آن شرارت نهاد نهاده بر سر بلیه ایستادند آنگاه آن پلنگ
شیرافکنی در مقام تفنگ انداز شده بندوق قدرانداز را قضا در هم گردید
آن اژدهای دمان شعله فشان در یک نفس سه مرتبه از دمدمه فتیله آتش افروز
[illegible] طراز برریخته دل از ذخیره خاطر انتقام کش کین توز عالی حضرت
و چون مقتضای قضا و قدر اجل آن جانور در آن وقت مقدر نشده وی چند
در بند عقده تأخیر بود لاجرم بالفعل صید آن مقدور نگشته دو سه مرتبه تا شیر انداز
[illegible] که مانند سهام صائبه تقدیر خط پذیرفته ظهور نیافت چنانچه تیر اول رسیده
باقی کارگر نیامد و در این مراتب آن اهرمن سرشت مطلقا بیم و هراس بخود راه
نداده از جا در نیامد مگر در [illegible] که [illegible] تیر از صدمه تفنگ [illegible]
گشته جلادت [illegible] و ماهیت و سطوت تمام آهنگ میر شکار شاهی [illegible]
نموده چون اجل بر آن بند و سر خود را بدو رسانید آن [illegible] رسیده را از صدمه
صولت بر خاک هلاک افکنده با رنجاب خود در رفت و در بیحال حضرت [illegible]
رتبت با وجود تنگی وقت از رعایت [illegible] که درباره شیرشکار [illegible]
[illegible] مقصود بخوبی مراجعت [illegible] چند گام بیشتر رفتند و شاه [illegible] در دست [illegible]
[illegible] ایستاده شدند و [illegible] نزدیک ایشان و حیات خانی
[illegible] از این جانب دست راست قرار گرفته و کمال قراول در عقب ایستاده

امیر رعیت امور ارسال در شد میرزا از دیگر تکریم و تعظیم در زمره باستقبال
این نامه مبارک مسابقت به آغوده در زره کمال ارادت و عقیدت در بدرسر منبر
الحظه در از سکه نام و خطبه القاب سامی آنحضرت نورانی و سعادت آمود نمود
و شاه بیگ خان که از جانب آنحضرت نامزد حکومت آنجا شده بود قلعه را
تسلیم نموده خود با سه اسپ دیگر صد روالاس و طاس و دو هزار خانه وار از [illegible]
بروی بدر بارگیتی مدار آورده به تجسم باریابی سالها گذران بالجمله حضور پر نور رسید
و صد اسپ عراقی و دیگر تحف و هدایا از پیشکش راه آورد از نظر انور گذرانید از جمله
مار مهره بود که چون اثر این موضع گزش مار رسیده بحرکت درآمده تمامی زهر را از بدن
مار گزیده کشیده و از برای دفع علت غائله سم منبع علت سعال [illegible]
فرزندان و همراهان مورد مراحم [illegible] گشته بمنصب [illegible] ارجمند [illegible]
نیز بر شد ذکر بهفت جهانگیر پادشاه پادشاه زاده اند نوری صیدگاه [illegible]
قطعه [illegible] نمایان از شاهزاده سلطان خرم [illegible]
چون بتاریخ آذر ماه سنه [illegible] جلوس جهانگیری آنحضرت متوجه صیدگاه باری گشتند
بحسب اتفاق در اثنای شکارگاه بود که با فراخور کشیده بود و جمعی از قراولان
معروض اشرف گردانیدند که درین نزدیکی شیر تنومند قوی هیکل [illegible]
که همین ساعت سر پنجه صولت بگوزن افکنده برگشوده همراهان سرکار [illegible]
چنانچه از غایت [illegible] سخت [illegible] دیگران حرکت و در صورت صیدان
بی غائله [illegible] دیگر [illegible] دست میتوانند داد از آنجا که شعف
جهانگیر پادشاه و شاه شیر شکار [illegible] بود [illegible] محتاج این نوع
صید عبارت از حلقه [illegible] و احتیاج [illegible] اسباب [illegible]
قبال رکاب [illegible] متوجه آن سمت شدند و چون در شکارگاه [illegible]

پادشاه سلطان حسین میرزا برادرزاده خود تفویض نمود و روزگاری میرزا ابو (؟) کور در سال
هشتم اکبری سپری شده از و چهار پسر ماند مظفر حسین میرزا رستم میرزا ابو سعید
میرزا سنجر میرزا ازآنجا که چون نفاق میانه اخوان با وجود عدم توافق آرا و تخالف اهوا
اتفاق افتد چه جای آنکه پای ملک و دولتی در میان باشد لاجرم میانه ایشان نفاق
روی نموده رفته رفته به حرب و افساد با دولتخواهان انجامید سلسله فساد در اشتداد
یافت و سرانجام کار چون انصرام معامله و فیصل امر جز به قطع و فصل شمشیر امکان
دست نمیداد لاجرم تیغ ها بر روی هم کشیده مگر هر یک دیگر زدند و هم در آویخته از
طرفین جرح ها برداشتند و در عین زد و خورد بخت رستم میرزا بنابر کارفرمایی
سعادت و رهنمایی بخت ره به وادی سرانداز سپرده و در ماه مهر سال سی و
هشتم جلوس اکبری با برادر خود سنجر میرزا و چهار پسر خود مراد میرزا و شاه رخ میرزا
و حسن و ابراهیم و چهارصد سپاهی و لباس بعوض دولت به تماشای [illegible] رسید
اکبر پادشاه نهایت تکریم و تعظیم درباره او بظهور آورده تفویض حکومت
صوبه ملتان و برخی از محال بلوچستان و منصب پنجهزاری سوار از معزز و معتاد
او ابو سعید میرزا نیز کور نمود در ماه اسفندار سال [illegible] بدربار رسید
برسیده نهایت یافت و چون خبر ائمه مراحم [illegible] پایان بمظفر حسین میرزا رسید
و از قرب جوار میرزا رستم که در مقام انتقام بود استخلاص قندهار را که با استظهار
عساکر ظفر آثار دور از راه نبود نزدیک بکار یافت لاجرم بنابر امور کاری
سعادت و ترغیب و تنبیه امید و بیم که هر یک علت نامه بر ارتکاب امور عظیمه اند
بمقام [illegible] خیال آمده بخت و والده خود و کلان میرزا بسر کلان خود را
بملازمت فرستاده اظهار اراده آمدن نمود و چون فرستادگان رسیده
معتقد العرض اعلی رسانیدند آنحضرت میرزا انیک قدیمی را با منشور عاطفت

سال چهارم از جلوس اقدس معتقدان ارادت ناظر مقدس نجمی و فیق ارادت ظهور آمده
نوروز عالم افروز سبکبار سمت وقوع یافت و روز ماه رجب المرجب سنه هجری مطابق با بان ماه
بیست جلوس جهانگیری که جشن مبارک این بلند اقبال لعقد عزت آیین جشن
رسیده بود مجلس بهشت آیین طوی طوی زفاف در منزل سعادت محل علیا حضرت
مریم مکانی والده ماجده حضرت جهانگیر که بدولت خانه برکت پیوند پیوسته انعقاد
پذیرفت و در ساعت سعادت مقارنه ماه با جرم رسیده و مقارنه برجیس با ناهید وقوع
یافت و چون از این فرخنده منزل اشرف محل آن بلند اقبال که متصل دولت خانه
اشرف واقع است و در پیوند بنا فرموده آن عالی مرتبت و در آن محل زیب بهارات
سپهر مرتبه اساس یافته بود انتقال نهضت روداد از این رو تا ریک از رنگ یاقوت
خانه مهر انور گشته منزلت منازل ماه منیر رفت حضرت خلافت مرتبت بدین محفل
نشاط التشریف قدوم ارزانی داشته یک شبانه روز از حضور فیض گنجور معنی السرور [illegible]
آراستی بزم عشرت و موجب ازدیاد دولت سرور و بهجت گشتند و حضرت شاه
بلند اقبال لعل [illegible] امتعه روزگار بر سبیل پیشکش کشیده از در قدر و درم و دینار کرم
بسیار بجا رسیده بود چون رسید ایام و در روزگار را در افشانی زر گرفته
و هنگام توجه آنحضرت از دولت سرای سعادت تا درگاه دربار گردون اعتبار
انجمن مهر دیار که رشک [illegible] بر نور زرباف مهر و غیرت افزای قصب [illegible]
ماه بود حسب الامر اقدس بطریق پا انداز گسترده روی زمین را [illegible] فلک
اطلس گردانیدند اکنون در این مقام بنابر تقریب که مظفر حسین میرزا [illegible]
و نسب میرزا دایان سبب استعداد او بدین دولت عظمی [illegible]
مراد علف سلطان حسین میرزا ابن بهرام ابن اسمعیل است [illegible] ولایت قندهار
در سال سیوم جلوس اکبری محمد خان قلندر حسب الامر الحضرت شاه طهماسب داد

امروز سپیدار سال شانزدهم از عمر ابد قرین آن سرمایه بقای دولت دودمان
صاحب قران بود لله الحمد که بیت بهجت اندوز خاطر آن گرامی منزلت را بدین عنایت
خاص اختصاص بخشیدند و روز جمعه هفتم جمادی الثانیه سال مذکور موکب منصور از سیر
نزهتگاه کابل چون طلیعه افواج بهار در مقدم سر بوستانها و بدرقه بهار هندوستانی
گردید بعد از ورود اقبال چند در دار السلطنه لاهور اتفاق اقامت افتاده از آن
معموره رایات سعادت بصوب دار الخلافه اکبرآباد ارتفاع یافت و در نواحی آن
موطن اقبال سپاه نوروز استقبال موکب فیروزی [illegible] اوین جشن نوروز [illegible]
[illegible] روزگار و پیرایه ریاض ملک و ملت بهار شد و دویم فروردین ماه سال سیوم جلوس
موافق چهاردهم ذی حجه دولتخانه مبارک از نور قدوم اقدس رشک فرمای
طارم مهر گشت و عشرت افزای رواق فلک اطلس شد و بعد از دو روز دیگر که یوم [illegible]
عمارت این بلند اقبال که در جوار دولتخانه والا واقع است و در سواد عمارت
قدیم اثر آن بنا نهاده محمد مقیم وزیر خان بود از بنیاد انداخته نشیمنهای پادشاهانه
بنا بر امر عالی بجای آن اساس گذاشته بودند بفیض ورود بدان منزل هشت آیینی
[illegible] در نشیمن پرتو قدوم انور ساخت [illegible] نور آگین ساخت [illegible]
[illegible]
[illegible] اصالت [illegible] عمده ترین اسباب کرامت و جلالت ولادت وکیل الدوله
[illegible] شرافت و وجاهت اعیان سعادت نهاد است چنانچه [illegible] طریق
حقیقت [illegible] سعادت مینماید بنابراین بخاطر حضرت خلافت [illegible] رسیده
[illegible] دودمان نجابت و اصالت و افزایش شرف و جلالت [illegible]
منظور [illegible] این والاحضرت [illegible] و چندی بنا بر پاره
عوایق روزگار آن کار [illegible] تاخیر افتاده در عقده تعویق و وقفه مانده بود تا در این

درحایت دولت رسیدن خاطر اقدس را از همه جهت فراغ حاصل گردیده بود و سیر
گلگشت نزهت آباد کابل و اعتدال آن مالک رقاب خلافت جاودانی را بجانب هندوستان
کشیده ازین راه خاطر عاطر را بدان متوجه ساختند تمام روز بتاریخ ... قرین دولت و
سعادت از دار السلطنه لاهور این دار الاکبر را دولت ... همعنان و هم رکاب ...
بدان مهبط انوار فیض توجه فرموده در فرخنده روز پنجشنبه سیزدهم صفر سنه ۱۰۶۰ هجری
ظاهر آن خطه فیض مظاهر بر سر منزل موکب جاه و جلال گردیده فضای روح افزای باغ
سپهرآرا که ترتیب کرده حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه است و تا آن
هنگام به پرتو این نسبت باعث آرایش شهر بود و دیوار از فیض نزول آن حضرت سپهر پایه
آرایش دیگر یافته و عرصه دلگشای او رشک باغ ... حسب الامر شهنشاه والا دستگاه
معمور بسی اوج عزت و رفعت و مرکز اعلام دولت و سعادت این والا جاه
شده بود و چون ... در حضور ... داشت بنابران حسب الامر عالی عمارت رفیع
بغایت دلپسند اساس یافته ... دل آرام و غیرت قصور جنان ... وجود
گردیده درین ایام سعادت فرجام که عبارت است از ششم ربیع الثانی سال عالی
جشن وزن مبارک قمری سال شانزدهم از عمر ابد پیوند آن بلند اقبال دولت
بسرای الحضرت آرایش پذیرفته ابواب سعادت و نیک اختری بر روی
روزگار جهانیان گشوده شد و کنار و جیب آرزومندان از زر و جواهر ...
مفلسان پرزر گردید اگرچه درین دولت خانه والا تا غایت وزن قمری بجهت
شاهزاده های کامگار معهود نبود لیکن چون درین نزدیکی از رهگذر اختلاف
هوای ... مزاج وهاج آن باعث استقامت و سرمایه اعتدال ... بهار
راه یافته بود و در آن روز حضرت خلافت مرتبت بنابر رسم عیادت تشریف
اشرف بمنزل شریف این بلند اقبال ارزانی داشته بودند و بحسب اتفاق

وکافه رعایا برای فضایل و مزایا امتیاز دارند لاجرم آن نظر یافتگان با مدح تو تعالی
نظر بر سایر مردم دقایق حسن سینه و رفعت الهی در درجه اعلی مرتبت شد مصداق
این حال صدق فراست و دریافت نمایان حضرت جهانگیر پادشاه است چون
آنحضرت پرتو اعلام الهام ربانی و انجاز تلقین آسمانی دریافتند که این سایه پرورد
و عنایت ایزدی تا بامداد روز رستخیز انجمن افروز دودمان دولت صاحبقران
اعظم خواهد بود و شاهزادان بمقام تزود و احوال آن برگزیده بودند و در آینده بالفعل
آن شایستگی ارتفاع اعلی مراتب متعالیه و مدارج علیه بالا تفویض منصب هزاری
بهجر از سوار بضابطه دور رشته سپهر اعتبار بخشیده تسلیم فرمودند و بعنایت علم و توغ
طوغ سرفراز و بنوازش نقاره بلند آوازه گردانیدند و از مرحمت آفتاب کبرای قدر عزت
برافراخته نواطف بارگاه سراسر که خاصه دولتخانه والا بالخصوص ولیعهدی باشد
اختصاص دادند و نیز بعقید احکام مناشیر رسالت آنحضرت تفویض رتبه مهر اشرف
اورنگ که از اعتبار فرامین برات است و سررشته انتظام رتق و فتق و شکست و
مهام این دولت جاوید مآب بدان ساده تکیه اقبال سپردند اگرچه از روی ظاهر
بحسب امور سلطنت مراتب زینت این والا گهر حوالت نمودند لیکن بباطن در باب
اعطای این خاتم سلیمانی خلافت روی زمین را بر نگین این زیب بخش تاج و نگین
در آوردند سرکار حصار فیروزه بجاگیر عالی مقرر شد و بزبان الهام بیان گذشت
که بسنت سنیه آبای عظام عمل نموده این سرکار را که پیوسته بولیعهد مقرر میباشد
از روی سکون و برکت بران گرامی فرزند اقبال مند عنایت نمودم از آنجا که طبع و
فیض رسان پادشاه والا جاه بانواع مهربانی و فیض رسانی مجبول بود و پیوسته
بران بودند که بقدر امکان آثار عدل و برکات احسانی این والا مرتبت با تقاضای
جهانی شامل حال بندگان سر بوده باشد و اهل زمان مستعد همیشه بپاس سعی جمیله

خواجه عبد الصمد [illegible] که در اوائل از خطاب امیر الامرائی و پایه والای وکالت
سرافراز بود و سلطان خسرو و حسن بیک [illegible] بر بود آورد و چون فرموده [illegible]
[illegible] سلسله عدم عقل را زنجیر فرموده زندانی ساختند و حبس [illegible]
[illegible] و جهت جزای قبیح اعمال خویش یافته باعث حیرت دیده وران و عبرت
دیگران شد و سایر گرفتاران را در حقیقت [illegible] این شوب اکثیر و فتنه [illegible]
[illegible] بود چون خاکستان [illegible] و آب بر بمنید [illegible] در [illegible] کار
[illegible] کردند و ان [illegible] و بیدار [illegible] را که خار راه [illegible] کار شده
بود [illegible] عار سر دار ساختند چون اولیای دولت ابد پیوند از برد [illegible]
این مهم اهم بالکلیه بار بر [illegible] و از بیم راه در خاطر اشرف [illegible]
[illegible] این [illegible] کشت قضای روح افزای خطه کابل که از دیر باز
[illegible] ضمیر انور بود [illegible] باعث اشواق [illegible] گردید [illegible]
[illegible] آن گل زمین [illegible] فیض حضور نوبهار ریاض اقبال [illegible]
[illegible] جاه و جلال [illegible] عاطر شود لاجرم بی توقف منشور عنایت [illegible]
درباره طلب [illegible] اقبال و سایر مخدرات [illegible] از موقف جاه و جلال
صدور یافت آن عالی فطرت [illegible] و وصول فرمان عالیشان با جمیع [illegible]
کارخانجات [illegible] دوازدهم ربیع الاول سال هزار و پانزده هجری [illegible]
ادراک سعادت حضور نمودند [illegible] جاه و جلال [illegible]
اقبال [illegible] علیا [illegible]
[illegible]
بحکم آنکه برگزیده های عنایت الهی از عموم عالمیان به کرامتهای خاص اختصاص یافته‌اند
[illegible] ذات [illegible] امر خلافت و [illegible] بار امانت [illegible]

چند در شب یکشنبه ۲۳ [illegible] سال [illegible] از اکبرآباد برآمده [illegible] طرف [illegible] گشت و چون
[illegible] راه [illegible] نشست [illegible] روانه [illegible] روی [illegible] پادشاه جهانگیر از فرار او خبردار شده
[illegible] برای تعاقب [illegible] را [illegible] تعیین فرمودند و [illegible] یافت و این شاهزاده والاگوهر
[illegible] که [illegible] و [illegible] خان [illegible] و اعتمادالدوله و خواجه جهان [illegible]
[illegible] را همراه او داده خود [illegible] تعاقب [illegible] از طلوع [illegible] و [illegible] مستعد [illegible] گشته
[illegible] او را [illegible] چون [illegible] شیخ [illegible] که در آن ولا
[illegible] حکومت کابل [illegible] درگاه بود [illegible]
صدر [illegible] از غایت [illegible] و [illegible] حصار [illegible]
برگشت سلطان با استظهار و قوی دل شده بسرعت تمام خود را [illegible] رسانید و از [illegible]
اولیای دولت قاهره قبل از وصول او [illegible] آگاهی یافته با خود قرار [illegible] داده
بودند و در استحکام باره و دیوار و استعداد و اسباب قلعه‌داری کوشیده و [illegible]
و [illegible] ساخته مستعد مدافعه و مقابله و آماده پیکار و کارزار شده بودند
[illegible] و با [illegible] دست و پا زدن نموده [illegible] مقام [illegible]
[illegible] متحصنان در آمد و چندی از چاپلوسان [illegible] و [illegible]
[illegible] نزد [illegible] فرستاده ابلاغ پیغامهای [illegible] نموده [illegible]
[illegible] فریب [illegible] ترغیب و ترهیب [illegible] داده در ضمن این [illegible]
[illegible] و پیمانی در میان آورده [illegible] حقوق ولی نعمت
حقیقی [illegible] مقام [illegible] وفاداری ثبات قدم
[illegible] اقدام
نمودند [illegible]
[illegible]

یعنی شتری کسب اقبال از ملک اختری از ان میکرد و دو نظرات اسعد در کسما در نوره نظر سواد
حادثه ازان میمون السر افسر سرور سریر ازتارک مبارک تزیین داده او رنگ
سلطنت را از جلوس اقدس همایون آیین عقد و بیعت را نور آگین ساختند و قبه بارگاه خلافت
روی زمین را از وکس مهر و ماه نموده قوایم از اباد خ این والا درگاه برافراختند
صفحات زر از بهلوی شاه روی سکه نام او در کس و دیگر روی بار روایی ندید و در رقاب
منیر از القاب نام والاش حیه مایه بایه که بر خود بحبید خود و بزرگ اوامر نوازی این دولت
سترک را کردن نهادند و ار دوز و ز و کردن کشان العدم الطاعت در انقیاد کشیدن
آمدند چنانچه از ایان خود راه بند بجز ادای رای فرمان فرمانی بخاطر نیاید و در ضمیر درست
تصویر امضی در اینه رای کیتی آرای پادشاه جهانگیر رو نمود که مهم آن نابکار را
بر دیگر کارهای سلطنت مقدم دارند سر اینها ان او را در کنار زر در کار او کند از
نثار سلطان پرور سرابه اتالیقی اصف خان جعفر نام مرد این مهم فرمود با لشکر
گران سنگ با سیک استیصال المخذول دستوری دادند و چون از روز نخست سر انجام
هر کاری با مرد کار گذاری کامکار شده لاجرم کره کشای این عقده دشوار کشا نیز
ناخن تدبیر این شاه افاق گیر حوالت کشته بود چنانچه اکبر پادشاه جهانگیر پادشاه
را در ایام پادشاهزادگی بر این سر کردان این نقاش فرموده بودند و بنا بر ابرام
مرکوز این مهم را سعی شایسته صورت نکشته بود نا چار ایشان نیز در بن
نوبت کار برانداخته معاودت نمودند و در انواع تحقیق توجه این والا
مرتبت سر انجام این پرداخت چنانچه در مقام خود ان شاء الله تعالی تفصیل مذکور
خواهد شد ...
بر صاحبدلان صاحب تمیز که القار اجابت شان از محک الجلال ظاهر باشد و توفیق جلد بذیر رفته
بنهم شسته نظر عبرت نگر تماشای نیرنگ ای بهار قضا و قدر میکنند پوشیده نیست

بمیداوند و حشر و بنا بر آنکه در اقوال هزار و دویست روز ری یافت [illegible] است که ازینقدر
از چه مایه شکر هم توان رسانید اگرچه خزانه بدست ایشان بود و لیکن چون وسعت
دستگاه بهنگام تنگی کار نماید وجود و عدم شان بالحال برابر بود بمقتضای
ایمای [illegible] ناچار قلعه بتصرف اولیای دولت دادند و چون خود بیرون شهر در طاهر
خانه راجه مانسنگه روی بجانب بنگاله فرود آمدند و چون احوال اکبر پادشاه تغیر
تمام پذیرفته از بهبود نومیدی حاصل شد و نزدیک رسید که از جهان گذران درگذرند
ازین رو که پادشاه جهانگیر از غبار انگیزی فتنه زیستان در عزیمت از ملاحظه مادر
سعادت عبادت حضرت والد قدر استدعا و نیافته از همه حرمان نصیب بوده بود
اکنون که کار از ملاحظه گذشته بود و بنا بر اندیشه محرومی دیدار واپسین آنحضرت
با کمال احتیاط داخل قلعه شده قریب بوقت احتضار بر بالین مبارک حاضر آمدند
و مراسم عبادت و پرستش بجا آورده از فیض نظر آنحضرت فی آخره ایام مهجوری برآرستند
و بمقتضای وقت اراده مراجعت نمود شاهزاده محمد خرم را همراه خود بیرون
آوردند و بر در و دروازهای قلعه از جانب خود مردم نگاهبانی نصب نموده درین
اثنا چون قضیه قضا بعد از انقضای یک پهر و هفت گهری شب چهارشنبه دوازدهم
جمادی الثانیه سنه ۱۰۱۴ وقوع یافت فردای آن پادشاه جهانگیر باقامت مراسم
عزاداری و سوگواری پرداخته خود با تمام امرا و اعیان و اکابر [illegible] پوشش گشته نعش
آنحضرت را با سایر [illegible] ناشکیبی و [illegible] بعید سکندره که بفاصله دو کروه
از قلعه اکره واقع است بدوش خود رسانیده اکثر جا خود نیز بدست
او نیز در یافت این در سعادت سرافرازی دارین اندوختند و بعد از مدفون
ساختن و سایر لوازم آن بکار بجا آوردن معاودت بدولتخانه نموده
روز پنجشنبه [illegible] جمادی الثانیه سنه مذکور موافق دهم آبان ماه الهی بساعت سعد که [illegible]

در باب اکتساب سعادت دو جهانی از خدمت اجداد جهانبانی نمود. در بیان ارتحال
حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه از خارستان سرای سپنجی و اقامت در منزل
روح و راحت جاودانی و ذکر بعضی سوانح که در عرض این ایام و بعد از آن روی داد
از آنجا که اسلوب کده جهان جای امن و امان نیست و رحلت گاه کیتی مقام اقامت
و استعداد نیست دریادلان درین گذرگاه که همانا نقشی است بر آب حباب سیاحت خیمه
و خرگاه بر سر پا نکنند و ازین رو همه رهنوردان سواران درین فضا نمیکنند ان که بحقیقت
جولانگاه هور است ذره وار منزل بمنزل نمی‌کنند از ثبت که مقربان حضرت ذوالجلال
بارگاه عزت خاصه سلاطین دادگر و خواقین رعیت پرور که درین عالم فانی
کار دوام سلطنت الهی ساخته اند پیوسته منتظر دعوت الهی حق میباشند
تا هر گاه بحکم حکمت وقت آن در رسد از شدت شوق آن در اجابت عالی
و مراتب والای توقف با جابت نشناسند و نفحه که در عهد است بر این شان
هویدا شده در باسد عرض از تصویر این واقعه عنان اندور اکنه در عرض سال نهم
اکبری موافق سنه هزار و چهارده هجری مزاج وهاج آن والاگهر مرتبت از مرکز اعتدال
انحراف یافته با وجود چندین طبیب حاذق که سر آمد ایشان حکیم علی گیلانی بود
دوا و مداوا سود مند نیفتاده معالجه و تدبیر فایده نداد در ینوقت خان اعظم
و راجه مانسنگه بعلت خطه وفاداری و حق گذاری برآمده آمدند که خسرو پسر مهین حضرت
جهانگیر بادشاه که خواهرزاده راجه و داماد خان اعظم بود از روی مراعات
بپادشاهی بردارند چون خجسته مشیت الهی بامر دیگر و مقتضای تقدیر بنحوی تعلق پذیر
گشته بود که اهل روی زمین و زمان از پرتو عدل و احسان شاه بلند اقبالی
سایه نشین کهف امن و امان باشند لاجرم حضرت جهانگیر آگاهی یافته اخذ
تا خبر دار معاندان بر حذر می بودند و شاه بلند اقبال باعتماد تکیه‌های الهی از عدد [illegible]

بسر آمد شاگردان مولانا میرزا جان و منتخب نسخه قانون بو علی حکیم دوای

ملای ممقصب تعلیم آنحضرت مایه سرفرازی یافته و همچنین صاحب فضایل صوری و معنوی

شیخ ابوالخیر برادر علامی ابوالفضل و قدوه ارباب حال و قال شیخ فیضی از شاگردان

جامع المعقول میان وجیه الدین گجراتی بدین سعادت اختصاص پذیرفتند

از جمله بهره اندوزان این باب حسن سعی و مساعی جمیله حکیم مذکور بنوعی درجه قبول یافت

که مکرر بر زبان حقایق بیان می آوردند که فی الحقیقه حکیم دوای امور کارهاست

و حق تعلیم او بر ما از استادان دیگر بیش است چون عرش آشیانی اکبر بادشاه

آن محفوظ عنایات ربانی را از هر گونه کمالی و مرتبه بهره ور ساختند بنابران مقرر

فرمودند که بعد از فراغ تکرار درس لمحه با موقوفات بنهایت خوبی که تعلیم آن نسبت بعموم

عالمیان خاصه سلاطین عظام در انتظام سلسله نظام دخلی کلی دارد اوقات

صرف نمایند بنابرین میرزاده کتبه از سادات عالی نسب در فن کتابداری

انگشت نما بود درین فن دست از صاحب قرانهای وقت برده از دست

در قدر اندازی ید بیضای می نمود و خلف الصدق او قاسم خان در ایام خلافت

آنحضرت بمنصب پنجهزاری ذات و سوار و صوبه داری بنگاله فرق عزت را افراخت و براجه

و براجه بسالباهن که در برق اندازی برابر سبقت می گرفت و در شیر دستیابی

برق ید و میرسید و ماه رخان که در وارستان لعبت تریک کمال الهر در اندوخته بود

بخدمت تعلیم آنحضرت تارک مباهات برافراشتند ملخص سخن عنایت خاص

آنحضرت درباره میرزا شاه بلند اقبال بدرجه رسید که در انجمن با کلام بود و دمساز

در خلوت محرم و همراز آنحضرت گشته از سعادت میمنت و ارادت اندیشی

حرز سندی آنحضرت را وسیله رضامندی جناب الهی دانسته بمحو سیفیه ملازمت

مینمودند که تا دو پهر شب در حضور اقدس می گذرانیدند و هم نفس از ملازمت فوز بیکران

فرزند کوه مفتوح ساخته از راه نیشاپور بجانب ماوراء النهر تشریف ارزانی فرموده عزم جهاد بلاد
خطا را التخلیه جزم ارادت ساختند و چون سرزمین خطه فاراب محل بالعقد با برار معروفست
از اعتبار سرافرازی نزول همایون پایه ارتفاع و رفعت ارجمند و دار روزگذار
در عروق اعضای عارضه با لام عارض ذات مقدس آنحضرت منطقه جاه و جلال و محیطه
دایره دولت و اقبال مزاج مبارک آنحضرت که تعدیل امزجه و تقوام طبایع
عالمی بود از نهج اعتدال انحراف یافت و امتداد مدت شکفته کشیده اطبا عجز خود را
معاینه دیدند تا کار از دست برد قضا که بالای همه دستهاست بر نیامده دست
از معالجه کشیدند بالجمله در روز چهارشنبه هفدهم شعبان المعظم سال هشتصد و هفت
الفاجر نفس ملکی و ذات قدسی آن سرور بخطاب غیبی ندای یا ایتها النفس المطمئنة شنیده
امر مطاع ارجعی را بگوش هوش نیوشیده و از مجاورت من بحر من بیتها مهاجرا الی الله
سارت الی اشارت نوید سرا با امید فقد وقع اجره علی الله در یافتند
و شوق استسعاد اخوان و عدم وفا از این دار الملک هجرت فرموده تا جوار رحمت
حق تعالی و اجوار رفاه عالم بالا شتافتند در آن وقت سن شریف آنحضرت هفتاد
سال و یازده ماه و بیست روز قمری و شصت و هشت سال و ده ماه و دوازده
روز شمسی رسیده بود که این واقعه جانکاه ناگاه وقوع یافت نقل است که آنحضرت را
که همدوش رضوان و مغفرت حضرت عزت بود از اترار تا سمرقند که مسافت
آن هفتاد و شش فرسنگ است سایر ارکان دولت و اعیان حضرت دوش بدوش
بدوش رسانیدند یکی از سخنوران در تاریخ ولادت و جلوس و رحلت آنحضرت
این رباعی در سلک انتظام داده
سلطان تمر آنکه مثل او شاه نبود — در هفتصد و
سی و شش در آمد بوجود — در هفتصد و هفتاد و یکی کرد جلوس — در هشتصد و هفت
کرد عالم بدرود و بموجب وصیت آنحضرت بیرون کشند بسمرقند برده دفن نموده گنبد عالی بنا کردند

بلند اختر است و صدف تربیت آن دُرّهٔ التاج ابا می علوی مهد علیا [illegible] خانونا
جلوس مبارک آنحضرت سی و پنج سال و شانزده روز رسید و دوازدهم رمضان المبارک
سنه نهصد و نود و یک هجری در قبة الاسلام بلخ بارگاه عقد بیعت [illegible]
باوج طارم چهارم رسانید و در مدت [illegible] و پنج سال و یازده ماه و شش [illegible] از
[illegible] و چهار سال و دو ماه و دوازده روز [illegible] اکثر ممالک روی زمین
بحوزهٔ تصرف در حیطهٔ تسخیر آن شاهنشاه آفاق گیر درآمد و سایر ساکنان ربع
مسکون از اقلیم [illegible] تا روس [illegible] گرفته تا روس تن بر اطاعت [illegible]
داده گردن به تیغ سیاست آن مالک رقاب سرکشان [illegible] کشور نهادند و [illegible]
[illegible] ولایت ماوراءالنهر خوارزم و ترکستان و خراسان و عراقین و آذربایجان
و حاجی ترخان و جمیع بلاد روس [illegible] سایر اطراف خزر و الکان
و کرجستان و ارمنیه و الان و [illegible] داران و شروان [illegible] باب الابواب و طبرستان
و سایر ولایات فارس و کرمان و بصره و خوزستان و دیار بکر و ربیعه و بلاد
و جزیره و موصل و شام و روم و در ممالک هندوستان ملک معظم [illegible] زمین
کوههای [illegible] تا بحر عمان [illegible] هرات [illegible]
[illegible] که [illegible] و [illegible] از زر [illegible]
شمشیر [illegible] عالمگیر زیر تیغ و نگین [illegible] و در بخت [illegible] چندین [illegible]
تخت [illegible] شده [illegible] از استاد [illegible]
و در سنه [illegible] و یک فتح هندوستان نموده بعد از دو سال [illegible] تسخیر حلب
متوجه شده سرتاسر ولایت شام بدست آورده سال دیگر [illegible]
[illegible] و [illegible] از کارزار [illegible] چون [illegible]
[illegible] را تسخیر ساخته و در سنه [illegible] و [illegible] سواری [illegible]

قضا را در وقتی که از سر و ز بام برآمده سرگرم تماشای طیران کبوتران بود ناگهان
بدان زراه یافته از رسید صدمه آن بجوار رحمت ایزدی شتافتند ششم شاه سعید
شهید سلطان ابوسعید میرزا از قدوم سعادت لزوم آن پادشاه جمجاه که در سنه [illegible]
و [illegible] در عالم شهود روی نموده ذات و رنگی دیگر بر روی روزگار [illegible] اند و در سنه هشتصد
پنجاه و پنج از میامن جلوس اقدس آنحضرت پایه تخت خلافت بلند پایه و گوهر
افسر سلطنت گرانمایه گشت و مدت هژده سال در سراسر ولایت ماوراء النهر
و ترکستان و بدخشانات و کابل و غزنین و قندهار تا حدود هند چهره زر از سکه
نام نامی [illegible] رونق تازه روی و پایه منبر از خطبه خلافت القاب کامل نصاب
آن بلند اختر پایه سرفرازی و رفعت و در اواخر سلسله جنبانی ارتفاع اسحاق
[illegible] خراسان و عراق در زمان همت والد جامی [illegible] اینک [illegible]
آن [illegible] کشور [illegible] از [illegible] ماهچه رایت فتح آیت سر و ولایت
مسخر شده پرتو استیلای رفعت [illegible] الامکان با اطراف و اکناف
این ولایات پرتو افتاد و چون [illegible] پادشاه سعید بچهل و [illegible]
سال رسید و در بیست و دوم شهر رجب سنه هشتصد و هفتاد و [illegible] که با [illegible]
حسن ترکمان اتفاق مصاف افتاده بود و [illegible] اردبیل از او [illegible]
مرتبه شهادت [illegible] در جات سعادت یافتند و [illegible] و [illegible]
این واقعه [illegible] بدین گونه در سلک نظم کشیده [illegible] سلطان ابوسعید
[illegible] از [illegible] جمیع [illegible] دید [illegible] گفته بود تاریخ
فوت مقتل سلطان ابوسعید [illegible] شاهزاده عالی مقدار سلطان [illegible]
[illegible] بلند اختر با برادر [illegible] میرزا خلیل در سمرقند [illegible] چون میرزا خلیل [illegible]
[illegible] اتفاق افتاده [illegible] سمرقند آورده در جمیع ابواب

برادر هفده ولیس از انجه قطع نظر از اقامت این مرحله زوال و فنا نموده بذوق لقاء الوطن
در جوار سر منزل رحمت ارحم الراحمین اناخت رحلت بدار البقا نموده بدان وسیلت
برادر رفیق سرمدی واز آداب امور تعلیم ایزدی در سایر فنون استعداد که زینت
دیباچه احوال [illegible] دولت دار اصحاب جاه و جلال است ید طولی داشته اند
در نظم اقسام اشعار ترکی و فارسی نیز ید بیضا نموده اند و بزبان ترکی رسایل بدیعه در فن
عروض تالیف فرموده اند و در روش مسایل فروعی و کلیات مطالب کلامی را موافق
طریقه حضرت امام اعظم و در روش اصول شیخ اشعری بر نور نظم در رشته [illegible]
نام نهاده اند و نسخه از ان کتاب متین در واقعات بابریه که آن حضرت بعبارت
ترکی املا فرموده اند بخط مبارک که در تاریخ نهصد و سی و پنج رقم زده کلک اعجاز
نگار گشته مخزون کتابخانه خاصه شریفه است و در شیوه [illegible] حضرت
صاحب قرانی بفارسی مترجم شده و از جمله تصرفات طبع وقاد آن سرور کلیات
وجود در مجموعه اختراع خط غریب است که بخط بابری موسوم شده [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] تاریخ نهصد و شصت از میامن تولد آن اقبال سر زمین هند و سند
سر بلند علو مکان یافته مکانت آسمان گرفته در سال نهصد و هفتاد و سه
بعد از شهادت شاه و شاه سعید و شهزادگان که پایتخت فرغانه است جلوس
آن سزاوار سریر سروری را بر اورنگ زیب و زینت داده روز دوشنبه چهارم رمضان المبارک
نهصد و نود و نه که سن شریف به سی و سه سال رسیده بود و شاهباز برج
این شاه عالیمقدار از بام کبوترخانه اوج عالم علوی گرفته با مرغان اولی
جناح قدس هم آشیان گشت و سبب این حرکت ناهنجار عروج که روش
حکومت پایتخت آن عالیجناب شده بنابر آنکه آن شهر بر کنار آب کنده
عمیق هولناک اساس یافته کبوترخانه سرکار خاصه بر لب جوی فرو در رشته

هرکس آراستگی داشت و در باب علاج انحراف مزاج آن والا جناب از هر در سخن
در گرفت میر ابوالبقا که از اعیان افاضل زمان بود بعرض رسانید که اکنون علاج
این امر دشوار منحصر است در همین تدبیر که بدستور اوایل اقسام تصدقات
ارسال [illegible] حکیم علی الاطلاق باید فرستاد و بروفق مدلول کریمه لن تنالوا البر
حتی تنفقوا مما تحبون [illegible] النفائس [illegible] واشیا [illegible] باید نمود آنحضرت [illegible] فرمودند
که چون بعد از محمد همایون هیچ چیز را از سر خود عزیزتر نمیدانم جان ارجمند را فدای
آن سعادتمند میسازم و امید میدارم که در این درگاه این نذر و تحفه مختصر و هدیه محقر
از من بعوض آن گرامی گوهر [illegible] بدانگاه بی توقف قدم بموقف دعا و خلوتخانه
صفوت و صفا نهاده از راه صدق روی بقبله حاجات آورده و زبان بمناجات
گشوده از روی خلوص نیت و عدم ریا این دعا را سه بار گفته و بعد از فراغ
مراسم آدابی که وظیفه این مقام است بطریقی که از طریقه حضرت خواجگان کبار
تلقین یافته بودند سه مرتبه گرداگرد آنحضرت برآمده فرمودند که بردم برداشتم
چون این دعا از سر سینه ریا مبرا بوده همان لحظه قرین اجابت گردید چنانچه آثار
گرانی در پیکر [illegible] حالی نمودار گشته [illegible] و در عارضه حضرت همایون
پادشاه ظاهر شده رفته رفته [illegible] کشیده و [illegible] تمام [illegible] توانایی
حضرت فردوس مکانی روی نمود چون علامات [illegible] در احوال آنحضرت
آشکار گشت باحضار ارباب حل و عقد فرمان داده خود در باب [illegible]
والا گهر [illegible] فرمودند همایون را بر سریر جهانبانی جلوس داده افسر [illegible]
از تارک [illegible] همایونی فرخنده فرسا [illegible] از امرا و اعیان دولت بیعت
گرفته [illegible] سررشته اخلاص و ارادت [illegible] بار انقیاد [illegible]
بیعت فرمودند بعد از [illegible] این [illegible] فرمودند [illegible] خلف

آنحضرت پنجاه و نه سال و چهار ماه و یکروز قمری و پنجاه و هفت سال و دو ماه و یازده
روز شمسی رسیده در دار الخلافه آگره از قصر عمارت چارباغ که بر ساحل آب جون
واقع است و سابق به بهشت هشت بهشت موسوم بود بلکه بهشت حدایق ثمانیه ریاض
خواهد بود ... ملک و ملت را وداع نموده در حظیره عالم ملکوت آرمیدند
و حسب الوصیه نعش اطهر آنحضرت را بدار الامان کابل نقل کرده در ... که گلگاه
مهبط انوار فیض الهی است بغفران و رضوان ایزدی سپردند و مرقد مطهر انور را
گشاده عمارات و تکلفات بازگذاشتند و ارتحال آن برگزیده رحمت
در روز دوشنبه ششم جمادی الاول سال نهصد و سی و هفت هجری واقع شد و این
بازمان الواقعه تاریخ موافق افتاد پادشاهی که شهریاران همه اش بودند
خادم و منقادش چون وفات دید در عالم از رفت از عالم خراب باز جو از سال
فوتش او پرسید گفت ... روز بار حقیقت این قضیه ...
و چون شاهزاده همایون وظایف فدویت و جانسپاری آنحضرت را
از سر صدق و اخلاص گذرانیدند مراتب عنایت و مهربانی آنحضرت درباره
آن برگزیده حضرت باری بمرتبه رسید که جان گرامی خود را فدای آن فرزند
سعادتمند نمودند در هنگام تشریف آن والا گهر در ... از جمله اتفاقات
آنحضرت بود عارضه ملایم عارض مزاج همایون شده چون خبر شدت
و طول مدت آن بعرض مقدس رسید حسب الحکم از راه آب با سرعت تمام
... کشتی سوار شده بآگره رسیدند هرچند اطبای پایتخت در چاره کوشیدند
آن بیماری ... مطلق اثری بر آن مراتب مترتب نشده بهبود ظاهر نگشت
بلکه شدت گرانی و کثرت ضعف و ناتوانی روز بروز ظهور و بروز می
کرد و هر روز ... اضطراب و اضطرار ... آب ... و الله ... نورانی

در بعضی دیگر یغماکار و سوداگر بودند جنگ صف فرموده لیکن از کارزار عظیم ظفر یافتند
و سلطان ابراهیم بقتل رسیده این فتح عظیم که در حقیقت کارنامه لطف عمیم حضرت پروردگار است
در نهصد و سی و دو [illegible] غره [illegible] این دولت [illegible] وقت
در روز و ماه و سال سرداران ظهوری مانند حساب ابجد [illegible] تاریخ موافق آمد
[illegible] در [illegible] ابراهیم را [illegible] شاه غازی بابر عالی نسب [illegible] وقت [illegible] روز [illegible]
و سال این ظفر [illegible] صبح بود [illegible] جهاد [illegible] نزدیکی [illegible] بابر دستیاری باید
و مددکاری توفیق [illegible] همراه سپاه نامعدود [illegible] در [illegible]
و [illegible] لشکر محصوص [illegible] سوار [illegible] میداران
دیگر کوچک یک [illegible] صف آرا شد و در دامن کوه سیکری در ماه جمادی الاول
از سال نهصد و سی و سه مقابله [illegible] موکب اقبال [illegible] عسکر ظلمت
با لشکر نور اتفاق افتاده [illegible] غلبه اسلام بر کفر روداده حق بر باطل
فایق آمد و آن مخذول با اعوان و انصار مغلوب و منکوب گشته خلقی کثیر [illegible]
داده روی ادبار بوادی هزیمت و راه فرار نهاد و شیخ زین [illegible] صدر [illegible] فتح بادشاه
اسلام تاریخ آن فتح عظیم یافته [illegible] اتفاق بود از شکست [illegible] مقهور [illegible]
[illegible] منصور فرموده [illegible] نصرت و ظفر [illegible] سعادت نهاد و
و [illegible] جهانگیری و جهانداری آمده رفته رفته صوبه ملتان و دار السلطنه لاهور
و سایر پنجاب و [illegible] دهلی و آگره و اله آباد و اوده و جونپور و بهار و مالوه بدست
آورده و مدت پنج سال با کمال استقلال با نفاذ امر و نهی [illegible] فتح هند و [illegible]
مراسم ملک رانی و بادشاهی بجا آورده مجموعه روزگار سلطنت [illegible]
مآثر که جامع غرایب [illegible] محامد و مفاخر بود [illegible] سال و [illegible] ماه
و دیگر روز [illegible] سنه [illegible] ششم [illegible] روز [illegible]

بیست بیست تا این تاریخ موافق می آید بالجمله چون سنه مذکوران فلکجاه یازده سال
و هشت ماه قمری یازده سال و ۳ ماه و بیست روز بر سریر سعید بعنایت حضرت
ایزدی در روز سه شنبه پنجم شهر برکت شهر رمضان سنه هشتصد و نود و نه در خطه اندجان
که دار الملک فرغانه است جلوس فرخنده آن خدیو زمان روی داد از آنجا
که بزرگ کردهای ایزدی و دست پروردگان فیض سرمدی در تعلیم گاه مائده
الهی و دبستان فضل نامتناهی آداب سلطنت و پادشاهی فرا میگیرند با آنکه در ایام
صغر سن بودند و مانند سلاطین کار دیده مراسم جهانگیری و قواعد جهانبانی را
بابلغ السعد چنانچه یازده سال با جابرادرکان او و دیگر سلاطین جغتای در ماوراء النهر
داد مقاتله و مجادله داد بحسب بدخشان را بزور بازوی و نیروی تدبیر درست
از دست نصرت خسرو شاه ایمی برآورده در سنه نهصد و ده دست استیلا بکابل
محمد مقیم ارغون از استیلای کابل کوتاه ساختند و در نهصد و دوازده از عنوان
یگانه و ادوار بر شاه بیگ ولد ذو النون ارغون نمودند قندهار را با توابع و لواحق مستخلص
و مسخر فرموده بیست با کمال استقلال در ممالک سالک سیف فرمانروایی بودند و
در عرض این مدت سه نوبت بر توجه تسلیم برسات تسخیر عرصه پنهاور هندوستان
افکنده بنابر آنکه برای هر کاری در زمین در آمد روزگاریست تا آن وقت در میدان
کار بر نیامد چهار نوبت بسبب ظهور بعضی امور شایان مراجعت برپا فشرده و در نوبت پنجم
بحکم موافقت توفیقات آسمانیه و تائیدات یزدانیه مدد کار شدند تسخیر سرادق
تقدیر آمد که کوکب همای اقبال ظفر و فیروزی بنصیب اولیای دولت نصرت آثار شد
و بعد از وقوع چندین محاربه با خصم روی نمود و سلطان ابراهیم بن سلطان سکندر بن بهلول
فرمانروای دار الملک دهلی خود با موکب منصور همراه یک صد هزار سوار و هزار فیل جنگی صف
مصاف قتال اقبال از بیست و اسر و در ماه و دوازده هزار با اکثر جوارح و خدم

انتقال ظاهر گردید و شاهباز روح پرفتوح آنحضرت پرواز نموده با آشیان
عالم بالا و نشیمن قرب ایزد تعالی باز شتافت و گزیده [illegible] واصل حق شد
همایون پادشاه که تاریخ سال ارتحال آنحضرت است شاه جهانی آمد اگرچه
مصرع مشهوره همایون پادشاه از بام افتاد از بعضی اثر است لذا قاسم
کاهی منسوب سازند و عبدالدول سمرقندی در تذکرة الشعرا بخود نسبت داده
لیکن بنابر آنکه سخن سنجان تجویز ازین نموده اند و از جمله تاریخ بدیعه است و درین
کارنامه بدایع این ثبت افتاد و بالجمله بعد از ادای مراسم تعزیت جسد قدسی
سرشت آنحضرت را در خطه پاک دهلی در وسط باغی بامانت [illegible]
براجولای رحمت ایزدی سپردند و گنبد عرش تمکین بر مرقد آنحضرت [illegible]
مطاف اهل زمین و روکش چرخ برین ساختند چهارم فردوس مکانی ظهیرالدین
محمد بابر پادشاه آن عالی جناب در ششم محرم سنه هشتصد و هشتاد و هشت از بطن قتلق
نگار بیگم صبیه یونس خان بن ویس خان والی مغولستان که بسیزده واسطه بچنگیز خان
میرسد بوجود آمده عالم شهود را از شرق جلوه نور مطلع خورشید ظهور
گردانید خواجه بزرگوار خواجه ناصرالدین عبیدالله احرار آن برگزیده تاج و نگین را
بظهیرالدین ملقب فرمودند چون تکلم باین اسم بر ترکان دشوار بود بترکی
آنحضرت را بابر میرزا نامیدند و این بیت در تاریخ ولادت با سعادت
آنحضرت از نتایج گوهربار مولانا جامی فراگرفت که از آن سنه تاریخ
بدیع از القاب بتکلف استنباط میتوان کرد ه چون شش محرم زاد آن شه مکرم
تاریخ مولدش هم آمد شش محرم چه شش محرم سی حرف است و لفظ شش محرم
هم تاریخ است و چون عدد شش را ارباب فن اعداد باعتبار نکته جمیله
سبب عدد و حرف مسند [illegible] لفظ عدد و حرف که از روی شمار هشتصد و هشتاد

حضرت [illegible] الخاقان ذوالقعده بدر [illegible] وحشیم مبارک ماکشیم از تاریخ [illegible] الفش ملک هم می
بابر بادشاه بدار السلطنه [illegible] و در پنجم جمادی الاول
نهصد و سی و هفت در دار الخلافه اکبرآباد بر سریر آرای تخت خلافت شده
و خیر الملوک تاریخ جلوس همایون آمد در آن ایام از سن شریف بیست و دو سال
و نه ماه بیست و یک روز شمسی و بیست و سه سال و شش ماه و نه روز قمری گذشته بود و مدت
بیست و پنج سال شمسی و بیست و شش سال و دو ماه و پنج روز قمری زینت بخش
اکلیل دولت و اقبال بوده چهل و نه سال و چهار ماه و ده روز قمری و چهل
هفت سال و دو ماه و پنج روز شمسی عمر گرامی در رضاجویی الهی و احیای مراسم
بادشاهی گذرانیدند از آن جمله ده سال در هندوستان و چهار سال در ایام سابق
کابل و بدخشان و سفر ایران مرتبه دویم بعد از فتح هندوستان روز جمعه یازدهم
شهر ربیع الاول سال نهصد و شصت و سه از آنجا که مقتضای نزول قضا است
خود بنفس نفیس توجه بر اتمام عمارت کتابخانه خاصه که در انولا اساس یافته بود
فرموده برشته [illegible] بر بام برآمدند و لحظه تفرج نموده در حین شام هنگام نزول
از پایهای آن نردبان بحکم اقتضای قضا آن بلند اختر را لغزش در پا داده
بحوالی واقع شد چنانچه تا رسیدن صبح جا قرار و استقرار بهم نرسید و بعد از
وقوع این واقعه هایله ازین رهگذر کوفتی عظیم به بدن شریف و سر رسیده بود
لمحه عارضه بیهوشی بذات همایون [illegible] مستولی شد و آثار هوش و خرد بود
ظاهر شده چون [illegible] امید نبود بنا بر رعایت مراسم حزم بی توقف منشور
نور الدین از موقف خلافت جهت تسلی خاطر انور بادشاهزاده والاقدر
محمد اکبر که در آن اوان در حضور پرنور نبودند مصحوب شیخ نظر و [illegible] صورت
ارسال یافت و روز یکشنبه سیزدهم ماه مذکور حال آن حضرت متغیر گشته آثار

[illegible]

اردو آئین احوال الملک الملوک ممکنند لاجرم خصوصیات مآثر مکارم خصوص کارنامهایی
برکار الخداوند والامقدار که علامی شیخ ابوالفضل متعهد بیان و متکفل اتیان نموده است
ازان نشده بشرح و بسط اکنون نامه [illegible] المظفر قدرت [illegible] والجلیل که در نعت
عالم لاهوت در اثر کوت ارتفاعات [illegible] شب یکشنبه پنجم رجب سال نهصد و چهل روز
هجری قدم بعالم ناسوت گذاشت سخن سنجان زبان تواریخ بدیعه در [illegible]
سلک نظم کشیده اند ازانجمله گزیده تاریخ که مولانا [illegible] قاسم [illegible] اقدار نظم
للّه الحمد که آمد بوجود   آنکه از کون و مکان مقصود است   پادشاهی که زشاهان جهان
اکبرش نام و جلالش لقب است   شب روز دوشنبه سال میلاد   شب یکشنبه پنجم رجب است
چون از سال نهصد و شصت و سه که سن شریف آنحضرت سیزده سال و هشت ماه
و بیست و هفت روز قمری و سیزده سال و چهار ماه و هشت روز شمسی رسیده همای
همایون اوج اقدس [illegible] فردوس آرامگاه همایون پادشاه از وادی آمدگاه
این عالم فانی رسیده با طایران قدس [illegible] خبر رسید در ۱۵ [illegible]
و [illegible] روز جمعه دوم ربیع الثانی سال مذکور در ظاهر قصبه کلانور از اعمال
دار السلطنه لاهور افسر سروری بر سر نهاده بر سریر سروری برآمد و
مدت چهل و نه سال و هفت ماه و بیست و دو روز شمسی و پنجاه یک سال
و دو ماه و دو روز قمری از نیر اعظم اوج داوری سایه دولت بر سر اکلیل
سروری و اورنگ معدلت گستری افکنده پرتو نظر حمایت و عنایت
در کار رعایت احوال رعیت و لشکری کردند در آن حال که ارتحال حضرت
همایون پادشاه بدار البقا روی نمود همین قندهار و کابل و صوبه پنجاب
تا دار الملک دهلی قلمرو دیوانیان پادشاه والاجاه بود و باقی
همه جا از هفت کشور فاصل [illegible] جهت از سایر جهات سمت زاید

گشته بدان جهت لازم مقتضای خیرخواهی عالم صلاح در توقف
لاهور امر فرموده بحسب تقدیر در منزل راجور آن عارضه
حکم بی تغیری ناخوش در احوال مزاج مبارک ظاهر گردید
[illegible] شده و در [illegible] روز یکشنبه بیست و هشتم
[illegible] از توطن این عاریت کده فانی در گذشته
در جوار رحمت ایزدی سفر دار البقای ابدی اختیار
از جهان [illegible] سفر کرد موافق [illegible] آنحضرت [illegible]
پنجاه سال و یازده ماه و یازده روز قمری و پنجاه و هشت سال [illegible] ماه و هشت
شمسی رسیده بود چون این واقعه ناگزیر در سنگنای کوه راه کشمیر بوقوع پیوست
و در آن سرزمین ساحتی فراخور آرامگاه آن سزاوار قدسکده رحمت الهی نعش [illegible] را
بدار السلطنه لاهور نقل نموده و در یکی از باغات آبروی آب آن بقعه فردوس
صفات [illegible] مقدس قرار یافت و چون آنحضرت بنا بر متابعت سنت سنیه حضرت
فردوس مکانی [illegible] بابر پادشاه وصیت فرموده بودند که مرقد از حلیه [illegible] باشد
و در موضعی گشاده [illegible] لطف ایزدی بسیار [illegible] از سحاب رحمت سحاب [illegible]
[illegible] کامیاب باشند لازم حضرت خلافت مرتبت [illegible] وصیت آنحضرت [illegible]
تختگاهی عالی بمسافت صد در صد [illegible] از سنگ سرخ [illegible] رسیده بود و مرقد
ترتیب داده بر فراز آن چبوتره بیست در بیست از سنگ مرمر مصوع بصنعت
برجسته کاری که [illegible] از خاتم بندی است مرتب شده و در وسط [illegible] صورت
[illegible] پادشاه جنت آرامگاه نمودار گشت و با وجود کمی [illegible] تکلف
بصرف ده لک روپیه در مدت ده سال صورت اتمام یافت و دویم حضرت عرش
آشیانی جلال الدین محمد اکبر پادشاه چون صفحات صحیفه لیل و نهار و ماند گردقیقه

زمان داد اول حضرت جنت مکانی نورالدین محمد جهانگیر پادشاه دارالسرور فتحپور از ولادت
سراسر سعادت آن مطلع انوار ظهور بعد از انقضای هفت گهری و ۲۳ پل روز چهارشنبه
هفدهم ربیع الاول سال نهصد و هفتاد و هفت هجری موافق هفدهم شهریور سنه
چهارده اکبری برتر نور گردیده و مدت ۳۸ سی و هشت سال و ۳ ماه و ۵ روز
قمری و ۳۷ سی و هفت سال و یکماه و بیست و ۳ روز شمسی در سایه تربیت آن سعید
اکبری پرورده و از کسب انوار سعادت در این نموده چهره بخت یاری برافروخت و چون نوبت
برد فضا و وسعت اندازی قدر سایه شاهبال فرخنده فال آنحضرت از مدارک
مبارک والد ماجد رفت بیک ساعت نجومی از روز پنجشنبه بیستم جمادی الثانیه سال
هزار و چهارده هجری سریر شده زینت بخش سلطنت گشتند و خطاب خلیفه الهی
یافته جهانستان را بفرخنده لقب جهانگیر ملقب ساختند و سلطان سلیم که در ایام
پادشاهزادگی نام نامی آنحضرت بود از لوح زبانها سترده بیست و دو سال
هشت ماه و هشت روز قمری و بیست و دو سال و چهار روز شمسی در عهد خلافت
عمر را بعیش و شادکامی گذرانیده روزگار فرخنده آثار در صید و بساط
صید سپری کرد خصوص اواخر عهد اکثر زمستان بلاهور از قدوم آنحضرت ارم
برستان روی زمین می بود بهار و تابستان در نزهتکده کشمیر مینو نظیر مانده جان
انبساط سیر و شکار از روزگار و ادوستان بوده درین لباس کام بخش خاطر
می شدند و در سال هزار ۳۱ سی و یک که آن گلزار جاوید بهار بدستور معهود
مهبط نور حضور شده دیگر باره طغیان عارضه ضیق النفس که از هفت سال باز ملازم
مزاج اقدس بود طاری گردیده دمبدم روی در تزاید داشته تنفس اکثر بند میشد
بنابرین بیشتر ظهور مینمود از آنجا که کوشش تدبیر با دستور تقدیر بر نیاید و مقتضای
قضا چاره پذیر نگردد معالجات اطبای مسیحا دم سودمند نیفتاده امتداد ایام مرض بطول

مقصود یقین مراد از آن والاالقاب مستطاب درین مقام بر آن نهج جناب فردوس مکانی
بابر بادشاه انار الله برهانه و جنت آشیانی همایون بادشاه انار الله برهانه و عرش آشیانی
اکبر بادشاه طاب ثراه و جنت مکانی جهانگیر بادشاه طیب الله مضجعه و همه جا در مقام
ذکر حضرت شاهجهان [illegible] در احوال ایام بادشاهزادگی شاه بلند اقبال و از مبداء
جلوس همایون بلقب والا حضرت یعنی صاحبقران ثانی عبارت از او میگردد
و بنا بر آنکه والا [illegible] این سلسله بیگمان و بانوان حرم سرای خلافت را
بخطابهای خاص اختصاص میدهند تا اصل نام ایشان بر زبان خاص و عوام
نشود بر هر جا ذکر اسامی سامیه ایشان درین کتاب مستطاب درکار شود ناگزیر بجای آن
و تیره تعبیر خواهد نمود مریم مکانی والده اکبر بادشاه خدیجه الثانیه رقیه سلطان بیگم
مریم الزمانی والده جهانگیر بادشاه بلقیس مکانی والده شاهجهان بادشاه
ممتاز الزمانی ممتاز محل حرم محترم شاهجهان بیگم صاحب صبیه رضیه الحضرت
[illegible] این سلسله [illegible] حضرت صاحبقران ثانی و مجملی از احوال سعادت
مآل این دودمان جاه و جلال هر چند مفاخر آبای عظام و مآثر اجداد کرام این پادشاه
عالیجاه که [illegible] ابای علوی و امهات سفلی اند در حوصله بر داشت کون و
مکان نگنجد و شرح آن از دست قدرت بیان [illegible] روزگار بر نیاید
و لیکن بنا بر آنکه [illegible] سخن پردازان در صدد مجملی از آن شده بتقدیم [illegible]
این [illegible] شده [illegible] بنا بر اند و جهت تبرک و یمن و علت
نسبت [illegible] سخن [illegible] التفات نموده [illegible] از آثار این مظاهر قدرت
[illegible] گردد [illegible] احوال [illegible] ظفرنامه و سخن گذاری
[illegible] حضرت [illegible] برگزیده که [illegible]
[illegible] التفات نموده عنوان این کارنامه بدیع نگار[illegible]

حرایات علوی و اعیان سفلی در پرورش آنحضرت بر یکدیگر سبقت می جستند از آنحضرت
استدعا می نمودند و مدعای ایشان بحلیه قبول آراسته بدرجه بررسیت گفتار بعضی
بعضی از اختر شماران کیفیت ما الحق درین باره ظهور یافت و حقیقت این معنی آنست که گویند
نام منجمی حکیم در رصد بخت حکیم صاحب قدرت و مهارت کلی بود و در دقایق ابواب
و حقایق این فن و فنون علوم علیا و ید طولی داشته و اصابت سهام العطارد طالعش بر
بهدف هموار شهرت تمام گرفته چندی قبل از ولادت باسعادت آنحضرت بوصل احباب
آن جناب که زین قبای عصمت بسته بوده که عنقریب از مطلع جاه و جلال نوبهار بستان
اقبال بهار شاهزاده والاگهر از جیب طینت راجه او و سنگه بمورث راجه فرخنده اختری
سعادت اثر طالع خواهد شد که مایه سربلندی از رفع جلوس همایون شاه گردون
سر فراز و دو گوهر افسر سلطنت را فرق فرقدسای و تارک مبارک جهان آرای
عالم آرائی سازد مژده باد که عنقریب آن اختر عاطفت برج ابتهاج را از پرتو نورانیت
و برکت پرورش آن شاهزاده نامدار عالیمقدار چون گریبان مشرق حرم سعید
مطلع انوار سعادت آثار شما خواهد گردید بنابر آنکه از فرط انبساط آن عید سعید
جهانیان را سرمایه نشاط جاوید بدست افتاد و دوران بنور و امید برکت و شادمانی
و حوالی جاودانه سازند لاجرم حضرت عرش آشیانی آن باحب تحفه سرور
عالم را السلطان حرم موسوم فرمودند امید که این خاندان رفیع الشان ببرکت
تاثیر این اسم اعظم تا قیام قیامت از آفات روزگار در امن و امان باشد و بهار
سلطنت تا جهان فنا از آثار عهد نوبهار سر در عالم بود و چون خامه آداب نگار
مداومت حرم نام آداب آئین ناهرجا که بهنگام اظهار شادمانی خواقین این اوان
قرین باشد بر وفق دستوری که این حضرات والا درجات آبای عظام را از روی
اعزاز و احترام نام می برند در سیاق سخن تعبیر بسکینه الله جوم مکانی روح المهام یافت

نیک اختری بر ساز سور و سرور دلبر صفا و نور افزا و کوکب آمال گرانمایه جهان [illegible]

استقبال نموده عالم پیرا از استقامت عهد میلادش غبار رست آورد و از پرتو جلوه

پرتو ریان بارگاه سلیمانیه روکش بلکه رخ افزای چین و رشک بهشت برین گردید

و از شکفته روی [illegible] نور آگین ابواب نشاط بر روی انبساط جهانیان

مفتوح گشته عالمی بکام دل رسید پیرایه طرب و سرور سرمایه آرایش هنگامه جشن آمده

و کثرت صلات و انعامات سر حد کمال کشید و از رسانیدن موائد احسان و عوائد

انعام سلسله ارادت سرور رشته امل و آرزوی ارباب نیاز بکوتاهی گرائید اعیان شعرا و

ارباب تهنیت در عقد [illegible] اشعار آبدار آویزه گوش گردون روزگار ساختند

و تواریخ بدیعه در سلک نظم کشیده [illegible] کشتند از جمله آن

یافته تاریخ حکیم [illegible] بحمدالله که از پرتو [illegible] قدم سایه رحمتی بر سر عالم آمد

نیری از فلک بادشاهی کرد طلوع گوهر رشید دری در مقدم آمد [illegible]

قلم از [illegible] شاه شاهان جهان قبله عالم آمد سخنوری دیگر این تاریخ یافته

تاریخ [illegible] بیت شاه روی زمین شاه جهان [illegible] عالم گیر

و هم در آن روز همایون [illegible] برسم آوری مراسم مبارکباد منزل سعادت بنیاد

حضرت جهانگیر بادشاه را بیمن مقدم فرخنده قدم رشک وادی ایمن ساختند

و دیده امید را از لوامع اشعه رخسار [illegible] پرورش در بچه مشرق

نمودند و از صحیفه پیشانی نور اقدس آیات لیاقت خلافت و امارت و استحقاق سلطنت

در یافته [illegible] آن شایان رتبه بلند [illegible] را بفرزندی برگزیدند ملکه مهربانوی

بانوان و مهر رقیه بیگم سلطان صبیه [illegible] هندال میرزا عم نامدار جلال الدین محمد

اکبر پادشاه که [illegible] الصفات [illegible] ازواج طاهرات [illegible] بودند

[illegible] صوری و معنوی [illegible] این پرورد عنایت [illegible]

چون سرانجام نظام مصالح کارخانهٔ عالم و انتظام مهام دار الخلافهٔ آدم به اهتمام کارگذار
اعمال سلطنت کبری که بر طبق فحوای الملک والدین توامان [illegible] درجهٔ عالی رتبت
ملک بمسر پایهٔ والدین نبوت [illegible] ممتشی میشود و تنظیم سلسلهٔ امور جمهور برایا و حل و عقد
مشکلات قضایا بقید متکفلان نظام احوال عالمیان وابسته میشود لاجرم
حضرت حکیم علی الاطلاق جل برهانه بحکم حکمت کامله بجهت رعایت مصلحت عباد و اصلاح مفاسد
عالم کون و فساد در هر قرنی از قرون ظهور نیر اعظم جاه و جلال صاحب دولتی ابد مایل
بزوال نگشته مسعد اکبر وجود مفیض الجود اقبالمندی دیگر را از مطلع ایجاد طالع گردانیده
[illegible] پرتو نظر عنایت و یمن سایهٔ تربیت الفرمانروای وقت سزاوار مرتبهٔ جلیل [illegible]
مهیا [illegible] و شایستهٔ منصب خلافت کبری و قابل مرتبهٔ شاهنشاهی والد نموده
قوانین سروری و قواعد رعیت پروری بفیض فضل خود می آموزد تا چون نوبت
فرمانروایی بدان دست پرورد عنایت خدا آگه رسد باستعمال فنون تدبیر
و نقل و استحصال انواع تجربه و امتحان در تنفیذ اوامر و نواهی و رعایت احوال
رعیت و سپاهی بر بصیرت کلی مدخل تواند نمود و سایر آداب جهانگیری و جهانبانی
مثل تعمیر و توفیر ممالک و خزاین تدبیر منازل و مداین و غیر آنها از روی آگاهی و دانستگی
انجام تصرف تواند نمود مصداق این قرار داد حکمت بنیاد طلوع نیر اعظم اوج
خلافت و پادشاهی از شرف عظمت ظل اللهی و ولادت با سعادت سلطان السلاطین
[illegible] ثانی صاحبقران سعادت قرین شهاب الدین محمد شاه جهان بادشاه غازی
[illegible] انقضای دوازده گهری و پنجاه پل که عبارت است از پنج ساعت و ده دقیقه
[illegible] پنجشنبه سلخ ربیع الاول بر روی رویت و غرهٔ ربیع الثانی بحساب مستعمل اهل
[illegible] شهور سنه هزار هجری موافق بیست و پنجم دی ماه الهی سال ۳۶ جلوس اکبر
[illegible] دار السلطنه لاهور وقوع یافته و آن فرخنده شب از پرتو ظهور آن آفتاب

کارار کرد ما چه وقت می بوده زبان جلوه نمایی شاهد مراد بعرصه شهود و ساحت نمود در آمد
لاجرم بخواست ایزدی [illegible] صاحب [illegible] بنور [illegible] [illegible] بیاوری طالع کارگزار و
نیروی دستیاری فلک نیرنگ [illegible] ارمغان [illegible] و قابت سعیده سماع [illegible]
الحضرت [illegible] رتبت و [illegible] سوانح ایام دولت [illegible] مرتبت [illegible] لباس
الحار و اختصار [illegible] زده خامه وقایع نگار ساختم و حالی [illegible] دریافت قیمت
این سعادت نصیب [illegible] بخت که دیده [illegible] کحل الجواهر مانند نور [illegible] تازه پذیرد
صورت مراد دور از نه معاینه جلوه گر دید و [illegible] زیر توفیق [illegible]
ابواب لطف سخن و سلاست کلام بروی [illegible] مفتوح یافته ترکیب سخن را بدرستی
مومیایی مغز استخوان ننه بدست افتاد روی صدق بزمین [illegible]
بسجده نیاز نهاده کریمه الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن بر زبان راندم
و در سال هزار و هشتاد و هجری از جمن آرایی این گلشن فیض فراخ گلی یافته [illegible]
تاریخ بهار [illegible] بر افراختم و باعلام الهام عالم آمدن خجسته نامه را که همایون
اغاز و فرخنده انجام باد [illegible] موسوم ساختم لطیفه فیض الله که عدد [illegible]
مذکور موافق است تاریخ اتمامش یافتم امیدوارم که یاران حرف گیر [illegible]
نکته دان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کلامم نه بخندند و با چون [illegible]
که از غایت [illegible] یکی حرف [illegible] المعرفه [illegible] میدانند
[illegible] [illegible] [illegible] اکه [illegible] [illegible] نعلین [illegible]
[illegible] کال [illegible] [illegible] و چرا در [illegible] هر جا سهو و خطایی
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] وجود مسعود این مظهر [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

حوصله دریافت کنه سخن مشکل که از پایه پرورده های حضرت پروردگار سر بر زند ندارند
با وجود انس سگالی این خردوران مایع عطر از جوهر منشی فی استعداد اعنی کمترین
اعیان دولت ابد پیوند فدوی آل محمد صالح که بکمال بجد آزبان زد اهل روزگار است
اندیشه این امر دشوار را از روی جمع و ترتیب سوانح ایام دولت الفلک اقتدار بطریق
اجمال چه جای تفصیل و توضیح بعد ارمایت اراده طیران صعوه بمقدار با بال افشانان
عالم قدس و رانسیمن عرش [illegible] و امداد پرواز از مور ضعیف به نیروی بال و پر شاهباین
طرز بود و لاجرم درین مقام که سخن از سر [illegible] بالت صید ره بسر در می آید و قلم با وجود
تازه نگاری [illegible] سر زبان میگردد که از بی دست لفظ و مضمون سامان این کار رو
بیک از اندازه قدرت خود بیرون و رشته دلبر دری به بارفت انتظام گسیختم
وگاه قلم را شکسته رقم را انصرام آوردن این امر دشوار مشکل اندیشیده کام ناکرده
لب میگداختم که ناگاه هاتف سعادت مژده این عنایت بگوش هوشم باور داد
که ای فلان پاکی ازین خود را و هرزه درای [illegible] می توان کرد فکر تازه بیت
در فیض را از کسی [illegible] از آنجا که فضل الهی است [illegible] نسیم بهار چمن چمن گل مراد
در بوستان امید مجید و بمدد دار [illegible] بساط فکر شاهد مغز در حجله سخن چهره دلبری
می افروخت [illegible] مانند فرمانکان [illegible] سخنداری و نسبت مالکان [illegible] نکته دانی
فرو رود [illegible] بحر [illegible] از قصور اجتماع خود را در باخته یکی از سلسله جنبانی
اقبال بر اندیشه [illegible] یک لخت بسکه حلقه بر در دولتسرای سعادت زن و کار
فرمای همت مایه طلب شد [illegible] توفیق کارساز بنگارش صور آثار بدیعه
الحضرت [illegible] و سیاحگار نامهای احوال سلاطین ماضی و حال دستور العمل
بادشاهان زمان استقبال بردارد و چون از [illegible] اشارت سپهر آیات [illegible]
موافقت بخت و دستیاری سعادت ازان گرانمایه بمیان آورد و برآمد

بحمد الله که نظام عالم امکان و قیام قوایم طبایع و ارکان بسر رشته ارتباط ملک و ملل و زمام
سرانجام مواد دین و دول در قبضه سلطنت معدلت آئین باز گذاشته و به برکت
نیروی طریقت انتصاب صاحب سریر تسخیر کفر فرسائی این گروه والا شکوه را مصباح
معابد اسلام و مفتاح مغالق بعثت اقبال تسلیم نموده میزان استقامت کردار و گفتار
که وسیله اعتدال مزاج روزگار است بکف کفایت ایشان ارزانی داشته و از جمله
این والا منزلتان خلافت مرتبت ذات قدسی صفات دارای جهان آرای گیتی
فروز جهان خدیو اسریر افروز انجمن فیض طرازی ابو المظفر شهاب الدین محمد
شاه جهان بادشاه غازی را مصدر کمال کمالات بشری آفریده بالای نصاب
کامت نسب خرد و پرده کشای اسرار سواد و بیاض ساخته و آن گرانمایه گوهر
اصداف جواهر علویه را که آب و بروز تعلیم کده آداب الهی است سزاوار ملک
رقاب انسی و جامع نموده در جمیع فضایل و کمالات نفسانی و ملکات ملکی و انسانی
بر سایر سلاطین ماضی و حال رتبه مراتب والا چون مقرر است که در هر صد سال از دین
دست مجددی را به کارداران قدرت زمانه بر سر کار تمشید مبانی ملک و ملت
می‌آرند همین که از جلوس اقدس آن دستان شان اقتدار ید الهی نقش مراد زمین و
زمان بر وجه احسن درست نشسته چار سال کمی از کل صلح کل ستانی گذشت و مقتضیات
اراده کامله فعال ما یرید بر وفق خورشیدی از قوه به فعل آمده بر تجوزه سال جوزه و در حال حوا
از سر گرفت تخت امری که از آن سرور ادب پرور سر بر زند ترویج فرایض سنن سید المرسلین آن
عموم اهل تکلیف بدان مخاطب و تفعل و برکت بنات و معاف الله و تکمیل انسانی
خاتم النبیین و تخصیص ملکه اخلاق و آداب الهی که از آن امر خطیر باطن شریعت تغییر
میکنند چنانچه ظاهر از هر را الحلیه مبالغت شریعت غرا و ملت بیضا آراسته بوده و هم بدان
آئین باطن انور را الحق مثل تلعب نفسانی و خصایل ملکی و الانیه پیراسته از زیب